



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

كِفَايَةُ الْمُؤَحِّدِينَ

تأليف

سيد اسماعيل طبرسي نوري (ره)

« ٣ »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كفاية الموحدين في عقايد الدين

نويسنده:

سيد اسماعيل طبرسي نوري

ناشر چاپي:

مؤلف

ناشر ديڤيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
کفایة الموحدين فی عقاید الدین جلد ۳	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
اشاره	۱۱
تممة الباب الرابع فی الإمامة	۱۲
فصل پنجم در استدلال بر خلافت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بکلام معجز نظام آنسرور و بخطب منقوله از آن بزرگوار	۱۲
اشاره	۱۲
در اینکه خطبه ششم قبل از زمان سید رضی در کتب عامه و خاصه نقل شده	۱۶
خطبه آنحضرت هنگامیکه طلحه و زبیر به بصره رفتند	۲۹
در خطبه منقوله از آنحضرت	۳۱
استدلال بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام بخطب منقوله از آنحضرت	۳۲
فصل ششم در اثبات خلافت و امامت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و بطلان خلافت شیخین و اتباعهما	۴۳
اشاره	۴۳
مطاعن خلفا	۴۳
اشاره	۴۳
از آنجمله است اراده کردن و حکم نمودن ابو بکر و عمر بقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام	۴۳
و از آنجمله است اذیت و ظلم نمودن عمر و ابا بکر اهل بیت رسالت را	۴۹
و از آنجمله قضیه غضب فدک است	۵۴
اشاره	۵۴
ترجمه خطبه شریفه حضرت زهرا سلام الله علیها	۵۷
و از جمله مطاعن ابی بکر استقاله او از خلافت است	۷۴
و از جمله مطاعن ابی بکر قول عمر بن خطاب است که «ان بیعة ابی بکر كانت فلتة وقی الله شرها و من عاد الی مثلها فاقتلوه»	۷۶
و از جمله مطاعن ابی بکر فرستادن او است خالد را با جمعی از لشکر بر سر قبیله مالک بن نویره و بقتل رسانیدن خالد مالکرا	۷۶
از جمله مطاعن عمر نسبت هجر و هذیان است برسول خدا صلی الله علیه و اله و ستم	۷۷
و از جمله مطاعن عمر آنکه حرام کرد متعه نسا و متعه حج را	۸۲
و از جمله از مطاعن خلیفه اول و ثانی آنکه تخلف نمودند از جیش اسامه	۸۳
و از جمله از مطاعن خلیفه ثانی جهل او است باکثر و اغلب احکام	۸۴
فصل هفتم در اثبات خلافت و امامت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بظهور معجزات از آن افضل انقیاء	۸۵
فصل هشتم در بیان سبب تقاعد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از مقاتله با خلفاء قبل از خود از ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان	۹۹
فصل نهم در بیان استدلال علماء عامه بر امامت و خلافت خلفاء و وجوه بطلان و تزییف آن	۱۱۰
اشاره	۱۱۰
اما آیات	۱۱۰
از جمله آن تمسک نمودن بآیه شریفه قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَيَّ قَوْمِ أُولَىٰ بِأَنسِ شَدِيدٍ تَقَابُلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ طَئِعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلِ يَعَذَّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا	۱۱۰
اشاره	۱۱۰
طعن ابی بکر در قضیه مالک بن نویره	۱۱۴
استدلال به آیاتی از سوره لیل	۱۱۸

- ۱۲۱----- استدلال پایه عار و جواب از ان -----
- ۱۲۷----- استدلال به آیه ۵۵ سوره نور -----
- ۱۳۰----- و اما اخبار داله بر خلافت خلفا پس آن اخبار موضوعه بسیارست -----
- ۱۳۰----- اشاره -----
- ۱۳۴----- نقل روایات مجعوله در فضائل خلفاء و بیان بطلان آنها -----
- ۱۳۹----- امر نمودن معاویه بجعل احادیث -----
- ۱۴۱----- اخبار مجعوله در فضائل شیخین -----
- ۱۴۳----- نقل روایات مجعوله از عایشه در فضیلت ابی بکر -----
- ۱۴۴----- در بیان مجعول بودن اقتداء رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَمَ بایب بکر -----
- ۱۴۷----- در افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَمَ -----
- ۱۵۶----- در اینکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سَمَ مردم اقتداء بسایر صحابه مینمودند -----
- ۱۵۷----- فصل دهم در اثبات امامت و خلافت باقی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعد از امیر المؤمنین علیه السلام -----
- ۱۵۷----- اشاره -----
- ۱۷۰----- جلالت شأن و عبادت علی بن الحسین علیه السلام -----
- ۱۷۲----- مناقب و فضائل امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام -----
- ۱۷۵----- اراده نمودن منصور عباسی قتل حضرت صادق علیه السلام -----
- ۱۷۶----- فضائل و مناقب موسی بن جعفر علیه السلام -----
- ۱۸۱----- بعضی فضائل و مناقب حضرت رضا علیه السلام -----
- ۱۸۹----- بعضی فضائل و مناقب امام محمد تقی علیه السلام -----
- ۱۹۱----- مراتب کمال و علم حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام -----
- ۱۹۷----- بعضی فضائل و مناقب حضرت امام علی النقی علیه السلام -----
- ۱۹۷----- بعضی مناقب حضرت ابی الحسن علی الهادی علیه السلام -----
- ۲۰۰----- بعضی دلائل و معجزات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام -----
- ۲۰۴----- فصل یازدهم در استدلال بر امامت و خلافت ائمه دین از اولاد امیر المومنین و ذریه طاهره رسول رب العالمین -----
- ۲۰۴----- اشاره -----
- ۲۰۴----- مقاله اولی در استدلال بر امامت و خلافت ائمه اتنی عشر علیهم صلوات الله ملک الاکبر ببرهان عقل -----
- ۲۱۳----- مقاله ثانیه در استدلال بر امامت و خلافت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از عترت طیبه طاهره رسولخدا صلی الله علیه و اله و سَمَ واحدا بعد بایات قرآنیه -----
- ۲۱۳----- آیه اولی آیه شریفه ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ -----
- ۲۱۵----- آیه ثانیه قوله تعالی ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ -----
- ۲۱۷----- آیه ثالثه آیه شریفه ﴿إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ -----
- ۲۱۸----- آیه رابعه قوله تعالی و لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا التِّيْبَاتِ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَ أُولَئِكَ هِيَ التِّيْبَاتُ مِنَ ابْتَوَاهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ -----
- ۲۲۰----- آیه خامسه قوله تعالی أَلَسِيَ أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَرْجَاهُ أَهْلَانَهُمْ وَ أُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ -----
- ۲۲۳----- آیه سادسه قوله تعالی فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * -----
- ۲۲۵----- آیه سابعه قوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ هَمَجْنِينَ آيَه وَ قُوهْمُ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ -----
- ۲۲۶----- آیه ثامنیه قوله تعالی ﴿يٰٓأَيُّهَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ يُكَلِّمُ قَوْمَ هَادٍ -----
- ۲۲۷----- آیه ناسعه قوله تعالی إِنْ أَلَّ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يَصُفُونَ عَلَى النَّبِيِّ ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا -----
- ۲۲۸----- آیه عاشره قوله تعالی وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّوْنَ -----
- ۲۲۹----- آیه احدی عشر قوله تعالی أَمْ قُلُوبٌ يَهْدَىٰ إِلَى الْحَقِّ حَقٌّ أَنْ يَسْبَحَ عَنْهُ لَا يَهْدَىٰ إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ وَ آيَه شريفه هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ -----

آیه اثنی عشر قوله تعالی وَ أَنتَ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ	۲۲۹
مقاله نالته در استدلال بر خلافت و امامت ائمه هدی از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه طاهره رسول رب العالمین صلوات الله علیهم اجمعین واحدا بعد واحد بسنة نبویه و اخبار داله بر این مدعا	۲۳۶
مقاله رابعه در استدلال بر خلافت و امامت ائمه طاهرين از اولاد امیر المؤمنین واحدا بعد واحد بظهور معجزات و خارق عادات از ایدی مظهره ایشان	۲۶۳
ذکر معجزات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام	۲۶۴
ذکر معجزات حضرت سید الشهداء علیه السلام	۲۶۸
ذکر معجزات حضرت سجاد علیه السلام	۲۷۲
ذکر معجزات حضرت امام محمّد باقر علیه السلام	۲۷۵
ذکر معجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام	۲۷۸
ذکر معجزات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام	۲۸۱
ذکر معجزات حضرت رضا علیه السلام	۲۸۴
بیان معجزات حضرت امام محمّد تقی علیه السلام	۲۸۶
ذکر معجزات حضرت هادی علیهما السلام	۲۸۸
ذکر معجزات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام	۲۹۱
فصل دوازدهم در بیان امامت و خلافت حضرت قائم امام عصر عجل الله فرجه	۲۹۳
اشاره	۲۹۳
بیان دلائل امامت این بزرگوار و بعضی از امور مخصوصه متعلقه بآنحضرت و بیان آن در ضمن چند مقاله است	۲۹۴
مقاله اولی آنچه رسیده است از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و امیر المؤمنین و ائمه طاهرين صلوات الله علیهم اجمعین	۲۹۴
مقاله ثانیه در ذکر بعضی از شبهات مخالفین و اجوبه آنها	۳۰۹
شبهه اولی	۳۰۹
شبهه ثانیه	۳۱۸
شبهه ثالثه	۳۱۹
شبهه رابعه	۳۲۴
شبهه خامسه	۳۲۶
شبهه سادسه	۳۲۹
شبهه سابعه	۳۳۱
شبهه ثامنه	۳۳۳
اشاره	۳۳۳
ذکر معمرین دنیا	۳۳۴
ذکر ابی الدنیای مغربی و خوردن از آب حیات	۳۳۹
مقاله نالته در بیان ولادت کثیر السعادت حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و احوالات مادر آن بزرگوار	۳۴۵
مقاله رابعه در بیان بعضی از اوصاف حمیده و شمایل پسندیده و القاب باصواب و اسامی گرامی و کتبه مرضیه حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه است	۳۵۲
اشاره	۳۵۳
و اما القاب آن نور الهی	۳۵۴
یکی حجة الله و حجة آل محمد است	۳۵۴
دوم صاحب الزمان	۳۵۴
سیم مهدی	۳۵۴
چهارم قائم	۳۵۴
پنجم از القاب آن بزرگوار منتظر است	۳۵۶

- ۳۵۸----- مقاله خامسه در ذکر احوال سفرا و وکلای حضرت حجة الله است -----
- ۳۶۶----- مقاله سادسه در ذکر اسامی و احوالات کسانیکه بخدمت حضرت حجة الله صاحب الامر عجل الله فرجه رسیده اند -----
- ۳۸۸----- مقاله سابعه در ذکر اسامی و احوال کسانیکه در غیبت کبری شرفیاب حضور مهر ظهور آن ولی الله و حجت پروردگار شده -----
- ۴۱۰----- خاتمه در بیان بعضی از علامات ظهور حضرت حجة الله علی العباد است -----
- ۴۱۰----- اشاره -----
- ۴۱۲----- مقاله اولی در بیان علامت خاصه آن بزرگوار که مخصوص بانحضرت است -----
- ۴۱۳----- مقاله ثانیه در ذکر علامات حتمیه است که ائمه دین بان اخبار فرموده اند -----
- ۴۱۳----- اشاره -----
- ۴۱۳----- اول از علامات حتمیه که در این مؤلف ذکر میشود که مقصود ترتیب ذکر است نه تقدیم و تأخیر واقعی خروج دجال علیه اللعنة است -----
- ۴۱۴----- دویم از علامات حتمیه صیحه و نداء آسمانیست -----
- ۴۱۵----- سیم از علامات حتمیه خروج سفیانی است از وادی یابس -----
- ۴۱۶----- چهارم از علامات حتمیه همین فرورفتن لشکر سفیانیست در بیداء -----
- ۴۱۶----- پنجم از علامات حتمیه قتل نفس زکیه است -----
- ۴۱۶----- ششم از علامات حتمیه خروج سید حسنی است -----
- ۴۱۷----- هفتم از علامت حتمیه ظاهر شدن کف دستی که در آسمان طلوع نماید -----
- ۴۱۷----- هشتم از علامات حتمیه چنانکه مستفاد از اخبار است کسوف آفتابست در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن -----
- ۴۱۷----- نهم از علامات حتمیه آیات و علاماتیست که در ماه رجب ظاهر میشود -----
- ۴۱۸----- دهم از علامات حتمیه اختلاف بنی عباس و انقراض دولت ایشانست -----
- ۴۱۸----- مقاله ثلثه در ذکر علایم و امارات غیر حتمیه که در صفحه خارج بر عرصه بروز و ظهور رسیده است الی زماننا هذا که سنه هزار و سیصدویک از هجرت است -----
- ۴۱۸----- اشاره -----
- ۴۱۸----- اول از آن علامت واقعه که رسولخدا و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بان اخبار فرموده اند -----
- ۴۲۱----- دویم از علامات واقعه ظاهر شدن شصت نفر که مدعی نبوت میشوند بدروغ -----
- ۴۲۱----- سیم از علامات واقعه ظاهر شدن دوازده نفر از سادات است که مدعی امامت شوند -----
- ۴۲۱----- چهارم از علامات واقعه بستن جسر بغداد است بمحله کرخ که از بغداد نو بجانب بغداد کهنه باشد -----
- ۴۲۱----- پنجم از علامت واقعه مسجد نمودن قبرستانهاست -----
- ۴۲۲----- ششم از علامات واقعه خراب شدن بغداد است -----
- ۴۲۲----- هفتم از علامت واقعه خراب شدن دیوار مسجد کوفه است -----
- ۴۲۳----- هشتم از علامات واقعه جاری شدن نهریست از شط فرات در کوچه های کوفه -----
- ۴۲۳----- نهم از علامات واقعه آباد شدن شهر کوفه است بعد از خراب شدن آن -----
- ۴۲۳----- دهم از علامات واقعه آب برآوردن دریای نجف است -----
- ۴۲۳----- یازدهم از علامت واقعه جاری شدن نهریست از فرات بغری که نجف اشرف باشد -----
- ۴۲۴----- دوازدهم از علامات واقعه بنا شدن قبه حمراء است -----
- ۴۲۴----- سیزدهم از علامات واقعه ظاهر شدن ستاره دنباله دار است -----
- ۴۲۵----- چهاردهم از علامات واقعه ظاهر شدن قحطی شدید است قبل از ظهور حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه -----
- ۴۲۵----- پانزدهم از علامات واقعه وقوع زلزله و طاعون شدید است در کنیری از بلاد -----
- ۴۲۵----- شانزدهم از علامات واقعه آمدن ملخ است هم در وقت و هم در غیر وقت -----
- ۴۲۶----- هفدهم از علامات واقعه خراب شدن بصره است بدست سیدی که ملقب است بصاحب الزنج -----
- ۴۲۶----- هجدهم از علامات واقعه قتل بیوح است -----

- نوزدهم از علامات واقعه فروگرفتن ظلمت کفر و فسوق و معاصی است تمام عالم را ۴۲۶
- بیستم از علامات واقعه تحلیه مصاحف و زخرقه مساجد و تطویل منارات است ۴۲۷
- بیست و یکم از علامات واقعه افتزان بعض نجوم است ۴۲۸
- بیست و دویم از علامات واقعه خراب شدن مسجد براتاست ۴۲۸
- بیست و چهارم از علامات واقعه منهدم شدن کعبه و حمل نمودن حجر الاسود است بسوی کوفه ۴۲۸
- مقاله رابعه در ذکر علاماتیستکه هنوز واقع نشده و یا محتمل الوقوع است ۴۲۸
- اشاره ۴۲۸
- اول از اعلانم ایستادن آفتابست در وسط السماء از اول زوال تا وقت عصر بدون آنکه حرکت نماید ۴۲۸
- دویم از آن علایم طلوع نمودن آفتابست از سمت مغرب برخلاف عادت که از مشرق طلوع میکرد ۴۳۰
- سیم از آن علامت خروج یمانیست ۴۳۰
- چهارم از آن علامت خروج خراسانیست از خراسان ۴۳۰
- پنجم از آن علامت خروج مغربست بجانب مصر و مالک شدن او مصر و نواحی آنرا ۴۳۱
- ششم از آن علایم اختلاف بیرقها در شام که سه نفر در شام خروج میکنند ۴۳۱
- هفتم از علایم خراب شدن سمت غربی مسجد شام است ۴۳۲
- هشتم وقوع جنگ و جدال در هر بلد از نواحی مغربست تا یکسال که مردم بجهت اختلاف رایات یکدیگر را میکشند ۴۳۲
- نهم خراب شدن شام است ۴۳۲
- دهم فرورفتن قریه ایست از شام بزمین که اسم آنقریه جابیه ۴۳۲
- یازدهم خروج زندیقی است از شهر قزوین بریاست ۴۳۲
- و دوازدهم انقطاع دوام سلطنت بسیاری از سلاطین است در اکثری از بلاد که سلطنت آنها بماهها و ایام میرسد ۴۳۲
- سیزدهم خروج عوف سلمی است که در سرزمین جزیره خروج میکند ۴۳۲
- چهاردهم سمرقندی است که اسم او شعیب بن صالح است که خروج او بعد از عوف سلمی است ۴۳۳
- پانزدهم وقوع زلزله عظیمه ایست در شام قبل از خروج سفیانی ۴۳۴
- شانزدهم ظاهر شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین آسمان افروخته میشود ۴۳۴
- هفدهم ظاهر شدن سرخی شدیدست که در اطراف آسمان پهن میشود ۴۳۴
- هیجدهم کثرت قتل و خونریزیست در کوفه از جهت رایات مختلفه ۴۳۴
- نوزدهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا ۴۳۵
- بیستم سلطنت نمودن بنی عباس است بعد از زوال دولت ایشان ۴۳۵
- بیست و یکم وقوع جنگ عظیمیست در میان آل مروان و بنی عباس در قرقیسا که یکی از شهرهایست که در کنار شط فرات واقع است ۴۳۵
- بیست و دویم نزول ترکست در جزیره و نزول اهل روم است در رمله ۴۳۶
- بیست و سیم مسخ شدن طایفه ایست بصورت قرده و خنازیر ۴۳۶
- بیست و چهارم حرکت کردن بیرقها سیاه است از خراسان ۴۳۷
- بیست و پنجم آمدن باران شدیدی است در ماه جمادی الثانیه و ماه رجب ۴۳۷
- بیست و ششم بعضی نقل کرده اند که باریدن تگرگ بسیار بزرگی است در روم و جزایر که بسیار محل تعجب باشد ۴۳۷
- بیست و هفتم مطلق العنان شدن عربست که بهرجا که خواهند روند و هرچه خواهند بکنند ۴۳۷
- بیست و هشتم خروج سلاطین عجم است از شأن و وقار ۴۳۷
- بیست و نهم طلوع نمودن ستاره ایست از مشرق که مانند ماه درخشنده و روشنی دهنده باشد و بشکل غره ماه باشد ۴۳۷
- سی ام زنده شدن مردگانست از قبور خود ۴۳۹
- مقاله خامسه در بیان کیفیت خروج حضرت حجت اللہی عجل اللہ فرجه است ۴۴۴

- ۴۴۹..... مقاله سادسه در ذکر احوالات بعضی از اعوان و اصحاب حضرت حجت اللہی عجل اللہ فرجه
- ۴۵۲..... مقاله سابعه در بیان اجمالی از طریقه سلوک و عجایب آیات حضرت امام عصر قائم آل محمد عجل اللہ فرجه
- ۴۵۳..... اشاره
- ۴۵۳..... از آنجمله آنکه در ابتدای ظهور بر طریقه و سیره رسول خدا صلی اللہ علیہ و اله و سلم با مردم رفتار میفرماید
- ۴۵۳..... ازجمله آنکه آن بزرگوار اگرچه مؤاخذه از اعمال قبل از ظهور نمینماید ولی بعد از ظهور بحکم دادوی و باطنی در میان خلاق حکم میفرماید
- ۴۵۴..... ازجمله آنکه آیت کبری و حجت عظمی مانند ذوالقرنین بر ابر سوار میشود و تمام روی زمین را گردش مینماید
- ۴۵۴..... و از جمله آنکه بواسطه وجود شریف آن بزرگوار جمیع برکات زمین و آسمان ظاهر میشود
- ۴۵۴..... و از جمله غرایب آیات و معجزات آن نور الهی آنکه از برکات وجود شریف او تمام روی زمین چنان امن و امان میشود که صلح کلی در میان تمام ذات الارواح متضاده واقع میشود
- ۴۵۵..... از جمله آنکه بوجود مبارک او جمیع عیوب و امراض ظاهره از ابدان مردم زایل میگردد
- ۴۵۵..... و از جمله کرامات و غرایب آیات آن بزرگوار آنست که آنحضرت با کثرت عمر و طول زندگانی او در دنیا از ابتدای تولد آن بزرگوار تا زمان ظهور طول غیبت و ازمنه و سنین در او تصرف نخواهد نمود
- ۴۵۶..... از آنجمله آنکه موراث جمیع انبیا و اولیا و اصفیا در نزد آنحضرت خواهد بود
- ۴۵۶..... از جمله آنکه آنحضرت مانند رسول خدا صلی اللہ علیہ و اله و سلم در میان آفتاب راه میرود و او را سایه نمیباشد
- ۴۵۶..... از آنجمله آنکه زمین بنور جمال آن نور الهی روشن و متلالی خواهد بود
- ۴۵۷..... از آنجمله جمیع دنیا در نزد آنحضرت بمنزله کف دست او میباشد
- ۴۵۷..... از آنجمله آنکه مؤمنان در زمان آنحضرت مستعد میشوند از برای فهم و دانش و در کمال عقل و دانائی و معرفت خواهند بود
- ۴۵۷..... و از آنجمله آنکه آن حضرت امر میفرماید که منارها و قصرها و تشها که در مساجد بنا کرده اند و معمول بوده همه را خراب کنند
- ۴۵۸..... و از آنجمله آنکه تغییر میدهد بنای کعبه را و بنیان و بناء آنرا
- ۴۵۸..... و از جمله آن پوشیدن حضرت قائم ع زره ی رسول خدا ص را در نجف اشرف
- ۴۵۸..... از آنجمله علم نصرت آنحضرتست که چون آنعلم از عمود عرش الهی است
- ۴۵۹..... از آنجمله آنکه چون حضرت حجت اللہی ظهور نماید خداوند سرور و فرخی در قیور مؤمنین داخل میفرماید
- ۴۵۹..... و از آنجمله آنکه مستفاد از بعض اخبار آنکه آن مظهر رحمت پروردگار قروض شیعیان خود را از احیا و اموات ادا مینماید
- ۴۵۹..... از آنجمله آنکه حضرت جمیع بدعتهای روی زمین را از اوضاع فراغنه و متکبرین و شعار فاجرین و علامات مشرکین را از اعمال و افعال و صفات و حالات و جمیع آلات محرمة از لہو و لعب و قمار و اسباب طرب را بجمیع اقسام آن قلع و قمع میفرماید
- ۴۶۰..... و از آنجمله آنکه آنحضرت مدارا با کسی نخواهد نمود و خویشی و آشنائی و اظهار دوستی را ملاحظه نخواهد فرمود
- ۴۶۱..... از آنجمله آنکه آنحضرت دشمنان خانواده نبوترا مانند بنی امیه و قتلہ حضرت سید الشهداء علیہ السلام و بنی عباسی و نواصب و منافقین که خارج از زمره فرقه حقه اند چنان میکشد که احدی از ایشان را بر روی زمین باقی نمیگذارد
- ۴۶۱..... از آنجمله آنکه عطایای آن نور الهی بالنسبه بمؤمنین بنوعی خواهد بود که در زمان دولت حقه او فقیر پیدا نمیشود
- ۴۶۲..... از آنجمله آنکه در دولت حقه آنحضرت چنان در کوفه آبادانی و جمعیت میشود که قیمت زمین هر ذری چند اشرفی میرسد
- ۴۶۳..... فهرست اسامی علما عامه و کتب معتبره ایشان
- ۴۶۶..... (فهرست جلد سوم کتاب کفایة الموحدين)
- ۴۷۴..... درباره مرکز

کفایة الموحدين في عقاید الدين جلد 3

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری طبرسی، اسمعیل بن احمد، - 1317ق.

عنوان و نام پدیدآور: کفایة الموحدين في عقایدالدين / سيداسماعيل طبرسی نوری

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری: 4 ج.

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع: شیعه -- اصول دین

Shi'ah -- *Pillars of Islam

شیعه -- عقاید

Shia'h -- Doctrines

کلام شیعه امامیه

Imamite Shiites theology*

ص: 1

اشاره

تمة الباب الرابع في الإمامة

فصل پنجم در استدلال بر خلافت بلا- فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بکلام معجز نظام آنسرور و بخطب منقوله از آن بزرگوار

اشاره

در نهج البلاغه و سایر کلمات شریفه آنحضرت بطرق منقوله از علما و روات عامه که خلافت و امامت حق آنسرور بود که غصب نمودند آنرا بظلم و تعدی و اجحاف و قهر و غلبه چه آنکه آنسرور متبع القول در نزد طرفین از خاصه و عامه است و جزاف در فرمایشات آنحضرت نخواهد بود و خدا و رسول او شهادتی دادند بعصمت و طهارت او و آنکه ذات مقدس او منزله از هر ریب و شین است «وقال النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلّم في حقه علي مع الحق و الحق يدور معه» و کلام آنسرور عین حق و صوابست پس آنچه مستفاد از کلام آنسرور است لازم الاتباع و رافع خلاف بین طرفین خواهد بود فنقول ابن ابی الحدید که از عظمای اهل خلافت میگوید که بسیاری از محدثین روایت کرده اند که علی علیه السلام بعد از روز سقیفه که او را برای بیعت بحضور ابا بکر بردند پیوسته تظلم و تألم نمودی و مردمرا بیاری خود خواندی و رو بقبر جناب رسولخدا نموده و عرضکرد

یابن ام ان القوم استضعفونی و کادو ایقتلوننی و پیوسته میگفت «وا جعفره و لا جعفر لی الیوم و وا حمزتا و لا حمزة لی الیوم» و نیز ابن ابی الحدید و ابو جعفر طبری از شعبی روایت کرده اند که علی علیه السلام بعد از واقعه سقیفه مسلمانانرا بیاری خود میخواند و فاطمه را در نیمه شب بر درازگوشی سوار کرده و دست فرزندان خود را گرفته بدر خانه انصار و غیرانصار میرفت و از ایشان طلب یاری میکرد چهل نفر او را اجابت کردند و با او بر موت بیعت کردند ایشانرا امر کرد که صبح آروز سرها را بتراشند و اسلحه خود را برداشته بیایند چون صبح شد بغیر از زبیر و مقداد و سلمان و ابو ذر احدی با او همراهی نکرد چون شب شد باز بنزد ایشان آمد و حقوق خود را بیاد ایشان آورد باز گفتند علی الصبح بیاری تو کمر بندیم و نزد تو حاضر شویم چون صبح شد بغیر از آن چهار نفر احدی موافقت نمود و همچنین در شب سیم و زبیر در میان چهار نفر در یاری آنحضرت شدیدتر بود و در اطاعت او ثابت قدم تر بود و نیز ابن ابی الحدید بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که علی علیه السلام نیمه شبی فاطمه را همراه خود برداشته بدر خانه انصار برده طلب یاری مینمود و فاطمه نیز ایشانرا بیاری آنحضرت خواند در جواب گفتند که ما بیعت با ابا بکر کردیم و امر گذشت و اگر قبل از این بیعت ما را به بیعت خود میخواند با او بیعت مینمودیم و از او نمیگذشتیم علی علیه السلام فرمود رسولخدا را چگونه در خانه میگذاشتم بی غسل و بی کفن و بیرون آمده در امر خلافت با مردم نزاع میکردم فاطمه علیها سلام الله فرمود علی نکرد مگر آنچه را که شایسته او بود و کردند ایشان آنچه را خدای تعالی پاداش آنها را خواهد داد و صدر الانمه موفق ابن احمد اخطب خوارزمی بسند خود از وائله و هم چنین ابو جعفر طبری و همچنین ابن ابی الحدید بچند سند از شعبی و غیر او حدیث مناشده حضرت امیر المؤمنین را با اصحاب شوری نقل نموده اند تا آنکه ابن ابی الحدید گفته است که مردمان در این باب روایت بسیار کرده اند و من ذکر نمیکنم از روایات مگر آنچه را که مستفیض است در نزد ما از مناشده آنحضرت با اصحاب شوری و تعداد مناقب و فضایل خود را و آنچه در نزد من بصحت پیوسته است اینست که بعد از اینکه عبد الرحمن و حاضران با عثمان بیعت کردند آنحضرت از آن رو برتافت بایشان فرمود در طی کلامیکه ارباب سیر نقل کرده اند که ما را حقی است که اگر بما عطا کنند بگیریم و اگر ما را از آن منع کنند براه خود برویم بعد از آن فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه رسولخدا میان او و میان خود برادری انداخته باشد هنگامیکه در میان بعضی از مسلمانان با بعض دیگر برادری میانداخت غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه رسول خدا در حق او فرموده باشد «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم با او فرموده باشد «انت منی

بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدى» غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه رسول خدا او را امین گردانیده باشد در سوره برآئه و فرموده باشد باو که تبلیغ نمیکنند این سوره را از جانب من مگر من و یا مردیکه از من باشد غیر از من گفتند نه فرمود آیا میدانید که در من اول مردمانم در اسلام گفتند بلی فرمود کدام يك از ما نزدیکتریم برسول خدا در نسب گفتند تو پس عبد الرحمن بن عوف کلام آنحضرترا قطع کرده گفت یا علی مردم نمیخواهند مگر عثمانرا «فلا تجعلن علی نفسک سیلا» بعد از آن گفت ای طلحه عمر ترا بچه امر کرده طلحه گفت مرا امر کرده که هرکس با این جماعت مخالفت کند او را بقتل آورم عبد الرحمن گفت اکنون که شنیدی بیعت کن و الا آنچه عمر امر کرده است آنرا در تو جاری خواهیم نمود حضرت فرمود که شما دانستید که من احق و اولی هستم بخلافت از عثمان بخدا سوگند که تسلیم میکنم فضل را بکسیکه اهل آن نیست پس دست دراز کرده بیعت نمود و بلاذری که از اعیان علماء عامه و ثقات ایشانست و همچنین کلبی و ابی مخنف باسناد خودشان روایت کرده اند بعد از اینکه عبد الرحمن با حاضرین بعثمان بیعت نمودند علی علیه السلام ایستاده بود که نشست و باو گفتند یا علی بیعت کن و الا ترا گردن میزنیم و در آنروز غیر از طلحه احدی شمشیر نداشت علی علیه السلام خشمناک بیرون آمد و اصحاب شوری در دنبال شتافتند تا بدو رسیدند و باو گفتند بیعت کن و الا با تو جهاد مینمائیم پس چون حضرت دید که امر بدین منوالست بیعت کرد و نیز ابن ابی الحدید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود «وا عجباً ان تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة» و شعر قریب باین معنی را از آنحضرت روایت کرده

فان كنت في الشورى ملكت امورهم *** فكيف بهذا و المشيرون غيب

و ان كنت بالقربى حججت خصومهم *** فغيرك اولى بالنبي و اقرب

و ابن ابی الحدید در شرح اینکلام گفته است که نظم و نثر حضرت هر دو متوجه بابا بکر و عمر است و صدر الائمه موفق بن احمد از عامر بن وائله روایت کرده که در روز شوری علی علیه السلام با اهل شوری میفرمود که مردم با ابو بکر بیعت کردند و بخدا قسم که من اولی و احق بودم از او ابن ابی الحدید بسند خود از ابو بکر احمد بن عبد العزیز در کتاب سقیفه از سعید بن کثیر عقیق انصاری روایت کرده که عمر با جماعتی که از جمله آنها اسید بن خضیر و سلمة بن اسلم بودند بخانه فاطمه رفتند و با کسانیکه در خانه فاطمه بودند گفتند بیائید و با ابا بکر بیعت کنید آنها از بیعت ابا و امتناع نمودند و زبیر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد عمر بهمراهان خود گفت این سک را بگیرد سلمة ابن اسلم برجسته و شمشیر را از دست زبیر گرفت و او را بر دیوار خانه زد بعد از آن زبیر و علی و از بنی هاشم آنچه در آنخانه بودند همه را گرفته کشان کشان میبردند و علی علیه السلام میفرمود «انا عبد الله و

اخو رسول الله» تا آنکه ایشانرا بنزد ابا بکر بردند و بعلی گفتند بابو بکر بیعت کن فرمود با او بیعت نمیکنم و من سزاوارترم بخلافت از شما و باید شما با من بیعت کنید و شما خلافت را از انصار نگرفتید مگر آنکه حجت شما این بود که خلافت حق اقارب رسول خدا است و ایشان به همین جهت زمام خلافت را بشما دادند و امارت را بشما تسلیم کردند من نیز بر شما حجت می آورم بهمان حجتی که شما بر انصار آوردید و اگر شما از خدا می ترسید انصاف انصاف دهید و چنانکه انصار در حق شما اعتراف کردند شما نیز بحق ما اعتراف کنید و بر ما ستم نکنید و حال آنکه خود میدانید که خلافت حق ما است و شما را در آن بهره نیست عمر گفت از تو دست برنداریم تا بایی بکر بیعت نکنی علی علیه السلام گفت ای عمر نیک با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای خلافت را مهیا می کنی که فردا برای تو بازگردد و بتو برگرداند بخدا سوگند که بیعت نکنم و سخن ترا قبول ننمایم ابو بکر گفت هرگاه با من بیعت نمی کنی ترا اکراه نمی کنم ابو عبیده گفت یا ابا الحسن تو جوانی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشانرا نداری و قوت ابو بکر در این امر بیش از تو است و تاب و توانائی کشیدن این بار را بیش از تو دارد تو ید تسلیم باو دراز کن و بخلافت او راضی شو که اگر ترا عمر باقی باشد و زنده بمانی امر بتو خواهد رسید و تو باین امر احق و اولائی نظر بفضل و قرابت تو با رسولخدا و جهاد نمودن تو در راه خدا پس علی علیه السلام فرمود ایگروه مهاجرین از خدا بترسید و سروری و پادشاهی محمد را از خانه اش بیرون نبرید و بخانه های خود نیندازید و اهل بیت او را از مقام و حق او دفع منمائید بخدا سوگند ایگروه مهاجرین ما اهل بیت اولائیم باین امر و شما خود میدانید که امر در میان ما است و از ما است آنکسی که کتاب خدا را خواند و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنة رسولخدا و توانا و دانا باشد بامر رعیت بخدا سوگند که آنکس در میان ما و از ما است و شما پیروی هوای نفس نکنید که از حق دور خواهید افتاد و از جمله کلام آنسرور اتقیاء خطبة ایست معروف بالشقشقیه و وجه تسمیه بجهة اشتمال آخر آن خطبة شریفه است مر اینکلمه شریفه را در جواب ابن عباس «هیئات تلك شقشقة هدرت و فی القاموس الشقشقة بالكسر شیء کالریة یخرجه البعیر اذا هاج و الشقشقة العلویة لقوله علیه السلام لابن عباس لما قال لو اطردت مقالک من حیث افضت یا بن عباس تلك شقشقة هدرت» و بعضی از شارحین خطبه شریفه گفته اند که شقشقه صوت جمل است که آنرا در حنجره خود دوران میدهد و در شرح ابن میثم بعد از تفسیر شقشقه بصوت بعیر در نزد هیجان آمدن بعیر گفته است که اطلاق می شود لفظ شقشقه بر خطیبی که صاحب فصاحت در کلام باشد و شاید مقصود او اطلاق علی سبیل المجاز باشد لا علی سبیل الحقیقة و ظاهر

اینکه مراد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از اینکلام همان معنی مجازی باشد و «کانه علیه السلام بنی علی الاستعارة» و بعضی گفته اند که این خطبه شریفه معروفست «بمقصد لاشتمال اولها بهذه الكلمة الشریفه»

در اینکه خطبه ششقیه قبل از زمان سید رضی در کتب عامه و خاصه نقل شده

و اینخطبه از خطب معروفه آنسرور اتقیا و افضل اولیاست و خاصه و عامه آنرا نقل نموده اند اما خاصه چون صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین و طبرسی در احتجاج و راوندی و غیر ایشان قدس الله اسرارهم و اما عامه چون حافظ ابی بکر ابن مردویه و تبرانی و ابن جوزی در کتاب مناقب و ابن عبد ربه در جزو رابع از کتاب العقد و ابو علی جبائی در کتاب خود و ابن سعید عسکری در کتاب مواعظ و ابن اثیر در نهاییه در تفسیر لفظ ششقیه و صاحب قاموس چنانکه سبق ذکر یافت و ابن ابی الحدید در مقام رد بر کسانی که انکار نموده اند که این خطبه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد بجهة اشتمال آن بر تظلم و تشکی از خلفا که مناسب با مذهب عامه نخواهد بود و نسبت داده اند اینخطبه را بسید رضی الدین و گفته است که من اینخطبه را یافتم در تصانیف و کتب شیخ ابی القاسم بلخی که امام و پیشوای اهل بغداد بود و یکی از شیوخ جماعت معتزله بود که نقل این خطبه را نمود از حضرت امیر المؤمنین و او در زمان مقتدر بالله بود و حال آنکه سید رضی الدین در آنزمان متولد نشده و نیز گفته است که من این خطبه را یافتم در کلمات ابن قبه که یکی از متکلمین امامیه بود و از تلامذه شیخ ابو القاسم بود و او وفات نمود قبل از آنکه سید رضی الدین بوجود آید و نیز گفته است که استاد من مصدق واسطی از برای من حکایت کرده که من اینخطبه را قرائت نمودم بر استاد خود ابن خشاب عبد الله بن احمد و گفتم باو که شاید اینخطبه مجرد نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد در جواب من گفت نه و الله بدرستی که من یقین دارم که اینخطبه از آنحضرت است چنانکه علم دارم که تو مصدق می باشی گفتم باو که بعضی نسبة میدهند این خطبه را بسید رضی الدین گفت کجا از برای سید رضی الدین و غیر او ممکن بود که کلام باین نظم و اسلوب را قادر باشند بر اتیان بآن و بتحقیقکه ما مطلع شدیم بر کتب و رسایل سید رضی الدین و دانستیم طریقه او را و این نحو از کلام و سخن خارج از اسلوب او است قسم بخداوند که من این خطبه را در کتب و مصنفات علماء دیدم قبل از آنکه سید رضی الدین موجود شود بدویست سال و ملاحظه کردم آنرا بخطوطی از علماء که می شناسم ایشان را و خطوط ایشانرا از زمانی که هنوز والد سید رضی الدین بدنیا نیامده بود چه رسد بخود او و ابن میثم علیه الرحمه نقل کرده است که یافتم من این خطبه را بخط وزیر مقتدر بالله علی بن محمد بن الفرات و زمان او قبل از تولد سید رضی الدین بود بشصت سال و بالجمله بسیاری از ناقلین این خطبه زمان ایشان مقدم بود بر سید رضی الدین بمدت کثیره چون

صدوق و ابن قبه و شيخ مفيد و سيد مرتضى كه اكبر از سيد رضى بود و همچنين كثيرى از علمای عامه و روايات ايشان كه ناقل اين خطبه شريفه بوده اند و زمان ايشان تقدم داشت برسيد رضى الدين از آنجمله قاضى القضاة عبد الجبار كه يکى از شيوخ معتزله است در كتاب معنى نقل نموده است الفاظ اين خطبه را و در مقام توجيه آن برآمده است و حال آنکه زمان او اقدم از سيد مرتضى و رضى الدين بود و بالجمله اصل خطبه شريفه آنست كه ابن عباس در محضر آنسرور اولياء حاضر شد و گفتگو از خلافت در ميان آمد پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه «اما والله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي ينحدر عني السبيل و لا يرقى الى الطير فسدت دونها ثوبا و طويت عنها كسحا و طفقت ارتاى بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يشيب فيها الصغير و يهرم فيها الكبير و يكدح فيها المؤمن حتى يلقى ربه فرايت ان الصبر على هاتى احبى فصبرت و في العين قذى و فى الحلق شجى ارى تراثي نهبا حتى مضى الاول لسبيله فادلى بها الى فلان بعده شتان ما يومى على كورها و يوم حيان اخي جابر فيا عجباً بينا هو يستقيها في حيواته اذ عقداً للآخر بعد وفاته لشد ما تشطراضرعها في حوزة خشناء يغلظ كلمها و يخشن مسها و يكثر العثار و فيها الاعتذار منها فصاحبها كراكب الصعبة ان اشفق لها خرم و ان اسلس لها تقحم فمنى الناس لعمر الله بخبط و شماس و تلون و اعتراض فصبرت على طول المدة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله جعلها في جماعة زعم انى احدهم فيالله و للشورى متى اعتراض الريب في مع الاول منهم حتى صرت افرن الى هذه النظاير و لكنى اسففت اذا سفوا و طرت اذا طار و افسقا رجل منهم لضغنه و مال الاخر لصهره مع هن و هن الى ان قام ثالث القوم نافجا حصينه بين نثيله و معتلفه و قام معه بنو ابيه يخضمون مال الله تعالى خضم الابل نبتة الربيع الى ان انتكث عليه قتله و اجهز عليه عمله و كتب به بطنته فما راي عنى الا و الناس الى كعرف الضبع ينثالون على من كل جانب حتى وطى الحسنان و شق عطا في مجتمعين حولي كر بيضة الغنم فلما نهضت بالامر نكثت طائفة و مرقت اخرى و فسق آخرون كانهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين بلى و الله لقد سمعوها و وعوها و لكنهم حليت الدنيا في اعينهم و راقهم زبرجها اما و الذى فلق الحبة و برىء النسمة لو لا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقار و اعلى كظة ظالم و لا سغب مظلوم لالفيت حبلها على غار بها و القيت آخرها بكاس اولها و لالقيتم دنياكم هذه اهون عندى من عفطة عنز قال و قام اليه رجل من اهل السواد عند بلوغه الى هذا الموضوع من خطبته فناوله كتاباً فاقبل ينظر فيه فلما فرغ من قرائته قال له ابن عباس يا امير المؤمنين لو اطردت مقالتك من حيث افضيت

فقال هیهات هیهات یابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فما اسفت علی کلام قط کاسفی علی ذلك الکلام الا یکون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد اقول شرح الخطبة الشریفة قوله لقد تمصصها فلان ای البسها» و در بعضی از روایات اخویتم و در بعضی از روایات دیگر ابن ابی قحافة چنانکه در نسخه ابن ابی الحدید مذکور است و محتمل است که لفظ فلان و یا اخویتم که هر دو کنایه از ابی بکر است که از بنی تیم بوده بجهة تقیه کردن روات و نساخ خطبه باشد و اصل نسخه بنحویستکه ابن ابی الحدید ذکر کرده است که حضرت تصریح فرموده بلفظ ابی بکر و مؤید است این وجه را آنچه قاضی القضاة در مقام توجیه برآمده است که تصریح آنحضرت بلفظ ابی بکر دلالت بر تحقیر نمی نماید چه آنکه عادت عرب بود که در آنزمان تصریح باسم می نمودند و سید رضی علیه الرحمة در جواب او گفته است بر فرض تسلیم آنکه عادت عرب تصریح نمودن باسم بود و حال آنکه نه چنین است تصریح باسم در وقتی است که از برای شخص القاب معروفه که دلالت بر تعظیم و تقخیم او نماید چون صدیق و امثال آن نباشد و حال آنکه در نزد عامه از برای ابی بکر القاب عظیمه معروفه بود پس تصریح باسم دون القاب معروفه در او یکنوع تحقیر و توهین است چنانکه شهادتی میدهد باو اصل مطالب خطبه شریفه و حاصل آنکه لقد تمصصها ابی بکر ای اتخذها قمیصا و الضمیر راجع الی الخلافة ای لبسها کالقمیص و در تشبیه بقمیص که ملاصق بابدنست تنبیه است بر شدت حرص ابی بکر بر خلافت و قوله «و انه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الریح و الواو للحال» و قطب ریحی آن مسماریست که در وسط سنک زیرین آسیاست که سنک بالا بوجود آن حدیده و مسمار دوران دارد که اگر آنحدیده نباشد هر اینه ممکن نخواهد بود حرکت و دوران آسیا بالمره و منتظم نخواهد شد امر ریحی مگر بوجود آن مسمار و عوضی از برای وجود آن حدیده در دوران ریحی نخواهد بود و مقصود حضرت امیر المؤمنین آنکه ابو بکر پوشید پیراهن خلافت را از روی طمع و حرص و حال آنکه او می دانست از روی یقین که محل و منزلة من در خلافت محل و منزلة قطب ریحی است که منتظم نخواهد شد امر ریحی مگر بوجود آن قطب که حدیده و مسمار آن باشد و عوض از برای آن نخواهد بود و ابن ابی الحدید اینکلام آن حضرت را حمل نمود بر اینکه مقصود آنسرور آنکه من از برای خلافت اصلح بوم و اهلیت آنرا داشتم نه آنکه ابو بکر قابل خلافت و اهلیت آن را نداشت و بر تو مخفی نیست که این حمل غلط است زیرا که این حمل منافی با تشبیهی است که آن سید اولیاء نموده اند چه آنکه صریح تشبیه آنکه غیر آنحضرت احدی قابلیت و صلاحیت خلافت و امارت نخواهد داشت چنانکه غیر حدیده و مسمار ریحی صلاحیت و قابلیت ندارد که باو

منتظم شود امر رحی و این توجیه و تأویل مجرد تعصب و لجاج است مضافاً بآنکه منافی با سایر کلمات خطبه شریفه است بالجمله چون قطب رحی آنچه‌یست که نظام حرکات رحی مستند باو است و غرض حاصل نخواهد شد از رحی مگر بوجود او و آنسرور اولیا نیز کسی است که نظام عالم امکان و نظام تمام امور اهل اسلام بر وفق حکمت الهیه مستند بوجود مبارك او است لهذا تشبیه فرموده است محل خودش را از خلافت بمحل قطب از رحی در واقع این تشبیه مشتمل بر چند تشبیه است اول آنکه تشبیه فرمود محل خود را از خلافت بمحل قطب از رحی چنانکه ذکر شد دویم آنکه نفس مقدسه خود را تشبیه فرمود بنفس قطب چه آنسرور نیز قطب دایره عالم امکان است سیم آنکه تشبیه فرمود نفس خلافت را برحی و بعد از آن تاکید فرمود اینمعانی را بکلام معجز نظام خود «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر» چه آنکه آنسرور توصیف فرمود ذات مقدسه خود را «بانحدار السیل و عدم ارتقاء الطیر» و انحدار السیل از اوصاف جبل و اماکن مرتفعه است که کنایه آورده باو از علو و شرف و بزرگواری خود با فیضان علوم و ظهور کمالات و محامد اوصاف رضیه و قرب و منزلت آنحضرت بخدا و رسول او و استعاره آورد از برای این مراتب لفظ سیل را که انحدار و فیضان او از اماکن مرتفعه است و از این معنی هم ترقی فرمود چه آنکه مرقای طیور و محل پرواز نمودن آنها چه بسیار است که بلندتر و بالاتر از محل انحدار سیل است زیرا که لازم نیست که در هر جا که محل انحدار سیل است ارتقاء طیر نشود بلکه کثیرا محل ارتقاء طیر فوق محل انحدار سیل است لهذا بیان فرمود که مقام من از علو و ارتفاع شان و درجات قرب بمبدء و زلفی عند الله تعالی بمکان و محلی است که احدیرا ممکن نخواهد بود طیران نمودن و بآن موضع و محل رسیدن و این کمالی است فوق کمالات و با این احوال چگونه خواهد شد که امر خلافت منتظم شود بدون وجود من و غیر از من کیست که قابلیت از برای خلافت و ولایت عامه داشته باشد بر تمام ممکنات و کانه علیه السلام اشاره فرمودند بر بطلان خلافت غیر خود بقاعده قبح تفضیل مفضول بر فاضل و قوله علیه السلام «فسدلت دونهها ثوبا و طویت عنها کشحا و الاسدال الارخاء و الارسال و دون الشیء ای قریبه و الکشح بفتح الکاف ما بین الخاصرة الی الصلع» و ظاهر آنکه مراد آن باشد که حجابی زده شده است از برای خلافت که آنحضرت ممنوع شده است از طلب آن و جانب خود را کشیده است از آن خلافت مثل آنکه کسی جانب خود را کشیده باشد از طعامی که ممنوع از آن شود که مقصود کنایه از احتجاب آنحضرتست از خلافت که استعاره آورد از آن حجاب بلفظ ثوب و تنزیل فرمود کشیدن و پیچیدن جانب خود را از خلافت بمنزله مآکول آنچه‌نانی را که ممنوع از اکل آن شود و جانب و پهلو و ضلع خود را از آن دور نموده باشد

«كانه ضرب بينه عليه السلام وبين الخلافة حجاب مستور» وآن سبب اعراض از آن فرموده و مایوس از آن گردیده است «وقوله عليه السلام وطفقت ارتاي بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يشيب فيها الصغير و يهرم فيها الكبير و يكدح فيها المؤمن حتى يلتقى ربه طفق في كذا اى اخذ و شرع و الارتاى في الامر الفكر فى طلب الاصلح و هو افتعل من روية القلب او من الراي و الصولة الحملة و الوثبة و الجذآء بالجيم و الذال يد المقطوعة و المكسورة ايضا ذكره الجوهري» و مقصود آنحضرت كناية از قلة ناصر و اعوان است چه آنکه امارت بدون لشکر بظاهر امر صورت نپذیرد چنانکه ابن اثیر در نهاییه در مقام شرح اینکلام گفته است که «في حديث على عليه السلام اصول بيد جذاء كنى به من قصور اصحابه و تقاعدهم عن الغزو فان الجند للامير كاليد و الطخية هو الظلمة و الغيم او السحاب و العمياء تانيث الاعمى» و وصف نمودن ظحیه بعمیاء كناية است از شدت ظلمة که بهیچ وجه من الوجوه اهتداء در آن ممکن نشود از برای احدی و مقصود از این کلام معجز نظام آنکه من شروع نمودم که جولان دادم فکر خود را در تدبیر امر خلافت و تردید نمودم آن را بین طرفی نقیض که یا حمله نمایم بر کسی که متصدی امر خلافت شد بغیر استحقاق و یا آنکه ترك آن بنمایم و در هریک از دو طرف محذوری یافتم شدید و خطری یافتم عظیم چه آنکه قیام بامر خلافت با عدم اعوان و ناصر مانند ید جذاء تعزیر بنفس و تشویش نظام مسلمین است که باسباب ظاهره ممکن نخواهد بود تصرف در امر خلافت بدون اعوان و آنکه در ترك قیام بآن صبر نمودن بر مشاهده التباس امور و عدم تمیز حق از باطل و وقوع عباد الله در ضلالت و جهالت و شدت تصرف نمودن کسی که اهلیت خلافت و امامت ندارد در اموال و اعراض و نفوس مسلمین از روی تعدی و اجحاف و ظلم و تعطیل احکام الله تعالی و ظهور بدعت و تحلیل حرام و تحریم حلال بقسمی که احدی مهتدی بسوی حق نخواهد شد که صبر بر این مراتب در غایت شدت و بلا- است پس دیدم امر را دایر بین محذورین عظیمین که مردد بین مقاتله با خصوم است بلا اعوان و بین صبر نمودن بر مشاهده و معاینه خلق بر جهالت و ضلالت و شدت که پیر میشود از شدت مشقت او صغیر و هلاک می شود از کثرت غم و حزن او کبیر و بتعب و رنج و محن و بلا یا واقع خواهد شد مؤمن بالله تعالی تا آنکه بآن شدت و تعب ملاقات نماید پروردگار خود را و بعد از آن بیان فرمود ترجیح احد المحذورین را بکلام معجز نظام خود «بقوله عليه السلام فرايت الصبر على هاتا احجى فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجى ارى تراثى نهبا و لفظة ها في هاتا للتنبيه و تاللاشارة الى المؤنث اشير بها الي الطخية المظلمة و احجى بمعنى اولى و احق و اجدر و قيل اليق و اقرب بالحجى و هو العقل و الواو في العين للحال و القذى ما تناذى العين عن غبار او تبن و تراب و امثال ذلك و الشجى ما

اعترض في الحلق و نشب من عظم و نحوه و التراث ما يخلفه الرجل لورثته و التآء فيه بدل من الواو و في بعض الروايات تراث محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم نهبا و المراد به هو منصب الخلافة و ما خلفه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم لابنته من فدك فانه يصدق عليه انه ميراثه لان مال الزوجة في حكم مال الزوج و الاول اولى كما في قوله تعالى حكاية من زكريا يرثني و يرث من آل يعقوب فانه اراد يرث علمي و منصبني في النبوة و لقوله صلّى الله عليه و اله و سلّم في حق علي يا علي انت اخي و وارث علمي و قاضي ديني و النهب السلب و الغارة و الغنيمة» و حاصل فرمان لازم الاذعان آن سيد اوليا آنكه بعد از تردد در قتال يافتم كه صبر بر شدائد مذكوره كه اشد بلاء و اعظم محنا مي باشد اولي و اجدر است از قتال با اعداء دين بجهة مؤدى شدن قتال بسوى استيصال آل رسول و قتل ايشان و اضمحلال كلمه اسلام و رجوع نمودن اين خلق منكوس بسوى كفر اصلي و عدم اعوان و انصار از برای يارى دين خدا پس صبر نمودم بر همه شدايد و حال اينكه صبر بر اين فتن و بلايا و محن مانند غبار و خاشاكي بود در چشم كه تحمل آن در كمال صعوبت است و مانند عظم و استخواني بود كه در حلق واقع شده باشد كه نه فرو رود و نه از حلق بالا- مي آيد كه شدت آن موجب هلا-كت نفس است و بچشم خود ملاحظه مي نمودم كه منصب خلافت كه بوراثت از رسول خدا حق ثابت و جازم من بود بنهب و غارت آنرا بردند و در دست غير اهل او واقع شد كه بسبب آن متصرف شدند در اعراض و نفوس و اموال مسلمين و اقتحام ايشان در شبهات و ظلمات و بدعتها در دين حضرت سيد المرسلين و تحريف كتاب رب العالمين و تغيير سنة حضرت خاتم النبیین و وقوع همه امت در وادي ضلالت و جهالت كه اين امور مراد آنسرور بود از طخيه عمياء كه ظلمات بعضها فوق بعض بود مؤلف گويد كه جانهاي ما شيعيان و دوستان فدای تو باد يا امير المؤمنين كه چه قدر عظيم بود مصيبتهاى تو و چه ظلمها و ستمها كه منافقين امت بر تو روا داشتند و شيعيان تو بچه نحو تحمل نمايند اين شدايد و مصايب وارده بر ذات مقدس ترا صلوات الله و سلامه عليك و على اهل بيتك و لعنة الله على اعدائكم و غاصبي حقوقكم ابد الابدین و دهر الداهرين قوله عليه السلام حتى مضى الاول لسبيله فادلي بها لفلان بعده ثم تمثل بقول الاعشى

شنان ما يومي على كورها *** و يوم حيان اخي جابر

فمضى الاول لسبيله أراد بالاول ابا بكر و مضيه لسبيله انتقاله الى دار الآخرة و سلوكه السبيل الذي لا بد منه و الادلاء الالقاء و الدفع و اشار بالادلاء الى نص الاول على الثانى على ان يكون هو الخليفة و اراد بفلان عمر بن الخطاب و فى نسخة ابن ابى الحديد ابن الخطاب و فى بعض الروايات الى عمر - و ابن عبد البر كه از علما و موثقين اهل خلافت در كتاب استيعاب گفته است كه عمر ميناميد نفس خود را خليفة ابى بكر و بعمال خود مى نوشت من خليفة ابى بكر تا آنكه لبید بن ربیع و عدی ابن

حاتم وارد مدینه شدند و بعمر و بن العاص گفتند استیذان نما برای ما از امیر المؤمنین پس از آن در مکاتیب جاری شد من امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و حاصل فرمان آنسرور اتقیاء آنکه صبر کردم بر محن و شدايد و مصائب عظیمه تا آنکه مفارقت نمود ابا بکر دنیا را و رفت از پی کار خود و نصب نمود عمر را بعد از خود از برای خلافت و بعد از آن متمثل شد «بقول اعشى و شتان من اسماء الافعال و فيه معنى التعجب بمعنى بعد و الكور بالضم رحل البعير و الضمير راجع الى الناقة و حيان كان صاحب حصن باليمامة و كان من سادات بنی حنیفه و اشرافهم و مطاعا فی قومه یصله كسرى انوشیروان فی كل سنة و كان فی بحبوحة النعمة و فی غاية الرفاهية و لا یحتاج الى سفر فی امر معاشه و لم یسافر ابدا و كان فی كمال الراحة و السرور و كان الاعشى ندیمه و كان اخوه جابر اصغر سنا منه و معنى بیت الاعشى انه قال على سبيل التعجب ما بعد ما بین یومی على رحل البعير من شدة التعب و الغم و الحزن و یومی كنت ندیما لحيان اخى جابر من كثرة النعم و البشاشة و السرور و كان غرضه علیه السلام من التمثیل اظهار البعد و التعجب بین یومه علیه السلام بعد وفات رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم مقهورا ممنوعا من حقه و بین یومه فی صحبة النبی صلى الله عليه و اله و سلم من الرفاهية و النشاط و السرور ثم قال فیا عجبنا بینا هو یستقیلها فی حیواته اذ عقدها لاخر بعد وفاته اصل یا عجبنا یا عجبی قلبت الیاء الفا كان المتكلم ینادی عجبه و یقال له احضر فهذا اوان حضورك و بیناهی بین الظرفية اشبعت فتحها فصارت الفا و الاستقالة طلب الاقالة و الندم» و اینکلام معجز نظام آنحضرت اشاره است بآنچه ابی بکر طلب اقاله نمود از قوم «بقوله اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم» و این خبر استقاله را کثیری از علما و روای عامه نقل نموده اند چون طبری در تاریخ خود و بلاذری در کتاب انساب الاشراف و سمعانی در کتاب فضایل و ابو عبیده در بعض از مصنفات خود و امام فخر رازی در نهاية العقول و قاسم بن سلام در کتاب اموال و وجه تعجب آن حضرت آنکه ابی بکر طلب اقاله نمود در حیوة خود از خلافت بجهة علم او بآنکه خلافت حق غیر اوست و ظاهر حال مستقیل آنکه باقی بماند بر ندامت خود خصوصا در نزد موت خود و با این احوال مرتکب احوال و مضار و مهالك خود شد در حیوة و ممات خود که آنرا سپرد در نزد موت خود بغير اهل آن و متصدی غصب خلافت شد در حیوة و ممات خود «و قوله بعد وفاته لیس ظرفا لنفس العقد بل للعامل المقدر ای لیظهر او یترتب آثاره بعد وفاته و قوله علیه السلام لشد ما تشطر اضرعیها و شد الامر ای صعب و عظم و اللام للقسم و الشطر بالفتح هو البعض او النصف ای اخذ کل واحد من الاول و الثاني بعضا او نصفا من ضرعى الخلافة و الضرع الثدی و قد استعار علیه السلام لفظ الضرع للخلافة و وجه المشابهة المشاركة فی الانتفاع الحاصل منهما» و حاصل فرمان آنحضرت آنکه چه بسیار صعب و شدید است آنچه را که مناصفه نمودند ابی بکر و عمر ضرعی خلافت را

و در بعضی از روایات بجای تشظرا و لقد شاطرا وارد شده است بصیغه مفاعله «یقال شاطرت ناقتی اذا حلبت شظرا و ترکت بالآخر و شاطرت فلانا مالی اذا ناصفته» و در بسیاری از روایات چنانکه در محل خود سبق ذکر یافت این عبارت را فرمود بعمر بن الخطاب «احلب حلبا لك شظره اشد له اليوم یرده عليك غدا» چه آنکه عمر بن الخطاب تمهید امر بیعت نمود از برای ابی بکر یوم سقیفه و بعد از آن ابی بکر هم نص بر خلافت عمر نمود در نزد اجل و موت خود تا آنکه متساوی در وزر و خطا باشند تحقیقا للاخوة «و قوله علیه السلام فی حوزة خشنآء یغلظ کلهما و یخشن مسها و یكثر العثار فیها و الاعتذار منها و لفظة فیها لیست بموجودة فی اکثر النسخ و الحوزة بالفتح الناحیة و الطبیعة و الخشنآء الخشونة و ذلك اشارة الی طبیعة عمر فانها كانت توصف بالجفاء و الغلظة فی الکلام و التسرع الی الغضب و ذلك معنی خشونتها و الکلم بالفتح الجرح باللسان فان الضرب باللسان اعظم من طعن السنان و نعم ما قیل

جراحات السنان لها التیام*** و لا یلتام ما جرح اللسان

و خشونة المس هو الایذاء و الاضرار المانع من میل الطباع الی صاحبه و هذا المعنی ابلیغ مما یرتفع من حوزة خشنآء حیث ان خشونة المس مستلزمة للایذاء و الاضرار الذی یمکن مسه كما فی اجسام الخشنة بخلاف اصل طبیعة الخشنآء لانها الایذاء و الجفاء و الغلظ فی الکلام و التسرع الی الغضب الذی لا یمکن مسه و قوله و یكثر العثار اشارة الی كثرة خطایا عمر بن خطاب و زلاته فی الاحکام حیث کان یتسارع الیها فیجدها غیر صائبة فیحتاج الی الاعتذار كما روى انه امر برجم امراة زنت و هی حامل و قال له علیه السلام ان کان لك سلطانا علیها فما سلطانك علی ما فی بطنها دعها حتی تضع ما فی بطنها ثم ترضع ولدها فعندها قال عمر لو لا علی لهلك عمر و فی بعض موارد خطایاه یقول لاعشت لمعضلة لا تكون لها یا ابا الحسن و قد قیل ابن عمر تکلم بهذه الکلمات فی سبعین موضعا و الضمیر فی منها راجع الی طبیعة المعبر عنها بالحوزة و من فی منها من التعلیلیة او النشویة ای کان السبب و العلة للاعتذار هو غلبة القوة الغضبیة و غلظ طبیعه او ان الاعتذار بعد وقوعه فی الخطایا ناشیة من سوء خلقه و غلظة طبیعته و غلبة قوته الغضبیته» و حاصل کلام معجز نظام آنسرور آنکه ابی بکر قرار داد آن خلافت را در عمر بن خطاب که موصوفست بطبیعت خشن جفا که غلیظ است در طبیعت و ناهموار در کلام است و خشن و غلیظ است مس نمودن آن طبیعت در نزدیک نمودن باو در محاورات و من صفاته انه کان فظا غلیظ القلب علی ضد صفة النبی صلی الله علیه و اله و سلم حیث مدحه الله فی کتابه بقوله و انک لعلی خلق عظیم که بجهت غلظت طبیعت خود چه بسیار بود عثرات و زلات او در احکام خدا که کثیری از اوقات در خطایای عظیمه واقع میشد و بعد محتاج باعتذار آن میشد بقوله «لو لا علی لهلك عمر» و امثال این کلمات و قوله علیه السلام فصاحبها کراکب الصعبة ان اشتق لها خرم و ان اسلس لها تقحم و الضمیر

في صاحبها راجع الى الحوزة المكنى بها عن طبيعة عمر و اخلاقه الصعبة و هي الناقة الغير المتقادة للمحمل و لا للركوب و اشنق بيده الناقة اذا جذب راسها بالزمام و اشنق لها اذا جذبه الى نفسه و هو راكب ليمسكها من الحركة العنيفة و الخرم الشق و اسلس لها اي ارخى و تقحم في الامر اذا التى نفسه فيه بقوة و مراد آنحضرت از اينكلام معجز نظام آنكه صاحب اين طبيعت غليظه و اخلاق رديه مثل راكب ناقة مترديه غير منقاده است كه واقع بين دو خطر عظيم است كه اگر زمام ناقة على الاستمرار كشيده شود موجب خرم انف ناقة خواهد بود بجهة توانى كشيدين زمام و اگر ارخا و رها شود مهار آن ناقة پس خود را بمهالك و شدايد مياندازد بقوة كه موجب هلاكت است و همچنين مصاحب بودن چنين شخص حال او مثل حال راكب الصعبة خواهد بود كه واقع بين خطرین عظيمين است چه آنكه اگر اكثار نمايد در مسارعت نمودن بسوى انكار قبايح اعمال و شنایع افعال او هر آينه اينمطلب مؤدى بسوى شقاق و نزاع و فساد حال مصاحب خواهد بود و اگر ساكت شود از آن قبايح و او را واگذارد بآنچه مصانعت مينمايد هر آينه اينمطلب مؤدى بسوى اخلال واجبات و خسران مآل خواهد شد و محتمل است كه مراد آنسرور آن باشد كه صاحب اين اخلاق رديه بجهة جهل او بامور و عدم استحقاق او امر خلافت و اشتباه امور دين و شريعت بر او مثل راكب ناقة صعبة غير منقاده است كه اگر استعمال غلظت و جلادة خود بنمايد هر آينه هميشه واقع برخلاف حق و عثرات و زلات است و اگر استعمال لينت و ملايمت نمايد در امور البته بجهة مدهانه و مساهله در امر دين و شريعتست پس حال او هميشه دابر بين محذورين است «و قوله عليه السلام فمنى الناس لعمر الله بخبط و شماس و تلون و اعتراض منى على المجهول اى ابتلى و العمر بالفتح و هو لا يستعمل الا فى القسم و اللام لتأكيد الابتداء و الخبر محذوف اى لعمر الله اقسى اى احلف ببقاء الله و دوامه و الخبط بالفتح هو الحركة بغير استقامة او السير على غير جادة و الشماس هو النفر و الاضطراب و التلون اختلاف الاحوال و الاعتراض ضرب من التلون او السير في عرض الطريق خابطا» و مقصود آنحضرت از اين كلام معجز نظام خود اظهار شدت ابتلاء ناس است در مدت خلافت عمر بن الخطاب بقضايه باطله و بدعتهاى شنيعة فاسده بجهة جهل او باحكام و قضاياء و استبداد او برأى خود و مسارعت او در احكام خدا بجهل خود و ايداء و اضرار ناس بنخسونت طبيعة خود در اقوال و افعال و اخراج ناس از جادة مستقيمه آنچنانيكه خداوند تشريع آن فرمود از براى بندگان خود و بدگوئى نمودن بناس در حضور و غياب و تحميل ايشان بر امور صعبة و تكاليف شاقه محرمه و محتمل است كه اين ها صفات و حالات ناس باشد در زمان خلافت عمر بن خطاب چه آنكه خروج والى از جاده مستقيمه مستلزم است خروج رعيت را از استقامت «و قوله عليه السلام فصبرت على طول المدة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله

جعلها في جماعة زعم انى احدهم فيالله و للشورى متى اعترض الريب في مع الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظاير» پس تکرار فرمودند ذکر صبر بر شدآند را که در طول مدت خلافت عمر بن خطاب صبر نمودم بر شدت محن و فتن و بلايا تا آنکه منقضى شد زمان او و عمر هم از پی کار خود رفت و ملحق بصاحب خود ابی بکر شد قرار داد در آخر زمان خود مرا در میان جماعتیکه گمان نمود که من هم یکی از اقران ایشانم و اینمطلب هم یکی از شداید آنسرور بود که از این جهة استغاثه میفرماید که «یالله و للشورى ای فیالله لما اصابنی منه» در چه زمان بود که در حق من ریبی بود باول از خلفاء ایشان که ابی بکر باشد و الان مرا بگرداند قرین امثال اهل شوری که نظاير خمسه باشند «قوله عليه السلام و لکنی اسففت اذا سفوا و طرت اذا طاروا فضغا رجل منهم لضغنه و مال الاخر لصهره مع هن و هن اسف الطاير اذا دنی من الارض و اسف الرجل للامر اذا اقاربه و طرت ای ارتفعت و هن علی وزن اخ کنایة عن شیء قبیح» و حاصل اینکلام معجز نظام آنکه من باین احوال داخل شدم با قوم در شوری چنانکه قوم داخل شدند و بر منوال ایشان در شوری نشستم و بلند شدم و ترك منازعه نمودم بجهة مصالح چندی و با ایشان مکالمه نمودم بجهت اتمام حجت و طلب حق خود پس میل نمود و اعراض کرد از من رجلی بجهت حسد و عداوت او با من اشاره است بسعد ابن ابی وقاص که از معاندین و مبغضین علی بن ابی طالب علیه السلام بود در سوائف زمان بجهة کشته شدن پدر او در دست امیر المؤمنین در غزوه بدر و همیشه از متخلفین از بیعت آنحضرت بود حتی آنکه بعد از قتل عثمان هم بحضرت امیر المؤمنین بیعت نکرده بود و میل و اعراض نمود از من مرد دیگر بجهة بودن او صهر و داماد عثمان که اشاره است بسوي عبد الرحمن بن عوف که ام کلثوم خواهر مادری عثمان در خانه عبد الرحمن بود که میل او بعثمان نه همان مجرد صهر و دامادی او بود مر عثمانرا بلکه بجهة امور منکره دیگر که عثمان بعد از خود خلافت را باو واگذار و یا آنکه منصب بزرگی از حکومت باو واگذار و یا آنکه مال بسیاری از بیت المال باو عطا نماید که در کمال رفاهیت و نعمت باشد یا آنکه خود را در نزد او معزز نماید ترفعاً علی الناس و تکبراً علیهم و امثال ذلك «و قوله عليه السلام الی ان قام ثالث القوم نافجا حصینه بین ثیله و معتلفه و قام معه بنو ابيه یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه قتله و اجهز علیه عمله و کبت به بطنته النفج هو النفخ و قیل هو الرفع یقال بعیر منتج الجنین اذا امتلا- من الاکل و ارتقع جنباه و رجل منتفج الجنین اذا افتخر ما لیس فيه و ظاهر المقام التشبیه بالبعیر و الحصن ما بین الابط و الخاصرة و الثیل الروث و قیل وعاء قضیب البعیر و المعتلف بالفتح موضع الاعتلاف و هو اکل الدابة العلف ای کان همه الاکل کالبهایم و الخضم الاکل بجمع الفحم و النبتة بکسر النون البنات و الانتکاث الانتقاض یقال نکث فلان العهد

و الحیل فانتکت ای نقضه فانتقض و الاجهاز اتمام قتل الجریح و اسراعه و قیل ایماء الی ما اصابه قبل القتل من طعن اسنة الالسنه و سقوطه من اعین الناس و كب الفرس سقط علی وجهه و البطنه هی شدة الامتلاء من الطعام» و حاصل کلام معجز بیان آنحضرت آنکه اهل نفاق و شقاق بیعت نمودند در قضیه شوری تا آنکه قایم و برپا شد ثالث قوم که کنایه از عثمان باشد حالکونیکه مملو ساخت جنین خود را که بین روع و معتلف اوست از مطعم و مشرب مانند بعیر و موسع ساخت جنین خود را از اکل بیت المال و تصرف در حقوق مسلمین و قایم شدند با او بنی ایبه که بنی امیه باشند و میخوردند مال الله تعالی را از بیت المال که حقوق مسلمانان بود بنحویکه در کمال وسعت و نعمت بودند مانند خوردن شتر گیاه بهار را که بتمام فم خود اکل نماید آنگیاهرا تا آنکه نکث و نقض عهد او نمودند و ازدحام بر قتل او نمودند و مانند فرس شدت امتلاء بطن او ساقط نمود او را بر وجه او یعنی اعمال شنیعه و افعال قبیحه او از سوء معامله با مسلمین و تصرف او در بیت المال مسلمانان سبب شد از برای ازدحام مسلمین بر قتل او و قوله علیه السلام فما راعنی الا و الناس الی کعرف الضبع ینثالون علی من کل جانب حتی لقد وطئی الحسنان و شق عطا فی مجتمعین حولی کر بیضة الغنم و الروع بالفتح هو الخوف و الفزع یقال روّعه ای افزعت و راعنی الشی ای اعجنی و الاول هنا نسب و العرف الشعر الغلیظ النابت علی عنق الدابة و الضبع هو المعروف و عرف الضبع مما یضرب به المثل فی الازدحام و انثال اذا وقع یتلو بعضه بعضا و العطف بالكسر هو الرداء و ربیضة الغنم ای المجتمعه فی مریضها و ماواها و فی بعض النسخ فما راعنی الا- و الناس رسل الی کعرف الضبع و الرسل بالفتح المترسل من الشعر و حاصل بیان آنحضرت آنکه چیزی بفرع و خوف و یا تعجب نیاورده بود مرا مگر ازدحام مردم بسوی من مانند شعر مجتمع بر عنق ضبع که کنایه از شدت ازدحام و کثرت خلق باشد که متصل و پی در پی رو آوردند بمن از هر جانب و وجه تعجب یا فرع بجهة علم آنسرور اولیاء بود بقبح عدول مردم از آن حضرت بسوی غیر در ابتدای امر که نباید امر چنین باشد که ابتداء از آنسرور عدول بغیر نمایند و بعد رجوع باو نمایند باین ازدحام و کثرت تا آنکه فرمود چنان ازدحام نمودند که بتحقیق حسنان که دو سبط رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باشند در زیر دست و پای خلق واقع شدند و منشق نمودند مردم اطراف عباى مرا در حالتیکه مجتمعین بودند در اطراف من مانند اجتماع قطیعه غنم در محل خوابگاه خود «قوله علیه السلام فلما نهضت بالامر نکثت طائفه و مرقت اخرى و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین بلی و الله لقد سمعوا و عوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها» حاصل فرمایشات آنسرور اولیا آنکه چون من ناهض و قایم بامر خلافت شدم نقض و نکث عهد

نمودند طایفه و خارج از دین شدند طایفه اخری و قاسط و فاسق شدند طایفه ثالثه مراد بناکثین طلحه و زبیراند که سبب فتنه جنک جمل شدند باعانت عایشه و مراد بمارقین طایفه خوارج بودند و مراد بقاسطین و فاسقین معویه و اصحاب او بودند که برپا نمودند جنک و معرکه صفین را گویا این طوایف نشنیدند قول خدای تعالی را تِلْكَ الدُّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بلی و الله شنیدند و حفظ نمودند آنرا و لکن دنیا زینت داده شده است در اعین ایشان و نخوت و غرور مانع از رجوع بسوی حق شد و زبرج و زینت و ذهب دنیا باعجاب آورده است ایشانرا و قوله عليه السلام «اما و الذي خلق الحبة و برئ النسمة لو لا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لا لقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكاس اولها و لا لقيتم دنياكم هذه اهون عندي من عفة عنز و الكظة هو الامتلاى امتلاء الظالم من مال الحرام و السغب الجوع و الغارب اعلى كتف الناقة و هو مثل يقول العرب القيت حبل البعير على غاربه ليرعى كيف شاء و الضماير راجع الى الخلافة و قد شبه عليه السلام الخلافة بالناقة التي يتركها راعيها لترعى حيث شاء و لا يبالي من ياخذها و ما يصيبها و قد استعار و صفا من اوصاف الناقة للخلافة و القاء الحبل عليه ترشيح و ذكر الحبل تخييل و الكاس اناء فيه شراب او مطلقا و سقيها بكاس اولها تركها و الاعراض عنها و التعبير بالكاس استعارة حيث ان السقى بالكاس مستلزم للسكر غالبا و تركه و اعراضه عنها مستلزم لوقوع الخلق في حيرة الضلالة و الطخية العمياء و العفة من الشاة كالعطاس من الناس من الانسان و هو ما يخرج من انفها شبه العطسة و قيل ريح يخرج من دبرها و العنز بالفتح انثى المعز» و حاصل اينكلام معجز نظام آنحضرت آنکه چند اموری سبب شد از براي قيام آنحضرت بتصدي امر خلافت اول حضور حاضرین بجهت بيعت با آنحضرت و ثاني اقامه شدن حجت بر آنحضرت بوجود اعوان و ناصر چه آنکه تقاعد آنحضرت از اخذ نمودن حق ثابت خود بجهة قلة ناصر و عدم اعوان بود که خلق اعراض از حق نمودند و از اين جهة آنسرور تقاعد نمود در خانه خود و بعد از تحقق وجود ناصر ديگر عذری نبود که تقاعد نمايد از طلب حق خود و قائم شد حجت بر آن بزرگوار و ثالث آنکه خداوند اخذ عهد و ميثاق نمود از انبياء و علما که ائمه دين باشند بر انکار منكرات و امر بمعروف و قلع و قمع ظالمين و دفع ظلامات از مظلومين با تمكن و اقتدار بر آن و لهذا فرمود آگاه باشيد قسم بانكسيكه شكافت دانه را و خلق نمود رقبه انسانی را که اگر نبود حضور حاضرین که بيعت بمن نمودند و قيام حجت بر من بجهة وجود اعوان و ناصر و آنچه اخذ نمود خداوند از عهد و ميثاق بر ائمه دين و علما بر دفع منكرات و امتلا نمودن ظالم بطن خود را از مال حرام و سير شدن ایشان از مال مظلومين و آنکه مانع شود

از ظلمات که بر مظلومین واقع میشود که بر تعب جوع واقع میشوند و گرسنه میمانند که این امور از تکالیف لازمه بر ولی امر و ائمه دین و خلیفه رسول رب العالمین است هر آینه من متصدی امر خلافت نمیشدم و غرض از تصدی بآن بجهة اعلاى کلمه حق و حفظ نظام خلق است بر قانون عدل و طریقه مستقیمه شریعت مطهره نه بجهت حرص بر سلطنت و محبت دنیا و اگر این امور نمیشد هر آینه من رها میکردم زمام خلافت را بر اعلاى سنم و کتف او و ترک مینمودم آخر امر خلافت را بکاس اول که ممنوع از اخذ آن شدم که خلق بحال خود واگذارده شده بودند در وادی حیرت و جهالت و هر آینه این دنیای شما در نزد من اهون و پست تر و ذلیل تر است از عطسه و یا ریخ عنزه انی چون کلام معجز نظام آنسرور باینمقام رسید «قام الیه رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضع من خطبته فناوله کتابا فاقبل ینظر الیه فلما فرغ من قرائته قال ابن عباس یا امیر المؤمنین لوا طردت مقالک من حیث افضیت فقال هیهات هیهات یابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فما اسفت علی کلام قط کاسفی علی ذلك الکلام الا یكون امیر المؤمنین بلغ حیث اراد والمراد باهل السواد سواد العراق وساکن قریها و الشقشقة هی صوت الجمل فی حنجرته اذا هاج یقال للخطیب الذی له بضاعة فی الکلام و قرت ای سکت» پس برخاست مردی از اهل بادیه و وقری و کتابتی بدست مبارک آنسرور داد که نظر می فرمود در آن کتاب و قرائت آن می نمود چون فارغ شد از قرائت آن ابن عباس عرضکرد یا امیر المؤمنین اگر خطبه را تمام میرساندی تا بآخر آن لکان حسنا و یا آنکه کلمه لو در کلام ابن عباس از برای تمنی است یعنی ایکاش خطبه را تمام می نمودید فرمود هیهات یابن عباس این هیجان صوت و یا کلامی بود بهدر رفت و ساکن شد و در اینکلام معجز نظام آنحضرت کانه اشاره است و اشعار دارد بعدم اهتمام آنسرور باین یا بجهة عدم تاثیر در سامعین و یا بجهة قلت اهتمام بامر خلافت من حیث کونها سلطنة و یا بجهة نوعی از تقیه ابن عباس گفت من هرگز متأسف نشدم بهیچ کلامی بآنچه متأسف شدم از این کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که برسد آن حضرت بآنچه مراد او است مؤلف گوید اگرچه ابن عباس از کلام آنسرور اولیاء و افضل اتقیاء بسیار متأسف شد و لکن آنچه لازمه مقام است آنستکه دوستان و شیعیان آنسرور در عوض اسف و حزن خون گریه نمایند و جانهای خود را اگر اذن می فرمود فدا نمایند نه جایی اسف است بلکه مقام جان دادن و هلاک شدن دوستان و شیعیانست - حافظ ابن عقده که از عظام مشایخ اهل خلافت بسند خود از عبد الله بن شریک و او از پدرش روایت کرده که در روز جمعه علی علیه السلام بر منبر رفته و فرمود «انا عبد الله و اخو رسوله و لا یقولها بعدی الا کذاب ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم» و ثقفی بسند خود از مسعودی و او از زید بن علی بن

الحسين عليه السلام روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه فرمود از برای مردم و از جمله خطبه آنحضرت «انه قال و الله لقد بايع الناس ابا بكر و أنا اولی الناس بهم مني بقميصی هذا فكظمت غيظی و انتظرت امر ربی و الصقت كلکلی بالارض ثم ان ابا بكر هلك و استخلف عمر و قد علم و الله انی اولی الناس بهم منی هذا بقميصی فكظمت غيظی و انتظرت امر ربی ثم ان عمر هلك و قد جعلها شوری فجعلنی سادس ستة كسهم الجدة و قال اقتلوا الاقل و ما اراد غيری فكظمت غيظی و انتظرت امر ربی و الصقت كلکلی بالارض ثم كان من امر القوم بعد بيعتهم لی ما كان ثم اجد الا قتالهم او الكفر بالله و الكلکل هو الصدر او ما بين الترقوتين» و حاصل کلام معجز نظام آنحضرت آنکه فرمود قسم بخدا بتحقیق که بیعت نمودند مردم با ابی بکر و حال آنکه من اولی بودم بمردم با نفس ایشان از خودم که مراد کنایه از قرب خلافتست بآنحضرت که آن لباس و پیراهن دوخته بقامت مبارك آنحضرت بود از جانب خدا و رسول او پس من فرو نشاندم غیظ خود را و منتظر بودم امر پروردگار خودم را و چسبانیدم سینه یا ترقوه خود مرا بزمین که کنایه از انزواء و نشستن در منزل و سکون و صبر پیشه گرفتن باشد پس ابی بکر هلاک شد و استخلاف نمود عمر را و حال آنکه عالم بود ابو بکر و از روی قطع و یقین میدانست که من اولی ناس هستم از انفس ایشان و ولایت و خلافت من الله سبحانه و تعالی قمیص و جامه دوخته بود برای من و یا آنکه خلافت نزدیک تر بود بمن از جامه بدن من پس نیز کظم غیظ خود نمودم و منتظر امر پروردگار بودم و بعد از آن عمر هلاک شد مؤلف گوید قوله عليه السلام «ثم ان ابا بكر هلك و كذا قوله عليه السلام ثم ان عمر هلك» تعبیر بلفظ هلاکت اشعار بلکه ظهور است بکفر و ضلالت ایندو نفر «كما لا يخفى» و بعد از آن فرمود پس قرار داد مرا سادس از سته مانند سهم جده یعنی با آنکه خلافت من البداية الي النهاية من الله تعالی و رسوله حق طلق خالص من بود و دیگران آنرا بعنوان غضب و عدوان تصرف نمودند عمر در وقت شوری سهم مرا از خلافت مانند سهم جده گرفت از طبقات ارث که از جمله اقل نصیب است در میان ورثه و مرا ششم از قوم قرار داد و گفت اگر در میان اینجماعت اختلافی واقع شود اقل از آنجماعت را بقتل آورید چه آنکه میدانستکه اکثر از آن شش نفر مخالفت با عثمان و عبد الرحمن نخواهند نمود و اقل ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و فرمود که اراده نکرده بود از امر بقتل اقل مگر مرا پس من باز کظم غیظ خود نمودم و منتظر امر پروردگار خود شدم و طریق انزوا و سکوت و صبر را پیشه نمودم تا آنکه قوم بمن بیعت نمودند و چاره ندیدم مگر آنکه قتال نمایم با قاسطین و مارقین و ناکثین و یا مردم طریقه کفر را اختیار نمایند

خطبه آنحضرت هنگامیکه طلحه و زبیر به بصره رفتند

و ثقفی بسند خود از محمد بن عمر رازی از حسن بن سلمه روایت کرده است که چون طلحه و زبیر و عایشه نکث عهد و نقض بیعت امیر

المؤمنين عليه السلام نمودند و بجانب بصره روانه شدند حضرت امير المؤمنين امر فرمود که ندا در دادند که «الصلوة جامعة» پس اجتماع خلق در مسجد حضرت خطبه اداء فرمود مشتمل بر حمد و ثناء الهی و بعد از آن فرمود «اما بعد فان الله تبارك و تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه و اله و سلم قلنا نحن اهل بيته و عصبته و ورثته و اوليائه و احق خلائق الله به نازع حقه و سلطانه فينما نحن اذ نفر المنافقون فانزعوا سلطان نبينا صلی الله علیه و اله و سلم منا و ولوه في غيرنا فبكت لذلك و الله العيون و القلوب منا جميعا و خشنت و الله الصدور و ايم الله لو لا مخافة الفرقة من المسلمين ان يعودوا الى الكفر و يعود الدين لكننا قد غيرنا ذلك ما استطعنا و قد ولي ذلك ولاة و مضوا لسبيلهم ورد الله الامر اليّ و قد بايعاني و قد نهضنا الى البصرة ليفرقا جماعتكم و يلقيا باسكم بينكم اللهم فخذهما لغشهما لهذه الامة و سوء نظرهما للامة» و حاصل كلام معجز نظام آنسرور آنکه اما بعد بدرستی که حق سبحانه و تعالی چون قبض فرمود روح شريف پيغمبر خود را گفتيم که ما اهل بيت و قوم و ورثه و اولياء او هستيم و سزاوارترين همه خلائق هستيم بأن سيد کاینات و احدي با ما منازعه نمی نماید در سلطنت و حق ولايت او بر بندگان خدا در وقتیکه ما چنین بوديم ناگاه جماعتي از منافقين انتزاع نمودند از ما اهلييت سلطان رسولخدا را و والی نمودند بر ما غير ما را پس گریه کرد از برای اين ظلم و طغيان قسم بذات مقدس پروردگار چشمها و قلوب ما اهل بيت جميعا و خراشیده شد قسم بخدا سینه ها و قسم بخدا که اگر نبود خوف و ترس جماعتي از مسلمين که برگردند بکفر و خارج شوند از دين اسلام و برگردد دين اسلام بسوی کفر هر آينه بوديم ما که تغيير میداديم اين ظلم و ستم و عدوانرا که بر ما اهلييت نمودند و حق ما را از دست ما گرفتند مادامی که قدرت و استطاعت آنرا داشتيم و بتحقيق که متصدی شدند اين امر خلافت را واليانی که از پی خود رفتند و برگردانید خداوند امر را بسوی من و بدرستي که بيعت نمودند طلحه و زبير با من و برخاستند و بجانب بصره رفتند که نقض عهد و بيعت من نمایند و جماعت شما را متفرق سازند و القاء فتنه در میان شما نمایند بارخدايا اخذ نما تو از آن دو نفر بجهة مکر و حيله آن دو با امت و سوء نظر و بدی عاقبت آندو از براي عامه و خلائق و نیز ثقفی و مسعودی بسند خودشان روايت کرده اند که عبد الرحمن بن ابی لیلی برخاست و با امير المؤمنين عليه السلام عرض کرد که يا امير المؤمنين سؤال می نمايم که اخذ کنم آن را از تو و بتحقيقکه ما منتظر بوديم که از امر خود چیزی بيان فرمائی از برای ما آیا خبر نمی دهی ما را از امر خلافت خود که اين بعهد و میثاق رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بود يا آنکه تصدی خلافت برأي خودت مي باشد بدرستی که اقوال و گفتگو در میان ما بسیار شد و اوثق الاقوال و محکمر از آن همه اقوال آنکه از دهان مبارك تو چیزی بشنویم قسم بخدا که نمی دانم اگر از اين امر سؤال کرده شوم چه جواب گویم اگر بگویم که قوم قبل از تو اولي بودند در امر

خلافت پس بچه جبهة رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ترا در روز غدیر نصب فرمود بعد از حجة الوداع «فقال ايها الناس من كنت مولاه فعلى مولاه» و اگر تو اولی و سزاوارتر از قوم بوده در امر خلافت که آن حق تو بود پس بچه جبهة دوست داشته باشیم ایشان را و تولا جوئیم بایشان «فقال امیر المؤمنین علیه السلام یا عبد الرحمن ان الله تعالى قبض نبيه صلی الله علیه و اله و سلم و انا يوم قبضه اولی بالناس منى بقمیصی هذا و قد كان من نبی الله الى عهد لاقررت سمعا لله و طاعة و ان اول ما انتقضا بعده ابطال حقنا فی الخمس فلما دق امرنا طمعت رعیان البهم من قریش فینا» حاصل کلمات درر بار آنحضرت آنکه خدای تعالی قبض فرمود روح شریف پیغمبر خود را و حال آنکه یوم وفات رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم من اولی بمردمان بودم یعنی اولی با نفس ایشان بودم که عبارت از ولایت مطلقه و خلافت حقه الهیه باشد که اولی بودم بایشان از خودم بجامه بدن خودم در قرب بخلافت که خلعت الهیه بود بر اندام من و بتحقیقکه از جانب رسولخدا عهدی بود بسوی من که من اقرار بآن عهد بجبهة طاعت خدا نمودم و اول نقض عهدی که آندو نفر بعد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نمودند ابطال حق ما اهل بیت بود در خمس آل محمد که مخصوص ما اهل بیت بود و آنرا از ما منع نمودند که جانب ما را ضعیف نمایند و چون امر ما ضعیف شد طمع نمودند در ما رعاة بهایم و انعام از قریش پس عبد الرحمن عرضکرد بآنجناب

لعمری لقد ایقضت من کان نائما*** و اسمعت من کانت له اذنان

در خطبه منقوله از آنحضرت

ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده که چون علی علیه السلام اراده بصره نمود «قام فخطب الناس فقال بعد ان حمد الله و صلی علی رسولہ صلی الله علیه و اله و سلم ان الله تعالى لما قبض نبيه صلی الله علیه و اله و سلم استاثرت علينا قریش بالا مر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرايت الصبر علی ذلك افضل من تقريق كلمة المسلمين و سفك دمائهم و الناس حدیثوا عهد بالاسلام» و نیز ابن ابی الحدید از علی بن محمد مدائنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امر کرد ندا دردادند مردم را که «الصلوة جامعة» و بیرون آمد علی ابن ابی طالب بسوی ایشان در حالتی که شمشیر او حمایل بود و مردم نظرهای خود را بسوی او افکنده بودند پس حمد الهی نمود و صلوات بر رسول او فرستاد و فرمود «اما بعد فانه لما قبض الله نبيه صلی الله علیه و اله و سلم قلنا نحن اهل بيته و ورثته و عترته و اوليائه دون الناس لا ينازعنا سلطانه احد و لا يطمع في حقنا طامع اذ انتزى لنا قومنا فغصبونا سلطان نبينا فصارت الامرة لغيرنا فصرنا سوقة يطمع فيها الضعيف و يتعزز علينا الضعيف فبكت الاعين منا لذلك و خشنت الصدور و جزعت النفوس و ايم الله لولا الفرقة بين المسلمين و ان يعود الكفر و يبور الدين لكننا على غير ما كنا لهم» و شرح ایندو خطبه در سابق معلوم شد که محتاج بتفسیر نخواهد بود و نیز ابن ابی الحدید روایت کرده که امیر المؤمنین فرمود «ما زلت مستاثرا على مدفوعا عما استحقه و استوجبه» یعنی همیشه من مظلوم و مقهور بودم که

مرا منع نمودند از حق من که سزاوار و مستوجب آن حق بودم و نیز ابن ابی الحدید نقل کرد این کلام را از آن افضل اتقیا که می فرمود «اللهم اجز قريشا فانها منعتني حقي و غصبتني امري» یعنی بار خدایا جزا ده قریش را که ایشان منع نمودند حق مرا و غصب کردند امر مرا که خلافت و ولایت باشد و ابن قتیبه چنین نقل نموده که آنحضرت فرمود «اللهم اجز قريشا عني بفعالها فقد قطعت رحمي و ظاهرت علي و سلبتني سلطان ابن عمي» یعنی بار خدایا جزا بده قریش را از جانب من بافعال و اعمال شنیعه ایشان بتحقیقکه ایشان قطع رحم من نمودند و غلبه نمودند بر من بجزور و ظلم و سلب کردند از من سلطان ابن عم من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم را «و من كلامه عليه السلام في نهج البلاغة و قد قال قائل انك علي هذا الامر يابن ابی طالب لحريص فقلت بل انتم احرص و ابعد و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقالي و انتم تحولون بيني و بينه و تضربون وجهي دونه فلما قرعته بالحجة في الملاء الحاضرين بهت لا يدرى ما يحبيني به اللهم اني استعديك علي قريش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمي و صغروا عظيم منزلتي و اجمعوا علي منازعتي امرا هولی ثم قالوا الا ان في الحق ان ناخذة و في الحق ان نتركه» ابن ابی الحدید گفته است که حضرت اینخطبه را در شوری فرمودند و علماء امامیه برآند که اینخطبه را حضرت در قضیه سقیفه بیان فرمود در جواب ابو عبیده جراح که نسبت حرص بخلافت بآنحضرت داده بود حاصل کلام آنسرور آنکه قاتلی از قریش در یوم سقیفه بمن گفت بدرستی که یابن ابی طالب هر اینه در امر خلافت حریصی پس باو گفتم که شما در این امر حریص تر و دورترید و من بخلافت مخصوص تر و نزدیک ترم و بدرستی که من طلب حق خود نمودم و شما حایل شدید میان من و حق من و میزید وجه مرا در نزد حق من که آنرا از من منع نمائید و چون حجت را بر ابی بکر در ملاء حاضرین از مهاجرین و انصار تمام نمودم مبهوت شد که ندانست بچه نحو جواب مرا بگوید بار خدایا بدرستی که من طلب اعانت می نمایم از تو بر قریش و کسانی که اعوان و انصار ایشانند در غضب نمودن حق من زیرا که ایشان قطع نمودند رحم مرا و کوچک شمردند منزلت مرا و اجماع نمودند بر منازعه من امری را که حق طلق من بود و من مالک آن بودم و اختصاص بمن داشت و بعد از آن قریش بمن گفتند که آگاه باش حق آنست که ما اخذ نمائیم امر خلافت را که آن حق ما است و حق آنستکه تو ترك آن بنمائی و این مصیبت عظیمی است چه آنکه اگر همان مجرد غضب حق من می نمودند با اقرار اعتراف بآنکه غاصبند و حق از من است مصیبت من اهون بود از اینکه غضب حق من بنمایند و بگویند که آنحق از ما است نه از تو

استدلال بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام بخطب منقوله از آنحضرت

«و من كلامه عليه السلام في نهج البلاغة اللهم اني استعديك علي قريش فانهم قد قطعوا رحمي و اكفؤا انائي و اجمعوا علي منازعتي حقا كنت اولی به من غيری و قالوا الا ان في الحق ان ناخذة و في الحق ان تمنعه فاصبر مغموما او مت متاسفا فنظرت

فاذا ليس لى رافد و لا ذاب و لا مساعد الا اهل بيتى فظننت بهم عن المنية فاغضيت على القذى و جرئت ريقى على الشجى و صبرت من كظم الغيظ امر من العلقم و الم للقلب من حزّ الشفار» و شعبى و ابن ابى الحديد و جوهرى نیز اینکلام را از آنحضرت نقل نموده اند «الاستعداد طلب التقوية و النصره و استعداد الامير فاعدانى اى طلبت منه النصره فاعاننى كفتت الاناء كبيتته و قلبته رفدته اى اعنته و الارفاد الاعانة ظننت بالشىء بخلت به و الاغضاء ادنام الجفون و القذى فى العين ما يسقط فيها من تراب و نحوه فيؤذيها و الشجى ما ينشب فى الحلق من عظم و غيره و العلقم شجر مر و يقال للحنظل و كل شىء مر علقم و الخر القطع و احتزه قطعه و الشفرة بالفتح السكين العظيم و الجمع شفار» و حاصل فرمایش آنسرور اوليا آنکه بار خدایا من طلب نصرت و قوت و اعانت مى نمايم از تو بر قریش زیرا که ایشان قطع نمودند رحم مرا و منقلب نمودند و برگردانیدند اناء مرا که کنایه است از بهم زدن اساس خلافت و ازدحام نمودند بر منازعه و مجادله کردن حقى را که من اولی بآن حق بودم از غیر خودم و گفتند که آن خلافت حق ما است که اخذ آن بنمائیم و اینکه از روی حق و صواب ترا از آن ممنوع سازیم پس صبر نمايم از روی غم و حزن و اندوه و یا آنکه بمیرم از روی حسرت و تاسف که کنایه از شدت ابتلا و عظمت بلا است پس نظر نمودم در این حال که هیچ معینى و ناصرى و دفع کننده ظلمى از برای خود ندیدم مگر اهل بیت نبوت و خانواده رسالت که بخل ورزیدم ایشانرا از موت يعنى اگر با اهل بیت خود در مقام دفاع با ایشان برمیآمدم آن منافقین مرا و اهل بیت نبوت که دو سبط رسولخدا بودند بالمرة مستاصل مینمودند و همه را از روی ظلم و ستم شهید میکردند و من بصبر و سکوت حفظ دماء خود و ایشان نمودم و جرعه جرعه نوشیدم و فروردم آب دهن خود را بر شجى که کنایه است از آنکه گلوگیر شدم از شدت غصه که گویا عظم و استخوانى بود که بر حلق من فرونشته که نه بالا میآید و نه فرومیرفت و فرونشاندیم غيظ خود را که تلخ تر از علقم که حنظل و نحو آن باشد و سوزاننده و برنده تر بود مر قلب را از قطع کردن و جدا نمودن سکین عظیم مر قلب و کبد و اعضاء و جوارح را یا امیر المؤمنین لعن الله ظالميك و غاصبيك که از این کلام معجز نظام خود قطعه قطعه نمودى پردهای قلوب دوستان و شیعیان خود را و ابن ابى الحديد نقل کرده است که حضرت امیر المؤمنین على بن ابى طالب عليه السلام شنید ناله مظلوميرا که میگفت «انا مظلوم قال عليه السلام هلم فلنصرخ معا فانى ما زلت مظلوما» و نیز ابن ابى الحديد در شرح قوله عليه السلام في نهج البلاغة «اللهم انى استعديك على قریش» گفته است که كثیری از اهل حدیث روایت نموده اند که اینکلام را حضرت امیر در عقب یوم سقیفه بیان فرمود که تالم و تظلم مینمود از قریش تا آنکه او را حاضر در مسجد نمودند که اشاره بقبر مطهر حضرت رسولخدا نموده فرمود یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و میفرمود

«وا جعفره و لا - جعفر لی الیوم و وا حمزته و لا حمزة لی الیوم و قال علیه السّلام ان لنا حقا ان نعطه ناخذہ و الا نركب اعجاز الابل و ان طال الثری» هروی در غریبین و جوزی در نهاییه همین حدیث را از آنسرور نقل نموده اند و گفته اند که رکوب بر عجز و دنباله شتر در کمال مشقت است خصوصا اگر طول بکشد مدت رکوب آن که راکب بر آن اعجاز در شدت تعب و اذیت خواهد بود و مقصود آنحضرت آنکه اگر حق مرا بمن واگذار مینمودند و آنرا بجور و عدوان و ظلم و ستم منع نمودند پس ما اخذ بحق خود مینمائیم و اگر ما را از آن منع نمودند صبر میکنیم و در نهایت مشقت و تعب اگرچه طول بکشد زمان آن مانند صبر نمودن راکب اعجاز بعیر که در طول مدت صبر نماید بر رکوب اعجاز بعیر و تحمل مشاق آن بنماید در کمال تعب و صعوبت و من کلامه علیه السّلام فی نهج البلاغة «قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لایح و اعتدل مایل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفائه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه ان الله قد خصکم بالاسلام و اشخصکم له و ذلك لانه اسم سلامة و جماع کرامة اصطفی الله منهجه و بین حججه من ظاهر علم و باطن حکم لا تقنی غرآئه و لا تنفضی عجآئه فیہ مراييع النعم و مصاييح الظلم لا تفتح الخيرات الا بفاتحه و لا تكشف الظلمات الا بمصاييحه قد احمى حماه و ارعى مرعاه فیہ شفآء المشتفی و کفاية المکتفی» «و اشار بطلوع الطالع الی ظهور الامارة و الخلافة علیه و انتقالها الیه و بلموع اللامع الی ظهورها من حیث هی حق له و بلوح اللایح ظهور العدل و اماراته بصیوررتها الیه علیه السّلام و قال بعض الشارحین المراد بالثلثة معنی واحد و هو انتقال الخلافة الیه علیه السّلام و قوله و اعتدل مائل فالمائل الخلافة فیمن کان قبله و اعتداله هو انتقال الخلافة الیه و استبدل الله قوما بقوم ای من سبق علیه و المراد بقوم الثانی هو علیه السّلام و تابعوه و بیوم یوما کنایة عن زمان من کان قبله و زمانه علیه السّلام و انتظار الغیر المراد به التغبیر و التبديل من اهل الزمان و الصفات و الحالات المجدب المفعول و اجذبت البلاد قحطت و غلت اسعارها و اجذب القوم اصابهم الجذب العرفاء و هم النقباء و الرؤساء و المراييع هی الامطار تاتی زمن الربیع» مضمون کلام معجز نظام آنحضرت آنکه طلوع کرد طالع در خشنده و لمعان نمود لمعة نوردهنده و ظاهر شد ظاهرکننده حق و عدل و معتدل و مستقیم شد آنچه معور و برخلاف عدل و استقامت بود که کنایه از جور و اعتساف و برخلاف طریقہ مستقیمه شریعت مطهره باشد که بمیل و اجحاف حرکت میشد در ازمنه قبل که زمان خلافت و امارت غیر آنحضرت بود و بدل فرمود خداوند بقومی قوم دیگر را و بیومی یوم دیگر را که کنایه از گذشتن زمان خلفاء قبل باشد و حال آنکه در این مدت متطاوله که از قبل گذشته بود ما منتظر تغییر و تبدیل امارت و خلافت ایشان بودیم

مانند انتظار ارض و بلادیکه قحط باران شده بود که چه قدر تشنه آب باران باشد بهمین نحو ما منتظر تغییر و تبدیل امر خلافت بودیم که مبدل شود جور و اعتساف و میل و اجحاف که مسلمانان در شدت و تعب آن بودند بعدل و خیر و برکت و ظهور آثار حق که در زمان خلافت آنسرور باشد که مسلمانان در راحت و نعمت عظمی واقع شوند بظهور عدل و راحت و آثار خیر و برکت و انتظام امور دین و شرع بر طبق ارادة الهیه بدرستی که این است و غیر این نیست که ائمه دین از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قائمین بامر خداوندند بر خلق او و عرفاء و نقباء خدایند بر بندگان او داخل نمیشود جنت را احدی مگر کسی که بشناسد ایشانرا و ائمه نیز ایشانرا بشناسند بدین و تقوی و داخل آتش نمیشود مگر کسی که نشناسد حق ایشانرا و انکار نماید خلافت و ولایت و امامت ایشانرا و در این دو فقره اشاره است بآن حدیث شریف متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم من قوله صلی الله علیه و اله و سلم «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» و معرفت امام مر مامومین و تابعین را از دو وجه است اول بجهة آنچه مسلم در نزد علماء شیعه است از اخبار مسلمه در نزد ایشان که اسامی شیعیان و دوستان ائمه دین تا دامن قیامت همه مضبوط در نزد ایشانست در جفر جامعه که ودیعه در نزد امام است و ثانیاً آنکه دخول جنة از برای احدی ممکن نیست مگر بمتابعت شریعت و بهدایت و ارشاد و تعلیم ائمه دین و لزوم عمل بآنچه امر بآن فرمودند فی کل یوم و لیلة و آنکه صحیفه اعمال یومیه هرکس را لابد است که ملائکه موکلین باعمال خلق بمحضر شریف امام عصر عجل الله فرجه و هر یک از آباء طاهرین او که ائمه بر خلق و حجج خدایند بر بندگان او اظهار دارند و این معنی لازم دارد معرفت ایشان مر هر یک از دوستان و شیعیان خودشانرا بدرستی که خداوند مخصوص ساخت شما را باسلام و اختیار فرمود در میان خلق شما را بدین خود زیرا که آن اسلام مأخوذ از سلامت است و مجمع همه کرامتهای خداوند است که خدا برگزید طریقه و منهج او را و اقامه حجت فرمود از برای بندگان خود بیعت رسول و انزال قرآن و نصب اولیاء خود از ائمه دین که مبین قرآن و احکام دین اند از ظاهر قرآن و شریعت و باطن حکم قرآن که عجایب اسرار و دقایق احکام او فانی و منقضى نخواهد شد لقوله تعالی وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و ایشانند مخصوص بعلم ظاهر قرآن و بواطن آن که در آن دین اسلام و یا در قرآنست مرابیع نعم که آن عبارت از بارانهای متوالیه در فصل ربیع است که باو احیاء ارض و نباتات و اشجار و اثمار است و آن کنایه است از نعم و منافع ظاهره و باطنه دین اسلام و قرآن که باو احیاء قلوب میته می شود از هدایت و کمالات علوم و اخلاق فاضله و اقتباس می شود بواسطه او انوار دار السرور و اعظم نعم الهی که مجاورت رب غفور

است در آخرت و باب هیچ خیراتی مفتوح نخواهد شد مگر بمفاتیح دین اسلام و قرآن و کشف هیچ ظلماتی نخواهد شد مگر بمفاتیح و انوار او چه آنکه خیرات حقیقیه و واقعیه همان نعم و الطاف الهیه است که آماده فرموده از برای بندگان خود در آخرت و مفاتیح و اسباب وصول او نخواهد بود مگر اعتقاد بدین اسلام و متابعت قرآن و لزوم عمل بآن دو که حمی و قرق گاه او را خداوند باو امر و نواهی خود بیان فرمود و علوم و احکام که مرعی نفوس انسانیه است آنرا خداوند بفضل و کرم خود از برای بندگان مهیا فرمود که در آن قرآن و یا دین اسلام که شفاء ظاهر و باطن هر طالب شفا و طالب هر طالب کفایتی خواهد بود و من کلامه فی النهج بعد از مذمت زمان جاهلیت و مدح فرمودن جمله از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را که اعانت دین نمودند و صبر کردند در جهاد با اعدا فرمود «حتی اذا قبض الله رسوله صلی الله علیه و اله و سلم رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و اتكلوا علی الولايج و وصلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته و نقلوا البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئة و ابواب کل ضارب فی غمرة قد ماروا فی الحیرة و ذهلوا فی السکرة علی سنة من آل فرعون من منقطع الی الدنیا راکن او مفارق للذین مبین» «و الرجوع علی الاعقاب کنایة عن الرجوع عما كانوا علیه من الانقیاد للشریعة و اوامر الله و رسوله و وصیته باهل بیته و الاغتیال هو الوقوع فی المهلكة و غالته غول اذا وقع فی مهلكة و غيلة السبل کنایة عن اشتباه الحق بالباطل و استراق طرق الباطل لهم و اهلاکها اياهم الولايج هو الاراء الفاسده و الاتکال علیها هو الاعتماد بها و رص البناء هو اصل البناء الملتصق بعضها ببعض و الضارب هنا بمعنی السائر من الضرب بمعنی السیر و الغمرة هو الخوض فی الشیء و المقصود فی المقام هو الخوض فی الباطل من الضلالة و الجهالة و المنقطع الدنیا و الراکن الیها هو المنهمک فی لذاتها» و حاصل کلام معجز نظام آن حضرت آنکه امر بنحوی بود که وصف فرمود از حال اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تا آنکه حق سبحانه و تعالی قبض فرمود روح مقدس پیغمبر خود را که برگشتند قوم بر اعقاب خود از کفر و نفاق و ضلال عهد جاهلیت و ترک نمودند متابعت و انقیاد شریعت را از اوامر خدا و رسول او و توصیة او باهلیت رسالت و هلاک نمود ایشانرا طرق باطله و اعتماد نمودند بر هر رای ناصواب که بذهن ایشان خطوط نموده و ترک نمودند سبب و وسیله که رسول خدا آنرا سبب نجات امت خود قرار داده و امر فرموده است بتوسل و تمسک بآن و محبت و مودت ایشانرا طریقه و آئین خود قرار دهند چنانکه فرمود «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی حبلان ممدودان من السماء الی الارض لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» و نقل نمودند خلافت و ولایت را از اصل اساس و بنیان او که استوار باستقامت بود و آنرا در غیر موضع خود بنا گذاشتند در محلی که لایق و سزاوار بآن خلافت

نبود و بغیر استحقاق متصرف شدند امر خلافترا آنانکه بیگانه و معادن هر خطا و زلل بودند و فاتح ابواب شدند از برای هر سیرکننده در ضلالت و جهالت چه آنکه ایشان سببند از برای اغوا و ضلالت و بدعتهای محرمه و هر معصیتی که از عباد الله صادر می شود مستند بایشان و مسبب از ایشان است چه آنکه اگر آنها متصدی امر خلافت از روی ظلم و عدوان نمی شدند حق بمرکز خود قرار میگرفت و ائمه دین همه خلقرا بمحجۀ بیضا و طریقه مستقیمۀ شریعت الهیه برقرار مینمودند و تمام روی زمین خالی می شد از ظلم و اعتساف و پر میشد اقطار ارض از عدل و صواب چنانکه در زمان ظهور دولت حقۀ آل محمد صلوات علیهم اجمعین خواهد شد «کما ورد عنهم علیه السلام به یملاء الله الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا» و این جماعت که همه ابواب شرور و فتن و خطایا بواسطه ایشان مفتوح شد بتحقیقکه مرور نمودند در وادی حیرت و ضلالت سرگردان و از روی سکر و مستی غفلت از حق نمودند و بر سنۀ ردیه آل فرعون مشی نمودند در ظلم و جور و طغیان و کفر که بهیچ وجه اندیشه از روز بازپسین و عاقبت امر ننمودند چه بسیاری از ایشان منہمک در لذات و و متوغل در محبت دنیا و حریص و مکب در تحصیل دنیا بودند که بوصل او در قلبی از زمان رسیده بودند و دین را بدین فروختند و بسیاری از ایشان زاهد در دنیا بودند که ترک دنیا للدنیا کردند و مفارقت از دین نمودند و مبائن با اهل دین شدند خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و ابن ابی الحدید بعد از نقل اینخطبه گفته است که مراد آنحضرت وقعه صفین و معویه و اتباع او هستند و بر بصیر عارف بکلام ظاهر استکه این تأویل از روی تعصب و حيله است زیرا که آنحضرت میفرماید در وقتی که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم قبض شد مردم بر اعقاب و کفر اصلی خود برگشتند و خلافت را در غیر محل و موضع آن قرار دادند و بآن تفضیلی که در خطبه شریفه بیان اوصاف ایشان میفرماید بر شخص عامی کور نمیشود این تعیمه و اشتباه کاری نمود «فضلا عن له البصيرة و الفهم و من کلامه علیه السلام «و ناظر قلب اللیب به بیصر امده و يعرف غوره و نجده داع دعی و راع رعی فاستجیبوا للداعی و اتبعوا الراعی قد خاضوا بحار الفتن و اخذوا بالبدع دون السنن و ارز المؤمنون و نطق الضالون المکذبون نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب لا توتی البيوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا» و المراد بناظر قلب اللیب هو عین البصيرة یعنی ان من له قلب لیب له عین بیصر بها و الامد الغایة و العاقبة و الغور و النجد هو المنخفض و المرتفع یعنی من له قلب لیب له عین بصیره برای عاقبة امره من انه مرتفع شریف و محمود العاقبة او انه خسیس و منخفض و المذموم العاقبة و المراد بالداعی هو رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و الراعی هو نفسه علیه السلام حیث یجب اجابة الاول و متابعة الثانی و ارز بالفتح و الکسر هو الانقباض و الجمع» و حاصل مضمون فرمایشات آن

سرور آنکه کسی که از برای او قلب لیب است بچشم بصیرت و دیده قلب خود میبند عاقبت امر خود را از خساست و پستی منزلت و بعد از رحمت پروردگار و از ارتفاع و حسن عاقبت و ایمان بالله تعالی و قرب بحضرت احدیت و آنکه داعی بسوی حق دعوت نمود خلائق را بسوی حق و داعی بندگان خدا را پس اجابت داعی الی الله و متابعت داعی بدین حق نمایند که اشاره بوجوب اجابت دعوت حضرت سید رسل و وجوب اطاعت خود آن بزرگوار باشد لقوله تعالی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ بِتَحْقِيقِ** که قبل از من مردم در لجههای فتن غرق شدند و اخذ نمودند ببدعتهای محرمة دون سنة حضرت نبویه و منقبض شدند مؤمنون و جمع کردند خود را از تقیه و کثرة بلايا و محن و ناطق شدند ضالون مکذبون و مائیم که در نهایت قرب و نزدیکی برسول خدا مانند شعار و جامه او می باشیم و مائیم اصحاب و خزنة علم او «وقال صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلَّم انا مدينة العلم و على و بابها في رواية اخرى على عيبة علمي» مائیم ابواب خدا و رسول او که داخل در خانه نمی شوند مگر از باب آن و کسی که از غیر باب آن داخل شود او تسمیه کرده شد بسارق «و من كلامه عليه السلام في نهج البلاغة اين الذين زعموا انهم الراسخون في العلم دوننا كذبا و بغيا علينا ان رفعنا الله وضعهم و اعطانا و حرّمهم و ادخلنا و اخرجهم بنا يستعطي الهدى و يستجلى العمى ان الائمة من قریش غرسوا في هذا البطن من هاشم لا تصلح الولاية من غيرهم آثروا عاجلا و اخروا آجلا و تركوا صافيا و شربوا آجنا اين القلوب المستصبحة بالهدى و الابصار اللايحة الى منار التقوى اين القلوب التي وهبت لله و عوقدت على طاعة الله ازدحموا على الحطام و تشاحوا على الحرام فصرفوا من الجنة و جوههم و اقبلوا الى النار باعمالهم دعاهم ربهم فنفروا و ولوا و دعاهم الشيطان فاستجابوا و اقبلوا» حاصل کلام معجز نظام آنحضرت آنکه کجایند آنکسانیکه گمان میکردند که ایشان راسخون در علمند دون ما حالکونیکه دروغگویان و ظلم کنندگان بر ما هستند بدرستیکه خداوند عالم بلند نمود درجات ما را در دنیا و آخرت و پست نمود ایشانرا و عطا فرمود بما ملك و نبوترا و محروم ساخت ایشانرا و داخل نمود ما را در عنایات خاصه خود و خارج کرد ایشانرا از عنایات و بما طلب کرده میشود هدایت خلق و بما کشف کرده میشود غمی و جهل و ضلالت از بندگان خدا که بنور ما هدایت میابند و بارشاد و هدایت ما رفع جهل و ضلال خواهند نمود بدرستیکه ائمة دین از قریشند که ایشان غرس شده باشند و نمو نموده باشند از هاشم و امامت و خلافت صلاحیت ندارد از برای ماسوای ایشان و ولایة امر غیر ایشان نخواهند بود و اهلیت ولایت را غیر ایشان نخواهند داشت و قوم اختیار نمودند دنیا را بر آخرت که مقدم داشتند دنیا را و فراموش نمودند روز جزا را و ترك نمودند آب صاف زلالرا که از منبع فیض پروردگار جریان مینماید که

رشحات جان فزای او احیای قلوب و تکمیل نفوس مینماید و آشامیدند آب شور کدر متغیر اللون تلخ ناگوار را و در وادی جهل و حیرت و ضلالت فرورفتند کجاست قلوبیکه طلب نور هدایت نماید از مصابیح هدی که انوار خدا و حجج اویند بر خلق و کجاست دیده روشنی دهنده که نظر نماید بسوی منار تقوی و عدل و عصمت از خانواده رسالت و معدن کرامت پس برگردانیدند آن قوم وجوه خود را از جنت و اقبال نمودند بسوی آتش جهنم بقبایح اعمال خودشان و دعوت نمود پروردگار ایشانرا بجانب خود پس قبول نکردند و از اطاعت رب رحیم غفور اعراض نمودند و شیطان لئیم دعوت نمود ایشانرا پس اجابت او کردند و رویجانب او آوردند و من کلامه علیه السلام فی نهج البلاغة لبعض اصحابه و قد سئله کیف دفعکم قومکم عن هذا الامر و انتم احق به فقال علیه السلام یا ابا بنی اسد انک لقلق الوصنین ترسل فی غیر سدد و لك بعد زمامه الصهر و حق المسئلة و قد استعملت فاعلم ان الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا و الاشدون بالرسول صلی الله علیه و اله و سلم نوطا فانها كانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین و الحكم الله و المعود الیه القيامة «القلق الاضطراب، الوصنین بطن منسوج یشد به الرحل علی البعیر كالخرام، الارسال الاطلاق ای ارسال الكلام فی غیر محله، زمامه بالكسر الخرامة من الحبل و نحوه و قیل بمعنی الوسيلة و الصهر المصاهرة لما قیل من ان زینب بنت جحش زوجة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم كانت اسدية و عن قطب الراوندي ان علیا علیه السلام كان متزوجا فی بنی اسد، ناط ینوط نوطا هو التعلق، الاثره هو الفضل شحت ای بخلت و سخت ای بذلت و المعود اسم مکان ای المرجع» و حاصل کلام معجز نظام آنسرور آنکه بعضی از اصحاب که از طایفه بنی اسد بودند سؤال نمودند از آنحضرت که چگونه قوم شما قریش دفع نمودند شما را از خلافت و امارت که حق شما بود و حال آنکه شما اهل بیت احق و سزاوارتر بامر خلافت بودید از دیگران پس آنحضرت در جواب او فرمود که ای برادر بنی اسدی بدرستی که تو مرد قلق و صنینی که ارسال کلام مینمائی در غیر محل و غیر موضع آن که در چنین مجمع عام سؤال از من مینمائی که تصریح بجواب آن صعوبت دارد و این لفظه قلق و صنین مثل است در میان عرب از برای کسیکه مستعجل در سؤال و طلب کننده در غیر محل است و از برای تو است بعد از این حق زمام و رشته مصاهرة و حق مسئلت چه از برای مصاهرة هم حقی است چنانکه از برای سائل بر مسؤل حقی است یعنی از برای تو بعد از این سؤال حق مصاهرة و حق مسئلت است که استعمال نمودی سؤال خود را بدان بدرستی که استبداد و تفرد و اختصاص داشت این حق خلافت و امارت بما اهل بیت چه آنکه ما اعلا نسبا و اشد تعلقا بودیم برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از سایر قریش پس بدرستی که آن خلافت و تفرد بآن از برای ما اثره و فضلی است از جانب پروردگار ما که بخل ورزیدند بر آن خلافت نفوس

خسیسه قومی و گذشتند از نزاع در آن قوم آخرین بجهت مصلحت و برهم نخوردن نظم دین و حکم کننده میان ما و ایشان خداوند است و مرجع و مآب و بازگشت همه بسوی خدا در قیامت خواهد شد «و من کلامه علیه السلام لا یقاس بأل محمد من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیهم ابدا هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصایص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله» یعنی قیاس کرده نمیشود بأل محمد و اهل بیت طاهرین او احدی از این امت و برابر و مساوی ایشان نخواهد شد کسیکه نعمت ایشان بر او جاری بود از هدایت بدین اسلام و عزت و اعتبار و ایمان بخدا و رسول او که بسبب ایشان زنك کفر و بت پرستی از خلق زدوده شد و بشرف اسلام و ایمان داخل شدند بلکه ایشان وسیله اند از برای تمام نعمت دنیویه و اخرویة که ایشان اصل و اساس دین و ستون یقین اند که بایشان رجوع میکند هر افراطکننده در دین و معوج شده از صراط مستقیم و بایشان هدایت مییابد و ملحق میشود هر وامانده متحیر در وادی ضلالت و جهالت که بازگشت همه مردمان در امر دین لابد و ناچار است که بارشاد و هدایت و بیان ایشان باشد لا غیر و از برای ایشانست خصایص ولایت و امامت که این امر مخصوص بایشان و از حق ایشانست لا غیر و در ایشانست وصیت و وراثت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که رسول خدا در حق ایشان وصیت فرمود بتمام امت خود در محبت و مودت ایشان و توسل بایشان و متابعت و اقتداء بایشان و آنکه ایشان ائمة اثنی عشر واحدا بعد و احد ائمة دین و حجج الله علی الخلق اجمعین و اوصیاء رسول رب العالمین و خلفاء الصادقین میباشند که هرگز زمین خالی نخواهد شد از وجود مبارک یکی از ایشان که قائم بامر خدا و خلیفه و حجت او باشند بر اهل زمین و وراثت دارند از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خلافت و علوم ظاهره و باطنه شریعت را و علم بطون قرآن و آنچه بر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نازلشد از احکام دین و ما یحتاج الیه الامة الی یوم القیامة و همه علوم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله و سلم در نزد ایشان ودیعت است الان و فی الحال برگشت حق باهل خود و نقل شد از باطل و بمحل و مقر خود قرار گرفت یعنی قبل از این متصدی امر خلافت بودند بغصب و ظلم و جور و حال دست ظالمین کوتاه شد و حق بمرکز خود قرار گرفت «و من کلامه علیه السلام فلما مضی تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما کان یلقى فی روعی و لا یخطر علی بالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه و اله و سلم عن اهل بیته و لا انهم منحوه فما راعنی الا اثیال الناس علی فلان یبایعونه فامسکت بیدی حتی رایت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلما او هدمما تكون المصیبة به علی اعظم من فوت ولا یتکم التی انما هی متاع ایام قلائل یزول منها ما کان کما یزول السراب او کما یتقشع السحاب فنهضت فی تلك الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمان الدین و تنهنه

انی و اللّٰه لو لقیتهم و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت و انی من ضلالهم الذی هم فیہ و الھدی الذی انا علیہ لعلی بصیرة من نفسی و یقین من ربی و انی الی لقاء اللّٰه لمشتاق و لحسن ثوابه لمنتظر راج» یعنی چون گذشت رسولخدا صلی اللّٰه علیہ و الہ و سلّم از میان امت منازعه نمودند مسلمین در امر خلافت بعد از او بخدا قسم که در قلب من داخل نمی شد و قرار نمی گرفت اینکه عرب بیرون نمایند سلطنت و خلافت محمد را بعد از او از اہلبیت او کہ احق بمقام او بودند از دیگران و آنکہ منع نمایند مرا از حق من و چشم از من بپوشانند و درگذرند از من و دیگرانرا بناحق خلیفہ رسولخدا خوانند کہ او متصدی امر امامت شود بدون من و بتعجب نیاورد مرا مگر از ازدحام خلق بر فلان کہ کنایہ از ابی بکر باشد کہ بیعت باو مینمودند پس من کشیدم دست خود را از آنکہ متصدی امر خلافت شوم تا آنکہ دیدم کہ قوم از اسلام برگشتند و مردم را دعوت می نمایند بسوی محو آثار حقیقہ اسلام از جهت تحیر و ضلالت و جهالت و عجز از جواب مسائل دین و غلبہ اہل ملل بر ایشان بالزامات و احتجاجات در حقیقہ شرع مبین پس ترسیدم کہ اگر تقاعد نمایم از ارشاد و ہدایت و بیان احکام دین و دفع شبہات ایشان نمایم و نصرت دین اسلام و اہل آن بیان احکام و رفع شبہات و امثال آن ہر اینہ سدمہ و ثلمہ و انہدام در دین اسلام بہ بینم کہ مصیبت او اعظم باشد بر من از فوت ولایت و سلطنت شما کہ آنرا بعنوان جور و غصب تصرف نمودید کہ او متاع چند روزہ دنیا است کہ زایل میشود این سلطنت از متصدی این امر بر خلافت حق مانند زوال سراب و یا مانند سحابی کہ باندک زمانی فرومیگیرد اطراف ارض را بعد از آن زایل می شود چنانکہ سراب اصلی و حقیقتی ندارد و سحاب ثبات و قراری از برای او نیست همچنین این سلطنت بغیر حق بی اصل و بی حقیقہ و بی ثبات و قرار است پس من بجهت اصلاح امر دین و اسلام قائم شدم و نصرت نمودم دین اسلام را از احداث و وقایعی کہ موجب ہدم و انثلام و تخریب دین اسلام بود تا آنکہ ازاحہ شود باطل و مطمئن شود امر اسلام و متسع باشد دائرہ آن بدرستیکہ من اگر ملاقات مینمودم و احدی از ایشان را کہ بجور متصدی امر خلافت شدند و حال آنکہ ایشان در حین امارت و خلافت خودشان طلاع ارض و ملاء بودند کہ کنایہ است از کمال قوت و استحکام ایشان بواسطہ این سلطنت باطلہ و اطاعت خلق مرایشانرا ہر اینہ باک نداشتم از این و مستوحش نبودم زیرا کہ بر ہدایت و حقیقت نفس خود و بر ضلالت و باطل بودن ایشان بر بصیرت و یقین بودم از جانب پروردگار خودم و قاطع بودم کہ ایشان برخلاف حق متصدی سلطنت الہیہ شدہ اند بیاطل و جور و اعتساف و من بر جادہ مستقیمہ الہیہ و عین حق و صواب و سداد بودم بدرستیکہ بسوی لقاء پروردگار خود ہر اینہ مشتاق بودم و از برای حسن ثواب او منتظر و امیدوار بودم و من کلامہ علیہ السّلام فی نہج البلاغہ در جواب کتابت معویہ کہ بآنحضرت

نوشت و تعبیر و سرزنش بآنسرور نموده بود که عمر و ابو بکر ترا مانند شتر کشیدند و بمسجد بردند و از تو بیعت گرفتند پس آنحضرت در جواب معویه نوشتند فضایل و مناقب بسیاری را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آنحضرت فرمودند تا آنکه فرمودند «و قلت اني كنت اقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى اباع و لعمر الله لقد اردت ان تدم مدحت و ان تفضح فافتضحت ما على المسلم من غضاضته في ان يكون مظلوما ما لم يكن شاكاً في دينه و لا مرتاباً بيقينه و هذه حجتي الى غيرك» یعنی آنچه بیان نمودی که من بودم که کشیده شدم چنانکه جمل متمرّد کشیده میشود تا بیعت نمودم بقوم قسم ببقاء الله قصد نمودیکه مذمت نمائی مرا پس مدح من نمودی و اراده افتضاح و رسوائی من نمودی خود مفتضح و رسوا شدی چه آنکه نیست بر مسلم موحد عیب و عار باینکه مظلوم واقع شود که دیگران بر او ظلم و جور نمایند مادامی که شك و ریبی در دین و ایمان او نباشد زیرا که عیب آن استکه موجب نقص دین و ایمان شخص باشد مظلوم و مقهور بودن از اعداء الله موجب نقص و عیب احدی نخواهد بود چه آنکه بسیاری از انبیاء و اولیا مظلوم و مقهور دشمنان خدا بودند و بظلم و ستم محبوس و مقتول شدند و این در واقع مدح اولیاء خداوند است نه ذم ایشان و اینمطلب حجت من است بسوی تو غیر از سابقین که غضب حق من نمودند الحاصل این جمله از کلمات آنحضرت بود که بسیاری از علما و روات عامه نقل نموده اند و جمیع آن در نهج البلاغه موجود است که هرکسی که از برای او ادنی فهم و بصیرت باشد واضح است ظهور و صراحت کلمات آنحضرت بر مذمت خلفاء و طعن ایشان و غاصب بودن ایشان مر امر خلافت را و ظلم ایشان بر اهل بیت رسالت بلکه خروجشان از ایمان بالله تعالی خصوصاً بملاحظه جمله از کلمات آنحضرت که موثّقین و معتبرین علماء شیعه و روات ایشان در کتب معتبره خودشان نقل نموده اند و آن بسیار است «من اراد الاطلاع فليرجع اليها» و از واضحاتست که آنچه مستفاد از کلمات آنحضرتست خصوصاً بعد از تصریح آنسرور در همین کلمات منقوله از طرق عامه بآنکه خلافت حق آنحضرت بود و اینکه آنسرور مظلوم بود از روزیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بعالم بقا رحلت فرمود و آنکه در محاجه نمودن با ابو بکر و عمر فرمود که من طلب حق خود مینمایم و شما حایل شدید بین من و حق من که برگردانیدید و چه مرا از آن و آنکه قریش بر آنحضرت حسد بردند و متابعت شیطان و هوآء نفس خود نمودند و آنکه اگر از برای من اعوان و انصاری بود در روز بیعت با ابو بکر من اخذ حق خود می نمودم و اینهمه شکایتهای بسیار و تألم و تظلم که از قریش و ابو بکر و عمر کرد در این همه کلمات شریفه خود آنکه آنحضرت و خواص اصحاب او اعتقاد داشتند بطلان خلافت شیخین و اتباع ایشانرا بلکه ارتداد و کفر ایشانرا بخدا و رسول او و حال آنکه باخبار متواتره

بین خاصه و عامه ثابت و محقق شد که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آنحضرت فرمود که «الحق یدور مع علی و علی مع الحق» پس ثابت شد بنص کلمات آنسرور که اصدق الصادقین شهادتی بعصمت او داده است در آیه تطهیر و رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خبر داد که او قطب دایره حق است بطلان خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و هذا هو المطلوب و الحمد لله علی ما هدینا

فصل ششم در اثبات خلافت و امامت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و بطلان خلافت شیخین و اتباعهما

اشاره

و مطاعن هریک از خلفا قولاً و فعلاً چه آنکه گذشت در مقدمات امامت که عقل قطعی حاکم است بآنکه بعد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم لابد است از خلیفه و جانشین و امامیکه اصلاح پذیرد باو مفسد امور مخلوقین و حفظ شود باو حوزه مسلمین و خلافت نیز منحصر است بین امیر المؤمنین علیه السلام و ابی بکر و خلافت این دو باجماع مسلمین قطعی البطلان و خلاف اجماع تمام امت است از شیعه و سنی و علی هذا پس بطلان امامت و خلافت احدهما ثابت خواهد شد حقیقت امامت و خلافت دیگری و در این صورت طرف دیگر محتاج بتکلف استدلال نخواهد بود «اذ برفع احد الضدین یشب ضد الاخر عقلاً» و آن مطاعن در کلمات علما و روات از خاصه و عامه بسیار نقل شده که امامیه بآن تمسک نموده اند بر بطلان خلافت خلفا و عامه بقدر امکان در صدد منع سند و انکار آن برآمدند حفظاً لمراتب الخلفا و جمله را که چاره از صحت آن نداشتند از بابت آنکه در کتب معتبره ایشان نقل شده در مقام تکلف در تأویل و توجیه آن برآمدند و انکار دلالت آن نمودند و عمدتاً توجیه ایشان تجویز نمودن خطا است از برای خلفا که ایشان مجتهد بودند و خطاء در اجتهاد معفو است از ایشان و حقیر در این مؤلف اختصار مینمایم بر جمله از آنها که افید در مطلوب و ابعاد از توجیه و تأویل و یا غیر قابل مر تاویل است بالمهره

مطاعن خلفا

اشاره

فنقول

از آنجمله است اراده کردن و حکم نمودن ابو بکر و عمر بقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

و متعرض شدن این عمل شنیع را در سه موضع اول در وقتیکه آنحضرت را از روی جبر و ظلم با جماعتی از بنی هاشم وارد مسجد نمودند بجهة بیعت با ابو بکر و حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید نمود ابو بکر و عمر در جواب گفتند که گردنت را میزنیم آنحضرت فرمود انا عبد الله و اخو رسوله چنانکه ابراهیم بن ابی شیبه بسند خود از عدی بن حاتم روایت کرده که من در نزد ابو بکر نشسته بودم که علی علیه السلام را بجبر و عنف وارد کردند پس ابو بکر آنحضرت گفت بیعت کن علی علیه السلام فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد ابو بکر گفت ترا گردن میزنم پس آنحضرت سر بسوی آسمان بلند کرده عرض کرد «اللهم اشهد» بعد از آن دست دراز کرده بیعت نمود و بعد از نقل این حدیث ابراهیم گفت این معنی از طرق کثیر بالفاظ متقارب المعنی نقل شده و در اینروز که آنحضرت را به بیعت اکراه کردند و از تقاعد از بیعت

تحدیر می نمودند پیوسته میگفت یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین و مکرر این آیه را تلاوت میفرمود ابن قتیبہ کہ از بزرگان علماء اهل خلافت در کتاب سیاست روایت کرده است کہ هنگامیکه علی علیه السلام را گفتند اگر بیعت نکنی ترا گردن میزنیم آنحضرت فرمود پس بنده خدا و برادر رسولخدا را خواهید کشت عمر گفت بنده خدا بلی اما برادر رسولخدا نه و ابو بکر ساکت بود کہ علی علیه السلام بنزد قبر رسولخدا آمده با دیده گریان میگفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و ثقفی بسند خود از عدی بن حاتم روایت کرده کہ گفت بر هیچ کس دلم نسوخت چنانکہ بر علی علیه السلام سوخت در روزیکه او را میآوردند و گریان او را گرفته میکشیدند و باو میگفتند بیعت کن فرمود کہ اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفتند اگر بیعت نکنی ترا خواهیم کشت فرمود بنده خدا و برادر رسولخدا را میکشید پس دست راست را بلند نکرده و باین بیعت راضی شدند موضع دویم امر کردن ایشان خالد را بقتل آنحضرت و این قصه از مشهورات است و در روایات علماء شیعه اخبار کثیره از حضرت امیر المؤمنین و حضرت صادق سلام الله علیهما در این قصه وارد شده کہ چون ابو بکر امر نمود بغصب فدک و منع کرد حق صدیقہ طاهره سلام الله علیها را از تصرف کردن در آنچه خدا و رسول از برای او تعیین فرمودند و از دختر سید انبیا شاهد و گواه طلبید چنانکہ اجمال آن بعد از این ذکر میشود و حضرت امیر بمسجد تشریف آوردند و با ابو بکر و عمر محاجه نمودند بقسمیکه کالشمس فی وسط السماء ظاهر شد ظلم ابو بکر و عمر بر صدیقہ طاهره و مخالفت ایشان مر حکم خدا و رسولرا کہ اهل مسجد روترش نمودند از ابی بکر و گفتگو و همهمه در میان ایشان بلند شد پس عمر و ابو بکر بخانه خود مراجعت کردند ابو بکر عمر را طلبید و گفت کہ دیدی امروز علی چه کرد با ما بخدا قسم اگر یک مجلس دیگر با ما چنین معارضه نماید کار ما را فاسد خواهد نمود اکنون ترا در این امر چه تدبیر بخاطر میرسد عمر گفت تدبیر اینست کہ امر بقتل او بنمائیم ابو بکر گفت اینکار را کی خواهد کرد عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواستیم ترا بر امر عظیمی بداریم گفت بھر چه امر کنید اطاعت میکنم اگر چه بقتل علی بن ابی - طالب باشد گفتند ما نیز همین را از تو میخواستیم خالد گفت چه وقت او را بکشم ابو بکر گفت در وقت نماز بمسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز گویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین کنم اسماء بنت عمیس کہ در ابتدا زوجه جعفر طیار بود و بعد از آن در حباله نکاح ابو بکر درآمده بود این قضیه را بشنید کنیز خود را طلبیده و گفت برو بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان برسان و بگو ان الملاء یاتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین یعنی

رؤسای قبیله اراده قتل تو نموده اند پس بیرون رو بدرستی که من از خیرخواهان توام و در بعضی از روایاتست که او را امر کرد که دو مرتبه این آیه را بخواند یکدفعه در وقت دخول در خانه ایشان و دفعه دیگر در وقت بیرون آمدن از خانه چون آنکیز وارد شد بخانه آنحضرت و آیه را تلاوت نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخاتون خود بگو که خدای تعالی نمیگذارد که اراده ایشان بعمل بیاید بعد از آن حضرت برخاست و مہیای نماز شده بمسجد آمد و خالد نیز در پهلوی آن حضرت جای گرفت چون ابو بکر بتشهد بنشست در فکر فروشد و از شدت و سطوت و شجاعت آنسرور اندیشه نمود از فتنه این قضیه هولناک خائف شد و ترسید که خود باتمام منافقین در آنروز از دست آن بزرگوار نتواند جان بیرون ببرند پیوسته فکر میکرد و تشهد را بسیار طول داد و مکرر میخواند و از خوف سلام نماز را نمیگفت و چندان تاخیر انداخت که مردم گمان کردند که نماز را سهو کرده است پس ندا کرد «یا خالد لا تفعل ما امرتک به» آنوقت سلام نماز را گفت پس حضرت امیر المؤمنین نگاه تندی بخالد نمود و فرمود ترا بچه امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزخم فرمود آیا میکردی گفت آری بخدا قسم اگر پیش از سلام مرا نهی نمیکرد هرآینه ترا میکشتم پس حضرت خالد را بلند کرده بر زمین زد و مردم بدور او جمع شدند عمر گفت قسم بخدای کعبه که خالد را میکشد مردم گفتند یا ابا الحسن ترا بصاحب قبر قسم میدهم که دست از خالد بردار حضرت دست از خالد برداشته بگریبان عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر وصیت رسولخدا و تقدیر الهی نبود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم باورتر و کم عددتریم این را بگفت و داخل خانه خود شد در آن وقت جماعتی از زنان بنی هاشم بیرون آمدند و بمسجد رسولخدا صدا را بناله بلند کردند و گفتند یا اعداء اللہ چه زود بود که کمر عداوت بستید با اهل بیت رسولخدا و میخواهید که برادر رسولخدا و وصی او را بقتل آورید و در بعضی از روایات چنانکه از ابی ذر رحمه اللہ نقل شده آنکه اهل مسجد آنچه التماس نمودند بآنحضرت در رها کردن خالد قبول نفرمود و خالد مدہوش گردیده قادر بر تکلم کردن نبود بالاخره ابو بکر و عمر فرستادند عباس عم آنحضرت را آوردند و او را شفیع گردانیدند پس عباس آمد و پیشانی آنحضرترا بوسه داد و آنسرور را برسولخدا و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللہ علیهم قسم داد تا خالد را رها نمود و در بعضی از روایات چنانکه بلاذری که از اعظم مورخین و بسیار موثق در نزد اهل عامه است روایت کرده که آنحضرت خالد را بر زمین زد و پیوسته خالد میگفت بخدا سوگند که ابا بکر و عمر مرا باین کار امر کردند پس ابو بکر بعمر گفت این از مشورت شوم تو بود و در بعضی روایاتست که آنحضرت خالد را گرفته با انگشت سبابه و وسطی حلق خالد را چنان فشار داد که فریاد خالد بلند شد و

هرکس نزدیک آنحضرت میرفت که خالد را خلاص نماید حضرت نگاه تندی باو مینمود که آنکس از ترس برمیگشت پس عمر فریاد کرد که خالد را میکشد و این حدیث قضیه خالد را بتفصیل مذکور جماعت بسیاری از علما و اهل حدیث و روای عامه مانند بلادری و حسن بن صالح و وکیع و عباد باسناد عدیده روایت کرده اند و سفیان و ابن حنی که از قضاة اهل خلافت روایت کرده اند و گفتند که ابو بکر کرد و لکن تمام نکرد و عوفی که از معتبرین اهل خلافت اینروایترا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و خالد بن عبد الله قشیری که یکی از ناصبین و متعصبین اهل خلافت بر بالای منبر گفته است که اگر در ابو تراب خیری بود ابو بکر بقتل او فرمان نمی داد و ابن ابی الحدید گفته است که از استاد خود ابو جعفر نقیب سؤال کردم از حکایت خالد در جواب من گفت که قومی از علویین اینحدیث را نقل میکنند و آنکه شخصی آمد از زفر بن هذیل همیشه مصاحب ابو حنیفه و شاگرد او بود سؤال کرد از او از فتوای ابو حنیفه که جایز است خروج از نماز بدون سلام بآنکه کلام یا فعل کثیری از مصلی صادر شود زفر ابن هذیل گفت جایز است زیرا که ابو بکر در تشهد خود گفت آنچه گفته است بعد از آن ابن ابی الحدید می گوید من از استاد خود سؤال کردم که تو در این باب چه میگوئی گفت من از خالد این را بعید نمی دانم نظر بشجاعتی که داشت و کینه که از علی در دل او بود لکن از ابو بکر بعید می دانم گفتم آیا خالد قادر بر قتل علی بن ابی طالب بود گفت بلی چرا قدرت نداشته باشد بر آن و حال آنکه خالد شمشیری در گردن داشت و علی علیه السلام سلاحي با خود نداشت و ابن ملجم بی خبر او را شهید کرد و خالد از ابن ملجم شجاعتر بود بعد از آن میگوید من اصرار کردم در حدیث خالد از کیفیت آن و لفظ آن نقیب این مصراع را خواند

«کم عالم بالشیء و هو یسئل»

یعنی

«خود همی داند همی پرسد از آن»

و گفت از این سخنان دست بکشیم و بمطلب خود برگردیم و من در آنوقت جمرة النسب ابن کلیبی را در نزد او میخواندم باز در آن شروع نمودیم و از این مطلب بازگشتیم و ابو بکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و ابو یوسف قاضی بغداد همین حدیث خالد را نقل نموده اند و از جماعتی از فقهاء عامه پرسیدند این فعل ابو بکر را در جواب گفتند بدی بود که ابو بکر کرد اما چون تمام نشد عیبی نخواهد بود و جماعتی از فقهاء اهل خلاف و قضات مدینه گفتند قصوری ندارد اگر از برای صلاح است که متفرق نشوند مردیرا بکشند چون علی مردم را از بیعت ابی بکر منع می نمود او هم امر بقتل او نمود و جماعتی از عامه بلکه تمام حنفی مذهب تجویز نمودند خروج از نماز بغیر سلام از تکلم و نحو آن و مستند و دلیل ایشان همان تکلم کردن ابو بکر است در نماز قبل از سلام بقوله «یا خالد لا تفعل ما امرتک به» بلکه مالکی

ص: 36

مذهب هم متابعت نمودند در این فتوی ابو حنیفه را و صاحب شرح وقایه و انصاری شافعی در کتاب ینابیع و ابو المعالی جوینی و قفال مروزی از اصحاب شافعیه در مقام رد بر ابی حنیفه نقل این فتوای شوم او نموده اند و بالجمله حدیث خالد از احادیث مشهور است که متأخرین عامه بجهت شناعة و فضاحت آن نقل ننموده اند و بعضی دیگر انکار آنرا نموده اند و لکن شیعه را کافست در صحت این حدیث بافطع نظر از آنچه از ائمه دین و روای موثقین ایشان رسیده است آنچه کثیری از فقها و قضایه و روای اهل خلاف خصوصاً قدماء ایشان نقل نموده اند اصل کیفیت حدیث خالد را خصوصاً فتوای ابی حنیفه را بجواز خروج از صلوة بسخن گفتن و آنرا مستند بفعل و قول ابی بکر ساختن در آنچه مقصود بمقام است و انکار جماعت دیگر از ایشان حدیث خالد را بجهت شناعة و قباحت آن مضر بآنچه مقصود ما است نخواهد بود و قصیده ابن حماد در این باب معروفست

تامل بعقلك ما از معوا*** و هموا علیه بان یفعلوه

بهذا فسل خالدًا عنهم علی ایما خطة وافقوه*** و قال الذی قال قبل السلام

حدیث رووه فلم ینکروه*** حدیث رووه ثقات الحدیث

موضع سیم امر نمودن عمر در قضیه شوری بقتل امیر المؤمنین علیه السلام و آنکه ترتیب واقعه شوری را بقسمی قرار داد که لابد و لاعلاج آنحضرت را شهید نمایند و تفصیل قضیه شوری و کیفیت تدبیر عمر در قتل آنحضرت مفصلاً در مقدمات مسئله امامت گذشت فلیرجع و کفایت میکند از برای ثبوت این مطلب آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده که آن کلام را جماعتی از اهل خلاف هم نقل نموده اند چون ثقفی و مسعودی چنانکه در فصل سابق ذکر نمودیم من قوله علیه السلام «ثم ان عمر هلك وقد جعلها شوری فجعلنی سادس ستة كسهم الجدة و قال اقتلوا الاقل و ما اراد غیری فکظمت غیظی و انتظرت امر ربی» پس از تحقق اینمطلب میگوئیم که اصل محبت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از اصل دین و ضرورت مذهب اسلام است و او خلیفه رسول خدا و امام برحق بود غایه الامر عامه گویند که او خلیفه چهارم است نه خلیفه بلا فصل و باجماع تمام مسلمین و بنص کتاب خدا و سنة رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم محبت او واجب و لازم است بر همه امت لقوله تعالی قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و آنحضرت از افضل اهلبیت رسول خدا بود و خداوند در حق او فرمود اِنَّمَا وَّلَّيْتُكُمْ اِلَهًا وَرَسُولُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يَقِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره او فرمود «يا على لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق» این حدیث از متواترات بین فریقین است و با این احوال ابو بکر و عمر امر بقتل آنحضرت نمایند و او را واجب القتل بدانند پس معلوم است که از مبغضین آنحضرت بودند و از زمره مؤمنین خارج شده بودند و انکار امر ضروری دین

اسلام را نمودند و توجیه و تأویل این فعل و عمل که ابو بکر و عمر در اجتهاد خور خطا کردند غلط است زیرا که امریکه ضروری دین اسلام شد خطاء در آن معقول نخواهند بود نظیر آنکه کسی بگوید فلان در اصل تشریح صلوة و صوم اجتهاد او خطا رفته است و از این جهة حکم نموده و فتوی داده است که نماز و روزه در شریعت مقدسه نبویه و در دین اسلام مشروعیت ندارد و همچو کلامی مردود و میثوم و باطل خواهد بود و نیز از اخبار مسلمة بین طرفین است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که «الحق مع علی و یدور معه» پس اینمطلب چگونه وفق میدهد با جواز قتل آنحضرت و یا وجوب آن و کدام مسلمان بلکه کدام بیعقل تجویز میتواند کرد که کسی اراده قتل چنین بزرگوار را بنماید و با این احوال قابلیت امامت و خلافت را داشته باشد و جواز قتل علی بن ابی طالب علیه السلام را کسی که اعتقاد داشته باشد البته از زمره مسلمین خارج و داخل در زمره کفار و منافقین خواهد بود «فلا یجمع القول بامامة ابی بکر مع تجویزه لقتل علی بن ابی طالب علیه السلام فثبت المطلوب هذا»

و از آنجمله است اذیت و ظلم نمودن عمر و ابا بکر اهل بیت را

چون حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین از قصد نمودن احراق بیت فاطمه و اذیت کردن آن بضعة محمدیه و غضب فدک و منع خمس آل محمد از ایشان و اینمطالب بتصدیق علما و روای عامه ثابت است بعد از اغماض از آنچه از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین در کتب امامیه جمع و ضبط شده است و ابن ابی الحدید از ابو بکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است که سعد بن ابی وقاص گفت که مقداد با جماعتی جمع شدند در خانه فاطمه علیها سلام که با علی علیه السلام بیعت نمایند عمر آمد که آتش در خانه زند زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز بیرون آمده و میگریست و فریاد میکرد و مردم را نهی مینمود و نیز ابن ابی الحدید از راوی مذکور که احمد بن عبد العزیز باشد و همچنین از عمر بن شیبیه بندهای خود روایت کرده که عمر با جماعتی بسیار از انصار و مهاجرین بخانه فاطمه آمد و گفت «و الذی نفسی بیده لیخرجن الی البیعة اولا حرقن علیکم البیت» و نیز ابن ابی الحدید از تاریخ مسعودی و او از عروة بن زبیر نقل کرده که چون بنی هاشم از بیعت با ابی بکر تخلف ورزیدند عمر بن خطاب هیزم حاضر کرد که خانه را بر ایشان بسوزاند و واقدی در کتاب خود و طبری در کتاب خود و عبد الله مصنف کتاب انفس الجواهر و صاحب کتاب صراط المستقیم که همه اینها از اعیان علما و مورخین اهل خلافت روایت کرده اند که چون علی علیه السلام و جماعتی امتناع نمودند از بیعت با ابی بکر عمر و ابو بکر قصد کردند که خانه او را آتش بزنند و بلاذری که از ثقات ایشانست بسند خود از سلمه و او از محارب و او از سلیمان تمیمی و او از ابو عون روایت کرده است که ابو بکر فرستاد بنزد علی علیه السلام که بیاید و بیعت نماید آنحضرت امتناع نمود عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه

فاطمه علیها سلام را بسوزاند فاطمه باو گفت ای پسر خطاب آیا میخواهی خانه مرا بسوزانی عمر گفت بلی و این اقوی است از آنچه پدرت آورد پس علی ناچار آمد و بیعت کرد ابراهیم بن سعید ثقفی که از عظام قضاة اهل خلافت بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بخدا سوگند که علی علیه السلام بیعت نکرد تا وقتیکه دود آتش را مشاهده نمود که از خانه او بلند شد و ابن ابی الحدید بسند خود از شعبی روایت کرده است که ابو بکر از عمر پرسید که خالد بن ولید کجا است عمر گفت حاضر است گفت بروید علی و زبیر را بنزد من آرید پس هر دو آمدند و عمر داخل خانه شد و بعنف و جبر شمشیر زبیر را شکست و علی و زبیر را از روی کره با جماعت بسیار که ابو بکر بامداد ایشان فرستاده بود کشان کشان میبردند فاطمه چون اینکردار را مشاهده نمود بانگ و خروش برداشت و زنان بنی هاشم و دیگران جمع شدند و نظر میکردند و کوچه های مدینه از مردم پر شده بود پس فاطمه بدر حجره آمد و ابو بکر را ندا کرد و گفت چه زود دست غارت بر اهل بیت رسول خدا دراز کردید بخدا قسم که با عمر متکلم نمیشوم تا خدا را ملاقات کنم و این حدیث را نیز ابن ابی الحدید بسند دیگر از شعبی روایت کرده است و نیز ابن ابی الحدید از احمد بن عبد العزیز روایت کرده که ابو بکر صدیق در وقت موت خود گفت ایکاش هتک حرمت خانه فاطمه نمی کردم هر چند با من محاربه مینمودند کسانی که در آن خانه بودند و نیز ابن ابی الحدید بسند خود از سلمة ابن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر خلافت نشست علی و زبیر با جماعتی از بنی هاشم در خانه فاطمه آمدند و عمر بنزد ایشان آمد و گفت قسم بآن کسیکه جانم در دست اوست که اگر بیرون نیائید و با ابو بکر بیعت نکنید خانه را با شما آتش میزنم و نیز ابن ابی الحدید بسند خود از ابی الاسود دثلی روایت کرده که جماعتی از مهاجرین که بیعت ابی بکر بدون مشورت ایشان شده بود در غضب شدند و علی و زبیر نیز خشمگین بودند و هر دو بخانه فاطمه رفتند عمر با جماعتی مسلح و مکمل که از جمله ایشان اسید بن حصین و سلمة بن سلام که هر دو از بنی عبد الاشهل بودند بدر خانه فاطمه آمدند و فاطمه سلام الله علیها فریاد میکرد و ایشانرا بخدا سوگند میداد فایده نکرد عمر و همراهان او هجوم آورده علی و زبیر را کشانکشان بنزد ابو بکر بردند تا آنکه بیعت کردند و مبرد در کتاب کامل بسند خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که من در مرض موت ابی بکر بعیادت او رفتم و بر او سلام کردم و از حالش پرسیدم گفت بهمین حالتی که میبینی و بعد از سخنان چندی گفت دوست میداشتم که هتک حرمت خانه فاطمه نکنم و او را بحالت خود بسته بگذارم هر چند جماعتی در آن خانه باشند و ابن خیرانه که از اعظام اهل خلافت در کتاب غرر از زید ابن اسلم روایت کرده که او گفت من از جمله کسانی بودم که همیشه میکشیدند با عمر بسوی

خانه فاطمه در وقتیکه علی و اصحاب او از بیعت با ابو بکر امتناع نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون بفرست کسانرا که در خانه تواند و الا خانه را با هرکه در او است میسوزانم فاطمه فرمود که آیا میسوزانی علی و فرزندان مرا گفت ای و الله مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه روایت کرد که علی و عباس در خانه فاطمه بودند که ابو بکر بعمر گفت برو و بیاور ایشانرا و اگر امتناع نمایند با ایشان مقاتله کن و آتش با خود ببر که بر ایشان افروخته نمائی پس فاطمه سلام الله علیها بعمر بن خطاب گفت که میخواهی ما را بسوزانی عمر گفت بلی و صاحب کتاب محاسن بسند خود همین روایت ابن عبد ربه را نقل نموده و ابن قتیبه که از اعظام علما و مورخین اهل خلافت روایت کرده که چون خبر بابو بکر رسید که جمعی تخلف از بیعت تو کرده اند و در خانه علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون امتناع نمودند هیزم خواست و گفت بحق آنخدائیکه جان عمر در دست اوست یا بیرون بیایید یا هرکه در این خانه است میسوزانم مردم گفتند که فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باشد می سوزانم پس مردم بیرون آمدند مگر علی علیه السلام که گفت من سوگند یاد کرده ام که تا قرآنرا جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و فرمود که من قومی بیحیاطر و بدکردارتر از شما ندیدم جنازه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را در پیش ما گذاشتید و بدون اذن ما متوجه غارت خلافت شدید عمر بنزد ابو بکر آمد و گفت علیرا که تخلف از بیعت کرد چنین در خانه میگذاری ابو بکر قنفذ را طلبید و گفت برو و علیرا بیاور قنفذ آمد و گفت خلیفه رسول الله ترا میطلبد حضرت فرمود چه زود بر رسولخدا دروغ بستید قنفذ برگشت پس عمر برخاست و جمعیت بسیاری با خود برداشته بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون فاطمه صدای ایشانرا شنید گریان شد و صدا بناله بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه و عمر با این جماعت ماندند تا علیرا نزد ابو بکر رسانیدند شهرستانی که صاحب ملل و نحل است و نظام که از عظماء مذهب معتزله است روایت کرده اند که عمر قصد سوزانیدن خانه فاطمه زهرا کرده طفلی محسن نام از فاطمه زهرا ساقط شد بسبب المی که در آن روز از عمر بن خطاب بآنحضرت رسید و ابن ابی الحدید بعد از آنکه روایات بسیاری از این مقوله نقل کرده است گفته که صحیح در نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت و بر ابو بکر و عمر غضبناک بود و وصیت کرد که ایشان بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره است و آمرزیده شدند و اولی آن بود که فاطمه را گرامی دارند و رعایت حرمت او کنند و نیز ابن ابی الحدید گفته است که در نزد استاد خود ابو جعفر نقیب حدیث هبار اسود را میخواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم کرده او بترسید و فرزندی از او سقط شد و باین سبب رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم

در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد بجهت ترسانیدن زینب ظاهر آنست که اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانیده و فرزند او را هلاک گردانید من به نقیب گفتم که من این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن نام سقط شد نقیب تقیه کرد و گفت من در این باب توقف دارم و حاصل آنکه این جمله از اخبار در این واقعه مهوله بود که علماء و روات اهل خلاف در این باب نقل نموده اند و آنچه بضرورت مذهب علمای شیعه باخبار متواتره از آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در این باب رسیده از کیفیت ورود ظلم بر حضرت سیده نساء عالمین سلام الله علیها از آتش زدن در خانه آنحضرت و تازیانه زدن عمر بر آن حضرت و کیفیت سقط شدن محسن بنحوی است که نه زبانرا قدرت تقریر و نه قلم را یارای تحریر است لهذا اقتصار نمودیم بر آنچه از علماء عامه در این باب روایت شد و علی هذا میگوئیم که از بدیهیات و واضحات آنکه اگر سه نفر آدم بی سروپائی که در انظار ناس بسیار پست و ذلیل و خوار باشند هجوم آور شوند در خانه يك نفر مسلمانی که او را از خانه بجبر و عنف بیرون بکشند و باهل بیت او بگویند که این خانه را با آنچه در اوست آتش میزنیم آنوقت بریزند در میان خانه و صاحب آنرا بانواع اذیتها بیرون برند البته کمال ظلم و جور و اعتساف بر آن خانواده نموده اند حتی آنکه خون آنظالم که بر خانه مسلمانی هجوم آور شود بهدر است بقاعده شرع انور و دفاع با آن ظالم لازم است و کمال اجحاف و تعدی بر اهل و عیال صاحب خانه نموده است و کمال اضطراب و تشویش و خوف و دهشت بر اهل آن روی خواهد آورد و گریه و ناله و تظلم ایشان مسامع اهل آندیار را پر خواهد نمود پس اگر آن مسلم شخصی باشد محترم و ظالمین که بر او هجوم آور شدند در خانه او ده نفر باشند البته مرتبه ظلم باو زیادتر خواهد بود و اگر آن مسلم مظلوم از اهل فضل و علم باشد که خدمت بدین اسلام نموده باشد و ظالمین که در خانه او هجوم آور شدند مثلاً صد نفر باشند و آتش بر در خانه او زنند و او را تهدید بقتل نمایند البته مرتبه ظلم بر او و اهل و عیال او شدیدتر و سخت تر خواهد بود و اگر آن مسلم مظلوم ولی خدا و خلیفه رسول خدا و برادر او و معین او و کسی باشد که عمود اسلام بشمشیر او برپا شده باشد و اهل و عیال او هم از نسل آن پیغمبر و سرور سینه آنسور باشند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق ایشان فرموده باشد باتفاق تمام اهل حدیث از خاصه و عامه که انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته و آن دو از هم جدا نشوند تا وارد شوند بر من در حوض و به بینید که چگونه آنها را نگاهداری کردید و رعایت از ایشان نمودید و در حق حضرت فاطمه فرموده باشد فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی چنانکه در جمیع کتب صحاح خودشان

از صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود سجستانی و غیر ایشان در تمام کتب معتبره خودشان نقل نموده اند و نیز در حق آنحضرت فرموده باشد «فاطمة سيدة نساء العالمين» یا «سيدة نساء هذه الامة» و اینکه او بهترین زنان بهشت است و اینکه جنکم با هرکه با او جنک است و صلح با هرکه با او صلح است و در حق حسن و حسین فرموده باشد که دو گوشواره عرش الهند چنانکه ثعلبی از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده است و از احادیث متواتره مسلمه بین تمام امت است که رسولخدا فرمود حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و خداوند عالم در کتاب خود شهادتی زهد بر عصمت و طهارت ایشان در آیه تطهیر و مودت و محبت ایشانرا واجب فرماید در آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ بر تمام امت و ایذا و اذیت ایشان اذیت رسولخدا باشد چنانکه از اخبار مسلمه بین طرفین است و خداوند خبر داده باشد که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً بأكملها و لعن فرموده باشد البته ظلم بر این طایفه اشد و اقبیح از جمیع مراتب ظلم است و گذشته از همه این انواع ظلم که در اخبار متواتره از اهل بیت عصمت رسیده است از سوزانیدن در خانه و تازیانه زدن و سقط شدن طفل همین قدر از فعل شنیع که بامر ابی بکر عمر و خالد و جماعت بسیاری هجوم آور شدند بر اهل بیت عصمت و ناله و فریاد فاطمه زهرا در خانه بلند شد که یا رسول الله بعد از تو ما چه کشیدیم از ابن ابی قحافه و ابن خطاب و آنکه غضبناک بود بر ابو بکر و عمر تا از دنیا رحلت نمود و آنکه عمر گفت «لتخرجن الى البيعة او لاحرقن عليكم البيت» و آنکه عمر تهدید بقتل و احراق نمود بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین و آنکه ابو بکر در مرض موت میگفت کاش هتک حرمت خانه فاطمه نمیکردم و امثال این مضامین که علماء عامه روایت کرده اند که محل انکار نیست مرا حدیثی چه قدر ظلم و ستم و اذیت و هتک حرمت اهل بیت شده است و بیچه قسم مجروح نمودند قلوب مطهره ایشانرا و بیچه نحو خلاف وصیت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نمودند در لزوم احترام و رعایت ایشان و با این احوال بیچاره ابن ابی الحدید میگوید این اعمال از گناهان صغیره است و در نزد ما معفو است البته بر هیچ ذیشعوری مخفی نخواهد بود که کسیکه امر نماید باین اعمال شنیعه و یا مرتکب این افعال قبیحه شود لایق امامت و خلافت نخواهد بود و آنکه ایشانرا قصدی نبود مگر آنکه متصدی سلطنت و ریاست شوند بقهر و غلبه و هواء نفس و متابعت نمودن شیطان لئیم کدام معصیت از این بالاتر خواهد بود و کسیکه اذیت او اذیت رسولخدا باشد و هتک حرمت او خلاف نص کتاب خدا باشد از امر بوجوب مودت و محبت ایشان در آیه شریفه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و خلاف وصیت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد در حدیث شریف «انی تارك فيكم الثقلين» و محاربه با ایشان محاربه با رسولخدا باشد با این احوال گفته شود که این

اعمال قبیحه و افعال شنیعه از معاصی صغیره است نعوذ بالله من التعصب و الضلال بلکه از اعظم معاصی کبیره که رد فرمان خدا و رسول او است و اذیت بر رسول خدا و داخل در عنوان **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** خواهد بود که خداوند او را لعن و تهدید بعذاب فرمود (و علیهذا فثبت بذلك بطلان خلافة ابی بکر و عدم قابلیته للامامة فهو المطلوب)

و از آنجمله قضیه غضب فدک است

اشاره

که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فتح خیبر نمود اهل فدک و اطراف آن دانستند که تاب مقاومت با حضرت رسول را ندارند بدون جنگ فدک و اطراف و نواحی آنرا تسلیم نمودند پس این آیه نازل شد **وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ** رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از جبرئیل پرسید که ذوی القربی کیست عرض کرد ذوی القربی فاطمه علیها سلام و حق او فدک است پس آنحضرت بامر خدا فدکرا بفاطمه داد که از او و ذریه او باشد پس چون ابو بکر بناحق بر مسند خلافت مستقر شد بمشورت عمر بن خطاب منع نمودند فاطمه را از تصرف نمودن در فدک و امر کرد باخراج وکیل آنحضرت چون این خبر بصدیقه طاهره سلام الله علیها رسید بنزد ابو بکر آمده فرمود که چرا وکیل مرا از فدک اخراج نمودی و حال آنکه رسول خدا آنرا بمن نحل و عطیه بخشید ابو بکر از او نشنید و مطالبه بینه از او نمود چنانکه در روایت جوهری صاحب کتاب سقیفه و همچنین یاقوت شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و صاحب کتاب ملل و نحل و صاحب کتاب تاریخ آل عباس و واقدی و بشر بن ولید و عبد الرحمن بن صالح و عمر بن شیبیه و ابن حجر در صواعق و ابن ابی الحدید و ابو هلال عسکری در کتاب اخبار الاوائل گفته که اول کسیکه فدک را بورثه فاطمه رد نمود عمر بن عبد العزیز بود و بعد از ایشان گرفتند تا زمان احمد سفاح که اول خلفاء بنی عباس بود که او نیز بایشان رد نمود باز از آنها گرفتند تا زمان مهدی بن منصور که او نیز بایشان برگردانید و بعد از ایشان گرفتند تا زمان مامون که او علما و قضاة عامه را جمع نمود چنانکه واقدی و بشر بن ولید و عبد الرحمن بن صالح نقل نموده اند پس مامون از ایشان واقعه فدک و حقیقه احوال آنرا استفسار نمود در جواب گفتند که بعد از فتح خیبر آیه **وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ** نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود ای جبرئیل ذوی القربی کیست و حق او چیست عرض کرد ذوی القربی فاطمه و حق او فدک است پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فدکرا بفاطمه داد و در وقتیکه ابو بکر فاطمه را از تصرف نمودن در فدک منع شد فاطمه بابو بکر فرمود پدرم بمن داده است ابو بکر اول قبول کرد عمر مانع شد و گفت که از او بینه طلب نما پس ابو بکر از آنحضرت شاهد خواست پس فاطمه امیر المؤمنین علیه السلام و ام ایمن و اسماء بنت عمیس را گواه آورد و بروایتی حسنین را نیز شاهد آورد در جواب او گفتند که علی علیه السلام شوهر او است و مقصود او جلب نفع است از برای خود و حسنین نیز بر حد بلوغ نمیباشند و شهادت دوزن نیز کفایت نخواهد نمود پس حضرت فاطمه

از ایشان آزرده شد و قسم یاد کرد که شکایت ایشانرا بر رسول خدا نماید و چون فاطمه مریضه شد بامیر المؤمنین علیه السلام وصیت کرد که ابو بکر و عمر را نگذارد که بر جنازه او حاضر شوند و بر او نماز گذارند پس مأمون روز دیگر جمیع علما را طلب نمود و بعد از مناظره بسیار همه اتفاق نمودند بمقتضای اخبار وارده از اهل حدیث بر استحقاق فاطمه مرفدکرا پس مأمون امر نمود که فدک را بنی هاشم رد نمایند و دعبل خزاعی در این قضیه این بیت را انشا کرد

اصبح وجه الزمان قد ضحکا *** برد مأمون هاشما فدکا

یعنی زمانه از نشاط خندان شد بسبب رد نمود مأمون فدکرا بنی هاشم و بروایت دیگر چون رأی ابی بکر مستقر شد در منع نمودن فدک را از صدیقه طاهره و آن مظلومه مایوس شد بطرف قبر مطهر پدر آمد و خود را بر روی آنقبر انداخت و شکایت قومرا بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نمود و آنقدر گریه کرد که قبر مطهر از اشک چشم آنمعصومه محرومه تر شد و شعری چند از سوزش قلب انشا فرمود و بروایت دیگر چون عمر بن عبد العزیز خواست فدکرا رد نماید بنی فاطمه جمع شدند در نزد او قریش و علما و قضاة عامه پس بایشان گفت آنچه صحیح در نزد من و شماست آنکه فاطمه دختر رسول خدا ادعا نمود فدک را و حال آنکه در تصرف او بود و او کسی نبود که افترا بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ببندد با آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام و ام ایمن در حق او شهادتی دهند و حضرت فاطمه صادق است اگرچه اقامه بینه هم نمینمود زیرا که او سیده زنان اهل بهشت است و من ایوم فدک را رد مینمایم بسوی ورثه او و تقرب میجویم باین عمل خودم بر رسول خدا و امیدوارم که فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام شفاعت نمایند مرا در روز قیامت پس تسلیم نمود فدکرا بسوی حضرت امام محمد باقر علیه السلام و کافیست در تحقق و ثبوت اینمطلب بعد از اغماض از آنچه در اخبار مستفیضه از ائمه دین وارد شده در اینباب آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید در نهج البلاغه و محل انکار احدی نخواهد بود من قوله علیه السلام «كانت في ايدينا فدك من كل ما اظلمت السماء فشحت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین و نعم الحكم الله» یعنی بود در دست ما و تصرف ما فدک از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته یعنی در تمام روی زمین ما را همین فدک بود پس حسد بردند گروهی که ابو بکر و عمر و اتباع ایشان باشند و گذشتند از آن نفوس قوم دیگر که آل محمد باشند و خدای تعالی خوب حاکمی است و در میان ما و ایشان حکم خواهد فرمود و ثعلبی که از اعظام مفسرین ایشانست بسند خود از سدی و دیلمی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیکي از اهل شام فرمود آیا قرآن خوانده گفت بلی فرمود در سوره بنی اسرائیل این آیه خوانده که وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ آنشخص عرض کرد مگر شما نید ذی القربی که حق سبحانه و تعالی امر فرموده که حق آنها را برسانند فرمود بلی بالجمله چون

ابو بکر منع نمود فدکرا از صدیقه طاهره و رد کرد شهود او را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در محضر جماعتی از مهاجرین و انصار فرمود چرا فدکرا از فاطمه منع نمودید و حال آنکه سنواتی بود که فدک در دست وکیل فاطمه بود ابو بکر گفت که فدک فیئ و غنیمت مسلمین است اگر فاطمه شهود عادل اقامه نماید باو رد مینمائیم و اگر نه حقی از برای او نخواهد بود حضرت فرمود آیا حکم مینمائی در حق او برخلاف آنچه حکم مینمائی از برای سایر مسلمانان عرضکرد نه فرمود خبر ده مرا که اگر در دست مسلمانی مالی باشد و من ادعا کنم که آن مال از من است بینه را از که میخواهی عرضکرد طلب بینه از تو مینمایم فرمود اگر در دست من مالی باشد و مسلمین بر من مدعی شوند از که بینه میخواهی عرضکرد از مسلمین فرمود پس بچه جهت از فاطمه بینه مطالبه مینمائی از برای آنچه در دست او بود که رسولخدا باو عطا فرموده بود در حیوة خود و از مسلمین طلب بینه نمودی پس ابو بکر ملزم و مجاب شده ساکت گردید عمر گفت فدک غنیمت مسلمین است و ما قوه مخاصمه و مجادله با تو نداریم پس حضرت فرمود بابو بکر که اقرار بقرآن داری عرض کرد بلی فرمود خبر ده مرا از قول خدای عز و جل که *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* در شأن ما نازل شد یا در شأن غیر ما عرضکرد در شأن شما نازلشده فرمود اگر دو نفر از مسلمین شهادت دهند در حق فاطمه العیاذ باللّٰه بهتانی چه حکم خواهی کرد عرضکرد اقامه حد بر او مینمایم چنانکه بر سایر زنان مسلمین اقامه مینمایم فرمود در این وقت کافر خواهی شد عرضکرد چرا فرمود بجهت اینکه تو رد نمودی شهادتی خداوند را و قبول کردی شهادت مخلوق را زیرا که خداوند در این آیه شریفه شهادت داد بعصمت و طهارت فاطمه و تو رد نمودی شهادتی خدا را و کنت عند اللّٰه من الکافرین پس گفتگوی مردم بلند شد و ابو بکر و عمر مردم را متفرق نمودند و مراجعت بخانه خود کردند و این جمله از کلام بود در دعوی نمودن حضرت صدیقه طاهره علیها سلام که فدک نحله و عطیه بود که رسولخدا صلی اللّٰه علیه و اله و سلّم در حال حیوة خود بامر خدا باو عطا فرموده بود چنانکه از اخبار علما و روای عامه نیز معلوم و محقق شد و چون ابو بکر اینمطلب را قبول نکرد و رد شهادت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و ام ایمن و اسماء بنت عمیس نمود و اقرار و اعتراف نمود که بمقتضای آیه شریفه *مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ* آنکه آنچه از اموال رسولخدا بود همه باید صدقه باشد چنانکه عنقریب ذکر میشود پس حضرت فاطمه طلب میراث نمود از ابی بکر و بمسجد تشریف برده خطبه جلیله انشاء فرمود در وقتیکه همه مهاجرین و انصار در محضر ابو بکر جمع بودند و بقسمی اتمام حجت نمود بر ایشان که تمام اهل مسجد و حاضرین مبهوت شدند و ممکن نبود صدور چنین خطبه و بیانی مگر

از اهل بیت رسالت و خانواده عصمت و طهارت و معدن کرامت و این خطبه شریفه حضرت صدیقه طاهره و طلب نمودن میراث رسول خدا را از ابی بکر احدی از علماء و روات ایشان انکار ننموده اند و در جمیع صحاح و کتب معتبره خودشان نقل نموده اند این عبارت را که حضرت فاطمه طلب نمود میراث خود را از ابی بکر از فدک و غیر آن از آنچه خداوند عالم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فیئ داد ابو بکر در جواب گفت که رسول خدا آنچه ترکه گذاشت از مال مسلمین است و میراث نخواهد بود زیرا که رسول خدا فرمود «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» و آنکه حضرت فاطمه غضب کرد بر ابی بکر و مریضه شد تا آنکه وفات کرد و در صحیح مسلم و ابی داود و جامع الاصول «ان فاطمة سئلت ابا بکر بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ان یقسم لها میراثها مما ترک رسول الله مما افاء الله علیه من خیر و فدک فقال لها ابو بکر ان سول الله قال نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه فغضبت فاطمة فهجرته فلم تزل بذلك حتی توفیت» یعنی حضرت فاطمه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مطالبه نمود از ابی بکر که قسمت بدهد باو میراث رسول خدا را از آنچه ترکه رسول خدا بود از خیر و فدک ابو بکر در جواب او گفت که رسول خدا فرمود که ما میراث نمیگذاریم از برای اولاد و آنچه ترکه میگذاریم صدقه خواهد بود پس فاطمه غضبناک شد بر ابی بکر و مهجور نمود او را و بر این منوال بود تا وفات کرد حمیدی در جمع بین الصحیحین باسناد و روایات عدیده مضمون همین حدیث را نقل نمود و بخاری در صحیح خود و ابن ابی الحدید باسناد عدیده نقل نموده اند که حضرت فاطمه وصیت کرد بامیر المومنین که ابو بکر و عمر در جنازه او حاضر نشوند و بر او نماز نکنند از این جهت حضرت امیر او را در شب دفن نموده است و این روایت که حضرت فاطمه در شب دفن شد و ابو بکر و عمر بر جنازه او حاضر نبودند در اخبار بسیاری از علما و روات اهل خلاف نقل شده است چون واقدی و طبری و بلادری و زهری و احمد بن کامل و ابن ابی الحدید و جوهری و مسلم در صحیح خود و صاحب الاصول و عبد الله ابن شیبه و سفیان بن عیینه و این جمله از اخبار را علی سبیل الاختصار نقل نموده اند

ترجمه خطبه شریفه حضرت زهرا سلام الله علیها

و اما راویان خطبه آنحضرت از علما و روات اهل خلاف پس ایشان جمع کثیری میباشند چون ابن ابی الحدید و ابو بکر جوهری صاحب کتاب سقیفه و مسعودی در کتاب مروج الذهب و احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء و ابو عبد الله مرزبانی و ابن مردویه در کتاب مناقب و شیخ اسعد بن شفروه در کتاب فائق و اسحق بن عبد الله و ابن اثیر در نهایت اکثر الفاظ مشکله این خطبه را شرح نموده اند و این خطبه بسیار طولانی و آنچه محل شاهد و مقصود بمقام است نقل مینمائیم که چون ابو بکر رای او مستقر شد بر منع فدک از حضرت فاطمه آنمظلومه چادر عصمت بر سر مبارک افکنده با جمعی از زنان بنی هاشم رو بمسجد پیغمبر نهاد و مشی مینمود

مانند مشی رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم تا آنکه داخل مسجد شد و پرده سفیدی در پیش روی آنحضرت کشیدند و چنان ناله جانسوزی کشید که دل سنک را مجروح نمود و صدای ناله و گریه از مردم بلند شد پس قدری صبر نمود تا ناله مردم فرونشست و بعد شروع نمود بخطبه خواندن و فرمود «الحمد لله على ما انعم و له الشكر على ما الهم و الثناء بما قدم من عموم النعم» بنحوی حمد و ثنای الهی را بجا آورد که همه خلق حیران شدند و بعد صلوة و تحیات بر حضرت سید رسل فرستاد و حقوق نعمت آنسید کاینات را بر خلق شمرد تا آنکه فرمود که حقتعالی روح مقدس او را قبض کرد و دار آخر ترا برای او اختیار نمود که محفوظست برضا و خوشنودی پروردگار و مجاورت خداوند جبار صلوات الله علیه بعد از آن خطاب باهل مجلس نمود و دوباره ذکر کرد زحمتهای و مشقتهایی که حضرت سید رسل در راه دین کشیده بود و زحمات و مشقات امیر المؤمنین علیه السلام را که در غزوات با کفار و مشرکین در جهاد با اعداء دین متحمل شده تا آنکه عمود اسلام بلند و برپا شد و چون حقتعالی روح پیغمبر خود را بارامگاه برگزیدگان خود بدار آخرت برد آنچه در سینه های شما از خار کفر و نفاق بود ظاهر شد و عصبیت و شقاق در میان شما هویدا گردید و شیطان بر شما مسلط گردید و شما را بصدا در آورد پس او را اجابت کردید و خلافت که حق آل محمد بود آنرا بناحق تصرف نمودید و حق دیگریرا بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما چیزی نرفته و جراحت مصیبت او مندمل نشده و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودید بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بر کافران هیهات چه دور است از شما تدبیر این امت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد پس اینقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را بظلم و جور محکم گردانیدند آنگاه شروع کردید با فروختن آتش فتنه ها و پیدا کردن بدعتها و هر صدائیکه از شیطان در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین مبین را فرونشاندید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و بمکر و حيله میخواستید آثار دین را محو نمائید و بلباس دین داری میخواستید انوار شریعترا پنهان کنید و کینهایی که از رسولخدا در دلهای شما بود میخواستید در اهل بیت او تدارک نمائید و ما اهل بیت بر ضرر شما صبر میکنیم مانند کسی که باسلحه حرب از کارد و تیر و نیزه و شمشیر او را پاره پاره نمایند و او چاره نداشته باشد و از جمله بدعتها آنست که گمان کردید که من از پدر خود میراث نمی برم أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان «یا بن ابی قحافه ا فی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی» لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است

که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم عجب افتزائی بر خدا بستید آیا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پشت سر خود میاندازید او را و حقتعالی در کتاب خود میفرماید توریث انبیا را چون قوله تعالی وَوَرِثَ سِدْرًا لَيِّمًا دَاوُدَ يَعْنِي مِيرَاثَ بَرْدِ سَلِيمَانَ مِنْ دَاوُدَ وَ فِي حِكَايَةِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فَرَمُوهُ فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ يَعْنِي پَرُورِدْگَارَا بَخْشِ مَرَاوَلِي وَ وَارِثِي كِه اَرِثَ بَرْدِ اَز مَن وَ اَز آلِ يَعْقُوبَ وَ فَرَمُوهُ دَر كِتَابِ اَللّٰهِ وَ فَرَمُوهُ دَر رَقْمِ مَبَارَكِ شَيْمِ يُوصِيكُمْ اَللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثِيَيْنِ الْخِ اَيَا مَرَا اَز پَدْرَم مِيرَاثِ نَيْسْتِ وَ مِيَا مَن وَ پَدْرَم رَحْمِ وَ خُوَيْشِي نَمِيَا شَد اَيَا مَخْصُوصِ كَرْدِه اَسْتِ خُدَا شَمَا رَا بَايَاتِ مِيرَاثِ وَ مَن وَ پَدْرَم رَا اَز اَن بِيْرُونِ كَرْدِه اَسْتِ يَا مِيْگُوئِيْدِ كِه مَن وَ پَدْرَم اَز اَهْلِ يَكِ مَلْتِ نَيْسْتِيْمِ وَ بَايِنِ سَبَبِ اَز اَو مِيرَاثِ نَمِيْبِرْمِ يَا شَمَا دَنَا تَرِيْدِ بَعَامِ وَ خَاَصِ قُرْآنِ اَز پَدْرَمِ وَ پَسْرَعْمَمِ پَسِ اَز اَن مَنَاقِقَانِ صَدَائِيْ بَر نِيَا مَدِه دِيْگَر بَارِه خَطَا بَ كَرْدِ بَابُو بَكْرِ كِه بَكِيْرِ فِدْكَرَا اَمْرُوْزِ بِيْمَعَارِضِيْ تَا رُوْزِ مَحْشَرِ دَر مَقَامِ حَسَنَاتِ اَز تُو سُوْآلِ كَنْنَدِ پَسِ نِيْكَوِ حَكْمِ كَنْنَدِه اَيْسْتِ خُدَا وَ طَلْبِ كَنْنَدِه حَقِّ مَحْمَدِ اَسْتِ وَ وَعْدِه گَاهِ قِيَا مَسْتِ وَ دَر قِيَا مَتِ زِيَا نَكَارِ خَوَا هَنْدِ شَدِ وَ نَدَا مَتِ فَايْدِه نَخَوَا هَدِ بَخْشِيْدِ وَ خَوَا هِيْدِ دَا نَسْتِ كِه عَذَابِ اَبَدِيْ بَرِ كِه حَلُوْلِ مِيْ نَمَا يْدِ وَ بَعْدِ اَز اَن دُو بَا رِه خَطَا بَ مَبْرَمِ نَمُوْدِ وَ طَلْبِ نَصْرَتِ وَ يَارِيْ اَز اَيْشَانِ كَرْدِ اَن مَنَاقِقَانِ دِيْنِ بَدْنِيَا فَرُو خْتِه جَوَابِ نَكْفَتْنَدِ پَسِ اَن حَضْرَتِ فَرَمُوْدِ اِنْ تَكْفُرُوْا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا فَاِنَّ اَللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيْدٌ يَعْنِي اَكْرُ كَا فَرِ شُو يْدِ شَمَا وَ هَر كِه دَر رُو يْ زَمِيْنِ اَسْتِ بَدْرَسْتِيْ كِه خُدَا بِيْنِيَا زِ اَسْتِ اَز عَالَمِيَا نِ وَ مَن مِيْدَا نَسْتِمِ كِه مَكْرُ وَ تَزْوِيْرِ خَوَا هِيْدِ نَمُوْدِ وَ مَرَا يَارِيْ نَخَوَا هِيْدِ كَرْدِ وَ لِيْكَنِ دَر دِهَا وَ اَلْمَهَا دَر سِيْنِه مَن جَمْعِ شَدِه بُوْدِ پَسِ اِظْهَارِ كَرْدَمِ وَ خَوَا سْتِمِ كِه حَجْتِ بَرِ شَمَا تَمَامِ كَنْمِ كِه دَر قِيَا مَتِ اَز بَرَا يِ شَمَا عَذْرِيْ بَا قِيْ نَمَا نَدِ پَسِ بَكِيْرِيْدِ وَ بَبْرِيْدِ حَقِّ مَرَا بَا عَا رِ اَبَدِيْ وَ غَضْبِ پَرُورِدْگَارِيْ وَ عَذَابِ سَرْمَدِيْ وَ خُدَا مِيْبِيْنَدِ وَ مِيْدَا نَدِ اَن چِه مِيْ كَنْيِدِ وَ بَزُوْدِيْ خَوَا هِيْدِ دَا نَسْتِ كِه بَا زْگَشْتِ شَمَا بَكْجَا اَنْجَا مَدِ وَ مَن دَخْتَرِ اَن كَسِيْ هَسْتِمِ كِه اَنْدَا رِ مِيْ نَمُوْدِ شَمَا رَا اَز عَذَابِ شَدِيْدِ اَن گَاهِ اَبُو بَكْرِ دَر نَهَا يْتِ حِيْلِه وَ تَزْوِيْرِ دَر مَقَامِ جَوَابِ بَرَا مَدِ كِه اِيْدِ خْتَرِ رَسُوْلِ خُدَا پَدْرِ تُو نَسَبْتِ بَمُؤْمَنَانِ رُوْفِ وَ مَهْرَبَانِ بُوْدِ وَ دُو سْتِ نَمِيْدَا رْدِ شَمَا رَا مَكْرُ هَر سَعَا دَتْمَنْدِ وَ دَشْمَنْ نَمِيْدَا R_Dِ شَمَا Rَا مَكْرُ هَر شَقِيْ وَ بَدْبِخْتِ شَمَا عَضْرَتِ نِيْكَوِ وَ پَا كِيْزِه رَسُوْلِيْدِ وَ رَا هَنْمَا يْ مَانِيْدِ بَسُو يْ خِيْرِ وَ سَعَا دَتِ وَ جَنْتِ وَ دَخْتَرِ بَهْتَرِيْنِ پِيْغَمْبَرَانِ وَ رَا سْتِ گُو يْ دَر گَفْتَا رِيْ وَ مَن اَز رَا يِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهَ وَ سَلَّمَ تَجَا وُزِ نَمِيْ كَنْمِ وَ اَز رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهَ وَ سَلَّمَ شَنْيِيْدِمِ كِه فَرَمُوْدِ «نَحْنُ مَعَا شِرُ الْاَنْبِيَا ءِ لَا نُوْرُثُ» يَعْنِي مَا گَرُو هِ اَنْبِيَا مِيرَاثِ نَمِيْ گِذَا رِيْمِ اَز طَلَا وَ نَقْرِه وَ نِه اَز غَيْرِ اَن وَ اَن چِه مَالِ مَا پِيْغَمْبَرَانَسْتِ خَلِيْفَه بَعْدِ اَز مَا دَر اَن حَكْمِ مِيْ كَنْدِ بَحْكَمِ خُوْدِ وَ مَن چَنَا نِ مَصْلَحْتِ دَا نَسْتِمِ كِه

آنچه تو مطالبه مینمائی از مادر مصالح مسلمانان و صرف اسلحه و اسبان و اصلاح امور ایشان بنمائیم و من با مسلمانان در این امر اتفاق کردیم و من منفرد و تنها نیستم بعد از آن حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود سبحان الله هرگز پدرم مخالفت کتاب خدا نمیکرد شما افترا بر پدرم می بندید و با ما مکر میکنید و این حيله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاکت او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادلست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکوئی و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنم پس ابو بکر عرضکرد که خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمت و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم و این مسلمانان که حاضراند بگردن من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم پس آنحضرت بار دیگر بمردم خطاب کرد که ایگروه مردم بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبیر نمیکنید در قرآن یا بر دلهای شما قفلها زده شده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما راه حقرا از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است که ضلالت در عوض هدایت اختیار کرده اید و عاقبتشرا قرین خسران خواهید یافت در وقتیکه پرده از پیش دیده ها برداشته شود و عذابهایی که در مکنم غیب است نزد شما ظاهر و هویدا گردد آنوقت رو بجانب قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نمود و کلمات جانسوزی بیان فرمود که اجمال آن کلمات اینستکه بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیاری رونمود و اهل بیت هر پیغمبری را در نزد امت او قرب و منزلتی بود بغیر از ما مردمان چندی کینها و حسدهای خود را ظاهر کردند ای کاش پیش از تو مرگ ما را در مییافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلای بیچند که هیچ اندوهناکی از خلائق بمثل آن مبتلا نشده اند نه از عرب و نه از عجم پس آنوقت بجانب خانه خود برگردید و سخنان جان گدازی از روی درد در خانه بیان فرمود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن برگزیده رب العالمین را امر بصبر فرمود و در بعضی از روایات عامه است که بعد از این خطبه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها انصار از جای درآمدند و گفتگو در میان آنها بلند شد پس ابو بکر بر منبر برآمد و در مقام تهدید برآمد که مبادا امر بر او مشکل شود و اعانت نمایند امیر المؤمنین علیه السلام را چنانکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر برآمد و گفت ایها الناس این چه گوش دادنت بر هر سخنی این قصه از باب رویاهی است که گواه او دم او باشد و او ملازم

جميع فتنه ها است و ميخواهد فتنه خاموش شده را برپا نمايد استعانت ميجويد از ضعيفان و ياري ميطلبد از زنان مانند ام طحال که دوست ترين اهل او بسوي او زن او بود اگر بخواهم ميتوانم گفت و اگر بگويم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود بگذارند ساکتم چون حضرت فاطمه اين سخنان بشنيد بخانه برگشت ابن ابی الحديد گفته است که من بنقيب استاد خود گفتم که ابو بکر اين کنايه را با که داشت نقيب گفت کنايه نيست بلکه صريح است که مرادش علي بن ابی طالب عليه السلام است من تعجب کردم و گفتيم اين قسم سخنانرا با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هرچه ميخواست ميگفت و ميکرد چون ديد انصار از جای برآمدند ترسيد که ايشان اعانت کنند حضرت امير المؤمنين را و بتهديد ايشانرا ساکن و ساکت کرد نقيب گفت که ام طحال زناکاری بود در جاهليت و برای او مثل ميزدند مؤلف گويد اين جمله از کلمات و روايات واقعه فدک بود که علماء و روايات مخالفين در کتب معتبره خودشان نقل نموده اند و آنرا قبول نمودند در قضيه فدک حتی آنکه بعضی از فضلا چنين گفته اند که قضيه فدکرا احدي انکار نکرده است زيرا که اشتها اين قضيه زياده از اشتها واقعه غدیر است و چون اين جمله از کلام بر تو معلوم شد بيان مينمائيم مفاسد اين قضيه را و آنچه وارد بر آنست بحسب عقل و شرع اول آنکه شبهه از برای احدي از امت نبود در آنکه فدک خالص بود از برای رسولخدا صلی الله عليه و آله و احدي را در آن حقی نبود از امت و اخبار طرفين از خاصه و عامه ناطق باین امر است و نیز ظاهر آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ بتصديق کثیری از علما و مفسرين و روايات عامه آنکه رسولخدا صلی الله عليه و آله آنرا نحلله و عطيه داد بحضرت فاطمه سلام الله عليها چون ثعلبی و جوهری و ياقوت شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و شهرستاني و صاحب کتاب تاريخ آل عباس و واقدي و بشر بن ولید و عبد الرحمن بن صالح و عمر بن شيبه و ابن حجر در صواعق و ابن ابی الحديد و ابو هلال عسکری در کتاب اخبار الاوائل و حاکم ابو القاسم حسکاني و حاکم ابو محمد و احمد بن عثمان بغدادی و قاضي عبد الله بن موسی «انه لما نزلت آية وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ اعطى رسول الله صلى الله عليه و آله فاطمة فدک» و بسياری از ايشان نقل کرده اند که عمر بن عبد العزيز با قضاة عامه محاجه نمود و رد نمود فدک را به بنی فاطمه و هم چنين جمله از خلفاء بنی عباس و آنکه مأمون جمع نمود علما و قضاة را در باب قضيه فدک و گفتگو نموده همه تصديق کردند که فدک را رسولخدا صلی الله عليه و آله و سلم نحلله داد بفاطمه زهرا چنانکه مفصلا سبق ذکر يافت پس منع ابو بکر فدکرا از حضرت فاطمه مخالف با کتاب خدا خواهد بود و برخلاف حکم الهي واقع شد و آن باطلست جدا دويم آنکه حضرت صديقه سلام الله عليها ذی الید بود و فدک را در تصرف داشت و کافی است در اثبات حقيقت اين مطلب علاوه بر آنچه گذشت از اخبار و کلمات اهل خلاف در اين باب «انه لما نزلت آية وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ اعطى رسول الله فاطمة فدک» آنچه ابن ابی الحديد

از کلام امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است من قوله عليه السلام «بلى كانت فى ايدينا فذك من كل ما اظلمته السماء الخ» چنانکه در اثناء کلمات ذکر کردیم و علی هذا طلب بینه نمودن از حضرت فاطمه خطای لایح واضحی است و آنکه از ذو الید نباید مطالبه بینه و شاهد نمود از اوضح و اضحات احکام قضااست که بر صبیان و نسوان هم واضح و هویداست و خطای در اجتهاد در مثل چنین مقامی از مجتهد مسموع نخواهد بود تا آنکه خصم جواب گوید که خطای در اجتهاد معفو است سیم آنکه بعد از اغماض از آنچه ذکر شد که حضرت فاطمه ذی الید بود و طلب نمودن بینه از ذی الید غلط است و فرض شود که مجرد ادعا بود لازم است بحکم عقل تصدیق نمودن آنحضرت و طلب بینه از او چه آنکه آنحضرت معصومه بود و عصمت او مانع از کذب و افترای است و بالضرورة قطع بصدق او حاصل بود و باین احوال طلب بینه که حجیت او از بابت آنکه اماره صدق و مظنه حقیقت مدعی است و جهی نداشت و خطاء محض بود و از این جهت است که اقرار مقدم بر بینه است و اقوی از اوست و عذر بدتر از گناه اهل خلاف از این ایراد اولاً بعضی از ایشان گفته اند که ما منع عصمت نبی مینمائیم فضلا از حضرت فاطمه و ثانیاً آنکه حاکم باید عمل کند بآنچه ظاهر شرع است که طلب بینه باشد اگرچه طرف مقابل ملائکه یا انبیا باشند چنانکه قاضی روز بهان و تفتازانی و میرسید شریف و شارح شرح جدید قوشچی گفته اند اینسخن را و از این جهة بود که شریح قاضی در مرافعه آنحضرت با یهودی طلب بینه نمود از آنحضرت پس امام و خلیفه بظاهر شرع باید طلب بینه نماید اگرچه قاطع بصدق احد المترافعین باشد و مخفی نیست بر تو فساد این دو کلام زیرا که جواب از اول آنکه انکار عصمت نبی و اهل بیت او کفریست که هیچ ملحدی قائل بآن نیست فضلا عن اهل الاسلام اما جواب از ثانی پس آن باطل است جدا چه آنکه اگر حاکم قطع بمقاله مدعی فاسق شارب الخمر نماید واجبست بر او که عمل بعلم خود نماید و قطع حاکم حجت است بحکم عقل زیرا که واقع منکشف است و با انکشاف واقع معقول نخواهد بود عمل به بینه که وجه حجیت او از بابت اماره ظنیه و کشف ظنی از واقع است چه برسد بآنکه مدعی معصوم از خطا باشد که عصمت او مفید بقطع صدق اوست از روی بداهت و ضرورت و از متفق علیه بین خاصه و عامه است قصه خزیمه بن ثابت که شخص اعرابی ادعای قیمت شتری نموده بود از رسولخدا حضرت فرمود که من قیمت شتر را بتو داده ام اعرابی از آنحضرت طلب بینه نمود خزیمه بن ثابت برخاست و گواهی داد آنحضرت باو فرمود که از کجا دانستی که من قیمت شتر را باو داده ام خزیمه عرضکرد اگرچه من حاضر نبودم و لیکن از این جهة گواهی دادم که تو رسولخدائی و ما بتو ایمان آورده ایم رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمودند که شهادت ترا بمنزله دو شهادت قرار دادم از این جهة موسوم شد

بذو الشهادتين و از واضحات آنکه بر خزیمه بلکه بر تمام امت از روی ضرورت و بداهت قطع حاصل بود بآنچه او شهادت داد و ذلك لمكان عصمت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم اما آنچه نقل کردند از حضرت امیر المؤمنین و شریح قاضی آن کذب و افتراء است بلکه آنحضرت بشریح فرمود بعد از آنکه طلب بینه نمود بآنکه تو اهلیت و قابلیت از برای قضاوت نخواهی داشت من قوله عليه السلام «لست اهلا للقضا و ان امام المسلمين يؤتمن من امورهم علی ما هو اعظم من ذلك» چهارم آنکه بینه خواستن ابو بکر از حضرت فاطمه سلام الله علیها باطل است بحکم عقلی از جهت دیگر زیرا که ابو بکر یا قاطع بود بحقیقت آنحضرت یا قاطع بخلاف آن بود یا ظان باحدهما بود یا شک و بر فرض اول و ثالث و رابع لازم بود بر او تسلیم فدک بمجرد ادعای حضرت فاطمه با فرض عصمت و طهارت او که مانع کذب و مفید قطع بصدق او بود از روی بداهت و ضرورت اما در صورت قطع فواضح و اما در صورت شک و ظن پس رفع هر دو بر فرض عصمت و طهارت خواهد شد قهرا و بر فرض اول که قاطع برخلاف باشد لازم خواهد آمد اجتماع نقیضین چه آنکه قطع بر طرفی نقیضین مستحیل است جدا پس یا باید تکذیب حضرت فاطمه نمود یا تکذیب ابو بکر و تکذیب آنحضرت باطل است بنص آیه تطهیر و مستلزم است العیاذ باللّٰه تکذیب خدا و رد شهادت خداوند را در عصمت او فتعین تکذیب ابی بکر و هو المطلوب پنجم آنکه ابی بکر رد شهادت حضرت امیر و اهل بیت عصمت نموده و حال آنکه بحکم آیه مباحله حضرت امیر علیه السلام بمنزله نفس پیغمبر است و خداوند شهادت داد بعصمت او در آیه تطهیر و پیغمبر در حق او فرمود که «علی مع الحق و الحق یدور معه» بتصدیق عامه و خاصه و رد شهادت آنحضرت مستلزم تکذیب خدا و رسول او خواهد بود و اینمطلب اشنع و اقبیح از منع فدک است از حضرت فاطمه و عجب آنکه هؤلاء الملاحده با آنکه مسلم دارند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بکمال زهد و تقوی و عصمت و شجاعت موصوف بود و گذشت او از زخارف دنیوی از همه اصحاب نبی بیشتر بود و او منزله از جمیع زلل و خطا است با این احوال در اینمقام تبعاً لاسلافهم و اشیاخهم و اولیائهم میگویند چنانکه ابو بکر و عمر گفته اند که رد شهادت حضرت امیر از بابت آنکه زوج جلب منفعت زوجه خود مینماید و آنکه علی در شهادت خود متهم است و عاقل مدبر ذی شعور میدانند که این کلمات خوب واضح و ظاهر مینماید کفر و نفاق و حسد و کینه اولین و آخرین ایشانرا که حضرت امیر المؤمنین با شهادتی خدا و رسول او بعصمت و طهارت او و کمالات نفسانیه آنسرور منزله و میرا از آنست که شهادتی ناحق دهد و ناصواب گوید بلکه عین همین مطلب را خود آنسرور بیان فرموده چنانکه اشاره شد و ابن ابی الحدید نقل نمود «بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته السماء فشححت علیها نفوس قوم» یعنی فدک در دست ما بود و در تمام روی زمین همان بود ما را پس بخل ورزیدند و حسد بردند

بر آن نفوس قوم ششم آنکه رد شهادتی حسنین نمود بجهت آنکه آن دو فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها بودند و جلب نفع بسوی خود مینمایند و بعضی گفته اند که رد شهادت نمود بجهت صغر سن ایشان و بعضی گفته اند که چون شاهد فرع بودند از این بابت رد شهادت ایشان نمود و خطاء ابی بکر و اتباع او در اینمقام نیز لایح و ظاهر است چه آنکه اولاً خداوند عالم شهادتی داد بعصمت آندو بزرگوار در آیه تطهیر و رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «انهما سیدا شباب اهل الجنة» و نیز آن دو بزرگوار حجت خدا بودند بر خلق بنص حدیث «انی تارك فيكم الثقلين» که واجب بود بر تمام امت تمسک بایشان مانند تمسک بقرآن و این حدیث شریف از مسلمات خاصه و عامه است و قول و فعل ایشان حجت بود بر ابی بکر و همه اصحاب پس رد شهادت ایشان منافی با عصمت ایشان و حجت بودن ایشانست و صغر سن مانع از حجیت قول ایشان نخواهد بود چنانکه خداوند در حق حضرت یحیی علیه السلام فرمود یا یحیی خذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا و در حق حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا و اما شهادت فرع پس آن غیر صحیح است زیرا که شهادتی ایشان در باب فدک نه از روی مجرد شهادت حضرت امیر و ام ایمن و اسماء بنت عمیس است بلکه مشاهده نمودند از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که فدک را نحله و عطیه داد بمادر ایشان صدیقه طاهره سلام الله علیها پس آنرا از شهادت فرع قرار دادن خطا و غیر وجه است هفتم آنکه رد شهادت ام ایمن و اسماء بنت عمیس با آنکه ام ایمن بشهادتی رسولخدا از زنان اهل بهشت است خطا و غیر وجه است و اعتذار ابی بکر باینکه شهادتی این دو زن بمنزله شاهد واحد است و کوتاه از نصاب شهادتست غیر وجه است چه آنکه موازین قضا اول بینه تامه است از شهادتی دو نفر مرد یا یک مرد و دو زن که بمنزله یکمرد است و اگر یک شاهد اقامه شد که یکنفر مرد باشد یا دو زن که بمنزله شاهد واحدند باید یمین بآن ضم نمود و حاکم باید حکم کند از روی شاهد و یمین پس لازم بود بر ابی بکر بعد از شهادتی اسماء و ام ایمن که بمنزله یک شاهد بودند آنکه متوجه سازد یمین را بحضرت فاطمه نه رد شهادت ایشان نماید و جمهور عامه فتوی دادند بلزوم تکمیل شاهد و یمین در تمامیت قضا و شارح ینابیع که از محققین فقهاء اهل خلافت گفته است که ثبوت مال بشاهد و یمین مذهب ائمه اربعه است هشتم آنکه ابو بکر بعد از آنکه از حضرت فاطمه منع نمود فدکرا از اینکه نحله و عطیه رسولخدا باشد بآنحضرت و منقلب نمود حکم واقعی الهی را و حضرت فاطمه مطالبه ارث خود نمود در جواب او گفت که شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة لا ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الحکمة و العلم و النبوة و ما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا

ان يحكم فيها بحكمه» چنانکه مضمون آنرا در خطبه مقدمه از حضرت فاطمه که ابو بکر در جواب آنحضرت گفت علما و روات عامه نقل نموده اند و در سنن ابی داود و صاحب جامع الاصول چنین روایت کرده اند که ابو بکر گفت «سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يقول ان الله اذا اطعم نبيا طعمة فهي للذي يقوم من بعده» یعنی شنیدم از رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله و سلم که فرمود اگر خدا طعمه و اموالی به پیغمبری عطا فرماید آن طعمه از مال کسی است که قائم بعد از او و خلیفه او است و از واضحات آنکه ابو بکر در این روایت متهم است بجلب نفع از برای خود و آنکه با این مال مقصود او استعانت در استحکام امر خلافت خود بوده که تابعین خود را بآن تطمیع نموده باشد و مقصود او تضعیف اهل بیت علیهم السلام بوده است که نتوانند در امر خلافت با او منازعه نمایند و رد شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردند با وجود عصمت آنسرور در کمالات نفسانیه او که بمنزله نفس رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله و سلم بود بآنکه متهم در شهادتست و غرض او العیاذ بالله جلب نفع خود بود چنانکه عذر بدتر از گناه ایشان بود و ابو بکر با عدم مراتب عصمت چنانکه از مسلمات خصم نیز هست بچندین مراتب اولی باین اتهام خواهد بود بآنکه این روایت را احدی غیر از ابو بکر از اصحاب پیغمبر روایت نکرده اند پس بچه دلیل روایت او را قبول نمودند در منع فلك از حضرت فاطمه سلام الله علیها و بعضی از متعصبین عامه چون قاضی القضاة گفته است که این روایت را غیر از ابا بکر جماعتی از اصحاب نقل کرده اند و ابن ابی الحدید رد نمود او را باینکه این روایت را احدی بعد از وفات رسول خدا نقل نکرده است مگر ابو بکر و گفته شده است که مالک ابن اوس حدیثان هم نقل کرده و شاهد آورد ابن ابی الحدید از برای کلام خود که این خبر را غیر از ابی بکر نقل نکرد احدی بآنکه اصحاب ما فقهاء و اصولیین احتجاج نموده اند بحجیت خبر یکنفر از اصحاب بآنکه ابی بکر در محاجه با حضرت فاطمه بانفراده روایت کرده است که «نحن معاشر الانبياء لا نورث» و آنرا حجت دانسته و عمل بآن کرده اند و شارح مختصر نیز اعتراف نمود بآنکه ابی بکر منفرد است در نقل این روایت و نیز ابن ابی الحدید در موضعی از کتاب خود بعد از نقل این حدیث که «نحن معاشر الانبياء لا نورث» گفته است «هذا مشكل لان اكثر الروايات انه لم يرو هذا الخبر الا ابا بکر» نهم آنکه این روایت مجعوله ابو بکر منافی با آیات توریث است که خداوند اخبار فرموده است بوراثت بعضهم من بعض من قوله تعالى حكاية عن زكريا عليه السلام وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ إِمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا پس ظاهر آیه شریفه آنکه حضرت یحیی وارث زکریا و آل یعقوب بود در آنچه از ایشان بزکریا رسید از اموال و غیر آن و سدی و مجاهد و شعبی و ابن عباس و حسن و ضحاک گفته اند که مراد وراثت اموال است و بعضی از متعصبین چون قاضی روزبهان و غیر او در

جواب آیه گفته اند که مراد وراثت علم و نبوت است نه وراثت در اموال و این جواب باطل و عاقل است اولاً آنکه لفظ میراث بحسب لغة و شرع حقیقت در میراث مال است و اطلاق آن بر میراث غیر مال مجاز است و محتاج بقرینه است اذ لیس فلیس و ثانیاً آنکه قرینه بر آنکه مراد میراث مالی است در آیه موجود است زیرا که حضرت زکریا در آخر آیه مسئلت کرده که این ولد مرا رضی قرار ده چه آنکه اگر سؤال اول او در وراثت نبوت و علم بود لابد و ناچار باید رضی و صالح باشد چه آنکه غیر رضی و غیر صالح صلاحیت نبوت را نخواهد داشت چنانکه لغو است که گفته شود اللهم ابعث الینا نبیا و اجعله عاقلاً صالحاً پس از سؤال اخیر معلوم میشود که مراد از سؤال اول مطلق ولد بود که وارث زکریا و آل یعقوب باشد و بعد از آن مسئلت گفت که آن ولد صالح و متقی باشد که صرف آن اموال در غیر رضای خدا نکند و نیز در اول آیه زکریا عرض کرد که *إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي* و اگر مراد وراثت در علم و نبوت باشد معقول نخواهد بود خوف حضرت زکریا از برای اینکه نبوت که بعث آن باید از جانب خدای تعالی باشد خداوند در موالی زکریا قرار دهد و زکریا از آن خائف باشد بلکه چون زکریا عالم بود بآنکه موالی او از اهل فسادند خائف شد از آنکه اموال او را در معاصی صرف نمایند لهذا استدعا نمود ولد صالحی را که آن اموال در ید او باشد و همچنین قوله تعالی حکایة عن سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام *وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ* و در این آیه مخصوصاً بملاحظه قوله تعالی *وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ* که نص در عموم است و من قوله *إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ* مراد وراثت مجموع است از علم و نبوت و اموال و امام فخر رازی اعتراف نمود در این آیه که مراد بوراثت در این آیه اعم از علم و نبوت و اموال است و نیز این روایت مجعوله منافی با عمومات آیه توریث اولاد و اقاربست من قوله تعالی *يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ* و قوله *لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ* و دلیلی قائم نشد بر خروج رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و اولاد او از حکم آیه و روایت مجعوله را دلیل بر تخصیص قرار دادن مصادره است و هو باطل جدا دهم آنکه این روایت مجعوله منافست با خصوص آیه توریث سید انبیاء صلی الله علیه و اله و سلم بالنسبة بسوی اولو الارحام آنحضرت من قوله تعالی *الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولَئِهَا الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ* و بیان تنافی آنکه جماعتی از مفسرین عامه چون فخر رازی و غیر او در این آیه قبول کرده اند که مراد باو اولویت در ارث است و از این جهة منع نموده اند که مراد اولی بتصرف در انفس باشد که دلیل بر امامت اولو الارحام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد و علیهذا میگوئیم

بعد از آنکه مراد اولویت اولو الارحام رسولخدا باشد در توارث از آنحضرت در اموال چگونه وفق میدهد این حکم با این روایت مجعوله از ابی بکر که «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» فان قلت مراد باولویت در ارث در این آیه اولویت همه ذوی الارحام است بعضی بیعضی نه خصوص نبی و اولو الارحام او پس میشود که آیه را حمل بر عموم نمود و آن وقت این روایت منقوله از ابی بکر مخصص این آیه شود از بابت قاعده کلیه «ما من عام الا و قد خص» قلت هذا کلام من لا تدبر له فی العلم زیرا که عمومات آیات قرآنیه بالنسبه بمورد و شان نزول قدر متیقن و منصوص است و تخصیص مورد غلط است و اگر فرض شود که تخصیص معتبری وارد شود ناچار است که حمل شود بر غیر مورد نظیر قولك اکرم القوم الا زیدا چه آنکه قوم اعم از عدول و فاسقند و وجوب اکرام بالنسبه بعدول قدر متیقن است و حمل زید بزید عادل و اخراج او از عموم و ابقاء زید فاسق در تحت عموم و وجوب اکرام غلط است بلکه لابد باید حمل بر قدر متیقن که بمنزله نص است نشود بلکه حمل شود بچیزی که همان ظاهر عموم او را شمول داشته باشد که لفظ قوم در مثال باشد و محل کلام در آیه نظیر اینمطلب است چه شان نزول آیه در شان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و اولو الارحام آنحضرتست و شمول آیه مر سایر اولو الارحام از امت من باب ظهور است و بالنسبه بسوی مورد که اهل بیت و اقارب رسولخدا باشند من باب قدر متیقن و منصوص است و مخصص بر فرض دللیت و حجیت و اعتبار او و صحت او و فرض آنکه مجعول نباشد قابل تخصیص در مثل چنین مقام نخواهد بود فضلا از اینکه در صحت و اعتبار آن مخصص الف کلام است و از اینجا خوب ظاهر میشود مجعولیت روایت منقوله از ابی بکر و جمله از کلام در این مقام سبق ذکر یافت در استدلال بآیه شریفه بر امامت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فلیرجع و تدبر یازدهم آنکه این روایت مجعوله ابی بکر بدیهی البطلانست چه آنکه مضمون آن چنانکه سبق ذکر یافت آنکه معاشر انبیاء ارث نمیگذارند نه ذهب و نه فضه و نه دار و نه عقار بلکه آنچه اولاد ایشان ارث میبرند و ایشان ترکه از برای اولاد خود میگذارند همان نبوت و علم و حکمتست و از واضحات آنکه میراث لابد از برای همه اولاد او خواهد بود نه آنکه يك اولاد ارث ببرد و دیگری محروم شود و علیهذا پس باید ورثه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم همه انبیاء باشند و همچنین اولاد انبیاء سلف همه انبیاء و علما باشند بلکه لازم خواهد بود که اولاد آدم همه انبیاء و علما باشند چه آنکه علم و نبوت از توارث است بین همه اولاد او و این غلط واضحی است که تسفیه مینمایند قائل باین کلامرا همه اهل عقول دوازدهم آنکه اگر ترکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم صدقه بود از برای مسلمانان و حرام بود بر اهل بیت رسولخدا باید آنحضرت این حکم شرعیرا از برای اهل بیت خود بیان فرماید خصوصا آنسرور مامور برد که ابتدا نماید

بانداز عشیره اقریبین خود لقوله تعالی وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و ایشانرا در مقام ابلاغ احکام شرعیه و انذار از محرمات الهیه مقدم بر دیگران بدارد خصوصا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که در حق او فرمود انا مدینه العلم و علی بابها و آنکه هزار باب علم باو تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد پس اگر گفته شود که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم تبلیغ این حکم فرموده و حضرت صدیقه طاهره عامدا ادعا نمود آنچه را که بر او حرام بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز عالما عامدا شهادت ناحق و ناصواب داده است پس این تکذیب خدا و رسول او خواهد بود در شهادت دادن بعصمت و طهارت این دو بزرگوار و اینکلامرا هیچ ملحدی نخواهد گفت و اگر گفته شود که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم این حکم شرعیرا باهل بیت خود نفرموده است پس لازم خواهد آمد که خلاف فرمان الهی نموده باشد در انذار اقریبین و تبلیغ رسالت خود نکرده باشد و بعضی از متعصبین عامه چون میرسید شریف از این اشکالات و ایرادات ضیق خناق شده وضع نموده عصمت حضرت فاطمه علیها السلام را و گفته است بلکه در عصمت نبی هم کلام است فلینظر العاقل المؤمن که این پیشوای اهل ضلال عصبیت را بجائی رسانیده که اشکال در عصمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و بضعه او نموده ورد نموده شهادتی خدا را بجهت تصحیح قول ابی بکر کدام عصبیت و کدام ظلم بر رسولخدا زیاده از این است خذلهم الله فی الدارین سیزدهم آنکه ظاهر شد از این اخبار منقوله از علما و روات عامه و از کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اینمقام و خصوص کلمات حضرت فاطمه علیها سلام در این خطبه منقوله اینکه ایندو بزرگوار ابو بکر و عمر را ظالم و جابر و برخلاف حق میدانستند خصوصا با آن همه اصرار صدیقه طاهره در این خطبه که بظلم و جور حق مرا منع نمودید و مخالفت کتاب خدا نمودید و بدعت در دین خدا گذاشتید و حق را از اهل آن گرفتید و تهدید فرمود ایشانرا بعذاب اخرویه و آنکه متابعت شیطان نمودید و بهوای نفسانی میخواهید اطفاء نور خدا نمائید و بمکر و حیل و تزویر خلافت را بغیر حق تصرف نمودید و بخل و حسد خود را در حق آل محمد اظهار کردید حتی آنکه عمر بن خطاب باین معنی اقرار نموده است چنانکه در صحیح مسلم و بخاری مذکور و صاحب جامع الاصول روایت کرده اند از مالک بن اوس که علی و عباس منازعه نمودند در فیء رسولخدا و هر یک مطالبه ارث رسولرا نمودند عمر در جواب ایشان گفت که ابو بکر از رسولخدا روایت کرده که «لا نورث ما ترکناه صدقه» پس شما او را کاذب و محیل و گناه کار و خائن میدانستید و من هم همین را گفتم شما مرا هم ظالم و محیل و خائن و گناهکار دانستید بالجمله از اخبار مسلمه بین اهل خلافت که فاطمه از دنیا رحلت نمود و حال آنکه بر ابو بکر و عمر غضبناک بود و بامیر المؤمنین علیه السلام وصیت کرد که این دو بر جنازه او حاضر نشوند و بر او نماز نکنند و از این جهة علی علیه السلام او را در

شب دفن کرد چنانکه بلاذری و ابن ابی الحدید و سفیان بن عیینه و عبد الله بن ابی شیبہ و قاضی ابو بکر احمد بن کابل و واقدی و جوهری و مسلم در صحیح خود و صاحب جامع الاصول در کتب معتبره خودشان نقل نموده اند و بعد از این مقدمه میگوئیم که حال اهل اسلام و امت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و اله و سلم باید یکی از دو کار کنند یا اعتقاد نمایند بحقیقت امیر المؤمنین و فاطمه سلام الله علیها امکان عصمتها و طهارتها خصوصا بملاحظه روایة متواتره بین الفریقین که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «علی مع الحق و الحق یدور معه» و فرمود «علی مع القرآن و القرآن مع علی» و باطل بدانند خلافت عمر و ابا بکر و اتباع ایشانرا و آنکه ایشان ظالم بر اهل بیت رسول خدا و خائن در دین خدا بودند و یا اعتقاد نمایند حقیقت ابا بکر و عمر را چه آنکه با این مقدمه معلومه محال است که شخص بتواند اعتقاد نماید بحقیقت طرفین نقیضین و ضدین و واضح است که اعتقاد ببطلان و خلاف حق بودن علی و فاطمه علیهما السلام از منکرات دین اسلام است و هیچ ملحدی نمیتواند اعتقاد بآن نماید فتعین بطلان من ینخالفهما من ابی بکر و عمر و اتباعهما فهو المطلوب چهاردهم آنکه این روایت مجعوله که انبیاء آنچه ترکه گذاشتند صدقه است و میراث اولاد و اقرباء ایشان نخواهد بود بلکه لازمست که بین ناس قسمت شود پس باید از زمان آدم تا زمان حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و اله و سلم این حکم غیر معهود که خلاف توارث آباء و اولاد است معروف بین خلق باشد زیرا که عادت قطعیه بین الناس قدیما و حدیثا بر این جاری شده است که امر غیر معهودی که تازگی داشته باشد آنرا نقل نمایند خصوصا با توفیر دواعی بر نقل آن چه آنکه ترکه انبیاء از بابت تیمن و تبرک از البسه و اساس البیت ایشان اگر حق همه مردم باشد اهتمام بسیار در ضبط و حفظ آن دارند و یدا بید نقل مینمایند حکایت آنرا و حال آنکه از هیچ يك از امم سالفه نقل نشد که ترکه فلان پیغمبر قسمت شد بین اهل آن زمان و احدی نقل نکرد که ثیاب سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم و عصا و شمشیر و اسب و استر و اساس البیت او بین مهاجرین و انصار قسمت شده و احدی ادعاء آنرا ننمودند نه ابا بکر و نه عمر و نه غیر ایشان و اگر این حدیث مجعول و افتراء صرف نباشد چرا از امم سالفه احدی نقل اینمطلب ننموده اند و چرا ابو بکر و عمر اموال رسول خدا را از البسه و اساس البیت و شمشیر و اسب و استر آنحضرترا از صدیقه طاهره سلام الله علیها مطالبه نمودند و چرا حضرت امیر المؤمنین و فاطمه با آن عصمت و طهارت ایشان تصرف در آنها نمودند فاذا تعین کذب الراوی و افتراءه علی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و هو المطلوب پانزدهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تاکید و اهتمام زیاد فرمود در باب وصیت کردن در خصوص اموال و ترکه که بر شخص لازم است که عند حضور الموت آنچه باید از اموال بغیر اهل و اولاد او برسد بیان نماید تا ورثه او تصرف در آن اموال بمقدار آنچه وصیت نموده است نمایند و آنرا

برای هرکس که قرار داده است برسانند و اگر اموال و ترکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از مال مسلمانان بود که ورثه او نباید در آن تصرف نمایند لازم بود بر آنحضرت که بر اهل و اولاد خود وصیت نماید و در حضور جمعی از مسلمین استشهاد نماید اینمطلب را تا آنکه ورثه او بعد از او در مقام تصرف حق غیر بر نیابند و حق من له الحق باشد و اگر فرض صحت اینحدیث شود هر اینه لازم خواهد آمد که رسول خدا ترك کرده باشد وصیت در امری که بر او واجب و لازم بود و اهل بیت خود را که احب ناس بودند بسوی او در مهلکه عقوبت اینمال گذارد و آنکه ترضیع فرموده باشد حق مسلمانانرا در این اموال و اگر گفته شود که وصیت نمود بابو بکر و اینکلامرا باو گفت که او بمردم بگوید جواب آنکه پیغمبر ابی بکر را وصی خود اخذ نکرد و بنابر مذهب اهل خلاف رسولخدا از دنیا بیرون رفت بدون آنکه احدیرا وصی خود نماید و خلافت ابی بکر باتفاق امت و یا بیعت رؤسا شد و اگر گفته شود که مجرد همین روایت کفایت خواهد نمود در اعلام این امر و لو آنکه رسولخدا وقتی از اوقات باو گفته باشد اگر چه بعنوان وصیت نباشد پس آن مصادره واضحه است فاذا ثبت بطلان اللوازم المذكورة من ترك توصية النبي صلی الله علیه و اله و سلم و القائه لاهل بيته في مهلكة عقوبة الاموال و ترضيعه لحقوق الامة تعين كذب الراوي لهذا الخبر المجعول و هو الحقيق و الحری بالقبول شانزدهم آنکه فعل ابی بکر و عمر مکذب اینخبر مجعولست و مناقضه دارد فعل ایشان مر قول ایشانرا چه آنکه متمکن ساختند ازواج نبی را در حجرات ایشان که آن از ترکه رسولخدا بود و حکم نکردند بآنکه آن صدقه است و از مال مسلمین است پس این مناقض با حدیث مجعولست چه آنکه انتقال این بیوتات با زواج نبی صلی الله علیه و اله و سلم یا باید از بابت ارث باشد و آن منافی با حدیث مجعول است که «نحن معاشر الانبياء لا نورث» یا باید از بابت نحله باشد پس ازواج نبی باید محتاج باقامه بینه باشند پس چرا مطالبه بینه از ایشان نمودند چنانکه از حضرت فاطمه مطالبه بینه نمودند و بدون اقامه بینه باقرار ابو بکر و عمر پس آن از مال مسلمین است پس چرا بتصرف مسلمین در نیاوردند و نیز احمد بن حنبل در مسند خود و حمیدی در جمع بین صحیحین بروایات عدیده نقل کرده اند که علی و عباس منازعه کردند در صدقات مدینه و عمر آنرا واگذار نمود بایشان و علی علیه السلام غلبه کرد بر عباس چه آنکه اولاد دفع عمر بن خطاب این صدقات را بایشان منافی با قول ایشانست که «نحن معاشر الانبياء لا نورث» و نیز ابن حجر در صواعق نقل کرده که علی و عباس مرافعه کردند در نزد ابی بکر در میراث رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از زره و استر و سیف و عمامه و گمان عباس آن بود که عم رسول خدا است و اولی بارث او خواهد بود پس ابو بکر حکم کرد که آنها از علی بن ابی طالبست و آنحضرت اولی بارث رسولخدا است از عباس پس چرا ابو بکر معارضه نکرد با ایشان که آنها از فیئ مسلمین است و

ترکه رسولخدا باید قسمت شود میان مسلمین و در مصالح ایشان صرف شود زیرا که رسولخدا فرمود «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة» و چگونه وفق میدهد این حدیث با حکم ابی بکر باینکه ترکه مذکوره از زره و استر و سیف و عمامه از مال علی بن ابی طالبست و ثانیاً آنکه غلبه علی علیه السلام بر عباس بعنف و جور نبود زیرا که آن منافی با عصمت آنحضرت است و منافی با فرمایش رسولخدا است که فرمود «الحق مع علی و هو مع الحق یدور» پس ناچار از بابت ارث حضرت فاطمه بود که آنحضرت غلبه نمود بر عباس و بالجمله اگر ترکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم صدقه بر مسلمین و حرام بر اهل بیت او بود پس تمکین ازواج در حجرات و منع حضرت فاطمه از آن ترکه معقول نخواهد بود و دفع بعضی از صدقات بسوی ایشان و منع بعض دیگر مانند فداك و نحو آن معنی نخواهد داشت و اگر ترکه آنحضرت از روی قاعده مواریث بود پس منع آن از اهل بیت از روی حسد و نفاق و ظلم بود و وفق با حدیث مجعول نخواهد بود و این مناقضه قول با فعل ایشان در نهایت وضوح و ظهور است که بر اصاغر صبیان هم مخفی نخواهد بود فضلا عن غیرهم هفدهم آنکه آنچه جوهری و ابن ابی الحدید روایت کرده اند از رفتن ابو بکر و تهدید بر انصار و تصریح بر مذمت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام بآن نحوی که سبق ذکر یافت که نقیب استاد او از برای او بیان کرد در معنی ام طحال و نحو آن از چیزهاییست که هیچ مجوسی آنرا روا نخواهد داشت در حق اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و صفوة از کرائم او فضلا از آنکه مسلم باشد البته چنین کسی بویی از اسلام بمشام او نرسیده است فضلا عن الایمان و مع ذلك کیف یلیق بالامامة العظمی و الزعامة الکبری هجدهم آنکه از همه گذشته چرا ابو بکر و عمر تاسی نکردند بر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که درخواست نمایند از مسلمین که فدکرا بحضرت فاطمه واگذار نمایند بجهت تسلیه آنحضرت و بملاحظه احترام رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که قلب مبارک بضعة احمدیرا که احب اهل بیت رسولخدا بود مسرور نمایند غایة الامر حق مسلمین بود و بعد از درخواست کردن ایشان از مسلمین همه ایشان آنرا واگذار بدختر پیغمبر خود مینمودند چنانکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از مسلمین درخواست نمود که ابو العاص بن ربیع شوهر زینب دختر رسولخدا را که از خدیجه سلام الله علیها داشت بعد از اسیر کردن رها نمایند و قلاده که از زینب بود و آنرا برای فدای شوهر خود فرستاده بود آنرا هم واگذار نمایند و مسلمین هم از برای خوشنودی رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از حق خود گذشتند و ابو العاص را رها نمودند و آنقلاده را باورد کردند چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده که ابو العاص بن ربیع که شوهر زینب دختر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بود و در جنگ بدر مسلمین او را اسیر کردند و در زمرة اسرائی بود که مسلمین از قریش فدا میگرفتند و آنها را رها میکردند چون اهل مکه فدای اسرای خود فرستادند زینب نیز فدای شوهر خود ابو العاص را

فرستاد و آنچه زینب فرستاده بود قلاده بود که خدیجه مادر او در شب زفاف باو داده بود و چون چشم مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بر آن قلاده افتاد رقت فرمود و از مسلمین درخواست نمود که ابو العاص را رها نمایند و آنچه زینب فرستاده بود باو بازدهند و مسلمین هم اجابت نمودند ابن ابی الحدید گوید چون من این روایترا بر استاد خود ابو جعفر نقیب خواندم گفت دیدی که ابو بکر و عمر بآن مقام نرسیدند که خوشنود نمایند فاطمه را بر تقدیر که فدک از او نبود چه میشد که ایشان آنرا از مسلمین هبه میگرفتند آیا فاطمه در نزد رسول خدا کمتر بود از زینب و حال آنکه فاطمه سیده نساء عالمین بود و بعضی از متعصبین عامه در جواب این سخن گفتند که آنچه رسول خدا طلب هبه نمود از مسلمین از برای زینب دختر خدیجه عدد مسلمین که در جنگ بدر بودند محصور بود که غنیمت از اسرا حق ایشان بود و طلب هبه از آنها ممکن بود بخلاف فدک که حق تمام مسلمین و استیهاب از ایشان ممکن نبود جواب از این کلام آنکه این منتقض است بحجرات ازواج نبی صلی الله علیه و آله که ابو بکر و عمر بایشان واگذار نمودند چه آنکه حجرات هم از ترکه رسول خدا بود و متمکن ساختند دختران خود عایشه و حفصه و سایر آنان پیغمبر را در آن و حال آنکه نه نحله و نه ارث ایشان بود بلکه بزعم ابو بکر و عمر که گفتند که رسول خدا فرمود «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» از مال همه مسلمین بود و باید از ایشان استیهاب و طلب حلیت نمایند و حال آنکه عدد ایشان غیر محصور بود و نیز دفن ابی بکر و عمر در حجره رسول خدا که حق همه مسلمین بود و بزعم ایشان بچه قسم استیهاب نمودند از مسلمین با آنکه غیر محصور بودند و بالجمله بعد از ملاحظه آنچه گفته شد از نقض و ابرام در قضیه مذکوره بر صبیان هم ظاهر و لایح است که غرضی نبود مگر ظلم و جور و غلبه و استیلاء بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و غصب خلافت که حق آنسور بود و غصب حق فاطمه که استمداد جویند از منافع فدک در تقویت جانب خود و تضعیف جانب اهل بیت رسالت «فنعم الحکم الله و الموعود یوم القيمة» طرفه در مقام آنکه ابن ابی الحدید میگوید از مدرس مدرسه غریبه بغداد علی فارقی سنوال کردم که آیا فاطمه در دعوی خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر آنروز فدکرا بدعوای او باو میداد فردا میآمد و ادعای خلافت از برای شوهرش میکرد آنوقت ممکن نبود ابو بکر را عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بدون بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته است که اگرچه مدرس اینکلامرا من باب شوخی و خوشطبعی گفته اما راست گفته است پیشوایان اهل ضالرا به بینید که در بعضی از اوقات چه قسم اعتراف بحق مینمایند و لکن عصیبت مانع از قبول آنست و از حکایات مناسبه در مقام آنکه هشام بن الحکم که از اجلاء متکلمین علماء شیعه است و از عظام تلامذه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود

جوهری بسند دیگر از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده که ابو بکر منع نمود فاطمه را و بنی هاشم را از سهم ذی القربی و آنرا در مصرف سلاح و مصالح لشکر قرار داد و صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود نقل کرده است که ابو بکر اعطا نمود سهم ذی القربی را چنان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بایشان سهم میداد و عمر بن خطاب در خلافت خود سهم ذی القربی را میداد و از صحیح نسائی همین مضمون را روایت کرده و از واضحات و باتفاق همه مذاهب اهل اسلام آنکه یکی از سهام خمس سهم ذی القربی است بنص آیه شریفه و اخبار متواتره مسلمه بین طرفین که فرض نمود خدای تعالی خمس را از برای آل محمد صلوات الله علیهم و منع نمود ابی بکر که اعطاء نصیب ایشان بنماید و وجهی از برای امتناع او نبود مگر تضعیف جانب اهل بیت و تقویت جانب خود و حسد و عداوت بر اهل بیت طهارت و خانواده رسالت و مع ذلك کیف یكون قابلا للخلافة الكبرى و الزعامة العظمی و امر چنین واضح و آشکارا چگونه میتوان عذر آورد که در اجتهاد خود خطا نموده است زیرا که اجتهاد مقابل نص که مخالف است با صریح کتاب خداوند و منافی با سنت مسلمه رسول خدا و معارض با اجماع قطعی تمام اهل اسلام است بسیار اجتهاد عظیمی است که از عهده آن کسی نخواهد برآمد مگر همان ابو بکر و عمر و اتباع ایشان و اعجب از آن نسبت خطاء در چنین اجتهاد است لا حول و لا قوة الا بالله

و از جمله مطاعن ابی بکر استقاله او از خلافت است

و از جمله مطاعن ابو بکر اقرار او است بر منبر که «اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم» یعنی اقاله نمائید از بیعت من و نیستم من خیر و نیکو از برای شما و حال آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام در میان شماست و این روایت را فخر رازی در نهایة العقول حکم بصحت آن نموده است و ابو عبیده قاسم بن سلام که از عظام مشایخ اهل خلافت نقل نموده و طبری در تاریخ خود و بلادری در کتاب انساب الاشراف و سمعانی در کتاب فضایل و قاضی ابو عبیده روایت کرده اند و شاهد قوی بر صدور اینکلام از ابی بکر خطبه معروفه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که همه فضلاء ایشان چون ابن ابی الحدید و قاضی القضاة و غیر ایشان تسلیم صحت این خطبه نموده اند من قوله علیه السلام «فیا عجباه بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ عقدها لآخر بعد وفاته» و شاهد دیگر آنکه همه علماء اهل خلافت در مقام توجیه و تاویل کلام ابی بکر بر آمده اند و حاصل کلام بعد از معلومیت اشتها و استفاضه خبر آنکه ابو بکر یا صادقست یا کاذب و یا آنکه من باب هضم نفس گفته است چنان که همه اهل خلافت کلام او را حمل بر اخیر کرده اند و گفته اند که صدور این کلام من باب هضم نفس بوده است و لکن این تاویل باطل است اولاً آنکه اگر مقصود او هضم نفس بود اختصاص این هضم نفس بالنسبه بعلی علیه السلام معقول نخواهد بود که بگوید من خیر و نیکو از برای شما نیستم و حال آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام در میان شماست بلکه باید بگوید اقیلونی و انا لست باولی

منکم فی البيعة تا آن که شامل حال همه مهاجرین و انصار شود پس معلوم است که ابی بکر از این کلام خود غرضی داشت بالنسبه بآنحضرت و مقصود او آن بود که بهیجان بیاورد بغض اتباع منافقین خود را بالنسبه بآنسرور اتقیا و ثابا آنکه این توجیه وفق نمیدهد با کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه مذکور که اظهار تعجب فرمود با آن که ابوبکر در حیوة خود طلب اقاله می کرد از خلافت به بیعت از برای نفس خود و اقرار کرد بآن که آن حق علی بن ابی طالب علیه السلام است و در حین ملمات آن خلافترا عقد دیگری نمود و اگر واقعا غرض ابی بکر هضم نفس و اقرار واقعی بود بعدم اولویت او از دیگران البته جای تعجب نخواهد بود که عقد بیعت از برای غیر خود نماید پس تعجب حضرت امیر از قول و فعل ابی بکر دلیل قطعی است بر این که مراد ابی بکر تواضع و هضم نفس نبوده است در این کلام خود که اقیلونی باشد و اشکال و شبهه نخواهد بود در نزد اهل خلاف که علم و فهم و تقوی و زهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مهاجرین و انصاری که در محضر ابی بکر بودند در حین استقاله مقدم بر همه ایشان است پس تأویل مذکور باطل و عاطل است و علی هذا منحصر است کلام که یا باید حمل بر صدق شود یا بر کذب و بهر یک باطل خواهد شد خلافت او اما بر فرض صدق پس اقرار بر این که علی بن ابی طالب افضل و اولی است از من بخلافت و ترجیح مرجوح بر راجح و تقدیم مغضول بر فاضل قبیح است و این خلافت حق او است پس اقاله بیعت من نمائید و رجوع نمائید بکسی که صاحب این حقست و اما بر فرض کذب پس همان کذب او دلیل است بر بطلان او و تابعین او و نیز اگر خلافت حق او بود استقاله از آن غلط و غیر معقولست و اگر حق او نبود پس چرا متصدی آن میشد بجور و غلبه تا آن که محتاج باقاله از آن شود و جماعتی از اهل خلاف گفته اند که حال خلیفه حال قاضی است که میتواند استقاله از آن نماید بعد از آنکه متولی قضا شد پس از برای او هم جایز است که استقاله و استعفا نماید از امامت و جواب از این کلام آن که قیاس امامت و خلافت بقضاوت قاضی باطل است بلکه حال امامت و خلافت حال نبوت است که استعفا و استقاله معقول نخواهد بود بنا بر مذهب حق که امامت و خلافت مانند نبوت من الله سبحانه و تعالی است لا من الامة و بر فرض تسلیم اینمطلب پس میگوئیم که این کلام فاسد است از وجه دیگر که شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که استقاله و اختیار عزل یا با امتست یا با امام و خلیفه و اگر با امام و خلیفه است پس طلب اقاله ابی بکر از مهاجرین و انصار غلط بود بلکه لازم بود بر او بعد از مشاهده کراهت از ایشان آن که خود نفس خود را خلع نماید و متصدی امر خلافت نشود و طلب اقاله از مردم بی وجه بود و اگر اختیار آن با امت است و خارج از اختیار امام و خلیفه است بلکه آنچه امت اختیار نمایند از عزل و نصب همان متبع است پس چرا عثمان راضی

بخلع نشد با آن که امت او را عزل کرده و محاصره نمودند و گفتند که دست از خلافت بردار و میگفت «لا اخلع قميصا قمضيه الله عز و جل» یعنی خلع نمیکنم از خود پیراهن خلافترا که خداوند آنرا بمن پوشانید پس بر فرض تسلیم جواز عزل لابد یکی از دو محذور وارد است یا طعن بر ابی بکر و بطلان خلافت او یا طعن بر عثمان و بطلان خلافت او و بالجمله بتدبر در نقض و ابرام ظاهر میشود از این کلام که ابو بکر مقصودی از این کلام نداشت مگر حيله و تزوير و به هیجان آوردن منافقین در بغض و عداوت امیر المؤمنین و تضعیف نمودن جانب آنسرور را

و از جمله مطاعن ابی بکر قول عمر بن خطابست که «ان بیعة ابی بکر کانت فلتة و فی الله شرها و من عاد الی مثلها فاقتلوه»

فلتة بحسب لغة بمعنى خطيئة و زلة است و بمعنی فجأة نیز آمده است یعنی بغتة «و فی القاموس كان الامر فلتة اي فجأة فلتات المجلس هفواته و زلاته» و این کلام عمر را اکثر از علماء اهل خلافت نقل نموده اند چون قاضی القضاة و ابن ابی الحدید و شارح المقاصد و شارح المواقف و قاضی روزبهان و صاحب جامع الاصول و در صحاح و کتب معتبره ایشان مذکور است که متعصبین از عامه در مقام توجیه و تأویل آن بر آمده اند و معنی قول او آنکه بیعت بابی بکر زلة و خطیئة بود یا آن که فجأة و بی تدبیر بود حفظ نماید خدا شر او را و کسی که عود نماید بسوی این بیعت یعنی بعد از این اگر چنین بیعتی از برای کسی واقع شود او را بکشید و ابن ابی الحدید و جاحظ و بخاری روایت کرده اند که عمر بن خطاب چون شنیده بود که عمار می گفت اگر عمر هلاک شود من با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت میکنم لهذا این سخن را در بالایی منبر گفت بالجمله مقصود عمر از این کلام بهر معنائی که در لفظ فلتة اخذ شود چه بمعنی خطیئة یا فجأة کاشف است بر طعن ابی بکر و آنکه او قابل خلافت نبود بلکه مستحق در قتل بود پس اگر عمر صادق در این قول بود صدق او کاشف است بر بطلان خلافت ابی بکر و اگر کاذب در مقاله خود بود پس همان کذب او کفایة در بطلان خلافت او و ابی بکر خواهد نمود و اگر مقصود او تدبیر شوری بود از این کلام و آن که منع خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را کرده باشد چون سخن عمار با او رسیده بود پس کاشف از بغض و عداوت او خواهد بود بالنسبه بسوی امیر المؤمنین علیه السلام که از روی مکر و حيله و تغلب در حیوة و ممات خود ممانعت مینمود که آنسرور بمنصب الهی که حق او بود از جانب خدا و رسول مستقر و متمکن نشود

و از جمله مطاعن ابی بکر فرستادن او است خالد را با جمعی از لشکر بر سر قبیله مالک بن نویره و بقتل رسانیدن خالد مالکرا

و زنا کردن با اهل او در آن واقعه و اسیر کردن اهل آن قبیله را از اطفال و نسوان و کشتن بسیاری از ایشان را و حال آن که همه آنها از مسلمین بودند و اقامه نکردن حد بر خالد بعد از وضوح امر بر ابی بکر و سایر مهاجرین و انصار حتی آنکه عمر بخالد گفت

ای فاسق و ای فاجر اگر من مسلط شوم بر تو اقامه حد بر تو خواهم نمود و تفصیل این واقعه و فضایح این قضیه بیشمار است که در کتب امامت طرفین از خاصه و عامه مذکور است که علماء اهل خلاف در مقام تاویل و توجیه آن برآمده اند و مختصری از این قضیه در اثناء بعضی از مقدمات این کتاب گذشته است که اعاده آن باعث طول کلام است و اما مطاعن خلیفه ثانی پس آن بسیار و موارد خطاء او در قضایا بیشمار است و قضیه «لو لا علی لهلك عمر» در السنه و افواه مؤلفین از اهل خلاف و اقرار و اعتراف ایشان باین سخن کالشمس فی رابعة النهار است و اما اکتفا مینمائیم در این مقام باقل قلیل از آن موارد که نمونه باشد از آنچه ذکر نشد در اینمقام پس میگوئیم

از جمله مطاعن عمر نسبت هجر و هذیان است بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

از جمله از مطاعن او که از مسلمات طرفین است قول عمر بن خطاب است در حین وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که امر باحضار کتف و دوات و کاغذ یا کتف نموده است تا آن که کتابی از برای امت خود بنویسد تا بعد از او گمراه نشوند و عمر منع نمود از احضار کتف و دوات گفت «ان رسول الله یهجر حسبنا کتاب الله» چنانکه مسلم در صحیح خود نقل نموده و بخاری نیز در صحیح خود در هفت موضع حدیث مذکور را نقل نموده و در بعضی از مواضع از کتاب صحیح مسلم و بخاری چنین روایت کرده اند از ابن عباس که گفته بود «یوم الخمیس ما یوم الخمیس» و آنقدر گریه کرد که زمین از اشک او تر شد راوی سئوال نمود که یابن عباس چه چیز است یوم خمیس گفت که چون مرض بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مستولی شد امر فرمود باحضار دوات و کتف و فرمود که بنویسم برای شما کتابی که هرگز بضالت و گمراهی نیفتید پس بعضی از حاضرین در محضر رسول خدا منازعه نمودند و غوغای ایشان بلند شد و حال آنکه جایز نبود در محضر رسول خدا منازعه نمایند و گفتند که چه شده است که هجر میگوید پس رسول خدا فرمود که واگذارید مرا بحال خود و بخاری در موضع دیگر چنین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که «ایتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده قال عمران النبي غلب علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللفظ و قال قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع» و حمیدی در جمع بین صحیحین و قاضی ابو علی و قاضی عیاض مالکی و ابن حجر و قاضی روز بهان و ابن ابی الحدید بچندین سند و صاحب کتاب سیر الصحابه بچندین سند و روایات و غزالی و قطب الدین شیرازی و محمد شهرستانی صاحب ملل و نحل همه ایشان این روایت را نقل نموده اند حتی اعتراف کرده اند بعضی که حدیث قرطاس و دوات از احادیث متواتره بین فریقین است و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول خلافیکه در اسلام واقع شد منع عمر بود از دوات و کاغذ و قلم و این جمله از کلام در سند این خبر وحشت اثر بود اما مضمون آن و آنچه وارد بر آنست اولاً آنکه لفظ هجر لغة بمعنی هذیان است و فی جامع الاصول

الهجر بالفتح الهذیان و فی الصحاح الهجر الهذیان و همه اهل لغت تفسیر نموده اند هجر را باین معنی و ابن حجر با آن عصیبت در شرح صحیح بخاری تسلیم نموده است که هجر در مقام بمعنی هذیان است و در بعضی از اخبار منقوله که تبدیل نموده اند لفظ هجر را بلفظ غلب علیه الوجع مجرد تغییر لفظ است چه آنکه منع کتابت باین لفظ لازم مساوی با هجر است یعنی کلام شخص ناشی از شدت وجع است که از خود رفته و سخن او از روی قصد و شعور نمیباشد و کلام مریضی است که مختل شده باشد حواس او پس اصل تبدیل بلفظ غلب علیه الوجع در بعضی از اخبار بجهت شناخت و قباحت کلام عمر نفعی نخواهد بخشید چنانکه بعضی از متعصبین اهل خلاف چون قاضی روز بهان متصدی تبدیل آن شده اند و کیف کان از واضحات است که نسبت چنین لفظی بالنسبه بسوی حضرت سید رسل که عقل کل و منبع همه فیوضات و خیرات و مؤید بموهبت الهیه مرتبه عصمت و طهارت و امین حضرت آفریدگار و شهادت خداوند متعال در حق آن سید کاینات و علت غائی همه ممکنات که تنطق نینماید و سخن نمیفرماید مگر بوحی الهی من قوله تعالی وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا- وَحْیٌ یُّوحِیْ و انگهی در مقام ارشاد و هدایت امتان که باتفاق خاصه و عامه معصوم است در چنین مقام از هر زلل و اضطراب و سهو و نسیان چه در حال مرض و چه در حال غضب چنانکه تصریح بآن نموده اند جماعتی از مؤلفین و علماء و روای ایشان چون قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم دلیل و کاشف است که گوینده این سخن اصلاً ایمان برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیاورده و جاهل بمعرفت و مرتبه آنسرور بوده و اذعان و تصدیق بآن فخر عالمیان نموده است چه آنکه بدیهی در نزد همه ارباب مذاهب و ملل است که از برای انبیا فرقی نخواهد بود در مقام ارشاد و هدایت مردمان بین صحت و مرض خصوصاً خاتم انبیا صلی الله علیه و اله و سلم که اکمل و افضل از جمیع ملئکه مقربین و انبیا مرسلین است دویم آنکه خداوند عالمیان در کتاب مجید خود نام مبارك آن حضرت را ذکر نکرده مگر بالقاب شریفه او چون یا ایها النبی و خاتم النبیین و نهی فرموده است آنسرور را که برخلاف تعظیم اسم او را ذکر نمایند من قوله تعالی لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا و از واضحات آنکه مواجهه کردن چنین کلامی بالنسبه بآن حضرت که رسول خدا العیاذ بالله هذیان میگوید یا آنکه بگوید چه شده است او را که هذیان میگوید و یا بگوید که غلبه کرده است بر او وجع و سخن او سخن مریضانست که از روی اراده و شعور نخواهد بود کاشف از کمال بی حیائی قائل آن و اصل این لفظ هم لفظ کفر است که بر فرض آنکه قائل اینکلام در وقتی از اوقات اسلام اختیار نموده باشد باین لفظ خارج از دایره اسلام خواهد شد سیم آنکه خداوند عالم

در کلام مجید خود نهی فرموده است که کسی بلند نماید صوت خود را در محضر شریف آنسید کاینات من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض یعنی ای آنانکه ایمان بخدا آورده اید بلند ننمائید صوت خود را بالای صوت نبی و جهر در قول که سخن بلند گفتن باشد در محضر شریف او ننمائید مانند سخن بلند گفتن بعضی از شما مر بعض دیگر را و از واضحات آنکه این نوع سخن گفتن و منازعه و مجادله در محضر شریف رسولخدا نمودن در چنین حالتی که بنای همه مردمان بالنسبه بنوع مرضی چه رسد بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم رأفت و رحمت و ملایمت است کاشف از کمال بی پروائی قائل این قول است که احداث فتنه نموده است در این هنگام که منازعه و مجادله با یکدیگر نمودند و غوغاء عظیم در محضر شریف آنحضرت برپا نموده است که منافی با حکم الهی بود من قوله لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی و موجب هتک حرمت آنسید کاینات بوده است چهارم آنکه مخالفت نمود قائل این قول آنچه را خداوند بر او و بر همه امت واجب کرده است از اطاعت خدا و رسول او من قوله تعالی اطيعوا الله و اطيعوا الرسول * و آنکه خداوند فرموده است که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه که بیاورد رسولخدا از برای شما پس اخذ نمائید آنرا و آنچه نهی کند شما را ترك آن نمائید و نیز حق تعالی فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قصی الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم یعنی هیچ يك از مؤمن و مؤمنه را نرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه از برای ایشان اختیاری باشد در آن امر که بالایی آن حکم بتوانند سخن بگویند پنجم آنکه قائل این قول شنیع معارضه نمود در هنگام مرض و آنچه رسولخدا بآن امر فرمود از احضار کتاب و دوات منع آن نمود و آنچه را که رسولخدا صلاح دانست نپسندید علاوه از غلظت و بد خوئی و قبح کلام و کفران رد امر رسولخدا کرده و آنسرور کایناترا با آن خلق عظیم بغضب آورده که امر فرمود که ایشانرا از محضر شریف او اخراج نمایند و فرمود مرا بحال خود واگذارید و اعراض از ایشان نمود و این کمال اذیت بود بر آن سرور و از واضحات آنکه معارضه و مشاقه با رسولخدا معارضه با خداوند است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و يتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیراً و نیز فرموده است در کلام مجید خود ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و أعد لهم عذاباً مهیناً ششم آنکه قول عمر حسبنا کتاب الله کاشف است از جهل عمر باصل احکام شریعت مطهره رسولخدا زیرا که در کتاب خدا ذکر نشده از احکام شریعت آنحضرت مگر بسیار جزئی از آن و با این احوال مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص

و مطلق و مقید و مجمل و مؤول پس چگونه کفایت خواهد نمود کتاب خدا در تمام احکام الهی که رسولخدا آنرا از جانب خدا آورده است با اشتغال بر اقل قلبی از احکام خصوصا با این تفصیل مذکوره حتی جماعتی از علما محکم ترین آیات را در احکام آیه وضو گرفته اند با این احوال قریب بصد مسئله در باب وضو از مسائل متفرقه از شکوک و جباثر و نحو آن هست که از غایت اشکال در بوته اجمال مانده و اگر کتاب خدا کافی بود در فهم این همه احکام پس چرا این همه اختلافات در فتاوی در مذاهب مختلفه بین اهل اسلام از علماء در هر مذهب واقع شده است و اگر فهم و استنباط آن از کتاب خدا کافی بود پس چرا عمر خود بر سر راهها میایستاد متحیرانه که از مردم سؤال کند و چرا میگفت «کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات» و قطب شیرازی شافعی که از اعظام علماء ایشانست در رساله کشف الغیوب گفته است که راه بیراه نما نتوان رفت و گفتن عمر که چون کتاب خدا در میان ما هست بمرشد چه حاجت است باین ماند که مریض گوید چون کتب طب در دست است بطیب چه حاجت و این سخن خطاست چه هرکسی را فهم طب غیر میسر و استنباط از آن نتوان نمود و رجوع باهل استنباط لازمست لقله تعالی و لَوَرَدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی سینه اهل علم است بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت» انتهی کلامه هفتم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود پس چرا رسولخدا در ایام حیات خود منضم فرموده کتاب خدا را بعترت خود و فرمود «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا» و این حدیث از احادیث مسلمه متواتره بین الفریقین است که احدی آنرا انکار نموده است چنانکه تفصیل آنرا سندا و دلالة در فصول سابقه بیان نمودیم هشتم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود امت را و محتاج بکتابت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نبود پس چرا در حین وفات ابوبکر اکتفا بآن نمود و امر کرد بعثمان که بنویس کتابی را که ابوبکر باو تلقین نمود در حالتیکه غشوه باو عارض شده بود پس چرا در حق او گفته نشد «ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله» و حال آنکه اینکلام بالنسبه باو در محل و موقع بود و تفصیل کتاب ابی بکر و عهدنامه او در حق عمر در حین وفات مفصلا در مقدمات کتاب سبق ذکر یافت نهم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود امت را پس چرا ابوبکر و عمر مسارعت نمودند بسوی سقیفه بنی ساعده و میگفتند که این دین را بی قیم نمیشود گذاشت و امر مسلمین نیز منظم نخواهد شد مگر بوجود خلیفه پس مکذبت قول و فعل ایشان در سقیفه بنی ساعده مر قول عمر را که در محضر رسولخدا گفته بود حسبنا کتاب الله دهم آنکه از

همه گذشته بر صاحب فطرت سلیمه واضح است که کسی که چنین جسور و بی ادب باشد بالنسبه پادشاه زمان خود اگرچه پیغمبر هم نباشد بلکه از بزرگان زمان و سلطان عهد خود باشد و ولی النعم او باشد در محضر او چنین سخن بگوید و رای او را تسفیه نماید در محضر او و پاس حرمت او را نگاه ندارد البته چنین شخصی قابلیت خلافت و لیاقت نیابت آنسلطان عهد را ندارد و بوی انسانیت ابدا بمشام او نرسیده است فضلا از اینکه رئیس بنی نوع انسان باشد یا نایب پیغمبر آخر الزمان و خلیفه سید انس و جان واقع شود و اگر از این سخن باورت نیاید رجوع نما بارباب ملل و ادیان که خارج از زمره مسلمانانند و همچنین از طریقه عقلا از اهرمنین و طیبیین که اصلا بهیچ مذهب و ملتی قائل نیستند و عرضه دار اینمطلب را بر ایشان و بین تصدیق تو مینمایند که اگر کسی بالنسبه بسلطان عهد خود چنین حرکتی نماید علاوه از آنکه خود را از قابلیت جمیع مراتب ظاهره و باطنه خلع نموده واجب القتل هم خواهد بود و خون او هدر و خیانت او ظاهر است خذ هذا و اغتتم و متعصبین اهل خلافت توجیهات و تاویلاتی است در اینکلام عمر بن خطاب اول آنکه در اینکلام هیچ سوء ادبی نخواهد بود و این امور از عوارض بشریت است که فرقی در میان پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود جواب از آن آنکه این سخن در معنی منع عصمت رسولخدا و رد شهادت پروردگار است که در کلام مجید خود فرمود وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَقَابِل تَفْوهِ أَحَدِي نَخَوَاهِدُ بُوَد دُوْم اَيْنَكِه تَسْلِيْم نَمُوْدنْد خَطَاْ اَيْن كَلَاْمَا و لَكِن مَعْدِرْت جَسْتنْد بَايْنَكِه خَطَاْ دَر اَجْتِهَاد اَسْت كِه مَعْفُو عَنه اَسْت جَوَاب اَز اَن اَنَكِه خَطَاْ دَر ضَرُوْرِيَاْت دِيْن عِيْن خَطَاْ و قَابِل عَفُو نَخَوَاهِد بُوَد سِيْم اَنَكِه عَمْر چُون و زِيْر رَسُوْلخِدا بُوَد اَز اَيْن قَبِيْل اُمُوْر رَا مَتَعْرُض مِيْشَد و اَنچِه مَصْلَحْت حَال بُوَد بِيَاْن مِيْكَرْد جَوَاب اَز اَن اَيْنَكِه اَيْن تُوْجِيَه مَنَافِيْ بَا فَرْمَاْن پَرُوْرْدگَاْر اَسْت مَن قَوْلِه تَعَالَىٰ مَا اَتَاكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ و قَوْلِه تَعَالَىٰ و مَا كَان لِيْمُوْمِيْنَ و لَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَىٰ اللّٰهُ و رَسُوْلُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِّنْ اَمْرِهِمْ چَهَارْم اَنَكِه اَبِي الْحَدِيْد كَفْتِه اَسْت كِه عَمْر چُون مَرْد خَشِن فَظ غَلِيْظ الْقَلْبِيْ بُوَد كِه بَحْسَب جَبَلِيْت طَبْع خُوْد چُنِيْن سَخْنَاْن اَز اُو صَاْدَر مِيْشَد لَكِن اَز رُوِي اَعْتِقَاد اَيْن سَخْن نَكَفْتِه اَسْت جَوَاب اَز اَن اَنَكِه اَكْر كَلَاْم اُو دَر اَيْن هَنگَاْم اَز رُوِي اِدْرَاك و شَعُوْر بُوَد پَس الْبَتِه قَابِل تُوْجِيَه مَذْكُوْر نَخَوَاهِد بُوَد و اَكْر اَز رُوِي بِيْهُوْدِه كُوْنِيْ و عَدَم شَعُوْر و خَشُوْنَت طَبْع و غَلْظَت قَلْب و فِظَاظَت حَال بَقْسَمِيْ بُوَد عَادَة هَر وَقْت اَمْر نَاْمَلَايْم بَطْبَع اُو بَر اُو وَاْرِد مِيْشَد اَز حَالْت طَبِيْعِيْ بِيْرُوْن مِيْرَفْت كِه بَاْلْمَرِه حَالْت شَعُوْر اَز بَرَايْ اُو بَاْقِيْ نَمِيْمَاْنَد پَس خَارِج اَز عَدَاد عَقْلَا و مَكْلَفِيْن مِيْشَد كِه بَحْث و مَنَع دَر سَخْنَاْن اُو رَاِه نَدَاْرِد و حَال اُو حَال مَن خَرِج مَن الْعَقْل بُوَد پَس چُنِيْن شَخْصِيْ كِه خَارِج اَز عَدَاد مَكْلَفِيْن اَسْت بَا اَن طَبِيْعَت

و حالت چگونه قابل از برای خلافت خواهد بود و در وقت عروض اینحالت امام خلق کی خواهد بود پس بهتر آنکه هولاء المتعصبین الضالین تبالافهامهم و تأویلاتهم ساکت باشند و بالمره در مقام جواب برنیایند که افتضاح و رسوائی اجوبه ایشان کمتر از اصل کلام مقتدای ایشان نخواهد بود

و از جمله مطاعن عمر آنکه حرام کرد متعه نسا و متعه حج را

و بر منبر برآمده باین نحو گفت که «متعنان کائتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما» و حال آنکه در جمیع کتب تفاسیر خودشان مشروعیت و حلیت آن دو را نقل کرده اند و آنکه در عهد رسولخدا صلی الله علیه و آله همه مسلمین عمل بآندو مینمودند بلکه همین قول عمر بن خطاب هم دلیل است بر حلیت آن دو در زمان رسولخدا و حمیدی در جمع بین الصحیحین و مسلم و بخاری هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که متعه نسا جایز بود در عهد رسول خدا و عمر آنرا باطل نمود بعد از اینکه همه مسلمین عمل بمتعه کرده بودند بامر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و تا زمان وفات ابی بکر باقی بود و ترمذی در صحیح خود نقل نموده که مردی از اهل شام از عبد الله بن عمر سؤال کرد از متعه نساء عبد الله در جواب او گفت که حلال است شامی گفت پدر تو آنرا حرام نمود و نهی از آن کرده عبد الله گفت اگر پدرم آنرا حرام نموده و نهی از آن کرده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنرا حلال فرموده و امر بآن نمود و تو سنت رسول خدا ترک میکنی و متابعت پدرم می نمائی امام فخر رازی در تفسیر خود گفته است که اتفاق همه مسلمین بر آنستکه متعه نساء حلال بود در ابتدای اسلام و گفت که تصریح باین اجماع نموده اند کثیری از فقهای اهل اسلام و نیز امام فخر رازی و محمد بن جریر طبری بسند خودشان روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اگر عمر نهی نمینمود از متعه نساء هر آینه زنا نمیکرد مگر شقی و صاحب مشکوة گفته است که حلیت متعه نساء و مشروعیت آن از متفق علیه تمام امت است و ابن اثیر در جامع الاصول باسناد عدیده و روایات کثیره نقل نموده است جواز متعه نساء و حلیت آنرا و آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بآن امر نمود و عمر آنرا حرام کرد و و گفت اگر کسی نکاح بزنان نماید باجل آنکه متعه باشند آورده نمیشود نزد من مگر آنکه او را رجم مینمایم و ظاهر آنکه احدی از اهل اسلام را بمقتضی آیه شریفه *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ* شبهه نباشد در حلیت متعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و نیز ابن اثیر در نهاییه از ابن عباس نقل نموده که متعه نساء رحمتی بود از جانب خدا بر امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم و اگر عمر نهی از آن نمینمود زنا نمیکردند مگر قلیلی از مردم و بعد از معلومیت این اخبار مخفی نیست بر کسی که ادنی بصیرت و شعوری از برای او باشد آنکه عمر بن خطاب باقرار و اعتراف خود که هر دو متعه حلال بودند در عهد رسول خدا و لکن من آن دو را حرام مینمایم از بدعت در دین

خداوند و مقابله نمودن رای خود را با رأی رسول خدا چیز دیگری مقصود او نبود از اینکلام و اجتهاد او در مقابل نص حقتعالی در آیه شریفه **فَمَا إِسَاءَ تَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنَهُنَّ** و مقابل حکم بحلیه آن از رسول خدا که خود اقرار بآن نمود در نهایت وقاحت و قباح است و شاهد بر اینکلام همان جواب عبد الله بن عمر است در مقابل سؤال آن شخص شامی و بعضی از متعصبین اهل خلاف مدعی بر نسخ این حکم شدند در زمان رسول خدا و اینکه مقصود عمر اخبار بنسخ این حکم بود نه آنکه خود مبدع و مخترع آن باشد جواب از آن آنکه این سخن منافی با کلام عمر بن خطابست چه ظاهر کلام او آنکه در تمام زمان رسول خدا باقی بر جواز و حلیت بوده است و آنکه نسبت بنفس خود داده است که من آنرا حرام مینمایم و همچنین منافی با آن اخباریستکه تصریح شده است بآنکه استمرار داشت جواز متعه نساء تا زمان وفات ابی بکر چنانکه صریح اخباریستکه که از مسلم و بخاری و حمیدی نقل شده است و بعضی دیگر از متعصبین گفته اند که مقصود عمر تحریم متعین نبود بلکه مراد او حکم بکراهت آن بود جواب از آن اولاً آنکه ظاهر لفظ نهی حرمت است و حمل آن بر کراهت بدون قرینه فاسد است و ثانیاً آنکه کراهت نیز یکی از احکام خمس است ابداع و اختراع آن بدون دلیل عین بدعت و ضلالتست زیرا که عمر پیغمبر نبود که تشریح احکام الهی نماید و ثالثاً آنکه این حمل منافی با اخباریست که صاحب جامع الاصول نقل کرده است که عمر آنرا حرام نمود و گفت هرکه مرتکب آن شود او را رجم مینمایم چه آنکه کراهت با امر برجم وفق نخواهد داد زیرا که معنی کراهت جواز فعل یا مرجوحیت آنست و فعل حرامی نخواهد بود که موجب حد فاعل آن شود با آنکه حکم برجم هم غلظت و خطای دیگریست از او زیرا که بر فرض حرمت غایت الامر زنا باشد و حکم زنا جلد است نه رجم مگر آنکه گفته شود که مراد عمر در حدیث رجم که صاحب جامع الاصول از او نقل کرده است همان جلد باشد پس آن تأویل در در تأویل است و هو کما تری یضحک به الثکلی و هم چنین منافی با قول عمر است «که انا احرمهما و اعاقب علیهما» چه کراهت با مطلق عقوبت وفق نخواهد داد و در بعضی از کتب اهل خلافت که یکی از علماء عامه متعه میکرد باو ایراد کردند که حلیت آنرا از کجا بدست آورده در جواب گفت که از قول عمر حلیت آنرا فهمیدم گفتند که عمر نهی از آن نمود و حرام کرد آنرا در جواب گفت که عمر چنین بیان نموده است که «متعنان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما» پس من قبول روایت او نمودم در اصل شرعیت متعه و حلیت آن و قبول نکردم نهی و حرام نمودن آنرا از او

و از جمله از مطاعن خلیفه اول و ثانی آنکه تخلف نمودند از جیش اسامه

و حال آنکه رسول خدا چندین مرتبه لعن کرده بود کسانیرا که تخلف نمایند از جیش اسامه و جمله از کلام در تخلف

و از جمله از مطاعن خلیفه ثانی جهل او است باکثر و اغلب احکام

و موارد خطایای او در این باب بی حد و بی شمار و در کتب امامت از فریقین مذکور است و هم چنین نقض و ابرام در آنها الا آنکه از جمله آنها که اختصار بآن میشود در اینکتاب آنکه انکار نموده حکم به تیمم را از برای کسیکه فاقد ماء باشد بخاری در صحیح خود و ابی داود و نسائی در صحیح خود و صاحب جامع الاصول باسناد خود روایت کرده اند از سعید بن عبد الرحمن که شخصی بنزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز نکن عمار یاسر بعمر گفت که خاطر نداری که من و تو در سفر بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی من در خاک غلطیدم و نماز خواندم پس واقعه را بعرض حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم رسانیدم حضرت فرمود بس بود ترا که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و مسح کرد عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر میخواهی من دیگر این حدیث را نقل ننمایم و صاحب جامع الاصول بروایت ابی داود چنین نقل کرده است از عبد الرحمن که من در نزد عمر بودم که دیدم مردی آمد و گفت ما یک ماه و دو ماه در مکانی میباشیم که آب نمیابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم واقعه را بعرض آن حضرت رسانیدم پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کیفیت تیمم را بما تعلیم نمود عمر گفت ای عمار از خدا بترس و نیز در همه این صحاح مذکوره و در جامع الاصول مباحثه ابو موسی و عبد الله بن مسعود را نقل کرده اند از شقیق بنی سلمه که گفت در نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم که ابو موسی گفت باین مسعود که اگر کسی جنب شود و آب نیابد چگونه مسعود گفت نماز نکنند تا آب نیابد ابو موسی گفت پس چه میگوئی قول عمار را ابن مسعود گفت عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت بگذار قول عمار را پس چه میکنی آیه را که فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا* و این جمله از کلمات بود در این قضیه که در کتب اهل خلاف مذکور است و نمیرسد علماء عامه را انکار نمودن آن و علی هذا میگوئیم که مسئله تیمم با آنکه خداوند عالم دو آیه در حکم آن نازل فرموده است یکی در سوره نساء و یکی در مائده و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مفصلاً و مشروحاً قولاً و فعلاً بیان آن فرموده و نیز حکم تیمم از احکام عام البلوی میان مسلمین است که بسا میشود که بسیاری از مکلفین مبتلای بآن میشوند خصوصاً ذوی الاعذار و مرضی و مسافران که باندک زمانی حال او حال سایر ضروریات دین اسلام است از وضو و غسل و امثال آن خصوصاً کسیکه مدت بسیاری از عمر او بگذرد در میان عامه مسلمانان خصوصاً در مدت بسیاری مصاحبت نماید با حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و با فضلا و علماء از اصحاب او چنین حکم واضح بدیهی

که بر اطفال و صغار لازم است در اول درجه تکلیف که تا نه سالگی در اناث و پانزده سالگی در ذکور باشد تعلیم و تعلم آن و دانستن این حکم الهی را مانند سایر ضروریات دین از وضو و غسل و عمر با آن همه طول زندگانی خود خصوصا در ایام خلافت خود جاهل بچنین مسئله باشد البته کاشف است از اینکه چنین کسی حکما اهلیت خلافت که قوام شریعت حضرت سید رسل از احکام دین منوط باو باشد نخواهد شد چه آنکه متعصبین از اهل خلاف باید در جواب اینطعن یکی از سه امر را اختیار کنند یا بگویند که عمر اجتهاد در این مسئله نمود و خطا کرد یا آنکه بگویند عالم باین حکم بود یا جاهل باین حکم بود راسا اما شق اول پس آن اجتهاد مقابل نص و باطل و عاطل است و بر فرض تسلیم خطا در ضروریات دین غلط و خطاء فوق خطا است و اما شق ثانی پس آن مستلزم انکار ضروری دین و رد حکم خدا و رسول است در آنچه تنصیص فرموده اند از حکم تیمم و اما شق ثالث که بالمره جاهل باصل حکم تیمم بود فیلزم ما ذکرنا من خروجه عن اهلیة الخلافة الکبری و الزعامة العظمی و هو المطلوب و اما مطاعن شخص سیم پس آن بعدد در نمیآید و در کتب مؤلفه طرفین از خاصه و عامه مذکور است که نقض و ابرام در آنها موجب کثرت حجم کتابست و لا نعطل الناظرین بطول الکلام

فصل هفتم در اثبات خلافت و امامت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بظهور معجزات از آن افضل اتقیا

که دلیل بر حقیقت و صدق او در دعوی خلافت و امامت است چه آنکه در ضمن بعضی از براهین عقلیه گذشته است که امامت مانند نبوت یکی از طرق ثبوت و تقرر او آنکه شخصی که دعوی امامت و خلافت نماید از جانب خدا و رسول و بر طبق دعوی خود اتیان بمعجزات و خارق عادات نماید که در این صورت لابد است از تصدیق و اذعان و ایمان باو زیرا که محالست اجراء معجزه بید کاذب عقلا زیرا که آن موجب اغراء بجهل و اضلال بندگان خدا است و صدور آن من الله تعالی قبیح و محالست چه اجراء معجزه بید ولی معنای آن شهادت و تصدیق خداوند است علی انه هو الولی و الخلیفة بلکه اقوی و آكد از نص است چنانکه حق تعالی اجراء معجزه در ید آصف بن برخیا فرمود باوردن تخت بلقیس ملکه سبا در نزد حضرت سلیمان علیه السلام بطرفه العین و اظهار این معجزه بجهت آن بود که اعلام فرماید و دلالت نماید خلق را بر اینکه او وصی و قائم مقام حضرت سلیمان است بالجمله معجزات اوصیا و ائمه مانند معجزات انبیا دلیل و برهانست بر صدق مقاله و حقیقت ایشان که فوق همه براهین است چنانکه خداوند آنرا دلیل و برهان قرار داد از برای انبیا و مرسلین خود چون طوفان نوح و کشتی آن و بر دو سالم شدن آتش از برای حضرت ابراهیم علیه السلام و عصای موسی و ناقه صالح و تخت سلیمان و نرم شدن آهن بدست حضرت داود و شفاء مرضی از برص و غیر آن و احیاء اموات و تکلم نمودن حیوانات و شق القمر و رد الشمس و امثال آن صدوق علیه الرحمة بسند

خود از ابی بصیر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که بچه سبب اعطا فرمود خدای عز و جل انبیا و رسل و ائمه هدی را معجزات و خارق عادات فرمودند تا آنکه دلیل و برهان باشد بر صدق آنکسیکه اظهار معجزه نموده و معجزه علامت و نشانه ایست از جانب خدا و اعطاء آن نمی فرماید مگر بانبیاء و رسل و حجج خود تا آنکه شناخته شود بآن صدق صادق و شخصی از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمود که از امیر المؤمنین علیه السلام معجزاتی ظاهر شد که قادر بر آن نبود غیر خدای تعالی فرمود که چون ظاهر شد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فقر و فاقه و حاجت دلیل است بر اینکه کسیکه حال او چنین است و مشارکت باضعفاء مخلوقین دارد در این امور پس آن معجزات از فعل او نخواهد بود بلکه آن فعل قادر متعالی است که منزله از صفات مخلوقین است بالجمله حضرت امیر المؤمنین اگرچه تمام وجود مقدس او و شرایف حالات و کرایم صفات او از معجزات و خرق عاداتست بلکه تمام شراشر وجود مطهر او از بدو ایجاد نور مقدس او الی آخر انقراض عالم بلکه مبدءا و معادا هرچه فرض شود آیت عظمی و حجت کبرای خداوند اکبر است که خبر میدهد ترا بآن عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ و در حیوة ظاهریه مدت عمر شریف آنحضرت اگر کسی ادنی بصیرت و شعوری از برای او باشد ملتفت خواهد شد که جمیع حرکات و سکانات و قیام و قعود و مشی و نوم و تکلم و سکوت و عبادت خداوند و معاملات با خلائق و مجاهدات در غزوات و ریاضات نفسانیه و مشقات وارده بر او آنچه تصور میشود در این عالم جسمانی ظاهری از آن بزرگوار همه معجزه و خرق عادت بود فضلا از آنچه تعلق دارد ببواطن امور و عالم معقول و عوالم دیگریکه فوق عقولست که ادراک کثیری از آن خارج از حیطه عقول ملائکه سمواتست فضلا عن غیرهم زیرا که عقول کافه کاینات قاصر است از ادراک مراتب جلال محمد و آل محمد خصوصا مراتب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که خدای عز و جل او را بمنزله نفس پیغمبر خود قرار داد پس اقرار بعجز از بیان مقامات محمد و آل محمد اولی از تفصیل و بیان است و لکن آنچه متعلق بمقصود است در مقام استدلال و اقامه حجت بر مخالفین آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلم دعوی امامت و خلافت بلا فصل نمود و باقرار و اعتراف تمام اهل اسلام معجزات و خوارق عادات بسیاری از آن سرور اتقیا بظهور رسید که قریب بهزار معجزه از حین ولادت بلکه قبل از ولادت الی یوم الشهادت از آن بزرگوار در کتب علماء و روات از خاصه و عامه ضبط شده است بلکه بعد از شهادت آن بزرگوار اینقدر معجزات و خارق عادات از قبر مطهر او بظهور رسیده که در همه اعصار و امصار اسماع خلائق را پر کرده است و کتب عدیده در خصوص بیان معجزات قبر منور او تألیف شده است و معجزات آنسرور انقیاء موازنه بلکه زیادتی دارد بر معجزات اکثر انبیاء پس بعد از معلومیت و ثبوت این مقدمات که اجراء معجزه

بريد كاذب قبيح من الله تعالى است بلکه اتيان معجزه برهان و دليل است بر حقيقت و صدق امام و خليفه و آنکه امير المؤمنين عليه السلام دعوى امامت و خلافت بلا فصل نموده بود بعد از رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم و آنکه صدور معجزه و خارق عادت از آنحضرت مانند صدور معجزه از انبيا و رسل است البته حقيقت او و بطلان مخالفين كالشمس في رابعة النهار است و انكار حقيقت او بر حد افكار ابو جهل است مر نبوت حضرت سيد رسل صلوات الله و سلامه عليه را اما ثبوت مقدمه اولي پس گذشت در مقدمات و فصول كتاب كه عقل قطعي مستقل در حكم آن است اما مقدمه ثانيه پس آن بيهوش و وجدان و بنصوص قرآن ثابت است كه صدق و راستي حجج ملك علام باظهار معجزات و آياتيست كه خارج از طاقت بشريت باشد و عقل نيز مستقل بحكم آن است للزوم افحام الانبياء و بطلان الشرايع و السنن و عدم تمامية الحجة على اهل العالم و اما مقدمه ثالثه پس گذشت در فصول سابقه كه مخاصمه نمود حضرت امير المؤمنين با ابى بكر و عمر كه فرمود «انا اولي بها من قميصى منى و قوله لقد تمصها فلان و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي» و كلام آنحضرت بعد از يوم سقيفه در مسجد در محضر همه مهاجرين و انصار كه ايگروه مهاجرين بترسيد از خدا و سرورى و پادشاهي محمد را از خانه اش بيرون نبريد و بخانه هاى خود ميندازيد و اهل بيت او را از مقام او و حق او منع و دفع ننمائيد بخدا سوگند اي گروه مهاجرين ما اهل بيت اولي ايم باين امر و شما خود ميدانيد كه امر در ميان ما و از ما است و كلمات آنحضرت مفصلا و مشروحا در فصل پنجم سبق ذكر يافت و مشاجره و مخاصمه اصحاب آن حضرت با ابى بكر و عمر در مسجد رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم در مقدمات امامت مشروحا ثبوت و تقرر يافت كه اينمقدمه از ابده بديهيات است كه قابل نقض و ابرام نخواهد بود و انكار اينمقدمه بمرتبه انكار اصل خلافت خلفاء بلکه انكار اصل وجود ابى بكر و عمر است و اگر اينمطلب قابل از براى انكار هست پس مخاصمه على عليه السلام با ابى بكر و عمر هم در باب خلافت قابل انكار خواهد و الا فلا و اما مقدمه رابعه اگرچه محتاج بذكر نخواهد بود زيرا كه علما از خاصه و عامه و روايات از طرفين اينقدر معجزات و خارق عادات از آن افضل اتقيا نقل نموده اند كه لا يعد و لا يحصى است و چندين كتاب در اين باب تأليف شده است و اجمع از همه كتب معجزه كتاب مدينة المعاجز است از تأليفات عمدة المحققين و قدوة المحدثين العالم الربانى و المحقق الصمدانى السيد هاشم البحرانى شكر الله سعيه و اجزل ثوبته و لكن بجهة تتميم مرام بانچه مقصود ببحث است در مقام اقل قليلى از معجزات آنسيد انام را از روايات و علماء عامه و قليلى از روايات و علماء خاصه نقل مينمائيم بر سبيل اختصار ترمذى كه از اعيان علما و محدثين اهل خلافت روايتكرده است كه على عليه السلام از دين رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم هفتاد هزار درهم يا دينار ادا نمود كه اكثر آن از وعده رسول خدا بود و منادى

آنحضرت در مسجد رسول خدا ندا کرد که آگاه باشید هرکرا بر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم دینی یا وعده ایست بنزد علی علیه السلام بیاید که آنحضرت دین رسول خدا را ادا و وعده های او را وفا خواهد نمود پس مردم از هر جانب میآمدند و آنچه ادعا میکردند بدون گواه و سوگند آنرا ادا مینمود و ابو بکر نیز منادی خود را امر نمود که ندا در دهد که «الا من كان له عند رسول الله دين او عدة فليات ابی بکر خلیفة رسول الله لیقضی دینه» چون مردم این ندا را شنیدند جابر بن عبد الله انصاری و جریر بن عبد الله بنزد ابو بکر آمدند و اظهار قرضی نمودند ابو بکر بدون گواه و سوگند دین رسول خدا را ادا نموده و وفا بوعده او کرده تا آنکه اعرابی داخل مدینه شد و ندای منادی ابا بکر را شنیده نزد او آمد و گفت رسول خدا دو بیست شتر سرخ موی سیاه چشم بامهار و اسباب آن بمن وعده فرموده است ابا بکر باو گفت که این ناقه ها که تو وصف نمودی در دنیا یافت نمیشود اعرابی گفت وا عجباه رسولخدا صلی الله علیه و اله چگونه بچیزی وعده مینماید که نایاب باشد پس آن اعرابی را نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستادند و مطلب خود را اظهار داشت علی علیه السلام بآن اعرابی گفت در بامداد بنزد من بیا اگر خدا خواسته باشد آنچه رسولخدا وعده فرموده بتو تسلیم خواهم نمود پس این خبر بگوش ابی بکر و عمر و سایر مهاجرین و انصار رسیده تعجب کردند چون صبح شد اعرابی بخدمت آنحضرت آمد از برای آنچه که باو وعده فرموده بود پس آنحضرت بفرزند خود حسن فرمود که با این اعرابی بوادی صبره که وادی جن است برو و ندا کن که ایگروه جن منم حسن بن علی بن ابی طالب وصی رسولخدا شما را امر میکنند که وفا کنید آنچه را که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم باین اعرابی وعده کرده است و آن دو بیست ناقه سرخ موی سیاه چشم است با مهار و اسباب حسن حسب الامر برفت پس هنوز سخن او تمام نشده بود که قطارهای ناقه از وادی سر درآوردند همه بامهار و اسباب و در آنروز جمعی از اصحاب که از آنجمله ابراهیم بن معاذ و عبد الرحمن ابن عوف و مقداد بن اسود و ابو ذر غفاری با جمعی کثیر با حسن بن علی بیرون رفته بودند چون مراجعت کردند آنچه را که مشاهده نموده بودند از برای مردم نقل کردند و بعد از آن ترمذی گفته است که این از عجایب کرامت آنحضرت است و الله اعلم صدر الاثمة اخطب خوارزمی و ابن شیرویه دیلمی و عبدوس همدانی و ابراهیم بن محمد حموینی روایت کرده اند که چون رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مکه را فتح نمود و مهیای رفتن هوازن شد فرمود یا علی برخیز قدرت و کرامت خود را در نزد خدای تعالی مشاهده کن چون آفتاب طلوع نماید با او سخن گوی علی علیه السلام برخاست و گفت «السلام علیک ایها العبد الذائب فی طاعة ربه» پس آفتاب در جواب او گفت «وعلیک السلام یا اخا رسول الله و وصیه و حجتة علی خلقه» پس علی بسجده شکر در افتاد رسولخدا سر او را از زمین

برداشت و دست مبارك خود بر روی او مالید و فرمود برخیز ایحییب من که همه آسمانها را از گریه خود بگریه در آوردی و مباحث نمود خدای تعالی بتو حاملان عرش را بعد از آن فرمود حمد میکنم خداوندی را که مرا تفضیل داد بر سایر پیغمبران و تأیید کرد مرا بوصی من سید اوصیا بعد از آن آیه را تلاوت فرمود **وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا** الایه ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغزلی شافعی و مجاهد و ابو اسحق ابراهیم ابن احمد قزوینی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده اند که بساطی از برای رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بهدیه آوردند امر فرمود که علی و ابو بکر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد و بروایت ابن مغزلی ده نفر را و بروایت دیگر جمعی از مهاجرین و انصار که از جمله آنها همین پنجنفر بودند که بر آن بساط بنشینند و فرمود بعلی علیه السلام که بگو ای باد ما را بردار علی علیه السلام حسب الامر فرمود بیاد تا آن بساط را بلند نماید پس آن بساط بامر آنحضرت بلند شد و ایشان را در هوا میبرد تا آنکه علی امر فرمود بیاد که ما را بر زمین بگذار و بعد فرمود بکسانی که در بساط نشسته بودند که آیا میدانید که اکنون در کجا هستید گفتند نه فرمود این موضع اصحاب کهف و رقیم است برخیزید و بر ایشان سلام کنید پس يك يك برخاسته و بر ایشان سلام کردند و جواب نشنیدند پس علی علیه السلام برخاست و بر ایشان سلام کرد در جواب او گفتند «وعلیک السلام ورحمة الله و برکاته» پس اهل بساط پرسیدند که چرا جواب سلام ما را باز ندادند آنحضرت از اصحاب کهف پرسید که چرا جواب سلام ایشان را باز ندادید گفتند ما گروه صدیقان بعد از مردن با کسی سخن نمیگوئیم مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر بعد از آن امر فرمود بیاد که بساط را بلند نمود پیوسته ایشان را در هوا میبرد تا آنکه امر کرد ما را بر زمین بگذار چون ما را گذاشت دیدیم در حره که موضعی است در نزدیکی مدینه فرود آمدیم علی علیه السلام فرمود بآخر رکعت نماز رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خواهیم رسید چون آمدیم دیدیم که رسول خدا در آخر رکعت نماز است و این آیه را تلاوت مینماید **اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحٰبَ الْكُهْفِ وَ الرَّقِیْمِ کَانُوْا مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا** ابن مغزلی و صاحب کتاب مناقب الفاخره و صدر الانمه اخطب خوارزمی و ابن السقا حافظ واسطی که از موثقین عامه اند و ابو الحسن عیسی رازی بصری و ابو الحسن احمد بن المظفر الشافعی و ابو عبد الله جرجانی از انس بن مالک روایت کرده اند که روزی رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نماز عصر میگذارد و در رکوع رکعت اول بسیار طول داد که ما گمان کردیم که آن حضرت ترا سهوی عارض شده است بعد از آن سر برداشت و فرمود «سمع الله لمن حمده» و نماز را مختصر کرده سلام داد پس رویجنب ما کرده در حالیکه روی او مانند ماه شب چهارده که در میان ستارگان باشد و بعد بر زانو نشست و قامت مبارك خود را کشید چنانکه از نور روی او همه مسجد روشن شد و در صفها نظر میکرد و جستجو

مینمود و صفوف جماعت زیاد بود فرمود چرا پسرعمم علی را نمی بینم و او را ندا میکرد که یابن عمی علی علیه السلام در آخر صفوف بود عرضکرد لبیک لبیک یا رسول الله فرمود یا علی بنزدیک من بیا علی علیه السلام صفها را از هم میشکافت و میآمد و مهاجرین و انصار تمام گردنها کشیده بودند تا آنکه مرتضی بمصطفی نزدیک شد فرمود یا علی چه چیز ترا از صف اول دور داشت عرضکرد که محتاج بآب ظهور بودم آمدم بمنزل حسن و حسین و فضه را ندا کردم احدی جواب نداد و بروایتی حسن و حسین را بطلب آب فرستادم طولی کشید دیدم هاتقی ندا در داد یابن عم النبی ملتفت شو چون نظر کردم سطلی پر از آب و مندیلی بر روی آن کشیده من آن مندیل را برداشتم خم شدم که بردارم دیدم آب خود بدست من ریخته میشود پس وضو ساختم دیدم آن آب از مشک خوشبوتر است بعد از اتمام وضو ملتفت شدم دیدم آن سطل و مندیل برداشته شد و ندانستم کی آنرا بر زمین گذارد و کی از زمین برداشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر روی علی تبسم کرد و او را بسینه مبارک خود چسبانید و میان دویده او را بوسید و فرمود یا ابا الحسن ترا شاد کنم آن سطل از بهشت و آن آب و مندیل از فردوس اعلی بود و آنکه ترا مهیای نماز کرد جبرئیل امین و آنکه مندیل بتو داد میکائیل بود قسم بآنکسیکه جان محمد در دست اوست که اسرافیل پیوسته زانوهای مرا گرفته بود تا تو بنماز من ملحق شدی آیا مردم مرا ملامت میکنند در محبت تو و حال آنکه حق جل و علا- با ملائکه ترا دوست میدارند از بالای عرش ابن شیرویه دیلمی و اخطب خوارزمی صدر الائمه و صاحب کتاب روضة الفضائل روایت کرده اند که چون علی علیه السلام عمرو بن عبدود عامری را بکشت جبرئیل برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازلشد و در دست او ترنجی بود عرضکرد یا رسول الله خدای عز و جل ترا سلام میرساند و میفرماید که این ترنج هدیه ایست از من برای علی بن ابیطالب پس رسول خدا آن ترنج را بعلي بن ابی طالب داد چون بدست او داد شکافته شد و از میان آن حریر سبزی بیرون آمد که در آن دو سطر نوشته بود «هذه هدية من الطالب الغالب الی علی بن ابی طالب» و صاحب مسند فاطمه از شافعی حدیث ترنج را در تزویج حضرت فاطمه علیها سلام نقل کرده که چون علی علیه السلام در مسجد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مشرف شد جبرئیل نازلشد و عرضکرد یا رسول الله خداوند ترا امر فرموده که این اترجه را بعلي بن ابی طالب دهی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنرا عطا فرمود بعلي بن ابی طالب علیه السلام چون آن اترجه بدست علی رسید دو قسمت شد در يك قسمت آن نوشته بود «لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین» و در قسمت دیگر نوشته بود «من الطالب الغالب الی علی بن ابی طالب» ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب به پنج سند و روایت و احمد بن حنبل در مسند خود و صدر الائمه اخطب خوارزمی و سمعانی در کتاب فضایل الصحابه و ابن ابی الحدید در نهج البلاغه روایت کرده اند که در یوم طائف که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالشکر اسلام محاصره نمودند

اهل طایفرا در آنروز علی را طلبید و مدت طولی با هم راز و نجوی کردند مردم عرضکردند یا رسول الله امروز نجوی و راز شما با علی بن ابی طالب علیه السلام بطول انجامید رسولخدا فرمودند «ما انا ناجیته و لكن الله انتجاه» یعنی من با علی نجوی نمودم لکن خدا با پسرعمم مناجات کرده و راز میگفت و از جمله معجزات مسلمة متواتره بین خاصه و عامه حدیث رد شمس است که اکثر از علماء عامه آنرا نقل کرده اند چون صدر الائمة اخطب خوارزمی به پنج سند و روایت و ابن مغزالی شافعی بروایات عدیده و محمد بن ابراهیم حموی طحاوی حنفی در کتاب شرح آثار و قاضی عیاض مالکی و ابو سعید کازرونی شافعی و ذهبی در کتاب میزان الاعتدال و ابن مردویه در کتاب مناقب و ثعلبی در تفسیر خود و نظیری در کتاب خصایص و خطیب در کتاب اربعین و جرجانی در تاریخ خود و وراق در کتاب خود و حسکانی در کتاب خود و ابو بکر شیرازی و ابن حجر عسقلانی که همه از اعظم اهل خلافت نقل کرده اند حدیث رد شمس را حتی آنکه حسن بصری ذکر کرده که چندین مرتبه شمس برگشت از برای علی بن ابی طالب علیه السلام و بعضی چهارده مرتبه ذکر نموده اند و تفصیل اینمعجزه و کیفیت آن معروف و در بعضی از فصول سابقه مفصلا بیان شده است که محتاج بتکرار نیست ابن مغزالی بدو سند و حسن بن سهل مالکی بصری و سلیمان بن احمد مالکی و ابو حامد شافعی در کتاب شرف المصطفی از انس بن مالک و ابن عباس نقل کرده اند که در عهد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ستاره مشاهده نمودیم که از آسمان فرود آمد رسولخدا فرمود که باین ستاره نظر کنید در خانه هرکس که فرود آمد آنکس وصی و خلیفه من است بعد از من چون اصحاب نظر کردند دیدند آن ستاره در خانه علی بن ابی طالب فرود آمد پس بعضی گفتند که رسولخدا در محبت علی طغیان ورزید پس از آن آیه وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ نازلشد و بالجمله معجزات و خارق عادات آن افضل اتقیا زیاده از آنستکه بعدد درآید و مقصود بمقام ذکر اجمالی از آنها بود که موازنه دارد این معجزات منقوله مسلمة با معجزات انبیاء اولو العزم و از این قبیل معجزات ظاهره از آن حضرت و هم چنین از سایر ائمه هدی و انبیاء سلف سلام الله علیهم اجمعین از اموریست که فوق طاقت بشر است و بروز و ظهور دارد در نظر خواص و عوام و لکن از برای حضرت امیر المؤمنین معجزات دیگریست فوق همه اینها و اعظم از جمیع معجزات انبیاء و مرسلین است که فهم آن مخصوص بافاضل از اهل علم و خواص از امت پیغمبر آخرالزمانست که این قسم از معجزات مسلم در نزد همه علما خاصه و عامه است از آنجمله اتحاد نور مقدس آنسرور اولیاست با نور مطهر حضرت اشرف کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم در بدو ایجاد عالم و تقدم این دو نور بر همه موجودات از آسمانها و زمینها و حجب و عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین چه آنکه معجزه خارق عادت است که

بفعل خداوند ایجاد شود و مستند بفعل حق باشد چه در عالم حسیه ظاهره و یا در عوالم معنویه که خارج از عالم ظاهره دنیویه باشد ابراهیم بن محمد حموی بشش سند و روایت و احمد بن حنبل در مسند خود و صدر الاثمه موفق بن احمد به پنج سند و روایت و ابن مغزلی شافعی بسه سند و روایت و سبط حنبل و ابن شیرویه دیلمی صاحب مناقب الفاخرة روایت کرده اند حدیث اتحاد نورین را و آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که من و علی آفریده شدیم از نوری قبل از خلقت آدم بچهارده هزار سال و در جانب راست عرش خدا را تسییح میکردیم و او را بعظمت و بزرگی یاد میکردیم پس آدم را آفرید و ما در صلب او قرار گرفتیم و بعد باصلا ب و ارحام مطهره منتقل شدیم تا آنکه بصلب عبد المطلب رسیدیم و در آنجا آن نور دو نیمه شد نیمی در صلب عبد الله قرار گرفت و نیم دیگر در صلب ابو طالب و خداوند چند نام از نامهای خود را از برای ما جدا نمود او محمود است و من محمد و او اعلی است و برادرم علی و او فاطر است و دختر من فاطمه و او محسن و دو پسر من حسن و حسین و نام من در دیوان رسالت بود و نام علی در دیوان خلافت و شجاعت پس من رسولخدا هستم و علی شمشیر خدا و از آنجمله علو مراتب کمالات آنحضرت خصوصا مقامات عالیه علمیه آن بزرگوار که خداوند در قرآن مجید در وصف او بتصدیق علماء و مفسرین عامه که وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی فرامیگیرد آن آیات و علوم قرآنا گوش نگاهدارنده صدر الاثمه موفق بن احمد بدو سند روایت کرده که این آیه در شان علی بن ابیطالب علیه السلام نازلشد پس رسولخدا او را بسینه خود چسبانید و فرمود که پروردگار من مرا امر کرده است که خود را بتو نزدیک گردانم و ترا از خود دور ننمایم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم که حفظ نمائی و فراموش نکنی در آنگاه این آیه نازلشد که وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و ثعلبی در تفسیر خود بدو سند و حافظ ابو نعیم بسه سند و روایت و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مالکی در فصول المهمه و طبری و قاضی میبدی شافعی و ابو الحسن واقدی همه اعتراف نموده اند که این آیه در شان علی علیه السلام نازلشد و نیز رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آنسرور اتقیا فرموده که «انا مدینه العلم و علی بابها و انا دار الحکمة و علی بابها» و این دو روایت را علما و روات عامه بحد تواتر نقل نموده اند و نیز این روایترا که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در مرض موت علی علیه السلام را در زیر جامه خود برده و هزار باب از علم باو تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح میشد از مسلمات بین فریقین است و این روایترا علما و روات عامه از عمر بن خطاب نیز روایت کرده اند و غزالی که از اعظم و اعیان اهل خلافت در کتاب بیان علم لدنی گفته است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که رسولخدا زبان مبارک خود را در دهان من گذارد پس مفتوح شد در قلب من هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح میشد و اینمرتبه از علم بمجرد تعلم حاصل نخواهد شد بلکه ممکن نیست این رتبه مگر بعلم لدنی و نیز

در همین موضع از همین کتاب گفته است که وقتی علی علیه السلام حکایت عهد موسی را بیان میکرد و میفرمود شرح کتاب موسی چهل بار بود و اگر خدا و رسول مرا رخصت دهند شرح نمایم معانی الف فاتحه را تا آنکه بقدر آن شود یعنی چهل بار و این کثرت در این وسعت با این افتتاح در علم نمیباشد مگر علم لدنی آسمانی خدائی صدر الائمة اخطب خوارزمی بسند خود روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در میان جماعتی نشسته بودند پس فرمود میخواهید بشما بنمایم کسی را که آدم است در علم او و نوح است در فهم او و ابراهیم است در حکمت او زمانی نگذشت که علی علیه السلام داخل شد پس ابو بکر عرض کرد یا رسول الله قیاس نمودی مردی را سه نفر از پیغمبران مرسل بخ بخ لهذا الرجل گوارا باد باین مرد و مبارك باد باو یا رسول الله آنمرد کیست فرمود که نمیشناسی او را ابو بکر گفت که خدا و رسول داناترند فرمود آنمرد ابو الحسن علی بن ابیطالب است پس ابو بکر گفت «بخ بخ لك يا ابا الحسن و این مثلك يا ابا الحسن» محمد بن حسن زیاد نقاش در جلد اول از تفسیر خود که موسوم بشفاء الصدور است و همچنین ابو بکر شیرازی و کلبی که از اعظم مفسرین اهل خلافت در مقام تعظیم و توقیر ابن عباس نقل کرده اند که ابن عباس گفت آنچه از تفسیر قرآن میدانم همه را از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد گرفته ام و نیز نقاش نقل کرده است که ابن عباس گفت که تعلیم نموده است بمن علی بن ابی طالب علمی را که رسول خدا باو تعلیم نمود و علم رسول خدا از خداست و علم علی از رسول خدا و علم من از علیست و نیست علم من و نه علم جمیع اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در جنب علم علی علیه السلام مگر مانند یکقطره مقابل هفت دریا مؤلف گوید که این جمله از اخبار و کلمات علماء عامه است در باب سعة علم امیر المؤمنین علیه السلام اما آنچه در نزد علماء خاصه محقق و بتواتر پیوسته آنکه علوم اولین و آخرین و ما کان و ما یکون جمیعا در نزد علم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و ائمه هدی از اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین است و از واضحات آنکه علم با این تفصیل از اخص و اشرف صفات ایشان و خارج از طاقت بشر است بلکه فوق طاقت انبیاء سلف است چه آنکه حقتعالی در قرآن در حق آنحضرت فرموده وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ و در وصف قرآن گفته لَا رَطْبٍ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ و علم قرآن ظاهرا و باطنا بلکه سبعة بطون او سبعین بطنا در نزد ایشانست و دلالت مینماید ترا بر اینمطلب که علم باین وصف فوق طاقت انبیاء سلف است حکایت خضر و موسی علیهما السلام که این دو پیغمبر یکی حاوی جمیع علوم ظاهره و دیگری عالم بعلوم باطنه در کنار دریا نشسته بودند که مرغی ظاهر شد و قطرات آبی برداشت و باطراف و جوانب منتشر نمود آن دو پیغمبر در امر آنمرغ متحیر ماندند که ملکی نازل شد و یا الهام شد بایشان که اینمطلب اشاره است که علم همه اهل عالم در جنب علم محمد و آل محمد مانند این قطراتست بالنسبه باین دریا چگونه

چنین نباشد و حال آنکه خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که جمیع علوم در قرآنست و همه علم قرآن در فاتحة الكتابست و آنچه در فاتحة الكتابست هم آن در بسم الله است و آنچه در بسم الله است همه آن در بسم الله «و انا نقطة تحت باء بسم الله» و اینمرتبه از علم و مقامات عالیه یکی از شرایف آنحضرت است و همچنین است سایر صفات آن بزرگوار از عصمت و عدالت و کرم و سخاوت و شجاعت و عفت و صبر و حلم و عفو و گذشت و آنچه از کرایم صفات مقربین و ابرار است همه آنها در آنسرور بمرتبه ایست که فوق طاقت بشر است و اینها اگرچه از امور باطنیه غیبیه اند لکن از برای همه آنها آثار حسیه خارجیه است که هر يك بنقل محقق بلکه بتواتر و تعقل و بنصوص قرآنی و ظواهر کتاب خدای تعالی بر تمام امت معلوم و محقق است چه آنکه آثار حسیه علم آنحضرت بنحویست که تمام علماء امت پیغمبر علم خود را منتسب بآنحضرت مینمایند از علم تفسیر و فقه و کلام و علم اخلاق - علوم ادبیه از نحو و علم فصاحت و بلاغت و سایر علوم و اما آثار حسیه شجاعت آنحضرت بقسمی است که مخالف و مؤلف نقل نموده اند در غزوات و معارك که عمود اسلام بشمشیر او بلند شد و هاتف غیبی در حق او ندا درداد که «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار» و بقسمی سطوت و هیبت او در قلوب مشرکین و کفار جای کرده بود که بشنیدن اسم مبارک آن بزرگوار قرار و آرام از برای آنها نمیماند و اما آثار حسیه سخاوت و کرم او بقسمی بود که سوره هل اتی و آیه نجوی و آیه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة در شان والای او نازلشد و عدالت و عصمت او را خداوند در آیه تطهیر شهادتی داده و زهد او در دنیا بمرتبه بود که سه مرتبه دنیا را طلاق گفته بود و هکذا سایر حالات و و اخلاق آنسرور آیا کدام يك از آنها است که در قوه بشر است و فوق طاقت بشر نیست پس تمام شراشر وجود مقدس او بکلیه و بجمیع احواله و اطواره آیت الله العظمی فی بریته خواهد بود چه در سموات و چه در ارضین و مقام همه ممکنات سوای خاتم النبیین در تحت مقام و مرتبه او خواهد بود علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و حاصل کلام در مقام آنکه قلبی از معجزات و خارق عادات آن بزرگوار را بروایات و طرق اهل خلاف نقل نمودیم و اقل قلیل بلکه اشاره من باب التیمن و التبرک از معجزات آن آیه الله العظمی و حجته الکبری از طرق و روایات علما و روات خاصه نیز نقل مینمائیم بجهت تتمیم مرام سید مرتضی بسند خود از حدیفة بن الیمان روایت کرده و بروایت دیگر از ابن عباس نقل شده است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بودیم که ناگاه صدای عظیم و غوغای هولناکی بلند شد رسول خدا فرمود نظر کنید که چه حکایت است پس بیرون رفتیم ما از خدمت آنحضرت و نظر کردیم دیدیم که چهل نفر سوار بر ناقه و بر دست هر يك نیزه های بلند و سرنیزه های ایشان از عقیق سرخ که بر روی آن لؤلؤ است و بر سر هر يك تاجی از جواهر بود و مقدم تر از همه جوانی بود نوخط که هنوز بر گونه

و صورت خود موي نداشت و گویا صورت او مانند پاره از ماه بود و بصدای بلند استغاثه مینمود و میگفت «البدار البدار الی محمد المختار المبعوث فی الاقطار» حذیفه گفت مراجعت کردم بخدمت رسولخدا و آنچه مشاهده نموده بودم عرضه داشتم پس بمن فرمود برو بحجره کاشف الکروب عند علام الغیوب و الهزبر الغیور و البطل الجسور و العالم الصبور آن کسیکه مکتوبست اسم او در توریة و انجیل و زیور و بیاور علی بن ابی طالب را پس من بسرعت تمام رفتم بخدمت امیر المؤمنین پس در بین راه ملاقات نمودم آنحضرت را که بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم میآید و فرمود ایحذیفه آمدی که مرا خبر دهی از قومیکه من عالمم بحال ایشان زمانیکه خداوند ایشانرا خلق نموده پس شتاب کرده بخدمت سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلّم رسید و من از پشت سر او بشتاب آمدم تا آنکه داخل مسجد شدیم و قوم احاطه کردند برسولخدا پس آنغلام صبیح المنظر برخاست از میان قوم و اینکلماترا انشا نمود «ایکم الراهب اذ انسدل الظلام ایکم المنزه عن عبادة الاوثان و الاصلنام ایکم الساتر عورات النسوان ایکم الصابر یوم الضرب و الطعان ایکم قاتل الاقران و مهدم البنیان و سید الانس و الجان ایکم اخو محمد المصطفی المختار و مبدد المارقین فی الاقطار ایکم لسان الحق الصادق و وصیه الناطق ایکم المنسوب الی ابی طالب بالولد و القاعد للظالمین بالمرصل» پس رسول خدا فرمود یا علی اجابت نما اینغلامرا و قائم شو بحاجت او پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بامر رسول خدا برخاسته و فرمود ایغلام منم آنکه وصف نمودی و منم که حاجت ترا بر میآورم و شفاء درد تو هستم بعون الله سبحانه و تعالی پس حاجت خود را بیان نما تا آنکه مسلمانان بدانند که «انی سفینه النجاة و عصی موسی و کلمة الکبری و النبأ العظیم الذی هم فیہ مختلفون و الصراط المستقیم الذی من حاد عنه ضل و غوی» پس آنغلام عرضکرد که از برای من برادری است که بسیار حریص بود در صید کردن روزی بیرون رفت از برای شکار ناگاه برخورد بده گاو وحشی کوهی و تیری بجانب یکی از آنها انداخت بالفور نصف از اعضای او فالج شد و سخن گفتن او کم شد بنحوی که بهیچ وجه سخن نمیتواند گفت مگر بایماء و اشاره بما رسید که صاحب شما رسول مبعوث بشما رفع مینماید بلیه نازله برادر مرا و بعد خطاب کرد باهل مدینه و مجمع انصار و مهاجرین که بدانید منم قحطاح این حلالحل ابن ابی القضیب و ما از بقیه قوم عادیم که سجده مینمائیم اصنامرا و اگر رسول مبعوث بر شما شفا داد برادر مرا ما ایمان باو میآوریم و اسلام اختیار میکنیم و ما نود هزار جمعیت هستیم صاحب سطوت و شمشیر و قوت و کنوز بیشمار از ذهب و فضه و اینست حال ما که بشما خبر دادیم آنگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کجاست برادر تو ایغلام عرض کرد اینک از عقب میرسد و بر هودجی سوار است پس ناگاه آن هودج بباب مسجد رسید آن غلام عرضکرد که برادرم آمد

پس آنحضرت نزدیک هودج رفته نظر کرد غلام صبیح المنظری در هودج مشاهده نمود چون چشم آن غلام بآنحضرت افتاد گریه کرد و عرضکرد «الیکم الملجأ و المشتکی» پس حضرت امیر بحضار اهل مدینه و غیر ایشان فرمود که امشب بیرون روید بسمت بقیع که زود است مشاهده خواهید نمود از علی امر عجیبی را پس مردم عصر آنروز را بجانب بقیع شتافتند و در بقیع ازدحام و جمعیت نمودند تا آنکه مقداری از شب گذشت و آنحضرت تشریف فرمای بجانب بقیع شدند و بمردم فرمود که متابعت من نمائید و همراه من بیائید پس آنجمع کثیر همراه حضرت مسافتی راه طی نمودند که ناگاه دو قسم از آتش نمودار شد که از هم جدا و متفرق بودند و یکی از آن دو آتش کمتر و دیگری زیاده بود پس آنحضرت داخل در آن آتش قلیل شد ناگاه از میان آتش صدای ضجه و صیحه بلند شد و آنرا داخل در آتش بسیار نمود و خود نیز داخل در آن آتش بسیار شد و ما از دور بآن آتش نگاه میکردیم و آن آتش را بهمین نحو تا صبح مشاهده کردیم و از آن حضرت مایوس شدیم تا آن که هوا روشن شد ناگاه دیدیم آنحضرت را که تشریف آورد دو سری در دست دارد بسیار مهیب و در اطراف آنسر یازده انگشت بود و در میان جبهه او یکچشم درشت واقع شده بود و موی سر او مانند درندگان و آنحضرت موی آنسر را بدست مبارک پیچیده میآورد مردم آنسرور را دعا کرده آمدند تا نزدیکی آن محمل و بآن غلام فرمودند قم باذن الله تعالی که بر تو مرض و عیبی نخواهد بود پس آن غلام صحیحا سالما برخاست و دستها و پاهای او که فلج بود دید که در کمال صحت و استقامتست پس خود را بر پاهای مبارک آنسرور انداخته بوسه داد و عرض کرد «اشهد ان لا اله الا الله محمدا رسول الله و انك على ولي الله و ناصر دینه» آنگاه آنقومیکه با آن غلام آمده بودند اسلام اختیار کردند و خلق مدینه را بهت و حیرت فروگرفته بود از خلقت و مهابت آنسر که در دست امیر المؤمنین علیه السلام دیده بودند پس آنحضرت ملتفت شد بسوی اهل مدینه و فرمود ایها الناس این سر عمرو بن اخیل بن لاقیس بن ابلیس است که در میان دوازده هزار قوم از جن بوده و او این بلیه را بر سر این غلام آورده بود پس با ایشان مقاتله کردم بآن اسمیکه بر عصای موسی مکتوب بود و بر در یازده بود دریا منشق شد پس همه ایشان مردند ایها الناس تمسك جوئید بخدا و به نبی و وصی او قطب راوندي عليه الرحمه در کتاب خرایج بسند خود از اعمش و ابن عطیه و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که زنی از انصار که مسماء بام فروه بود اهل مدینه را ترغیب و تحریص مینمود به بیعت امیر المؤمنین و نقض بیعت ابی بکر چون این خبر بابی بکر رسید امر باحضار او نمود باو گفت که توبه نما از این فعل خود ام فروه امتناع نمود از توبه ابو بکر گفت یا عدوة الله تحریک مینمائی مردم را بر افتراق و سبب میشوی از برای تنازع و تشاجر و فتنه بین

مردم آیا در امامت من چه حرفی داری ام فروه گفت که تو امام من نیستی گفت پس من کیستم گفت که تو امیر قوم خود هستی که آنها جمع شدند و ترا بر خود امیر کردند و اگر مکروه داشته باشند ترا عزل خواهند نمود امام آنکسی است که از جانب خدا بمنصب امامت و خلافت اختصاص یافته باشد و از برای او ظلم و جور جایز نباشد و امام آنکسی است که عالم باشد بظاهر و باطن و آنچه در مشرق و مغرب است از خیر و شر و جایز نخواهد بود امامت از برای کسی که کافر بالله باشد و عبادت نموده باشد اصنام را و بعد از آن اسلام آورده باشد پس تو از کدام فرقه خواهی بود یابن ابی قحافه ابو بکر گفت من از کسانی هستم که خدا مرا برگزید و اختیار کرد از برای بندگان خود ام فروه گفت دروغ گفتی و افترا بر خدا بستی اگر تو از کسانی باشی که خداوند ترا برگزیده است هر آینه باید در قرآن تو را یاد کرده باشد چنانکه غیر ترا یاد فرموده است بقوله تعالی وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوَفُونَ وای بر تو ای ابی بکر اگر تو امام برحق هستی پس بگو اسم آسمان دنیا که آسمان اول است چه چیز است و اسم سماء ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسه و سادسه و سابعه چیست پس ابو بکر متحیر مانده ندانست در جواب چه باید گفت و بعد ابو بکر گفت اسم آنها در نزد خالق آسمانهاست ام فروه گفت اگر جایز بود از برای زنان که تعلیم نمایند مردانرا هر آینه بتو تعلیم مینمودم ابو بکر گفت یا عدوة الله بگو اسم آنها را و الا ترا بقتل خواهم آورد ام فروه گفت آیا مرا بقتل تهدید مینمائی قسم بذات مقدس پروردگار که باک ندارم که قتل من بدست مثل تو جاری شود و لکن من خبر میدهم ترا بآن اما اسم آسمان اول ایلول است و ثانیه و یعول و ثالثه سحقوم و رابعه ذیلول و خامسه ماین و سادسه ماحیر و سابعه ایوٹ پس ابو بکر و جمعی از منافقین که در اطراف او بودند متحیر شدند و باو گفتند که چه میگوئی در حق علی ابن ابی طالب گفت چه بگویم در حق آن امام ائمه و وصی اوصیاء و کسی که بنور او درخشنده شده آسمانها و زمینها و کسی که تمام نمیشود توحید پروردگار مگر بمعرفت او و لکن تو ای ابو بکر نقض عهد و بیعت او نمودی و دین را بدنیا فروختی پس ابو بکر امر کرد که این زن را بکشید که مرتد شده است و از دین برگشته است پس بامر ابی بکر ام فروه را بقتل آوردند علیه السلام در آن هنگام در مزرعه خود تشریف داشتند و در مدینه نبودند چون بمدینه آمدند و از قتل ام فروه خبر شده بمنزل او تشریف آورده و بر سر قبر او چهار مرغ سفید مشاهده فرمود چون این طیور دیدند که آن حضرت توجه بجانب قبر فرموده بخدمت او مشرف شدند و پر و بال خود را حرکت میدادند پس آنحضرت بر روی قبر ام فروه ایستاد و دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرضکرد «یا محیی النفوس بعد الموت و یا منشی العظام

الدارسات احی لنا ام فروة و اجعلها عبرة لمن عصاك» پس ناگاه ام فروه از قبر بیرون آمد در حالتیکه چادر سبزی از سندس پوشیده بود و عرض کرد ایمولای من پسر ابی قحافه اراده کرد که خاموش نماید نور ترا «فابی الله لنورك الا ضیاء» چون این خبر بابی بکر و عمر رسید تعجب نمودند سلمان گفت بایشان که اگر علی علیه السلام قسم بدهد خدا را باحیاء اموات از اولین و آخرین هر آینه خدا همه آنها را زنده خواهد فرمود و امیر المؤمنین علیه السلام ام فروه را بسوی شوهر خود برگردانید و آنقدر زندگانی کرد که دو پسر از او متولد شد و ماند تا ششماه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد و صاحب کتاب درر المطالب روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بجانب غزوة تبوک بیرون رفتند و علی بن ابیطالب علیه السلام را در مدینه خلیفه و جانشین خود قرار داد و امر فرمود او را باقامت در مدینه منافقین در این باب گفتگو کردند که رسول خدا مکروه داشت بردن علی بن ابی طالب را به همراه خود چون این سخن بسمع مبارک امیر المؤمنین علیه السلام رسید شمشیر خود را برداشته بخدمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد و مکالمات منافقین را بآنحضرت عرض کرد رسولخدا فرمود من ترا خلیفه خود کردم در آنچه در پشت سر خود گذاشتم «ا ما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی» علی علیه السلام بمدینه برگشت و رسولخدا با مسلمین بمقصد خود روانه شدند تا بموضع جنگ رسیدند و دولشکر در برابر هم ایستاده مقاتله نمودند و شکست بر لشکر اسلام واقع شده و منهزم گردیده فرار نمودند پس جبرئیل برسولخدا نازل شد و عرض کرد حق سبحانه و تعالی بتو سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بنصرت و ظفر بر اعدا و میفرماید اگر بخواهی ملانکه را بجهت نصرت تو نازل فرمایم که با این قوم مقاتله نمایند و اگر بخواهی علی را بنصرت خود بخوان پس رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم آمدن علی را بجهت نصرت خود اختیار کرد پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله برگردان روی خود را بجانب مدینه و باین لفظ علی را ندا کن «یا ابا الغیث ادرکنی یا علی ادرکنی یا علی» حضرت سلمان میگوید که من در آنسفر با رسولخدا نرفتم و در مدینه اقامت داشتم در خدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و آنروزی بود که حضرت بسوی نخلستان مدینه بیرون رفته بود و من نیز بآنحضرت رفتم و آنجناب بر نخله بالا- رفته و آن نخله را حرکت میداد و خرما ریخته میشد و من در زیر نخله خرما جمع مینمودم ناگاه شنیدم آنحضرت در بالای نخله فرمود لبیک لبیک اینک آدمم بخدمت تو و از درخت بزیر آمد و آثار حزن و اندوه از ناصیه شریف او هویدا بود و اشک از چشمهای مبارک او جاری بود عرض کردم یا ابا الحسن خداوند چشمهای مبارکترا نگریند چه قضیه روی داده است فرمود ای سلمان بر لشکر رسولخدا شکست واقع شده است و مرا خوانده است و استغاثه بمن فرموده بعد از آن داخل مدینه شد و بخانه فاطمه

سلام الله عليها آمد و او را بواقعه خبر داد و بیرون آمد و بمن فرمود قدمهای خود را بجای قدم من بگذار و تخلف از آن منما که قدم تو منحرف شود سلمان میگوید من متابعت نمودم آنحضرترا حذو النعل بالنعل چون هفده قدم برداشتیم ناگاه جیوش و عساکر نمایان شد و دو لشکر را با هم ملاحظه نمودیم پس آن بزرگوار چنان صیحه کشید که آن دو لشکر بر خود بلرزیدند پس جبرئیل نازل شد و بشارت داد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را از آمدن علی بن ابی طالب علیه السلام پس حمله آورد بر شجاعان لشکر کفار زمانی نگذشت که لشکر کفار منهزم شده فرار نمودند وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلي امير المؤمنين و سطوته و هیبت و بالجمله معجزات باهرات صادره از آن مظهر قدرت حضرت ذو الجلال محتاج بچندین کتب و دفاتر است و علماء امامیه شکر الله سعيهم و اجزل ثبوتهم در بیان آن تالیفات عدیده نموده اند و این اقسام از معجزاتی است که در زمان حیوة ظاهری از آنحضرت ظاهر شد و اما معجزات قبر مطهر آن سرور اتقیاد هر قرنی از قرون آنقدر برای شیعیان بلکه برای عامه ناس ظاهر شد از شفاء مرضی و سیلی خوردن بعضی از منافقین و بینا شدن اعمی و امثال آن که همیشه شفاء قلوب مؤمنین و غیظ قلوب منافقین است در دفاتر و کتب علما و تواریخ ثبت و ضبط است که محتاج بذکر و بیان نخواهد بود و در این فصل اختصار نمودیم که باعث طول کلام نشود «و عليك بمراجعة کتب العلماء لتزداد بصيرة و ایمانا و الحمد لله علی ما هدانا»

فصل هشتم در بیان سبب تقاعد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از مقاتله با خلفاء قبل از خود از ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان

و این تقاعد حضرت از مقاتله با هؤلاء یکی از مناقشات اهل خلافت بر علماء شیعه و ابداع شبهه است در اذهان قاصرین و میگویند که اگر خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلام بود پس چرا با ایشان جنگ نکرد که اخذ حق خود نماید با آنکه از اشجع ناس بود بلکه باعتقاد شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قادر بود که شام را کوفه نماید و کوفه را شام مثلا و از معجزات و خارق عادات آنحضرت زیاده از این بیان میکنند و با این قدرت و سطوت چرا حق خود را اخذ نمود و در خانه نشسته و مجادله و مقاتله با قوم نکرد و با این مناقشه و شبهه استدلال مینمایند بر حقیقت مذهب خود و اینمطلب را در نظر عوام و ضعفاء از اهل علم جلوه میدهند و تقویت میکنند مذهب باطل خود را و لکن این سخنی است بسیار واهی و در ضعف و سستی اهون است از بیت عنکبوت چه آنکه از برای تقاعد آنحضرت از قتال با هؤلاء المنافقین اسباب بسیاری بود و ازاله این اشکال و قلع بیان این مناقشات و اوهام مبتنی بر تشبیه و تقریر بعضی از مقدمات مسلمه است مقدمه اولی آنکه آنچه بر خدا و انبیا و رسل و حجج ملک اعلام از اوصیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین لازم است همان اقامه حجت و الزام بر مشرکین و منافقین باظهار معجزات و ارشاد و هدایت مقدمه ثانیه آنکه اختیار نمودن

خلق ایمان بخدا و رسول و ائمه دین را یا اختیار نمودن کفر و نفاقرا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ مبنی بر اختیار است بمعنی آنکه خداوند از بندگان خوا اراده نفرموده است از ایمان و کفر مگر از روی اختیار بدون شایبه الاکراه و الاجبار لقوله تعالی و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً و آن ایمان بغیر اختیار را خداوند از بندگان خود نخواسته است اگرچه توفیق بایمان من اللّٰه سبحانه و تعالی است و لکن اختیار مکلفین را در اصل ایمان بخدا و اذعان برسالت رسول و ولایت ائمه هدی مدخلیت تامه است و الا اگر مقصود آن باشد که بندگان خدا از روی کره و بغیر اختیار مؤمن باشند دیگر محتاج بارسال رسل و انزال کتب و زحمات انبیاء نخواهد بود پس اصل تکلیف بایمان مبتنی بر اختیار است بلکه ثبوت و بقاء آن هم ناچار از ابتلا- و امتحان است لقوله تعالی مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَقوله تعالی الْمَ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و بالجمله اصل تکلیف بایمان و اقرار بما جاء النبی مبتنی بر اختیار است و آنچه لازم بر انبیا و رسل و حجج است همان اقامه برهان و اتمام حجت است بر خلق تا جدا شود حق از باطل و پس از اقامه برهان و اتمام حجت هرکس حق را اختیار کرد فمرحبا بسعادته و هرکس باطل را اختیار نمود پس آن از سوء اختیار خود خواهد بود که ضرر کفر او عاید بخودش خواهد بود لقوله تعالی مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ * وَقوله تعالی قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَقوله تعالی قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا دیگر بر خداوند و انبیاء و حجج او لازم نیست که بغیر اسباب عادیه او را مجبور بایمان و طاعت نماید و بغیر اختیار او را بر ایمان بدارد چه در اینصورت اصل تکلیف که متضمن یکنوع از ابتلا و امتحان است بی فایده خواهد بود و هر آینه حاجت نبود بیعت انبیا و رسل که بعضی از ایشان هزار و نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت نماید مثل نوح علیه السلام و بعضی هزار سال و بعضی پانصد سال و بعضی صد سال و هکذا و اینقدر صدمات به بینند و زحمات بکشند که عقل در آن حیران بماند پس آنچه عادت اللّٰه بر آن جاری شد همان اقامه حجت و الزام نمودن خلق است بر اصل تکلیف بایمان باسباب ظاهریه متعارفه بارشاد و هدایت کردن خلق و اقامه برهان بآنچه ادراک مینمایند بعقول خود از معرفة اللّٰه تعالی و باجراء معجزات و خارق عادات در ایدی انبیاء و حجج اللّٰه تعالی که آنهم بالنسبه بنوع انبیا و ائمه از عادت اللّٰه سبحانه و تعالی است در حق ایشان که دلیل است بر حقیقت و صدق مقاله ایشان که تا خلق بمشاهده آن تصدیق ایشان نمایند بلی گاهی میشود که بجهت بعضی از مصالح خداوند قلیلی از بندگان خود را هدایت بایمان بفرماید که مرجع آن نیز بیک نوع از توفیق است که بالمره مسلوب الاختیار نخواهد بود در اصل اختیار ایمان

بکفر و نفاق و بالجمله بحسب عقل و شرع زیاده بر آنچه ذکر شد لازم نخواهد بود بر انبیا و رسل و حجج در مقام ارشاد و هدایت و تبلیغ و مغلوب شدن انبیا و حجج و عزلت ایشان و اسیر شدن در دست اعدای دین و قتل نفوس زکیه ایشان و نهب اموال ایشان و صبر نمودن بر همه مرارات سیما صبر بر کفر و نفاق مرده شیطان و مهلت دادن خدا آنها را در متاع حیوة دنیا امر عجیب و وضع غریبی نخواهد بود که موجب استبعاد و ابداع شبهات شود از برای کسیکه ادنی بصیرت و عقل و شعور از برای او بوده باشد چه آنکه ضعف انبیا و حجج الله و مغلوب شدن ایشان «لا یزیدهم الا قربا بالله و اجرا و ثوابا و کفر اعدائهم لا یزیدهم الا عذابا و نکالا» دیگر هیچ سفیه بیعقلی را گمان میرسد که مغلوبیت خواص بندگان خدا دلیل بر عدم حقیقت ایشان خواهد بود و یا علو و استکبار و سلطنت هولاء المنافقین و الکفار دلیل بر حقیقت ایشان خواهد بود حاشا ثم حاشا پس از اقامه برهان و تمامیت حجت بر مردمان و مغلوب شدن انبیا و حجج و رسولان لازم نخواهد بود که در مقام تعرض آن برآیند از مقاتله با اعداء و اهل کفر و نفاق و شقاق مگر با وجود شرایط آن که وجود اعوان و انصار است که تفصیل آن خواهد آمد مقدمه ثالته آنکه جهاد با کفار و منافقین لازم نخواهد بود بر انبیا و حجج مگر با وجود اعوان و انصار که بنحو عادت متعارفه بین خلق مقاتله نمایند با اعدای دین که بسبب آن اجر و ثواب ایشان مضاعف شود که اگر غلبه نمایند بر کفار و منافقین بسعی و مجاهدت موجب قوت دین و سبب زیادتی اجر و ثواب از برای مسلمین خواهد بود و اگر مغلوب شوند در راه خدا در زمره شهداء و فائزین بسعادت شهادت خواهند بود که منتهای آرزو و آمال اهل ایمانست و مأمور نبودند هیچیک از انبیا و حجج الله تعالی که مقاتله نمایند با کفار و منافقین بنحویکه خارج از عادت متعارفه بین عامه خلایق است که بنحو اعجاز و قدرت نمائی خداوند است بر خلق والا حاجت نبود احدی از انبیا را مقاتله و مخاصمه نمودن و جهاد کردن با اعدای دین بلکه در کمال آسودگی خاطر در خانهای خود بمانند و خدا را عبادت نمایند و ملائکه را امر میفرمودند بقتل اعدای دین مبین که دفعة واحده همه را بقتل آورند و یا بزمین امر میکردند که همه را فروبرد یا دستهای ایشان در مقام مقاتله خشک شود که قدرت بر کار بردن شمشیر و نحو آن نداشته باشند یا ارواح ایشانرا امر میفرمودند که علاقه از بدن ایشان قطع نموده قالب ایشانرا از روح تهی نمایند و امثال آن و از واضحات آنکه عادت الله بالنسبه بانبیا و مرسلین و حجج الله تعالی برخلاف این بود بلکه هر نبی یا وصی از انبیا سلف و اوصیاء ایشان که مأمور بجهاد بودند چون حضرت موسی و داود و سلیمان و یوشع بن نون نبود جهاد ایشان با اعدا مگر بمقاتله و مجاهده بآن نحویکه متعارف بین خلق است از ازدحام و اجتماع لشگر از طرفین و آنچه در شرع اقدس حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله و سلم در باب جهاد و مقاتله

با اعدا تشریح شده است و کلام خدا بآن ناطق است آنکه تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از مکه بسوی مدینه هجرت فرمود بجهت قتل اعوان و انصار مامور بجهاد با مشرکین و منافقین نشده بود بعد از آنکه هجرت فرمود و عدد لشکر اسلام بسیصد و سیزده نفر رسید و اعوان و انصار در اطراف سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم جمع شدند آنوقت مامور بجهاد و قتال با اعدا شد که یکنفر از مسلمین را در مقابل ده نفر از کفار قرار داد و ده نفر را مقابل صد نفر و هكذا لقوله تعالی **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و این مطلب در اوایل غزوات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود با کفار و مشرکین و چون عدد مسلمین زیاد شد و امر اسلام انتشار یافته ظاهر و هویدا گردید و صعب بود بر ایشان مقابله نمودن ده نفر از مسلمین با صد نفر از کفار یا صد نفر با هزار نفر مقابله نمایند لهذا خداوند این حکمرا منسوخ فرمود بقوله **الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ صَدَّعُفًا** و قرار داد که هر یکنفر از مسلمین مقابل دو نفر از کفار باشند و صد نفر مقابله با دویست نفر از کفار بنمایند لقوله تعالی **فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ** پس آنچه از حکم الله بر مسلمین از امت رسول خدا فرض شد و استقرار یافت در امر جهاد آنست که عدد مسلمین باید اقل از نصف عدد کفار نباشد و الا بر ایشان جهاد لازم نخواهد بود با کفار و مشرکین پس اگر عدد مسلمین از اصحاب و انصار رسول خدا کمتر از نصف عدد کفار بودند لازم نبود بر رسول خدا و نه بر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین که مقاتله نمایند با کفار و منافقین و خداوند در قرآن مجید حکم جهاد مسلمین را بیان فرمود **من البداية الى النهاية** اولاً لقوله تعالی **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ** **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** که امر فرمود حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را که ترغیب و تحریض فرما مؤمنین را بر قتال و جهاد با اعدا که اگر از شما مسلمین بیست نفر باشند صابر که ثابت قدم باشند در جهاد غلبه خواهند کرد دویست نفر از کفار را که هر نفر از مسلمین مقابل خواهند بود با ده نفر از کفار و اگر از شما مسلمین صد نفر باشند غلبه خواهند کرد هزار نفر از کفار را و چون این امر صعب بود بر مؤمنین از اصحاب نبی و عظیم بود بر ایشان مقاومت با اعداء باین نحو لهذا ثانیاً خداوند این حکم را نسخ فرمود و تخفیف داد بقوله **الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ صَدَّعُفًا** **فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ** و **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ** یعنی حق سبحانه و تعالی الان مخفف فرمود امر جهاد را بر شما دانسته است که در شما ضعف است و شدید است بر شما امر جهاد و مقاتله با اعدا بآن قسمیکه در اوایل اسلام فرض شده بود بر شما و حال بر شما تخفیف داد و فرض نمود بر شما مقاتله با اعداء را بضعف عدد که هر صد نفر از شما مقاتله نماید با دویست

نفر از کفار و هزار نفر از شما مقاتله نماید با دو هزار نفر از کفار و هکذا بالجمله از این مقدمه معلوم شد که جهاد با کفار واجب است بر نبی یا وصی با وجود اعوان و انصار که جهاد بر سبیل عادت متعارفه بین ناس باشد بر طبق حکم الهی که در باب جهاد مستقر شد که کفار بر مسلمین در جهاد باید اقل از نصف عدد مشرکین نباشد و الا- جهاد ساقط است از ایشان مگر آنکه در مقام دفاع باشد که کفار بر مسلمین هجوم آور شوند بر اموال و اعراض ایشان که در اینوقت دفاع لازم است نه جهاد و مقام دفاع غیر از مقام جهاد است و تا شرایط جهاد متحقق نشده آنچه لازمست بر نبی یا وصی همان اقامه برهان و الزام بر خلق و اتمام حجت است بر ایشان بنطق و بیان و صبر نمودن بر ظلم و جور و شقاوت اهل کفر و ضلالت و طغیان چنانکه انبیا و اوصیاء ایشان صبر نمودند بر مرارتها و رنجهاییکه از دست اعداء کشیدند و مأمور نبودند که بقوه الهیه بر ایشان غلبه نمایند بدون اعوان و انصار چون این مقدمات بر تو محقق و معلوم شد بحسب عقل و شرع واضح و هویدا خواهد بود که حال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مانند حال انبیاء مرسلین و حجج الله رب العالمین بود که تأسی بانبیاء نمود و ظاهر شد بر تو که از جمله اسباب تقاعد آن افضل اتقیاء نیافتن اعوان و انصار بود بتصدیق همه علما از خاصه و عامه چنانکه در مقدمات و فصول سابقه معلوم شد و نیز مجملا اشاره بآن میشود و آنچه باید و شاید از الزام بر خصم بنطق و بیان و اقامه حجت و برهان در اثبات حق ولایت بقسمی در حق امیر المؤمنین علیه السلام شد که در هیچیک از انبیا و ائمه دین نشد چه آنکه اولاً خداوند عالم در قرآن مجید اقامه حجت بر حقیقت آنسرور نمود که جمله از آنها در مقدمات و فصول سابقه بر تو خوانده شد که جای عذر از برای احدی از امت پیغمبر نمانده است و چنان اعلام و اعلان کلمه ولایت آنحضرت فرموده که از برای احدی از مکلفین مجال انکار نمانده است و ثانیاً آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از اول زمان بعثت تا زمان رحلت لیلا و نهارا و سرا و علانیه سفرا و حضرا در جمیع ازمنه و امکانه بقسمی اتمام حجت و اعلان بولایت و خلافت او فرموده که از برای احدی بحسب شرع و عقل راه انکار نماند مگر آنکه عصبیت و نفاق مانع از قبول حق شود چنانکه مفصلا در فصول سابقه بیان شد و ثالثاً آنکه حضرت مرتضوی بعد از وفات حضرت سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم بقسمی محاجه نمود با خلفا در ملاء عام و محضر همه مهاجرین و انصار که منافقین را بهت گرفته که چاره از برای دفاع با آنحضرت ندیدند مگر آنکه تمهید قتل آنسرور نمودند و علاوه از آن چهل شب فاطمه را سوار نموده و دست حسن و حسین را گرفته و بخانه مهاجر و انصار میگردانید و از ایشان طلب یاری میکرد تا مطالبه حق خود نماید بعضی عذر میآوردند و بعضی وعده نصرت باو میدادند و چون صبح میشد بیاری او نمیآمدند و مکرر آنحضرت بجهت اتمام حجت بر خلق میفرمود که اگر چهل نفر اعوان و

یاری کننده می‌داشتیم مطالبه مینمودم حق خود را و در بعضی از اوقات می‌فرمود که اگر بیست نفر یاری کننده می‌داشتیم حق خود را اخذ مینمودم و نمی‌گذاشتیم که حق مرا غصب نمایند و ابن ابی الحدید بچندین سند روایت کرده که علی علیه السلام بعد از واقعه سقیفه مسلمانان را بیاری خود میخواند و فاطمه را نیم‌شب بر درازگوش سوار کرده و دست فرزندان خود را گرفته در خانهای انصار و غیر انصار میرفت و دق باب می‌فرمود و از ایشان طلب یاری میکرد چهل نفر از آنها آنحضرت را اجابت نمودند و با او بموت بیعت کردند پس امر نمود ایشان را که چون صبح شود سرها را تراشیده و اسلحه خود را برداشته بیائید چون صبح میشد بغیر از زبیر و مقداد و ابوذر و سلمان احمدی با او همراهی نکردند چون شب شد بنزد ایشان آمد و حقوق خود را بیاد ایشان می‌آورد باو میگفتند علی الصبح بیاری تو کمر میندیم و بنزد تو حاضر میشویم چون صبح شد بغیر از آن چهار نفر احدی موافقت نمود و همچنین در شب سیم و نیز ابن ابی الحدید گفته است که بسیاری از محدثین روایت کرده اند که علی علیه السلام بعد از روز سقیفه که او را بنزد ابی بکر میردند پیوسته تظلم نمودی و مردم را بیاری خود خواندی و رو بجانب قبر رسول خدا کرده این آیه را خواند که **إِنَّ أُمَّ إِيْنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي وَ يَبُوءُونَ بِاللَّهِ لَآ جَعْفَرُ لِي الْيَوْمَ وَ وَآ حَمَزَتَاهُ وَ لَآ حَمَزَةُ لِي الْيَوْمَ** «بالجمله آنچه سبق ذکر یافت از مظلومیت آنسرور اتقیا و کلمات منقوله از آنحضرت در نهج البلاغه و غیر آن در بعضی از فصول سابقه کفایت از برای اینمقام خواهد نمود و اعاده آن باعث تطویل کلام است و در احتیاج بسند خود روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از مراجعت از جنگ نهروان در مجلس خود نشسته و باحضر بصحبت مشغول بود که شخصی از آنحضرت سؤال نمود که چرا با ابو بکر و عمر محاربه نکردی چنانکه با طلحه و زبیر و معاویه جنگ کردی فرمود که من همیشه مظلوم بودم و دیگران حق مرا غصب نمودند پس اشعث بن قیس عرض کرد که چرا شمشیر نزدی که حق خود را اخذ نمائی فرمود ای اشعث سؤال نمودی گوش فرادار و حفظ نما تا حجت باشد برای تو بدرستی که تأسی نمودم من بشش نفر از انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اول از آنها حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام که گفت رَبَّةٌ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ پس اگر بگوید کسی که نوح این سخن را بغیر خوف گفته پس بتحقیقکه تکذیب نموده قول خدا را و کافر شده است و اگر از روی حقیقت و واقع گفته است پس وصی معذورتر از نبی و اولی بعذر خواهد بود دویم لوط علیه السلام که گفته بود لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ چون مهمانهای که بر آنحضرت وارد شدند علی الظاهر بصورت بشر بودند و ظالمین از قوم اجتماع نموده قصد ظلم و اذیت بالنسبه بمهمانهای آنحضرت نمودند آنگاه فرمود ای قوم اگر از برای من بر دفع شما قوه و قدرتی بود یا پناه و اعتماد

و یآوری از برای من بود که مرا یاری کند و اعانت نماید هر آینه دفع مینمودم شما را تا نتوانید اذیت و ظلم نمائید بر مهمانهای من و لکن نه مرا یآوری ممکن است و نه قدرت بر دفع شما دارم پس اگر قائلی گوید که لوط این سخن را بدون خوف گفت پس تکذیب قول خدا نموده و کافر شده است و الا وصی از نبی اولی بعذر خواهد بود سیم ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است که فرموده *وَاعْتَرِ لَكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ* چه آنکه حضرت ابراهیم بعد از آنکه دعوت نمود عم خود آزر و تابعین او از قوم و عبده اصنام را بسوی عبادت پروردگار غضب کرد بر او آزر و متارکه نمود با او و امر کردند او را که مفارقت و مهاجرت نماید از ایشان و از بلد ایشان بیرون رود و او را تهدید بر جرم و قتل نمودند آنوقت حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود عزلت مینمایم از شما و از آنچه شما عبادت آن مینمائید و از موطن خود خانقا مهاجرت نمود بسوی بیت المقدس پس اگر کسی بگوید که حضرت ابراهیم اینکلام را بدون خوف گفت پس تکذیب قرآن نموده و کافر شده است و اگر از روی واقع و حقیقت گفت پس وصی اولی بعذر خواهد بود از نبی چهارم حضرت موسی ابن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام است که گفته *فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ* که فرار نمود از قوم فرعون و اگر کسی بگوید که حضرت موسی این سخنرا بغیر خوف گفته است تکذیب قول خدا کرده و کافر شده است بخدا و اگر از روی واقع و حقیقت گفت حضرت کلیم الله این سخن را پس وصی اولی بعذر خواهد بود از نبی پنجم هرون برادر حضرت موسی که گفته است *إِنَّمَا إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي* ششم حضرت سید البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلّم که از مکه بجانب غار رفته و مرا بر فراش خود خوابانید اگر قائلی بگوید که آنحضرت بدون خوف و عذر رفته است بجانب غار پس تکذیب نمود خدا و رسول او را و اگر از روی خوف از اعدا بغار رفته پس وصی او اولی بعذر است آنگاه تمام قوم برخاسته عرض کردند یا امیر المؤمنین بتحقیق که ما دانستیم که حق با شماست و ما مذنب و گناه کاریم و تائب شدیم و نیز در احتجاج بسند خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه خطبه ادا نمود و در آخر کلام خود فرمود «انی لاولی الناس بالناس و ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم» پس اشعث بن قیس که از منافقین و دوستان معاویه بود برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین از آن زمانیکه وارد عراق شدی تاکنون هیچ خطبه انشا نکردی مگر آنکه گفתי «انی لاولی الناس بالناس و ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم» پس چرا زمانیکه تیمی و عدی که ابو بکر و عمر باشند متصدی خلافت شدند جهاد نکردی که بضرب شمشیر حق خود را بگیری و دفع ظلم از خود بنمائی حضرت فرمود که منع نکرد مرا از مطالبه نمودن حق خود مگر عهد رسول خدا بسوی من که فرمود یا ابا الحسن زود

است که امت با تو غدر و حيله نمايند و عهد مرا در باب تو بولايت و خلافت تقض نمايند و بيعت ترا برهم زنند عرض کردم يا رسول الله در آن زمان مرا بچه امر ميفرمائي فرمود که در آن زمان اگر اعوان و انصار يافتی با ايشان جهاد کن و اخذ حق خود بنما و اگر اعوان و انصار نيافتی دست خود را نگاهدار و خون خود را حفظ نما تا ملحق شوي بمن در حالتیکه مظلوم باشی پس چون رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم وفات نمود مشغول شدم بتجهيز آنحضرت و چون از دفن آن بزرگوار فارغ شدم و عهد کردم که ردا بر دوش نگيرم مگر از برای نماز تا قرآنا جمع نمايم و بعد از آن گرفتم دست فاطمه و حسين را و بر در خانهای اهل بدر و غير ايشان دوران نمودم و حق خود را بياد ايشان آوردم و ايشانرا بنصرت و ياری خود خواندم و اتمام حجت بر ايشان کردم پس اجابت نکردند مرا مگر چهار نفر سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار قسم بآنکسیکه برانگيخت محمد را بحق و راستی که اگر در روزیکه ابو بکر متصدي امر خلافت شد چهل رهط اعوان و انصار مييافتم هرآينه جهاد مينمودم با ايشان در راه خدا و نیز در احتجاج روايت کرده است از احمد بن حنبل که بنزد عبادة بن صامت که از اعظم اصحاب رسول خدا بود صحبت نمودم که آیا مردم تقضيل ميدادند ابی بکر را بر خودشان پيش از آنکه متقلد امر خلافت شود يا نه عبادة بن صامت گفت که تا ما ساکتيم شما نیز ساکت باشيد و بحث و فحص نمائيد بعد از آن گفت فو الله لعلي بن ابی طالب عليه السلام احق بالخلافة من ابی بکر کما کان رسول الله صلی الله عليه و اله و سلم احق بالرسالة من ابی جهل بعد از آن گفت ميخواهی زياده از اين براي تو بيان کنم بدرستیکه ما روزی در خدمت رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم بوديم که ابو بکر و عمر و علی عليه السلام داخل شدند و ابو بکر اول داخل شد پس از آن عمر بعد از او علی عليه السلام داخل شدند پس رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم فرمود يا علی اين دو نفر بر تو تقدم ميگويند و حال آنکه خداوند ترا بر ايشان امير قرار داد ابو بکر عرضکرد يا رسول الله نسيان کردم عمر نیز عرضکرد يا رسول الله سهو نمودم پس حضرت فرمودند نه سهو کرديد و نه نسيان گويای می بينم شما دو نفر را که غصب نموده باشيد حق سلطنت و امارت او را و محاربه نمائيد با او و اعانت نمايند شما را در اين ظلم اعداء خدا و اعداء رسول او و گويای می بينم که اهلييت من مقهورينند بعد از آن گريه کرد آنسرور تا آنکه اشک از دیده های مبارکش سيلان نمود و فرمود «يا علی الصبر الصبر حتى ينزل الامر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم فان لك من الاجر في كل يوم ما لا يحصيه كاتبك فاذا امکنك الامر فالسيف السيف فالقتل القتل» تا آنکه بحکم خدا و رسول او رجوع نمايند زیرا که تو بر حقی و هر کسی که با تو دشمنی نمايد بر باطل است و همچنين ذریه تو بعد از تو مثل تو خواهند بود الی يوم القيمة ملخص کلام در مقام آنکه بعد از فقدان شرايط جهاد با اعداء خدا آنچه فرض بر نبی و وصی نبی است همان اقامه حجت و برهان و الزام خصوم و اعداء الله است

بنطق و بیان که اگر مرتدع شوند و رجوع بحق نمایند فیها و الا- برایشان لازم است صبر بر مرارات که امر از صبر است خصوصا آنچه بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده از ظلم و جور اعدا و مخالفین که خود آنجناب فرموده است «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی» یعنی صبر کردم و حال آنکه در چشم من خار و خاشاک رفته باشد و در حلق من لقمه عظیم گرفته شده باشد که نه بالا آید و نه فرورود و در کلام دیگر فرمود «انی مذلل مضطهد مظلوم مغصوب مقهور و انهم ابتزوا حقی» و در کلام دیگر فرمودند «فان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه و اله و سلم قلنا نحن اهل بینه و عصبتہ و ورثته و اولیائه و احق خلائق الله به لا ننازع حقه و سلطانه اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبینا صلی الله علیه و اله و سلم منا و لوه غیرنا فبکت لذلك و الله العیون و القلوب منا جمیعا و خشنت و الله الصدور» و از جمله اسباب تقاعد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مقاتله با ابی بکر و عمر و اتباع ایشان خوف استیصال اهل بیت نبوت و خانواده رسالت بود از منافقین که مقاتله آنحضرت با عدم اعوان و انصار سبب میشد از برای هیجان شقاق و نفاق قاطبه قریش که هر یک بغضها و کینه ها در دل ایشان بود از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام بجهت اعلان کلمه توحید و قلع و قمع نمودن عبده اصنام بر ایشان وارد آوردند از قتل آبا و اخوان و سبی ذراری و نسوان ایشان در جنگ بدر و حنین و امثال آن که قلوب ایشان مملو از حقد و حسد و کینه بود و اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با ایشان مقاتله مینمود جمیع آل محمد را مستأصل مینمودند و تمام رجال و نساء ایشانرا بقتل میآوردند و احدیرا از بنی هاشم باقی نمیگذاشتند و نسل آل محمد بالمره منقطع میشد و زمین از حجت خالی میماند و شاهد است بر این مدعی ظلم و جور هؤلاء المنافقین بر حضرت صدیقۀ طاهره فاطمۀ زهراء سلام الله علیها با آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله نمود با ایشان و شمشیر بر روی ایشان نکشیده بود که چه فتنه ها کردند و در خانه او را سوزانیدند و در به پهلوی مبارکش زدند و محسن او را سقط کردند و تازیانه بر بازویش زدند و پهلوی و بازویش را شکستند و سیلی بر صورت منورش زدند و جمله از این مراتب را اگرچه علماء اهل خلاف بجهت قباحت و شناعة اعمال ابو بکر و عمر منکر شدند و لیکن در نزد علماء خاصه همه اینمراتب از مسلمت و متواتراتست و وقوع این قضایا بنقل از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین با آنکه جماعتی از اهل خلاف تصدیق نموده اند حکایت تازیانه زدن و آتش بر در خانه افروختن را و نیز شاهد بر این مقاله است کلام معجز بیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و ابن ابی الحدید و ابو بکر جوهری نیز نقل نموده اند که آنحضرت فرمود «اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و اجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیري فاصبر مغموما او مت متاسفا فنظرت فاذا لیس لی رافد و لا ذاب و لا مساعد الا اهل بیتی فظننت بهم

عن المنية فاغضبت على الفذی و جرئت ریقی علی الشجی و صبرت من كظم الغیظ امر من العلقم و الم للقلب من حز الشفار» یعنی طلب نصرت میکنم از تو بر قریش زیرا که ایشان قطع نمودند رحم مرا و اجماع نمودند بر منازعه من حتی که من اولی بآن بودم از غیر خودم پس صبر نمودم بر ظلم ایشان در حالیکه مغموم بودم یا اینکه مرده باشم از روی حسرت و تأسف که کنایه از شدت ابتلا و عظمت بلا است پس نگاه کردم و دیدم که هیچ یاور و معین و ناصری از برای من نبود که دفع ظلامه خود بنمایم مگر اهل بیت من که بخل ورزیدم از ایشان بجهت موت یعنی اگر منازعه مینمودم با ایشان و با اهل بیت خودم در مقام دفاع ایشان برمیآمدم مرا و اهل بیت مرا که دو سبط رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و ذریه او بودند و بضعه رسولخدا سیده نساء و سایر اهل بیت مرا بقتل میآوردند و همه ما را هلاک میکردند پس من صبر کردم بر ظلم ایشان و چشم بهم آوردم از قذی که خاریست که در چشم فرورود و نوشیدم بجرعه آب دهان خود را که در حلق استخوان فرورفته باشد و گلو گرفته شده باشم و صبر نمودم بر کظم غیظ که تلخ تر از علقم است که حنظل باشد یا امثال آن در تلخی و سوزنده تر بود مر قلب را از جدا کردن و بریدن سکین مر اعضا و قلب و جوارح را و از جمله اسباب تقاعد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مقاتله با اعدا و مخالفین و کسانیکه تقدیم جستند بر آنحضرت در خلافت و امامت خوف رجوع مردم بود بعهد جاهلیت و کفر اصلی خودشان و محو شدن آثار اسلام بالمره که آنچه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم زحمت کشیده بود از اعلائی کلمه توحید مبدل شود بضاللت عهد قدیم از عبادت اصنام و محو شود آثار نبوت و رسالت چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه معروفه که در فصل پنجم سبق ذکر یافت بیان فرمودند و محمد بن ابراهیم ثقفی که از ثقات و روات اهل خلافت این خطبه را نقل نمود که بعد از استقرار امر خلاف بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون طلحه و زبیر نکث و نقض عهد آن بزرگوار نمودند و بجانب بصره رفتند حضرت امیر امر فرمود که ندا کنند مردم را بصلوة جامه چون ندا دادند و مردم جمع شدند در مسجد آن بزرگوار بمسجد تشریف آوردند و بعد از اداء نماز بر منبر برآمدند و خطبه فرمودند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند «اما بعد فان الله تبارك و تعالی لما قبض رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قلنا نحن اهل بیته و عصبته و ورثته و اولیائه و احق خلائق الله لا ننازع حقه و سلطانه فبینما نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبینا صلی الله علیه و اله و سلم منا و ولوه غیرنا فبکت لذلك و الله العیون و ایم الله لو لا مخافة الفرقه من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکنا قد غیرنا ذلك ما استطعنا و قد ولی ذلك و لاة و مضوا لسیلهم و رد الله الامر الی و قد بایعانی و قد نهضنا الی البصرة لیفرقا جماعتکم» و نیز در خطبه دیگر چنانکه ابن ابی الحدید و علی بن محمد همدانی روایت کرده اند که بیرون آمد از برای صلوة جماعه و بمنبر برآمده بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند «اما بعد فانه لما قبض

نبیه صلی الله علیه و اله و سلم قلنا نحن اهله و ورثته و عترته و اولیائه دون الناس لا ینازع سلطانه احد و لا یطمع فی حقنا طامع اذا انتزای لنا قومنا فغصبونا سلطان نبینا فصارت الامرة لغيرنا فبکت الاعین منا لذلك و خشنت الصدور و جرعت النفوس و ایم الله لو لا مخافة الفرقة بین المسلمین ان یعود الکفر و یبور الدین لکنا علی غیر ما کنا لهم» و از این کلمات آنحضرت چنانکه علماء عامه نیز آنرا نقل نموده اند و تصدیق بصحت آن دارند مستفاد میشوند که از اعظم اسباب تقاعد آنحضرت همین مطلب بود که در این کلمات خود قسم یاد فرموده که اگر امر را تغییر میدادم مردم رجوع بکفر مینمودند و آثار دین خدا بالمره محو میشد و در کلام دیگر فرمود چنانکه ابن ابی الحدید و کلبی روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقتیکه اراده بصره نمودند برپا ایستاد و خطبه خواند و بعد از حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و صلوات بر او و آل او فرمود «ان الله لما قبض نبیه صلی الله علیه و اله و سلم استاثرت علينا قریش بالامر و رفعتنا عن حق نحن احق به من الناس كافة فرایت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهدا بالاسلام» و نیز در کلام دیگر فرمود در یوم شوری چنانکه ابن مردویه که از اعظم مشایخ اهل خلافت و صدر الائمة اخطب خوارزمی در کتاب اربعین خود و طبرانی و ابو سعید رازی روایت کرده اند بسند خودشان از ابی الطفیل که من در روز شوری بدر خانه که مشورت مینمودند ایستاده بودم که صدای اهل شوری بلند شد و شنیدم که علی علیه السلام می فرمود که «بایع الناس ابا بکر و انا و الله اولی بالامر منه و احق به فسمعت و اطعت مخافة ان یرجع القوم کفارا ثم بایع ابا بکر لعمر و انا اولی بالامر منه فسمعت و اطعت مخافة ان یرجع القوم کفارا ثم انتم تریدون ان تبایعوا اذن لا اسمع و لا اطیع» و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است بسند خود که حضرت فاطمه سلام الله علیها روزی تحریر مینمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را برای خلافت و میگفت چرا کوشش و سعی نمینمائی که ناگاه صدای مؤذن بلند شد که اشهد ان محمدا رسول الله پس علی بفاطمه فرمود که آیا دوست میداری که این ندا از روی زمین برافتد و دیگر صدای مؤذن را نشنوی گفت نه علی علیه السلام فرمود که من بهمین جهت ساکتتم و از جمله اسباب تقاعد امیر المؤمنین علیه السلام از مقاتله با اعداء و مخالفین و کسانی که تقدم جستند بر او بامارت و خلافت با آنکه قادر بود بر دفع آنها آنستکه مستفاد میشود از اخباریکه از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در اینباب رسیده که حاصل مضمون مشترك جمیع آنها آنکه در اصلا ب هولاء المنافقین که اعراض از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و داعی بودند از مؤمنین که اگر آنحضرت آنها را می کشت هر آینه آن ودایع ضایع میشدند و امام علیه السلام ملاحظه مینمایند اصلا برا الی یوم القیمة که اگر در صلب کافری مؤمنی ودیعت باشد او را نخواهد کشت اگرچه در

بحبوحهٔ حرب و در دم شمشیر امام در آید بلکه اگر ضربتی و جراحی هم بر امام وارد آرد حفظاً للمؤمن الذي في صلبه شيخ صدوق عليه الرحمه بچندین سند و روایت و علی بن ابراهیم نیز بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که راوی خدمت آن حضرت عرض کرد که آیا علی علیه السلام قوی در بدن و قوی در دین نبود فرمود بلی عرض کرد پس چه مانع شد او را از اخذ بحق خود و چگونه قوم بر او مسلط شدند و خلافترا از او گرفتند و چرا ایشانرا دفع نمود حضرت فرمود سؤال کردی اکنون جواب بشنو علی علیه السلام را آیه از کتاب خدا مانع شد از اینکه متعرض آن منافقین شود عرض کرد کدام آیه است فرمود قوله تعالی لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً یعنی اگر تزییل بنمایند و مفارقت کنند از مؤمنین که در اصلااب کفارند و آنچه از کفار که در اصلااب مؤمنینند که مؤمن از کافر ممحض شود و کافر از مؤمن جدا گردد آنوقت ما عذاب میکنیم کافرانرا بدرستیکه خدای تعالی را ودیعتی بود از مؤمنین در اصلااب کفار و منافقین و علی علیه السلام نمیکشت پدرانرا تا آن ودایع بیرون آیند و چون آن ودایع بیرون آمدند آنحضرت نیز بیرون آمد و دشمنان خدا را بکشت و هم چنین قائم ما اهل بیت ظاهر نشود تا ودایع خدا از اصلااب کفار و منافقین بیرون آید بعد از آن ظاهر شود و دشمنان خدا را بجهنم واصل سازد

فصل نهم در بیان استدلال علماء عامه بر امامت و خلافت خلفاء و وجوه بطلان و تزییف آن

اشاره

فبقول طرق استدلال علماء عامه بر خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بر وجوهیست که جمله از آن کلام در مقدمات امامت و وجوه بطلان و تزییف آن سبق ذکر یافت چون استدلال بر خلافت ابی بکر بیعت و اجماع و قهر و غلبه و استدلال بر خلافت عمر به بیعت و استخلاف و قهر و غلبه و خلافت عثمان به بیعت و شوری و این طرق خمسسه از برای اثبات امامت و خلافت که عبارت از بیعت و قهر و غلبه و استخلاف و اجماع و شوری و بیان هر یک و استدلال بهریک و وجوه بطلان و فساد هر یک عقلا و شرعا علی سبیل التفصیل در مقدمات امامت واضح و لایح شد و عمدهٔ دلیل ایشان در باب خلافت همان اجماع بود که حال آن و مفسد آن بر تو معلوم و محقق شد و لکن جمله از متأخرین از علماء عامه چون ملاحظه نمودند شناعة و قباحت اصل بنیان مدرک مذهب خود را و دیدند که مذهب ایشان بحسب شرع و عقل مبتنی بر چیزی از قواعد عقلیه و شرعیه نمی باشد لهذا از بابت آنکه الغریق یتشبث بکل حشیش متمسک شدند ببعضی از اخبار و روایاتیکه خودشان در نقل آن اخبار متفرداند

اما آیات

از جمله آن تمسک نمودن بآیه شریفه **قَالَ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ**
إِلَى قَوْمِ أُولِي الْأَرْبَابِ لِئَلَّا يَتَّبِعُوا الْبَغْيَ
وَأُولِي الْأَرْبَابِ حَسْبُكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَبَدَّلْتُمُ
الْعَهْدَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ فَسَدِّدْ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ
عَذَاباً أَلِيماً

أَبِ سَاءِ تَدْعُونَ
إِن لَّوُنُهُمْ أَوْ يَسْأَلُوا فِئْتَانٍ
أَنْ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلِ يَوْمِ
دَبَّحْتُمْ

اشاره

تقریب استدلال آنکه خداوند عالم جل شأنه و علا در این آیه شریفه امر فرمود رسول خود را که بگو بمخلفین از اعراب که تخلف نمودند از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در جهاد با اعدا که زود است که خوانده شوید بسوی

اهل رده باعتقاد علماء عامه مالك بن نويرة بن حنيف كه ابو بكر جماعتی از اصحاب خود را امر نمود بمقاتله با ایشان خالد بن ولید را و اجمال این قضیه چنانكه علما و مورخین و اهل سیر از عامه نقل نموده اند مانند طبري در تاریخ خود و ابن ابی الحدید و صاحب روضة الاحباب و ابن عبد البر در كتاب استیعاب و ابن اثیر در كامل و ابو علی بلکه اكثری از علماء ایشان چون قاضي القضاة و فخر رازی در نهاية العقول و تفتازانی و میر سید شیریف و قوشجی در مقام توجیه و تاویل و اعتذار از خطاء ابی بكر و خالد برآمده و مقر و معترف شدند بکیفیت این قضیه شنیعه بلکه واقعه خالد و مالك بن نویره و قوم او از وقایع مشهوره بین عامه است و اجمال آن قضیه اینکه مالك ابن نویره در زمان رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم رئیس قوم خود بود و با قوم خود بشرف اسلام و ایمان مشرف شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم او را والی بر صدقات و زکوة قوم خود نمود از جانب خود و چون خبر وفات رسولخدا بسمع مالك رسید مالك بقوم خود گفت تأمل نمائید از دادن زکوة و دست نگاه دارید تا معلوم شود كه امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت پس ابو بكر خالد بن ولید را با جماعتی در نزد ایشان فرستاد كه از ایشان زکوة اموال اخذ نمایند چون خالد با لشكر وارد بر قبیله مالك شدند ایشان اذان گفته و نماز خواندند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد اهل قبیله آثار مكر و حيله از خالد مشاهده كردند احتیاطا اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم شما چرا بر خود اسلحه بسته اید ایشانرا مطمئن ساخته و قوم مالك اسلحه از خود دور نمودند لشكر خالد ایشانرا اسیر کرده بنزد خالد آوردند ابو قتاده كه یکی از اصحاب و بهمهرا خالد بود بخالد گفت اینجماعت اظهار اسلام نمودند و شما آنها را امان دادید خالد بسخن او اعتنائی نكرده باعتبار عداوتیكه در زمان جاهلیت با مالك بن نویره و قوم او داشت امر كرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال آنها را اسیر کرده در میان لشكر خود قسمت نمود و زن مالك را كه از پیش باو میل باطنی داشت از برای خود نگاهداشت و در همانشب با او زنا كرد و لشكر او هم با زنان آنقبیله زنا كردند ابو قتاده چون حال را بدین منوال دید قسم یاد كرد كه هرگز داخل نشوم در لشگریكه خالد بر آن لشكر امیر است و بر اسب خود سوار شده در همان شب بسوی ابو بكر مراجعت نمود و کیفیت واقعه را برای او نقل كرد و این خبر در مدینه و سایر بلاد منتشر شد و مردم زبان بطعن گشوند و عمر انكار بلیغ نمود بر ابی بكر و در اینباب باو گفتگوی زیاد نمود صاحب روضة الاحباب نقل کرده كه چون خالد اراده قتل مالك نمود زوجه او ام تمیم بنت منهال كه اجمل نساء زمان خود بود آمد و خود را بر روی مالك انداخت كه ممانعت نماید از قتل او مالك بزوجه خود گفت دور شو كه او مرا بجهة تو كه عشق بتو بهم رسانیده خواهد كشت و زمخشري نیز در كتاب اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایت در حدیث خالد همین فقره زوجه مالك را روایت کرده اند كه مالك بزوجه خود

گفت ما قتلنی غیرک و بعضی از ارباب سیر نقل کرده اند که خالد امر کرد که سر مالک را در دیگی گذاشتند که در آن جزور که عبارتست از شتر بچه گذاشته بودند که طبخ نمایند و سر مالک را طبخ نموده و آنرا ولیمه عروسی زوجه او که با او زنا کرده بود قرار داد و ابن ابی الحدید گفته است که خالد مرد جباری بود که مراقبت دین خود نمینمود در وقتیکه غضب بر او مستولی میشد و ابن اثیر گفته است که چون عمر اینواقع را شنید انکار بلیغ نمود بابتی بکر که قصاص بر خالد واجب شده است و چون خالد وارد مدینه شد و داخل مسجد گردید با لباس حرب و چند تیر بر عمامه خود نصب کرده بود عمر برخاست و تیرها از عمامه او کشید و گفت باو که ایدشمن نفس خود کشتی مسلمانیرا و بازن او زنا کردی و الله که ترا سنگسار خواهم نمود خالد ساکت بود هیچ سخن نمیگفت و گمان او چنین بود که ابا بکر نیز مثل عمر بر او غضبناک است و چون داخل بر ابی بکر شد و از او استرضاء نموده رضایت حاصل کرد و بیرون آمد و کنایه چندی بعمر گفت

طعن ابی بکر در قضیه مالک بن نویره

و جماعتی از مورخین عامه و علما و روایات ایشان نقل کرده اند که چون لشگر خالد وارد مدینه شدند شهادتی میدادند که اینقوم اذان میگفتند و نماز بجای میآوردند و برادر مالک بن نویره بنزد عمر آمده شکوه از خالد نمود و او را نزد ابی بکر واسطه نمود و عمر در اینباب با ابی بکر مکالمه کرد و گفت باید خالد را قصاص نمود ابی بکر در جواب او گفت ما صاحب خود را بجهت اعرابی نمیکشیم و ابن اثیر در نهاییه نقل کرده است که عمر قسم یاد کرد که اگر من قدرت بهمرسانم خالد را بقصاص مالک خواهم کشت و غنایمی را که لشکر خالد آورده بودند از قبیله مالک از اموال و سبایا از اطفال و نسوان ابو بکر آنرا تقسیم نمود در میان لشکر و اتباع خود و حصه که از آن غنایم از برای عمر جدا کرده بودند تصرف ننمود و آنها را ضبط کرد تا وقتیکه خود خلیفه شد پس حصه خود را و آنچه از بقیه اموال در نزد مردم بود جمع کرده با زنان و دختران که در نزد مردم بودند و بکنیزی تصرف نموده بودند و اکثر آنها حامله شده بودند همه را بصاحبان ایشان رد نمود و از قصاص خالد گذشت از بابت آنکه خالد در نزد او ملتزم شد که سعد بن عباده که یکی از متخلفین از بیعت ابی بکر بود و بجانب شام رفته او را بقتل آورده و بعضی گفته اند که مالک در زمان جاهلیت با عمر بن خطاب مودت و دوستی داشته است و در بعضی از روایات چنین نقل شده که مادر محمد بن حنفیه نیز دختری بود از قبیله مالک بن نویره و داخل در سبایا بود چون ایشانرا داخل نمودند در مسجد و چشم آندختر بقبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم افتاد آغاز گریه و ناله نمود و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله و صلوات بر آنحضرت و اهل بیت او فرستاد و گفت اینها امت تو اند که ما را اسیر کرده اند مانند کافران دیلم و ما گناهی نداشتیم مگر آنکه محبت اهل بیت ترا در دل گرفتیم و اقرار نمودیم بفضل ایشان و تو انتقام ما از ایشان بکش و بعد از آن رو باهل

مسجد نموده و گفت که چرا اسیر کردید ما را و حال آنکه ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم در جواب او گفتند که گناه شما آنستکه منع زکوة نمودید و زکوة اموال خود ندادید گفت که اگر راست گوئید مردان ما ندادند پس گناه ما زنان و اطفال چه بوده است دیگر جوابی نداشتند باو بگویند تا آنکه طلحه و زبیر خواستند که او را در حصه خود بردارند او ممانعت نموده و غلظت کرد با ایشان و گفت مرا کسی مالک نمیشود مگر آنکسی که خبر دهد مرا که در هنگام ولادت بر من چه گذشته است که در اینوقت امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد و فرمود که من ترا بآن خبر میدهم پس آنحضرت تفصیل واقعه ولادت او را و آنچه بر او گذشته بود و آنکه مادر او همه آنها را در لوحی ثبت کرده و آن لوح را در بازوی او بسته است من باب الاعجاز خبر داد و عثمان و بعضی دیگر مبالغه کردند که آن لوح را بیرون آورد و بایشان نشان دهد پس آنلوح را بیرون آورده اهل مسجد ملاحظه کردند که جمیع آنچه آنحضرت خبر داده بود در آنلوح ثبت بود پس آنحضرت او را گرفته و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد و صبر نمود تا آنکه برادرش بمدینه آمد و حضرت باذن برادرش او را تزویج نموده بحاله نکاح خود درآورد و تفصیل این واقعه را علماء امامیه در کتب معجزات خود مفصلاً نقل کرده اند و طبری در تاریخ خود ذکر کرده است که مالک منع زکوة ننمود بلکه قوم خود را موعظه و نصیحت کرد که منع از زکوة ننمایند و قومرا متفرق نمود بعد از اجتماع ایشان وقتیکه خالد بر ایشان وارد شد و چون قوم پراکنده شدند خالد ایشانرا بمکر و حيله گرفت خلاصه این جمله از کلماتی بود که علماء و روات عامه و مورخین ایشان روایت کرده اند در قضیه مالک بن نویره و قوم او که در نزد علما عامه از مرتدین و کفارند بجهة منع زکوة که ابی بکر مفترض الطاعه بود بر آنکه دعوت نمود مردم را بر قتال ایشان و این آیه مذکوره را تأویل مینمایند شأن نزول آنرا در حق ابی بکر و بزعم فاسد خودشان میخواهند دلیل بر امامت و خلافت ابی بکر قرار دهند و چون این کلمات بر تو معلوم شد حال میگوئیم که همین آیه بر این تقدیر دلیل خواهد بود بر بطلان خلافت ابو بکر و عمر از چند وجه اولاً بمقتضای همین روایات منقوله از علما و روات عامه و مورخین ایشان که مالک و قبیله او اذان گفتند و شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت رسول او که جزء اذان است ادا نمودند و نماز که اصل عمود دین است بجای آوردند و رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکس که شهادتین را بگوید و نماز کند مسلمانست پس بنابراین فرستادن ابو بکر لشکر بر سر مسلمین و بقتل آوردن بسیاری از مسلمانان و غارت نمودن اموال ایشان و اسیر کردن زنان و دختران ایشانرا و امضاء نمودن او فعل خالد را بعد از مراجعت و راضی شدن از او و تقسیم کردن اموال مسلمین و زنان و دختران ایشانرا

در میان مردم با هیچ مذهب و ملتی وفق نخواهد داد فضلا از ملت اسلام وجه دویم آنکه منع زکوة موجب ارتداد و کفر نخواهد شد غایت الامر موجب فسق شود مانند سایر معاصی از ترك اداء حقوق واجبه الهیه از کفارات و اخماس و صدقات واجبه پس اولاً آنکه مالک و قوم او منع زکوة نکردند و گفتند که بای بکر نمیدهیم بلکه آنرا در میان فقراء خود تقسیم مینمائیم چنانکه با ما رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم چنین قرار داده بود ثانیاً غایة الامر از منع زکوة فاسق شده باشند بمجرد منع مرتد و کافر نشدند که موجب ریختن خون آنها شود بلی اگر انکار اصل مشروعیت زکوة کرده باشند داخل در مرتدین هستند مانند کسی که انکار نماید مشروعیت نماز را و این مطلب که مالک و قوم او انکار مشروعیت زکوة را کرده باشند احدی از علما و روایت خاصه و عامه نقل ننموده اند پس حکم ابو بکر بکفر و ارتداد ایشان خطاء محض و عین خطا خواهد بود وجه سیم آنکه بر فرض ارتداد ایشان مردان آنها سزاوار قتل بودند دیگر زنان و دختران ایشانرا چه تقصیر بود که ایشانرا مانند اسراء فرنک اسیر کردند و ابو بکر آنها را بغیر وجه شرعی و بدون عقد و نکاح در میان لشکر و اتباع خود تقسیم نموده که انواع فسق و فجور با ایشان بعمل آوردند و بدون وجه شرعی اموال ایشانرا تصرف نمایند زیرا که حکم مرتدین در مذهب اسلام حکم کفار اصلي نخواهد بود بلکه اگر مسلمی کافر و مرتد شود بعد از آنکه اسلام اختیار کرده باشد حکمش در مذهب اسلام آنست که باید او را بقتل آورد و اموالش را در میان ورثه او تقسیم نمود و زنان آنها را باید امر کرد که عده نگاه دارند و بعد از انقضاء عده بهر نحو که بخواهند شوهر کنند بلکه قتل مردان قبیله مالک هم در مقام منع است زیرا که حکم مذکور که وجوب قتل مرتدین باشد در صورتیست که آن مرتد فطری باشد باینکه بر فطرت اسلام متولد شده باشد و بعد مرتد شود و قوم مالک بر فطرت اسلام متولد نشده بودند بلکه آنها کافر بودند قبل از دعوت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ایشانرا باسلام و بعد از آنکه رسولخدا آنها را بدین دعوت نمود اسلام قبول کردند و بر فرض ارتداد حکم مرتد ملی است که باید بعد از ارتداد آنها را امر بتوبه نمود که دوباره اسلام قبول نمایند و اگر قبول نکردند آنها را بقتل آورند و تکلیف امام و خلیفه آنستکه ایشانرا نصیحت نماید و توبه دهد ابتداء نه آنکه امر بقتل ایشان نماید وجه چهارم آنکه اقوال و افعال ابو بکر و عمر در این قضیه مناقض با یکدیگر بود چه آنکه بحسب واقع و نفس الامر اگر قوم مالک بن نویره از کفار مرتدین بودند که قتل ایشان واجب و اموال آنها از مال مسلمین است و زنان و دختران ایشان نیز فیء مسلمین باشد چنانکه ابو بکر حکم بآن نمود و این افعال از او ناشی شد و این امور بر طبق واقع و صواب بود پس حکم عمر بعد از انتقال ابی بکر در زمان خلافت خود به رد اموال و زنان و دختران بسوی قوم مالک که اکثر ایشان از زنا حمل داشتند

و بعضی دیگر از ایشان اولاد متولد شده و حال آنکه این اموال و زنان از مال مسلمین بود که عمر بظلم و جور از ایشان برگردانیده بود و بفسق و فجور و زنا بقوم مالک داده است پس باین مطلب ثابت میشود بطلان خلافت و امامت عمر و بطلان خلافت او مستلزم بطلان خلافت ابی بکر خواهد بود علاوه بر این آنکه ظلم بر مؤمنین و مؤمنات کرده و مخالفت امام خود ابی بکر نیز نموده هم بعد از موت ابی بکر چنانکه ذکر شد و هم در حیوة او که حکم کرده بود که واجبست قصاص بر خالد و حصه خود را از غنایم تصرف نمود و قسم یاد کرد که خالد را بقصاص مالک بقتل آورد و قول و فکر ابی بکر را خطا دانسته و عاصی بر امام خود شده که در مذهب علماء عامه نیز مخالفت امام موجب فسق و کفر خواهد بود و اگر بحسب واقع و نفس الامر مالک و قوم او از مسلمانان و محقون الدماء و الاموال بودند و جایز نبود کشتن ایشان و حرام بود تصرف کردن در اموال ایشان و فسق و فجور بود اسیر کردن زنان و اطفال ایشان چنانکه عمر حکم بآن نمود پس آن موجب خروج ابی بکر است از طریقه اسلام و علت بطلان خلافت او خواهد بود زیرا که ابی بکر جماعتی از مسلمانانرا بی تقصیر و گناه بقتل آورد و اسیر نمود زنان و دختران و اطفال بی گناه ایشانرا و همه آنها را بقید بندگی و کنیزی مبتلا نمود و سبب شد از برای زنا و فجور حرم مسلمین و هتک حرمت اهل اسلام نمود و بغارت داد اموال مسلمین را و سبب شد از برای وجود چندین اولاد زنا پس البته چنین کسی اهلیت نخواهد داشت از برای امامت و مقتدا شدن از برای اهل اسلام و وجه پنجم آنکه ابو بکر و عمر در این قضیه مالک و قوم او ترضیع نمودند چندین حکم الهی را اولاً آنکه مالک بن نویره مسلمان بود و خالد او را بظلم و عدوان بقتل آورد پس واجب بود بر ابی بکر که او را قصاص نماید چنانکه عمر بابی بکر گفت و او قبول نکرد و گفت که ما صاحب خود را بجهة اعرابی نمیکشیم و ثانیاً بر فرض آنکه مالک مستحق قتل بود اما خالد که در عده با زوجه او زنا کرد واجب بود بر ابی بکر که بر خالد اقامه حد نماید و امر کند تا او را سنگسار نمایند زیرا که حکم زوجه شخص مرتد در وجوب عده حکم سایر مسلمین است که باید عده نگاه دارد و زنا در عده حکم آن رجم است چنانکه عمر اعتراف بآن نمود و بخالد گفت که مرد مسلمی را کشته و با زن او زنا کرده و الله که ترا سنگسار خواهم کرد و ثالثاً آنکه خون جماعتی از مسلمین از قوم مالک را ترضیع نمود و حکم بقصاص یا دیه را تعطیل داشت و اقامه حد زنا بر لشکر خالد نکرد و رابعاً آنکه عمر در زمان خلافت خود زنان و دختران و اموال قوم مالک را رد نمود و مقرر و معترف بود که اینها از مسلمین بودند و آنچه ابو بکر در حق ایشان کرده بود خطا و غیر صواب بود ولی با این احوال قصاص یا دیه خون مسلمانانرا تعطیل نمود و خصوصاً قسم یاد کرده بود که خالد را

قصاص نماید و اقامه حد بر او نماید و از او گذشت بجهت آنکه سعد بن عباده را بقتل آورد بالجمله اگر آیه در شان ابی بکر نازل شده باشد که مقاتله با اهل رده نمود و از اینجهت داعی مفترض الطاعه است پس لازم خواهد آمد بر او این همه محاذیر و خطایا و خلاف حق و در بعضی از روایات شیعه که اصل سب قتل مالک آن بود در حیوة رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از آنحضرت سؤال نمود از وصی و خلیفه او بعد از او حضرت اشاره فرمود بعلی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از وفات آنحضرت چون وارد مدینه گردید و بمسجد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد و بمنبر آنحضرت نظر کرد دید که ابو بکر بمنبر نشسته گفت اخوتیم است که بر منبر است در جواب گفتند بلی اخوتیم است بعد رو کرد بای بکر و گفت که ترا بر منبر رسولخدا نشانید و حال آنکه آن حضرت علی را وصی خود گردانید و ما را بموالات او امر فرمود و بروایت دیگر بابو بکر گفت کی ترا بر این منبر بالا برد و حال آنکه وصی رسولخدا نشسته است ابو بکر حکم کرد که این اعرابی را از مسجد بیرون کنید قنفذ و خالد بن ولید برخاستند و پشت گردنی زیادی بر او زده او را از مسجد بیرون کردند پس مالک آمد و بر راحله خود سوار شد و چند شعری انشا کرد که از جمله این دو بیت است

اطعنا رسول الله ما كان بيننا *** فيا قوم ما شاني و شان ابی بکر

فتلك و بيت الله قاصمة الظهر

استدلال به آیاتی از سوره لیل

و از جمله آیاتی که علماء عامه بآن استدلال نموده اند بر خلافت و امامت ابو بکر این آیه است قوله تعالی وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا إِبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى تقریب استدلال آنکه از ابن زبیر روایت شده که این آیه در شان ابی بکر نازل شده در وقتیکه چند بنده در راه خدا آزاد کرد و آنکه عقلا هم که باید مراد از آیه ابو بکر باشد زیرا که مراد از اتقی در آیه اکرم و افضل است لقوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ و افضل در میان امت یا علی بن ابی طالب است یا ابی بکر زیرا که احتمال ثالثی ندارد و نمیشود که مراد باتقی علی بن ابیطالب باشد زیرا که معنی این آیه چنین است که زود است که اجتناب مینماید از آن آتش اتقی و اکرم آنچنانی که تصدق داد بمال خود و حال آنکه از برای احدی بر گردن او حق نعمت نیست که قصد جزاء او نموده باشد مگر آنکه اراده او وجه الله و رضای حق سبحانه و تعالی باشد و علی بن ابی طالب متصف باین صفت نیست زیرا که از برای رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بر او حق تربیت است بخلاف ابی بکر که کسی بر او حق نعمتی نداشت مگر آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بر او حق نعمت هدایت بدین اسلام داشت و این حق قابل جزا نخواهد بود زیرا که اجر و مزدی از برای حق رسالت فرض نمیشود لقوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا * جواب از آن اولا آنکه علماء عامه در نقل این آیه منفر داند و این روایت نقل از زهری

شده که در این آیه در شان ابی بکر نازلشد و چنین نقلی مثبت مدعی نخواهد بود چه آنکه گذشت در ضمن فصل اول در حین شروع باستدلال آنکه دلیل مثبت مر امامت و خلافت چه از عقل و چه از نقل و روایت و چه از اخبار باید مسلم الطرفین باشد که اصل آیه و روایه و نحو آنرا خاصه و عامه مقرر و معترف بنقل آن باشند و قبول داشته باشند و الا ساقط از اعتبار و حجیت خواهد بود در مقام استدلال و این ایراد بر جمیع ادله علماء عامه از آیات و اخبار وارد است که آنچه ایشان بناء استدلال را بر آن گذاشته اند جمیعا از مفتریات مجعوله است که خودشان متهم بنقل آن میباشد و ثانیاً آنکه واحدی که از عظام علماء و مورخین عامه است از عکرمه و ابن عباس که از افاضل اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بود خصوصاً در علم تفسیر روایت کرده است که این آیه در شان ابی الدحداح نازلشد و قصه او معروفست که شخصی نخله داشت و همسایه بسیار فقیر صاحب عیالی نیز داشت و شاخهای آن نخله در سرای آن همسایه فقیر او ریخته بود و ثمره آن گاهی در خانه فقیر صاحب عیال میریخت و صاحب نخله میآمد و آنها را بر میداشت و اگر اطفال آن فقیر دانه از آن بر میداشتند از دست آنها بر میگرفت و اگر در دهان می گذاردند از دهان آنها بیرون میآورد پس آن فقیر صاحب عیال خدمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم شکایت نمود و خبر داد آنحضرترا بآنچه از صاحب نخله باو میرسید پس رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم صاحب نخله را طلبیده و باو امر فرمودند که این نخله را بمن ده و بعوض آن نخله در بهشت از تو باشد صاحب نخله عرضکرد من نخله بسیار دارم و هیچ کدام از آن نخله ها در نزد من بهتر از این نخله نیست بعد از آن از خدمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بیرون شد ابو الدحداح مکالمه رسولخدا را با صاحب نخله استماع نموده عرضکرد یا رسولخدا آیا بمن نیز عطا میفرمائی آن نخله بهشت را که در عوض نخله او میدادی اگر من آن نخله را از او بگیرم فرمود بلی پس ابو الدحداح بخانه صاحب نخله روانه شد و باو گفت که این نخله را بمن بفروش در جواب او گفت که مطلع شدی بآنچه محمد صلی الله علیه و اله و سلم بمن عطا می فرمود بعوض این نخله و من راضی نشدم و این نخله بهترین نخله های من است ابو الدحداح گفت حال اراده فروش داری گفت نمیفروشم آنرا مگر آنکه قیمت آنرا بقسمی بمن بدهی که من گمان ندارم که کسی آنقدر بمن دهد گفت چه قدر میفروشی گفت بچهل نخله معاوضه مینمایم ابو الدحداح گفت زیاد بالا رفته يك نخله مایله که کج شده است شاخهای آن بچهل نخله میفروشی و من میدهم بتو چهل نخله را در عوض این نخله مایله تو صاحب نخله از روی طمع گفت اگر راست میگوئی چند نفر را شاهد بگیر که گواه من و تو باشند در این مبیعه ابی الدحداح چند نفر از مردمان را جمع کرده شاهد بر این مبیعه گرفت و آن نخله را بچهل نخله خرید و بتعجیل

خدمت سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم مشرف شد و واقعه را خدمت آنحضرت عرض کرد که آن نخله داخل در ملک و تصرف من درآمد و من نیز آنرا بشما بخشیدم که از شما باشد پس آنحضرت صاحب عیال را طلبیده و آن نخله را باو بخشیده و فرمود که آن نخله از تو و عیال تو باشد پس این آیه نازل شد یعنی ابو الدحداح مال خود را خالصا مخلصا لوجه الله داده است و غرض او ریا و سمعه و مکافات جزاء نعمت از برای احدی نبود و ثالثا آنچه در استدلال ذکر شد از برای ابی بکر جزاء نعمت در نزد احدی نبود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را بر او حق نعمتی نبود مگر هدایت باسلام و آن قابل جزاء نخواهد بود لقوله تعالی قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا* و لکن علی علیه السلام حق نعمت دیگری غیر نعمت هدایت بر او بود که حق تربیت و کفالت رسول خدا باشد بر او و حال آنکه در آیه عموما نفی فرموده نعمت احدی را بر دهنده مال در راه خدا پس از این جهت اتقی در آیه منحصر خواهد شد بابتی بکر جواب از آن آنکه اگر چه ظاهر آیه بمقتضی نکره در سیاق نفی عموم نفی است و لکن این ظاهر مراد نخواهد بود چه آنکه بمقتضی ظاهر عموم استغراقی لفظ وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ خدا را نیز شامل است و لازم خواهد آمد که خدا بر ابی بکر حقی غیر از حق نعمت هدایت حق دیگری نداشته باشد و والدین ابی بکر را نیز عموم نفی شامل است پس لازم خواهد بود که والدین نیز بر او حق تربیت و کفالت نداشته باشند با آنکه یقین است که لازم عادی خلق الله از بدو زندگانی تا آخر عمر او بسیاری از خلق از رجال و نساء بر او ذی حق میشوند از وجوه شتی از حفظ و حمایت و وجوه احسانات و نحو آن و نیز رسول خدا بر همه اصحاب و انصار و مهاجرین غیر از حق نعمت هدایت باسلام حق نعمت ظاهریه دنیویه نیز بر ایشان داشت زیرا که در بدو اسلام همه فقیر و عادم النعمه بودند و غنا و ثروت و وسعت زندگانی ایشان از غنایمی بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بشمشیر امیر المؤمنین علیه السلام از کفار بدست میآورد و در میان ایشان قسمت مینمود و چگونه میشود گفت که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حق دنیویه بر ابی بکر نداشت مگر آنکه بگویند که رسول خدا حصه از غنایم را بابتی بکر نمیداد یا آنکه ابی بکر در غزوات با رسول خدا نبود و این عذری است که خصم بآن راضی نخواهد شد بلکه میگویند که ابو بکر و عمر در اکثر غزوات با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم همراهی داشتند و حصه ایشان از غنایم زیادت از سایرین بود و لکن در غزوات فرار غیر کرار بودند کمالا یخفی علی من له ادنی البصیره و الحجی چنانکه ابن ابی الحدید در قصیده مشهوره خود میگوید

و لیس بنکر فی حنین فراره *** ففی احد قد فر خوفًا و خیبرًا

پس واضح شد بطلان مقاله خصم در دلیل مذکور باینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را حق نعمتی بر ابی بکر جز نعمت هدایت باسلام نبود و رابعا آنکه مراد بقوله تعالی وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ آخذین زکوة و صدقا تند یعنی حق

نعمتی از برای کسیکه اخذ صدقه مینماید بر معطی صدقات نیست که شخصی زکوة دهنده در دادن زکوة باو ملاحظه حق نعمت و احسان او را نموده باشد که از این جهة صدقه باو داده باشد بلکه معطی صدقات غرض از صدقه دادن ندارد مگر تقرب بخدا و طلبا لمرضاته و ضمیر در عنده راجع است بسوی معطی زکوة یعنی نیست از برای احدی از مستحقین زکوة که اخذ زکوة مینمایند بر معطی زکوة حق نعمتی که قصد جز او عوض آنرا داشته باشد و ممکن نیست عموم استغراقی در لفظ احد علی سبیل الکلیه بقسمی که مراد از او همه خلق باشند حتی آنکه عموم او شامل حضرت رسول هم شده باشد چه آنکه عموم استغراقی در مقام باطل است چنانکه از جواب سابق معلوم شد مضافا بسوی آنکه صدقه برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حرام است و داخل در عموم مستحقین للزکوة که عبارت از و ما لاحد عنده من نعمة تجزی است نخواهد بود پس باطل شد تقریب استدلال که مراد باتقی معطی صدقات باید ابی بکر باشد و خامسا بآنکه مراد باتقی یا اتقی علی سبیل الاطلاق و الکلیه که بجمع احواله و ازمانه و صفاته و افعاله و اقواله من بدایة عمره الی النهایة اتقی از جمیع خلق باشد و یا اتقی فی الجملة اگرچه در بعضی افعال و اقوال هم باشد و شق ثالثی عقلا محتمل نخواهد بود و بنا بر اول ممکن نیست صدق او بر احدی مگر آنکه معصوم از هر زلل و خطا باشد و عصمت هم منحصر است بحضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین او سلام الله علیهم و آیه ربطی بابی بکر نخواهد داشت چه آنکه ابی بکر باتفاق عامه و خاصه چهل سال مشرک و بعبادة اصنام اشتغال داشت و شاهد بر اینکه مراد با تقی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است حدیثی است که در مناقب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود مراد با تقی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که ایثار نمود قوت خود و عیال خود را به یتیم و مسکین و اسیر و خاتم خود را در رکوع داد بسائل و ایثار نمود بمقدار دینار را و اختیار نمود او را بر نفس خود بالجملة آنحضرت بود که اتقی و اکرم عند الله تعالی بود از جمیع ناس سوای خاتم النبیین و بنا بر ثانی پس آیه شامل همه مؤمنین بلکه اکثر مسلمین است و اختصاص بابی بکر نخواهد داشت چه همه آنها در بعض احوال و اقوال بعض ایشان اتقی از بعض دیگراند

استدلال بآیه غار و جواب از آن

و از جمله آیاتی که علماء عامه استدلال نموده اند بآن بر خلافت ابی بکر و فی الجملة در کلمات قدماء ایشان تمسک باین آیه مذکور است آیه شریفه **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا تَوْضِيح** کلام در آیه شریفه از سه جهت است جهة اولی در تفسیر آیه که حقتعالی در آیه قبل تعبیر و مذمت فرمود اصحاب آنحضرت را خصوصا کسانی که راضی بحیوة

دنیا شدند بدل از آخرت و کسالت ورزیدند از جهاد نمودن با کفار و مشرکین و تقاعد ورزیدند بعضی از ایشان در نصرت و یاری رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و در این آیه نیز خطاب فرمود بایشان که اگر یاری ننمائید رسولخدا را زود است که خداوند باو نصرت عطا فرماید در مستقبل الزمان چنانکه او را یاری نمود در زمان ماضی اذا خرجه الذین کفروا در وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند در مکه و حقتعالی رسول خود را فرمان داد بخروج از مکه پس آنسرور علی بن ابی طالب علیه السلام را در خوابگاه خود خوابانید چه آنکه کفار قریش مراقب بودند خوابگاه رسولخدا را و اگر مقام او را خالی میدیدند همانساعت در عقب سر آنحضرت بلند میشدند پس حضرت امیر علیه السلام را بجای خود خوابانید و بجانب غار روانه شد و ابو بکر در راه بآنحضرت ملحق شد و کفار در آنشب حراست مینمودند دور خانه رسولخدا را و گاهی میآمدند سنگ بخانه آنحضرت میانداختند بگمان آنکه رسولخدا در بستر خود خوابیده است و گاهی اراده میکردند هجوم آور شوند در نصف شب بخانه آنحضرت چون ابو لهب در میان کفار بود و با ایشان هم عهد شده بود بر قتل سید الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم لکن بجهت تعصب و حمیت از زنان عبد المطلب ممانعت مینمود ایشانرا از اینکه در دل شب بر آنحضرت هجوم آور شوند و اطفال و زنان در آندل شب پایمال شوند تا آنکه صبح دمید و بخوابگاه آنحضرت رفتند حضرت امیر المؤمنین از خوابگاه آنحضرت بر خاست باو گفتند صاحب تو در کجاست فرمود نمیدانم چون روز روشن شد بطلب آنحضرت بیرون آمدند چون رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از اول شب تا صبح راه پیموده بودند بر در غاری رسیدند که بر بالای جبل ثور که در طرف راست مکه واقع شده و آنمکانی بود که محل تردد قافله و صحرا نشینان نبود و کمتر کسی از آنجا عبور میکرد پس آنحضرت با ابو بکر داخل آن غار شده در آنجا پناه برده آمیدند که کسی از حالت ایشان مطلع نشود چنانکه حقتعالی بآن اشاره فرمود بقوله ثَانِيٍ اِثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ یعنی حقتعالی یاری نمود پیغمبر خود را در وقتیکه کفار او را از مکه بیرون نمودند در حالتیکه کسی با او نبود و او دویم از دو نفر بود یعنی با او نبود مگر يك کس که او ابو بکر بود و آندو در غار ماندند بالجمله پس کفار قریش سراقه بن مالک را که در یافتن اثر قدم بی نظیر بود همراه خود برداشته بر اثر حضرت رسول روانه شدند و از هر سو قدم آنحضرت را مییافت تا آنکه بر در غار رسیدند دیدند که نسج عنکبوت بر در غار گرفته است که دریده نشده و کبوتر در آنجا بیضه نهاده بود و آن بیضه ها شکسته نشده بود گمان کردند که در غار کسی نمیباشد و اگر کسی داخل شده بود هر آینه کبوتر در اینجا بیضه نمیگذاشت و تار عنکبوت بحال خود باقی نبود پس سراقه بن مالک گفت تا اینجا اثر قدمهای محمد هست و از

اینجا نگذشته یا با آسمان عروج نموده یا بزمین فرورفته پس کفار در شعب و اطراف آنکوه تفحص مینمودند و خداوند چشمهای آنها را کور نموده بود از آنکه در غار آنحضرترا ببینند چون ابو بکر کفار را بدید مضطرب احوال و بسیار خائف شد جزع مینمود و برسولخدا عرض میکرد که اگر قوم بزیر قدمهای خود نگاه کنند ما را می بینند حضرت می فرمود که خداوند نمیگذارد که اعدا بر ما ظفر یابند و از آنحال حق تعالی خبر میدهد بقوله إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا یعنی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میفرمود بمصاحب خود که ابو بکر باشد حزن و اندوه بر خود راه مده و جزع منما که خداوند معین و یاور ماست و ما را از شر اعدای حفظ خواهد نمود و بعضی نقل کرده اند که بعضی از کفار بجهت قضای حاجت بر در غار نشسته و کشف عورت خود نمودند و رسولخدا صورت از آنها برگردانید و بابو بکر فرمود که کفار ما را نمی بینند و الا- کشف عورت خود نمیکردند در مقابل ما پس کفار همه رخنه های آنکوهر را تجسس و تفحص نمودند مگر آنغار را که رسولخدا در آن تشریف داشتند ملا-حظه و تفحص نکردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا پس حقتعالی نازل فرمود سکینه و وقار و امنیت از اعدا را بر رسولخدا و یاری فرمود او را بلشکر خود از ملائکه در غار که حفظ و حراست او مینمودند و در جنك بدر و احزاب و حنین یاری او کردند و آنملائکه را کفار نمیدیدند وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا یعنی قرار داد حق سبحانه و تعالی کلمه کفر و شرك که شعار کفار و عبدة الاصنام بود پست و ضعیف و ذلیل و کلمه الله که آن توحید و شهادت بوحدانیت خدا و رسالت رسول اوست بلند و قوی و عزیز وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* و خداوند غالب و حکیم و دانا است جهة ثانیه در وجه استدلال بر خلافت ابی بکر و فضیلت او و تقریر آن چنانچه مستفاد از مجموع کلمات ایشانست بر وجوهی است اول از جهة لفظ ثانی اثین که ابو بکر دویمی بود که در مرتبه ثانیه واقع شد از رسولخدا و در غیر او این منقبت حاصل نشده بود دویم آنکه حقتعالی وصف نمود رسول خود را با ابی بکر بوصف اجتماع در مکان واحد من قوله إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ که تالیف بین آن دو نمود و این منقبت مخصوص بابی بکر است که در غیر او یافت نشده سیم آنکه او را مصاحب رسول خود قرار داد لقوله إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ و این رتبه مصاحبت مخصوص ابی بکر است نه غیر او چهارم آنکه رسولخدا اظهار شفقت و مهربانی باو نموده بود و در مقام تسلیه او برآمد من قوله لَا تَحْزَنْ و این کاشف از ارتقاع رتبه ابو بکر است در نزد رسولخدا پنجم آنکه حقتعالی خبر داد معیت خود را بهر دو علی النهج الواحدة من قوله إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا که خداوند معین و ناصر و حافظ هر دو بود علی حد السواء ششم آنکه حقتعالی اخبار فرمود بنزول سکینه بر ابی بکر و این کاشف از مرتبه جلیله ایست از برای ابی بکر که انزال سکینه

از جانب خدا بر او شد پس باین وجوه کشف میشود صحت امامت و خلافت ابی بکر جهة ثالثه در جواب از استدلال بآیه و آن از وجوهی است که جمله از آن وجوه مستفاد از مناظره حروری است با حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حروری در مباحثه با آنحضرت تمسک نموده بود باین آیه شریفه بر امامت ابی بکر و آنحضرت در جواب او فرمودند که آیه دلیل است بر مثالب و رزالت ابی بکر نه مناقب و کرامت او و آن از وجوهیست اول آنکه صحبت گاهی از برای مؤمن با کافر هم خواهد بود چون قوله تعالی قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ پس مجرد صحبت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شاهد بر فضل او نخواهد بود دویم قوله تعالی لَا تَحْزَنَ دلالت دارد بر قلق و اضطراب و قلت صبر ابی بکر و آن بر خلاف رضای حقتعالی بود که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را نهی فرمود سیم قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا دَلِيلٌ است بر فساد اعتقاد ابی بکر چهارم آنکه انزال سکینه بر رسول خدا بدون ابی بکر کاشف از عدم دخول ابی بکر است در زمره مؤمنین و الا- باید حقتعالی فرموده باشد فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ چنانکه در آیه دیگر مؤمنین را شريك فرموده است با رسولخدا در نزول سکینه و توضیح بیان این حدیث شریف آنکه جواب از این آیه و از جهات استدلال بآن از وجوهیست وجه اول آنکه مجرد اخبار از عدد است که معنی ثانی اثین یعنی رسولخدا دویمی از دو نفر بودند که ثالثی با او نبود و معین و ناصر غیر از خدای تعالی از برای او نبود و متعارفست در لغت و در نزد اهل لسان آنکه تعبیر از عدد مینمایند باین عبارت ثانی اثین و ثالث ثلثه و رابع اربعه و خامس خمسة تا عشره یعنی دویمی از سیمی و سیمی از سه و چهارمی از چهار و پنجمی از پنج هکذا و در این اخبار بعدد فضلی از برای ابی بکر نخواهد بود چه آنکه چنین اخباری صحیح خواهد بود از دو کافر و یا دو نفر که یکی کافر و یکی مسلم باشد پس مجرد اخبار از عدد کاشف از مدح و منقبت و فضیلتی از برای ابی بکر نخواهد بود وجه ثانی پس جواب از او آنکه مجرد اخبار از اجتماع در مکان واحد است که صحیح است اجتماع مؤمن و منافق چه آنکه غار افضل از مسجد نبی یا کشتی نوح نبود که جمع شده بودند در مکان واحد مؤمن با منافق بلکه یجوز اجتماع الانسان و البهیمه فی مکان واحد پس مجرد اخبار اجتماع ابی بکر با رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مکان واحد من حیث الاجتماع نیز منقبت و فضلی نخواهد بود از برای ابی بکر وجه ثالث جواب از او آنکه مجرد مصاحبت ابی بکر و نسبت صحبت نبی با او فضلی از برای ابی بکر نخواهد بود چه اضافه نسبت مذکوره بین مؤمن و کافر بلکه با پیغمبر را نیز خدای تعالی در قرآن ذکر فرموده است مِنْ قَوْلِهِ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ وَ قَوْلِهِ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ وَ نِيزِ دَرِ لُغَتِ وَ دَرِ نَزْدِ اَرْبَابِ لِسَانِ مِصْحَابِ اَطْلَاقِ بَرِ بَهَائِمِ نِيزِ مِيشُودِ مَانَنْدِ حِمَارِ وَ سَائِرِ دَوَابِ وَ بَرِ جَمَادَاتِ هَمِ اَطْلَاقِ مِيشُودِ چُونِ سِيفِ وَ نَحْوِ اَنْ

من قوله

و اما جواب از رابع آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نهی فرمود او را از حزن و جزع و اضطراب و دهشت زیرا که صیغه لا تحزن ظاهر در نهی است و حمل آن بر تسلیه مجازست بسیار بعید و ظاهر نهی دلیل است بر سخط خدا و رسول او از اظهار نمودن ابی بکر قلق و اضطراب را در چنین حالتی که کفار در تعاقب رسولخدا برآمدند و در مقام جستجوی پیغمبر بودند و بسا بود که قلق و اضطراب و حزن و گریه ابی بکر موجب اطلاع کفار بر حالت حضرت رسول میشد در حین رسیدن ایشان بر در غار و عدم وثوق و اطمینان ابو بکر بآنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اخبار فرموده اند بحفظ و سلامت از شر اعدا پس اگر حزن ابی بکر بجهت رضای خدا بود البته رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم او را نهی از فعلی که رضای خدا در آن بود نمینمود و این منافی با ظاهر نهی است که از برای تحریم است پس لابد باید حزن و اضطراب او از جهة سخط خدا باشد که رسولخدا او را نهی فرمود از اظهار آن و نیز ابو بکر در اظهار این حزن نمیشود که بر صواب و سداد باشد زیرا که لازم دارد اصابه او نسبت خطا العیاذ بالله برسولخدا از نهی کردن او را بامری که صواب و سداد بود پس لابد باید حزن او روی خطا و عدم وثوق و اعتماد او بقول رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد از آنچه اخبار فرمودند بظفر و سلامت پس از این جهة رسولخدا او را تنبیه فرمود بر خطای او و نهی فرمود او را از حزن و قلق و اضطراب و البته کسی که مظهر باشد آنچه را که سخط خداوند در آنست و بر خطا باشد در فعل خود معقول نخواهد بود ارتفاع در جه و عظم شانی از برای او در نزد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و نیز اگر نهی بر فرض مجاز بعید محمول بر تسلیه باشد دلالت بر فضل ابی بکر و ارتفاع شان او در نزد رسولخدا نخواهد نمود چه آنکه تسلیه غالباً بجهة تسکیت امر مهول است از مصیبت یا واقع شدن بر امر شدیدی که تحمل آن بسیار گرانست بر شخص لهذا شخص صاحب شان و وقار در مقام تسلیه کسی بر میآید بلکه بسیار میشود که تسلیه بالنسبه بجهال و ضعفاء العقول از رجال و نساء و صبیان باشد از جانب کسی که فوق مرتبه ایشانست و تحمل و صبر و بردباري او بیشتر است و این تسلیه کاشف است از جهل و قلة صبر و ضعف عقل و جلالت کسی که باو باید تسلیه داد و دلیل نخواهد بود بر ارتفاع شان او در نزد کسی که باو تسلیه میدهد چنانکه مشاهد است در نزد ضعفاء کم صبران و جهال و نسوان و اطفال که اصل تسلیه بایشان مجرد تسکیت ایشانست لا غیر و پرواضح است که تسلیه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مر ابی بکر را در چنین مقامی که محل تحمل مشاق و صبر و حلم و وقار است که از ابی بکر خلاف آن ظاهر شد نبود مگر مجرد اسکات ابی بکر از جزع و اضطراب و این کاشف از سوء حالت و رذالت مقام و منزلت او خواهد بود نه شرف و کمال و بزرگواری نفس او «و لعمری ان هذا واضح لاسترة فيه» و اما جواب از خامس پرواضح است که کاشف از فساد اعتقاد ابی بکر یا غفلت او بود از معیت با خدا

و رسول او و یاری نمودن مر آنحضرت را و از این جهت تاکید فرمود رسول خدا چنانکه تصریح آیه است کلام خود را بجمله اسمیه و ان مشدده من قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا و محقق است در نزد علماء معانی و بیان آنکه تاکید در کلام ذکر نمیشود مگر آنکه مخاطب در شك و تردید باشد و یا توهم خلاف آنرا کرده باشد و این فقره از آیه ظاهر است در فساد عقیده ابی بکر پس چگونه دلیل بر مدح او خواهد بود و نیز حقتعالی با همه خلق است که منزله از مکانست و همه خلق در علم اویند و نیز مراد بمعنا رسولخدا خواهد بود لا غیر و لفظ جمع من قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا بجهة تعظیم رسولخدا است نظیر آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و اما جواب از سادس آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن بجهة قراین موجوده در آیه آنکه مراد انزال سکینه است بر رسولخدا چه آنکه صدر و ذیل آیه ضمائر بسیاری است که همه آن راجع برسولخدا است من قوله تعالى إِلَّا تَتَّصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ و قوله إِذْ أَخْرَجَهُ و قوله إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ و قوله وَ آيَدُهُ بِيْجُنُودٍ پس چگونه میشود که این همه ضمائر قبل و بعد راجع برسولخدا باشد و يك ضمير وسطی که ضمير سکینه عليه است راجع بابی بکر باشد و این قول موجب عدم سلاسه کلام است از قواعد لغویه و محاورات عرفیه و نیز غلط است که مخصوص شود ابی بکر بنزول سکینه دون رسولخدا پس لا اقل باید گفته شود فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ بلکه مستفاد از این فقره از آیه شریفه آنکه ابی بکر خارج از زمره کسانست که خداوند انزال سکینه بر ایشان فرمود بعد از انزال سکینه بر رسولخدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چنانکه در همین سوره توبه در جای دیگر مقرون فرمود نزول سکینه بر مؤمنین را بنزول سکینه بر رسول خدا و شريك نمود مؤمنین را با رسولخدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در نزول سکینه فی غزوة حنین بقوله تعالى ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ فِي آيَةِ الْآيَاتِ فَانزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ پس اگر ابی بکر خارج از این زمره نبود باید خداوند او را نیز در آیه شريك گرداند با رسولخدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در نزول سکینه فان قلت که رسولخدا هرگز سکینه از او مفارقت نمینمود پس باید مراد از نزول سکینه در آیه ابی بکر باشد نه رسولخدا قلت اولاً آنکه این کلام منقوض است بدو آیه دیگر که خداوند اخبار فرمود نزول سکینه را بر رسولخدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ علیحده و بر مؤمنین علیحده و اگر عدم مفارقت سکینه از رسولخدا علة باشد از برای عدم نزول سکینه بر آنحضرت پس چرا در این دو آیه خداوند اخبار فرمود بانزال سکینه بر آنحضرت و ثانيا اصل سکینه و تکرار آن و همه مراتب آن لطف فوق لطف بود من الله تعالى علی رسوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و بعض مراتب آنهم در حق مؤمنین از امت آنحضرت خواهد بود و هر کسیرا نصیب و بهره از آن نباشد بلکه مخصوص بدوی الایمان از امت رسولخدا خواهد بود و در بعضی از روایات وارد است که رسولخدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بین راه ملاقات نمود ابو بکر را و به همراه خود او را بغار برد که مبادا کفار را خبر دهد از خروج رسول خدا چنانکه شیخ ابو القاسم بن صباح که از مشاهیر علماء عامه است در کتاب النور و البرهان در احوالات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از جمله از کلام روایت کرده است از محمد بن اسحق و او از حسان بن ثابت انصاری که قبل از هجرت رسول خدا از مکه بسوی مدینه وارد مکه شدم از برای آنکه عمره بجای آورم دیدم که کفار قریش سب و قذف مینمایند اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پس رسول خدا امر فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام را که در فراش آنحضرت بخوابد و خوف داشت از اینکه ابو بکر کفار را دلالت و راهنمایی کند برسول خدا پس او را مصاحب خود قرار داد و بجانب غار روانه شدند و اصل عبارت حسان بن ثابت چنین است که فامر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علياً فنام في فراشه و خشي من ابن ابي قحافة ان يدلهم عليه فاخذ معه و مضى الى الغار و محمد بن جرير شافعی در تاریخ خود در جزو ثالث چنین نقل کرده است که ابو بکر از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد که رسول خدا بکجا رفت علي عليه السلام فرمود بجانب غار تشریف فرما شد پس ابو بکر از عقب آنحضرت روانه شد در آن نصف شب و سرعت میآمد چون رسول خدا صدای آمدن کسی را در پشت سر خود شنید و اثر نفس کشیدن او را احساس کرد سرعت نمود در طی مسافت بحدیکه انگشت ابهام پای مبارك او بسنگی برخورد و مجروح شد و الم بسیاری بر آنحضرت وارد آمد و خون از پای مبارکش جاری شد تا آنکه ابو بکر با آنسرور ملحق شد و راه رفتند تا در وقت صبح بر در غار رسیدند و بعضی از اکابر گفته اند که این اول خونی بود که بعد از هجرت از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر زمین ریخت بجنایت ابی بکر و حال آنکه ممکن بود از برای ابی بکر که باشاره یا صوت لین مطلع سازد رسول خدا را بر آمدن خود تا آنکه بر آنحضرت خوف و دهشت وارد نشود و پای مبارکش مجروح نگردد پس عجب مصاحبی بود از برای رسول خدا و این جمله روایاتیست از علما و مشاهیر عامه که در قضیه غار و مصاحبت ابو بکر با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نموده اند و با این احوال این مصاحبت را از فضایل و مناقب ابو بکر بلکه دلیل بر امامت و خلافت او شمرده اند تبا لهم ولادلتهم الفاضحة

استدلال به آیه 55 سوره نور

و از جمله آیاتی که امام فخر رازی و بعضی دیگر از علماء عامه استدلال نموده اند بر امامت و خلافت ابو بکر و عمر و عثمان آیه شریفه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا إِسَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی وعده داد خدای تعالی گروهی را که ایمان بخدا آوردند از روی خلوص و یقین و عمل نمودند باعمال شایسته که خلیفه نماید ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه قرار داده شده اند آنانیکه قبل از ایشان بودند از انبیا و ائمه بنی اسرائیل چون موسی و هرون و داود و

سليمان و امثال ایشان و هر آینه متمکن سازد از برای ایشان دین ایشانرا آنچنان دینی که پسندیده خدای تعالی از برای ایشان که آن دین اسلام است و هر آینه بدل میدهد ایشانرا بعد از خوف ایمنی را در حالتی که عبادت نمایند مرا از روی اخلاص حال کونی که شرک نیاورند بمن واحدیرا شریک در عبادت من قرار ندهند و با من چیز پرا پرستش نمایند تقریب استدلال آنکه این وعده الهی بعد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خواهد بود چه آنکه استخلاف از برای احدی نخواهد بود مگر بعد از زمان رسولخدا و این استخلاف و تمکین در دین اسلام و تبدیل خوف بامنیت نشد مگر در زمان خلافت خلفاء ثلث که در ایام ایشان فتوحات عظیمه و ظهور دین و امنیت مسلمین و قوت و شوکت اسلام ظاهر شد جواب از این آیه اولاً آنکه اگر مراد ظاهر آیه باشد پس باید همه مؤمنین خلیفه باشند بعد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و این لم یقل به احد است پس ظاهر آیه متروک است پس لابد باید حمل بر جماعت معهوده شود و قرینه و عهد در آیه نخواهد بود از برای جماعت مخصوصه که حمل بر آن شود مگر آنکه حمل شود بر اهل بیت پیغمبر چنانکه مضمون اخبار بسیاریست که مراد خلافت اهل بیت رسولخدا است در زمان ظهور مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه که تمکین تام و تمام از برای مؤمنین و ظهور دین اسلام در مشارق ارض و مغارب آن خواهد شد و ثانیاً آنکه مراد به الذین آمنوا کسانی خواهند بود که ایمان ایشان بخدا از روی واقع و نفس الامر و خالی از همه شوائب اوهام باشد و مراد بعملوا الصالحات چون جمع محلی باللام است و مفید عموم استغراقی است آنکه آن مؤمنین عمل کرده باشند بهمه صالحات از واجبات و مستحبات و خیرات و مبرات فعلاً و قولاً و حاله و صفاتاً که مبرا باشند از همه رزالت و دنائت صفات و محلی باشند بجمع محامد صفات و شرایف کمالات و چنین کسان پیدا نخواهند شد میان امت نبی مگر آنکه معصوم باشند که خداوند بایشان وعده خلافت و امامت فرموده باشد و ایشان منحصر خواهند بود بامیر المؤمنین و عترت معصومین از اولاد او پس آیه دلیل است بر امامت و خلافت علی و اولاد طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین لا غیر و ثالثاً آنکه خداوند عالم در این آیه شریفه تشبیه فرمود خلافت موعود بمؤمنین از امت نبی را بخلافت واقعه در امم سابقه از انبیا و ائمه از بنی اسرائیل و شبهه نیست که امامت و خلافت ایشان بنص من الله تعالی بود من قوله تعالی یا داؤد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَقَوْلَهُ لَابْرَاهِيمَ وَ ذَرِيبَةً عَلَيْهِمُ السَّلَامَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا پس امامت و خلافت مشبه به در آیه و تعیین آن از باب نص من الله سبحانه و تعالی است و لابد باید امامت و خلافت در مشبه هم بنص من الله سبحانه و تعالی باشد چنانکه مذهب علماء شیعه است در امامت و خلافت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او علیهم السلام پس آیه دلیل است بر حقیقت مذهب شیعه بخلاف مذهب عامه چه آنکه متفق علیه

بین عامه است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفته است و تعیین خلیفه و امام فرموده بلکه اختیار آنرا واگذار بامت نموده که از برای خود اختیار امام و خلیفه نمایند چنانکه عمر در زمان وفات خود گفته است که اگر ترك نمايم وصیت بخلافت را و تعیین خلیفه ننمایم از برای احدی هر آینه تاسی نموده ام برسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که وصیت بخلافت و امامت و تعیین آن از برای احدی نمود و بالجمله مقتضی تشبیه در آیه ناچار است از تفسیر بیکی از دو وجه اول آنکه اگر مراد بمشبهه به انبیا و ائمه سلف از بنی اسرائیل و غیر ایشان باشد که خلافت و امامت ایشان جز من الله سبحانه و تعالی است پس لابد باید مراد باستخلاف در مشبه هم بنص من الله سبحانه و تعالی باشد تا صحیح باشد تشبیه در آیه و در اینصورت دلیل است بر خلافت و امامت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام و مطابق با ظهور مهدی قائم عجل الله فرجه خواهد بود چنانکه باین معنی ناطق است آنچه حضرت علی بن الحسین و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام در تفسیر آیه بیان فرموده اند و اخبار باینمعنی در تفسیر آیه شریفه بر حد استفاضه است دویم آنکه مراد از لَيْسَ تَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ای لیسکننهم فی الارض یعنی جعلهم خلافت فی الارض و المعنی لیورثنهم ارض الکفار من العرب و العجم فیجعلهم سکانها و مراد بمشبهه به من قوله تعالی کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هم الامم السابقة من بنی اسرائیل و غیرهم یعنی حق سبحانه و تعالی هلاک مینمود عصاة و جباره از امم سابقه را و قرار میداد مؤمنین از ایشان را که تصدیق انبیا و ائمه سلف مینمودند خلافت در ارض و ساکنین در او و اراضی و دیار کفار را بورااث بایشان میداد و این تفسیر از مقاتل است و ابی ابن کعب نیز روایت کرده است که فقراء مهاجرین بعد از آنکه ده سال با ترس و بیم در مکه بودند چون بمدینه هجرت کردند و در منازل انصار جای گرفتند و قریش و اکثر قبایل اتفاق نمودند بر محاربه و قتال با ایشان و شب و روز پیغام تهدیدآمیز و سخنان فتنه انگیز از برای آنها میفرستادند و مهاجرین اکثر اوقات سلاح حرب با خود داشتند و با هول و هراس روزگار میگذرانیدند روزی با یکدیگر گفتند که آیا زمانی بیاید بر ما که خود را آسوده ببینیم پس حقتعالی این آیه نازل فرمود و وعده داد بمؤمنین که ایشانرا خلافت و سواکن در ارض قرار دهد که اراضی کفار عرب و عجم را ساکن کردند آما مطمئنا چنانکه خلافت و سواکن در ارض قرار داد زمین مصر و شام را ببنی اسرائیل بعد از هلاک نمودن جباره و عصاة ایشانرا و بنابراین وجه نیز تشبیه صحیح است و ربطی بخلافت خلفاء و امامت ایشان ندارد و بالجمله استدلال بآیه بر خلافت خلفاء مستلزم است بطلان تشبیه و ارتکاب غلط را در آیه و این باطلست جدا و رابعا آنکه از جمله وعد در آیه شریفه تبدیل خوفست بامن بنحویکه اهل ایمان عبادت نمایند خدا را بدون شائبه شك که ممحض شوند

از برای عبادت پروردگار خالصا مخلصا من قوله تعالى يَعْْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً و امنیت بوصف مذکور و عبادت بوصف مذکور واقع نشد در زمان احدی از خلفا بلکه الی الان واقع نشده است و این وعده الهی بعد از این باید بعرضه ظهور آید چه آنکه در زمان خلفا همیشه اهل اسلام مبتلا بغزوات و فتنه و محاربه با اعدا بودند زیرا که ابو بکر در زمان خود مبتلا باهل رده بود که ساعتی مسلمین بزعم عامه آسودگی نداشتند و در زمان خلافت عمر مبتلا بمحاربه با کفار عجم و قیصر روم و اطراف بلاد بودند که عمر همیشه در واهمه و تشویش و اضطراب و گریه عمر در محاربه مسلمین با لشگر کسری از قضایای مشهوره است و فتنه و آشوب در میان مسلمین و تعدیات عثمان و والیان او بر مسلمانان در اطراف بلاد از واضحات در نزد صغار از مسلمانان است فضلا از کبار ایشان بلکه فتنه و آشوب مسلمین در مدینه در زمان خلافت عثمان تا بحدی رسیده بود که اجتماع نمودند بر قتل او قابل انکار نخواهد بود و در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام فتنه و آشوب در میان مسلمین و جنک جمل و نهروان و صفین اسماع اهل آفاق را پر نموده است و اکثر اوقات قلوب متحلین باهل اسلام در زمان ملوک امویه و جبابره بنی عباس مملو از معادات و نفاق با ذریه سید انام علیه و آله الصلوة و السلام بود پس کجا محقق شد وعده الهی که اهل ایمان آمانا مطمئنا ممحض شوند از برای عبادت پروردگار و این مطلب واضح است از برای کسیکه فی الجمله اطلاع بحال مهاجرین و انصار و اصحاب از کتب اخبار و تواریخ و سیر داشته باشد پس همانا تفسیر آیه چنانست که از اهل بیت علیهم السلام رسیده است که این وعده الهی در زمان ظهور دولت حقه الهیه بدست حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه جاری و ساری خواهد شد که زمین پر از قسط و عدل شود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد خامسا آنکه کلام فخر رازی در استدلال بآیه بر خلافت خلفا مناقض است بآنچه حافظ محمد بن مؤمن شیرازی از ابن مسعود روایت کرده است که ابن مسعود گفته که واقع شد خلافت من الله سبحانه از برای سه نفر اول حضرت آدم علیه السلام من قوله تعالى اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً دَوِّمَ حضرت داود علیه السلام من قوله تعالى يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ سِيمِ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لقوله تعالى وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخِرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ الْخَنَازِقَ و بالجمله این جمله از آیاتی بود که علماء عامه استدلال نموده اند بر خلافت خلفا و بحمد الله تعالی ظاهر و محقق شد بر تو بطلان کلمات و استدلالات ایشان

و اما اخبار داله بر خلافت خلفا پس آن اخبار موضوعه بسیار است

اشاره

که عامه منفرداند بنقل آن که تمسک باین اخبار مفید فایده و الزام بر احدی نخواهد بود از آنجمله امام فخر رازی استدلال نموده بخلافت ابی بکر بآنچه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود «ان الله يتجلى للناس عامة و لابی بکر خاصة» و فرمود که «ما صب الله في صدري شيئا الاصبه

فی صدر ابی بکر» یعنی خداوند عالم در قلب من چیزی وحی و الهام نفرموده مگر آنکه در قلب ابی بکر وحی و الهام فرمود و فرمود که «انا و ابی بکر کفرسی رهان» یعنی من و ابو بکر در همه امور مساوی هستیم مانند دو اسب رهان که احدهما بر دیگری مقدم نشود در دو بدن و جواب از این اخبار آنکه مضامین همه آنها کفر آمیز است که قابل تقوه از برای احدی نخواهد بود فضلا از استدلال بآن زیرا که حدیث اول صریح در تجلی است و آن کفر است و حدیث ثانی مفید است که ابو بکر شریک رسول خدا بود در نبوت که آنچه برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وحی و الهام میشد بابتی بکر هم میشد و این کفر محض است و حدیث سیم صریح است که پیغمبر افضل از ابی بکر نبود بلکه مرتبه هر دو مساوی بود عند الله و این کفر فوق کفر است و کافیه در بطلان این اخبار آنچه فیروزآبادی شافعی در کتاب سفر السعادات گفته است که این احادیث ثلثه از مفتریات است که معلومست بطلان آنها به بداهت عقل و از آنجمله روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود «ابو بکر و عمر سیدا کهول الجنة» در مقابل حدیث نبوی که فرمود «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة» و نیز روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفاها» در مقابل قوله صلی الله علیه و اله و سلم «انا مدینه العلم و علی بابها» و نیز روایت کرده اند که رسول خدا امر نمود بسد ابواب مگر خوچه ابی بکر و قال «لا تبقیین خوچه فی المسجد الا خوچه ابی بکر» در مقابل حدیث متواتره بین خاصه و عامه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سد همه ابواب مهاجرین و انصار نمود از مسجد بامر خدا مگر باب علی بن ابیطالب علیه السلام که باید مفتوح باشد بجانب مسجد و خوچه عبارتست از در کوچک یا روزنه خانه و از واضحات آنکه اثر جعل و افترا از این روایات لایح است چنانکه اهل جنت همه جرد و مرد و جوان باشند و پیری و کهوله در جنت نباشد تا مشار الیهما رئیس کهول اهل بهشت باشند و نیز مدینه علم محتاج بسقف و جدران نخواهد بود و این کلام از الفاظ مستهجنه عرفیه است زیرا که مقصود از این الفاظ کنایه و استعاره است و استعاره غلط و منکر از قبایح کلام است و نیز اساس مدینه هو اصلها و بنیانه و بنابراین روایت مفتریه بعد از آنکه ابی بکر اساس مدینه باشد دیگر لفظ انا مدینه العلم بی محل خواهد بود لان نفس المدینه اساسها کما لا یخفی و اما حدیث سیم پس کافیه در بطلان و جعلیت آن آنچه حافظ ابو بکر زکریا و جوهری بسند خود از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بعلی علیه السلام فرمود که تو وارث منی و موسی از خدای تعالی سؤال نمود که مسجد او را تطهیر کند و من از خدای تعالی سؤال کردم که مسجد مرا از برای تو تطهیر کند و از برای ذریه من بعد از من و بعد از آن بنزد ابو بکر فرستاد که باب خود را از جانب مسجد مسدود نما ابو بکر گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ پس باب خود را مسدود نمود و بعد از آن بنزد عمر فرستاد که باب خود

را از مسجد مسدود کن او نیز استرجاع کرد و گفت بغیر از من هم کسی باین حکم مامور شده گفتند بلی ابو بکر نیز باین فرمان مامور شده عمر گفت پیروی ابا بکر میکنم و باب خود را مسدود کرد و بعد از آن بنزد عباس فرستاد که باب خود را مسدود نما و مردم در این باب سخن میگفتند پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر منبر برآمد و فرمود که من بمیل و خواهش خود سد ابواب شما نکردم و باب علی را بحال خود نگذاشتم بلکه حق تعالی ابواب شما را مسدود و باب علی را مفتوح گردانید و ابن مغازلی شافعی بسند خود از یافع غلام عمر روایت کرده که گفت از عمر پرسیدم که بهترین مردم بعد از رسول خدا کیست عمر گفت ترا چه کار باین سؤالات گفتم مگر ابو بکر بهترین مردم نیست بعد از رسول خدا عمر گفت استغفر الله بهترین مردم بعد از رسول خدا کسی است که حلال باشد او را آنچه بر رسول خدا حلال بود و حرام باشد بر او آنچه بر رسول خدا حرام بود گفتم آنکس کیست گفت آن کس علی بن ابیطالب است که ابواب مردم را از طرف مسجد سد نمودند مگر باب علی را و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باو فرمود یا علی از برای تو است در این مسجد آنچه را که از برای من است و نیز حروری که از اعظام اهل خلافت در مناظره با حضرت امام محمد باقر علیه السلام اعتراف نمود که بعد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امر فرمود ابا بکر و عمر را بسد ابواب از آن حضرت استیدان نمودند که خوچه و کوه از برای ایشان بمسجد اذن فرماید حضرت بقدر قلامه از ظفر هم بایشان اذن نداد و سد نمود ابواب ایشانرا و از آنجمله روایت کرده اند از عبد الله بن عمر که ما بودیم در زمان رسول خدا که قائل بودیم که افضل امت بعد از رسول خدا ابی بکر است و بعد از او عمر و بعد از او عثمان و بعد از آن تقاضی در میان اصحاب رسول خدا نبود جواب از این روایت اولاً آنکه عبد الله بن عمر از معاندین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و ثانیاً قول او مردود است بآنچه پدرش عمر بن خطاب در حدیث سابق اعتراف نمود با فضیلت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و ثالثاً این حدیث دروغ و منافیست بآنچه بناء مذهب علماء عامه است در ترتیب فضیلت بین خلفا که حضرت امیر المؤمنین را خلیفه چهارم میدانند و بعد از خلفاء ثلثه آنحضرت را افضل از دیگران میدانند و بامامت او اعتقاد دارند و رابعاً باینکه این کلام عبد الله بن عمر حدیث نیست بلکه مجرد اجتهاد و تشهی نفس است که خود فی حد نفسه معتقد باین اعتقاد باطل بود و اجتهاد او دلیل از برای مطلبی نخواهد بود و از آنجمله از عایشه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مرض موت خود فرمود که ای عایشه طلب کن از برای من پدرت ابی بکر را تا آنکه کتابتی از برای او بنویسم که مردم تمنای خلافت نکنند و خدا و مؤمنین نمیخواهند مگر ابی بکر را و جواب از این حدیث آنکه عایشه در این روایت متهمه است بجهة جلب نفع و فخر از برای خود و پدر خود و منفرد باین روایتست و معادات او با علی بن ابیطالب و صدیقه

خود عایشه و حفصه آنرا تصرف نموده ایشانرا دفن کردند حضرت فرمود در این صورت حق آنها تسع از ثمن که دو جزء از هشتاد جزء بود چه آنکه رسولخدا از دنیا رحلت فرمود و وارث او يك دختر و نه نفر از زوجات او بودند که ثمن آن بیت از زوجات اوست و آن نیز نه قسمت خواهد شد که دو جزء آن ثمن بعایشه و حفصه خواهد رسید و هفت ثمن از تمام بیت بحسب قسمت ارثیه که هفتاد جزء باشد از دختر او خواهد بود و یکثمن آن که ده جزء است تقسیم میشود در میان تسع زوجات و بهريك تسع از ثمن بیت که منقسم بثمانین جزء است خواهد رسید که حصه هر يك از عایشه و حفصه یکشبر از بیت هم نخواهد شد با این احوال چگونه جایز بود از برای ایشان تصرف در آن بیت و نیز در جواب حروری فرمود که در مذهب شما آنکه پیغمبران را ارث باشد و شما روایت کرده اید که «ان الانبياء لا تورث» و با این احوال پس چگونه میگویند که تصرف نمودن ابو بکر و عمر خانه آنحضرترا بجهة ارث عایشه و حفصه بود پس منقطع شد حروری از کلام و سخن گفتن «فبهت الذی کفر» مؤلف گوید که جواب حضرت امام محمد باقر علیه السلام مبتنی بر مماشاة با خصم است که جایز میدانند توریث زوجات را از مجموع ترکه بدون استثناء شیء از آن والا بنا بر مذهب اهل بیت زوجه ارث نمیرد از اینیه و خانه ها نه عینا و نه قیمه خصوصا اگر غیر ذات ولد باشد و زوجات رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم ذات ولد نبودند و تمام خانه حق ارث فاطمه زهرا سلام الله علیها بود که بعدوان تصرف نمودند و قریب بمضمون کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام که عایشه بر استر سوار شد و منع نمود جنازه آنحضرترا از طواف دادن در مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم باعانت مروانیان که ابن عباس باو گفت تجملت تبغلت و ان عشت تقيلت لك التسع من الثمن و فی الكل تصرفت یعنی روزی بر شتر سوار میشوی که اشاره بجنك جمل است با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روزی بر استر سوار میشوی و منع میکنی اهل بیت رسول خدا را که طواف دهند جنازه حضرت حسن را بمرقد جد بزرگوارش و اگر زندگانی کنی بر فیل هم سوار خواهی شد و از برای تو است از خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم يك تسع از ثمن و در تمام آن تصرف نمودی

نقل روایات مجعوله در فضائل خلفاء و بیان بطلان آنها

و از آنجمله استدلال نموده اند بر امامت و فضیلت شیخین بآنچه روایت کرده از رسول خدا که فرمود «لو كنت متخذاً خلیلاً لاتخذت ابا بکر خلیلاً» و در حق عمر فرمود «لو كان بعدی نبی لكان عمر بن الخطاب» و آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود که چون مدتی وحی از من منقطع شد گمان کردم که وحی نازل بر آل خطاب شده و نیز در یوم بدر فرمود «لو نزل علینا عذاب ما نجا منه الا عمر» و بر عاقل مخفی نیست آثار وضع و جعل و افتراء این اخبار چه آنکه حدیث اول با آنکه مفاد لو شرطیه عدم وقوع و مجرد تمنی است منافی با دو حدیث ثانی است در مذهب عامه که ابی بکر افضل از عمر است زیرا که خلیل بمعنی مجرد دوست

خواهد بود پس در حق ابا بکر تمنی مجرد دوستی بود که واقع نشد و در حق عمر تمنی نبوت بود که افضل از مرتبه خلت است که مجرد دوستی غیر واقع است و نیز حدیث دویم مشعر است باینکه عمر مستجمع صفات نفسانیه انبیا بود و آن باطل است چه آنکه بنی مشرک باللّه در مدت اربعین سنه مسموع نشده زیرا که حدیث مشعر است باختصاص نبوت بعمر دون ابا بکر و نیز حدیث سیم مشعر است که رسول خدا شك داشت در ختم شدن نبوت بخود و این بديهی البطلان است و نیز حدیث چهارم دلالت دارد که بر فرض نزول عذاب رسول اللّه العیاذ باللّه من الهالکین بعد از خواهد بود و نجات از عذاب مخصوص است بعمر و نیز مستلزم است که العیاذ باللّه عمر افضل از رسول خدا باشد و لعمری هذان کفر باللّه العلی العظیم با آنکه جماعتی از علماء اهل خلاف چون صاحب کتاب الاستغاثه و غیر او چون ملتفت بقبح مفاد این حدیث شده اند گفته اند که این حدیث از موضوعات و مجعولاتست و از آنجمله استدلال نموده اند بر فضیلت و خلافت عمر بن خطاب بآنچه روایت کرده اند از رسول خدا صلی اللّه علیه و اله و سلّم که درباره عمر فرمود «اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب» و دعاء آنحضرت مستجاب شد و عمر داخل در اسلام شد و عزت و قوت گرفت اسلام بعمر بن الخطاب و اصحاب رسول خدا می گفتند که همیشه مادر عزت بودیم از وقتیکه عمر داخل در اسلام شد و اثر وضع و افتراء این حدیث آنکه اگر امر چنین بود پس چرا رسول خدا صلی اللّه علیه و اله و سلّم فرار نمود از کفار قریش بجانب غار و از آنجا بمدینه مهاجرت نمود و چرا جماعتی از مسلمین با جعفر بن ابیطالب بحبشه رفتند و چرا جماعتی از مسلمین در مکه معذب بودند مانند عمار و پدر او و از آنجمله روایت کرده اند که رسول خدا صلی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود که «ان اللّه تعالی وضع الحق علی لسان عمر و قلبه» و آنکه فرمود «ینطق السکینه علی لسان عمر» و آنکه فرمود بعمر که یابن خطاب قسم بآنکسیکه جان محمد بید قدرت اوست که ملاقات نکرد ترا شیطان حالکونیکه سلوک کننده بود راهی را مگر آنکه از راهی رفت که غیر از راه تو باشد و در روایت ابن حجر در صواعق محرقه آنکه رسول خدا بعمر فرمود که «ان الشیطان لیفر منك یا عمر» و بروایت دیگر فرمود «ان الشیطان لم یلق عمر الاّ خرّ بوجهه» و اثر وضع و افتراء این اخبار آنکه حدیث اول منافی با خطایای عمر است در اکثر وقایع و چگونه حق در لسان او جاری خواهد بود و حال آنکه نسبت هجر و هذیان بر رسول خدا صلی اللّه علیه و اله و سلّم داد و چگونه حق در لسان او جاری بود و حال آنکه منع نمود غلو در مهوور زنانرا که زن انصاریه او را هدایت نمود بعد از ملزم شدن گفت «کل الناس اقله من عمر حتی المخدرات» و چگونه حق در لسان و قلب او جاری بود و حال آنکه هفتاد موضع از مواضع خطیئه خود گفت «لو لا علی لهلك عمر» و در بعضی از مواضع خطایای خود میگفت لو لا معاذ لهلك عمر که معاذ بن جبل او را بر زلات و خطیئات

او تنبیه مینمود و چگونه شیطان از او فرار می نمود و حال آنکه از آدم و سایر انبیا فرار نمیکرد چه آنکه ابلیس سبب شد از برای بیرون آمدن از بهشت و نیز ابو بکر در بالای منبر اعتراف نمود که «ان لی شیطان یعترینی» با آنکه در نزد علماء عامه ابو بکر افضل است از عمر شیطان قرین او بود و از عمر فرار مینمود ان هذا لعجیب و نیز در جنک بدر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرار نمودند چنانکه حقتعالی بآن خبر داد من قوله إِنَّ الدِّينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ و از جمله مدبرین و منهزمین عمر و ابو بکر بودند پس چرا در این روز شیطان از عمر فرار نکرد و نیز اگر مسلك و طریقه عمر حق بود که همیشه مسلك شیطان غیر از مسلك عمر بود چنانکه ظاهر حصر مستفاد از حدیث است پس باید آنچه مسلك عمر بود در ایام جاهلیت از کفر و فسق برخلاف مسلك شیطان باشد و هذا فظیع من القول و نیز در حدیث «ان الشیطان لم یلق عمر الا خراً بوجهه» دقیقه و نکته ایست که «لا یعرفها الا الحدائق من العارفين» که ذکر آن مناسب مقام نخواهد بود و الا نکال علی افهام العارفين اولی و الیق بالمقام از آنجمله روایت کرده که روزی جماعتی از زنان قریش در نزد رسول خدا بودند و با اصوات بلند با آنحضرت مکالمه مینمودند در این هنگام عمر استیذان نموده داخل شد پس زنان قریش از هیبت عمر در پرده حجاب مستور و محتجب شدند رسول خدا تبسم نمود عمر از سبب خنده آنحضرت سؤال نمود فرمود که این زنان با من مکالمه مینمودند چون ترا دیدند از هیبت تو مستور شدند عمر بآن زنان گفت آیا از من هیبت میورزید و از رسول خدا هیبت نمیورزید غزالی در احیاء العلوم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مجلس خود نشسته بود و جواری و کنیزان در خدمت آنحضرت تغنی میکردند و لهو و لعب مینمودند که در این هنگام عمر استیذان نموده رسول خدا بآن کنیزان فرمود ساکت شوید پس عمر داخل شد و عرض حاجت نموده بیرون رفت پس رسول خدا امر فرمود بآن کنیزان که بکار خود مشغول شوند و چون مشغول شدند عمر مجدداً معاودت نمود خدمت آنحضرت پس رسول خدا باز امر کرد ایشانرا بساکت شدن پس عمر عرض حاجت کرده خارج شد از خدمت دوباره رسول خدا امر نمود بآنکنیزان که مشغول لهو و تغنی شوند آنکنیزان عرض کردند یا رسول الله این شخص که بود که هر وقت داخل میشد امر میفرمودی ما را بسکوت و چون بیرون میرفت میفرمودید که مشغول شوید بلعب و تغنی فرمود این مردیستکه سماع باطل نمینماید و حمیدی در جمع بین الصحیحین از عایشه روایت کرده که در نزد من دو جاریه بودند که تغنی مینمودند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر روی فراش استراحت نموده بود که ابو بکر داخل شد و مرا زجر کرد که در نزد رسول خدا مشغول بمزماره شیطان میباشی رسول خدا بای بکر فرمود واگذار ایشانرا که مشغول باشند بآنچه بجای میآورند

و ابن اثیر در کتاب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی از غزوات مراجعت نمود جویریہ سودا بخدمت آنحضرت آمده عرضکرد که من نذر کرده ام که اگر خدا ترا از این غزوه بسلامت برگرداند من در خدمت شما دف بزخم و تغنی نمایم رسولخدا فرمود که اگر نذر کرده بزخم و اگر نذر نکرده ماذون نمیباشی عرضکرد که نذر کرده ام پس جویریہ مشغول بتغنی و دف زدن شد پس آنگاه ابو بکر داخلشد بر رسولخدا و او دف میزد و تغنی مینمود پس علی داخلشد و او مشغول بود بدف زدن و تغنی نمودن و عثمان نیز داخل شد بهمین منوال آنگاه عمر داخل شد پس جویریہ دف را در تحت است خود گذارد و نشست و خواموش شد پس رسولخدا فرمود بعمر که شیطان هر آینه از تو میترسد زیرا که من نشسته بودم و او دف میزد و تغنی مینمود و ابو بکر و علی و عثمان نیز داخل شدند او دف میزد و تغنی مینمود چون تو داخل شدی دف را انداخت و نشست جواب از این اخبار آنکه «اف لهم و لروایتهم و مناقبهم التي رووها في فضائل موالیهم حیث ان هؤلاء المردة الشیاطین یسوغون التتقیص و الانزراء الی رسول رب العالمین و ینسبون المحرمات و الاباطیل و اللغویات الیه صلی الله علیه و اله و سلم لاجل اثبات جملة من الفضائل و الدرجات الكذوبية المفترية لاثمتهم الضالین المضلین» و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مبعوث شد از برای دفع اباطیل و نهی از فحشاء و منکر که خلق دوری جویند از لهویات و اعمال شیاطین و با این احوال جلاباب حیا را برداشته و این نوع از اباطیل را در حق آنسرور و سید کائنات صلی الله علیه و اله و سلم تجویز مینمایند و نسبت باو میدهند بجهة اغراض باطله خودشان که تفضیل ائمه ایشان باشد درواقع این فضایی است که عین فضایح است که لا عن شعور و رویة نقل مینمایند «و کفی بذلك شاهدا و دلیلا علی بطلانهم» و از آنجمله روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند «اول من یعطی الكتاب یمینه عمر بن الخطاب و له شعاع کشعاع الشمس و قيل فاین ابو بکر قال سرقة الملائكة» بالجمله آثار وضع و افترا و جعل از این اخبار بنوعی ظاهر و هویدا است که محتاج بتکلف و تعمق نخواهد بود بلکه بناء علما و روات عامه بر وضع و جعل است چنانکه صنعانی که یکی از اعظام علما و مؤلفین اهل خلافت در کتاب در الملتقط روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق ابی بکر فرمود که «ان الله یتجلی للخلائق يوم القيمة و یتجلی لك یا ابا بکر خاصة» و نیز روایت کرده که جبرئیل مرا خبر داد که «ان الله خلق الارواح و اختار روح ابی بکر من الارواح» و بعد از نقل ایندو حدیث گفته است که اگرچه ایندو روایترا رسول خدا در حق ابا بکر فرموده لکن من آنرا نسبت بعمر میدهم چه آنکه رسولخدا فرمود که شما بگوئید آنچه حق است اگرچه از پیش خود هم باشد و بالجمله اکثر روات اخبار ایشان جماعتی هستند که عداوت و مخالفت ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام واضح و لایح است از آنجمله عبد الله

ابن عمر بن خطابست که مسلم در صحیح خود و بخاری و حمیدی روایت کرده اند که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و او را از امامت خلع نمودند عبد الله بن عمر مردمرا جمع کرده ممانعت مینمود ایشانرا و میگفت ما بیعت کردیم با یزید به بیعت خدا و رسول او با چنین مردی نباید مکر نمود و حال آنکه با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که امام برحق بود باتفاق تمام مسلمین در هیچ زمان بیعت نموده بود بلکه حمیدی از صحیح بخاری روایت کرده است باین مضمون که بتواتر رسیده است که چون حجاج از جانب عبد الملك بر اهل عراق والی شد عبد الله بن عمر بن خطاب نزد وی رفته و گفت دست خود را بیاور تا بیعت کنم با امیر المؤمنین عبد الله زیرا که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود هرکس بمیرد و بر او بیعت امامی نباشد بر جاهلیت مرده باشد پس حجاج با آن کفر و نفاق خود بر وی خشم نمود و گفت دیروز با علی بن ابیطالب بیعت نکردی و امروز آمدی با عبد الملك ابن مروان بیعت کنی دست من بیکار نیست اینک با پای من بیعت کن پس عبد الله پای حجاج را گرفته بیعت نمود و از آنجمله عایشه است که عداوت و دشمنی او با امیر المؤمنین علیه السلام اظهر است از بیان و جنک او در جمل و قتال او با آن حضرت محتاج بیان و تقریر نیست ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بسند خود روایت کرده است که چون خبر قتل عثمان بعایشه رسید گفت بدکاری عثمان او را بکشتن داد بدرستیکه عثمان بکشته شدن سزاوار بود و چون شنید که مردم با علی بیعت کردند آزرده و متأسف گشت و ابی مخنف روایت کرده است که عایشه بعد از شنیدن خبر بیعت کردن مردم بعلی بن ابیطالب علیه السلام گفت اگر زمین و آسمان بهم میآمد بهتر بود در نزد من از بیعت کردن با علی بن ابیطالب علیه السلام و از آنجمله ابو هریره است که در زمان خلافت ظاهریه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اعراض از آنحضرت نمود و ملحق شد بمعویه و با حضرت امیر المؤمنین قتال میکرد و جعل اخبار در مدح معاویه مینمود و آنرا منتشر می ساخت که در میان اهل اسلام و حدیث «ان المعاویه خال المؤمنین» از او معروف شده و حمیدی از صحیح مسلم و بخاری روایت کرده است که عبد الله بن عمر میگفت ابو هریره بسیار حدیث می بندد و جعل مفتی در حدیث است و ابن ابی الحدید از سفیان ثوری نقل کرده است که ارباب حدیث اعتبار نمیکنند اخبار ابو هریره را و نیز در شرح نهج البلاغه روایت کرده است بسند خود از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود اکذب ناس برسول خدا ابو هریره است و از آنجمله انس بن مالك است که کمال عداوت داشت با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و از جمله کسانی است که کتمان نمود حدیث غدیر خم را در حین شهادت دادن اصحاب رسول خدا بآنچه در غدیر خم فرمود در حق امیر المؤمنین و آنحضرت او را نفرین نمود بناخوشی برص مبتلا شد و خود اقرار مینمود در ملاء عام که سبب ناخوشی من همان کتمان نمودن

حدیث غدیر خم بود که علی علیه السلام بمن نفرین کرده و ابن ابی الحدید از شاگرد ابی حنیفه ابو یوسف نقل کرده است که ابو حنیفه میگفت که انس بن مالک و ابو هریره از جمله کسانی هستند که اعتماد و اعتنائی بروایات ایشان نیست از آنجمله عمرو بن عاص است که دین را بدنیا فروخته و ملحق بمعویه شد و وزیر او بود و قتال معاویه و عمرو بن عاص با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفین و کفر و فسق ایشان و معانده و معادات ایشان با آن حضرت از اوضح و اوضحاتست که بر اصغر مسلمین مخفی نخواهد بود حال ایشان فضلا عن اکابرهم و از آنجمله مغیره بن شعبه است که متصل بر منابر و در محضر معاویه ناسزا بامیر المؤمنین میگفت و معانده مینمود با حسن بن علی بن ابیطالب در مجالس

امر نمودن معاویه بجعل احادیث

و از آنجمله عروة بن زبیر است که ابن ابی الحدید باسناد خود روایت کرده است که معاویه جمعی از اصحاب و تابعین را انعامات وصله زیاد میداد تا اخبار قبیحه در حق علی بن ابیطالب جعل و روایت کنند و آنها ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و عروة بن زبیر بودند و از آنجمله کعب الاحبار است که با اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام معانده مینمود و ابو ذر علیه الرحمه در حضور عثمان بر سر او زد و باو گفت بخدا قسم که یهودیه از قلب تو بیرون نرفته است و از آنجمله سعد بن ابی وقاص و ابو موسی اشعری و سعید بن مسیب بودند که از دشمنان علی ابن ابیطالب علیه السلام بودند و سعد بن ابی وقاص بعد از قتل عثمان اصلا با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نمود و ابو موسی اشعری از عداوت خلع نمود حضرت امیر المؤمنین را از خلافت و از آنجمله عبد الملک بن عمیر است که از تابعین معاویه بود و از جانب معاویه بمنصب قضاوة مفتخر گردید و بسیار شدید العداوة بود با علی بن ابی طالب علیه السلام و در احوالات او نقل شده که در واقعه کربلا در لشکر ابن سعد بود و چون مجروحین از اصحاب سید الشهداء علیه السلام که در معرکه قتال میافتادند آنملعون مسارعت در قتل ایشان مینمود چون لشکر ابن سعد او را ملامت میکردند میگفت که براحت میاندازم ایشانرا و ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابو الحسن علی بن محمد بن ابی سیف المدائنی که در کتاب تاریخ خود که معروفست بکتاب الاحداث ذکر کرده است که معاویه بعمل خود نوشت که اگر کسی روایت کند در فضایل و مدایح ابو تراب علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او حدیثی را ذمه من از او بری است و مال و خون او در هدر است چون این فرمان بعمل او رسید در هر شهر و دیار خطیبان بر منبر برآمدند و سب و ناسزا میگفتند بعلی علیه السلام و تبری می جستند از آنحضرت و اهل بیت او و مذمت می نمودند آنحضرت و اهل بیت رسالت را و اشد ابتلاء در آن زمان اهل کوفه بودند زیرا که شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام در آن شهر بسیار بودند تا آنکه زیاد بن سمیه ملعون را بر اهل کوفه والی نمود و او عارف بحال شیعیان بود و اکثر ایشانرا میشناخت و تفحص از

احوال ایشان مینمود پس اکثر از ایشانرا بقتل آورد و دستها و پاهای ایشانرا قطع نمود بعد از آن معویه بعمال خود نوشت که اگر شیعه علی بن ابیطالب در حق کسی شهادت دهد شهادت ایشانرا قبول نکنید حتی نوشت که اگر کسی متهم بمذهب تشیع باشد او را بکشید و خانه بر سر او خراب کنید و بعد از مدتی نیز نوشت بعمال خود که شیعه و دوستان و محبین عثمان و اشخاصی که مدایح و فضایل او را یاد میکنند اعزاز و اکرام نمائید و بنویسید از برای من اسامی ایشان و اسامی پدران ایشان و عشیره و قبیله ایشانرا بآنها اکرام نمایم و صله و جایزه بدهم و بدینواسطه فضایل اکاذیب عثمان منتشر شد و خلعات و انعامات از جانب معاویه براویان فضایل عثمان رسید و در هر جا مناقب و محبین عثمان وافر شد بعد از آن نوشت که حدیث در فضایل عثمان بسیار شده اکنون امر نمائید مردم را که در فضایل خلفاء اولین و اصحاب اقدمین حدیث نمایند پس مردم شروع نمودند بذکر فضایل و مناقب ایشان که همه آنها از روی جعل و افترا بود و خطیبان بر منابر نقل میکردند و بمردم حکم نمودند که باطفال تعلیم نمایند آن احادیث مجعوله را و در مدت مدیده امر بر این منوال گذشته بود تا آنکه حضرت امام حسن از دار دنیا رحلت نمود بعد از آن بلا شدیدتر شد و جعل اخبار موضوعه و انتشار آن زیادتر و بیشتر شد تا آنکه این اخبار رسید بدست کسانی که از اهل دین بودند و دروغ و افترا جایز نمیدانستند و ایشان نیز این اخبار را نقل می نمودند بگمان اینکه این اخبار ماثور و حق و صدق است و اگر عالم می شدند که این اخبار از مجعولات و موضوعاتست البته نقل نمینمودند و علت نقل آنها از بابت گمان و اطمینان بسلف بود ابن غرفه معروف به نبطیه که از اکابر و اعظم محدثین علماء عامه است در کتاب خود گفته است که اکثر احادیث موضوعه مفتریه در فضایل صحابه ناشی شد در زمان بنی امیه بجهت تقرب جستن مردم بایشان و گمان میکردند که نقل این فضایل موجب رغم انف بنی هاشم است و معاویه و اتباع او کمال میل بآن دارند خلاصه کلام این جمله از کلامی بود از حال روات اخبار ایشان که از کلمات علماء عامه نقل شده که خودشان اقرار و اعتراف بحال ایشان نمودند با این احوال کدام عاقل ذی شعور قبول خواهد نمود این اخباریرا که حال روات ایشان بتصدیق علماء خودشان بر این منوال که ذکر شد با انفراد ایشان باین روایات و مناقضات مضامین آنها بلکه کفر و زندقه مضامین آن احادیث و با این احوال چه دلیل و حجت خواهد بود از برای امامت و خلافت خلفاء و اتباع ایشان خصوصا از عظام قراین بر جعل و افتراء این اخبار آنکه اگر صدق بود و واقعیت داشتند پس باید که ابو بکر و اتباع او تمسک باین اخبار نمایند در یوم سقیفه از برای خلافت ابی بکر و باین اخبار محاجه نمایند با امیر المؤمنین و اصحاب او و متمسک نشوند باجماع اهل حل و عقد بر بیعت ابی بکر که در تحقق و حجیت او هزار سخن است و در مقابل

مواجهه انصار در یوم سقیفه که گفته بودند «ما امیر و منکم امیر» باید تمسک باین اخبار جویند و نگویند که ما قریش از جهة قربت با رسول خدا اولائیم از شما انصار بخلافت چه آنکه تمسک باجماع و حق قربت اضعف است در مقام استدلال از این اخبار موضوعه مجعوله و این اخبار اقوی دلیلا و اظهر دلالة خواهد بود در مقام احتجاج و تمسک با ضعف دلیلا با وجود اقوی دلیلا از اغلاط واضحه است و حال آنکه بزعم فاسد ایشان ابو بکر و عمر از افاضل عقلاء اهل لسان بودند چه عدم احتجاج ایشان در یوم سقیفه باین اخبار و غیر آن اقوی شاهد است بر جعل و افتراء این اخبار و از جمله از جوهریکه متأخرین از عامه تمسک بآن نموده اند از برای امامت و خلافت ابی بکر حدیثی است که در کتب معتبره و صحاح خودشان نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در هنگام مرض موت خود امر نمود ابی بکر را بصلوة که مردم باو اقتدا نمایند بعبارة اخری امر نمود ابی بکر را بامامت از برای ناس در ایام مرض موت خود و صلوة از ارکان دین است کانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ابا بکر را قایم مقام خود قرار داد در امر صلوة که از ارکان دین است و اقتداء باو در صلوة بالاتر از خلافت و امامت او است در امور ناس و اگر ابو بکر سزاوار خلافت نبود پس چرا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را امر میفرمود بامامت از برای مردم در نماز و حسن بصری حدیث امامت ابی بکر را از برای مردم در نماز بمنزله نص خفی دانسته است از برای منصب خلافت کبری و ولایت عظمای ابی بکر بعد از رسول خدا

اخبار مجعوله در فضائل شیخین

و اما اخبار وارده در باب صلوة ابی بکر را بچند قسم روایت کرده اند و اصل راویان این حدیث عایشه و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن زمعه و انس بن مالك و ابو موسی اشعری میباشد و اصل متن اخبار را بالفاظ مختلفه متنافیه نقل نموده اند اما آنچه از عایشه نقل شده است ابن اثیر در جامع الاصول روایت کرده است که عایشه گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مرض خود امر فرمود ابا بکر را که با مردم نماز بجای آورد و خلق باو اقتدا نمودند در صلوة و بسند دیگر از عایشه چنین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مرض خود فرمود که امر نمائید ابا بکر را که با مردم نماز بجای آورد عایشه عرض کرد که اگر ابا بکر در مقام تو جاگزیند از شدت گریه و زاری نمیتواند اسماع قرائت بمردم نماید امر فرما که عمر با مردم نماز بخواند فرمود که امر نمائید ابا بکر را که نماز بخواند با مردم و در صحیح بخاری چنین نقل کرده است از عایشه که رسول خدا امر فرمود بابا بکر که نماز بجای آورد با مردم عایشه عرض کرد که ابی بکر رجل اسيف و انه متى يقوم مقامك لا يسمع الناس يعني ابی بکر مردیست سریع البکا و رقیق القلب اگر بمقام تو بایستد نمیتواند که بمردم اسماع قرائت نماید امر فرمائید که عمر نماز با مردم بجای آورد فرمود که امر نمائید بابی بکر که نماز با مردم بجای آورد چون ابو بکر از برای نماز خارج شد رسول خدا تخفیف مرض در خود مشاهده نمود

بیرون آمد از برای نماز در حالیکه بعلی و فضل بن عباس تکیه داده بود تا آنکه آمد بمسجد و در پهلوی ابو بکر نشست نماز را نشسته ادا فرمود و ابو بکر اقتداء باو مینمود و مردم بای بکر اقتدا مینمودند و در صحیح ترمذی و نسائی و مسلم و بخاری مضمون همین حدیث را روایت کرده اند که ابو بکر اقتدا برسول خدا مینمود در حالتیکه آنحضرت نشسته نماز بجای میآورد و ابو بکر در خلف رسول خدا ایستاده نماز میخواند و مردم اقتدا باو مینمودند و در روایت دیگر از صحیح نسائی آنکه رسول خدا امر فرمود که ای بکر بمردم نماز بخواند چون در خود خفت از مرض مشاهده نمود بیرون آمد از برای نماز و پیشروی ایی بکر نشسته نماز بجا میآورد و ابو بکر در خلف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ایستاده نماز میخواند و اقتدا برسول خدا مینمود و مردم بای بکر اقتدا میکردند و در روایت دیگر بخاری از عایشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خارج شد از برای نماز و در یسار ایی بکر نشست در حالتیکه او ایستاده بود و اقتدا برسول خدا مینمود و ابو بکر اسماع تکبیر بمردم می نمود و در موطاء ابن مالک بسند خود از عایشه روایت کرده است که ای بکر نماز می خواند بمردم و رسول خدا ملحق شد بصف و بای بکر اقتدا نمود و در روایتی که از انس بن مالک روایت کرده اند آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بیرون آمد و در پشت سر ایی بکر نماز بجای آورد در حالتی که رسول خدا نشسته بود چنانکه صاحب جامع الاصول و ترمذی از انس بن مالک روایت کرده اند و در صحیح نسائی از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پشت سر ابا بکر نماز کرد و ذکر نکرده که نشسته نماز خواند یا ایستاده و در بعضی از روایات از انس بن مالک صاحب جامع الاصول و ترمذی چنین نقل کرده اند که رسول خدا در حجره بود و مردم نماز میخواندند با ایی بکر که پرده حجره منکشف کردید و ستر برداشته شد پس رسول خدا باهل مسجد نظر نمود در حالتی که نور روی مبارکش درخشان بود مردم خوشحال شدند پس ابو بکر قصد آن نمود که نماز را برهم زند رسول خدا فرمود تمام نمائید نماز خود را و صاحب جامع الاصول بروایت دیگر از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از برای نماز هیچ خارج نشد سه روز ابا بکر با مردم نماز خواند و نیز صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از عبد الله بن عمر بن خطاب که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امر فرمود بای بکر که نماز بجا آورد با مردم عایشه از جانب ایی بکر عذرخواهی نمود بآنکه او بکاء و رقیق القلب است و اسماع قرائت بمردم نمی تواند نمود امر فرمائید که عمر با مردم نماز بخواند رسول خدا فرمود امر نمائید که ایی بکر نماز بجا آورد چون ابو بکر از برای نماز خارج شد رسول خدا سبکی در مرض خود مشاهده فرمود و بیرون آمد از برای نماز و در پهلوی ایی بکر نشسته نماز خواند و ابو بکر نماز بجا میآورد بنماز رسول خدا و مردم نماز

بجا می‌آوردند بنماز ابی بکر و در روایت عبد الله بن عمر بن خطاب آنکه رسول خدا امر نمود بای بکر که با مردم نماز بخواند ابو بکر بعمر گفت «قم وصل بالناس» عمر گفت که تو احق و سزاوارتری باین مقام و در جامع الاصول از عبد الله بن زمعنه روایت کرده است که چون مرض رسول خدا شدید شد من با چند نفر از مردم در خدمت آنحضرت بودیم که صدای بلال باذان بلند شد رسول خدا بحاضرین فرمود که امر نمائید بای بکر که صلوة بجای آورد با مردم ما بیرون آمدیم و عمر در میان مردم بود و ابو بکر غایب بود من بعمر گفتم برخیز و با مردم نماز بخوان پس عمر برخاسته مقدم ایستاد و تکبیر گفت که مردم باو اقتدا نمایند چون رسول خدا صوت عمر را شنید زیرا که عمر مردی بود جهیر الصوت یعنی صوتش بسیار درشت و خشن و غلیظ بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود کجاست ابی بکر پس کس فرستاد بطلب او و عمر با مردم نماز را تمام نمود و بعد از فراغ عمر و مردم از نماز ابی بکر خدمت رسول خدا حاضر شد پس حضرت بابو بکر امر فرمود که دوباره با مردم نماز بخواند و ابی داود در صحیح خود چنین روایت کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صوت عمر را شنید سر مبارک از حجره بیرون نموده فرمود که عمر نماز نخواند ابو بکر نماز بخواند در حالتیکه غضبناک بود از نماز خواندن عمر و مسلم و بخاری از ابو موسی اشعری قریب بمضمونیکه از عایشه نقل شده روایت کرده اند و این جمله از اخباری بود که علما و روات عامه در کتب صحاح خود نقل نموده اند

نقل روایات مجعوله از عایشه در فضیلت ابی بکر

جواب از این استدلال و جوهریست که کاشف از بطلان و سخافت این روایات بلکه مورث ملامت و فضاحت اولین و آخرین ایشانست اولاً آنکه سند این روایات جمیعاً مخدوش و مجروح در نزد علماء شیعه است زیرا که راویان حدیث صلوة باین و جوهریکه مذکور شد عایشه و عبد الله بن عمر بن خطاب و عبد الله بن زمعنه و انس بن مالک و ابو موسی اشعری میباشد و جمیع آنها از معاندین و مبغضین علی بن ابی طالب علیه السلام بودند چنانکه شرح حالات هر یک از آنها محقق شد و اما عبد الله بن زمعنه از ناصبین معروف و از کسانی بود که اشد بغضا و عداوة بود با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و خصوصاً عایشه که اکثر این روایات از او است و او باین روایات متهمه است زیرا که مقصود او جلب نفع پدر خود بود و ملاحظه تجلیلات و ریاست پدر خود مینمود خصوصاً در بعض از اخبار مستند بعایشه که جمله از راویان این سند کسانی هستند از کذابین و منحرفین از امیر المؤمنین چون مکحول که از شدت بغض و عداوة با امیر المؤمنین هیچ وقت آنحضرت را بالقباب شریفه او چون امیر المؤمنین و سایر القابیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را لقب داده بود یاد نمیکرد بلکه اسم مبارک آنحضرت را نیز بر زبان خود جاری نمیکرد و در مقام ذکر آنحضرت او را ابو زینب میگفت و ثانیاً و جوه تناقض و تنافی بین این روایات و اضطراب در متن و دلالت آنها از اظهر وجوه بطلان و جعل و

وضع آنست زیرا که آنچه از عایشه روایت شده مضمون بعضی آنکه رسول خدا امر کرد بای بکر که با مردم نماز بخواند و ابو بکر با مردم نماز میخواند و مضمون بعضی دیگر آنکه ابی بکر را امر فرمود بصلوة و لکن چون در خود خفتی از مرض مشاهده نمود خارج شده از برای صلوة و در بعضی دیگر آنکه در خلف ابی بکر نشسته نماز خواند و در بعضی دیگر آنکه رسول خدا داخل در صف جماعت شد و در پشت سر ابی بکر نماز خواند و در بعضی از روایات عایشه چنانکه در صحیح نسائی نقل شد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در بین یدی ابی بکر یعنی در پیش روی او نشسته نماز خواند و در اکثر از روایات عایشه آنکه رسول خدا نشسته نماز میخواند و ابو بکر اقتدا برسول خدا مینمود و مردم اقتدا بای بکر مینمودند و در بعضی از روایات عایشه چنانکه از صحیح بخاری نقل شد آنکه ابی بکر اقتدا برسول خدا مینمود و اسماع تکبیر بمردم میکرد و مضامین این اخبار با یکدیگر متناقضند و همچنین باقی روایات که از انس بن مالک و غیر او نقل شد چه در بعضی از روایات انس بن مالک آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خارج شد از برای صلوة و در خلف ابی بکر نشسته نماز خواند و در اکثر روایات انس بن مالک آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خارج نشد از برای نماز و امر کرد که ابی بکر با مردم نماز بخواند و در بعضی دیگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بعد از انکشاف ستر در حالتیکه مردم بای بکر اقتدا میکردند فرمود اقتدا کنید بای بکر و در بعضی دیگر آنکه بعد از کشف حجاب اراده قطع صلوة نمودند رسول خدا بدست خود اشاره بمردم نمود باتمام صلوة و این روایات انس چنانکه با یکدیگر متناقضند همچنین متنافی و متناقض است با آن روایات که از عایشه نقل شده و همچنین باقی اخبار از عبد الله بن زمعه و آنچه منقول از عبد الله بن عمر بن خطابست که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امر کرد که کسی با مردم نماز بخواند و تعیین ابا بکر نکرد و در بعضی آنکه تعیین ابا بکر نمود و چون او غایب بود عمر با مردم نماز خواند و چون صوت عمر بسمع رسول خدا رسید غضبناک شد و امر فرمود باحضار ابا بکر تا با مردم نماز بخواند و در روایت دیگر از ابن خطاب آنکه ابو بکر حاضر بود و او بعمر گفت که «قم وصل بالناس» پس عمر باو گفت که تو باین مقام سزاوتری چه این روایت صریحست در اینکه ابی بکر حاضر بود

در بیان مجعول بودن اقتداء رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بای بکر

و تناقض و تنافی و اضطراب دلالت این روایات از اظهر و ادل قراین بر جعل و افترا و کذب این روایاتست بنحوی که علما و روات عامه در کتب خود نقل نموده اند و جمع این روایات بعد از طرح و القاء بعضی دیگر از آن که ابداع قابل جمع نخواهد بود چون جمع بین روایتی که رسول خدا در پشت سر ابی بکر نشسته یا ایستاده نماز خواند بعد از آنکه خارج شد از برای نماز و بین اخباری که دلالت دارند بر اینکه رسول خدا در بین یدی ابی بکر پیش روی او نماز میخواند بدو وجه ممکن خواهد بود یکی از آن دو وجه آنکه بعد از خارج شدن رسول خدا از

برای نماز در پهلوی ابا بکر یا در پیش روی او مردم و ابی بکر جمیعا اقتدا برسول خدا مینمودند و ابو بکر اسماع تکبیر بمردم مینمود یعنی بجای مکبر واقع شد و چون رسول خدا را از جهة مرض ضعف و ناتوانی عارض شده بود و نمیتوانست اسماع تکبیر بهمه مردم نماید ابی بکر تکبیر را بمردم اسماع مینمود و شاهد بر این جمع روایتی است که بخاری در صحیح خود نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از حجره خارج شد بجهة نماز که ابی بکر اقتدا می کرد برسول خدا و اسماع تکبیر مینمود بمردم و متفطن باین مطلب شد میرسید شریف در شرح مواقف و توجیه نمود اخبار در اینباب را که «ان الناس یصلون بصلوة ابی بکر» گفته است ای بتکبیره و علی هذا اقتداء مردم بصلوة ابی بکر یعنی بتکبیر او فضیلتی از برای ابی بکر نخواهد بود چه آنکه منصب مکبری از شان صبیان و غیر مکلفین است و وجه دویم آنکه ابی بکر و همه ناس اقتدا برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مینمودند بعد از آنکه آنحضرت از برای نماز بیرون آمده با کمال ضعف و در پهلوی ابا بکر یا در پیش روی او نشسته نماز بجا آورد و این حکم مخصوص برسول خدا بود که او نشسته و مأمومین ایستاده نماز بخوانند و از برای احدی از امت جایز نبود چنانکه بعد از فراغ از نماز بلافاصله حاضرین در مسجد را اعلام باین حکم فرمود چنانکه عنقریب ذکر آن خواهد آمد و این جمع مناسب است با آنچه از اخبار مسلمه از اهل بیت عصمت و علماء شیعه در باب صلوة ابی بکر و کیفیت آن نقل شده است و آن نیز ذکر خواهد شد و بنابراین وجه نیز منقبت و فضیلتی از برای ابی بکر نخواهد بود در حدیث صلوة و ثالثا آنکه ظاهر کثیر این اخبار وارده در کتب معتبره و صحاح ایشان آنکه رسول خدا بیرون آمد و بابی بکر اقتدا نمود و این از منکرات در عقولست که جایز باشد از برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که امام همه انبیا و مرسلین و پیشوای تمام ملائکه مقربین است اقتدا نماید بابی بکر یا غیر او از امت و متابعت نماید او را در افعال صلوة بلکه در شریعت مطهره آنحضرت ثابت شد عدم جواز آن اما در نزد علماء شیعه از واضحاتست عدم جواز تقدم احد من الائمة علی النبی و الائمة فی الصلوة بل و لا فی غیرها و اما عند العامة مسلم و بخاری و نسائی و صاحب جامع الاصول و ابی داود و غیر ایشان نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که امامت قوم را کسی باید بنماید که اقرء بکتاب الله باشد و اگر در قرائت مساوی باشند اعلم ایشان بسنت من باید امامت در صلوة بنماید و فرمود «لا یؤمن الرجل الرجل فی سلطانه» یعنی امین نمیشود مردی از رعیت در نماز مردی را که والی و سلطان بر او باشد خصوصا با حضور آن سلطان و نیز مسلم در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا فرمود «اذا کانوا ثلاثة فلیؤم احدهم و احقهم بالامامة اقراهم» و قریب بهمین مضمون ترا تمذی و نسائی و ابی داود در صحاح خود نقل نموده اند و ابن اثیر در جامع الاصول مضامین همه آنرا روایت کرده و اصحاب ابی حنیفه جمیعا

قائل شده اند بوجوب تقدم اقرا بر غير اقرا و اصحاب شافعی و مالك قائل شده اند بوجوب تقدم افقه و علی هذا با وجود بودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و حضور او در صلوة چگونه جایز بود از برای ابی بکر امامت نمودن از برای رسول خدا و از برای آنحضرت نیز جایز نبود که اقتدا نماید بای بکر فان قلت شاید مضامین این اخبار مجرد اولویه اقرا و افقه و افضل باشد بر مفضول در امامت صلوة نه عدم جواز اقتداء افضل بمفضول و مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از این فعل بیان مشروعیه تقدیم مفضول بود بر فاضل در امامت صلوة قلت اولاً آنکه ظاهر این اخبار وجوب تقدیم افضل و نهی تقدم رعیت بر سلطانت چنانکه مذهب اصحاب ابی حنیفه و جوب تقدم اقرا است در صلوة و مذهب شافعی و مالك و اصحاب ایشان وجوب تقدم افقه است و ثانیاً سلمنا که مفاد این اخبار اولویه باشد و مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز بیان مشروعیه تقدم مفضول بر فاضل باشد لیکن در این هنگام فضل و منقبتی از برای ابی بکر نخواهد بود چه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در این فعل بیان فرمود که مشروع است که هر مفضولی مقدم شود بر فاضل در امامت صلوة پس جایز بود از برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که اقتدا بهر يك از مأمومین حاضرین در مسجد بنماید و نماز او با ابی بکر دلیل بر امامت او نخواهد بود و الا باید همه اصحاب صلاحیت امامت و خلافت را نیز داشته باشند و نیز لازم خواهد آمد ترجیح رسول خدا ابا بکر را بر دیگران در امامت صلوة ترجیح بلا مرجح باشد و آن غیر وجیه است عقلاً فان قلت ترجیح دادن رسول خدا ابا بکر را در صلوة بجهت افضلیت ابی بکر بود بر جمیع اصحاب و از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ابی بکر را مقدم داشت بر دیگران و حدیث افضلیت ابی بکر و عمر بر تمام امت بعد از رسول خدا از مسلمات ارباب حدیث است که در کتب صحاح خود روایت کرده اند و عن عبد الله بن عمر بن خطاب که افضل امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ابی بکر بود ثم عمر ثم عثمان و بعد از آن اصحاب نبی همه مساوی بودند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که «ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال وزنت بامتی فرجحت و وزن ابو بکر بها فرجح و وزن عمر بها فرجح ثم رجح» یعنی رسول خدا فرمود که من موازنه کرده شدم و سنجیده شده با امت خودم پس من راجح شدم بر تمام امت و بعد از آن ابو بکر سنجیده شد بر تمام امت پس راجح شد بر تمام امت من و بعد از آن عمر سنجیده شد بتمام امت پس راجح شد بر تمام امت من پس راجح شد اولاً اینکه مقابل این ثم ثم ثم دیگر هم هست که معنی آن بر فطن لیبیب مخفی نخواهد بود و ثانیاً آنکه علی هذا پس بنای مطلب بر عدم جواز ترجیح مفضول شد بر فاضل و در این هنگام جایز نبود از برای رسول خدا که اقتدا بای بکر نماید و بیان نماید مشروعیت تقدیم مفضول بر فاضل را و از مسلماتست که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم افضل از جمیع بود و حاصل آنکه اگر در امامت صلوة باید ملاحظه نمود از روی حتم و

و جوب تقدیم فاضل را بر مفضول پس جایز نبود از برای رسول خدا اقتدا نمودن بای بکر در صلوة و اگر تقدیم مفضول بر فاضل از روی حتم و وجوب نبود بلکه مجرد جواز و بیان مشروعیت محضه بود پس دلیل نخواهد بود اقتداء رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بای بکر بر امامت و خلافت ابی بکر چه آنکه چنین اقتدائی جایز بود بالنسبه بسوی هر يك از اصحاب و منقبت و فضیلتی از برای ابی بکر نبود در این اقتدا بلکه ترجیح او بر دیگران ترجیح بلا مرجح بود و افضلیت ابی بکر در نزد خصم دلیل و حجت از برای کسی نمیشود در دفع محذور حکم عقلی بلکه در نزد علماء شیعه خلاف آن محقق است که افضل امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی بن ابیطالب است بلکه بسیاری از علماء عامه موافقت نموده اند علماء شیعه را در افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام بر ابی بکر

در افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

و ابن ابی الحدید در ابتدای شرح نهج البلاغه بعد از آنکه نقل کرده است مسئله تفضیل را گفته است که اصحاب ما اختلاف کرده اند در افضلیت ابی بکر و علی علیه السلام و بعد از آن گفته است که جماعت کثیره قائل شده اند بافضلیت ابی بکر و جماعت بسیاری که اسامی ایشانرا ذکر نموده از علما و اهل تصنیف و فتوی از اهل خلاف را که ذکر اسامی ایشان موجب طول کلام است قائل شده اند بر افضلیت علی علیه السلام و خود نیز قائل شده بافضلیت آنحضرت و گفته که قاضی القضاة عبد الجبار که در کمال تعصب است که در نزد اهل خلاف در اوایل امر از متوقفین بود و در اواخر قطع نمود بواسطه حدیث طایر بافضلیت علی علیه السلام بعد از آن ذکر کرده که بعضی از شیوخ ما قائل بتوقف شده اند و علی هذا میگوئیم که شکی نبود که در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عازم مسجد شد با حالت ضعف و تکیه بر علی علیه السلام یا عباس یا فضل بن عباس نمود و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در مسجد حاضر بود و اگر تقدیم رسول خدا ابی بکر را بمجرد اولویت و مزیت و رجحان او بر دیگران بود پس بچه سبب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مقدم نداشت علی علیه السلام را بر ابی بکر و حال آنکه علی علیه السلام افضل از ابی بکر بود باعتقاد کثیری از اهل خلاف فضلا عن الشیعه و در نزد کثیری که متوقف در فضیلت بودند لاقلا من التساوی پس تقدیم ابی بکر در صلوة بر علی علیه السلام یا ترجیح مرجوح بر راجح است کما هو الحق یا ترجیح بلا مرجح و هر دو بحکم عقل قطعی باطل و عاطل خواهد بود و رابعا آنکه ظاهر کثیری از این اخبار مجعوله آنکه ابو بکر اقتدا مینمود برسول خدا و مردم اقتدا میکردند بای بکر و همچو نمازی در هیچ مذهب مشروع نشده است که یک نماز را دو امام بجا آورند با آنکه یکی از آن دو امام هم خود ماموم باشد و هم امام در صلوة واحد در رکعت واحده و لعمری ان هذا لشیء عجاب و خامسا آنکه صلوة ابی بکر بالمره فاسد بود چگونه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باو اقتدا مینمود و چگونه افاضل از اصحاب نبی و اعلام مسجد آنسرور باو اقتدا مینمودند و وجه فساد صلوات ابو بکر آنکه کون در مدینه

حرام بود بر او و بر عمر بن خطاب چه آنکه آن دو از جیش اسامه بودند بلکه مخصوصاً رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم حکم فرمود بابو بکر و عمر که با اسامه بروند و در مدینه نمانند و ایشان تخلف از جیش اسامه نمودند و آنحضرت لعن فرموده بود متخلفین از جیش اسامه را و حدیث تخلف ابا بکر و عمر از جیش اسامه را علما و روات عامه باسناد عدیده معتبره نقل نموده اند چون جوهری صاحب سقیفه بسند خود روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در مرض موت اسامه بن زید را بر جمعی از مهاجرین و انصار که از جمله آنها ابو بکر و عمر و عثمان بودند امیر گردانید و امر فرمود که بر سر اهل موته لشگر برد در همان موضعی که پدرش را شهید نمودند و تاکید بسیار فرمود که زود از مدینه بیرون روند اسامه با لشگر خود باصرار رسولخدا از مدینه بیرون رفتند و ابو بکر و عمر و اکثر از مهاجرین همراه او بودند و ابن ابی الحدید مشروحا حدیث جیش اسامه را روایت کرده است و قاضی عبد الجبار که از عظام متعصبین اهل خلافت نقل کرده حدیث جیش اسامه را و گفته است که عمر گفت من در لشگر با اسامه میروم و بلاذری که از ثقات و معتمدین ایشانست گفته که ابو بکر و عمر هر دو در جیش اسامه بودند و شهرستانی صاحب ملل و نحل گفته است که اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن کاغذ و دوات بود که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در مرض موت خود امر فرمود که بیاورند تا بنویسد کتابی که مردم گمراه نشوند که بعضی منع نمودند و در محضر رسولخدا اختلاف کردند خلاف دویم که در مرض موت آنحضرت واقع شد آن بود که فرمودند تدارك نمائید جیش اسامه را و با او بروید و لعنت خدا بر کسی که تخلف کند ابن ابی الحدید میگوید که من این اخبار را بر استادم نقیب عرضه داشتم و باو گفتم که این اخبار دلالت دارند بر نص خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و لکن بعید است از اصحاب که مخالفت رسولخدا نمایند نقیب در جواب من گفت که اصحاب امر خلافت را از معالم دین چون نماز و روزه نمیدانستند بلکه از قبیل امارت امرا و سلطنت سلاطین میدانستند که آنچه مصلحت و تدبیر بود عمل میکردند و از مخالفت نص رسولخدا پروا نمیکردند و آنچه مصلحت در حفظ بیضه اسلام و رفع فتنه میدانستند عمل مینمودند مؤلف گوید که نقیب بی عقل سخن از روی جهل و غفلت گفته است چه آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم عقل عقلائی تمام عالم امکان بود و مصلحت در حفظ بیضه اسلام و رفع فتنه را از همه کس بهتر میدانست و با این احوال ایشانرا امر کرد بیرون رفتن از مدینه و لعن فرمود تخلف کننده از جیش اسامه را و اصرار بلیغ نمود از رفتن مهاجرین و انصار و ابو بکر و عمر با اسامه چگونه معقولست که در این هنگام گفته شود که عمر و ابو بکر اعلم بمصلحت حفظ بیضه اسلام بودند از رسولخدا و از این جهت تخلف از فرمان رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم نمودند و هل هذا الا التغافل و التعمية او الجهالة و العصبية و ابن ابی الحدید

در قصیده معروفه خود طعن بر ابی بکر میزند و این بیت را کنایه باو میگوید

و لا كان في تعب ابن زيد مؤمرا *** عليه فاضحي لابن زيد مؤمرا

و نیز این کلام نقیب که امامت و خلافت را اصحاب از معالم دین نمیدانستند مناقض است با آنچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که از اعظم خلاف در مسئله دین خلاف در مسئله امامت است بلکه همه اصحاب و علماء ایشان انکار خلافت ابو بکر و عمر را از اعظم کفر و نفاق میدانند و اگر امر خلافت از معالم دین در نزد ایشان نبود پس این کلمات علما عامه همه باطل و عاقل و منافی با این فتاوی مشئومه ایشانست صاحب کتاب سیر الصحابه گوید که اول خلافتی که در فرموده رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم کردند و از ایشان بظهور رسید تخلف از جیش اسامه بن زید است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم او را بجانب موته فرستاد و او را بر اهل سوابق و مهاجرین و انصار امیر گردانید و بدست مبارک خود لو را بدست او داد و ابا بکر و عمر و عثمانرا در تحت لوای او قرار داد و امر فرمود که با اسامه بن زید از مدینه بیرون روند و ایشانرا هیچ اختیاری نبود و چون دانستند که مرض رسولخدا سنگین شد از اسامه جدا شدند و از او بازپس مانده تخلف کرده بمدینه برگشتند و اسامه حسب الامر با لشکر برفت و ایشان نرفتند و اینمطلب بر مسلمانان گران آمد و گفتند که هنوز رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم زنده است و ایشان با او مخالفت کردند و این مختصری از حکایت تخلف از جیش اسامه بود که از روایات علماء عامه نقل نمودیم و طول ندادیم کلامرا تا دور از مقصود نشویم پس باین روایات معلوم شد که ابو بکر و عمر از متخلفین از جیش اسامه بودند و تخلف ایشان از جیش اسامه بنص همین اخبار حرام بود و همچنین معاودت ایشان بمدینه حرام بود و همچنین معاودت ایشان بمدینه حرام بود و هم کون ایشان در مدینه حرام بود و مأمور بخروج از مدینه بودند مخصوصا و از جمله اکوان محرمة در مدینه کون صلوتی بود که ابو بکر منهی از از صلوة در مدینه بود و نماز او فاسد بود و با این احوال چگونه جایز بود از برای رسولخدا که اقتدا کند در نماز بهمچو امام فاسد الصلوتی و یا آنکه افاضل اصحاب رسولخدا با اطلاع ایشان بتخلف ابا بکر و عمر از جیش اسامه چگونه اقتدا بایی بکر مینمودند فان قلت منع مینمائیم فساد صلوة ابی بکر را غایة الامر محل کلام از قبیل «صل و لا تغصب» باشد که تعدد جهة کفایت در صحت صلوة خواهد نمود قلت اولاً آنکه تحقیق آنست که اجتماع امر و نهی در شیء واحد شخصی اگرچه نسبت بین مأمور به و منهی عنه عموم و خصوص من وجه هم باشد چون «صل و لا تغصب» جایز نخواهد بود بلکه غیر معقول است زیرا که تناقض صرف است و لکن محل کلام از این قبیل «صل و لا تغصب» نیست که نسبت بین مأمور به و منهی عنه عموم و خصوص من وجه باشد تا آنکه محل خلاف باشد که جمعی قائلند بفساد صلوة چنانکه مقتضی تحقیق است و بعضی قائلند بصلوة بجهة کفایت تعدد

جهت بلکه محل کلام ما از قبیل صل و لا تغصب هذا المكان خواهد بود که باتفاق تمام اصولیین از خاصه و عامه نهی در او موجب فساد صلوة است و اجتماع امر و نهی در او جایز نخواهد بود زیرا که نسبت بین مأمور به و منهی عنه عموم و خصوص مطلق است و اجتماع امر و نهی در او از قبیل اجتماع امرین است که تناقض صریحست و محل کلام ما نیز چنین است زیرا که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بابو بکر و عمر فرمود که بیرون روید از مدینه و با اسامة بن زید باشید و تخلف از او ننمایید و در مدینه توقف نکنید پس امر نمودن ابا بکر را بصلوة و نهی کردن او را از توقف و کون در مدینه بمنزله «صل و لا تغصب هذا المكان» خواهد بود مثل آنکه بابو بکر فرموده باشد صل و لا توقف فی المدینه و لا تکن بهذا المكان و هذا من الواضحات لمن له تدبر و فضیلة و سادسا آنکه در کثیری از این اخبار مذکوره آنکه عایشه بعد از آنکه امر فرمود رسولخدا ابو بکر را بنماز خواندن با مردم معتذره شد بآنکه «ابو بکر رجل اسيف لا يقدر على القراءة و لا يملك نفسه بالبكاء ان قام مقامك» یعنی ابو بکر مرد رقیق القلب کثیر البکائی است چون خود را قائم مقام رسولخدا به بیند از کثرت حزن و اندوه و بکاء و تاسف قادر نیست بر قرائت نماز و اسماع آن بمردم و پرواضح است که گریه ابی بکر بر این تقدیر بجهت شدت مرض رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و خوف موت آنحضرت بود پس اگر امر چنین بود چگونه مالک نفس خود شد در مسارعت کردن بسوی سقیفة بنی ساعده از برای امارت و خلافت و جسد مطهر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را گذاشته که هنوز غسل نداده و کفن نکرده در کمال حرص متعرض خلافت و سلطنت شده و اگر بجهت شدت مرض رسولخدا و خوف از موت آن بزرگوار مالک نفس خود نبود از شدت بکاء و حزن یقین وقوع موت اشد از مرض و خوف از موت رسولخدا بود و لعمری آنکه جلادت ابو بکر و عمر و مسارعت ایشان از برای امارت و سلطنت بعد از موت رسولخدا بلا فاصله با مالک نبودن ابو بکر نفس خود را از شدت گریه و حزن و اندوه از مرض رسولخدا و و خوف از موت او اعظم غرایب است و سابعا آنکه از جمله اخبار در این باب روایت عبد الله بن زمعه است چنانکه عبد البر در کتاب استیعاب از او روایت کرده که عبد الله گفته است که ما در نزد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم حاضر بودیم که بلال اعلام نماز نمود رسولخدا فرمود «مروا من یصلی بالناس» یعنی امر کنید کسی را که بمردم نماز بخواند و تعیین شخص مخصوص فرمود نه ابو بکر و نه غیر او پس من بیرون آمدم دیدم که عمر در میان مردم نشسته و ابو بکر غایب بود بعمر گفتم «قم یا عمر وصل بالناس» پس عمر برخاسته و مشغول بنماز شد چون تکبیر گفت و شنید جهر صوت او را رسولخدا فرمود کجاست ابی بکر و در بعضی از روایات آنکه سر مبارک خود از حجره طاهره بیرون آورده سه مرتبه فرمود لا لا لا و غضبناک شده فرمود که ابو بکر با مردم نماز کند و کس فرستاد بطلب ابی بکر

تا آنکه حاضر شد پس امر فرمود که با مردم نماز بخواند اگرچه این روایات عبد الله با هم متنافی و متناقضند چون سایر اخبار در این باب از درجه اعتبار ساقط است الا آنکه ایراد مبتنی بر اغماض از آنست و لکن از این روایات بتصدیق ابن عبد البر مستفاد میشود بلکه صریح است که امر رسول خدا مطلق بود و تعیین شخص مخصوصی نفرموده بود و با غایب بودن ابو بکر عمر مشغول بنماز شد و نهی کردن رسول خدا عمر را از آنکه مردم با او نماز بخوانند و غضب آنحضرت از اینجهت و تکرار در نهی منافی اطلاق امر بصلوة است از برای مردم و حال آنکه زمان حاجت بود و تاخیر بیان از وقت حاجت نیز غیر وجیه است باتفاق تمام اصولیین و احتمال آنکه نهی بمنزله بیان و تقیید مطلق است که غیر منافی با اطلاق امر بصلوة است باطل است چه آنکه تقیید یا تخصیص که مبین مطلق و عام است لابد باید ورود آن قبل از شروع بعمل باشد و از وقت حاجت مؤخر نشود و اگر امر بعام یا مطلق بشود در وقت حاجت و بیان آن قبل از عمل نشود بلکه در اثناء عمل تقیید یا تخصیص وارد شود اطلاق امر بصلوة بدون تعیین شخص خاصی با نهی نمودن عمر را در اثناء عمل تناقض صریح و منافی با اطلاق امر بصلوة است فتدبر و همچنین فرستادن بطلب ابی بکر و حاضر نمودن او که با مردم نماز بخواند و اعتنا بنماز عمر نفرمودن نیز منافی با اطلاق امر بصلوة است و نیز عدم اجازه صلوة عمر با مردم منافی با آن روایاتی است که وارد شده که رسول خدا اقتدا نمود بعبد الرحمن بن عوف چنانکه ذکر خواهد شد و نیز منافی است با آنچه از مسلمات علماء عامه است از جواز صلوة جماعت خلف کل بر و فاجر بلکه نهی رسول خدا از صلوة عمر بمردم و غضبناک شدن آنحضرت از نماز عمر با آنکه جایز باشد صلوة در خلف کل مسلم برا او فاجرا کاشف است از خروج عمر بالمره از زمره مسلمین اللهم الا ان یقال که غضب رسول خدا از صلوة عمر بمردم و تأکید آنحضرت در نهی از آن بجهة غلظت و جهوریت صوت عمر بود و چون رسول خدا مریض بود و صوت عمر چون صوت در آیه شریفه بود که شخص صحیح المزاج از استماع آن مشمئز بود فضلا از آنکه مریض باشد لهذا رسول خدا نهی فرمود او را از صلوة با مردم نه آنکه عمر صلاحیت از برای نماز با مردم نداشته بود بلکه او بعد از ابی بکر اولی و اصلح بود از برای امامت جماعت از دیگران و لعمری ان هذا عذر لطیف و الطف از این عذر آنکه نماز خواندن عمر با مردم منافی با احترام ابو بکر بود و از اینجهت رسول خدا نهی فرمود و غضبناک شد و بطلب ابی بکر فرستاد تا حاضر شد و امر فرمود که با مردم نماز بخواند نه آنکه نماز عمر با مردم صحیح نبود و امثال حاصل نشد بلکه بجهة احترام ابی بکر دوباره مردم با ابی بکر نماز خواندند و آنچه متفق علیه علماء خاصه و عامه است و مقتضی حکم عقل است که لا معنی لحصول الامثال در این مقام غیر مسلم است فتدبر و ثامنا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امر نفرموده

بود که ابو بکر با مردم نماز بخواند بلکه ابی بکر بامر عایشه مرتکب امامت جماعت در صلوة شد تا اینکه من عند نفسه اظهار مباهات و مفاخرت نماید و باینمعنی ناطق است اخبار صحیحہ علماء شیعه که از مأخذ علم بایشان رسیده بلکه بعضی از علماء عامه نیز تصدیق باین معنی نموده اند و نقل روایت هم باینمضمون نموده اند و اما از روایات علمای شیعه در کتاب ارشاد القلوب بسند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده است و اصل حدیث طولانی است و در اوایل کتاب اجمالی از آن روایت مذکور شد و در اینمقام آنچه شاهد است بر سبیل اختصار بیان میشود حذیفه گفت بعد از آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از حجة الوداع مراجعت نمود و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در غدیر خم از برای خلافت و امامت نصب کرد و کینه منافقین و عداوت ایشان با آنحضرت و تعاهد ایشان بر نقض بیعت آنسرور بسمع رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید جمع کرد رسول خدا اکثر مهاجرین و انصار را که در میان آنها جماعتی از منافقین بودند همه آنها را در تحت امارت اسامه بن زید قرار داد و آنها زیاده از چهار هزار نفر بودند و امر فرمود اسامه را بر رفتن بسوی موته که بعضی از نواحی شام است و لشکر مهلت خواستند از برای اصلاح نمودن مایحتاج سفر و رسول خدا تاکید فرمود اسامه را بخروج و در این بین مرض بر رسول خدا مستولی شد و اسامه تعلل نمود از بیرون رفتن تا آنکه رسول خدا بسیاف خود قیس بن سعد بن عباده و حباب بن منذر امر فرمود که بتعجیل لشکر را از مدینه بیرون نمودند و چون لشکر چند میل از مدینه دور شدند مرض رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شدت یافت عایشه کس فرستاد بنزد پدر خود ابی بکر و عمر که مرض رسول خدا شدید شده شما با اتباع خود از مکان خود حرکت ننمائید من وقت بوقت بشما خبر میدهم پس چون مرض رسولخدا شدت یافت صهیب را که خادم او بود و بسیار با اهل بیت رسول خدا عداوت و دشمنی داشت طلبید و او را بنزد ابا بکر و عمر و اتباع ایشان پیغام فرستاد که امیدی از رسول خدا نیست تو و عمر و ابو عبیده و کسانی را که صلاح میدانید با خود برداشته بمدینه برگردید ولی دخول شما در مدینه باید در شب باشد سرا و خفیه که کسی مطلع بحال شما نشود چون این خبر بآنها رسید مراجعت نموده و در شب داخل مدینه شدند چون مرض آنحضرت قدری تخفیف یافت فرمود که امشب شر عظیمی داخل مدینه شد و جمعی از لشکر اسامه برگشتند و مخالفت کردند امر مرا آگاه باشید که انا الی الله منہم بریء و مکرر حکم میفرمود که انفاذ نمائید جیش اسامه را تا آنکه صبح طالع شد و بلال اذان گفت و از عادت بلال آن بود که بعد از آن اعلام مینمود رسولخدا را بخروج از برای نماز اگر آنحضرت بیرون نبود میآمد و با مردم نماز بجا میآورد و اگر قادر نبود یا معذور بود میفرمود تا علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون رود و با مردم نماز بخواند چون در آنشب علی بن ابیطالب و فضل بن عباس مشغول

برسول خدا بودند و پرستاری آنحضرت مینمودند چون بلال اعلام نماز نمود اذن دخول نیافت عایشه فرصت یافته صهیب خادم خود را بنزد ابی بکر فرستاد که مرض رسول خدا شدید شده است و علی علیه السلام باو مشغول است و از برای نماز نمیتواند بیرون بیاید پس تو بجانب مسجد برو که مردم با تو نماز بخوانند و این نماز خواندن تو امروز حجتی است از برای تو بعد الیوم و مردم در مسجد منتظر بودند که رسول خدا یا علی بن ابیطالب بیرون بیایند از برای نماز که ناگاه ابو بکر داخل شد و گفت که مرض رسول خدا سنگین شده و مرا امر فرموده که با مردم نماز بخوانم پس بعضی از اصحاب باو گفتند که کجا از برای تو این مقام بود و حال آنکه تو در جیش اسامه بودی قسم بخدا که کسی نفرستاده است بسوی تو که با مردم نماز بخوانی پس اختلاف شد میان مردم و بلال را طلبیدن بلال گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم استیذان نکردم صبر نمائید رحمکم الله تا من استیذان نمایم از رسول خدا و آنحضرترا مطلع سازم پس بلال بسرعت تمام بدر خانه رسول خدا آمد چون خانه آنحضرت قریب بمسجد بود بلال در خانه را بشدت کوبید رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چون صدای دق الباب را شنید فرمود که این چه در کوبیدن است نگاه کنید که چه خبر است فضل بن عباس آمده در را گشود بلال را مضطرب احوال دید پرسید چه واقع شده بلال گفت ابا بکر بمسجد آمده میگوید که رسول خدا مرا امر کرده که با مردم نماز بخوانم و در محراب رسول خدا ایستاده است فضل ابن عباس گفت که او در جیش اسامه بود و الله که این شر عظیم است که برپا شده و رسول خدا ما را باین شر عظیم خبر داده که در شب داخل مدینه شده است پس بلال را برداشته بخدمت آنحضرت آمد و واقعه را بعرض آنسرور رسانید پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باین لفظ فرمود «ایمونی اقیمونی اخرجونی الی المسجد و الذی نفسی بیده قد نزلت بالاسلام نازلة و فتنة عظيمة» یعنی بلند نمائید بلند نمائید مرا و بیرون برید بسوی مسجد قسم بذات کسیکه جان من بید قدرت اوست که نازلشد باسلام فتنة عظیمی پس بیرون آمد در حالتی که عصابه بر سر مبارك بسته بود و دو بازوی او را علی و فضل بن عباس گرفته بودند چون داخل مسجد شد اصحابرا دید نشسته منتظرند که از رسول خدا چه فرمان خواهد رسید و بعضی اطراف ابو بکر را گرفته و در پشت سر ایستاده اند مثل عمر و ابو عبیده و صهیب و امثال آنها چون مردم این حالت آمدن را از رسول خدا مشاهده نمودند بسیار عظیم شمردند پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد و جامه ابا بکر را کشیده و از محراب او را دور نمود و داخل در محراب شد پس مردم همه در پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صف کشیدند و آنحضرت نشسته نماز خواند و مردم ایستاده باو اقتدا کردند چون از نماز فارغ شد عتاب فرمودند که چرا از جیش اسامه تخلف ورزیدند و عمر و ابو بکر در بین

نماز رو پنهان کردند و ظاهر نشدند تا آنکه روح مقدس رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم قبض شد آنوقت ظاهر شدند و فتنه سقیفه را برپا نمودند و ابو یعقوب یوسف اللمعانی که از شیوخ عامه و استاد ابن ابی الحدید بود و خود ابن ابی الحدید روایت کرده اند که علی علیه السلام مکرر باصحاب خود میگفت که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم امر نبرد که ابو بکر با مردم نماز بخواند و تعیین نفرمود احدی را بلکه عایشه امر کرد که ابی بکر با مردم نماز بخواند و ابن ابی الحدید بعد از نقل این اخبار وارده در صلوة ابی بکر گفته که این اخبار موهم است آنچه را که شیعه میگویند که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم امر نفرمود ابی بکر را از برای نماز بلکه عایشه باو امر نمود اگرچه من قائل بآن نیستم و لیکن اگر کسی نیکو تأمل نماید در این اخبار دلالت میکند بر این مطلب و تاسعا آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم عزل کرد ابی بکر را از اینکه با مردم نماز بخواند بر فرض تسلیم امر بآن زیرا که آنچه صریح اکثر این اخبار است آنست که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم با حالت ضعف از برای نماز بیرون تشریف آوردند و مضمون اکثر از این اخبار آنکه در پیش روی ابی بکر یا در پهلوئی او نشست و ابو بکر بآنحضرت اقتدا نمود و مردم بایی بکر و گذشت آنکه اقتدای مردم بایی بکر در این صورت که خود ابی بکر مأموم بود جایز نبود زیرا که رکعت واحده از صلوة واحده را اقتدا بدو امام که یکی از آن دو مأموم دیگری باشد مشروع نشد در دین اسلام اقتداء مردم بایی بکر با وجود آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خود بنماز مشغول باشد معقول نخواهد بود و علیهذا معین است که همه مردم اقتدا برسولخدا میکردند و ابو بکر از امامت معزول شده بود از صلوة بفعل رسول خدا و حال ابو بکر در صلوة مثل حال تبلیغ او بود سوره بر آئه را بر کفار قریش که مأمور شد بردن سوره آنگاه وحی شد برسول خدا که تبلیغ این سوره را بکفار نباید کسی بنماید مگر تو یا کسی که بمنزله نفس تو و از تو باشد پس رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم امر فرمود بعلی علیه السلام که برو و سوره برآئه را از ابی بکر بگیر و برو در مکه موسم حج بر کفار قریش بخوان علی علیه السلام روانه شد چون بایی بکر رسید سوره را از او گرفته بجانب مکه برد و این حکایت عزل ابی بکر از بردن سوره برآئه از حکایت معروفه و اخبار مسلمه بین فریقین است و احدی آنرا انکار ننموده پس میگوئیم حال صلوة ابی بکر مثل حال تبلیغ سوره برآئه است که بر فرض صحت امر بآن ابتداء بعد رسولخدا او را عزل نمود به بیرون آمدن بنفس نفیس خود از برای نماز و تصریح باین معنی کرده است ابی یعقوب یوسف اللمعانی استاد ابن ابی الحدید و روایت کرده است که ابی بکر اگرچه بدون اذن رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم داخل مسجد شد و نماز را برپا نمود با اتباع خود بامر عایشه و لکن رسول خدا تدارك آنرا نمود به بیرون آمدن از برای نماز و دور کردن ابی بکر

را از محراب و ابن ابی الحدید در قصیده معروفه خود مدح مینماید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را اشاره باین دو عزل نمود

تعریضا لابی بکر بقوله *** و لا کان معزولا غداة برائة

و لا فی صلوة ام فیها مؤخرا

پس عزل ابی بکر از صلوة کاشف خواهد بود از عدم لیاقت او از برای امامت چه آنکه مرتبه عظمای امامت ارفع و اجل از امامت جماعت است که شأن هر بر و فاجر است بمذهب عامه و یا شأن هر عادل بنابر مذهب خاصه و عاشرا آنکه بر فرض صحت امر نمودن ابی بکر را بصلوة و اقتدا کردن مردم با او و تسلیم باینکه رسول خدا هم اقتدا با او نمود که میگوئیم اقتداء کردن مردم بصلوة دلیل نخواهد بود از برای امامت و خلافت ابوبکر خصوصا بنا بر مذهب عامه و روایات ایشان که در صحاح و مؤلفات خودشان نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اقتدا کرد بعبد الرحمن بن عوف که رسول خدا او را خلیفه خود قرار داد در صلوة و بیرون رفت از مسجد بجهة اصلاح دو قبیله از اهل مدینه که منازعه با یکدیگر میکردند و چون مراجعت نمود دید که مردم خلف عبد الرحمن نماز بجا میآورند رسول خدا هم در خلف او نماز بجای آورد و بنا بر این روایت که علماء عامه نقل کرده اند که رسول خدا خلف کسی نماز نخواند مگر عبد الرحمن بن عوف و ابی بکر چنانکه میرسید شریف در شرح مواقف از ابن عباس و رافع بن عمر بن عبید روایت کرده میگوئیم که اگر صلوة خلف ابی بکر دلیل بر خلافت و امامت او باشد پس عبد الرحمن هم باید امام و خلیفه باشد زیرا که رسول خدا در خلف او نیز نماز خواند بلکه نماز خلف عبد الرحمن بنا بر مذهب عامه بی تشویش بود و در بین صلوة هم معزول نشد و رسول خدا در پهلوی او یا در قدام او توقف ننمود بلکه در خلف او نماز بجای آورد پس نماز رسول خدا در خلف عبد الرحمن آكد و اقوی در دلالت بر خلافت عبد الرحمن است از نمازی که در خلف ابی بکر بجای آورد با این همه مفاسد نقض و ابرام پس عبد الرحمن بن عوف اولی بخلافت بود از ابی بکر پس چرا ابی بکر بر عبد الرحمن تقدم جست در خلافت سلمنا که ابی بکر مقدم بود بر او پس عمر چرا بر او تقدم جست و حال آنکه بنا بر مذهب عامه رسول خدا در خلف عبد الرحمن نماز خواند و در خلف عمر نماز نخواند و صلوة رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خلف عبد الرحمن دلیل بر امامت او بود چنانکه دلیل بر خلافت ابی بکر بود پس اگر نماز با مردم و اقتداء رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بکسی دلیل بر خلافت و امامت او باشد پس تقدم عمر بر عبد الرحمن عاطل و باطل است و ببطلان خلافت عمر باطل خواهد شد خلافت ابی بکر زیرا که خلافت آندو متلازم یکدیگرند و صحت خلافت احدهما مبتنی بر صحت خلافت دیگری است و بطلان خلافت احدهما مستلزم بطلان دیگری خواهد بود و اگر صلوة با مردم و اقتداء

رسولخدا بکسی دلیل بر خلافت و امامت کسی نباشد چنانکه دلیل بر خلافت عبد الرحمن نبود پس منهدم خواهد شد اصل بنیان دلیل مذکور که تمسک بآن نمودند در خلافت ابی بکر و نیز اصل امر بامامت صلوة دلیل بر خلافت از برای احدی از مسلمین نخواهد بود چه آنکه رسول خدا در بسیاری از اوقات که بسفر میرفت کسیرا قایم مقام خود میکرد که مردم با او نماز بخوانند

در اینکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مردم اقتداء بسایر صحابه مینمودند

چنانکه بخاری در صحیح خود روایت کرده که سالم امامت میکرد در مدینه از برای اقدمین از مهاجرین و انصار و عمر و ابو سلمه و زید و عامر بن ربیع باو اقتدا میکردند و ابی داود در صحیح خود و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ابن ام مکتوم را در عام الفتح خلیفه کرد در مدینه که امام جماعت نماز باشد و حال آنکه اعمی بود و صاحب مصباح الانوار روایت کرده که در غزوة بدر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم امر فرمود باین عبد المنذر که در مدینه امامت نماز نماید تا آنحضرت مراجعت نماید و در غزوة حنین کلثوم بن حصین را چنین امر فرمود و در غزوه خیبر ابی ذر غفاری را در مدینه استخلاف فرمود از برای صلوة و در غزوه حدیبیه ابن عرفطه را و در غزوه ذات السلاسل سعد بن عباده را و همچنین هر وقت خود در مدینه تشریف داشتند و امراء تعیین میفرمودند از برای غزوه امر مینمودند که لشگر با او نماز بخوانند و همچنین عمال او که در اطراف بلاد قایم مقام او بودند مردم آن بلده مأمور بودند که بآن عامل نماز بخوانند و احدی از ایشان مدعی خلافت نشدند و هیچکدام امر بامامت جماعت را دلیل از برای خود قرار ندادند پس چگونه امر باقتداء مردم در نماز بابی بکر دلیل بر خلافت ابی بکر خواهد بود خصوصا بنابر مذهب عامه و روایات ایشان که صحیح است نماز جماعت در خلف هر مسلمی از بر و فاجر چنانکه ابی داود در صحیح خود و صاحب مشکوة از ابی هریره روایت کرده اند که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «الصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و ان عمل الکبائر» فعلیها امر کردن رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ابی بکر را بنماز از برای مردم چه دلیل و منقبت از برای او خواهد بود و حال آنکه از برای هر فاسق و فاجری این شأن و مرتبه هست و حادیعشر آنکه آنچه متضمن است بعضی از این روایات که صاحب جامع الاصول نقل کرده است از عبد الله بن زمعه تارة آنکه ابو بکر غایب بود عبد الله امر نمود بعمر که «قم وصل بالناس فتقدم و کبر» و اخری آنکه ابو بکر حاضر بود چون امر باو رسید که نماز بجای آورد بمردم ابو بکر بعمر گفت «یا عمر صل بالناس فقال عمر انت احق بذلك» فساد آن ظاهر است با قطع نظر از تناقض بین روایتین چه آنکه امر باین صلوة درواقع اگر مخصوص بابی بکر بود و جایز نبود از برای غیر او که تقدم جوید بصلوة بر ابی بکر پس گفتن او بعمر که «قم وصل بالناس» غلط بود و تعارف ابی بکر بعمر

بیجا و بی محل و غیر مشروع بود چه آنکه امر بصلوة تکلیفی بود که تعلق گرفته بود بخصوص ابی بکر که واجب اصلی نفسی بود بر او و گفتن ابو بکر بعمر که برخیز و با مردم نماز بخوان رد فرمان رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم خواهد بود از آنچه تعیین فرموده بود فان قلت که این امر ابتداء تعلق بابی بکر گرفت و لکن احتمال دارد که نسخ شده باشد قلت هذا العذر سخیف غاية السخافة چه آنکه شرط جواز نسخ عمل است و تا ابو بکر يك نماز بجا نمیآورد نسخ این امر جایز نبود و اگر این امر بصلوة مطلق بود و شمول داشت همه مهاجرین و انصار را و خصوص شخصی را مدخلیت نداشت و از این جهت بود که ابو بکر امر کرد بعمر که نماز بجای آورد «فسقط استدلالهم بصلوته راسا» زیرا که در اینصورت حال ابی بکر مثل حال سایر اصحابست پس اگر این امر مطلق دلیل بر خلافت و امامت ابی بکر است باید همه انصار و مهاجرین امام و خلیفه باشند «فالتالی باطل و المقدم مثله فثبت مما ذکرنا بطلان مقالتهم من البداية الى النهاية و الحق بالتحقیق ان الامر بالصلوة کان من عایشة طلبا للمفاخرة لها و لایبها و ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لما اطلع علی حقيقة الحال خرج من بیته متکئا علی علی بن ابیطالب و فضل بن عباس لعزل ابی بکر عن الامامة و رفع نازلة الاسلام لقوله صلی الله علیه و اله و سلم بعد ما اخبره بلال بحقیقة الحال اقیمونی و اخرجونی الی المسجد و الذي نفسی بیده لقد نزلت بالاسلام نازلة و فتنة عظيمة هذا آخر ما اوردنا من الدلائل الباهرة و البراهین الساطعة علی حقية خلافة بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و بطلان خلافة من تقدم علیه حامدا شاکرا مصلیا مسلما علی النبی المصطفی و الوصی المرتضی و البتول الزهراء و علی آله الطیبین الانجبین الغر المیامین صلوات الله علیهم اجمعین و رزقنا الله و لوالدینا و لجميع المؤمنین و المؤمنات شفاعتھم يوم الدين»

فصل دهم در اثبات امامت و خلافت باقی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعد از امیر المؤمنین علیه السلام

اشاره

و در این فصل ذکر مینمائیم آنچه را از کلمات و روایاتی که علماء عامه در فضایل و مناقب ائمه هدی از اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ذکر نموده اند و مسلم در نزد مؤلفین و اصحاب حدیث ایشانست و در کتب معتبره و صحاح خود مقرر و معترف بآن شدند و آنچه در این فصل ذکر میشود بمنزله مقدمه است از برای خلافت و امامت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و در نزد علماء خاصه رضوان الله علیهم ذکر فضایل و مناقب آل محمد صلوات الله علیه و علیهم غیر میسور و آنچه در کلمات ایشان مذکور است از بابت آنکه المیسور لا یسقط بالمعسور است و لکن عنوان آن مناقب و فضایل اگر برشته تحریر درآید در نزد علماء خاصه پس آن بوضع علیحده و مقام آن ارفع و اجل از آنچه ذکر میشود در این فصل نقلا عن علماء العامة و رواتهم و آنچه مقصود باستدلال و اقامه برهان از آنچه منظور است همان اقتصار بکلمات و روایات ایشانست الزاما علیهم بما عرفوه و لم یعملوه و

تاکیدا لاقامه الحججه عليهم و تبصرة و هداية لاختواننا المؤمنين لما اعتقدوه من حقیقه الدین فنقول مستعینا بالله و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه آنکه محی الدین در فتوحات مکیه در باب عصمه آل رسول گفته است که رسولخدا عبد محض بود که تطهیر فرمود خدا او و اهل بیت او را تطهیر کردنی از هر ریب و شین بلکه هرکس که منتسب بایشان است حاصل است از برای او عنایت الهیه چون حضرت سلمان رضی الله عنه پس چه گمان رسد تو را باهلیت رسولخدا فهم المطهرون بل عین الطهاره بالنص من الله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و چون سلمان رضی الله عنه منتسب بایشان است لقول النبی صلی الله علیه و اله و سلم «السلیمان منا اهل البیت» از این جهت ادراک نمود او را عنایت الهیه پس چه گمان داری بمعصومین محفوظین از اهلیت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که شرف و بزرگواری ایشان اعلا و اتم و ایشان اقطاب عالمند ابن حجر عسقلانی با آنکه از عظام متعصبین اهل خلافت نقل کرده است حدیثی را که بخاری در صحیح خود روایت کرده که ثمراتی از صدقه نزد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم آوردند حسن بن علی در حال رضاع یعنی در سن خوردسالی که هنوز رضیع بود تمره را بر دهن گذارد رسول خدا منع فرمود او را از تناول نمودن آن و فرمود «اما تعلم ان الصدقة علينا محرمة» و بعد از نقل اعتراضی نمود که چگونه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم منع فرمود حسن را و این کلام را باو فرمود و حال آنکه او طفلی بود رضیع جواب از این اعتراض گفته است که چه استبعاد دارد البته حال حسن بن علی مثل سایر اطفال مردم نبود بلکه او در آنحال مطالعه میکرد لوح محفوظ را و نیز ابن حجر از صحیح مسلم از زید بن ارقم روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «اذکرکم الله فی اهل بیتی» راوی از زید بن ارقم سؤال کرد که اهلیت رسولخدا کیانند آیا زنان رسولخدا هم از اهل بیت او هستند زید بن ارقم گفت نه و الله زنان چند صباحی در خانه شوهر خواهند بود و بسا هست که مطلقه میشوند و بر میگرددند باهل خود و ملحق بقوم خود میشوند و مراد باهلیت رسولخدا کسانی هستند که صدقه بر ایشان حرام است ابو العباس اسفراینی در کتاب مصابیح روایت کرده است در شأن نزول آیه تطهیر که چون رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم داخل نمود علی و فاطمه و دو سبط خود حسن و حسین را در زیر عبا فرمود «اللهم هؤلاء اهل بیتی و اطهار عترتی و اطایب ارومتی من لحمی و دمی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا» قاضی بیضاوی در تفسیر خود در شأن نزول آیه مباحله گفته است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم صبح فرمود در حالتیکه دست حسن و حسین را گرفته و فاطمه علیه السلام در خلف رسولخدا و علی علیه السلام در خلف ایشان و رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بایشان میفرمود که اگر من دعا نمایم شما آمین بگوئید اسقف نصاری که رئیس نصارای نجران بود بقوم خود گفت که من و جوهی را میبینم که اگر از خدا سؤال نمایند که کوهرا زایل نماید هر آینه خداوند آنرا زایل نماید با این جماعت مباحله نمائید که

هلاک خواهید شد و قاضی روز بهان که از عظام متعصبین در مذهب مخالفین است در آیه شریفه فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ که جمهور مخالفین از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که مراد بآن کلمات آن بود که آدم سؤال نمود از خداوند بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه او را قبول فرماید پس خداوند توبه او را قبول فرماید پس خداوند توبه او را قبول کرد گفته است که ما قطع داریم که توسل بآل عبا از اعظم وسائل و اقرب ذرایع است بسوی خدایتعالی و لکن نص بامامت ایشان نخواهد بود و نیز در ابتدای کتاب نهج الحق گفته است که از غرایب آنکه شیعه نسبت می‌دهند مذهب خودشانرا بآنکه اثنی عشر از آل رسول الله و حال آنکه ایشان صدور ایوان اصطفی و بدور سماء اجتبا و مفاتیح ابواب کرمند و اعلام شوامخند در ارشاد و هدایت خلق و جبال رواسخند در فهم و درایت

شم المعاطس من اولاد فاطمة *** علوا رواسی طود العز و الشرف

بنو علی وصی المصطفی حقا *** اخلاف صدق نموا من اشرف السلف

و نیز در شرح کلام علامه رفع الله درجه که از جمهور مخالفین چند روایتی که در فضایل و مناقب اهل بیت رسول خدا روایت کرده اند و قلیلی از مناقب ائمه اثنی عشر از اهل بیت پیغمبر بیان فرموده بود قاضی روز بهان گفته است که آنچه ذکر کرده است از فضایل آل محمد امری است که احدی آنرا انکار نکرده است «فان الانکار علی البحر برحمته و علی البر بسعته و علی الشمس بنورها و علی الانوار بظهورها و علی السحاب بجوده و علی الملك بسجوده انکار لا یزید المنکر الا الاستهزاء به» و کیست که قدرت داشته باشد بر انکار فضائل جماعتی که ایشان اهل سداد و خزان معدن نبوت و حفاظ آداب فتوتند صلوات الله علیهم و بعد این ابیات را در مدح ایشان بیان نمود و مستند بانشاء خود نموده و گفت

سلام علی المصطفی المجتبی

سلام علی الصادق المقتدی

علی الرضا سید الاصفیا

کما ملات جور اهل الهوی

سلام علیه و آبائه و انصاره ما ندور السماء و نیز در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ بعد از اینکه علامه علیه الرحمه روایت کرده است که سؤال کردند از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از کیفیت صلوات فرستادن فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد گفته

است که این فضیلت مسلم است و اتفاق دارند علما که آیات بسیاری در فضیلت آل محمد نازل شده کیست که منکر فضل آل محمد باشد مگر آن که منکر شود ضوء شمس و قمر را و ابن حجر در صواعق از امام خود شافعی این دو بیت را در باب صلوات بر آل محمد گفته است یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له شیخ عز الدین عبد السلام شافعی در تفسیر آیه شریفه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ که جمهور مخالفین چون ابن مردویه و غیر او نقل کرده اند که مراد بمرج البحرین علی و فاطمه بینهما بَرَزَخٌ لَا يَتَّعِيَانِ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و مراد به یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ حسن و حسین اند گفته است که ملکی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شده و عرض کرد که خدای تعالی بعث کرد مرا بسوی تو از برای تزویج نور بنور رسول خدا فرمود که آن نور کیست عرض کرد علی را بفاطمه زیرا که حقتعالی تزویج فرمود فاطمه را بعلی در فوق سبع سموات و شاهد گرفت ملائکه خود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار ملکه از کرویین را پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم احضار فرمود اصحاب خود را و شاهد گرفت ایشانرا که من تزویج نمودم فاطمه را از برای علی و بعد از نقل این روایت گفته است که چون التقا کردند دو بحر یکی بحر نبوت که فاطمه باشد و یکی بحر فتوت که علی باشد خارج شد از ایشان لؤلؤ و مرجان که حسن و حسین باشد سبطین سیدین حبیبین لسید الکونین و آن دو بزرگوار روح و ریحان رسول خدا بودند که می فرمود «هذان ریحانتای» و هر زمان که مشتاق ایشان میشد می فرمود «ولداي هذان سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما و فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذینها و یسرنی ما یسرها» و بعد از آن شیخ عز الدین ملحق کرد باین روایت من باب الاستدلال آیه قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى امام فخر رازی در آیه سَلَامٌ عَلٰی الْيَاسِيْنَ و همچنین ابن حجر در صواعق گفته اند که اهل بیت رسول خدا در پنج چیز مساوی با آنحضرتند و شرکاء او هستند اول در سلام در حق رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شده است که السلام عليك ايها النبي و در شأن اهل بیت او نازل شد سلام علی الیاسین دویم در صلوات در تشهد من قوله اللهم صل علی محمد و آل محمد سیم در عصمت و طهارت که در حق رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد طه یعنی یا طاهر و در شأن اهل بیت او آیه تطهیر نازل شد من قوله اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً چهارم در تحریم صدقه که بر او و بر آل او حرام است پنجم در وجوب محبت که در حق رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ و در حق اهلست او فرمود قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى حسن بصری و ابن مغزالی شافعی و صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة در تفسیر آیه شریفه اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِهَا فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ روایت کرده اند

که مراد بمشکوٰة فاطمه علیها سلام است و مراد بمصباح المصباح حسن و حسین است و مراد به کانه‌ها کوکب دری فاطمه است که در میان زنان عالمیان میدرخشد از شجره مبارکه ابراهیم علیه السلام و نور علی نور یعنی امامی پس از امامی که یهدی الله لنوره من یشاء و زمخشری که از عظام موثقین و مفسرین عامه است بسند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که «فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها امناء ربی و جبل ممدود بینة و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی» قاضی روز بهان بعد از نقل اینروایت و امثال آن از روایات «انی تارك فيکم الثقلین» گفته است که این اخبار دلالت دادند بر وجوب تعظیم اهل بیت بر همه مسلمین و اخذ علم از ایشان و متابعت در اقوال و افعال ایشان صدر الائمة اخطب خوارزمی بسند خود از ابو سلیمان راعی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود در لیلۃ المعراج حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرمود که ای محمد آفریدم تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین را از نور خودم پس عرض کردم ولایت ایشانرا بر اهل آسمانها و زمینها هرکه قبول ولایت ایشان کرد از مؤمنین است و هرکه قبول نکرد ولایت ایشانرا از کافرین است ای محمد هر گاه بنده عبادت کند مرا چندانکه بدنش مانند ریسمان پوسیده گردد و انکار نماید ولایت و دوستی شما را او را نیامرزم مگر آنکه بولایت شما اقرار نماید محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود یا علی بنویس آنچه را که بتو میگویم عرض کردم یا رسول الله اندیشه آن داری که فراموش نمایم فرمود که من از خدایتعالی سنوال کردم که ترا حافظه کرامت فرماید و نسیان را از تو زایل گرداند و لکن بجهة شریکان خود بنویس عرض کردم که شریکان من کیانند فرمود که ائمه از اولاد تو که خدای تعالی بسبب ایشان امت مرا از باران سیراب میگرداند و دعای ایشانرا مستجاب میفرماید و بایشان بلا را از مردم رفع مینماید و رحمت خود را از آسمان بایشان نازل مینماید این اول ایشانست و اشاره نمود بجانب حسن پس فرمود این دویم ایشان است و اشاره بجانب حسین کرد پس فرمود و الائمة من ولده و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکس بخواهد بزندگی من زنده باشد و بموت من بمیرد و با من در بهشت عدن که بید قدرت آفریده شده است ساکن گردد باید بعلی و اولیاء او تولی جوید و بامامان بعد از من اقتدا کند که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده و ای بر کسانیکه تکذیب فضل ایشان کنند از امت من و وای بر آنانیکه قرابت مرا بایشان اعتبار نمایند خدای تعالی شفاعت عزل نصیب ایشان نگرداند و همین حدیث را بعینه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب حلیة الاولیاء نیز بسند خودشان از

رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در شرح بعضی از خطب امیر المؤمنین علیه السلام که قوم را موعظه میفرمود که خود را بوادی حیرت سرگردان میکنید و گمراه میشوید و از راه بدر میروید و حال آنکه عترت پیغمبر شما در میان شماست و ایشانند زمامهای حق و لسانهای صدق خدا نازل کنید ایشان را بهترین منازل قرآن و از ایشان طلب هدایت کنید مانند تشنه که طلب آب کند گفته است که عترت رسولخدا اهل و نسل او است و از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدند که عترت تو کیانند فرمود «و عترتی اهل بیتی» و در جای دیگر از اهل بیت خود بیان فرموده در آنجا که کسا بر روی ایشان انداخت و در وقتیکه آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ نَازِلْشُدْ* پس گفت خداوندا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان برطرف کن و مراد بعترت در کلام حضرت امیر المؤمنین خود آنحضرت میباشد با دو پسر او و آنکه فرمود ایشانند زمامها حق گویا حق را بایشان قرار داده است که میگردد بایشان هر کجا که بگردند و میروند با ایشان هر جا که بروند مانند شتر که بفرمان مهار است و آنکه فرمود که ایشانند زبانهای صدق خدا اینکلام از الفاظ شریفه قرآنست که خداوند میفرماید *وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ* چنانکه فرموده است که صادر نمیشود از ایشان حکمی و سخنی مگر آنکه آنحکم و آنسخن موافق با حق و مطابق با صوابست گویا ایشان زبانهای صدقند که سخن دروغ از ایشان صادر نمیشود و قال علیه السلام فی آل محمد «نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب لا یؤتی الیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا» یعنی مائیم خاصکان رسولخدا و اصحاب او و مائیم خزنه و ابواب او و داخل نمیشوند در خانه مگر از آن و کسیکه از غیر در آن داخل شود او را دزد گویند و آنحضرت در خصوص آل محمد میفرماید مائیم شعاو و مائیم خزانه ها و مائیم ابواب خانه که داخل آن نشوند مگر از آن و هرکه از غیر در داخل خانه شود او را دزد گویند پس ایشانند نفایس ایمان و بهترین برگزیدگان اهل ایمان و ایشانند گنجهای رحمن اگر سخن گویند راست گویند و اگر ساکت باز ایستند احدی بر ایشان سبقت در سخن نکنند و مخصوص ایشانست خصایص ولایت و در ایشانست وصایت و وراثت تا اینجا بود کلام ابن ابی الحدید که حق سبحانه و تعالی حق را بر زبان او جاری کرده است ابراهیم بن محمد حموینی و حاکم ابو القاسم و واحدی از ابی ذر روایت کرده اند که رسولخدا فرمود «انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من دخلها نجا و من تخلف عنها هلك» واحدی در آخر این حدیث گفته است که نگاه کنید که چگونه رسولخدا خلق را خوانده است بسوی تمسک بولای اهل بیت و سیر نمودن در تحت لوای ایشان که فرمود مثل ایشان مثل کشتی نوح است که قرار داده است آنچه را در آخرت از احوال و اخطار و مخاوف از عقوبات الهیه در دار جزا بمنزله دریای مواجیست که بتلاطم درآید از کثرت امواج از هر

طرف کشتی در آن دریا مشرف بغرق و هلاکت شود و قرار داد اهل بیت خود را از برای خلاص شدن از احوال و عقوبات دار جزا بمنزله سفینه واقعه در دریای موج چنانکه نجات نخواهد یافت از آن دریای موج کسیکه مشرف بغرق و هلاکت است در نزد تلاطم امواج مگر بسفینه و کشتی استوار همچین احدی نجات نمیابد از عذاب جحیم و عقوبات و غضب رب حلیم مگر بتولای اهل بیت رسول صلوات الله علیهم اجمعین و چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اهل بیت خود را بمنزله سفینه نوح قرار داد همچین ایشانرا ثانی کتاب الله قرار داد و جفت نمود ایشانرا بتنزیل چنانکه اشاره بآن فرموده که «انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و ثعلبی که از اعظام مفسرین اهل خلافت در تفسیر آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ از مسلم بن حیان روایت کرده است که مراد بصراط محمد و آل محمدند و کعب بن جراح مفسر از سدی و سفیان ثوری و مجاهد و ابن عباس روایت کرده که مراد بصراط مستقیم ولایت و محبت محمد و اهل بیت او است صدر الاثمه موفق بن احمد از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود آگاه باشید که هرکس بدوستی آل محمد از دنیا برود من ضامن بهشتم از برای او با پیغمبران آگاه باشید هرکس دشمن دارد آل محمد را چون در روز قیامت بیاید نوشته باشد در میان دو چشم او که این از رحمت خدا مأیوس است ابوالمظفر سمعانی در کتاب فضایل الصحابه و ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فراید السمطین بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در عرفات بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود یا علی من و تو از یکدرخت آفریده شده ایم من اصل آندر ختم و توفع آن و حسن و حسین شاخهای آندر ختمند و کسیکه بشاخهای آندرخت چنک زند خدای تعالی او را داخل بهشت گرداند محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از جریر بن عبد الله بجلی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکه بدوستی آل محمد مرده است شهید مرده و هرکس بدوستی آل محمد بمیرد تائب مرده است و هرکس بدوستی آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هرکس بدوستی آل محمد بمیرد ملک الموت در هنگام قبض روح و سؤال منکر و نکیر او را بشارت دهند ببهشت و هرکس بدوستی آل محمد از دنیا برود با زینت تمام برود و هرکس بدوستی آل محمد بمیرد خدای تعالی ملائکه را زوار قبر او گرداند و هرکس که بدشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت وارد شود در حالتیکه در پیشانی او نوشته باشد که این مأیوس و ناامید از رحمت خداست و هرکس بدشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هرکس بدشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت بمشامش نرسد و نیز محمد بن ابراهیم حموینی روایت کرده است از علقمه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بام سلمه فرمود که گواه باش که اگر بنده خدا را عبادت کند هزار سال و هزار سال و هزار سال در میان رکن و مقام و خدا را ملاقات نماید در حالتیکه دشمن باشد بعلی بن

ایبطالب و عترت من حقتعالی او را سرنگون در آتش جهنم اندازد و محمد بن سائب کلبی روایت کرده که چون حضرت صادق علیه السلام بعراق تشریف آورد و در خبری وارد شد ابو حنیفه بخدمت آنحضرت آمد و مسائل بسیاری از آنحضرت سؤال نمود و غوامض از مسائل خود را حل کرد بعد از آن عرضکرد یا بن رسول الله جعلت فداک مراد از نعیم در آیه شریفه **ثُمَّ لَئْسَ ثَلَاثٌ يَوْمِيذٍ عَنِ النَّعِيمِ** چه چیز است حضرت فرمودند که تو آنرا چه میدانی عرضکرد امنیت خاطر و صحت بدن و قوت مهیا و آماده شده حضرت فرمودند ای ابی حنیفه چون خدای تعالی در روز قیامت ترا در مقام حساب باز دارد آیا از تو سؤال نماید از طعامیکه خوردی یا از آبی که آشامیدی که وقوف تو بطول انجامد عرض کرد پس نعیم کدام است فرمود مائیم نعیم که خدای تعالی مردمانرا از تیه ضلالت و گمراهی نجات داد و از کوری رهانیده بینا گردانید و از جهل بیرون آورده دانا گردانید ابو نعیم اصفهانی و حاکم ابو القاسم و نظیری و جماعتی از علماء عامه باسناد خود روایت کرده اند که مراد به **وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** یعنی عن ولایة اهل البيت و حب اهل البيت ابو بکر شیرازی در کتاب خود از سعد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که خدای تعالی در روز قیامت امر میفرماید که بر بالای صراط هفت قنطره استوار کنند و در قنطره اول از مرد وزن این امت سؤال نمایند از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و محبت و ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس هرکس در دنیا دوستار آل محمد و مقر بولایت علی بن ابطالب علیه السلام بود مانند برق خاطف از آن قنطره بگذرد و هرکس اهل بیت رسول خدا را دوست نداشته باشد سرنگون بقعر جهنم درافتد هر چند حسنات او بقدر اعمال هفتاد صدیق باشد و اینست که خدای تعالی میفرماید **وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** یعنی ای ملائکه نگاه دارید اینانرا بر قنطره اول انهم مسئولون عن ولایة علی و حب اهل البيت ابن مغازلی شافعی و محمد بن ابراهیم حموی و ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد و ابن عباس و حاکم حافظ و ابن بطه در کتاب ابانه و ابو القاسم قشیری و صدر الائمه اخطب خواری بسند خودشان از ابو بزره و ابی سعید خدری و ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود در روز قیامت هیچ بنده قدم بر ندارد مگر آنکه چهار چیز از او سؤال کنند از عمرش که در چه فانی کرده است و از شباب و جوانی که در چه چیز آنرا کهنه کرده و از مالش که از کجا آنرا کسب کرده و در چه چیز آنرا انفاق کرده و از حب ما اهل بیت و صدر الائمه اخطب خواری بسند خود از حسن بصری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که احدی از صراط نگذرد مگر آنکه با او باشد خط آزادی و برات ولایت علی و برات ولایت اهل بیت او و آنحضرت مشرف است بر بهشت و دوستان خود را داخل در بهشت نماید و دشمنان خود را داخل جهنم گرداند ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در آیه شریفه

بسند متعدد از معاذ بن جبل روایت کرده و معاذ بن جبل از منحرفین و مبغضین علی بن ابیطالب علیه السلام است که بیعت کردن مردم بابتی بکر در یوم سقیفه بسعی و اهتمام معاذ بن جبل و عمر بن خطاب و عبیده بن جراح این سه نفر مستقر و مستحکم گردید چنانکه در مقدمات امامت ذکر شد و راوی این حدیث و همچنین احادیث کثیره که در فصول سابقه و لاحق ذکر شده و میشود محمد بن جریر طبری است که از اعیان علماء عامه و اهل خلافت که متبع القول و موثق در نزد ایشانست نوای شافعی در کتاب رجال خود که موسوم بتهدیب الاسماء است در ترجمه محمد بن جریر طبری چنین ذکر کرده است که محمد بن جریر هو الامام البارع فی انواع العلوم و کنیه او ابو جعفر است و اسم او محمد بن جریر بن کثیر طبری شافعی و او در طبقه ترمذی و نسائی واقع شده و شیوخ بسیاری از علماء عامه را ذکر کرده که او در نزد ایشان تلمذ نموده است و جماعتی از علما و ارباب حدیث از او روایت مینمایند چون احمد بن کامل و محمد بن عبد الله شافعی و مخلد بن جعفر انتهی کلام نوای و خطیب بغدادی صاحب کتاب تاریخ بغداد که معروف بحافظ ابو بکر است در شرح احوال محمد بن جریر طبری چنین ذکر کرده است که محمد بن جریر در بغداد اقامت نمود و آنمحل را وطن برای خود قرار داد تا وفات کرد و او یکی از ائمه علماء بود که همه مردم برای او رجوع میکردند و بحکم و فتوای او عمل مینمودند و همه معترف و معتقد بفضل و معرفت او بودند و جامع جمیع علوم بود و در عصر او کسی بمقام و مرتبه و فضل او نبود و حافظ کتاب خدا و بصیر بود بفهم معانی قرآن و فقیه در احکام و عالم بسنن از صحیح و سقیم آن و عارف باقوال صحابه بود و تابعین ایشانرا مفصلاً عالم بود و اطلاع کثیری در اخبار داشت و کتاب تفسیری تالیف نمود و کتاب تاریخ او از تواریخ مشهوره است که کسی بمثل کتاب او تصنیف نکرده است انتهی کلام خطیب بغدادی و مقصود از ذکر احوال محمد بن جریر طبری بنحویکه علماء رجال عامه نقل کرده اند آنکه اخبار منقوله از او در نزد علماء اهل خلافت در نهایت وثوق و اعتبار است احمد بن حنبل در مسند خود و ابن بطه در کتاب ابانه و نظیری در خصایص و خرگوشی در کتاب شرف المصطفی و سمعانی و ابو السعادات بن فارسی در کتاب روضة الواعظین باسناد خود از ابی هریره و از صفوان و غیر ایشان روایت کرده اند که حسن و حسین در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بودند و بعبادت اطفال بصحبت مشغول بودند تا آنکه قدری از شب گذشت پس رسول خدا فرمود حال بنزد مادر خود بروید چون از خدمت آنحضرت خارج شدند برقی از آسمان ساطع شد و روشنی داد بآن قدر زمانیکه آندو داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند و رسول خدا بآن برق نظر انداخته فرمود الحمد لله الذي اكرمنا اهل البيت بلاذری که از عظام موثقین و مورخین اهل عامه است در تاریخ خود از مبرد نحوی استاد خود و او بسند خود روایت

کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بمنزل فاطمه علیها السلام آمد دید فاطمه در پشت در منتظر ایستاده از سبب توقف در پشت در سؤال نمود عرضکرد که دو فرزند تو حسن و حسین از صبح بیرون رفته اند هنوز از ایشان خبری ندارم پس رسول خدا از اثر ایشان روان شد تا بدامنه کوهی رسید دید که دو فرزند او در آنجا خوابیده اند و مار عظیمی در نزد سر ایشان طوق زده است پس آنحضرت سنگی برداشته که اشاره بآن حیه نماید که آنمار از جای خود بلند شده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله بخدا قسم که من در خدمت ایشان اقامه ننموده ام مگر بجهة حفظ و حراست ایشان پس آنحضرت حسن را بر کتف ایمن و حسین را بر کتف ایسر خود سوار کرده که جبرئیل نازلشد و حسین را گرفته بر دوش خود سوار نمود و بودند حسن و حسین که بعد از آن قضیه فخر مینمودند حسن میگفت که سوار کرد مرا بر دوش خود بهترین اهل زمین و حسین میگفت که سوار نمود مرا بر دوش خود بهترین اهل آسمان و حسان بن ثابت در این قضیه مدح نموده است ایشانرا و گفته

فجاء وقد ركبا عاتقيه *** فنعم المطية و الراكبان

حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء بسند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده که در یکی از شبها بمادرم گفتم که امشب بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حاضر میشوم و از آنحضرت استدعا مینمایم که از برای من و تو طلب مغفرت نماید پس آمدم بمسجد نماز مغرب و عشا را با رسول الله بجای آوردم چون حضرت از مسجد خارج شد در خدمتش بودم در بین راه آثار وحی بر آن جناب ظاهر شد پس من قدری کنار رفتم چون وحی منجلی شد نزدیک رفتم حضرت فرمود کیستی عرضکردم حذیفه فرمودند چه حاجت داری پس عرض حاجت کردم فرمود غفر الله لك و لامك بعد فرمود که مشاهده نمودی آنچه عارض شد عرضکردم بلی یا رسول الله فرمود که این ملکی که الان بر من نازلشد هرگز بزمین هبوط ننموده بود و این ساعت از خداوند اذن گرفت که نازلشود بزمین و بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که «ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ان فاطمة سيدة نساء العالمین» و این حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة از اخبار مسلمه بین طرفین است که مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی همه در کتب معتبره خود نقل کرده اند و کافیهست در فضایل و مناقب سبطی رسول الله آنچه خداوند علی اعلی در قرآن مجید بتصدیق همه علماء عامه و خاصه و جمیع راویان اخبار و اجماع مفسرین در نزول آیه شریفه در شان والای ایشان از آیه مباهله و آیه تطهیر و سوره هل اتی و آیه قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى و غیر آن از آیات و اخبار مسلمه بین فریقین که جمله از آنها در اثناء مقدمات و فصول سبق ذکر یافت و بسیاری از آن نیز انشاء الله بر تو تلاوت کرده خواهد شد بالجمله

فضایل اهل بیت و مناقب ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را احدی از امت پیغمبر آخر الزمان از خاصه و عامه با کثرت اختلاف ایشان در مذهب انکار نموده اند و احدی از امت را شک و ریبی نیست که ایشانند «خیرة الله علی العالمین» و جمیع علوم از ایشان اخذ شده است و زهد و عبادت و طاعت پروردگار را همه خلق از ایشان آموخته اند خصوصا از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که زین سموات و ارضین بود در عبادت پروردگار خود و مناجات آن زبده اهل آفاق با حضرت رب العزة و خلوص او در بندگی و اطاعت بقسمی بود که خارج از طاقت بشر بود خصوص صحیفه کامله آنحضرت که بالهام الهی بر زبان معجز بیان آنسرور جاری شده که شبیه بکتب سماویه است و باین سبب نامیده شده بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد که اگر آنصحیفه و سایر ادعیه ماثوره از اهل بیت سید انام نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجاترا نمیدانستند و از جمله حالات آنسرور آنکه در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز بجا میآورد و مرتبه عبادت او بمقامی بود که بدن مبارکش بقسمی ضعیف شده که از نهایت لاغری باد او را بسمت یمین و شمال حرکت میداد و رنگ مبارکش زرد شده بود و چشمهای حق ینش از کثرت گریه از خوف خداوند مجروح و بینی مبارکش از بسیاری سجده مجروح بود و جبهه انورش منشق شده بود و معروف شد «بذو الثفتان بالثناء المثلثة و الفاء و النون المفتوحات» که عبارتست از پینه هائی بر روی هم که بر سینه شتر بسته میشود از کثرت مماس و کشیدن آنرا بر زمین و در هر سالی دو مرتبه آن پینه ها را قطع مینمود با مقرض که در هر دفعه پنج پینه بر روی هم بسته میشد و گاهی در بیابانها پیشانی مبارکرا بر روی صخره سختی میگذازد و هزار مرتبه میگفت «لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا» ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیاء بسند خود روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام هر وقت از وضو فارغ میشد بجهة صلوه بدن مبارکش بلرزه می آمد از سبب آن سؤال میکردند میفرمود آیا میدانید که بنزد چه کس میایستم و اراده مناجات با که دارم محمد ابن جریر طبری شافعی و خصیبی در کتاب هدایه روایت کرده اند که ابلیس عرضکرد که پروردگارا من عباد از بندگان ترا از اول دهر تا عهد علی بن الحسین تمام را مشاهده کرده ام کسی را اعبد و خاشع تر از علی بن الحسین ندیدم مرا اذن ده که با او در مقام کید و مکر درآیم تا علم بمقام و صبر او حاصل نمایم و تمکین او در عبادت تو پس ابلیس بصورت افعی عظیمی مصور شده که از برای او ده سر بود و نیشهای او بلند و چشمهای او منقلب شده مانند خون از مکان سجده آن بزرگوار ظاهر گردید و بلند شده بآنحضرت حمله آورد و آنسرور ابداعتنائی باو نمود و بطرف چشم نیز باو نگاه نمیکرد پس آن لعین حمله آورد بجانب

پاهای مبارک آنسرور و همه اصابع آنحضرترا بدهان گرفته و نیشهای خود بر پاهای مبارک آن حضرت فرومبیرد و آنحضرت نیز اعتنائی باو نفرمود و اصلا و ابدا پای مبارکرا حرکت نداد و وهم و خطوری در صلوة او راه نیافت پس ابلیس بقهر و غضب بپاهای آنسرور پیچیده که ناگاه دید شهاب محرقی از آسمان بجانب او می آمد ابلیس ملتفت شده بصورت اولی خود برگشت و عرضکرد «یا علی انت سید العابدین حقا» چنانکه نامیده شده بآن بتحقیق که من مشاهده نمودم عبادت همه انبیا و مرسلین را و ندیدم احدیرا که مثل تو عبادت نماید آنحضرت هیچ اعتنائی باو نفرمود و مشغول بنماز خود بود تا آنرا تمام نمود و نیز محمد بن جریر طبری روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین حسن العباده بود که در هر یوم و لیله هزار رکعت نماز بجا می آورد و میفرمود کجاست عمل من که برسد بعمل علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایتی گاهی نظر میکرد در صحیفه که عمل علی بن ابی طالب علیه السلام در آن ثبت و درج بود و بعد آنرا از روی حسرت بر زمین می گذاشت و می فرمود کیست که قوه آنرا داشته باشد که بتواند عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام را بجا آورد و در بعضی از روایات آنکه هزار بنده از مال خود خریده و در راه خدا آزاد نمود که بکدیمین و عرق جبین آنمالرا کسب و تحصیل نموده بود نعیم در کتاب حلیة الاولیا از عمرو بن ثابت روایت کرده که چون علی بن الحسین وفات نموده بود در حین غسل دادن او مشاهده شد که پشت و شانه مبارک او سیاه است از سبب آن سؤال نمودند گفتند که آن حضرت در شبهای ظلمانی انبناهای پر از آرد بر دوش مبارک میکشید و بفقراء مدینه از ارامل و ایتام و غیر ایشان میرساند و نیز ابو نعیم در کتاب خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که اهل مدینه میگفتند تا علی بن الحسین در حیوة بود صدقه پنهانی در شب از ما منقطع نمیشد و نیز بسند دیگر از محمد بن اسحق روایت کرده که جماعت بسیاری از اهل مدینه نمیدانستند که معاش ایشان از کجا می آید با آنکه در کمال تعیش بودند و تمام زندگانی آنها در تاریکی شبها بایشان میرسید چون علی بن الحسین وفات نمود معیشت ایشان قطع شد دانستند که آنکس علی بن الحسین علیه السلام بود و محمد بن جریر طبری بسند خود روایت کرده که علی بن الحسین علیه السلام مشغول عبادت بود و فرزند او محمد بن علی طفلی بود که در صحن خانه راه میرفت ناگاه در میان چاهی که در صحن خانه بود افتاد و آنچه بسیار عمیق بود مادر آنطفل بر سر آن چاه دوید و فرزند خود را در میان چاه افتاده دید ناله اش بلند شد و بر سر و سینه میزد و استغاثه بآن حضرت مینمود دید که آنسرور مشغول بنماز است و چنان مستغرق در عبادت پروردگار است که ابدا ملتفت بحالت طفل و مادر او نیست پس آزن دو باره بر سر چاه آمد و اضطراب آنطفل را در میان چاه مشاهده نمود قلق و ناله و استغاثه او شدید

شد عرضکرد یا بن رسول الله و الله که فرزند تو در میان چاه غرق شد دید آنحضرت باز التفاتی ننمود آنگاه آنزن از سوزش قلب و اضطراب جسارت کرده این لفظ بر زبان جاری نمود که «ما اقسى قلوبکم یا اهل بیت النبوة» و بر سر و سینه خود میزد پس آنحضرت در کمال طمأنینه و آرامی نماز خود را تمام نمود و بعد سر چاه آمد و با کمال ملاحظت و خوش کلامی با فرزند خود صحبت مینمود و دست مبارک در میان چاه دراز کرده فرزند خود را از میان چاه بیرون آورد در حالتیکه جامه او تر نشده بود و بر روی پدر بزرگوارش خنده میکرد پس فرمود بمادر او که بگیر فرزند خود را ای «قليلة اليقين بالله» پس بجهت سلامتی طفل خود خندان شد و بسبب فرمایش حضرت گریست پس آن بزرگوار فرمود ندانستی که من در بین یدی خداوند جبار اگر وجه خود را از او صرف میکردم او نیز لطف خود را از من صرف میفرمود و محمد بن جریر طبری شافعی از محمد بن ثابت روایت کرده که در محضر علی بن الحسین علیه السلام نشسته بودیم که پسر خلیفه عبد الله بن عمر داخل شد و آنحضرت عرضکرد که بمن رسیده که گفته سبب حبس یونس بن متی در بطن حوت بجهة آن بود که عرض ولایت جد تو امیر المؤمنین باو کرده شد و او تامل نمود حضرت فرمود بلی چنین است من آنچه گفته ام انکار آن ندارم پسر خلیفه عرضکرد این را قبول نمیکنم حضرت فرمود میخواهی که بر تو بنمایم عرضکرد بلی پس حضرت بگلام خود فرمود بیاورد و عصابه را پس یکی پسر خلیفه بر چشم خود بست و دیگری را راوی حدیث محمد بن ثابت پس آنحضرت تکلم فرمود بکلامی بعد فرمود بگشائید چشمهای خود را چون عصابه ها را از چشم باز کردند دیدند که در کنار دریائی نشسته اند پس تکلم نمود بکلام دیگر ناگاه دیدند که ماهیان دریا بر روی آب جمع شدند و در میان آنها ماهی عظیم الجثه که از همه ماهیان بزرگتر بود ظاهر گردید پس حضرت بآن ماهی فرمود که اسم تو چیست عرضکرد اسم من نون است فرمودند که بچه سبب یونس در شکم تو حبس شد عرضکرد بجهت تامل نمودن در ولایت جد تو امیر المؤمنین علیه السلام چون در شکم من حبس شد اقرار بولایت او نمود من او را قذف نمودم در کنار دریا بعد عرضکرد که هرکس انکار نماید ولایت شما اهل بیت را مخلد در آتش جهنم خواهد شد پس حضرت فرمود بعبد الله که آیا شنیدی و مشاهده کردی عرضکرد بلی آنگاه فرمود که چشمهای خود را بعصابه ببندید پس تکلم کردند بکلامی و فرمودند که بگشائید چشمهای خود را چون گشود خود را در مجلس آنحضرت دیدیم پس عبد الله آنحضرت را وداع کرده بمنزل خود معاودت نمود

جلالت شأن و عبادت علی بن الحسین علیه السلام

و ابو الفرج اصفهانی و بغدادی و جماعتی از مورخین و روات نقل کرده اند که هشام بن عبد الملك در سالی حج کرده بود و با او بودند جماعتی از روسای شام و

در طواف خانه آنچه سعی کرد که خود را بحجر الاسود رساند و آنرا استلام نماید از کثرت ازدحام خلایق ممکن نشد او را بلکه توقف او هم میسر نشد بالاخره منبری از برای او گذاردند که بر بالای آن رفته قدری آسایش نماید و نگاه میکرد ازدحام و جمعیت مردم را که ناگاه ظاهر شد صاحب جلالت الهیه حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام پس مردم کناره کردند و با آن ازدحام کوچه دادند از برای آنسرور و همه خلق بجهت جلالت و بزرگواری آنحضرت تعظیم و تکریم مینمودند آنجنابرا و آن بزرگوار در نهایت سکینه و وقار و آرامش خاطر مشرف فرمودند حجر الاسود را و بدستهای مبارک آنرا استلام نمودند در آنهنگام بعضی از رؤسای شام که با هشام بودند از او سؤال کردند که ایها الامیر این شخص که با این جلالت استلام حجر نمود که بود هشام با آنکه عارف بحال آن بزرگوار بود گفت نمیشناسم من او را آنگاه فرزدق شاعر رحمة الله علیه که در آنمجلس حاضر بود بالبدیهه بآن مرد شامی گفت که من میشناسم او را از من سؤال نما و این قصیده را انشاد کرد قصیده

هذا الذي تعرف البطحاء وطاته

كفر و قربهم امن و معتصم *** مقدم بعد ذكر الله ذكرهم في كل بر و مختوم به الكلم

ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم

چون فرزدق این قصیده را که بعضی از آن ذکر شد بالبدیهه انشاد نمود سینئه پرکینه هشام تنک شده رو بفرزدق کرد و گفت که چرا این قصیده در حق من نگفتی فرزدق در جواب او گفت تو بیاور از برای خود پدری مثل پدر او و جدی مثل جد او و مادری مثل مادر او تا بگویم در حق تو آنچه در حق او گفته ام پس هشام در غضب شد و امر کرد تا فرزدق را حبس کردند در مدت چهار ماه پس آنحضرت چهارصد تومان فرستاده و او را از حبس رها کردند چون فرزدق خدمت آنحضرت رسید سلام کرد حضرت جواب سلام او را بوجه حسن دادند و فرمودند «جزاك الله عنا خير الجزاء» و ده هزار درهم صله باو عطا فرمودند فرزدق عرضکرد یابن رسول الله من این قصیده را طلبا لمرضات الله گفته ام و امید ثواب از خداوند دارم حضرت فرمود سعی تو در نزد خداوند مشکور است و ما اهل بیت آنچه عطا کردیم پس نمیگیریم و در

ص: 159

بعضی از روایات آنکه هشام امر بحبس فرزدق نمود و حکم کرد تا اسم او را از دیوان محو نمایند و عطاء او را قطع نمودند و هشام او را تهدید بقتل نمود فرزدق خدمت حضرت شکایت نوشت و آنسرور در حق او دعا کرد و از خداوند خلاصی او را طلب کرد چون فرزدق از حبس خلاص شد بخدمت آنحضرت مشرفشد و عرضکرد یابن رسول الله اسم مرا از دیوان محو کرده اند حضرت فرمود عطاء ایشان در حق تو چه قدر بود فرزدق مقدار آنرا عرضکرد پس آنحضرت عطاء مدت چهل سال او را باو بذل فرمود و فرمود که اگر میدانستم که بیش از این محتاج بودی هر اینه بتو عطا میکردم پس فرزدق بعد از آن چهل سال زندگانی کرد و وفات نمود و محتاج بعطاء زیاده از آنچه حضرت باو مرحمت فرموده بود نشد رحمة الله علیه

مناقب و فضائل امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

و حضرت ابا جعفر محمد الباقر و فرزندش جعفر ابن محمد الصادق علیهما السلام در جلالت و بزرگواری و زهد و تقوی و احسان ایشان بفقرا و اراامل و ایتام و صدقات جاریه ایشان و عبادت و بندگی و نشر علوم از ایشان بقسمی در عالم منتشر گردید که احدی از مسلمین را مجال انکار آن نخواهد بود و رجوع مفتیان عامه و قضاة ایشان مانند ابو حنیفه و غیر او بتلامذه و شاگردان آن دو بزرگوار از مشهورات است و خود ابی حنیفه نیز از شاگردان آنحضرت بود و بجهة حب ریاست دنیویه از مخالفین و مبغضین ایشان شد و چهار هزار نفر از علما در محضر شریف ایشان جمع میشدند بجهة اقتباس علوم ایشان و از علماء شیعه که از تلامذه ایشان بودند چهارصد اصل در علوم از ایشان تألیف شد و افاضل از تلامذه آن دو بزرگوار چون زراره و محمد بن مسلم و هشام بن حکم و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و حمران بن اعین و غیر ایشان از مشاهیر آفاق و در همه مجالس و محافل خصوصا در مناظره با مخالفین در مجالس سلاطین امویه و ملوک بنی عباس مضبوط در دفاتر و کتب عامه و خاصه است و محمد بن جریر طبری روایت کرده که چون جابر در زمان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام خدمت آنحضرت مشرفشد زیارت کرد حضرت امام محمد باقر را و بوسه داد میان دو چشم آنحضرت را و عرضکرد که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بمن فرمود که متولد میشود فرزندی از علی بن الحسین که اسم او محمد است چون او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و در روایت دیگر آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بمن فرمود ایجابر تو اینقدر زندگانی مینمائی که ملاقات میکنی از اولاد من کسی را که اسم او محمد است «یبقر العلم بقرا» یعنی میشکافد علم را شکافتنی و چشم تو ایجابر نابینا میشود تا آنکه ولد من محمد برمیگرداند نور بصرترا و بدعای او چشم تو روشن میشود و نیز محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود روایت کرده که حضرت ابی جعفر محمد الباقر و فرزندش جعفر بن محمد وارد شام شدند بامر هشام بن عبد الملك در حالتیکه غضبناک بود بر آن دو بزرگوار چون احضار نمود

ایشانرا در مجلس خود و مقصود او سوء ادب بود بالنسبه بآن دو بزرگوار حضرت نگاهی باسما ن نمود و آثار غضب از ناصیه مبارك او ظاهر شد هشام نادم گردید و آنحضرت را بر بالای سریر خود نشانید پس عرضکرد که آیا ما همه از عبد مناف نیستیم و نسب ما و شما واحد است فرمود بلی چنین است و لکن خداوند عالم مخصوص ساخت ما را از مکنون سر خود و خالص علم خود و احدیرا در آن با ما شریک قرار نداد هشام عرضکرد مگر نه پیغمبر از شجره عبد مناف است که مبعوث بر کافه عباد است پس چگونه شما وارث علومید و غیر شما را در آن حقی نیست و حال آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مبعوث بر کافه ناس بود فرمودند که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مناجات میکرد با علی بن ابی طالب علیه السلام دون سایر اصحاب و خداوند در قرآن مجید فرموده وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ رَسُولِخدا باصحاب فرمود که سؤال نمودم از خداوند که آنرا اذن علی قرار دهد و بعلی تعلیم فرمود هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح شد و ما بوراثت بردیم آنعلم را و مخصوص شدیم ما بآنعلم نه غیر ما هشام عرضکرد که علی ادعای اینعلم را مینمود و لکن علم غیب را غیر از خداوند احدی مطلع نخواهد بود و از کجا علی این ادعا را مینمود فرمود که خدای تعالی در قرآن خود نازل فرموده جمیع ما کان و ما یکون را الی یوم القیمه و فرمود وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ و فرمود وَ كُلِّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ و فرمود مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ و فرمود وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ و وحی فرمود بسوی رسول خود که آنچه در نزد اوست از علوم مکنونه بسپارد آنرا بعلی و باصحاب خود فرمود که «اقتضاکم علی» و عمر بن الخطاب گفت «لو لا علی لهلك عمر» و شهادت داد و اقرار نمود بعلم و فضل علی و غیر او انکار مینمایند آنرا یعنی تو انکار آن مینمائی پس هشام ساکت شد و بعد عرضکرد که حاجت خود را سؤال نما فرمود که من بیرون آمدم در حالتیکه اهل و عیال من مستوحش بودند از بیرون آمدن من بسوی تو عرض کرد خداوند ایشانرا ایمن میفرماید پس آنحضرت هشام را وداع نموده از نزد او بیرون آمد و در باب قصر هشام میدان وسیعی بود و خلق بسیاری در آنجا ازدحام نموده و دور هم حلقه زده نشسته بودند حضرت ببعضی از غلامان هشام از سبب جمعیت آنها پرسید عرضکردند که اینها قسیسین و احبار از طایفه نصاری میباشند و عالم و بزرگ ایشان در سالی یکمرتبه بیرون میآید و این جماعت طلب فتوی از او مینمایند و او مفتی ایشان است که جواب مسائل مشکله ایشانرا میگوید پس آنحضرت با فرزندش حضرت صادق علیه السلام در میان آنجماعت نشستند و جماعتی از مسلمین چون نشستن آنحضرترا در میان آنجماعت مشاهده کردند در اطراف آنجماعت جمع شدند که از گفتگوی آنحضرت با آن عالم نصاری مطلع شوند در آنحال شخص معمر کهن سالیکه ابروهای او را بعصابه

بسته بودند از شدت پیری ظاهر گردید و اصحاب او از اطراف احاطه کرده بودند او را آمد و در صدر مجلس نشست چون نظرش بآنحضرت افتاد عرضکرد که آیا از ما هستی یا از امت مرحومه فرمود از امت مرحومه عرضکرد که از علماء ایشان یا از جهال آنها حضرت فرمود که از جهال ایشان نیستم پس مضطرب شد و عرضکرد که سؤال نمایم از تو فرمود سؤال کن عرضکرد که اهل بهشت اکل و شرب مینمایند و از برای آنها حدیثی نیست چه دلیل بر این مدعا دارید حضرت فرمود شاهد بر این امر در دنیا چنین در شکم مادر است که میخورد و میآشامد و حدیثی از برای او نیست پس اضطراب آن عالم زیاده شد و مسلمین و اصحاب هشام ایستاده گوش بمکالمات آنحضرت و عالم نصاری مینمودند پس دوباره آنعالم نصاری عرض کرد که مسئله دیگر سؤال نمایم فرمود سؤال کن عرض کرد که کدام ساعت است که نه از شب محسوبست و نه از روز فرمود که ما بین طلوع فجر و طلوع شمس که مرضی در آنساعت افاقه مییابند پس آنعالم نصاری صیحه کشید و عرضکرد مسئله دیگر میپرسم که جواب آنرا ندانی خبر ده مرا از آن دو مولودیکه در یکروز متولد شدند و در روز واحد وفات کردند و عمر یکی از آنها پنجاه سال و دیگری صد و پنجاه سال بود فرمود که آن عزیز و برادر او بود که در یکروز متولد شدند و چون عزیز بسن بیست و پنج سال رسید مرور کرد بقریه انطاکیه که اهل آن قریه هلاک شده بودند و عظام ایشان ظاهر بود عزیز از روی تعجب گفت چگونه این عظام رمیمه زنده خواهند شد چون اظهار این مطلب نمود خداوند او را میرانید و مدت صد سال مرده بود و بعد او را زنده کرد با حمار و طعام و شرابیکه همراه داشت پس یقین عزیز بامر معاد زیاده شد و مراجعت نمود بسوی اهل و برادر خود که در سن شباب و بیست و پنج ساله بود و عمر برادرش صد و بیست و پنج سال شده بود و اولاد برادر او نیز بسن کهولت رسیده بودند و ایشان نشناختند عزیز را پس عزیز مهمان برادر خود شد و با او صحبت میکرد و علامات و نشانههای میان خود و برادر خود را مذاکره مینمود برادرش گفت من ندیدم جوان تازه سنی را که اطلاع او بحال من و برادر من بیشتر از اطلاع تو باشد باحوال ما پس عزیز گفت که اینک من برادر تو عزیزم که خداوند مرا بجهت گفتار من میراند و بعد منت بر من گذاشته خلعت حیا پوشانید بجهت کمال یقین من پس از آن با برادرش بیست و پنج سال دیگر زندگانی کردند و وفات هر دو در یکروز واقع شد پس آن عالم از روی غضب برخاست و بانجماعت گفت که مردیرا آورده اید که هتک حرمت من نماید دیگر با شما تکلم مینمایم و داخل خانه خود شد چون این امر را از آنحضرت مردم مشاهده کردند در هر جا و هر مجلس از این واقعه گفتگو و صحبت مینمودند هشام از استماع اینمطلب و کثرت مذاکره مردم در این سخنان مضطرب شد و امر بجایزه آنحضرت کرد که بزودی از شام حرکت نماید که

مبادا امر بر هشام ضایع شود در میان مردم بالجمله علم و فضل و بزرگواری آن دو امام عالمیان اظهر من الشمس است که حاجت بیان نخواهد بود چگونه چنین نباشد و حال آنکه رسولخدا در حق آن دو سرور فرمود چنانکه حموینی و قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از ابی هریره روایت کرده اند که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم دست مبارك خود را بر کتف حسین گذاشت و فرمود که خارج میشود از صلب او ولدی که اسم او اسم جدا و علی علیه السلام است و نامیده شود بعابد و او نور زهاد است و از صلب او بیرون آورد حق سبحانه و تعالی ولدیرا که اسم او اسم من است و شبیه ترین مردم است بمن که میشکافد علم را شکافتنی و ناطق بحق و آمر بصوابست و بیرون میآورد از صلب او کلمه حق و لسان صدقرا که اسم او جعفر و صادق در قول و فعل است و هرکه بر او طعن زند بر من طعن زده است و هرکه او را رد کند مرا رد کرده است و در روایت مالک بن انس فقیه مدینه آنکه جعفر بن محمد از یکی از خصال ثلثه هرگز خالی نبود یا صائم فی الله بود یا قائم بعبادت پروردگار یا لسان او مشغول بذکر پروردگار بود و از اعظام عباد و اکابر زهاد بود و طیب المجالسه و کثیر القواید در کلام بود و هر وقت اسم رسول الله بر زبان او جاری میشد از جهة تعظیم و توقیر آنحضرت رنك مبارکش متغیر میشد و سالی بمکه تشریف فرما شدند چون بر راحله خود می نشست و قرار میگرفت و چون زمان احرام و تلبیه میشد و هر وقت میخواست شروع بتلبیه نماید صوت شریف او در حلق او منقطع و نزدیک بآن میشد که از راحله بر زمین افتد بجهت وحشت و خوف از عظمت و جلال حضرت آفریدگار

اراده نمودن منصور عباسی قتل حضرت صادق علیه السلام

و از حکایات معروفه آنسرور آنکه منصور دوانیقی که از جبابره ملوک بنی عباس و ظالم در زمان جعفر بن محمد علیه السلام بود روزی بوزیر خود محمد اسقنطوری که در باطن قائل بامامت حضرت صادق علیه السلام بود گفت که من زیاده از هزار نفر از اولاد فاطمه را بقتل آورده ام و باقی گذاشتم سید و مولا- و امام ایشان جعفر ابن محمد را و او امام من و تو و امام جمیع خلق است و لکن الان او را بقتل خواهم آورد وزیر گفت دنیا در پیش نظرم ظلمانی شد از سخن او پس حکم نمود باحضار مائده و طعام و مشغول بطعام شد و پس از فراغ سیاف خود را طلبید و گفت الان جعفر بن محمد را احضار مینمایم و با او مشغول سخن میشوم چون کلاه خود را از سر بردارم تو او را گردن بزنی پس امر نمود باحضار آنحضرت و من در پشت پرده بسیاف او گفتم که آیا تو فرزند رسولخدا را بقتل خواهی آورد سیاق گفت نه بلکه چون او کلاه از سر برداشت گردن او را میزنم و باکی ندارم از آنچه بر سر من بیاید گفتم این رای تو بر صوابست چون آنحضرت داخل شد دیدم در حین داخل شدن بر آن طاغی ایندعا را میخواند «یا کافی موسی فرعون اکفنی شره یا دائم یا دائم» و بعد از آن چیزی فرمود که من ندانستم آنرا چون داخل شد دیدم منصور با سر و پای برهنه باستقبال آنحضرت دوید در

حالتیکه از خوف و دهشت تمام بدن او بلرزه درآمده بود و آنحضرترا برد و بر روی تخت خود نشانید و مانند عبد در مقابل او نشست عرضکرد ای سید و مولای من بچه سبب تشریف فرما شدید فرمود تو مرا طلب کردی من آمدم عرضکرد حال امر فرما مرا بآنچه میخواهی فرمود که خواهش دارم مرا بمنزل خود طلب نمائی مگر آنکه من خود خواسته باشم که بیایم عرضکرد سمعا و طاعة پس آنحضرت از آنجا بیرون آمده بمنزل خود تشریف بردند پس دوانیقی امر نمود که بستر راحت او را گسترانیدند و قدری راحت نموده خوابید چون بیدار شد بمن گفت که تو امروز نشسته بودی و دیدی آنچه گذشت گفتم بلی حاضر بودم گفت چون جعفر بن محمد بر قصر وارد شد دیدم قصر من مانند لجه دریا بموج آمد و ازدهای عظیمی ظاهر شد که لب بالای خود را بر بالای قصر من گذاشت و لب پائین را بر پائین قصر من و بلسان عربی فصیح گفت «یا منصور ان الله تعالی امرنی ان ابتلعك مع قصرک ان احداث حدثا» یعنی خدای تعالی مرا امر فرموده که ترا با قصر تو بلع نمایم اگر بالنسبه بجعفر بن محمد سوء اراده نمائی چون این حالت را مشاهده نمودم عقل من طیران نمود و اعضا و جوارح من بلرزه در آمد گفتم باو که آیا این سحر بود که مشاهده نمودی گفت ساکت شو آیا نمیدانی که جعفر بن محمد خلیفه الله در ارض است و محمد بن جریر طبری و قاضی ابو الفرج بسند خود از لیث ابن سعد روایت کرده اند که در سالی بمکه مشرف شدم چون نماز عصر خواندم بر کوه ابو قبیس بالا رفتم دیدم شخصی مشغول بدعا و مناجات با پروردگار است و در آخر دعای خود عرض کرد بار خدایا دو برد من کهنه شده مرا بپوشان هنوز کلام او تمام نشده بود دیدم دو برد رنگ کرده در نزد او حاضر شد آنها گرفته و رداء و ازار خود نمود و آن دو برد که پوشیده بود بدست خود گرفته از کوه سرازیر شد من نیز از عقب او آمدم دیدم شخصی باو برخورد و عرضکرد یا بن رسول الله مرا بپوشان پس آن دو برد را باو عطا فرمود از شخصی پرسیدم که این کیست گفت جعفر بن محمد است چون از عقب او رفتم که از او استماع حدیث نمایم او را نیافتم و نیز محمد جریر طبری بسند خود از داود ابن کثیر روایت کرده که با جعفر بن محمد علیه السلام بجانب مکه روانه شدیم و در بین راه در وقت زوال ظهر بر زمین فقراء بی آبی رسیدیم پس آنحضرت قدری از راه دور شد و پای مبارک خود را بر زمین کشید آب خوشگواری ظاهر شد وضو گرفتیم و فریضه بجای آوردیم و روانه راه شدیم

فضائل و مناقب موسی بن جعفر علیه السلام

و اما حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه پس حالات شریفه و کمالات ذاتیه او و شرف و جلال و بزرگواری و عبادت و زهد و علم آنسرور اظهر از آنست که محتاج بیان باشد و حال آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آنسرور فرمود «من احب ان یلقى الله طاهرا و مطهرا فلیتول موسی الکاظم» و محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از ابی ابن کعب روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم

فرمود که خدای تعالی در صلب جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نطفه طاهره قرار داده است و رحمت خدا را بر او نازل کرده و او را نام نهاده است بموسی و او را امام و پیشوای خلق گردانیده است و فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل اوصاف ایشان را از برای من آورده و در روایت قاضی ابو الفرج از ابن مسعود آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «یخرج الله من صلب جعفر مولودا تقیا طاهرا سمی موسی ابن عمران» و در روایت محمد بن عبد الله شافعی آنکه رسولخدا فرمود بعد از جعفر صادق قائم بامر میشود موسی که وصف کرده میشود بکاظم و وجه تسمیه آنحضرت بکاظم بجهت کثرت حلم آن بزرگوار و کظم غیظ او بود بعامه ناس و کثرت عفو او از آنچه بر او وارد میشد از عموم خلق و والده ماجده او جاریه بود حمیده نام چنانکه محمد بن جریر طبری بسند خود از جابر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام کیسه از زر بمن داد و فرمود که شخصی از طرف مغرب وارد میشود و با اوست عبید و جواری و جاریه مخصوصه را وصف نمود و امر نمود که آنجاریه را ابتیاع نمایم پس بامر آنحضرت بجانب آنشخص روانه شدم و جاریه از او طلب نمودم پس جمیع جواری خود را بمن نشان داد چون ملاحظه کردم در میان آنها نیافتم آنچه را که مولای من وصف نمود بآن شخص گفتم که آیا جاریه دیگر هست غیر از آنچه بمن عرضه داشتی گفت بلی جاریه علیله نیز هست گفتم آنرا بمن نشان ده چون بیرون آورد دیدم که آنچه مولای من وصف نموده بود همین جاریه است گفتم که بچند میفروشی این جاریه را گفت هفتاد دینار قیمت آنست پس آن کیسه زر را بیرون آوردم آنشخص گفت لا اله الا الله شب گذشته در عالم رؤیا دیدم که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم این جاریه را از من خرید بهمین کیسه بعینها پس آن کیسه زر را باو دادم و آن جاریه را با خود برداشته بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آوردم آنحضرت فرمود بآن جاریه که نام تو چیست عرضکرد حمیده فرمود «حمیده فی الدنیا و محمودة فی الآخرة» پس از احوالات او سؤال نمودم عرضکرد من جاریه باکره ام فرمود بچه سبب و حال آنکه تو کبیره عرضکرد که هر وقت مولای من قصد من مینمود شخص حسن صورتی از غیب ظاهر میشد و او را منع مینمود پس آن حضرت آن جاریه را بحضرت صادق علیه السلام بخشید و فرمود که «حمیده سیده الاماء مصفات من الارجاس کسبیکه الذاهب مازلت الاملاک تحرسها اذنت الی کرامة الله عز و جل» و محمد بن جریر طبری بسند خود روایت کرده از شقیق بلخی که گفت خارج شدم بجهة حج بیت الله الحرام تا آنکه وارد قادسیه شدم پس نظر کردم بسوی کثرت جمعیت حاج و قباب خیام ایشان که باحسن الحال و بزی جمیل هر یک بقدر حوصله و احوال خود در منازل و خیام خود نشسته و آرام گرفته بودند پس گفتم «اللهم انهم قد خرجوا الیک لا تردهم خائبین» پس من ایستاده بودم و مهار راحله من در دستم بود و طلب منزل مینمودم گفتم

که در گوشه که منفرد و تنها باشم منزل نمایم چون از جمعیت حاج بکناری رفتم ناگاه نظرم افتاد بجوان تازه سن حسن الوجهی که آثار عبادت در سیما و جبین او ظاهر بود مانند کوکب درخشنده و نور از او طالع و ساطع بود و جامه از پشم پوشیده و نعل عربی در پای مبارك داشت و منفرد در گوشه نشست بود من همچو گمان کردم که این جوان از طایفه صوفیه است که در عرض راه بجهت امر معاش خود کل بر مردم است گفتم میروم و او را توبیخ و سرزنش مینمایم که بی زاد و راحله چه معنی دارد که بحج بیت الله الحرام برود چون نزدیک او رسیدم فرمود یا شقیق اجتنبوا کثیراً من الظنّ انّ بعض الظنّ اثمّ و لا تجسسوا الخ را قرائت نمود و از من اعراض کرده روانه شد من گفتم چنین شخصی باید از اولیای خدا باشد که اسم مرا دانست و از ما فی الضمیر من خبر داد خوبست بروم و از او معذرت بخواهم چون تعجیل برفتن نمودم از نظرم غائب شد پس با حاج روانه شدم چون بمنزل دیگر رسیدم که آنرا واقصه میگفتند تجسس نمودم دیدم آن جوان را که بر روی تل ریگی ایستاده و بنماز مشغولست و راکع و ساجد و بدنش از شدت خوف مضطرب و لرزانست و اشک از چشمهای مبارکش بر صفحه رخسارش جاریست از خوف و خشیت الهی گفتم میروم و از او طلب حلیت مینمایم چون نزدیک او رفتم این آیه را تلاوت فرمود که «إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» و از نظرم غائب شد تا آنکه در منزل سیم که معروف بزباله بود نازلشدیم دیدم همانجورنا که بر سر چاهی ایستاده و رکوع در دست دارد و میخواهد که آب از آن چاه بکشد ناگاه آن رکوع منقطع شده و در چاه افتاد دیدم سر بسوی آسمان بلند کرد و عرضکرد الهی تو مرا سیراب مینمائی هر وقت تشنه شوم و تو مرا طعام میدهی هر وقت گرسنه شوم الهی و سیدی غیر از این رکوع چیزی ندارم آنرا از من سلب مفرما و معدوم نساز قسم بخدا که دیدم آب آنچاه بلند شد تا آنکه بر روی زمین جاری گردید پس دست مبارك دراز کرده آن رکوع را برداشت و بآب آن وضو گرفته مشغول نماز شد بعد از فراغ از صلوة میل کرد بجانب تل ریک سفیدی و از آن رمل قدری برداشت و در رکوع خود ریخته قدری حرکت داد و از آن تناول نمود گفتم که بکرامت نفس قدسیه او رمل برمیگیرد و سویق میشود و از آن تناول می نماید نزدیک او رفتم و سؤال کردم که از آنچه میل فرمودی قدری هم بمن لطف فرما فرمود یا «شقیق لم تزل رحمة الله علينا اهل البيت سابغة و ایادیه لدینا جمیله فاحسن ظنک بربک» پس آن رکوع را بمن لطف فرمود دیدم در آن سویق و شکر است قدری از آن خوردم بخدا قسم که الذ و اطیب از آن چیز را نیافتم و چند روز بر من گذشت که نه تشنه شدم و نه گرسنه پس آن رکوع را باو دادم ناگاه از نظرم ناپدید شد بعد روانه شده تا بمکه رسیدم و حج خود را

بجا آورده پس از آن شیی او را در مسجد الحرام دیدم که در گوشه مسجد در نهایت خضوع و خشوع مشغول بعبادت پروردگار است با بکاء و انین و ناله و اشک از چشمهای او جاری بود چون صبح شد نماز را ادا نمود و بعد مشغول بطواف شد و بعد از طواف از مسجد بیرون آمد من نیز با او بیرون آمدم دیدم خدم و حشم اطراف او را گرفته اند و لباسی پوشیده غیر از آن لباسی که در بر او دیده بودم خلق بسیاری ازدحام نموده بر او سلام می‌کردند و تعظیم و تکریم او مینمودند و از مسائل دین خود از او سؤال می‌کردند از بعضی از کسان که گمان داشتم که از خدم و اصحاب اویند سؤال کردم که این جوان کیست گفتند که این عالم آل محمد ابو ابراهیم است گفتم که ابو ابراهیم کیست گفتند موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و نیز محمد بن جریر طبری بسند خود از هشام بن سالم روایت کرده است که بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام فرزند او عبد الله ادعای امامت کرد من وارد بر او شدم و بعضی از مسائل از او سؤال کردم از آنجمله پرسیدم که در صد درهم چند درهم زکوة باید داد گفت پنج درهم گفتم از پنجاه درهم چند درهم باید داد گفت دو درهم و نصف درهم با خود گفتم که این قول احدی از امت نیست که او فتوی داده است پس دانستم که دعوی او بر باطل است بعد از آن رفتم بروضه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و بآنحضرت استغاثه نمودم و گفتم که حال بکه رو آورم و چه مذهب را در میان امت اختیار کنم آیا بسوی قدریه بروم یا بسوی حروریه و یا مرجئه و یا زیدیه و در کمال تحیر و سرگردانی بودم که ناگاه دیدم غلام صغیری آمد در نزد من و گفت «اجب مولاک موسی بن جعفر» پس من برخاستم و بخدمت آنحضرت آمدم هنوز داخل صحن خانه نشده بودم شنیدم که بصدای بلند فرمود «لا الی القدریه و لا الی الحروریه و لا الی المرجئه و لا الی الزیدیه و لکن الینا» گفتم که اینست سید و مولا و امام ما پس آنچه مسائل داشتم از آنحضرت سؤال نمودم و همه آنها را جواب فرمود و نیز محمد بن جریر طبری از یعقوب سراج روایت کرده که بخدمت جعفر بن محمد علیه السلام رسیدم دیدم که بر گهواره موسی بن جعفر با او نجوی مینماید چون فارغ شد بمن فرمود برو و بمولای خود سلام کن چون سلام کردم جواب مرا داد و فرمود که اسم دختر خود را تغییر بده و بروایت دیگر آنکه اسمیکه از برای دختر خود گذارده مبعوض در نزد خدای تعالی است آنرا تغییر ده و از حالات شریفه آن امام عالمیان آنکه در مدت هفت سال یا چهارده سال در حبس هرون الرشید بود و ایندعا و مناجاترا بسیار بدرگاه الهی عرض میکرد «اللهم انک تعلم انی کنت اسئلك ان تفرغنی لعبادتک اللهم وقد فعلت ذلك فلك الحمد» فضل بن یحیی میگوید که موسی بن جعفر علیه السلام در حبس سپرده بمن بود و در آن حجره که

آنحضرت محبوس بود همیشه اوقات مشغول بعبادت بود و شبها را بصلوة و دعا و مناجات و قرائت قرآن احیا میداشت و روزها را روزه بود و هیچ وقت صورت مبارك او از محراب عبادت برنمیگشت عبد الله قزوینی میگوید وارد شدم بر فضل بن ربیع در حالتیکه در پشت بام محبس نشسته بود پس بمن گفت که نزدیک بیا چون نزدیک رفتم گفت در این حجره نظر کن بین چه میبینی چون نظر کردم گفتم که جامه می بینم که در میان حجره افتاده گفت نیکو تامل نما و بدقت نظر کن چون بدقت نظر کردم دیدم شخصی را که در سجده پروردگار است گفتم مردی را می بینم که در سجده است پس گفت بمن که این مولای تو است گفتم مولای من کیست گفت موسی بن جعفر است بدرستیکه من همیشه تقصد از حال او مینمایم که به بینم بچه کار مشغولست و دائما او را باین احوال می بینم که چون از نماز صبح فارغ شد مشغول بدعا و تعقیب میشود تا طلوع آفتاب بعد از آن بسجده میرود و اینقدر سجده را طول میدهد تا زوال ظهر چون زوال ظهر میشود سر از سجده بر میدارد و بلافاصله مشغول بنماز ظهر میشود و وظیفه آنرا بعمل میآورد پس شروع مینماید بنماز عصر چون فارغ میشود سر بسجده میگذارد تا اول مغرب در سجده است بعد سر از سجده بر میدارد و مشغول بنماز مغرب و وظیفه آن میشود بعد نماز عشا را بجا میآورد بعد از آن قدری افطار تناول مینماید بعد از آن تجدید وضو کرده و سجده بجا میآورد پس از فراغ از سجده قدری استراحت نموده نوم بسیار خفیفی میرود پس از آن بر میخیزد و تجدید وضو نموده بعبادت مشغول میشود تا طلوع فجر اینست داب و عادت او عبد الله قزوینی میگوید بفضل بن ربیع گفتم اتق الله از اینکه او را بقتل آوری که آن سبب زوال نعمت تو خواهد شد فضل بن ربیع میگوید که بکرات مرا امر نمودند بقتل آنسرور و من اجابت نکردم و اعلام کردم بهرون که اگر مرا بقتل آوری من اینکار نخواهم کرد و در کثیری از روایاتست که رشید ملعون متصل در قتل آنسرور تدبیر مینمود و در بعضی از روایات آنکه نوشت بیعضی از عمال خود که در اطراف بلاد داشت که جماعتی را بفرستند که بالمره اعتقاد بشرع و دین نداشته باشند تا بآنها استعانت جوید در قتل آنحضرت پس فرستادند بسوی او پنجاه نفر از کسانی را که او وصف نموده بود و همه آنها از غلامان زنگی بودند چون بنزد هرون آمدند در نزدیک مطبخ سرای خود آنها را منزل داد و توسعه داد بآنها از انواع اطعمه و اشربه و انعامات و محبت زیاد بایشان نمود بعد از آن آنها را طلبید و از ایشان سؤال کرد که «من ربکم» گفتند ما نمیفهمیم که رب یعنی چه و اینکلمه را تابحال نشنیده ایم پس ایشانرا مخلع نمود و بترجمان ایشان گفت که من در این حجره دشمنی دارم داخل شوید در آن و او را قطعه قطعه نمائید پس آنها با اسلحه تمام داخل در آن حجره شدند و رشید در پشت حجره نظر میکرد که چگونه آنحضرت

را میکشند چون نظر آنها بآن حضرت افتاد تمام اسلحه را از خود دور نمودند و کمال تعظیم و تکریم بآنحضرت نمودند و روهای خود را بر زمین میمالیدند بجهة احترام و تجلیل آن بزرگوار پس آن برگزیده حضرت ذو الجلال دست ملاطفت بر سر ایشان کشید و ایشان شروع بگریه و زاری نمودند و آنحضرت بلسان ایشان با آنها مکالمه میفرمود چون هرون اینحال را مشاهده نمود بر ترجمان صیحه زد که اینها را بیرون بیاور پس ترجمان آنها را از محبس بیرون کرد ایشان بجهة تعظیم و اجلال آنسرور بنحو قهقری از محبس بیرون آمده و بر اسبهای خود سوار شده و آن اموال را که هرون بایشان داده بود جمع کرده مراجعت نمودند

بعضی فضائل و مناقب حضرت رضا علیه السلام

و اما حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام پس در جلالت و بزرگواری و شرافت و نشر علوم و زهد و ورع و عبادت و اظهار کرامات و معجزات او بنحوی در میان تمام امت از دوست و دشمن و مؤلف و مخالف مسلم کل بوده است که احدی را قدرت آن نبود که انکار مقامات شریفه آنسرور نماید و در این مدت قلیله در خراسان اینقدر از علوم و آثار و معجزات از آن بزرگوار بروز کرد که کتابها در اینباب تالیف و جمع شده است و مامون که سلطان جابر در عهد آنحضرت بود همیشه علماء ملل را جمع مینمود که با آنحضرت مباحثه و مجادله نمایند و جمیع آنها را باندک مکالمه و بیانات شافیه مجاب مینموده سر خجالت بزیر میانداختند و عرق انفعال میریختند و چنان عاجز میشدند که همه اقرار بامامت آنحضرت مینمودند و ابراهیم بن محمد حموی از نسخه جابر که روایت مفصلی است و در محل آن ذکر خواهد شد روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکس تکذیب نماید امام هشتمین را تکذیب همه اولیای من کرده است و علی ولی و ناصر دین من است و او را عفریت متکبری شهید خواهد نمود و در روایت قاضی ابو الفرج بغدادی آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که ظاهر میشود از صلب موسی بن جعفر علی که نامیده میشود برضا و او موضع علم و معدن حلم است و بعد از آن فرمود «بابی المقتول فی ارض الغربة» و نیز حموی روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در وصف آنحضرت فرمود که خداوند در صلب موسی بن جعفر نطفه مبارک طیب طاهری قرار داد و او را علی نام نهاد و از جانب خدای تعالی در میان خلق بعلم و حکم مقبول حکم کند و او را حجت شیعیان او کرد و نیز رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آن افضل اتقیا فرمود «من احب ان یلقى الله ضاحکا مستبشرا فلیتول علی بن موسی الرضا علیه السلام» و نیز ابراهیم بن محمد حموی روایت کرده که شخصی آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام و عرض کرد یابن رسول الله حضرت رسول را در خواب دیدم که فرمود بمن «کیف انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی و استحفظتم و غیب فی ثریکم نجمی» پس حضرت رضا فرمودند «انا المدفون فی ارضکم و انا الودیعة و النجم» پس کسیکه مرا در آن سرزمین زیارت کند و حق مرا بشناسد من و آباء من در

روز قیامت شفیع او خواهیم بود و هرکرا ما شفاعت کنیم نجات خواهد یافت هرچند گناه او بقدر همه جن و انس باشد و پدرم از جدم از پدرش از پدرش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرکه مرا در خواب زیارت کند در بیداری مرا زیارت کرده و شیطان بصورت من و صورت احدی از اوصیای من متمثل نمیشود و رؤیای صادق جزئیست از هفتاد جزء از نبوت و والده ماجده آنسرور نجمه بود و در بعضی از روایات تکتم و محمد بن جریر طبری بسند خود از هشام ابن احمد روایت کرده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بمن فرمود نخاسی که عبارت از بنده فروش است وارد شد برخیز برویم بنزد او چون روانه شدیم و بنزد آنمرد رسیدیم آنمرد عبید و امائی که داشت بر آنحضرت عرضه داشت آن بزرگوار نپسندید پس فرمود بمن که از او سؤال نما که دیگر در نزد او جاریه هست پس از او سؤال نمودم گفت نمانده در نزد من مگر جاریه علیله بعد مراجعت نمودیم آنگاه بمن فرمود برگرد بنزد نخاس و آن جاریه علیله را بهر قیمتی که میگوید اتباع نما و خبر داد مرا بآن قیمتی که راضی میشود پس مراجعت کردم و آنجاریه را بآن قیمتی که حضرت مرا بآن خبر داد خریدم پس از آن نخاس مرا قسم داد که آیا این جاریه را از برای خود خریدی گفتم نه بلکه از برای یکی از بنی هاشم خریده ام گفت من اینجاریه را از اقصی بلاد مغرب زمین خریدم پس ملاقات کرد مرا زنی از اهل کتاب و گفت که این جاریه چه چیز است که با تو میباشد گفتم باو که این جاریه را برای خود خریده ام گفت که سزاوار نیست مثل تویی را این جاریه بلکه اینجاریه در نزد کسی خواهد بود که او بهترین اهل زمین است و زود است که متولد شود از او فرزندی که عبادت خدا بجا میآورد در مشرق و مغرب عالم پس آنجاریه را بخدمت موسی بن جعفر علیه السلام آوردم و زمانی نگذشت که حامله شد بحضرت علی بن موسی الرضا و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که اتباع نکردم اینجاریه را مگر بامر خدا و رسول خدا و مادرم را در خواب دیدم که شقه حریری با ایشان بود و در او منقوش بود صورت این جاریه و بمن فرمود که از برای تو متولد میشود از این جاریه بهترین اهل ارض و امر فرمودند که اسم او را علی بگذار زود است که خداوند ظاهر سازد باو عدل و رأفت و رحمت را «طوبی لمن صدقه و ویل لمن عاداه و کذبه و عانده» و بروایت دیگر آنکه نجمه گفت در ایام حمل فرزندم صدای تکبیر و تهلیل و تمجید از بطن خود میشنیدم و خوفناک میشدم چون وضع حملم شد دیدم فرزند خود را که دستها را بر زمین گذاشته و سر بسوی آسمان بلند کرده بود و با خدای خود مناجات میکرد که پدرش بر من داخل شد و فرمود «هنینا لك یا نجمة کرامة ربك» و او را برداشت و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت و بمن فرمود «خذیه فانه بقیة الله عز و جل فی ارضه» از جمله از حکایات مسلمه در نزد همه اهل حدیث

مباحثات آنسرور است باتمام علماء عصر خود از هر مذهب و ملت از احبار يهود و نصاری و غیر ایشان از مذاهب مختلفه و اقرار جمیع آنها بعلم و فضل و کرامت او خصوصا الزامات و احتجاجات آنسرور با جاثلیق نصاری که اعلم علماء عصر و زمان خود بود و رأس الجالوت که اعلم علماء و احبار يهود بود در بصره منزل حسن بن محمد و چنان احتجاج با جاثلیق و رأس الجالوت نمود بتوریة و انجیل و کتب سماویة که رأس الجالوت بآنحضرت عرضکرد یابن محمد اگر نبود ریاست من در میان يهود هر آینه ایمان بتورا قبول میکردم قسم بآن کسیکه انزال توریة نمود بر موسی و زیور را بر داود من ندیدم احدیرا که توریة و انجیل و زیور را بهتر از تو قرائت نماید و یا افصح از تو باشد در این کتب و یا تفسیر آنرا بهتر از تو بداند و در آن قضیه جماعتی از نصاری بشرف اسلام مشرفشدند و معجزات بسیاری در آن قضیه همه آنعلماء مشاهده کردند و از جمله حکایات معروفه آنحضرت که مسلم بین ارباب حدیث است چنانکه محمد بن جریر طبری شافعی نیز روایت کرده است آنکه حسن بن علی الوشا که باین بنت الیاس معروفست نقل کرده که از خراسان عازم بسوی مرو شدم و با خود برداشتم از مال التجاره چند حله که در وسط طریق آنها را فروخته بودم و در شب داخل مرو شدم ناگاه دیدم غلامی را که داخل منزل من شد و گفت سید و مولای من میفرماید که حله حبریه را از برای من بفرست که بآن یکی از موالیان خود را کفن نمایم گفتم مولای تو کیست گفت علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم باو که با من هیچ حله باقی نمانده نه حبریه و نه غیر آن بلکه همه را در راه فروختم غلام برگشت زمانی نگذشت که مراجعت نمود و گفت مولای من میفرماید که يك حله دیگر از حبریه باقی مانده است پس من قسم خوردم که من نمیدانم که دیگر با من حله باقی مانده باشد دوباره غلام برگشت بمنزل خود و زمانی نگذشت که باز مراجعت کرد و گفت بلی حله حبریه باقی مانده است که آن در جوف صندوقچه است پس من گفتم که اگر این صدق باشد آنچه میگوید پس اینمطلب آیت و دلالت خوبی است از برای من که اقرار بر امامت و ولایت او نمایم بغلام خود گفتم آن صندوقچه را حاضر نما چون آنرا گشودم دیدم حله حبریه در میان آنست و آنحله بود که دخترم آنرا در میان آن صندوقچه گذارده بود و بمن سفارش کرد که آنرا از برای او بفروشم و وجه آنرا از برای او فیروزج مزین بجواهر که معمول از برای زینت زنان بود بخرم و من آنرا فراموش کرده بودم و بخاطرم نمانده بود چون آن صندوقچه را گشودم ملتفت بآن شدم و آن حله را دادم بآن غلام و گفتم ثمن این حله را نمیگیرم دیدم ثمن آنرا بیرون آورد و گفت که این حله از مال دختر تو است که باید ثمن آنرا از برای او فیروزج مزین بجواهر ابتیاع نمائی پس باین ثمن آنچه اراده کرده است ابتیاع نما پس من تعجب کردم و

با خود گفتم که چند مسئله مینویسم که بآن امتحان نمایم علی بن موسی الرضا علیه السلام را پس آنمسائل را نوشته و در آستین خود آنرا پنهان نمودم و صدیقی داشتم او را برداشته رفتم بدر خانه آن حضرت چون رسیدیم بدر خانه آنسرور دیدم جمعیت و ازدحام بسیاری از عرب و لشگر و موالی و سایر ناس از ارباب حوائج در آنجا جمعند پس در گوشه نشستیم و در نفس خود گفتیم که با این جمعیت من کجا میتوانم که بآنحضرت برسم و مسائل خود را از او سؤال نمایم و او را امتحان کنم در این فکر فرورفته بودم که ناگاه غلامی بیرون آمده بمردم نظر انداخت و گفت کجاست این بنت الیاس گفتم در اینجا حاضر دیدم از آستین خود کاغذی بیرون آورد و گفت این جواب مسائل تو است چون گشودم دیدم جواب همان مسائلی است که من آنرا نوشته و در آستین خود پنهان کرده بودم گفتم «اشهد الله و رسوله انك حجة الله» و برخاسته بجانب منزل خود روانه شدیم رفیقم بمن گفت که باین زودی بکجا میروی گفتم که حوائج من برآورده شد و در روایت محمد بن حسن نوفلی آنکه مأمون امر نمود بفضل بن سهل که جمع نماید علماء همه مذاهب را خصوصا احبار یهود و نصاری و رؤسای صابئین و هر بزرگوار و اصحاب زردشت و قطاس رومی و جاثلیق که همه از معاریف اهل فضل و علم بودند که کسی از عهده مخاصمه و مجادله علمیه برنمیآمد پس مجلس عظیمی ترتیب داد و امر کرد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را که حاضر شود و با ایشان در حقیقت مذهب اسلام و بطلان همه مذاهب غیر اسلام گفتگو نمایند و حکم کرد که احدی از اهل این مذاهب مضایقه نمایند در حاضر شدن باین محفل و چون همه جمع شدند و مجلس آراسته و برپا شد امر کرد که اعلام نمایند آن بزرگوار را که حاضر شود چون تفصیل واقعه را بآن سرور عرض کرده بودند قبل از آنروز وعده فرمود که حاضر خواهم شد بعضی از موالیان عرض کردند که مجلس خوبی نیست که فراهم آمده زیرا که اصحاب بدع در مجادله مبنای کلام و سخن ایشان بر انکار و مکابره است پس آنحضرت تبسم کرده فرمودند که خائف شدید که شاید اقامه حجت بر من نمایند عرض کرد نترسیدم بلکه امیدوارم که خداوند عالم شما را بر ایشان ظفر دهد فرمود میدانید که مامون در چه وقت نادم میشود از آراستن اینمجلس در وقتی نادم میشود که مشاهده نماید که من احتجاج نموده باشم بر اهل توریه بتوریه ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر - صابئین بلسان عبرانی و بر اهل روم بزبان رومی و بر اصحاب مقالات بلغات و السنه ایشان پس وقتی که قطع نمودم حجت را بر هر طایفه از ایشان و شکستم حجت و دلیل ایشانرا و هر یک تصدیق نمودند مرا و رجوع بقول من نمودند آنوقت مامون عالم میشود که مقام و محلی که او تصرف نموده و استیلا یافته که مقام خلافتست او مستحق آنمقام نخواهد بود در آنهنگام از فراهم آوردن این مجلس

نادم و پشیمان شود و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم بالجمله بعد از آراستن مجلس مأمون خود با همه علما در مجلس قرار گرفتند و فضل بن سهل را روانه خدمت آنسرور نمودند که حاضر شود پس آنحضرت وضو گرفتند و بیمن قدم مبارک خود آنمحفل را مزین و منور فرمودند و چنان مجادله باحسن با هر گروهی از ایشان فرمودند که همه را بهت فروگرفته بود و جمیع ایشان اقرار و تسلیم نمودند از برای آنسرور بر حقایق علوم و از آنجمله حکایت دعبل خزاعی است چنانکه ابن صالح هر وی روایت کرده که دعبل خزاعی وارد شد بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام و عرض کرد که قصیده گفته ام و قسم یاد کرده ام که آنرا قبل از محفل تو بر احدی نخوانم پس استیذان نمود و اذن حاصل کرد و آن قصیده را در حضور آنسرور شروع کرد بخواندن که ابتدای آن قصیده اینست قصیده

مدارس آیات خلت من تلاوة *** و منزل وحی مقفر العرصات

اری فیئهم فی غیرهم متقسما *** و ایدیه من فیئهم صفرات

تا آنکه مدایح آباء طاهرین آنحضرت و مصیبات ایشان را بیان کرد و آنحضرت گریست چون بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام رسید این بیت را گفت

و قبر بیغداد لنفس زکیة *** تضمنها الرحمن بالغرفات

پس آنسرور فرمود ای دعبل آیا میخواهی که این دو بیت را بقصیده خود ملحق نمائی عرض کرد که آن دو بیت کدام است پس آنحضرت این دو بیت را انشا فرمود

و قبر بطوس یا لها من مصیبة *** الحت علی الاحشاء بالزفرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما *** یفرج عنا الهم و الکربات

دعبل عرض کرد یا بن رسول الله آن قبر که فرمودی از کیست که در طوس خواهد بود فرمود که آن قبر منست که محل آمد و شد زوار و شیعیان من خواهد بود پس آنحضرت برخاسته بمنزل خود داخل شدند و بخادم خود فرمودند که صد دینار رضویه که باسم مبارک آنحضرت سکه زده بودند بدعبل عطا نماید چون خادم آن دینارها را بدعبل داد گفت که بمولای من عرض کن که من از این قصیده قاصد صلّه و جایزه نبودم و آن کیسه دینار را قبول نمود و گفت بمولای من عرض کن که جامه از جامه های بدن مبارکرا بمن مرحمت فرماید که بآن تبرک جویم و شرف من باشد پس خادم عرض دعبل را بحضرت رسانید فرمود تا جبه از خز باو دادند و آن کیسه دنانیر رضویه را نیز فرمودند که باو بده و باو بگو که زود است که محتاج بآن شوی و آنرا با خود داشته باش پس دعبل آنجبه و آن کیسه را تصرف نموده با قافله مراجعت کرد در بین راه دزد بایشان برخوردند جمیع اموال آنها را بغارت بردند در آن بین یکی از سارقین این بیت را خواند

اری فیئهم فی غیرهم متقسما *** و ایدیه من فیئهم صفرات

دعبل باو گفت که اینشعر از کیست که خواندی گفت از دعبل خزاعی گفت منم دعبل خزاعی و اینشعر از قصیده من است که انشا نموده ام پس آنسارق رئیس خود را اعلام کرد

که اینمرد دعبل خزاعیست پس او را طلبیده گفت اگر تو دعبل هستی آن قصیده را تماما از برای ما بخوان پس دعبل شروع بخواندن قصیده نمود و آن سارقین پس از استماع آن قصیده او را اکرام نمودند و اموال همه قافله را رد کردند چون دعبل وارد قم شد اهل قم جمع شده و او را بمسجد بردند و ندا دردادند که مردم در مسجد جامع جمع شوند چون اجتماع نمودند دعبل بر منبر برآمده و آنقصیده را از برای اهل قم خواند و اهل قم صله بیشماري باو دادند و مطلع شدند که حضرت جبه از خز که از لباسهای مبارك آنحضرت بود باو عطا فرموده اند از او خواهش کردند که آن جبه را بایشان بفروشد بهزار تومان دعبل از آنجبه را بایشان بفروشد بهزار تومان باز قبول نکرد پس چون دعبل از قم بیرون آمد جوانان اهل قم در بین راه باو رسیدند در یکی از منازل و جبه را از او گرفتند دعبل دوباره بقم مراجعت کرد و از ایشان التماس نمود که قطعه از آن جبه را باو بدهند قبول کردند پس قطعه از آنرا با هزار تومان باو دادند و دعبل روانه وطن خود گردید چون وارد خانه خود شد دید که آنچه در خانه او بود از اساس البیت و غیره همه را سرقت کرده و برده اند و چیزی برای او باقی نگذاشته اند پس آن صد دینار رضویه که حضرت باو عطا فرموده بودند و در همراه خود داشت و خبر آن در میان مردم منتشر شد مردم جمع شدند و هر دیناری را بصد درهم از او خریدند پس حاصل شد از برای او ده هزار درهم و اصلاح امر او شد بعد ملتفت بآنچه حضرت باو فرموده بودند که زود است که باین وجه محتاج خواهی شد و دعبل جاریه در خانه داشت که متعلقه خاطر او بود و او را بسیار دوست میداشت و کمال میل و رغبت بآن جاریه داشت و چشمهای آنجاریه را درد عارض شد بقسمیکه اطبا از معالجه آن عاجز ماندند و باو گفتند که یکچشم او بالمرة معیوب شده است که نایناست و چشم دیگر او را سعی مینمائیم شاید معالجه شود غم شدید و اندوه بر او وارد شد آنگاه ملتفت شد بآن قطعه از جبه که با او بود از مال آن حضرت پس آنرا بر چشمهای آنجاریه مالید و در شب آنرا بعصابه بر چشم جاریه بست چون صبح شد چشمهای آنجاریه بهتر و صحیح تر از اول شد ببرکت آن قطعه لباس مولانا ابی الحسن علی بن موسی الرضا و از جمله حکایات معروفه آنسرور با مأمون که خاصه و عامه آنرا نقل نموده اند چون محمد بن جریر طبری شافعی و غیر او حکایت ولایت عهد و صلوة است و ملخص آنحکایت آنکه مأمون طلبید آنحضرت را بسوی مرو و اصرار بلیغ نمود بآنحضرت که خلافت را قبول نماید و آنسرور امتناع ورزید از قبول آن بجهة آنچه عالم بود از مکر و حيله و تزویر مأمون بحسب باطن تا آنکه بمأمون فرمود که این خلافت اگر حق تو است پس جایز نیست از برای تو که خود را از آن خلع نمائی و بدیگری واگذاری و اگر آن خلافت ربطی بتو ندارد پس نشاید ترا که دیگرپرا منصوب نمائی بخلافت و چون حضرت آن امر را قبول ننمود و امتناع

شدید فرمود مامون ملجأ ساخت آنحضرت را که ولایت عهد او را قبول نماید آن بزرگوار بعد از الجاء و اضطرار قبول نمود ولایت عهد را بشرط آنکه متولی هیچ امری از امور مامون نشود از امر و نهی و عزل و نصب و غیر ذلك و مجرد اسم ولایت عهد باشد پس مامون راضی شد بآن و امر کرد تا سکه بنام نامی آنحضرت زدند و رؤسای عساکر و عامه ناس و قضاة و ولات را امر نمود به بیعت با آنحضرت بولایت عهد و مبالغه نمود در تعظیم و اجلال آن بزرگوار تا آنکه در یکی از اعیاد از آنحضرت خواهش نمود که از برای صلوة عید بیرون بیاید و مردم نماز عید را با آنسرور بجا آورند و آن حضرت خطبه نماز عید را بخواند ولی آن بزرگوار امتناع نمود و طلب عفو از مامون کرد آن مکار ملعون نپذیرفت و مبالغه در بیرون آمدن آنحضرت نمود بجهة صلوة عید و ملجاء ساخت آنحضرت را پس آنسرور فرمود حال که مرا عفو نمیکنی از این امر پس بیرون میآیم بهیبتی که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم و امیر المؤمنین علیه السلام بیرون میآمدند از برای صلوة عید مامون عرض کرد بهر نحویکه مقصود شماست تشریف بیاورید از برای صلوة عید زیرا که مقصود من اکرام و اجلال شماست پس امر کرد که تمام روسای لشگر و صاحبان منصب را که در اول صبح در کمال زینت و آراستگی سوار شوند و بر در خانه آنحضرت حاضر گردند و امر کرد که همه لشگر نیز حاضر شوند و عامه خلق را نیز اعلام بحضور دادند از برای نماز عید پس مردم همه اجتماع نمودند و امراء و رؤسای لشگر با زینت تمام بدرخانه حضرت حاضر شدند و تمام خلق از مرد و زن در کوچه ها و پشت بامها منتظر نشستند از برای بیرون آمدن آنسرور از برای نماز عید پس آن بزرگوار غسل عید را بجا آورده و پیراهن عربی پوشید و چشمهای مبارکرا سر مه کشید و ردای مبارک بر دوش انداخت و عمامه سفیدی بر سر مبارک بست و چهار تحت الحنك از برای آن قرار داد و دوتای از آنرا بر سینه انداخت و دوتای دیگر را بر شانه و کتف مبارک ارسال داشت و عصا بر دست گرفته و دامنها بر کمر زده با پای برهنه بهیبت جد خود رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم از خانه بیرون تشریف آورد و دستها را بجانب آسمان بلند کرده و چهار مرتبه تکبیر گفت که گویا آسمان و زمین و حجر و مدر و در و دیوار مرو با آنحضرت همراهی کرده تکبیر گفتند امرا و رؤسا و صاحبمنصبان لشگر که با زینت بر در خانه آنحضرت ایستاده بودند بی اختیار خود را از مرکبها بزیر انداختند و پاها را برهنه نمودند و حضرت هر چند قدم که برمیداشت صدا بتکبیر چنان بلند میفرمود که گویا جمیع موجودات با او تکبیر میگفتند چون خلق آن هیبت و حالترا از آنحضرت مشاهده کردند گویا بچشم خود رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم را مشاهده مینمایند که بیکمرتبه صدای ضجه و ناله خلق بلند شد بنوعیکه در و دیوار تمام شهر بلرزه درآمد که گویا با خلق هماناله شده اند مامون چون ملتفت آن احوال شد و کثرت و ازدحام خلق

و ناله و بکاء آنها را مشاهده کرد و خلوص مردم و میل نفوس ایشانرا بجانب آنسرور دید از زوال سلطنت خود خائف و ترسان شد و بعضی از خواص مامون که در نزد او حاضر بودند باو گفتند برگردان او را که اگر با این هیئت برود و نماز عید بخواند دیگر مردم ترا اطاعت نخواهند کرد و آشوب و فتنه بر پا خواهد شد پس مامون غلمان خود را طلبیده و امر کرد بروید و آنسرور را برگردانید و پیغام داد که من اعلم میباشم از آنچه گفتم پس آنسرور از صلوة عید ممنوع شده مراجعت نمود و خلق از آن فیض عظیم محروم و مایوس شدند و بعد در میان مردم در اینباب گفتگوی بسیار شد و از آن جمله حکایت دفن آنحضرتست در ملاء عام که در کتب علما و السنه خواص و عوام معروفست که چون مامون آنحضرترا بزهر جفا شهید نمود آنحضرت بهرثمه که از ملازمان باب مامون و از خواص شیعیان آنحضرت بود اعلام فرمود امور چندیرا در کیفیت تغسیل و تکفین و دفن خود و آنکه مامون حاضر میشود از برای تجهیز من و باو بگو که متصدی این امر نشود که عاجلا عذاب بر او نازل خواهد شد و اینکه خیمه سفیدی از غیب برای غسل دادن من زده خواهد شد و آنکه احدی داخل آنخیمه نشود و احدی متعرض تغسیل و تکفین من نشود چه آنکه امام را غسل نمیدهد مگر امام هرثمه گوید که چون متبین شد وفات آنحضرت مامون بحالت عزا بیرون آمد و امر کرد موضعی را معین نمایند که خود متکفل تجهیز آنسرور شود پس من نزدیک رفتم و باو گفتم که مولای من فرموده که اگر متصدی تجهیز من شوی هلاک خواهی شد پس مامون تخلیه نمود و گفت من متصدی این امر نمیشوم آنچه که بتو فرموده بجای آور و خود مامون بر بالای بلندی نشسته که مشاهده نماید آنچه واقع میشود پس دیدیم خیمه سفیدی بر سرپا شد و جسد مطهر آنسرور را در میان خیمه گذاشتم و در پشت خیمه ایستادم و همه مردم در خلف من ایستاده بودند و من میشنیدم صدای تکبیر و تهلیل و تسیح و صدای ظرف و ریختن آبرای پس بوی خوشی بلند شد که اطیب از آن نشنیده بودم بعد از آن دیدیم که آن خیمه ناپدید شد و آنجسد مطهر مندرج در کفن است پس جسد مبارکش را در نعش گذاشتیم و حمل نمودیم تا بموضع قبر او و مامون اراده داشت که قبر هرون را قبله قبر آنحضرت قرار دهد آنچه کلنک بر زمین زدند ممکن نشد که ذره از آن زمین را بکنند مامون تعجب کرد که زمین را نمیشود حفر نمود از برای قبر آنحضرت پس نزدیک رفتم و باو گفتم که مولای من امر فرموده که کلنگی در قبله قبر هرون بزنیم قبر ساخته و پرداخته ظاهر خواهد شد و آنمکان مدفن آن بزرگوار است و فرمود که جایز نیست که قبر هرون قبله قبر من واقع شود مامون تعجب نمود و گفت ای هرثمه آنچه ماموری بآن عمل نما و کلنک بر آنمکان بزن تا مشاهده نمایم آنچه را که میگوئی پس کلنک برداشتم و در قبله قبر هرون مکانیرا

که امر فرموده بود بر زمین زدم ناگاه قبر تمام که در وسط آن ضریح پرداخته بود ظاهر گردید مامون گفت سبحان الله چه قدر عجیب است امر ابی الحسن علی بن موسی الرضا بعد از آن بمن گفت حال داخل قبر شو و جسد او را پنهان نما گفتم که مولای من امر نموده که او را در قبر نسپارم تا ظاهر شود در قبر او آب بقسمی که جاری شود بر روی زمین و بعد از آن ماهی عظیمی که بقدر طول قبر است ظاهر شود آنگاه آن ماهی غایب گردد و آن آب بر زمین فرورود آنگاه جسد مبارک او را در قبر بگذارم ناگاه دیدم که آب ظاهر شد بقسمیکه خبر داده بود و بعد از آن ماهی ظاهر شد بهمان کیفیت و غایب گردید و آب فرورفت و مردم نگاه میکردند بآنچه واقع شد آنوقت آنجسد مطهر را دیدم که بلند شد و در قبر گذاشته شد بدون آنکه دست من یا دست احدی باو برسد و اشاره کرد مامون بمردم که قبر را پر از خاک نمایند گفتم مولای من بمن فرموده که قبر را بحال خود واگذارید که خود بهم خواهد آمد و چهار انگشت مربعاً از زمین ارتفاع پیدا خواهد نمود پس مامون حکم کرد بمردم که دست نگاهدارید ناگاه قبر پر شد و بقدر چهار انگشت از زمین مرتفع شد مامون با مردم بمنازل خودشان مراجعت کردند چون مامون بمنزل رفت هرثمه را در خلوت طلبید و قسم داد او را بآنچه از آنحضرت شنیده بود هرثمه گفت آنچه از او شنیدم بتو خبر میدهم مامون گفت که از روی صدق خبر ده و مخفی ننما از من هرثمه گفت بلی مخفی نمیدارم آنچه را که فرمود در امر تجهیز و تغسیل و تکفین همه را فرمود که خود نیز مشاهده آنرا نمودی مامون گفت دیگر چیزی بتو گفتم از اسرار خود گفتم بلی گفت آن چه بود گفتم آنخبر انگور و انار زهر آلوده بود که ناگاه رنگ مامون متغیر شد از سرخی بزردي و گاهی سیاه میشد و در این بین غشوه عارض او شد و در عالم غشوه متصل میگفت «ویل لمامون من الله ویل لمامون من رسوله ویل لمامون من علی ویل لمامون من فاطمة ویل لمامون من الحسن و الحسین ویل لمامون من علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر ویل لمامون من علی ابن موسی الرضا هذا و الله هو الخسران المبین» و اینقولرا مکرر میکرد و غشوه او بطول انجامید من نیز در گوشه نشستم چون بهوش آمد مرا طلبید و گفت ایهرثمه قسم بخدا که تو عزیزتر نیستی در نزد من از علی بن موسی الرضا اگر آنچه بمن گفتمی باحادی اظهار داشتی ترا بقتل خواهم آورد من گفتم که اگر در این امر چیزی از من بروز کرد خون من بر تو مباح باشد پس از من عهد و پیمان گرفت چون برگشتم دیدم مامون دست خود را بیکدیگر میزد و این آیه را تلاوت میکرد یَسَّ تَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا یَسَّ تَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یَبْتَئُونَ مَا لَا یَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطاً

بعضی فضائل و مناقب امام محمد تقی علیه السلام

اما محمد بن علی التقی الجواد علیهما السلام از سن مبارک آنجناب در زمان وفات

پدر بزرگوارش شش سال گذشته و با آن صغر سن مؤدب بود بآداب الهیه و کمال مماثلت داشت بیحیی بن زکریا و عیسی بن مریم که در صغر سن بمنصب نبوت فائز شدند و آنسرور نیز در حالت صغر بمنصب امامت و خلافت فائز شد و راثة عن رسول الله و عن آباءه الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود نقل کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آن بزرگوار فرمود که خارج میشود از صلب علی بن موسی الرضا ولد او محمد که اطهر از همه خلایقست بحسب خلقت و احسن از ایشانست از حیثیت خلق و طبیعت و در روایت است که آن بزرگوار در کمال تمکین و وقار بود و هرگز با احدی از خلایق چه از خدم و حشم خود چه از غیر ایشان تندی و خشم نفرمود و آیه وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ که از خداوند متعال در وصف رسول خود فرمود گویا بوراثت کما هو حقّه در آن بزرگوار بروز و ظهور یافت و نیز رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق او فرمود «من احب ان یلقى الله تعالی و قد رفعت در جاته و بدلت سیئاته حسنات فلیتول محمد الجواد» و محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که خداوند در صلب علی بن موسی الرضا علیه السلام نطفه طیب و طاهر پسندیده جای داد و او را محمد نام نهاد و او در روز قیامت شفیع شیعیانست و وارث علم جدش پیغمبر آخر الزمان و او راست علامتهای ظاهره و حجتهای بالغه و چون متولد شود گوید «لا اله الا الله محمد رسول الله» و از حالات آن بزرگوار نقل شده که چنان خاضع و خاشع بود که هرگز خنده بلند از او استماع نشد و در آن صغر سن در مجلس واحد که قضاة و فقهاء و یحیی بن اکثم که رئیس علما عصر خود بود و سایر ناس نیز جمع بودند چندین هزار مسئله را جواب فرمود و محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود روایت کرده که چون ابی جعفر محمد بن علی الجواد متولد شد بلافاصله گفت اشهد ان لا اله الا الله و چون سه روز از تولد او گذشت عطسه کرد و فرمود «الحمد لله و صلی الله علی محمد و علی الائمة الراشدین» و والده او جاریه بود مسماء بخیزران که معروفه بنوییه حبشیه از اهل بیت ماریه قبطیه جاریه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مادر حضرت ابراهیم که رسول خدا مدح فرمود این نوییه حبشیه را بآنکه بابی ابن خیر الاماء ابن نوییه الطیبة الفم المنتجة الرحم و سن شریف پدر بزرگوارش چهل و پنج سال و او متولد شد قبل از وفات پدر عالیقدرش بشش سال و مردم گمان نداشتند خصوصا اعمام آنسرور بامید آنکه ایشان وارث علی بن موسی خواهند بود و ابن قیامای واسطی میگوید که قبل از تولد امام محمد تقی علیه السلام بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرفشدم و عرضکردم یابن رسول الله آیا میشود که در یک عصر دو امام باشد فرمودند نمیشود مگر آنکه یکی از آن دو صامت باشد عرضکردم امام صامت کدام است فرمود زود باشد که از صلب من ظاهر گردد پس بعد از یکسال امام محمد تقی علیه السلام متولد شد و بروایت دیگر

آنکه ابن قیاما نوشت خدمت حضرت امام رضا علیه السلام که چگونه است امر امامت بعد از شما و حال آنکه ولدی از برای تو نیست حضرت در جواب او شبهه مغضب نوشت که چه میدانیکه از برای من ولدی نیست و الله لا تمضی الا یام و اللیالی حتی یرزقنی الله ولدا ذکرا یفرق به بین الحق و الباطل و بروایت محمد بن خلاد آنکه حضرت امام رضا علیه السلام فرمود باهل خود که هذا ولدی ابو جعفر قایم مقام من است و او را در مکان خود قرار دادم زیرا که ما اهل بیتی هستیم که اصاغر ما توارث مینمایند اکابر خود را و بروایت محمد بن جریر طبری شافعی که از جماعتی از خاصه و عامه روایت کرده است آنکه چون حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اراده فرمود که از مدینه بجانب خراسان روانه شود جمع نمود اهل و عیال و خدم و حشم و وکلاء خود را و فرمود بآنها که اطاعت نمائید ولد من ابیجعفر محمد الجواد علیه السلام را و گفت بایشان که او قایم مقام من است و بجانب خراسان روانه شد و بروایت حسن بن حجم آنکه بخدمت امام رضا علیه السلام رفتم دیدم که فرزند خود محمد تقی را بر دامن خود نشانیده بود و بمن فرمود که پیراهن او را بلند کن و نظر نما در کتف او چون بر کتف او نظر کردم دیدم شبیه بمهر و نقش نگین مهري داخل گوشت کتف مبارك او بود پس آنحضرت فرمود که شبیه باین مهر در کتف پدرم موسی بن جعفر بوده است و بروایت دیگر چنانکه محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از محمد بن محمودی روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال شد از امام بعد از او فرمود فرزندم ابو جعفر و گویا سائل بجهة صغر سن آنجناب تاملی داشت که آنحضرت فرمود خدای تعالی برانگیخت عیسی بن مریم را رسولیکه صاحب شریعت تازه بود و حال آنکه اصغر سنا بود از ابیجعفر علیه السلام و نیز محمد بن جریر طبری روایت کرده که چون علی بن موسی الرضا علیه السلام روانه خراسان شد جمعی شاک و مرتاب بودند در حق فرزند او ابی جعفر و نسبت تهمت باو دادند از جهة جاریه مسماة بنوییه حبشیه نظیر تهمت زدن بماریه قبطیه جاریه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مادر ابراهیم پس در مجمع ناس قیاف حاضر نمودند که بعلم قیافه ملحق نماید ولد را بوالد حقیقی او چنانکه در میان عرب رسم بود که چون در نسب کسی شبهه مینمودند او را عرض بر قیاف میکردند تا نسب او را معلوم نمایند چون قیافین جمع شدند و بمحمد الجواد نظر انداختند بجهة تعظیم و تکریم و اجلال آنحضرت بسجده افتادند و آنوقت از سن شریف آن بزرگوار بیست و پنج ماه گذشته بود قیافین گفتند وای بر شما مثل چنین کوکب دری و نور ظاهر روشن را عرض بامثال ما مینمائید «و هذا و الله الحسب الزکی و النسب المهذب الطاهر» قسم بخدا که او خارج نشد مگر از اصلا ب زاکیه و ارحام طاهره «و الله ما هو الا من ذریة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم» وای بر شما برگردید و استغفار نمائید و در مثل او شک نمائید

مراتب کمال و علم حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام

پس آن بزرگوار با آن صغر سن

در آنحال زبان گشود و در اعلى مرتبه فصاحت و بلاغت فرمود «الحمد لله الذى خلقنا من نور بيده و اصطفينا من بريته و جعلنا امنا على خلقه و وحيه معاشر الناس انا محمد بن على الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن على سيد العابدين بن الحسين الشهيد بن امير المؤمنين على بن ابى طالب و ابن فاطمة الزهراء و ابن محمد المصطفى» آيا در حق مثل من شك ميشود نمود و بر والدين من افتري ميشود بست كه مرا عرض بقياف نمايند قسم بخدا كه من اعلم از ايشان و همه خلقم بحسب و نسب خود و حق ميگويم و اظهار صدق مينمايم و علم ما را خدا بما عطا فرموده است قبل از آنكه همه مردم خلق شوند و بوجود ما قائم است آسمانها و زمينها و اگر قهر و غلبه ظالمين بر ما نبود هر آيه ميگفتم سخني را كه بتعجب درآيند از آن سخن همه خلایق از اولين و آخرين بعد از آن دست مبارك بر دهان خود گذارد و خطاب بنفس خود كرد و فرمود ساكت باش يا محمد چنانكه ساكت شدند آباء تو فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل پس مردم بتعجب درآمدند و گفتند الله اعلم حيث جعل لرسالتك و چون اينحكاييت بسمع شريف حضرت رضا عليه السلام رسيد فرمود الحمد لله و بعد ملتفت شد بسوي بعضي از حضار مجلس و فرمود كه آيا دانستيد كه جاريه رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم ماريه قبطيه را چه افترا بستند در ولادت ابراهيم فرزند رسولخدا عرضكردند نميدانيم اى سيد و مولاي ما خبر ده ما را از آن فرمود چون ماريه و جماعتي از جواريرا بهديه خدمت جدم رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم آوردند آن جواريرا تقسيم نمود و ماريه را از براي خود اختيار فرمود و با او خادمي بود كه اسم او جريح بود و مؤدب ماريه بود بآداب ملوك پس ماريه و خادم او اسلام آوردند در خدمت رسولخدا و نيكو شد اسلام ايشان و رسولخدا چون بماريه ماييل شد حسد بردند بر او بعض از وراج نبي كه حال ايشان معروفست و چون ماريه حامله شد براهيم فرزند رسولخدا حسد غالب شد بر ايشان تهمت بر ماريه بستند كه حمل او از جريح خادم است و در نزد رسولخدا سعادت كردند از او پس امير المؤمنين عليه السلام بامر رسولخدا جريح را حاضر ساخته استكشاف حال او نمودند معلوم شد كه جريح مرديست ممسوح و بالمره فاقد است آنچه را كه در مردانست از آلت تناسل پس رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم از ايشان تبرى نموده و لعن فرمود كسانيرا كه بر ماريه تهمت بستند و بعد از آن حضرت رضا عليه السلام فرمود كه الحمد لله كه خداوند قرار داد از براي من و فرزند من اسوه برسولخدا و فرزند او ابراهيم و چون عمر شريف حضرت امام محمد تقى بشش سال و چند ماه رسيد پدر او را در مرو مامون شهيد نمود و مردم مختلف شدند در حق امام محمد تقى بجهت صغر سن آنحضرت و على ابن اسباط روايتكرده كه بخدمت ابيجعفر محمد الجواد عليه السلام رسيدم و نظر باو و قامت او مى نمودم و صغر سن او را بدقت ملاحظه ميكردم كه آنحضرت قدرى راه رفت و نشست

و ابتداء فرمود «یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج فی النبوة فقال وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَقَالَ تَعَالَى وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ * وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» پس جایز است از برای خداوند که عطا فرماید حکمت را در سن چهل سالگی و نیز محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از یحیی بن اکثم قاضی القضاة روایت کرده است که بعد از آنکه چندین مباحثه و مناظره علمیه نمودم با آنحضرت روزی در مدینه در نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بودم دیدم که محمد بن علی الرضا داخل مسجد شد و بجانب قبر مطهر حضرت رسول توجه نمود چندین مسائل مشکله که در نزد من بود از او سؤال کردم و همه را جواب گفتم و بعد عرض کردم که میخواهم مسئله از تو سؤال نمایم فرمود که من ترا خبر میدهم قبل از آنکه تو سؤال نمائی از من و مسئله تو آنستکه اراده کردی که سؤال نمائی از امامت من عرض کردم بلی سؤال من همین بود پس فرمود منم امام بر همه خلق عرض کردم که بینه و علامت بر آن چه داری و در دست آنحضرت عصائی بود ناگاه ناطق شد آنعصا در نهایت فصاحت و گفت «انت امام هذا الزمان» و بروایت دیگر گفت «ان مولای امام هذا الزمان و هو الحجة» و از جمله حکایات معروفه آن بزرگوار که از مشهورات در آفاق است تزویج نمودن مامون است دختر خود ام الفضل را بمحمد بن علی الرضا علیه السلام چون مامون اراده نمود که دختر خود ام الفضل را بآنحضرت تزویج نماید و اعزاز و اکرام نمود آنسرور را جماعت بنی عباس که در بغداد بودند جمع شدند از رجال و نساء و اتباع ایشان که توییخ و سرزنش نمایند مامون را که اراده داری امر سلطنت و حکومت را از خانواده بنی عباسی بیرون بری و طفلی را ترجیح میدهی بر کبار قوم و آنچه ظاهر نمودی از اعزاز و اکرام بالنسبه پیدر او علی بن موسی الرضا و او را ولیعهد خود قرار دادی و مبتلا نمودی ما را بغم و اندوه و شدت مصیبت تا آنکه خداوند کفایت نمود آنچه را که ما مهموم بودیم و حال اراده داری که لباس ملک و عزت را از ما سلب نمائی و آنرا در آل ابی طالب قرار دهی پس حذر نما از آنکه تزویج نمائی ام الفضل را باین الرضا بلکه این امر را در خاصه از اهل بیت خود قرار ده پس مامون رأی ایشانرا تسفیه نمود و اقرار و اعتراف کرد بفضل علی بن موسی الرضا و آنکه محمد بن علی در این صغر سن خود در نهایت علم و کمال و اعلم عصر خود میباشد چون عباسیین دیدند که مامون آنچه اراده نموده آنرا واقع میسازد باو گفتند که رای تو بر خطاست و محمد ابن علی الرضا هنوز طفل است و معرفت بفقہ و علم و سایر آداب کمالیه ندارد حال که اراده داری بآنچه رأی تست معمول داری پس صبر کن که محمد بن علی الرضا مؤدب شود بآداب علم و کمال بعد از آن آنچه غرض تو است از تزویج نمودن ام الفضل را باو بجای آور مامون در جواب ایشان گفت وای بر شما این جوان از اهل بیتی است که علم ایشان بالهام الهی و از جانب خداست و مواد علم از ایشان

منقطع نخواهد شد و همیشه ایشان بی نیازند در علم دین و ادب از جمیع خلق و ایشان محتاج بکسی نخواهند بود و اگر میخواهید بدانید صدق آنچه را که گفتم امتحان نمائید او را تا ظاهر شود بر شما که رای من بر صوابست پس عباسیین گفتند راضی شدیم بآنچه گفتی پس او را بما واگذار تا امتحان نمائیم در حضور تو بعلم شریعت و مناظره نمایند با او علما و قضاة تا ظاهر شود بر عامه و خاصه پس مامون رخصت داد ایشانرا بآنچه گفتند پس اجتماع نمودند عباسیین بر یحیی بن اکثم که اعلم علماء عصر خود و قاضی القضاة بود و اموال باو بذل نمودند و گفتند باو که باید مسائلی از او سؤال نمائی که نتواند از عهده جواب آن بیرون بیاید و همچنین ترغیب نمودند سایر علما و قضاة را و از مامون خواهش نمودند که روزی را از برای امتحان معین نماید و مجلسی بجهة مناظره مهیا سازد پس حکم کرد که محفل عظیمی آراسته نمایند و علما و قضاة را حاضر ساختند و یحیی بن اکثم را در صدر مجلس جای دادند و فرش مخصوصی از برای مامون گسترانیدند و نیز فرش مخصوصی با منده در جنب مامون از برای محمد بن علی الرضا علیه السلام گذاشتند چون همه اجزاء مجلس جمع شدند و مامون نیز بیرون آمد و در جای خود قرار گرفت آنگاه اعلام دادند بحضرت محمد الجواد که بنور جمال و قدوم مبارک خود آنمجلس را مزین و منور فرماید و آنوقت از سن مبارک آنحضرت هفت سال و چند ماهی گذشته بود پس آن بزرگوار تشریف آورده و در آنمجلس داخل شد و در صدر مجلس در جای خود نشست در نهایت عزت و جلال و بزرگواری و با کمال وقار و سکینه و بردباری چون آن برگزیده حضرت ذوالجلال بر جای خود قرار گرفت یحیی بن اکثم شروع نمود بسؤالات خود و آنچه مسائل غامضه که در نظر داشت بعرض آنحضرت رسانیده و از برای هر یک جواب شافی کافی شنید بالاخره از آنسرور سؤال نمود که اگر شخص محرم صید را بقتل آورد حکم او چه چیز است حضرت در جواب او فرمود که آنشخص محرم که قتل صید نمود در حرم خدا بود یا در حل که خارج از حرم است عالم بود یا جاهل عامد بود یا خاطی حر بود یا رق صغیر بود یا کبیر دفعه واحده این فعل را بجای آورد یا در دفعات عدیده آن صید از طیور بود یا از غیر آن صغیر بود آن صید یا کبیر صیاد مصر در آن فعل بود یا نادم و پشیمان آن صید در روز واقع شد یا در شب صیاد محرم با حرام حج بود یا محرم با حرام عمره پس یحیی بن اکثم مبهوت و متحیر ماند که گویا عقل از سر او پرواز نمود و نمیدانست که کدام یک از شقوق مسئله را اختیار نماید الذی کفر و سر خجالت بزیر انداخته عرق انفعال و شرمساری از صورت و جبین او بر زمین ریخت و لسانش بتلجیح درآمده توانست که سخن بگوید چون اهل مجلس از خاصه و عامه مشاهده این امر نمودند دانستند که آنچه مامون فهمیده بود از آنسرور امر اعظم از آنست پس مامون از آنحضرت استدعا نمود که جواب آنمسئله مفصله

غامضه را بیان فرماید پس آن بزرگوار تفصیل مسئله و حکم الهی در هر یک از آنچه تشقیق فرموده بودند بیان فرمودند پس مامون بآنسرور عرضکرد که اگر اراده دارید که از یحیی بن اکثم سؤال نمایند از او پرسید پس یحیی مضطرب شد آنحضرت فرمود باو که سؤال نمایم عرضکرد فدایت شوم اختیار داری پرس اگر دانستم جواب آنچه را که سؤال نمودید عرض میکنم و الا از جناب شما استفاده مینمایم پس حضرت فرمود که خبر ده مرا از شخصی که نظر نمود بسوی زنی در اول صبح و حال آنکه آنزن بر او حرام بود و چون روز برآمد آنزن بر او حلال شد و چون زوال ظهر شد بر او همان زن حرام شد و چون عصر شد همان زن بر او حلال شد و چون غروب آفتاب شد همان زن بر او حرام گردید و چون عشا شد همان زن بر او حلال شد و چون نصف شب شد بر او حرام شد و چون صبح طالع شد همان زن بر او حلال شد چیست حال آنزن و بچه سبب حرام میشود بر آن مرد و بچه سبب حلال میشود از برای او یحیی بن اکثم مبهوت شد و عرضکرد «و الله ما اهتدی الی جواب هذا السؤال و لا اعرفه» و اگر رای جناب شما باشد افاده فرمائید جواب آنرا تا ما نیز بفهمیم پس حضرت فرمود که این زن کنیز غیر بود و در اول صبح بر اینمرد که اجنبی بود حرام بود نظر کردن باو و چون نهار مرتفع شد آنمرد او را ابتیاع نمود بر او حلال شد و چون زوال شد او را آزاد نمود آنکنیز حره و اجنبیه شده بر خود حرام شد و چون عصر داخل شد او را بعقد خود درآورد و زوجه حلیله او شد چون غروب آفتاب شد مظاهره نمود با آن زن و بسبب ظهار بر او حرام شد و چون وقت عشا شد کفاره آنرا داده بر او حلال شد و چون نصف شب شد آنزرا طلاق گفته بر او حرام شد و چون صبح طالع شد رجوع نمود بآن زن و بر او حلال شد پس آنگاه مامون بعباسیین خطاب کرد که اجتماع کرده بودید برای امتحان ابی جعفر محمد بن علی الرضا و مؤاخذه نمود و گفت بایشان که آیا در میان شما کسی هست که از عهده جواب این نوع از مسائل غامضه بیرون آید و حل این مشکلات نماید وای بر شما اینها اهل بیتی هستند که ممتازند در میان خلائق بعلم چه صغیر ایشان و چه کبیر ایشان و صغر سن ایشان مانع از کمال و جلال ایشان نخواهد بود پس تصدیق نمودند همه حاضرین مأمونرا آنگاه مأمون ام الفضل دختر خود را بآنحضرت تزویج نمود و امر نمود از برای مردم بصله و عطیات و جوایز و خلعات و در بعضی از روایات آنکه چون معتصم بالله بر مسند خلافت نشست روزی حضرت جواد علیه السلام در مجلس او نشسته بود و قضاة و مفتیان نیز در آنمجلس حاضر بودند ابن زرقان گفت که بعد از انقضائ آنمجلس ملاقات نمودم ابی داود را که رئیس قضاة و مفتیان بود و دیدم او را که در نهایت حزن و اندوه نشسته است سبب را از او سؤال کردم گفت کاش قبل از این بیست سال مرده بودم گفتم بچه سبب گفت بجهة آنچه الیوم وارد شد بر من از

محمد بن علی الرضا در مجلس معتصم ابن زرقان گفت از کیفیت قضیه پرسیدم گفت سارقی سرقت نموده بود و در حضور خلیفه اقرار بر نفس خود بسرقت نمود و خلیفه ما را جمع کرد بجهة آنکه سؤال نماید از کیفیت اقامه حد بر آن سارق و پرسید که محل قطع دست این سارق از کجا باید باشد من فتوی دادم که باید از بند دست که زند و کرسوع است بریده شود که تمام اصابع با کف قطع گردد پس دلیل آنرا از من سؤال نمود گفتم بجهة آنکه ید اطلاق بر کف و اصابع شده است زیرا که در تیمم باید مسح وجه و ید نمود و محل آن از زند است و قال تعالی فَأَمَّا حُوا يُؤْجُوهُكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ * و فقها و قضاة و مفتیان دیگر فتوی دادند که باید از مرفق جدا نمود بجهة آنکه ید در وضو از مرفق است و قال تعالی فَأَعْسِدُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بعد از آن سؤال نمود از محمد بن علی که تو چه میگوئی در این حکم فرمود که قوم مکالمه کردند در اینباب و ساکت شد پس خلیفه قسم داد آنحضرت را که خبر ده ما را بآنچه در نزد تو است از حکم الهی در اینباب فرمود حال که قسم دادی مرا بنخدا بدانکه مفتیان خطا کرده اند در آنچه گفتند زیرا که قطع ید سارق واجبست که از مفصل اصول اصابع باشد و کف دست باید باقی باشد خلیفه گفت دلیل بر آن چیست فرمود لقول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «السُّجُودُ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءِ الْجَبْهَةِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرِّكْبَتَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ» و اگر دست او را از زند یا مرفق قطع نمایند دیگر چیزی باقی نخواهد ماند که سجده بر آن نمایند و قد قال الله تعالی وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ وَ أَنَّ مَسَاجِدَ أَعْضَاءِ سَبْعَةٍ است که سجده بر آن واقع میشود «و لا تدع مع الله احدا و ما كان لله لم يقطع» پس خلیفه را خوش آمد از آنچه آنحضرت بیان فرمود از حکم الهی در اینباب و امر نمود که دست سارق را از مفصل اصول اصابع قطع نمایند و کف دست را باقی بگذارند چون حکم بمقتضای کلام محمد بن علی الرضا جاری شد قیامت از برای من برپا شد و تمنی کردم که کاش موجود نمیشدم ابن زرقان راوی اینحدیث میگوید که ابی داود سه روز بعد از این واقعه در نزد معتصم رفت و گفت نصیحت امیر المؤمنین بر من واجبست و من مکالمه مینمایم بچیزیکه یقین دارم که بسبب آن داخل جهنم خواهم شد معتصم گفت که آن نصیحت کدامست گفت امیر المؤمنین جمع مینماید در مجلس خود علماء و فقهاء از رعیت خود را بجهت امری از امور دین و از ایشان سؤال مینماید از حکم شرعی آن و ایشان جواب میگویند در محضریکه همه وزراء و امرا و مستوفیان و رعایا جمعند و از هر سمت گوش فراداده اند بکلام و سخن اهل مجلس و با این احوال ترك مینماید فتوای ایشانرا بجهة قول کسیکه جمعی از امت و رعیت قائلند بامامت او و امیر المؤمنین حکم کند بحکم همچو کسی دون حکم فقهاء از رعیت خود چون کلام ابی داود باینجا رسید رنگ معتصم متغیر گردید و متنبه شد که چنین عملی منافی با سلطنت او خواهد بود در

جواب او گفت جزاك الله من نصيحتك خيرا و همین امر سبب شد که معتصم در فکر آن افتاد که آنسرور را مسموم نماید و ابی داود بسعایت خود شریک در خون آنمظلوم شد

بعضی فضائل و مناقب حضرت امام علی النقی علیه السلام

و اما ابی الحسن الهادی علی بن محمد النقی علیهما السلام و آن بزرگوار در نهایت جلال و وقار و تمکین بود و در کرم و وجود ممتاز و عطایای آنسرور بالنسبه بسوی کثیری ثلثین الف بود و حیا و عفت آن بزرگوار بقسمی بود که هرگز بر روی احدی نمینگریست و در هیبت و جلال و بزرگواری بنوعی بود که دوست و دشمن بی اختیار تعظیم و تکریم او مینمودند و علی الدوام مشغول بذکر پروردگار و مستغرق دریای عبادت بود و رسولخدا در حق آنسرور فرمود چنانکه جماعتی از اصحاب نقل کرده اند «من احب ان یلقى الله و یحاسبه حسابا سیرا فلیتول علیا الهادی» و قاضی ابو الفرج بغدادی روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق آن سرور فرمود یخرج من صلب محمد علی ابنه طاهر الحسب و صادق المهجة و بروایت ابراهیم ابن محمد حموی آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خدای تعالی در صلب محمد بن علی جای داد نطفه نورانی مبارک طیب طاهری و او را علی بن محمد نام نهاد و بر او پوشانید لباس سکینه و وقار و علوم و اسرار نهانی خود را باو سپرد که هرکس ملاقات کند او را و مطلبی در دل داشته باشد او را از ضمیرش خبر دهد و از دشمنانش آگاه گرداند و کثیری از معجزات آنسرور همین اخبار از مافی الضمیر بود که علمای مخالف و مؤلف نقل نموده اند چنانکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از اوصاف آن بزرگوار بیان فرموده و سلاطین جور و حکام زمان آن سرور چند نفر بوده اند اول معتصم بالله بعد از او الواثق بالله بعد از او متوکل بعد از او معتز بالله و مدت خلافت و امامت آنحضرت بقول مشهور سی و سه سال است بالاخره در زمان معتز بالله بسم جفا شهید شد و والده ماجده او سمانه است چنانکه محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از محمد بن فرج روایت کرده است که حضرت محمد بن علی النقی الجواد هفتاد دینار بمن داد و فرمود که قافله وارد میشود و در آنقافله نخاسی هست که برده فروش باشد و جاریه را وصف فرمود برای من که آنرا ابتیاع نمایم پس امثال امر آنحضرت نمودم و جاریه را که وصف فرموده بود ابتیاع نمودم و از او متولد شد ابو الحسن علی بن محمد الهادی علیهما السلام و اسم او سمانه بود و نیز محمد بن جریر طبری شافعی بسند دیگر روایت کرده است از آنحضرت که در وصف آنجاریه فرموده است که امة عارفة بحقی و هی من اهل الجنة لا یقربها شیطان مارد و لا ینالها کید جبار عنید و هی کان بعین الله التي لا تنام و لا تخلف عن امهات الصدیقین و الصالحین و بروایت دیگر در نهایت حسن و کمال و ادب بود و اکثر ایام را صائمه بود و اوقات خود را در غیر عبادت پروردگار مصروف نمیداشت و در حین ولادت آنسرور چندین معجزات و خارق عادات از آن نور اولیا ظاهر شد

بعضی مناقب حضرت ابی الحسن علی الهادی علیه السلام

و از آنجمله تلاوت این آیه

شریفه بود که شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ چنانکه این امر از معجزات مسلمه هریک از ائمه هدی است در حین ولادت ایشان و در جلالت و عظم شان بقسمی بود که متوکل با آن کمال بغض و عداوت که با اهل بیت نبوت خصوصا بآن سرور داشت و همیشه مترصد و مراقب توهین و تخفیف آنحضرت بود با این احوال هر زمان که با آنسرور ملاقات مینمود قهرا در مقام تعظیم و تکریم آنحضرت برمیآمد تا آنکه روزی حکم کرده بود بهمه وزرا و امرا که در حین دخول در مجلس او احدی تعظیم آنحضرترا ننماید چون آنحضرت داخل میشد متوکل با همه وزرا و امرا بی اختیار میشدند در تعظیم و توقیر او تا آنکه روزی جلادان خود را طلبیده و ایشانرا فرمان داد بقتل آنسرور بعد از حاضر نمودن او را بمجلس خود بغض و عداوت او بالنسبه بآنحضرت شدید شد و رنگ او از شدت غضب متغیر گردیده قسم خورد که آنحضرت را بقتل آورد و بعد از قتل جسد مطهر او را بسوزاند پس از آن امر کرد باحضر آن حضرت پس چون حضرت داخل مجلس آنملعون شد متوکل خود را از تخت بزیر انداخت و باستقبال آنحضرت شتافت و دست مبارک او را بوسه داد و عرضکرد یا سیدی یابن رسول الله یا خیر خلق الله یابن عمی یا ابا الحسن بچه جهت تشریف آوردی بمنزل ما فرمود که رسولی از جانب تو مرا احضار کرد عرضکرد دروغ گفته برگرد بمنزل خود ای سید و مولای من و بعد از آن امر کرد بامرا که بمشایعت آنسرور بیرون بروند و از جمله حکایات معروفه آنسرور با متوکل که از مشهورات بین مخالف و مؤالف است که بآنجهت آنحضرترا با فرزندش عسگرین مینامند آنستکه روزی متوکل امر کرد که عسکر و لشگری که حاضر رکاب او بودند در بلده سر من رای جمع شوند و حکم کرد که هریک نفر یک مخلات که توبره اسب باشد خاک سرخ در موضعی بریزند چون فرمان او را بانجام رسانیدند آنموضع مکان مرتفع بلندی شد مانند جبل عظیم و بر بالای آن مشرف شده امر کرد باحضر علی بن محمد الهادی و فرزند او ابیمحمد الحسن تا آنکه بر بالای آن تل تشریف فرما شدند و امر کرد که همه آن لشگر با زینت تمام سوار شوند و در آن صحرا جمع آیند چون آن لشگر با زینت تمام بیرون آمد، در آن صحرا جمع شدند عرضکرد بآنحضرت که شما را حاضر کرده ام که لشگر و عسکر مرا به بینید که بچه زینت و هیئت هستند پس آنحضرت فرمود باو که تو نیز میخواهی عسکر و لشگر مرا به بینی عرضکرد بلی یا ابا الحسن پس آنحضرت اشاره نمود چون متوکل نگاه کرد دید که در میان آسمان و زمین از مشرق تا مغرب پر شده است از ملائکه که متوکل را غشوه عارض شد و از هوش رفت چون بهوش آمد فرمود که ما مشغول بآخرت خود میباشیم و خوفی و ترسی بر تو نیست از جانب ما و محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از

ابن مصعب مدائنی روایت کرده که کتابتی نوشتم خدمت ابی الحسن علی بن محمد الهادی و سؤال کردم از سجده کردن بر زجاج و آبگینه چون کاغذ تمام شد و آنرا فرستادم بخدمت آنسرور در قلب من گذشت که زجاج داخل ما ینبت من الارض است و سجده بر آن جایز است محتاج بسؤال نبودم چون آن کتابت بآنحضرت رسید در جواب من نوشت که سجده بر آن جایز نیست و اگر نفس تو خبر دهد بتو که زجاج از ما ینبت من الارض است پس بدرستیکه از رمل و ملح است و ملح سیخ است و سیخ بلد ممسوخ است و نیز محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از نوفلی روایت کرده که حضرت امام علی النقی علیه السلام بمن خبر داد از قتل متوکل که فرعون از فراعنه اترک او را بقتل میآورد و فرمود «ان الله عز و جل اصطفی محمدا بالنبوة و اصطفاه بالحجة و التبیان و جعل کرامة الصفوة لمن تری یعنی نفسه» و نیز محمد بن جریر طبری شافعی از نوفلی روایت کرده که گفت شنیدم از آنسرور که فرمود «اسم الله الاعظم ثلث و سبعون حرفا و انما کان عند آصف منه حرفا واحدا فتکلم به فانخرت له الارض فیما بینه و بین سبا فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان علیه السلام ثم بسطت الارض فی اقل من طرفة عین و عندنا منه اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله عز و جل استاثر به فی علم الغیب» و بروایت دیگر آنکه متوکل سوار شد و امر کرد که جمیع بنی هاشم در رکاب او پیاده حاضر شوند و مقصود او آن بود که حضرت ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام در رکاب او پیاده بیاید که توهین آنسرور نموده باشد چون مرتکب این عمل شنیع شد جماعتی از بنی هاشم بآنحضرت عرض کردند که آیا احدی نیست که بر این معلون نفرین نماید تا ما از شر او آسوده شویم فرمودند که در این امت کسی هست که ناخن اصابع او عند الله اکرم است از ناقه صالح پس نفرین نمود بمتوکل و فرمود که سه روز بیشتر زندگانی نخواهد نمود و این آیه را تلاوت فرمود *تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدَّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ* و در روز چهارم منتصر با جمعی از اترک متوکل را با جماعتیکه با او بودند بقتل آوردند و اما ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام پس آن بزرگوار مظهر همه آیات و مجمع همه کمالات طاهره آباء طاهرین معصومین خود بود از علوم و عبادات و کرم و زهد و تقوی و عفت و حیا و حسن خلق و جامع جمیع فضایل و فواضل بود وراثه عن ابیه و عن آباءه عن رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین و از دلایل امامت آنسرور و پدر بزرگوارش آنکه بالاخره عادت بر این مستقر شد که چون جمیع مسائل غامضه از حلال و حرام و سایر احکام الله رجوع بایشان میشد و وجوه بیت المال از خمس آل محمد و سایر وجوه اترادوستان ایشان که در اطراف بلاد بودند بخدمت ایشان میفرستادند چه بواسطه وکلاء منصوبین از قبل ایشان و چه بواسطه غیر ایشان و چون بیت المال را در خدمت ایشان حاضر مینمودند و مسائلی که داشتند آن بزرگواران ابتداء من غیر مسئله جواب مسائل

ایشانرا میفرمودند و تفصیل اموال و اسامی صاحبان آنرا بیان میفرمودند و اگر در میان آن اموال حرام یا شبهه ناکی یافت میشد آنرا رد مینمودند و جهة حرمت و شبهه آنرا بیان میفرمودند و این بزرگوار چون پدر عالیمقدار خود در نزد دوست و دشمن معظم و مجلل و موقر بودند با آنکه خلفاء زمان او همیشه در مقام اذیت و اطفاء نور او بودند و با این احوال بر سبیل قهر و اضطراب تعظیم و تکریم مینمودند آنجنابرا و رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق او فرمود «من احب ان یلقى الله و هو من الفائزین فلیتول الحسن العسکری» و در روایت قاضی ابو الفرج بغدادی آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «یخرج من صلب علی الحسن المیمون النقی الطاهر الناطق عن الله و ابو حجة الله» و بروایت ابراهیم ابن محمد حموی آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق او فرمود که خداوند قرار داد نطفه در صلب علی بن محمد و او را حسن نامید و در زمین او را نور بلاد و خلیفه عباد خود فرمود و امت جدش باو عزیز شدند و او هادی و شفیع شیعیان و نعمت مر مخالفین و حجت و دلیل دوستان است و لقب آن بزرگوار زکی و خالص و سراج و هادی و عسکری و کنیه او ابو محمد و ابو القاسم باعتبار فرزند او حجة الله القائم که هم نام با رسولخداست چنانکه خواهد آمد که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق فرزند او فرمود اسمها اسمی و کنیتها کنیتی و آن بزرگوار را دو اسم است یکی حسن که مشهور در آفاق است و اسم دیگر او عبد الله است و شاهد بر این مطلب آن روایتی است که در حق فرزند عزیز او نقل شده است که اسم مبارک او نیز محمد بن عبد الله است که مشارک با رسول خداست در اسم و کنیه و اسم پدر چنانکه مستفاد از روایات عامه است و اشاره بآن خواهد شد و والده ماجده او جاریه بود ریحانه نام و یا حدیثیه و معروفه بام الحسن و در محل و موطن خود از شاهزادگان و مؤدب بآداب و جامعه کمالات ظاهره و باطنه بود

بعضی دلائل و معجزات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

و در حین ولادت امام حسن عسکری انواع دلائل و معجزات بعرضه ظهور و بروز آمد چنانکه زمان ولادت آباء طاهریں او نیز چنین بود و خلفا جور و حکام زمان او معتز بالله و مهدی و معتمد علی الله ولد متوکل که بسم جفا آنسرور را شهید نمود و محمد بن جریر طبری شافعی روایت کرده که داخل شد بر ایما محمد الحسن العسکری مردی که کامل نام داشت و ملاحظه کرد دید که آنحضرت البسه فاخره پوشیده است با خود گفت که او ما را نهی میکند از پوشیدن البسه فاخره و خودش آنرا میپوشد ناگاه آنحضرت تبسم فرمود و جامه را از زراعین خود بالا کشید آنمرد دید که در زیر آن لباسهای فاخر لباس خشنی پوشیده است پس فرمود «یا کامل هذا لله عز و جل و هذا لکم فخرت» و از جمله حکایات آنسرور عالمیان که معروف بین خواص و عوام است حدیث فطرس است که طیبی بود نصرانی و تلمیذ بخیشوع نصاری بود که وحید عصر و یگانه وقت خود بود در علم طب و سایر فنون در میان علمای نصاری و طیبی حضور متوکل بود و سلاطین و

خلفاء آنزمان در امور طبیه به بختیشوع رجوع میکردند بجهت کثرت حداقت او و فطرس در میان تلامذه او ممتاز و ممتحن بود و بختیشوع در میان تلامذه خود او را اختیار نموده بود و بعضی از امور جلیله طبیه را رجوع باو مینمود و عمل او را امضا میداشت و نظر او را صائب میدانست تا آنکه روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خادم خود را نزد بختیشوع فرستاد که بهترین اصحاب و تلامذه خود را نزد آنسرور فرستد که آنحضرترا فصد نماید بختیشوع بجهت حسن ظن بفطرس و اطمینان باو او را خدمت آنجناب روانه نمود و باو سفارش کرد که آنحضرت اعلم همه اهل عصر است آنچه امر مینماید امثال نما و در آنچه فرمود اعتراض مکن فطرس خدمت آن حضرت روانه شد چون داخل شد در خانه حضرت فرمود که در یکی از حجرات توقف کن تا من ترا بطلبم پس فطرس داخل یکی از حجرات شده فطرس گفت زمانیکه بر آنسرور داخل شدم بنظرم ساعت نیکی بود بجهت فصد چون آنساعت منقضی شد مرا طلب نمود و آنساعت بنظرم خوب نبود پس امر فرمود باحضار طشت بزرگی بعد امر فرمود بفسد کردن چون فصد نمودم آنحضرت را آنقدر خون جاریشد که طشت مملو گردید آنوقت مرا امر کرد که قطع نمایم خونرا پس قطع نمودم خون را و دست خود را شسته محکم بست و فرمود برو و در حجره توقف کن پس من رفتم در همان حجره بعد امر فرمود باحضار طعام از برای من و در آن حجره ماندم تا وقت عصر باز مرا طلبید و امر فرمود که همان طشت را حاضر نمودند پس فرمود دست مرا باز کن چون خرقة را گشودم خون جاریشد تا آنکه همان طشت پر شد پس امر فرمود مرا بقطع کردن خون چون خون را قطع کردم دست خود را بسته امر فرمود که در حجره بمانم و شب را در آنحجره بیتوته کردم تا آنکه صبح شد و آفتاب طلوع گردید باز مرا احضار فرمود و امر کرد بگشودن خرقة چون خرقة را گشودم همان طشت را حاضر کردند دیدم از دست او چیزی شبیه شیر بیرون میآید تا آنکه طشت باز مملو شد و امر فرمود بقطع آن چون قطع نمودم دست خود را بست و پنجاه دینار و خلعتی از ثیاب بمن عطا فرمود و عذرخواهی نموده مرخص فرمود مرا عرضکردم یا سیدی مرا بخدمتی امر میفرمائی فرمودند بلی نیکو مصاحبت نما با آنکسیکه با تو مصاحبت نماید که آن صاحب دیر عاقول است پس بنزد استاد خود مراجعت کردم و تمام قصه را بجهت استاد خود بختیشوع حکایت کردم استاد من گفت که حکما اجماع کرده اند که منتهی خونی که در بدن انسانست و زیاده از آن نخواهد بود هفت من است و آنچه تو گفتی اگر از چشمه آبی ظاهر شود هر اینه عجب است و عجب از آن بیرون آمدن لبن است پس ساعتی در فکر فرورفته بعد سه شبانه روز مراجعه نمود بآنچه کتبی که در نزد او بود که شاید اثری بیاید از آنچه در ابی محمد الحسن

العسكري عليه السلام مشاهده شده در قواعد طيه چيزی نيافت بعد بمن گفت اليوم در ملت نصاری کسی را که اعلم باشد بعلم طب سراغ ندارم بجز راهبی که در دير عاقول است پس کتابتی از برای او نوشت و تفصیل واقعه را در آن مندرج نمود و مرا فرستاد بنزد صاحب دير عاقول چون بآن دير رسيدم فریاد برآوردم و آن راهب را ندا کردم پس آنراهب بر بالای دير مشرفشد بر من و گفت کیستی تو گفتم من شاگرد بختيشوع میباشم گفت کتابی داری گفتم بلی پس زنبیلی از بالا سرازیر نمود و من کتابت را در میان آن گذاشتم پس زنبیل را بالا کشید و کتابت را قرائت نمود پس از دير خود بیرون آمد و گفت توئی آنکسی که فصد نمودی گفتم بلی گفت طویبی لامک و بر بغله خود سوار شده همراه من روانه شده تا آنکه وارد سر من رای شدیم در ثلث آخر شب باو گفتم کجا میل داری نازلشوي در خانه استاد من یا در خانه کسیکه من او را فصد کرده ام گفت بخانه که فصد نمودی صاحب آنرا پس آمدیم بدر خانه ابی محمد الحسن العسكري عليه السلام قبل از اذان که ناگاه در خانه گشوده شد و خادمی بیرون آمد و گفت کدام يك از شما صاحب دير عاقولید راهب گفت جعلت فداك صاحب دير عاقول منم خادم گفتم نازلشو و بمن گفت که نعلین او را نگاهدار و دست راهب را گرفته داخل خانه شد پس من بدر خانه توقف نمودم تا آنکه صبح شد و آفتاب بلند شد دیدم راهب بیرون آمد و لباس رهبانیت از خود دور نموده و لباس سفیدی پوشیده اسلام اختیار کرده است و گفت حال برویم بنزد استاد خود پس روانه شدیم تا بنزد بختيشوع رسیدیم چون استاد او را دید دوید بجانب او روانه شد و گفت چه چیز ترا از دین خارج کرد راهب گفت مسیح را یافتم و بدست او مسلمان شدم استاد من گفت مسیح را یافتی گفت بلی نظیر او را یافتم از آیات و براهین پس راهب خدمت آنحضرت معاودت نمود و ملازم خدمات آنحضرت بود تا برحمت ایزدي پیوست و انشاء الله جمله از احوالات آنسرور و فرزند تاجدار او الحجة بن الحسن عجل الله فرجه در خاتمه کتاب مذکور خواهد شد که روشنی چشم دوستان و شیعیان گردد و در این مقام بر سبیل اجمال و اختصار ذکر نمودیم از احوالات ائمه طاهرين را آنچه در کتب و تواریخ و روایات و کلمات علماء عامه بود در حق هر يك از ایشان صلوات الله عليهم اجمعین صدر الاثمه اخطب خوارزمی در کتاب اربعین بسند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «من احب ان یحیی حیوتی و یموت میتی و یدخل الجنة التی و عدی ربی فلیتول علی بن ابی طالب و ذریته الطاهرين ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب الهدی الی باب الضلالة» و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه بچندین سند و روایت از زید بن ارقم و ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که «من سره ان یحیی حیوتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها ربی فلیتول علیا من بعدي و لیوال ولیه

و ليقْتدوا بالائمة من بعدى فانهم عترتى خلقوا من طينتى و رزقوا علما و فهما ويل للمكذبين بفضلهم من امتى القاطعين فيهم صلتى لا انالهم الله شفاعتى» و اين حديث را ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه روايت کرده است و صاحب كتاب ثوابه الموصلى بسند خود از سالم بن عبد الله بن عمر و او از پدر خود عبد الله بن عمر روايت کرده که شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم که فرمود در ليلة المعراج حق سبحانه و تعالى وحى نمود بمن که «يا محمد انى اطلعت الى الارض اطلعتك فاخترتك منها فلا اذكر حتى تذكر معى انا المحمود و انت محمد ثم اطلعت الى الارض اطلعتك اخرى فاخترتك منها على بن ابى طالب فجعلت وصيك فانت سيد الانبياء و على سيد الاوصياء ثم اشتقت له اسما من اسمائى فانا الاعلى و هو العلى يا محمد انى خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين الائمة من نور واحد» پس از آن عرض کردم ولايت ايشانرا بر ملائکه پس هرکس قبول نمود ولايت ايشانرا از مقربين شد «يا محمد اتحب ان تريهم» عرض کردم بلى اي پروردگار من خطاب شد که در پيش روى خود نگاه کن چون نظر کردم ديدم على بن ابى طالب و حسن و حسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن بن على و الحجة القائم صلوات الله عليهم اجمعين كانه كوكب درى و حافظ محمد بن موسى شيرازي در تفسير آيه شريفه وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ بسند خود از انس بن مالك روايت کرده است که از رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم سؤال کردم از تفسير اين آيه فرمود «ان الله تعالى اختارنى و اهل بيتى على جميع الخلق» پس برگزيد مرا و قرار داد رسول از براى خود و قرار داد على بن ابى طالب عليه السلام را وصى ما كان لهم الخيرة يعنى قرار نداد از براى عباد آنکه اختيار کنند هرکسيرا که بخواهند «فانا و اهل بيتى صفوة الله و خيرته من خلقه» ابن حجر در صواعق و ديلمى و واحدى در تفسير آيه شريفه وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ از ابى سعيد خدرى روايت کرده اند که مراد از «إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ اعنى عن ولاية على و اهل البيت» زيرا که خداوند تبارك و تعالى امر فرمود پيغمبر خود را که اعلام مردم را که اجر و مزدى از براى تبليغ رسالت خود از ايشان نخواهد إلا المودة في القربى حافظ ابو نعيم در كتاب منقبة المطهرين بسند خود از نافع بن حارث از ابى برده روايت کرده است که روزي رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم نشست بود و اصحاب در اطراف او بودند فرمود قسم بذات مقدس آنكسيكه جان من در قبضه قدرت اوست كه هيچ بنده در روز قيامت قدم خود را بر ندارد مگر اينكه چهار چيز از او سؤال ميشود «عن عمره فيما افناه و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله عما كسبه و فيما انفقه و عن حينا اهل البيت» بالجمله فضائل و مناقب ائمة الهدى من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم را علاوه از آنچه علماء عامه در اثناء كتب و مؤلفات خودشان باسانيد صحيحه و اخبار معتبره روايت کرده اند كتب مستقلة منفردة مخصوصه

نیز در اینباب تالیف نموده اند چون کتاب فراید السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطين از مؤلفات ابراهیم بن محمد حوینی که از اعظم علماء اهل خلافت و کتاب مسند فاطمه زهرا سیده نساء العالمین که از مولفات دار قطنی است و کتاب فضایل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از مؤلفات صدر الأئمة اخطب خوارزمی و کتاب مستدرک فی مناقب وصی المختار و کتاب نزول القرآن فی امیر المؤمنین از مولفات احمد بن مهران اصفهانی و کتاب مناقب امیر المؤمنین از مؤلفات فقیه ابن مغازلی شافعی و غیر اینها از کتب و رساله جات منفرد تالیف نموده اند و اما آنچه از کتب و مولفات علماء شیعه در فضایل و مناقب اهل بیت اطهار علیه السلام تألیف شده ذکر اسامی آن کتب و مؤلفات و ثبت و ضبط آنها هرآینه محتاج است بتألیف کتاب کثیر الحجمی فضلا از آنکه نوشته شود آنچه بیان فرموده اند از فضایل و مناقب ایشان بلکه از مسلمات و واضحات در نزد خاصه و عامه است که فضایل و مناقب ایشان اکثر از آنست که بتوان احصاء آن نمود و عقول عقلا و افهام علما قاصر است از ادراک قلیلی از مراتب ایشان «کیف و هم الأئمة الهداة و السادة الولاة و الذادة الحماة و القادة الدعاة و شفعاء يوم المعاد و حجج الله على العباد کیف و هم العروة الوثقی و الكلمة العلیا و خیرة اهل الارض و السماء و ذریة خاتم الانبیاء کیف و هم خزنة سر الله و معادن حكمة الله و حملة كتاب الله و ذریة رسول الله الذين حبهم حب الله و بغضهم الكفر بالله کیف و هم الكواكب العلویة المشرقة من شمس عصمة الفاطمية فی سماء عظمة المحمدية و الاغصان النبوية النابتة فی الدوحة الاحمدية و الاسرار الالهية المودعة فی هياكل البشرية و الذرية الاكرمون و الخلفاء الراشدون و الكبراء الصديقون و الاوصیاء المنتجبون و الاسباط المرضیون و الهداة المهديون کیف و هم الغر الميامین من آل طه و یس و حجج الله على الاولین و الاخرین و الافضلون من السابقین و اللاحقین و امناء رب العالمین و اعمد السموات و الارضین و ودايع سيد المرسلین الذين فرض الله حبهم على الخلايق اجمعین کیف و قد تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء و كلت الشعراء و خرست البلغاء و عجزت الفصحاء عن وصف ادنی مرتبة جلالهم کیف و هم شعاع جلال الكبرياء و شرف الارض و السماء وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین و نعت الناعتین و ان یقاس بهم احدا من العالمین و علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات اكملها صلواة لا انتطاع لها و لا منتهی»

فصل یازدهم در استدلال بر امامت و خلافت ائمة دین از اولاد امیر المومنین و ذریة طاهره رسول رب العالمین

اشاره

که منصوصند بامامت و خلافت از جانب حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین توضیح مقام و تثقیح مرام در این فصل بچند مقاله است

مقاله اولی در استدلال بر امامت و خلافت ائمة اثنی عشر علیهم صلوات الله ملك الاکبر ببرهان عقل

که عبارت از الزامات عقلیه است که مقدمات هر دلیلی را مدخلیت دارد نقل قطعی چه آنکه گذشت در فصل استدلال بر خلافت

مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که مراد براهین عقلیه همان التزامات عقلیه است زیرا که مقدمات دلیل اگر ثابت شود بعقل قطعی صرف آنرا دلیل عقلی و برهان عقل مینامند و اگر مقدمات آن ثابت شود بدلیل قطعی نقلی صرف آنرا دلیل شرعی و برهان شرع میگویند و اگر مقدمات آن ثابت شود بمرکب از امرین که بعضی بعقل قطعی و بعضی بنقل قطعی آنرا دلیل التزام عقلی نامند و نیز گذشت که نبوت خاصه و امامت خاصه را معقول نخواهد بود که برهان عقل صرف ثابت نمایند پس اگر کسی مدعی آنشود مجرد دعوی غیر معقول است و چون در مقام استدلال برآید ناچار است از اخذ بعضی از مقدمات نقلیه و کیف کان اگر غرض مدعی مجرد اصطلاح باشد فلا مشاحه فی الاصطلاح و بالجمله گذشت در مقدمات امامت که براهین عقل سازج و بادلّه قطعیه شرعیه آنکه زمین هرگز خالی از حجت نخواهد بود و لابد است از وجود رسولی یا امامی که حجت خدا باشند در ارض و چون بضرورت دین اسلام نبوت ختم شد بیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملك المنان و احدی از مسلمین را در اینباب شك و ریبی نیست و همه مذعن و معتقد بآن میباشند که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ پس امر منحصر است باینکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم در هر زمان امام و خلیفه باشد تا زمین خالی از حجت نماند و براهین عقلیه قطعیه حاکم باین کلیه است و هر يك از براهین در مقدمات امامت با ظهیر بیان سبق ذکر یافت از لزوم اختلال نظام عالم و از لزوم نقض غرض الهی و از روی قاعده و جوب لطف و از روی قاعده و جوب اصلح و از لزوم اغراء بقبایح و شرور و منکرات و ادلیه قطعیه شرعیه از آیات و اخبار نیز حاکم است بآنچه عقل قطعی حکم نمود من قوله إِنَّمَا أَنْتَ مُتَدَبِّرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و امثال آن از آیات و قوله صلی الله علیه و اله و سلّم «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» که از اخبار متواتره مسلمه بین طرفین است و قوله صلی الله علیه و اله و سلّم «و الائمة کلهم من قریش» که از اخبار متواتره محققه بین طرفین است «و قوله صلی الله علیه و اله و سلّم لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یكون علیکم اثنی عشر خلیفة» و غیر آن از روایات که در مقدمات امامت سبق ذکر یافت که صریح بودند بر اینکه در هر عصر و زمانی لابد است از وجود امام و خلیفه و علی هذا میگوئیم که بعد از خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام لابد است در هر عصر و زمان از وجود امام و خلیفه و هکذا فی کل عصر و زمان الی انقراض العالم و آن خلفاء حقه نمیباشند مگر ائمه معصومین و ذریه الطاهرین از اهل بیت رسول رب العالمین که حضرت امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی الی اخر ائمه معصومین واحدا بعد واحد و امامت و خلافت ثابت و محقق است از برای ایشان بهمان نحویکه ثابت شد از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بادلّه قطعیه از عقل و شرع که توفیق الهی مساعدت نمود بیان آن در مقدمات و فصول سابقه و در این فصل نیز نظیر آنرا تقریر مینمائیم بنظم مذکور مستعینا بالله

و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه تا آنکه سهل شود طریق استنباط و استدلال بآن از برای اخوان مؤمنین فنقول اما ادله عقلیه بر امامت و خلافت ائمه اثنی عشر پس آن از وجوه بسیار است.

دلیل اول آنکه در مقدمات امامت ذکر شد که از جمله شرایط امامت آنکه امام باید اعلم اهل عصر و زمان خود باشد تا قائم و برپا شود باو امر دین و الا لازم خواهد آمد دور یا تسلسل چه امام جاهل بر همه احکام و یا جاهل ببعض آن محتاج بامام دیگر خواهد بود عقلا «اما بحسب عقل فواضح كما تقرر فی مقدمات الامامة من اجل لزوم تقديم المفضول على الفاضل و من اجل توقف حوزة الشريعة على الاعلم و من اجل توقف لزوم اتمام الحجة على وجوده عليه السلام و من اجل لزوم نقض غرض الالهی لولاه عليه السلام و غیر ما ذکرنا من الادلة بما لا مزيد عليه فليرجع و اما بحسب الشرع فلقوله تعالى أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ وَ هَكَذَا اما ان يدور او يتسلسل» و در میان تمام امت بعد از خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام باجماع و اتفاق تمام خاصه و عامه اهل بیت رسالت اعلم از جمیع خلقند که جمیع امت محتاجند بایشان در غوامض علوم و مشکلات مسائل و همه مفتیان و قضاة عامه چون ابو حنیفه که اعلم از علماء مذهب عامه است و غیر او ابتداء اخذ علوم از ایشان نمودند چون فی الجملة استعدادی بهم رسانیدند بجهت حب ریاست و تقرب بسلاطین جور که معاندین خانواده رسالت بودند بنای مخالفت و معارضه میگذاشتند بائمه دین و شبهه از برای امت از مخالف و مؤالف نخواهد بود که عترت طاهره رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و ارث علم اویند و ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که عترت من از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده وای بر کسیکه تکذیب ایشان نماید و ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیا و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة نیز همین روایت را نقل کرده اند و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مائیم اهل بیته که علم ما از علم خداست و بحکم خداست حکم ما و اگر پیروی آثار ما کنید بیصائر ما هدایت یابید و صاحب کتاب سیر الصحابه بسند خود از حذیفة ابن اسید روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در روزی خطبة انشا فرمود و حمد و ثنای الهی بجای آورد و در آن خطبه امر فرمود به تمسک بتقلین که کتاب الله و عترت آنحضرتند و فرمود که بر ایشان سبقت نجوئید که هلاک خواهید شد و بایشان یاد ندهید که ایشان از شما داناترند و بروایت دیگر نیز از حذیفة ابن اسید آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «الائمة بعدی من عترتی عدد نعباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین اعطاهم الله علمی و فهمی فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم اتبعوهم فانهم مع الحق و الحق معهم» و آنچه ذکر شد در فصل سابق از فضائل ائمه طاهرین واحدا بعد واحد

از کلمات و روایات عامه در او فوق کفایت است در تقریر و تثبیت آنچه مقصود بمقام است و بعد از ثبوت اینمقدمه پس معین خواهد بود امامت و خلافت بعد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از برای ائمه دین از اولاد او واحدا بعد واحد که اول ایشان امام حسن علیه السلام الی آخرهم دلیل دویم آنکه از شرایط امامت عصمت است که عقل قطعی حاکم است بوجوب عصمت و طهارت در امام و خلیفه چنانکه سبق ذکر یافت در مقدمات امامت بما لا مزید علیه فلیرجع و در میان امت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام باتفاق مخالف و مؤالف کسی موصوف بملکه عصمت نبوده و نخواهد بود مگر اهل بیت رسالت که حقتعالی شهادت داد بعصمت و طهارت ایشان در آیه تطهیر من قوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و آیات کثیره نیز بتصدیق کثیری از علما و مفسرین عامه در فضیلت ایشان نازلشده که همه آنها دلیل است بر عصمت و طهارت ایشان چنانکه شرح و بیان آن سابقا در مقدمات امامت مذکور شد و رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در حدیث ثقلین ایشانرا مقرون فرمود بکتاب خدا که ایشان از کتاب خدا جدا نمیشوند و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود و بر حق و صوابند ابراهیم بن محمد حمومینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که از رسولخدا شنیدم که میفرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همه مطهر و معصومیم و در روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم دست مبارک خود را بر کتف حسین علیه السلام گذارد و فرمود «انه الامام ابن الامام تسعة من صلبه ائمة ابرار امناء» معصومون و در روایت زید بن ثابت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «و انه لیخرج من صلب الحسين ائمة ابرار امناء معصومون قومون بالقسط» و در روایت عمران بن حصین آنکه «سمعت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یقول لعلی علیه السلام انت وارث علمی و انت الامام و الخلیفة بعدی تعلم الناس ما لا یعلمون و انت ابو سبطی و زوج ابنتی و من ذریتکم العترة الائمة المعصومون» و در روایت سعید بن مالک است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که «و لقد نبأنی اللطیف الخبیر انه یخرج من صلب الحسين تسعة من الائمة معصومون مطهرون» پس باستلزام عقلی که از شرایط صحت امامت و خلافت عصمت امام و خلیفه است و آنکه در میان امت بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام احدی دارای ملکه عصمت و موصوف باین موهبت الهیه نبود مگر اهل بیت طاهره و عترت طیبه حضرت رسالت پناهی که «هم الحسن و الحسین و الائمة من ذریة الحسین علیه السلام» ثابت است امامت و خلافت از برای ایشان «وراثة عن جدهم و ابيهم علیه السلام فهو المطلوب» دلیل سوم آنکه در مقدمات امامت گذشت که امام باید در جمیع صفات و حالات افضل از جمیع ناس باشد چه آنکه اگر مفضول واقع شود لازم خواهد آمد ترجیح مرجوح بر راجح و اگر با ایشان مساوی باشد ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد و عقل قطعی حاکم است بر بطلان و قبح آن و بعد از ثبوت این مقدمه

تصفح نمودیم حالت رعیت را بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و نیافتیم احدی را از مردم که افضل از ائمه هدی از اهل بیت رسالت باشند و باتفاق عامه و خاصه ایشان در جمیع صفات و حالات از علم و زهد و ورع و تقی و کرم و خضوع و خشوع و عصمت و طهارت و عفت و حیا و عبادت و بندگی سرآمد از همه خلائق بودند و اولی و سزاوارتر از همه مردم بودند بقرب بخدا و رسول او و خدای تعالی در آیات عدیده ایشان را مدح فرمود و مودت و دوستی ایشانرا بر همه خلق واجب گردانید و صلوات بر ایشان را در صلوة خمس بر همه مکلفین فرض نمود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حدیث ثقلین امر بتمسک بایشان فرمود بالجمله افضلیت ایشان از تمام امت از واضحات غیر محتاج الی البیان است پس از تقریر این دو مقدمه قطعیة عقلیه نقلیه «فتعین الامامة و الخلافة لهم دون غیرهم و هو المطلوب» دلیل چهارم آنکه بحکم عقل و شرع لازم است تنزیه افعال الله تعالی از قبایح و شرور و جایز نیست که نسبت داده شود اخلال واجبی از واجباترا بسوی حق سبحانه و تعالی زیرا که اخلال بآن یا بجهة داعی حاجت است و یا جهل یا بجهة داعی حکمت و الاولان باطلان جدا و الثالث خلاف الحکمة بل مستلزم للزوم المنکرات و المحاذیر الكثيرة من توجه الذم و اللوم علی الله سبحانه و تعالی نستجیر بالله و امثال ذلك كما تقرر فی مقدمات الامامة فاذا عرفت ذلك فنقول آنکه وجود امام در هر عصر و زمان و تعیین آن از اتم مقدمات دین مبین و اعظم مکملات شرع قویم است و تعیین آن واجب علی الله سبحانه و تعالی است كما تقرر فی المقدمات بما لا مزید علیه و آنکه حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده است با کمال دین و اتمام شرع مبین و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حجة الوداع اعلام فرمودند بتمامیت شرع مبین و تبلیغ نمودن بآنچه مامور بود از جانب حضرت رب العالمین و بعد از احراز این مقدمات که اخلال بواجبی از واجبات قبیح من الله تعالی و آنکه وجود امام و تعیین آن در هر عصر و زمان از اعظم واجبات دین قویم است و اتم مکملات شرع مبین است و آنکه تعیین آن واجب علی الله سبحانه و تعالی است عقلا- و آنکه حق سبحانه و تعالی اعلام بتمامیت دین قویم نمود پس عقلا مناص و چاره نخواهد بود مگر تعیین امامت و خلافت بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از برای ائمه طاهرین از اولاد او و احدا بعد واحد چه آنکه باتفاق تمام امت نص بر امامت از برای احدی نشده مگر از برای ایشان و اما ثبوت نص بر امامت و خلافت از برای ایشان و تقریر و بیان آن عنقریب خواهد آمد بنحویکه کسی را قدرت بر آنکار آن نباشد الا مکابرة و عنادا و تعصبا لاسلافهم الضالین المضلین دلیل پنجم آنکه ثابت شد در مقدمات امامت که لطف و اجبست بر حق سبحانه و تعالی و ترك آن موجب نقض غرض الهی است و همان و خوب لطف سبب شد از برای جعل اصل تکالیف و ارسال رسل و انزال کتب و وجود امام حافظ دین مانند رسول و مبلغ و کتاب و جعل اصل

تکالیف است چنانکه ترك آنها موجب نقض غرض الهی و منافی با لطف واجبست همچنین ترك نصب امام و ولی حافظ دین موجب نقض غرض الهی و منافی با لطف واجبست و نیز عقل حاکم است که آن ولی حافظ دین باید مانند مبلغ عالم بجمیع احکام و معصوم از هر خلل و خطا و افضل از جمیع رعیت باشد تا آنکه بتواند حفظ دین و اقامه شرع مبین نماید زیرا که جاهل بهمه احکام یا بعض آن یا خاطی در احکام کلیه و یا فی الجملة مخرب دین خواهد بود و مفضول بودن آن امام از رعیت مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است و آن عقلا قبیح است و شرح این مقالات در فصول و مقدمات سابقه سبق ذکر یافت و بنابراین میگوئیم باتفاق موالف و مخالف تصفح نمودیم حالت امت را بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و نیافتیم کسیرا که متصف باین صفات و کمالات باشد از عصمت و طهارت که خداوند عالم بعصمت ایشان گواهی داده است و همه امت اتفاق دارند بر اعلیت و افضلیت ایشان در جمیع صفات پس متعین است امامت و خلافت ایشان واحدا بعد واحد از روی قاعده وجوب لطف و لزوم نقض غرض و هو المطلوب دلیل ششم آنکه در مقدمات و فصول سابقه محقق شد که واجبست در تکوینیات و تکلیفیات از آنچه تعلق بافعال الله سبحانه و تعالی دارد آنچه یکه اصلح بحال کل و افید بسوی نظام آفرینش است علی وجه الاتم و الاصلح زیرا که مقتضی آن موجود و مانع مفقود است اما مقتضی فلو وجود المصلحة و اما عدم المانع پس آن واضع است که چیزی مانع آن نخواهد بود مگر لزوم فساد و مضرة بحال عباد و از بدیهیات در عقول آنکه تعیین مطاع لازم الاتباع که منزله از خطا و جهل و فساد و سایر عیوب نفسانیه باشد البته اصلح بحال عباد و افید در نظام امر معاش و معاد خواهد بود پس عقلا از روی قاعده وجوب اصلح آنکه لازم است بر حسبجانه و تعالی که از جانب خود نصب امام و خلیفه نماید در هر عصر و زمان که وجود او اصلح بحال نظام معاش و معاد عباد باشد و الا لازم تخلف العلة عن المعلول و هو باطل جدا و چون در میان امت تصفح و تفحص نمودیم بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نیافتیم کسیرا که اصلح بحال امت باشد در نظام امر معاش و معاد ایشان مگر اهل بیت رسالت و عترت طاهره حضرت ختمی مرتبت واحدا بعد واحد زیرا که باتفاق مخالف و مؤالف ایشان افضل و اعلم از جمیع امت و معصوم و مطهر از هر خلل و خطا و منزله و مبرا از جمیع عیوبات نفسانیه اند «فتعین الامامة و الخلافة لهم علیه السلام واحدا بعد واحد و هو المطلوب» دلیل هفتم آنکه تمام امت مقرر و معترفند که قرآن صاحب وجوه و تاویلات است و مشتمل بر ناسخ و منسوخ و مجمل و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و ظاهر و باطن بلکه سبعة بطون و سبعین بطن خواهد بود و حال سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز مانند کتاب الله صاحب وجوه و تاویلات و متشابهاتست و عقل حاکم است که در میان امت در هر عصر و زمانی

لابد است از وجود مبین و هادی و امامیکه عالم بهمه آن تالیلات و متشابهات و مجملات و ناسخات و منسوخات باشد زیرا که باتفاق همه علما اهل اسلام نصوص و محکمت قرآنیه و همچنین نصوص و محکمت سنه نبویه وفا نخواهد نمود باقل قلیل از احکام الهیه فضلا عن اکثرها او جمیعها پس اگر در میان امت در هر عصر و زمان کسی نباشد که بیان نماید آن متشابهات و مؤلاترا که عالم و معصوم باشد از هر خلل و خطا و هادی و راهنمای خلیق باشد آنچه را که مقصود خدا و رسول است «بما انزل الله علی نبیه من القرآن و بما افاده النبی صلی الله علیه و اله و سلم من السنه» هر آینه لازم خواهد آمد که خدا و رسول او اهمال نموده باشند آنچه را که از مکلفین خواسته اند از احکام و ایشان را رها کرده باشند در وادی حیرت و ضلالت و آنکه امر فرموده باشند آنها را بآنکه آنچه از تالیلات بنظر هرکس میرسد در احکام عمل نماید «کانه تعالی قال اولوا و اعملوا و قال صلی الله علیه و اله و سلم اولوا و اعملوا» و این مستلزم آنست که خدا و رسول اباحه فرموده باشند از برای مکلفین عمل بمتناقضاترا چه آنکه افهام و آراء مکلفین مختلف است در تأویلات پس بسا میشود که باندک زمانی در مسئله واحده صد تاویل یا زیاده بقیاسات و استحسانات و مصالح مرسله یافت شوند که همه متناقض و مضاد با یکدیگراند بلکه اینمطلب موجب هرج و مرج در احکام الهیه و نوامیس شرعیه خواهد شد و آن باطل است بالعقل و الشرع و علی هذا پس ثابت خواهد بود امامت و خلافت بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از برای ذریه طاهره او واحدا بعد واحد که معصوم از هر زلزله و خطا و عالم بکتاب خدا و سنه حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی هستند «و انهم اهل البيت و اهل البيت ادري بما فی البيت» خواهند بود و خدای تعالی در قرآن یاد فرمود که ایشانند اهل الذکر در آیه فَسَّئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* و امر فرمودن بمکلفین که احکام را از ایشان سؤال نمایند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق ایشان فرمود که ائمه بعد از من عترت منند «اعطاهم الله علمی و فهمی فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم فاتبعوهم» و ابراهیم بن محمد حوینی و ابو نعیم و ابن ابی الحدید و صاحب کتاب سیر الصحابه باسناد خود از ابن عباس و حذیفه بن اسید روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که عترت من از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرمود وای بر کسانی که تکذیب فضل ایشان نمایند از امت و در روایت حذیفه ابن اسید آنکه بر ایشان سبقت نجوئید که هلاک خواهید شد و بایشان یاد ندهید که آنها از شما داناتراند هذا دلیل هشتم آنکه در مقدمات امامت ثابت و محقق شد که از جمله از طرق ثبوت امامت نظیر نبوت اتیان بمعجزات و خوارق عاداتست که دلیل قطعی و برهان الهی است بر صدق مدعی نبوت یا امامت و عقلا ممتنع است اجراء معجزه برید کاذب زیرا که اجراء آن برید کاذب موجب اغراء بجهل و اضلال بندگان خدا خواهد بود و صدور آن از حق سبحانه و تعالی محال و ممتنع

است و از واضحات در نزد ارباب عقول آنکه اجراء معجزه بید النبی و الونی معنی آن شهادت و تصدیق خداوند است بانه هو النبی او الولی بلکه صدور معجزه و خارق عادت بالاتر است از نص بر خلافت و امامت علی التحقیق چنانکه سبق ذکر یافت در مقدمات امامت و اذا تقرر ذلك فنقول آنکه هر يك از ائمه دین بعد از خلافت امیر المؤمنین علیه السلام واحدا بعد واحد دعوی امامت نمودند و آنقدر از معجزات و خارق عادات از ایدی مطهره ایشان صادر شد که علما و روای طرفین از مخالف و مؤلف آنرا در کتب و دفاتر ضبط نموده اند باضعاف تواتر بلکه معجزات و خارق عاداتیکه مشاهده شده است و میشود در هر عصر و زمانی از قبور مطهره ایشان فوق تواتر است فضلا از معجزات صادره از ایدی مطهره ایشان و بسیاری از معجزات صادره از ایشان مساوق و مساوی با معجزات انبیاء اولو العزم است بلکه بعضی از معجزات ایشان اجلی و اظهر و بالاتر از معجزات انبیاء سلف است و بعد از ثبوت و تقرر این مقدمات پس متعین است امامت و خلافت از برای ایشان صلوات الله علیهم و هو المطلوب اما مقدمه اولی که صدور معجزات و خارق عادات از نبی یا ولی تصدیق حقیسبحانه و تعالی است بانه هو النبی او الولی پس آن ثابت است بعقل قطعی چنانکه ثابت و محقق شد در مقدمات امامت بما لا مزید علیه فلا تطیل بالاعادة و اما مقدمه ثانیه که هر يك از ائمه دین بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دعوت امامت نمودند پس آن کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویداست و مقاتله حضرت امام حسن علیه السلام با معویه و محاربه حضرت سید الشهداء علیه السلام با یزید عنید و معانده هر يك از خلفا و سلاطین بنی امیه و بنی عباس با هر يك از ائمه دین و شهید نمودن ایشانرا بزهر جفا و رجوع نمودن خلق بایشان در هر عصر و زمان و استفاده علوم و احکام و معارف الهیه از ایشان و منع نمودن خلفا و سلاطین جور مردم را از اجتماع بر ایشان بقسمی که در کتب و دفاتر از مخالف و مؤلف ضبط است که غنی از بیان و غیر محتاج بتکریر و تطویل کلام است اما مقدمه ثالثه که صدور معجزات و خارق عادات از ایشان باشد پس آن ثابت است علاوه از آنچه بتواتر پیوسته است در نزد مخالف و مؤلف در کتب و دفاتر و تواریح بلکه کتب عدیده تالیف نموده اند بر جمع و ضبط آن آنچه را که معاندین ایشان از امراء و سلاطین اقرار و اعتراف نموده اند و حکایت کرده اند از برای دیگران آنچه را که مشاهده نموده بودند از ایشان از معجزات و خارق عادات چنانکه عنقریب باقل قلیلی از آن اشاره خواهد شد انشاء الله و الفضل ما شهدت به الاعداء دلیل نهم عقلا آنکه «لولا وجود الامام و الولی و الحافظ للدين المعصوم من الزلزل و الخلل و الخطیئة و العالم بجمیع الاحکام و الحدود و تکالیف الواقعة علی طبق ما اراد الله تعالی من العباد للزم اختلال النظام فی نوامیس الشریعة و وقوع الخلل فی احکام الالهیه و حدود الشرعیة و الهرج و المرج فی تکالیف الدینیة» حکم عقل بزمانی اختصاص دون زمانی ندارد

بلکه وجود چنین ولی معصوم عالم بجمیع مذکورات در هر زمانی واجب و لازم است که منصوب باشد من الله سبحانه و تعالی و رسوله علی عامة المكلفین لئلا یلزم المحذور المذكور و اما لزوم محذور مذکور پس بجهة آنچه سبق ذکر یافت در مقدمات و فصول سابقه که انسان مدنی بالطبع و محتاج بمعاونت با یکدیگر هستند در ضروریات امور معاش و بحسب طبایع بشریه و جبلت انسانیت مقهورند بر شهوات نفسانیه و مغاضبه و منازعه و محاسده با یکدیگر و اجتماع ایشان با این طبایع غلیظه مظنه فساد و اختلال نظام و هرج و مرج است بلکه قطع بفساد و اختلال است «لو لا المعاملة العدلیة و القوانين الالهیة فلا بد لاقامة تلك المعاملة الالهیة من رئیس قاهر الهی من نبی او وصی حتی یمنعهم عن الفساد و یقربهم الی الطاعات و یبعدهم عن الشرور و الافات» تا آنکه حفظ نماید مراتب نفوس و عقول و احکام و انساب و اموال و اعراض ایشانرا از مفسد و شرور و توغل در شهوات و قضا و حکومت کند و اقامه حدود نماید در میان ایشان بر طبق اراده الهیه و لابد است که آن رئیس قاهر متصف باشد بملکه عصمت که موهبت عظمای الهیه است و آنکه عالم بجمیع ظواهر و بواطن علوم شریعت باشد چنانچه تحقیق آن در مقدمات امامت ذکر شد و بعد از معلومیت این جمله از کلام آنکه بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در میان امت تفحص نمودیم احدیرا نیافتیم که رئیس مطاع عالم بسرایر شریعت و محیط بمراتب حضرت احدیت باشد بآنچه تبلیغ نمود آنرا حضرت رسالت مگر اهل بیت نبوت و خانواده عصمت و طهارت واحدا بعد واحد که معصوم و مطهر از رذایل و دنائت بودند فاذا تعین الخلافة و الامامة لهم صلوات الله علیهم و هو المطلوب دلیل دهم آنکه در مقدمات امامت گذشت که از جمله مقبحات واضحه نقض غرض است که جمیع عقلا معتقدند بر قبح و مذمت آن حتی من لا یعتنی بشیء من المذاهب و الادیان کالبراهمة و الطبیعیة و الدهریة و شکی نیست که غرض الهی در تشریح دین اسلام و نسخ سایر شرایع و ادیان آنکه خلق مؤدب شوند بآداب الهیه بر طبق نوامیس و قوانین شرعیه دین محمدیه که دین اسلام است و آنکه تحصیل معرفت پروردگار نمایند و اطاعت و بندگی کنند آنچه را که نازل فرموده است حقتعالی بر حضرت ختمی مآب از عقاید اصولیه دین است از توحید پروردگار و عدل و صفات ذات و صفات افعال و غوامض مسائل اصول دین بر آنچه مخفی و مستور و مضمهر بود در سایر ادیان و تمام فروع احکام شرعیه فقهیه از عبادات و معاملات و انکحه و مواریث و حدود و سایر علوم شرعیه و آنکه تکمیل نفوس خود نماید از تهذیب اخلاق از ذمائم صفات و تحصیل مکارم اخلاق از شرایف صفات و لطایف احوال و تحقق غرض الهی در آنچه ذکر شد ممکن نخواهد بود عقلا مگر بوجود نبی مبعوث من الله تعالی که محیط و حاوی جمیع مراتب مذکوره و معصوم از هر زلل و خلل باشد و الا لازم خواهد آمد نقض

غرض الهی در اصل تشریح شریعت اسلام بلکه منقطع نخواهد شد لسان معذرت عباد از تقاعد و اهمال نمودن در تحصیل مراتب مذکوره و حجت الهی بر خلق ناتمام خواهد بود چنانکه تحقیق آن در مقدمات و فصول سابقه ذکر شد بمالا مزید علیه و حکم عقل هم بزمانی اختصاص دون زمان و وقتی دون وقت ندارد و بعد از تحقیق این مقام میگوئیم که در میان امت بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تفحص نمودیم باتفاق تمام امت از مخالف و مؤالف نیافتیم احدی را که جامع جمیع مراتب کمالیه علمیه و عملیه و مطهر و معصوم از همه نواقص بشریه باشد که غرض الهی در آنچه ذکر شد حاصل شود مگر اهل بیت طهارت و معدن رسالت و خانواده عصمت و محل کرامت فتعین الخلافة و الامامة لهم صلوات الله عليهم و هو المطلوب

مقاله ثانیه در استدلال بر امامت و خلافت ائمه هدی صلوات الله عليهم اجمعین از عترت طیبه طاهره رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم واحدا بعد واحد بآیات قرآنیه

آیه اولی آیه شریفه ی كُنْتُمْ تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اَئِيْهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ اِنْ

جماعتی از مفسرین عامه حمل نمود هاند اولی الامر را بر امراء و سرداران لشکر و سلاطین در هر زمان از اهل اسلام و حمل اولی الامر بر این معنی غیر معقولست چه آنکه قرینه قطعیه عقلیه دلالت دارد بر اینکه اولی الامر باید معصوم و مطهر از هر زلل و خطا باشد از دو وجه اولاً آنکه حق تعالی در آیه شریفه مقرون فرمود اطاعت اولی الامر را باطاعت خود و رسول خود علی سبیل الاطلاق و الکلیه و تسویه فرمود بین آن دو در وجوب اطاعت بنحو کلیه و اطلاق و از محلات عقلیه است تسویه جایز الخطا در اقوال و افعال و احکام را با کسیکه مجزوم الیقین و الصوابست در قول و حکم و فعل و ثانیاً اینکه امر بوجوب اطاعت علی سبیل الاطلاق مستلزم امر بمتناقضین و الضدین است چه آنکه اطاعت من یجوز علیه الخطا و العصیان در صورت ارتکاب او بمعصیت و یا امر نمودن مکلفین را بآن البته حرامست عقلاً و شرعاً و امر باطاعت او علی سبیل الاطلاق فی کل حکم و قول و فعل علی سبیل الوجوب و اللزوم مستلزم امر بضدین یا متناقضین است در شیء واحد شخصی و آن ممتنع است جدا پس مراد باولی الامر که اطاعت ایشان مقرون باطاعت خدا و رسول او است در لزوم اتباع علی کل حال بقرینه عقلیه قطعیه باید کسانی باشند که موصوف بملکه عصمت باشند ناصحیح باشد تسویه اطاعت ایشان باطاعت خدا و رسول او و دفع شود محذور امر بضدین و یا متناقضین پس حمل اولی الامر در آیه بفسقه و ظلام از امراء و رؤسای لشکر و یا سلاطین جور از بنی امیه و عباسیان و امثال ایشان غلط فاحشی است که منافی با عقل و مناقض با طبع سلیم است و در میان امت بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باتفاق خاصه و عامه احدی موصوف بملکه عصمت نبود و نخواهد بود مگر ذریه طیبه طاهره حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم پس باید مراد باولی الامر در آیه ائمه از آل محمد

باشند که اطاعت و انقیاد ایشان همان اطاعت و انقیاد خدا و رسول او باشد که عین صدق و صواب و منزله از شبهه و خطاست و رسول خدا در حق ایشان فرمود که اقتداء بایشان نمائید که ایشان بیرون نمیرند شما را از راه هدایت براه ضلالت و فرمود در حدیث ثقلین که بایشان تمسک جوئید که هرگز گمراه نمیشوید و فرمود مثلهم کمثل نوح و باب حطه بنی اسرائیل چنانکه عنقریب در مقالات آتیه واضح و لایح خواهد شد و اجماع اهل بیت رسالت در تفسیر آیه آنکه مراد باولی الامر امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او صلوات الله علیهم اجمعین هستند و امام فخر رازی اعتراف نمود که مراد به اولی الامر باید کسانی باشند که معصوم از خلل و خطا باشند و الا لازم خواهد آمد امر باجماع تقیضین و آن محال است لهذا تعبیر کرده که مراد باولی الامر اجماع است و گذشت در مقدمات و فصول سابقه کلام او و آنچه وارد بر او است و جماعتی از علماء عامه غیر از فخر رازی موافقت کرده اند علماء شیعه را که مراد باولی الامر علی بن ابیطالب و ائمه از اولاد او سلام الله علیهم اجمعین هستند و مجاهد و فلکی در تفسیر خودشان گفته اند که مراد باولی الامر علی بن ابیطالب علیه السلام است و ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین گفته است که مراد باولی الامر علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول خدا هستند و نیز ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از سلیم بن قیس روایت کرده است که در زمان خلافت عثمان اصحاب و مهاجرین حلقه زده بودند و گفتگو در علم فقه مینمودند تا آنکه کلام ایشان منجر شد بفضل قریش و سبقت ایشان باسلام و هجرت ایشان با رسول خدا و در آن مجمع زیاده از دویست نفر از مهاجر و انصار حاضر بودند و خواهش نمودند از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که بایشان مکالمه نماید آنسرور فرمود آنچه ذکر نمودید از فضایل مهاجرین و انصار از قریش و غیر ایشان حقتعالی این فضل را بسبب کی بشما ارزانی داشت عرض کردند که حقتعالی بر ما منت نهاده است باین فضایل بسبب محمد رسول خود صلی الله علیه و اله و سلم پس آنگاه حضرت شروع نمودند بفضایل و مناقب اهل بیت و جمله از مناقب خود و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را بیان فرمودند و همه حضار تصدیق نمودند و اعتراف کردند تا آنکه فرمود که شما را بخدا قسم آیا میدانید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد و همچنین آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الی اخر الایه و همچنین آیه و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجۃ نازل شد مردم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عرض کردند که این آیات مخصوص بر رسول خداست یا آنکه عموم دارد آنگاه خدای تعالی امر کرد رسول خود را که اعلام نماید امت را بوالیان امر ایشان و معنی ولایت را از برای ایشان بیان فرماید چنانکه نماز و حج و زکوة را از برای ایشان بیان فرمود پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در روز غدیر خم خطبه خواند و فرمود بمن یا علی برخیز من برخاستم و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و بیان فرمود معنی ولایت را و آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

تکبیر گفت پس ابو بکر و عمر از جای برخاستند و عرض کردند یا رسول الله این آیات خاصه در شأن علی نازل شده فرمود بلی در شأن او و اوصیاء من تا روز قیامت عرض کردند یا رسول الله اوصیاء خود را از برای ما بیان فرما فرمود که علی برادر و وزیر و وارث و خلیفه من است در امت من و آقای هر مؤمن است بعد از من و بعد از او دو پسر من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد فرزندانم حسین یکی بعد از دیگری که پیوسته قرآن با ایشانست و ایشان با قرآنند و از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر حوض کوثر همه آن مجمع که حاضر بودند عرض کردند بلی میدانیم و آنچه بیان نمودی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالمشافهه شنیدیم و نیز از ابراهیم بن محمد حموی بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بمن فرمود خوشحال کسی که ترا دوست دارد و بتواقرار کند و وای بر حال کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید یا علی دوستان تو دیده های ایشان از برای خدا خاشع و دلهای آنها از یاد خدا خائف و عارفند حق ولایت ترا و تواضع مینمایند از برای تو و از برای اولاد تو و براهی میروند که خداوند در کتاب خود امر فرموده و صاحبان ایشان بایشان امر فرموده اند و عمل میکنند بآنچه اولی الامر ایشان بآن امر فرموده اند و بایشان پیوسته اند و از ایشان جدا نمیشوند و عیسی بن یوسف همدانی بسند خود روایت کرده از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود فرموده و در حق ایشان و اولی الامر منکم تنزیل فرموده پس هرگاه در میان شما تشاجر و تنازع واقع شود باید رجوع بقول خدا و رسول و اولی الامر نمائید و از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان برداری ایشان نمائید و منقاد احکام و اوامر ایشان باشید من چون این سخن شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر که چه کسانیند فرمود یا علی انت اولهم و ابو الفتوح در تفسیر خود ادعای تواتر خبر مذکور نموده در میان عامه و خاصه که جابر بن عبد الله انصاری خدمت رسول خدا عرض کرد که من خدا و رسول را میدانم و میشناسم اما اولی الامر را نمیدانم فرمود یا جابر هم خلفائی و ائمة المسلمین و اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی و بعد از او علی ابن الحسین تا آنکه يك يك از ایشان را نام برد و نیز از جابر بن ثمره روایت کرده اند که چون آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ نازل شد از رسول خدا پرسیدم که «من اولو الامر الذین قرن الله طاعتهم بطاعته قال هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابیطالب»

آیه ثانیه قوله تعالی ی أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

تقریب استدلال باین آیه وافیه هدایه بر امامت و خلافت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین آنکه

لفظ صادقین جمع است و بحسب ماده و هیئت دلالت دارد که این جماعت معصوم از زلل و خطا و موسومند بموهبت الهیه که ملکه ربانیه عصمت است و امر فرمود حقتعالی کون با ایشانرا در همه احوال و ازمان علی سبیل الاطلاق بدون تقیید بزمانی دون زمانی و بفعلی دون فعلی و از واضحات آنکه مامورین بکون مع الصادقین غیر صادقین اند و الا لازم خواهد آمد که هر یک از مکلفین امام نفس خود باشند و متابعت نفس خود نمایند و نمیشود که مراد از آیه صادق فی الجملة باشد چه آنکه در اینصورت لازم خواهد آمد هر یک از مکلفین متابعت یکدیگر نمایند در همه اقوال و افعال او اگر چه صادق در یک امر باشند بلکه اگر صادق در یک کلام غیر مرتبط بشرع و دین باشد من اول عمره الی آخره و نمیشود که مراد بصادقین معیت بحسب جسم باشد زیرا که این غیر معقول است که همه امت معیت جسمانی داشته باشند با صادقین علی الاطلاق فی کل وقت و زمان با آنکه ثمره تامه بر آن مترتب نخواهد بود و پس از بطلان لوازم محقق خواهد شد که مراد بصادقین کسانی خواهند بود که صادق علی الاطلاق و الکلیه اند که صدق و راستی ایشان بحسب واقع و نفس الامر قولا و فعلا ظاهرا و باطنا مع الله و مع الخلق بنحویستکه اصدق الصادقین اعلام فرمود خلق را بصدق ایشان و آنکه معدل بتعدیل الهی و مصدق بتصدیق خداوندی اند و مراد بکون مع الصادقین متابعت ایشان است در اقوال و افعال و آنچه امر و نهی فرمایند بندگان خدا را بآن از تکالیف شرعیه و قواعد دینیه از اصول و فروع و مبدء و معاد و آنچه متعلق است بتکمیل عقول و نفوس که خلق مهتدی شوند بهدایت ایشان و مودب شوند بآداب الهیه و مقصود از امامت و خلافت هم نیست مگر آنکه خلق اطاعت نمایند در شریعت حضرت سید المرسلین کسانی را که خداوند ایشانرا توصیف فرمود بوصف مذکور و باتفاق مؤالف و مخالف بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در میان تمام امت کسی نبود که موصوف بصفه صادق مطلق و دارای ملکه ربانیه عصمت باشد مگر اهل بیت رسالت از ائمه هداة المهدیین صلوات الله علیهم اجمعین و امام فخر رازی که از عظام علماء اهل خلافت اعتراف نمود که لفظ صادقین در آیه شریفه دلیل است بر اینکه در میان امت در همه اوقات باید معصوم مطهری وجود داشته باشد که امت متابعت او نمایند و بیانات شافیه در تقریب استدلال بآیه شریفه بما لا مزید علیه در مقدمات امامت در بیان شرطیت عصمت در امام و خلیفه مفصلا سبق ذکر یافت و نیز اخبار بسیاری از علما و روای عامه در آیه شریفه رسیده است که مراد بصادقین محمد و اهل بیت اویند ابن قعنب بسند خود از عبد الله عمر بن الخطاب روایت کرده است که پسر خلیفه باصحاب خود میگفت که «امر الله اصحاب محمد باجمعهم ان یخافوا الله ثم قال لهم کونوا مع الصادقین یعنی محمد و اهل بینه» ابو یوسف یعقوب بن سفیان در تفسیر خود نقل کرده است از مالک بن انس از عبد الله بن عمر که تفسیر کرد آیه

شریفه را از برای اصحاب خود که کونوا مع الصادقین یعنی محمد و اهل بیته و نیز از نافع همین حدیث را نقل نمود و خرگوشی در کتاب شرف المصطفی و ثعلبی در کتاب کشف روایت کرده اند که مراد بکونوا مع الصادقین محمد و آل محمد است و ابراهیم بن محمد ثقفی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که آنسرور فرمود که صادقین مائیم و نیز خرگوشی همین حدیث را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است و اخبار باین معنی که مراد بصادقین آل محمداند در طرق اهل بیت و اصحابنا الامامیه بر حد استفاضه بلکه بتواتر پیوسته است که محتاج بذکر نخواهد بود

آیه ثالثه آیه شریفه وَ إِذِ ابْتَلَى	اِبْرَ	اِهِيْمَ رَبُّهُ
بِكَلِمَةٍ	اَتِ وَ اَنْمَهُنَّ وَ	اَلِ اِنِّي
ج	اَعْلَمَ اَنَّكَ لِلنَّاسِ اِمَامٌ	اَمَّا
ق	اَلْ وَ مِمَّنْ ذُرِّيَّتِي وَ	اَل
لا	اَلْ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ	اَل

تفصیل بیان و استدلال بآیه در مقدمات و فصول سابقه سبق ذکر یافت که از جهات عدیده دلالت بر مدعا مینماید از آنجمله آنکه آیه ناطق است که جعل و قرارداد امامت من الله سبحانه و تعالی است که امام باید منصوص من الله تعالی باشد چه آنکه لفظ جعل ظاهر بلکه صریح در آنست و نیز اگر جعل و قرارداد امامت از جانب خدا نباشد بلکه اختیار آن از جانب خلق بوده باشد هر آینه سؤال حضرت خلیل الرحمن با آنکه صاحب منصب نبوت بود از خداوند که ذریه او را امام از برای خلق قرار دهد بی محل و خالی از وجه خواهد بود چه آنکه میتوانست که خودش بعضی از ذریات خود را امام و خلیفه قرار دهد از برای مردم دیگر چه حاجت بمسئلت از خداوند منان بود در این امر و بعد از تحقق این مطلب بحسب عقل و شرع که امام باید منصوص من الله تعالی باشد میگوئیم که دعوی نص بر امامت و خلافت از برای احدی نشد مگر از برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه طاهره او واحدا بعد واحد پس متعین است امامت و خلافت از برای ایشان و اما نص بر امامت و خلافت امیر المؤمنین من الله سبحانه و من رسوله پس گذشت تفصیل آن در فصول سابقه بنحویکه لا یسع المنکر المتعصب الا العار او الدخول علی النار و اما نص بر امامت ائمة الهداة المعصومین صلوات الله علیهم من الله و رسوله اینک بر تو ظاهر میشود بنحویکه راه شبهه و عذر از برای احدی نماند ان شاء الله تعالی مگر آنکه اذعان بحق نماید و از آنجمله آنکه بعد از مسئلت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام امامت را از برای ذریه خود مضایقه فرموده است که حقتعالی اعطا فرماید آنرا بذریه او کائنا من كان بلکه اعلام صریح فرمود بآنکه آن امامت نمیرسد بظالمین از ذریه تو بقوله لا ینال عهدی الظالمین بلکه آن مخصوص به برره از اتقیاء از ذریه تو خواهد بود که از صلب اسماعیل و اسحق بوجود خواهند آمد و از صلب اسحاق انبیا و ائمه بنی اسرائیل امام و پیشوای خلق بودند و از صلب اسماعیل محمد و آل محمد که برره و اتقیاء از ذریه

ابراهیم اند امام و پیشوای خلقند و صریح آیه شریفه آنکه باید امام ظالم نباشد زیرا که نصب امام از برای رفع ظلم است و کسیکه ظالم بر نفس خود باشد و آلوده بمعاصی و زنک کفر باشد چگونه امام خلق خواهد بود و فراء که از اعظم اهل خلافت در تفسیر آیه گفته که مشرک امام خلق نخواهد شد و قاضی بیضاوی که از عظماء مفسرین اهل خلافت گفته که «الامامة امانة من الله و عهده و الظالم لا يصلح لها و انما ينالها البررة الاتقياء منهم و فيه دليل على عصمة الانبياء و ان الفاسق لا يصلح للامامة» و صاحب کشف در تفسیر خود گفته است که آیه دلیل است بر عدم صلاحیت فاسق از برای امامت و چگونه فاسق امام میتواند بود و حال آنکه خبر او غیر مقبول و شهادتش مردود است و ابن مغزلی شافعی از ابن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی در آیه کریمه **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** آگاه ساخت حضرت ابراهیم را که من عهد امامت را بظالمین ندهم هرگز و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است پس حضرت ابراهیم دعا نمود و عرض کرد و اجنبی و بنی ان نعبد الا صنم پس حق سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب فرمود در حق من و علی بن ابیطالب و مر او علی را از عبادت اصنام نگاهداشت «فاتخذنی نبیا و علیا وصیا» فعلی هذا پس امام باید معصوم و مطهر از ظلم و شرک و نفاق و معاصی باشد و شبهه نیست در نزد تمام امت که بعد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عصمت و طهارت مخصوص خانواده رسالت بود و غیر ایشان از برای احدی مرتبه جلیله عصمت نبود پس نصیبی از امامت و خلافت از برای اعدای ایشان از فسقه و فجره و ملوک بنی امیه و عباسیه چون معاویه و یزید و حجاج و غیر ایشان که دعوی امامت و خلافت نمودند نبود فتعین الامامة و الخلافة لاهل بیت الرسالة صلوات الله عليهم فهو المطلوب

آیه رابعة قوله تعالى وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهِمْ
كُنَّ الْأَبْوَابُ مِنْ أَيْمَانِهِمْ
وَأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ
أَبْوَابِهَا
وَأَنْ تَأْتُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

چه آنکه حق سبحانه و تعالی نفي حسن و نیکوئی فرموده است که کسی داخل خانه شود از پشت سر آن بلکه برو نیکوئی آنکه داخل خانه ها شوند از ابواب و راه آن و فرمود پرهیزید از خدا از آنکه داخل نشوید خانه ها را از باب آن شاید شما از رستگاران باشید و از واضحات آنکه مراد بآیه ظاهر آن نخواهد بود که خداوند اینهمه اصرار و تأکید فرماید که اگر کسی داخل خانه خود میشود باید از پشت آن داخل نشود بلکه باید از راه آن داخل شود چه آنکه اینمطلب از امور عادی غیر مرتبط بشرع و دین است با آنکه خلافتی نیست در میان علماء اهل اسلام قاطبة از مخالف و مؤلف که جایز است از برای صاحبخانه بهر نحویکه اراده نماید داخل خانه خود شود و یا اجنبی را بهر نحویکه اراده او تعلق گیرد اذن دهد که داخل خانه او شود از باب آن و یا از ظهر آن منع و حرجی در آن نیست بلکه مباح و جایز است «و الناس مسلطون علی اموالهم»

بایّ نحو شأوا) بلکه مراد از آیه بدلالّت اقتضا چنانکه محققین از مفسرین بیان نموده اند آنکه امور دنیا و آخرت را باید از راهش طلب نمود و از باب آن داخل شد چنانکه اگر کسی طالب صنعتی از صنایع دنیویّه باشد باید رجوع باهل خبره در آن صنعت نماید و کسیکه طالب علم باشد باید از اهل علم اخذ نماید و کسیکه طالب دین و شرع باشد باید از اهل آن اخذ نماید و از مسلماتست که در میان امت باب علم و تقوی و زهد و سیر الی الله و سلوک سیل هدی که بر حد استقامت مطلقه از جهات ظاهره و باطنه باشد کسی نبود مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام و بعد از او اهل بیت طاهره از خانواده رسالت که جامع جمیع مراتب کمالیه علمیه و عملیه بودند و احدی از امت را شبیهه نیست در اتصاف ایشان بکمالات نفسانیه و تنزه ایشان از همه معایب و نقایص خلقیه و خلقیه و در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بتواتر پیوسته است قول رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم «انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات من بابه» و ثعلبی که امام مفسرین اهل خلافت روایت کرده است از ابی جعفر محمد الباقر علیه السّلام که فرمود مائیم ریسمان محکم خدا در آنجا که فرموده است وَ اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا و ابن ابی الحدید گفته است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم در حق ذریه طاهره خود فرموده است که ایشان زبانهای حقند یعنی گویا حق را بایشان قرار داده است که میگردد بایشان هر جا که بگردند و میرود هر جا که بروند و فرمود که ایشان زبانهای حقند چنانکه در قرآن فرموده است وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ یعنی صادر نمیشود از ایشان حکمی و نه سخنی مگر آنکه بر حق و صوابست و این کلمات دلیل است بر عصمت عترت طاهره و عصمت ایشان مسلم است و ابو بکر شیرازی نقل کرده است از قتاده و بصری در آیه وَ اَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ که این طریق علی بن ابی طالب علیه السّلام و ذریه او طریقی است که ظاهر و واضح و روشن و هویدا است که در او هیچ اعوجاجی نمی باشد و ابراهیم بن محمد حمویّنی گفته است که مراد ولایت آل محمد است و صراط محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میباشد و ثعلبی و وکیع ابن جراح و سفیان ثوری از سدی و مجاهد و مسلم بن حیان روایت کرده که صراط مستقیم محمد و آل محمداند و آنچه در اخبار اهل بیت وارد شده است آنکه آل محمد ابواب الله و سبیل و الدعاء الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القیمة و در کتاب احتجاج از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود «قد جعل الله للعالم اهلا و فرض علی العباد طاعتهم بقوله وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوَابِهَا و البیوت هی بیت العلم الذی استودعته الانبیاء و ابوابها اوصیائهم» و در روایت دیگر چنین فرمود «نحن البیوت الی امر الله ان یوتی ابوابها نحن باب الله و بیوته الی یوتی منه فمن تابعنا و اقربو لایتنا فقد اتی البیوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها» و در نهج البلاغه در حق اهل بیت رسالت فرمود «هم موضع سره

و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام حناء ظهره» یعنی آل محمد محل اسرار الهی و صندوق علم او و مرجع حکم و مخزن کتب الهیه اند و کوههای دین خدایند که نگاهداری دین خدا مینمایند که دین او متزلزل نشود و بایشان راست میشود کجی پشت دین و نیز در نهج البلاغه فرموده «نحن الشعار و الاصحاب و الخزنه و الابواب» و نیز فرمود در نهج البلاغه در وصف اهل بیت رسالت «انما الائمة قوام الله و عرفائه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم» و بعد از تحقق این مطلب که ائمه از آل محمد ابواب الله و صراط الله و قوام الله علی خلقه هستند باین اخبار مسلمه از طرفین که در تفسیر این آیات نقل کرده اند و مسلم داشته اند علم و فضل و عصمت و طهارت ائمه هداة را پس واضح خواهد بود تمسک بآیه شریفه از برای خلافت و امامت ائمه هداة واحدا بعد واحد و واجبست بر تمام امت که واقف شوند بر در خانه ایشان و تحصیل امور دین و شریعت از ایشان نمایند که ایشان ابواب الله و خیرته علی خلقه و صراط مستقیم اند و رشته اطاعت و انقیاد ایشانرا بر گردن نهند و پیروی غیر ایشانرا نمایند که آن داخل شدن بیوتست از ظهور آن و متابعت نمودن غیر ایشان متابعت کسی خواهد بود که اهلیت ندارند که مرجع دین و شریعت سید المرسلین شوند و امامت و خلافت ایشان علیهم السلام را معنی نخواهد بود مگر همین معنی که مکلفین اعتقاد نمایند که مرجع دین و شرع حضرت سید المرسلین بعد از آن برگزیده رب العالمین اهل بیت طاهره اویند که متابعت ایشان در اقوال و افعال ایشان واجب و لازم است واحدا بعد واحد در آنچه بیان فرمایند از امور دین مبین و هو المطلوب

آیه خامسه قوله تعالی النبی اُولی
اَزُو
الْاَزْوَ
کَ

بِ
الْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ
اَنْهُمْ وَ اَوْلَادُهُمْ
بِغَضٍ فِي

اَجْ
هْ اُمَّه
اُم بَعْض
هَمْ اَوْلَى
اِبِ اللّٰهِ

ظاهر آیه آنکه حق سبحانه و تعالی اعلام فرمود خلق را در این آیه شریفه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اولی بمؤمنین است از جانهای ایشان که صریح در اولی بتصرف است که ولایت مطلقه الهیه باشد بر کافه بندگان خدا از مؤمنین و مهاجرین و ازواج او امهات مؤمنین اند در تعظیم و احترام و اولی الارحام او بعضی از ایشان اولی ببعض اند از مؤمنین و مهاجرین در این ولایت عامه که از برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود بر مؤمنین و اولی بوراثت رسول خدایند از مؤمنین و مهاجرین پس ظاهر آیه شریفه خصوصاً با حذف متعلق مفید عموم است که وراثت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و ولایت و امارت او منتهی خواهد بود باولو الارحام که اهلیت آنسروراند که از اقارب و ارحام او هستند پس ولایت و امارت و وراثت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مخصوص بایشانست لا- غیر فان قلت که استثناء در آیه من قوله إلا- اَنْ تَفْعَلُوا اِلَى اَوْلِيَاكُمْ مَعْرُوفاً دلیل است بر اینکه مراد باولو الارحام بعضهم اولی ببعض مطلق وراثت است که اولو الارحام از اولاد و اقارب از همه امت اولی بوراثت اند از غیر اقارب و ارحام و مراد باولویت اولویت در ارث است نه اولویت در ولایت و

امارت قلت اولاً آنکه در آیه قرینه متعدده است که مراد باولو الارحام ارحام رسولخدا هستند و مراد باولویت ایشان اولویت در ولایت و امارت و وراثت از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم است که مخصوص است باهلیت لا غیر قرینه اولی سیاق آیه چه آنکه حقتعالی اولاً ذکر فرمود اولویت رسول و ولایت مطلقه او را بر امت من قوله النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و بعد از آن بیان فرمود تعظیم و تکریم ازواج رسولخدا را پس مراد باولو الارحام بقرینه سیاق باید اقارب و ارحام رسولخدا باشند نه غیر ایشان و قرینه ثانیه آنکه لفظ النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم قرینه است که مراد بلفظ اولی در اولو الارحام نیز بمعنی اولویت در ولایت است و قرینه ثالثه آنکه مفضل علیه در اولو الارحام بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ تمام مؤمنین و مهاجرین اند بنحو استغراق و عموم که مفاد جمع محلی باللام است که ظاهر در استغراق است یعنی اولو الارحام در میان امت اولی و احق اند از همه افراد از مؤمنین و مهاجرین و اگر مراد بوراثت اولو الارحام بعض از امت با بعض دیگر باشند نه همه مؤمنین هر آینه استغراق صحیح نخواهد بود بلکه لازم خواهد آمد اتحاد مفضل با مفضل علیه و آن غیر جایز و یا بعید است جدا و قرینه رابعه آنکه آنچه در تفسیر اهلیت وارد شده چنانکه کمی در تفسیر خود ذکر کرده است آنستکه آیه شریفه نزلت فی الامامة و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود «هذه الایة جرت فی ولد الحسین فنحن اولی بالامر و برسول الله من المؤمنین و المهاجرین و الانصار» سلیم بن قیس بسند خود از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده که روزی در نزد معاویه نشستند بودیم با جمعی از اکابر قریش از بنی هاشم و غیر ایشان پس بمعویه گفتم که از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که فرمود «انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم علی بن ابی طالب من بعدی اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد فالحسن بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم ابنی الحسین من بعده اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد فابنه علی بن الحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم و سندرکه یا علی ثم ابنه محمد ابن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم و سندرکه یا حسین» تا آنکه ذکر فرمود يك بیک از ائمه از اولاد حسین تا آخر ایشانرا و بعد از آن عبد الله بن جعفر شهادتی خواست از حضاریکه در نزد معاویه نشستند بودند پس همه ایشان شهادت دادند در نزد معاویه بآنچه روایت کرد عبد الله از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم سلیم بن قیس بعد ازین روایت گفته است که من همین حدیثرا از سلمان و ابی ذر و مقداد شنیده ام و حافظ بن عقده و صاحب کتاب النثر و الطی که از علماء عامه اند بسند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده اند که چون آیه شریفه أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ نازل شد صحابه عرض کردند یا رسول الله کدام است آن ولایتی که رسول

خدا و اولو الارحام او احقند بما از جانهای ما فرمود آن اطاعت کردن و شنیدن از آنچه خواهید و نخواهید و ثانیاً آنکه اگر مراد باولو الارحام مطلق وراثت اولو الارحام از امت باشند در وراثت هر آینه محتاج است کلام بحذف و تقدیر و تکلفات بسیار تا صحیح باشد استثناء مذکور چه آنکه تفسیر آیه چنین خواهد شد که «اولو الارحام من الامة او المؤمنین بحق القرابة اولی بالمیراث من المؤمنین و المهاجرین بحق الدین و المهاجرة» ارحام از همه امت اولی بمیراثند از مؤمنین بسبب حق اخوت دینی و مهاجرین بسبب حق مهاجرت که قبل از نزول آیه توارث میراث بین مؤمنین بحق دین و مهاجرت بود نه بقرابت و ذی رحمی و بعد این حکم نسخ شد و بناء وراثت بر قرابت شد پس از برای مؤمنین و مهاجرین حق وراثتی از مؤمنین نمیباشد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أَوْلِيَاءَ كَمَا تَفْعَلُونَ مَعْرُوفاً يَعْنِي مگر آنکه میت توصیه نماید در هنگام موت بمعروف که برو احسان و صدقاتی بمؤمنین غیر اولی الارحام بدهند و در آیه هیچ اشاره بلفظ میراث نشده است مگر آنکه استثناء در آیه احتمال می‌رود که مراد باو مسئله توارث عامه مکلفین باشد بارتکاب همه این تکلفات از برای تصحیح استثناء و از واضحات آنکه مجرد احتمال آنکه استثناء شاهد و قرینه بر توارث است دلیل بر مطلب نخواهد شد خصوصاً آنکه از مسلمات در نزد اهل عربیت است که تکلفات حذف و تقادیر بر خلاف اصل و خلاف ظاهر است که مرتکب آن نباید شد مگر بدلیل واضح و شاهد لایح و علی المدعی اثباته بخلاف آنکه اگر مراد باولویت در اولو الارحام اولویت در خلافت و امامت و وراثت از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد از برای خصوص ارحام و ذوی القربی رسولخدا که اهل بیت او باشند که استثناء در کلام بر ظاهر خود باقی و محتاج به تکلف و تاسف نخواهد بود چه آنکه معنی آیه چنین خواهد بود که ذوی القربی رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم اولی بوراثت و ولایت رسولخدا هستند از مهاجرین و مؤمنین که این حق ولایت مخصوص بایشانست و غیر ایشان را حقی و نصیبی از آن نیست مگر آنکه بجای آورند از برای خودشان معروفراً که عبارت از ارشاد و هدایت ایشان باشد بآنچه ممدوح است در شریعت که امر بخیرات و انشاء معروف در شرع که امر بمعروفست و یا آنکه توصیه نمایند معروفراً که ایمان بالله و بما جاء به رسوله است از امر دین و اسلام باولیاء خودشان و ثالثاً سلمنا که مراد باولو الارحام اولویت در وراثت است که شامل حال همه امت است نه خصوص ذوی القربی از اهل بیت رسولخدا و لکن شبهه نیست که قدر متیقن از عام در اینصورت اهل بیت رسولخدا خواهند بود خصوصاً با آنکه مورد و شان نزول آیه هم میباشند چنانکه در اخبار متقدمه از خاصه و عامه معلوم شد و از واضحات قواعد لغوییه آنکه مورد و شان نزول و فرد قدر متیقن از عام قطعی الدخول در عموم اولو الارحام خواهند بود که عام بالنسبه باو نص صریح خواهد بود و بالنسبه بسایر افراد دلالت او

بظهور است و بالنسبه بقدر متيقن نص و صريح است و اگر مخصص معلوم محققى وارد شود لابد است که تخصيص داده شود باو بعض افرادیکه عام ظاهر در شمول آنست و غلط است که مخصص واقع شود باو افرادیکه عام صريح و نص در آنست از افراد قدر متيقن و اگر گفته شود که اکرم القوم الا زيدا العادل تخصيص مستهجن و غلط است چه آنکه زيد عادل قدر متيقن از افراد قوم است بخلاف آنکه اگر گفته شود اکرم القوم الا- زيدا الفاسق زیرا که شمول عام بالنسبه بزید فاسق از باب ظهور است نه از باب نص و علی هذا ثابت میشود مطلوب در آیه بنحو دیگر که آن بطلان خلافت خلفاء ثلث باشد چه آنکه ایشان منع ارث اهل بیت رسول خدا نمودند بحديث مجعول «نحن معاشر الانبياء لا- نورث») و این حدیث مجعولرا علماء عامه مخصص آیات موارث گرفته اند و بر تو معلوم و محقق شد که اگر مخصص عام قطعی الاعتبار باشد تخصيص باو غلط است که باو تخصيص داده شود عام بالنسبه با افراد قدر متيقن الدخول فضلا از آنکه آن مخصص مشکوک الاعتبار یا قطعی البطلان باشد چه آیه در اینصورت که قائل بتعميم شدیم دليل است بر بطلان مذهب عامه و عدم صحت خلافت ابی بکر و اتباع او و بطلان امامت ایشان ثابت خواهد شد امامت و خلافت اهل بیت رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم واحدا بعد واحد چه آنکه نفی احد الضدين مستلزم اثبات ضد دیگر است و بطلان احد المتقابلين موجب صحت مقابل آخر است و هو المطلوب و گذشت جمله از کلام که مرتبط باین جواب اخير است در استدلال بهمین آیه در فصل استدلال بآیات قرآنيه بر خلافت و امامت امير المؤمنين علی بن ابی طالب عليه السلام و لکن در جواب اول از این اجوبه ثلث از نظر و تأمل جديد است

تَعْلَمُونَ *

آیه سادسه قوله تعالی فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

ثعلبی که امام مفسرين عامه است روایت کرده از جابر که چون این آیه نازل شد علی عليه السلام فرمود که ما ئیم اهل الذکر و یوسف قطان در تفسیر خود و وکیع بن جراح و سفیان ثوری جمیعا از سدی روایت کرده اند که این آیه در شان علی عليه السلام نازل شد حافظ محمد بن موسی شیرازی در تفسیر خود که مستخرج از دوازده تفسیر است در تفسیر آیه شریفه گفت یعنی سؤال نمائید از اهلیت نبوت و معدن رسالت و محل تردد ملائکه سفیان ثوری و سدی از حارث نیز این روایت را نقل کرده اند و نیز همین حافظ در کتاب مذکور بروایت خود از ابن عباس چنین نقل کرده است در تفسیر آیه که «أَهْلَ الذِّكْرِ * هم محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين هم اهل الذکر و العلم و العقل و البیان و هم اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مختلف الملائکه» شهرستانی در کتاب مفاتیح الاسرار و همچنین حافظ ابو نعیم بسند خود از انس بن مالک و ابی العباس فلکی در تفسیر خود روایت کرده اند که مراد باهل الذکر آل محمد است و در اخبار اهلیت رسالت بطریق تواتر نقل شده که مراد باهل ذکر اهل بیت آنحضرت خواهند بود و در آیه شریفه أَنْزَلَ اللَّهُ

إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا تفسیر نموده اند مفسرین خاصه و عامه که مراد بذکر رسول خدا میباشد و بنا بر این مراد باهل ذکر اهل بیت آن حضرت خواهند بود و در آیه شریفه وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ گفته اند که مراد بذکر قرآن است که ذکر است از برای رسول خدا و قوم او که اهل بیت او باشند و اطلاق ذکر بر قرآن بسیار واقع شده چون قوله تعالیٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ و امثال آن از آیات و اما وجه استدلال بآیه شریفه آنکه تمام امت مامورند بسؤال از اهل ذکر بر سبیل حتم و وجوب آنچه را که علم باو ندارند از احکام شرعیه و تکالیف الهیه و البته چنین مسئولی واجب اطاعه خواهد بود در آنچه سؤال از او میشود که جواب از آن گویند و الا لازم خواهد آمد لغویت امر بسؤال و البته چنین کسی که واجب اطاعه باشد در میان امت نخواهد بود مگر امام و خلیفه و هو المطلوب فان قلت که ظاهر سیاق آیه آنکه مراد بمسئولین علماء از اهل کتابند در آثار نبوت و دلائل و معجزات رسالت پس آیه دلیل بر مقصود نخواهد بود جواب از آن اولاً آنکه آنچه مستفاد از اخبار طرفین است چنانکه ذکر شد آن است که مراد بمسئولین اهل بیت رسالتند لا غیر ثانیاً آنکه سلمنا که مراد علماء اهل کتاب هم بسیاق داخل در عموم آیه باشند که باید رجوع بایشان هم بشود در آثار نبوت و دلائل و معجزات رسالت غایة الامر ظاهر آیه عموم است که مراد باهل ذکر علماء امم سابقه و علماء این امتند که در دلائل نبوت باید رجوع بعلماء سابقه نمود و در احکام دینی الهیه شریعت نبویه رجوع بعلماء این امت شود و لکن مستفاد از این اخبار مذکوره از طرفین که آنفا ذکر شد آنکه مراد بعلماء این امت که اهل ذکراند خصوص اهل بیت نبوت است لا غیر پس تمام خواهد بود مقصود باستدلال از آیه و ثالثاً آنکه در دلائل نبوت و آثار رسالت هم باید رجوع باهل بیت رسالت شود چنانکه در آیه شریفه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَ هَمَّ جُنُودًا لِّقَوْمِهِ كَفَرُوا لَسْتَ مَرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ مراد بشاهد تالی که گواه حضرت رسول است و مصدق امر نبوتست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مراد بمن عنده علم الکتاب که کفایت مینماید شهادتی او در امر نبوت و رسالت حضرت سید رسل نیز آنحضرتست باتفاق مفسرین و علما و روات از خاصه و عامه چون صدر الائمه اخطب خواری و ثعلبی و حموی و واحدی و طبری و سیوطی در درّ منثور و امام فخر رازی و نیشابوری و احمد بن حنبل و ابن مغزلی شافعی و ابو معاویه و خلف و مؤلف کتاب زاد المسیر و باغنوی و ابو نعیم حافظ و صاحب کتاب فصیح الخطیب و قاضی عثمان در تفسیر خود و ابو نصر قشیری و جبری و ابن ابی الحدید و صاحب کتاب الغارات و فلکی در تفسیر خود جمیعاً

اعتراف نموده اند که مراد بشاهد و گواه در آیه علی بن ابی طالب علیه السلام و علی هذا پس سؤال از دلایل رسالت و تصدیق نبوت هم باید از اهل بیت رسالت شود که اول ایشان علی بن ابی طالب است پس سیاق آیه فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ * شاهد نخواهد بود که مسئولین از امر رسالت باید علماء اهل کتاب باشند بلکه آیه شریفه بمعونه دو آیه مذکوره که از مسلمات خاصه و عامه است که مراد بآن شاهد و گواه در امر رسالت علی بن ابی طالب علیه السلام بآنچه از اخباریکه ذکر شد در تفسیر آیه فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ * که مراد باهل الذکر آل محمد و اهلیت رسالت اند نص در مدعا خواهد بود و هو المطلوب

آیه سابعه قوله تعالی قُلْ لَّا الْقُرْبَى

وهمچنین آیه وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

چه آنکه در آیه اولی خدای تعالی میفرماید که تمام اجر نبوت و مزد زحمات رسالت حضرت اقدس نبوی محبت و ولایت ذوی القربی و اهل بیت آنسرور است و آنرا بطریق حصر بیان فرمود و از متفق علیه بین خاصه و عامه است که آیه شریفه مخصوص باهل بیت رسالت است ثعلبی که امام مفسرین اهل خلافت بسند خود از ابن عباس روایت کرده که چون این آیه نازل شد اصحاب عرض کردند یا رسول الله اهلیت کیانند که حقتعالی واجب گردانید محبت و مودت ایشانرا بر ما فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و نیز در روایت دیگر از ابن عباس نقل کرده است که مراد مودت آل محمد است و احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردند از آیه قُلْ لَّا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى که ذوی القربی کیانند که حقتعالی واجب گردانید بر ما محبت و مودت ایشانرا فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و همین حدیث را بعینه ابراهیم بن محمد حموینی و ابو نعیم مولف کتاب حلیة الابرار و مالکی در کتاب فصول المهمه و صاحب کتاب مناقب الفاخرة از ابن عباس و سعید بن جبیر روایت کرده اند که بعد از نزول آیه شریفه اصحاب سؤال کردند از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که اقربای تو کیانند که واجب است بر ما محبت و مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین بخاری در صحیح خود و مسلم در صحیح خود و حسن رزین مولف کتاب جمع بین صحاح سته و ابن مغزلی شافعی و اخطب خوارزمی و مالکی و محمد بن جریر طبری همه گفته اند که مراد بذی القربی که محبت ایشان واجب و لازم است آل محمد و اهلیت اویند و ابن حجر در کتاب صواعق معترفست باین و آنکه آیه در حق آل محمد نازل شد که حقتعالی واجب گردانید بر همه امت محبت و مودت ایشانرا و از شافعی این بیت را شاهد آورد و گفت شعر عربی یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القران انزله و در آیه ثانیه مفسرین عامه و خاصه چنین نقل کرده اند که چون در روز قیامت خلق عبور نمایند از صراط حقتعالی امر میفرماید بملائکه که نگاهدارید ایشانرا در قنطره اولی از صراط که از ایشان سؤال کرده خواهد

شد از مودت و محبت علی بن ابی طالب علیه السلام ابن شیرویه دیلمی و ابراهیم بن محمد حموینی و واحدی و ابو نعیم اصفهانی صاحب کتاب حلیة الاولیاء و ابن حجر روایت کرده اند باسناد عدیده و در کثیری از روایات منقوله ایشان که علماء و مفسرین اهل خلاف نقل کرده اند که در روز قیامت بر قنطره اولی از صراط امر میشود از جانب حق تعالی که نگاهدارید ایشانرا که سؤال کرده شوند از محبت و مودت اهل بیت و ولایت ایشان چنانکه واحدی و جبری و حافظ ابو نعیم اصفهانی بسند دیگر خود و حاکم ابو القاسم حسکانی و نظیری و محمد بن حافظ مؤمن شیرازی روایت کرده اند اما وجه دلالت این دو آیه بر مدعا آنکه کسانی که خدا و رسول خدا واجب کرده باشند محبت و ولایت ایشانرا بر همه امت البته واجب خواهد بود اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی ایشان بر همه امت و نیست مراد بامام و خلیفه و اولی الامر مگر کسیکه واجب باشد اطاعت و انقیاد او و هو المطلوب و نیز امر بمحبت ایشان از جانب خدا و رسول او بمقتضای محبت ظواهر جسمانیه و طبایع بشریه و موانست طبیعیه نیست مانند محبت والد بولد بلکه این امر از جهت اتصاف اهلیت است بصفات رضیه و متخلق بودن ایشان باخلاق الهیه در صفات و افعال که در مرتبه رفیعه و غایت قصوای از کمالات نفسانیه بودند که تالی انبیاء اولوا العزم و محبوب نفس الامری خداوند عالمیان بودند که فرض شد بر خلق محبت و ولایت ایشان که معتقد بایشان باشند البته چنین کسانی باید خلفاء الله فی ارضه و حجج الله علی عبادہ باشند و هو المطلوب

آیه ثامنہ قوله تعالیٰ إِنَّهُ

أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هـ

اد

چه آنکه حق سبحانه و تعالی خطاب فرمود بحضرت سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم بر سیل حصر که این است و غیر این نیست که توئی منذر و اندازکننده خلق و بطریق استغراق حقیقی بلفظ کل که صریح در عموم است آنکه از برای هر قومی هادی و رهنمائی است که قوم زمان خود را هدایت مینمایند و مفاد ظاهر حصر آنکه انداز خلق مخصوص بحضرت ختمی مرتبت است و بعد از او دیگر منذر و مخوفی از عذاب الهی برای خلق نخواهد بود و نبوت باو ختم شده و بعد از او از برای هر قومی الی یوم القیمه هادی و رهنمائی است که خلق را هدایت مینماید چنانکه صریح در استغراقست و نمیشود که مراد بلفظ کل قوم هاد انبیاء سلف باشند چه آنکه در اینصورت لازم خواهد آمد بطلان حصر زیرا که سایر انبیا نیز مانند حضرت سید رسل منذر و مخوف خلق بودند از عذاب الهی چنانکه حقتعالی فرموده رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ پس مراد به وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ لا بداید کسانی باشند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هدایت کننده خلایق اند بسوی دین خدا و مفاد آیه شریفه منطبق نخواهد بود مگر بطریقه حقه امامیه چنانکه رسول خدا در حدیث ثقلین و غیر آن خبر داده است که قرآن و اهل بیت از هم مفارقت نخواهند نمود تا آنکه وارد شوند بر حوض و آنکه ارض هرگز

خالی از حجت نخواهد شد و سایر اخباریکه افاده اینمطلب مینماید من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» و امثال آن خصوصاً بملاحظه شان نزول آیه شریفه باتفاق خاصه و اکثر علما و روات عامه که چون این آیه نازل شد رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی بن ابی طالب علیه السلام را بر سینه خود چسباند و آیه را تلاوت فرمود و اشاره بسینه مبارک خود کرده بقوله تعالیٰ إِنَّمَا أَنْتَ مُدْبِرٌ و اشاره بجانب علی بن ابی طالب نمود و فرمود و لكل قوم هاد و بعد از آن فرمود «یا علی انک منارة الانام و غاية الهدی و بك یهتدی المهتدون» چنانکه ثعلبی در تفسیر و هم چنین در کتاب کشف بسندهای عدیده از عبد الله ابن عمر روایت کرده و مالکی در فصول المهمه و حاکم ابو القاسم در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است و ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرآند السمطین از ابو هریره روایت کرده است و ابو الحسن واحدی نیز از ابی هریره روایت نموده است حافظ ابو نعیم در تفسیر خود از عطا و ابن جبیر و ابن عباس روایت کرده است و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نیز روایت کرده است بدین لفظ که رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از نزول آیه شریفه اشاره بسینه مبارک خود کرده و فرمود انما انت منذر و بعد از آن دست مبارک بر دوش علی بن ابی طالب علیه السلام نهاده فرمود و لكل قوم هاد و بعد فرمود «یا علی بك یهتدی المهتدون بعدی» و حافظ ابن عقده باسناد عدیده این روایت را نقل نموده و علی هذا پس آیه شریفه بمعونت این اخبار دلالت تامه دارد بر مقصود و هو المطلوب

آیه ناسعه قوله تعالیٰ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

و باتفاق مفسرین و روات علماء عامه و خاصه آنکه کیفیت صلوات بر رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باین نحو است که گفته شود اللهم صل علی محمد و آل محمد و در جمیع کتب صحاح و سایر کتب معتبره علمای عامه نقل شده که بعد از نزول این آیه شریفه اصحاب عرض کردند یا رسول الله سلام بر ترا دانستیم اما صلوات بر تو چگونه است رسولخدا فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بخاری در صحیح خود بچهار سند این حدیث را روایت کرده و همچنین غیر او در همه کتب خود بطرق متکثره حدیث صلوات بر آل محمد را نقل نموده اند حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء بعد از آنکه نقل کرد از رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که هرکس صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد خداوند صد حاجت او را بر آورد گفته است که این حدیث صحیح و متفق علیه همه اصحاب حدیث است در صحت ابراهیم بن محمد حموینی بده سند و روایت حدیث صلوات بر محمد و آل محمد را روایت کرده است و بالجمله همه امت متفق اند بر مطلوبیت صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد و علماء خاصه اتفاق نموده اند بر وجوب صلوات بر محمد و آل محمد در تشهد نماز و علماء عامه که اکثر ایشان شافعی مذهبند نیز واجب میدانند صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد و ابن

حجر متعصب تبعاً لامامه الشافعی قائل بوجوب آن شد و این دو بیت را از منظومه شافعی نقل کرده که دلیل بر وجوب آنست

یا اهل بیت رسول الله حیکم *** فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم *** من لا یصلی علیکم لا صلوة له

و اما غیر شافعی از حنفی و مالکی و حنبلی قائل شده اند باستحباب صلوات بر محمد و آل محمد در تشهد و بالجمله خلافتی در میان همه نیست که از عبادات مستحبیه مؤکده است صلوات بر محمد و آل محمد اگرچه اختلاف در جوب آنست فی الجمله چنانکه ذکر شد فعلی هذا میگوئیم که امر فرمودن خداوند همه امت را بصلوات بر محمد و آل محمد مستلزمست امر بمعرفت ایشان را که باید اعتقاد بایشان نمایند چه آنکه تعبد بشیء مستلزم معرفت ما یتعبد به خواهد بود چون سایر اجزاء نماز از اقوال و افعال و اذکار پس معرفت ایشان از عقاید تمام مسلمین است مانند معرفت الله و رسوله و آنکه ذکر آل محمد در نماز باید مقرون بذکر خدا و رسول او باشد و بدون ذکر ایشان در تشهد یا نماز باطلست کما علیه نصف الامة یا نماز کامل نیست کما علیه الاخرون و از واضحات آنکه امر بذکر ایشان با ذکر خدا و رسول و امر بمعرفت ایشان کاشف و دلیل است بر کمال قرب ایشان بخدا و رسول و آنکه احدی از امت بمقام و مرتبه ایشان نخواهند بود و الا باید ذکر غیر ایشان نیز مقرون بذکر خدا و رسول او باشد و امر بمعرفت آن غیر هم بشود و نیز کاشف است از احق و اولی بودن ایشان بمنصب امامت و خلافت و نیابة من الله و ورسوله و آنکه ایشان احق و اولی باطاعتند از دیگران و لیس معنی الولاية و الخلافة عند علماء الشیعة الا هذا و هو المطلوب

أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ

آیه عاشره قوله تعالی و مِمَّنْ خَلَقْنَا

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته است که اکثر مفسرین بر آنند که مراد بامت در آیه علی بن ابیطالب و ذریه طاهره او هستند صدر الائمة اخطب خوارزمی و ابو نعیم حافظ و ابن مردویه باسناد خود روایت کرده اند که مراد بامت در آیه شریفه امیر المؤمنین علیه السلام و شیعه اویند یعنی از آفریدگان گروهی هستند که مردمرا هدایت بحق مینمایند و بحق عدالت میکنند ابن جریر بسند خود از ربیع ابن انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند «ان من امتی قوما علی الحق حتی ینزل عیسی بن مریم» و تقریب استدلال اولاً آنکه آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قوم مذکور معدلند بتعدیل الهی چه حقتعالی اخبار فرموده است که ایشان بحق عدالت مینمایند و البته کسی معدل بتعدیل الهی نخواهد شد تا ظواهر و بواطن او که منکشف در نزد حقتعالی است همه آنها در اعمال و اقوال و نیات و حالات و صفات بر نهج حقه مستقیمه باشند و بر وفق مرضات الهیه رفتار نمایند که بهیچوجه من الوجوه جهة افراط و تفریط و اعوجاج سرا و علانیه در او راه نیابد و اگر نه چنین باشد حقتعالی اخبار بعدالت و حقت او نخواهد نمود و چنین تعدیلی که حقتعالی بر سبیل الاطلاق و الکلیة از آن اخبار فرمود

ممکن نخواهد بود مگر آنکه آن قوم معدلین معصوم و مطهر باشند و در میان امت چنین قومی منحصر است بر محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین و ثانیاً آنکه آیه شریفه ناطق است بالصراحه که چنین قومی هادی و رهنمای خلق و پیشوای بندگان خدا میباشند و اینمعنی عین معنی امام و خلیفه نایب من الله تعالی و رسوله میباشد که اکثر مفسرین و روات از مخالف و مؤالف روایت کرده اند در تفسیر آیه که آنها آل محمد و عشیره اویند و هو المطلوب

آیه احدی عشر قوله تعالی أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ أَلَّا يَكْفُرَ بِالْمَعْرُوفَاتِ وَالَّذِينَ هَادَىٰ آلَ فِرْعَوْنَ أَن يَأْتُوا الْبِرَّ لِيَكْفُرُوا بِهِ ۚ إِنَّهُ كَانَ كَاذِبًا
و آیه شریفه هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

وجه استدلال آنکه دو آیه صریح در توییح و سرزنش و لوم است بر تقدیم و متابعت جاهل ضال گمراه که محتاج بهدایت غیر است و خود مهتدی بسوی چیزی نمیباشد بر کسی که هادی و راهنمای بسوی حق و عالم بدین خدا و بصیر بمعرفت پروردگار و عارف در طریق توحید خداوند مجید و عالم باحکام شریعت است از عقاید اصولیه و احکام فروعیه و همچنین صریح است در بطلان تسویه بین آن دو و مطابق است با حکم عقل قطعی بر بطلان اخذ نمودن ضال متحیر جاهل را مقتدای در امور دین و تقدیم یا تسویه نمودن او را با عالم و هادی بسوی راه یقین و از مسلمات مؤالف و مخالف آنکه ائمه از عترت طاهره که ذریه رسولخدایند در میان تمام امت بعد از امیر المؤمنین علیه السلام هریک از ایشان واحدا بعد واحد اعلم و اتقی و اعدل و ازهد عصر خود بودند که احدی از امت در هر عصر و زمانی نظیر و معادل ادنی مرتبه از کمالات و کرایم صفات ایشان نبودند و لا یقاس بآل محمد غیرهم از مسلمات تمام امتست و همه امت در هر عصری محتاج بعلم ایشان بودند که بآن هدایت یابند و علی هذا تقدیم خصماء آل محمد و اخذ بمتابعت مخالفین و معاندین ایشان و یا تسویه نمودن بین آل محمد و خصماء ایشان در وجوب اطاعت و انقیاد عین جهل و ضلال و نفاق و معانده با خدا و رسول او خواهد بود بنص دو آیه شریفه که ارشد بسوی حکم عقل قطعی است فتعین وجوب اطاعة آل محمد و متابعتهم و تقدیمهم علی من سویهم فهو المطلوب

آیه اثنی عشر قوله تعالی وَ أَنْ ه
اَطِیْ مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوهُ

که در ذیل این آیه طلباً للاختصار ذکر مینمائیم جمله از آیاتی را که بتصدیق کثیری از علماء و روات و مفسرین عامه در شان آل محمد و عترت طاهره او نازلشده که خداوند مجید مدح و ثنای ایشان فرموده که بعضی از آن آیات بالمطابقه و بعضی بالالتزام و بعضی بملازمه عقلیه قطعیه دلالت دارند براینکه امامت و خلافت مخصوص بآل محمد است و غیر ایشانرا نصیبی از آن نخواهد بود و اما آیه مذکوره ابو بکر شیرازی بسند خود از حسن بصیری روایتکرده است که خدای تعالی میفرماید که این طریق علی بن ابیطالب و ذریه طاهره او طریق است مستقیم و دینی است قویم پیروی آن کنید و بآن چنگ درزنید که راهیست واضح و روشن و قتاده نیز همین تفسیر

را بعینه از حسن بصری روایت کرده است و اما آن آیات که للاختصار ذکر میشود پس آن بسیار است که ببعضی از آن اشاره میشود از آنجمله قوله تعالی *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* ثعلبی که امام مفسرین اهل خلافت در تفسیر آیه از مسلم بن حیان و او از ابو بریده روایت کرده است که مراد صراط محمد و آل محمد است و کعب بن جراح در تفسیر خود از ابو سفیان ثوری از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* که حقتعالی امر فرمود بندگان را که بگوئید ما را ارشاد کن بدوستی محمد و اهل بیت او و سدی از مجاهدین حدیث را بعینه نقل کرده است و محدث حنبلی احمد بن حنبل در تفسیر آیه *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* گفته است که الصراط المستقیم هو صراط محمد و آل محمد و این روایت را بسند خود از ابو بریده نیز نقل کرده ابراهیم بن محمد حموینی از خیثمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود *مَائِمِ صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ خُدا و مَائِمِ صِرَاطِ وَاضِحِ و از آنجمله قوله تعالی وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا ثعلبی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود مائیم ریسمان محکم خدا در آنجا که فرمود وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا و از آنجمله قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود کسیکه ایمان بولایت ما نیاورد هر آینه از پل صراط نخواهد گذشت و بر روی درافند و معنی نكب سقوط بر وجه است و انكب علی وجهه ای سقط علی وجهه و نظیری در کتاب خصایص در تفسیر آیه همین حدیث را بعینه نقل کرده است و از آنجمله قوله تعالی *يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِسمِهَا* یوسف قطان در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق سبحانه و تعالی ائمه هدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی حضرت علی مرتضی و حسن و حسین را بخواند و بایشان فرماید که شما و شیعیان شما از صراط بگذرید و بی حساب داخل بهشت شوید و بعد از آن امامان فاسق را بخواند و بخدا سوگند که یزید بن معاویه نیز از ایشانست پس بآنها گویند که دست شیعیان خود را بگیرید و بی حساب داخل جهنم گردید و از آنجمله قوله تعالی *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* که نص و ظاهر است بر عصمت و طهارت اهل بیت رسالت که امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشند و تفصیل بیان در مقدمات امامت سبق ذکر یافت و از آنجمله قول خدای تعالی در آیه *مَبَاهِلَهُ قُلُّوا تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ* که باتفاق مفسرین از عامه و خاصه در شأن علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد که در باب عصمت مشروحاً بیان شد و از آن جمله قوله تعالی *اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ**

فِيهَا مَصَّ بَاحٍ الْمِصَّ بَاحٍ فِي زُجَاجَةِ الزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ حَسَنَ بَصْرِيٍّ كَفْتَهُ اسْتِ كِه مَرَاد بِمَشْكُوتِ فَاطِمَةَ اسْتِ وَ مَصْبَاحِ حَسَنِ وَ حَسِينِ اَنْدِ وَ الزُّجَاجَةُ كَانَهَا كَوْكَبُ دُرِيٍّ فَاطِمَةَ اسْتِ كِه مَانَدِ كَوْكَبِ دَرِ خَشَنَدِه دَر مِيانِ زَنانِ عَالَمِيانِ اسْتِ وَ اَنِ فَاطِمَةَ اَز شَجَرَةِ مَبَارَكَةِ اِبْرَاهِيمِ خَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اسْتِ كِه بَرِ فَطَرْتِ اسْلَامِ اسْتِ نِه اَز يَهُودِ وَ نَصَارِيٍّ يَكادُ زَيْتِهَا يَضِيئُ يَعْنِي عِلْمِ ناطِقِ اَز او مِشودُ كِه نُورِ عَلِيٍّ نُورِ اَز او مَتولدِ مِشوندِ وَ اَنِ امامِ بَعْدِ اَز امامِ اسْتِ كِه هَدَايَتِ مِينمایدِ خدایِ تَعَالیٰ بنورِ وِلايَتِ ايشانِ هَر كَسِيْرًا كِه خَواهدِ وَ اِبْنِ مَغازَلِيٍّ شافِعِي نِيزِ هَمِيْنِ رَوايَتِ رَا بَسَنَدِ خودِ اَز عَلِيٍّ بِنِ مَوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ رَوايَتِ كَرْدِه اسْتِ وَ صَاحِبِ كِتابِ مَناقِبِ الفَاخِرَةِ فِي العَتَرَةِ الطَّاهِرَةِ كِه اَز عَظَمِ مَفسِرِيْنِ اَهْلِ خِلافَتِ نِيزِ بَهَمِيْنِ سَنَدِ اِبْنِ رَوايَتِرا نَقَلَ كَرْدِه اسْتِ وَ اَز اَنِ جَمَلَه قَولِه تَعَالیٰ فِي بَيوتِ اَذِنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ يَذُكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصْصَالِ ثَعْلَبِيٍّ بَسَنَدِ خودِ اَز اَنَسِ بِنِ مالِكِ رَوايَتِ كَرْدِه اسْتِ كِه چَوْنِ اِبْنِ آيَه نازِلشُدِ مَرديٍّ اَز رَسولِخِدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ سَئوَالِ كَرْدِ كِه اَنِ خانِه كَدامَسْتِ حَضْرَتِ فَرمودِ اَنِ بَيوتِ اَنْبِياسَتِ پَسِ اَبو بَكْرِ اَز جايِ بَرخاستِ وَ عَرْضِ كَرْدِ كِه خانِه عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ هَمِ اَز اَنِ بَيوتِستِ فَرمودِ بَلِيٍّ اَز اَنِها وَ اَز بَهْتَرِيْنِ اَنِهاستِ وَ نِيزِ ثَعْلَبِيٍّ هَمِيْنِ رَوايَتِ رَا بَسَنَدِ دِيْگَرِ اَز اَبو بَرِيْدِه رَوايَتِ كَرْدِه اسْتِ وَ اَز اَنِ جَمَلَه قَولِه تَعَالیٰ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ كِه خَصوصًا دَر شانِ اميرِ الْمُؤْمِنِيْنِ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ حَسِينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ نازِلشُدِ ثَعْلَبِيٍّ دَر تَفْسِيْرِ خودِ اَز سَفِيانِ ثَورِيٍّ رَوايَتِ كَرْدِه اسْتِ كِه مَرادِ بَمَرَجِ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ كِه زيادَتِي نَمِيْنمایدِ اِحدِهما بَر دِيْگَرِيٍّ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ اَنْدِ وَ مَرادِ بَبَرزَخِ مُحَمَّدِ رَسولِخِداستِ وَ مَرادِ بِلَؤلُؤِ وَ مَرجانِ كِه خَارِجِ اَز عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِشوندِ حَسَنَ وَ حَسِينِ اَنْدِ وَ اِبْنِ رَوايَتِرا اَكْثَرِ اَز رَوايَتِ وَ مَفسِرِيْنِ عامِه باسَنادِ عَدِيْدِه رَوايَتِ كَرْدِه اَنْدِ چَوْنِ مالِكِيٍّ دَر فِصولِ المَهْمَهِ وَ خَرگوشِيٍّ دَر كِتابِ شَرَفِ المِصْطَفَى وَ يَوسُفِ ابْنِ قِطانِ دَر تَفْسِيْرِ خودِ وَ حافِظِ اَبو نَعِيْمِ اَصْفَهانِيٍّ دَر كِتابِ ما نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ اميرِ الْمُؤْمِنِيْنِ وَ نَظِيْرِيٍّ دَر كِتابِ خِصايِصِ وَ صَاحِبِ كِتابِ مَناقِبِ الفَاخِرَةِ فِي العَتَرَةِ الطَّاهِرَةِ وَ اِبْنِ مَرْدَوِيَه وَ عَزِ الدِّيْنِ المَقْدَسِ الشَّافِعِيٍّ وَ اَز اَنِ جَمَلَه قَولِه تَعَالیٰ فَتَلَّقَى اَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فُتَّابَ عَلَيْهِ صَاحِبِ كِشافِ دَر تَفْسِيْرِ خودِ رَوايَتِ كَرْدِه اسْتِ كِه اَز رَسولِخِدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ سَئوَالِ كَرْدَنَدِ كِه كَلِماتِيْكَه تَلقِيْنِ حَضْرَتِ اَدَمِ شَدِ كِه سَبَبِ قَبولِ توبِهِ او گرديدِ چِه بودِ فَرمودِ كِه اَدَمِ سَئوَالِ كَرْدِ اَز خِدا بِحَقِّ مُحَمَّدِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ حَسِينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ كِه توبِهِ او رَا قَبولِ فَرمايَدِ اِبْنِ مَغازَلِيٍّ شافِعِيٍّ بَسَنَدِ خودِ اَز اِبْنِ عَباسِ رَوايَتِ كَرْدِه اسْتِ كِه پَرسيْدِمِ اَز رَسولِخِدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهِ وَ سَلَّمَ اَز كَلِماتِيٍّ كِه اَدَمِ اَز پَروردِگارِ خودِ تَلقَى نَمودِه اَنِرا وَ سِيلَه قَبولِ توبِهِ خودِ گردينيْدِ رَسولِخِدا فَرمودِ كِه اَنِ اسْمِ مِنْ

و علی و فاطمه و حسن و حسین بود که آدم از پروردگار خود تلقی نمود و آنرا وسیله قبول توبه خود ساخت و گفت خداوند بحرمت این اسامی و قدر و منزلت و مرتبه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کن و از آنچه صادر شده است از من درگذر پس حقتعالی توبه او را قبول کرد و تاج اجتباب بر سر او نهاد و ابو عمر و ابن مقدم که از مشایخ علماء اهل خلافت همین روایترا بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده است و صاحب کتاب مناقب الفاخره در ذیل حدیث اتحاد نورین قریب باین مضامین نقل کرده است نظیری در کتاب خصایص از ابن عباس روایت کرده که آن کلماتی که آدم از پروردگار خود فراگرفت این بود که «اللهم بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين الا تبت علی فتاب الله علیه» از آنجمله تمام سوره مبارکه هل اتی که باتفاق تمام مفسرین در شأن والای علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد در خصوص روزه گرفتن ایشان در سه روز که از جهت مرض حسنین علیهما السلام نذر کرده بودند که خداوند بآنها شفا کرامت فرماید و تفصیل آن در فصول سابقه بیان شد از آنجمله قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ثعلبی در تفسیر خود از ابو وائل روایت کرده که در مصحف ابن مسعود چنین است که ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین یعنی خدای تعالی برگزید از برای نبوت و خلافت آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد را بر عالمیان و ثعلبی بسند دیگر نیز همین حدیثرا از ابن عباس روایت کرده است از آن جمله قوله تعالی أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ابْنِ مغازلی شافعی بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود بخدا قسم ما نئیم مراد از ناس در این آیه که بما و فضل ما حسد میبرند و ابن حجر نیز در صواعق گفته است که مراد بناس در آیه آل محمداند که مردم بایشان حسد میبرند از آنجمله قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ گذشت در مقدمات امامت که قریب بیست روایت علماء عامه نقل کرده اند که این آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و لکن جماعتی از ایشان گفته اند که این آیه در شان علی و اهل بیت او نازل شد و ظاهر جمع هم شاهد بر این تفسیر است از آنجمله قوله تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ يَوْمَئِذٍ مُّؤْمِنُونَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ ثعلبی و ابراهیم بن محمد حمونینی باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود آن حسنه که اتیان آن موجب دخول در بهشت است آن اقرار و وفاء بعهد الهی است در ولایت ما و آن سیئه که موجب سرنگون شدن در آتش جهنم است بغض ماست و این روایت را جبری و ابو نعیم اصفهانی نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند و همین تفسیر را نیز جمعی از ابن عباس و

محمد بن کعب روایت کرده اند از آنجمله قوله تعالی وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ حافظ محمد ابن شیرازی که از عظام مشایخ اهل سنت است در کتاب تفسیر خود که مستخرج از دوازده تفسیر است بسند خود در تفسیر این آیه از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا فرمود که خدای تعالی من و اهل بیت مرا بر جمیع خلق اختیار کرد و مرا برگزید ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی قرار ندادم که بندگان من کسی را اختیار کنند و لکن من خود اختیار میکنم هر کرا میخواهم پس من و اهل بیت من صفوت خداوند و برگزیدگان از مخلوق اوئیم و علی بن حمید نیز همین روایت را از انس بن مالک روایت کرده است از آنجمله قوله تعالی ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَافَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ابن مردویه که از عظام مشایخ اهل خلافت بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود نحن اولئك یعنی آنکسانی که خداوند آنها را وارث کتاب خود قرار داد ما اهل بیت رسول خدائیم از آنجمله قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ مجاهد در تفسیر آیه گفته است که مراد بنعمت خدا محمد و اهل بیت اوست از آنجمله قوله تعالی سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ابونعیم اصفهانی و امام فخر رازی و ابن حجر در صواعق گفته اند که مراد بآل یس آل محمد است که خداوند بر ایشان سلام فرستاده است از آنجمله قوله تعالی السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ثعلبی بدو سند از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود که خداوند عالم مردم را قسمت کرد و مرا در بهترین قسمت از آن قسمتها قرار داد از اصحاب یمین و اصحاب میمنه را قسمت کرد سابقین و غیر سابقین و مرا از سابقین قرار داد و من بهترین سابقین هستم و بعد از آن سه قسم را خانه خانه و قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد و نازل فرمود در بهترین خانواده و این آیه را بر من نازل فرمود إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا از آنجمله قوله تعالی إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ابو یوسف در تفسیر خود از مجاهد و ابن عباس روایت کرده در تفسیر آیه که گفت بدرستیکه متقین علی بن ابیطالب و حسن و حسین اند که در سایه بهشت آرمیده اند إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * یعنی کسانی که اطاعت خدا نمایند آنها اهل بیت محمداند در بهشت جاودان که جزای نیکبهای ایشانست از آنجمله قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اصفهانی اموی بسند خود بچند روایت نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود مراد از سلم و لایت ما اهل بیت است از آنجمله قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ابو نعیم اصفهانی و ابو مفضل شیبانی و ابن بطه باسناد خود در تفسیر آیه روایت کرده اند که نیست مؤمنی مگر آنکه در قلب او است محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او و قریب به بیست روایت از روات و علماء و مفسرین عامه نقل شده که این آیه

در شأن علی علیه السلام نازل شد و ابن حجر در صواعق بعد از نقل چندین روایت که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده گفته است که در روایت صحیحه وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که چه شده است اقوامی را که با هم صحبت و گفتگو مینمایند چون مردی از اهل بیت مرا دیدند قطع کلام خود مینمایند و اظهار بغض و عداوت باو میکنند باعرض نمودن از او «و الله لا یدخل قلب رجل الايمان حتى یحبهم لله و لقرابتهم منی» از آنجمله قوله تعالی وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که قرار داده است خداوند آنخلافت و امامت را کلمه باقیه در عقب حسین علیه السلام الی یوم القيمة و سدی که از مفسرین عامه است گفته که مراد فی عقبه ای فی آل محمد ای نوالی بهم الی یوم القيمة و تبرء من اعدائهم الی یوم القيمة از آنجمله قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ابراهیم بن محمد در تفسیر آیه بسند خود نقل کرده است که مراد به یؤتکم کفلین من رحمته الحسن و الحسین و یجعل لکم نوراً تمشون به یجعل لکم اماماً تأتمون به از آنجمله قوله تعالی وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود «ان الله تعالی ایانا عنی بقوله لتكونوا شهداء على الناس فرسول الله شاهد علينا و نحن شهداء الله على خلقه و حجة في ارضه و نحن الذين قال الله كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس» از آنجمله قوله تعالی قُلْ اِعْمَلُوا فَمَا تَسِيرُوا اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْأُمُومُونَ حافظ ابن عقده در کتاب تفسیر القرآن و محمد بن عباس بن مروان در کتاب ما نزل فی اهل البیت بسند خود روایت کرده اند که مراد بمؤمنین در این آیه ائمه علیهم السلام میباشند و نیز همین ابن عقده و محمد بن عباس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود در تفسیر مؤمنین در آیه که ایانا عنی و نیز محمد بن عباس بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردند که مؤمنین در این آیه کیانند فرمود اما الذین قال الله المؤمنون فهم آل محمد الاثمة علیهم السلام و در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم بتواتر پیوسته است که در هر یوم خمیس اعمال عباد را عرض بر رسول خدا و ائمه علیهم السلام مینمایند از آن جمله قوله تعالی وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ابن بطریق در کتاب عمده و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده اند که مراد بحسنة مودت و محبت آل محمد علیهم السلام است از آنجمله قوله تعالی وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ابن شبرویه دیلمی بسند خود روایت کرده است در تفسیر آیه شریفه که مختص برحمت خدا رسول خدا و وصی او امیر المؤمنین علیهما السلام اند زیرا که خداوند عالم صد رحمت خلق فرموده و نودونه رحمت از آن مخزون در نزد اوست

از برای محمد و علی و عترت طاهره ایشان و رحمت واحده بسط شده است در میان سایر موجودات از آنجمله قوله تعالی وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُوَّةً أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و مراد بازواج در آیه خدیجه کبری و بذریات فاطمه زهرا و قره اعین حسن و حسین و بمتقی من قوله و اجعلنا للمتقين اماما علی بن ابی طالب علیه السلام است و اخبار بسیاری قریب باین مضمون نقل شده است و اما از روای عامه محمد بن عباس و حافظ بن عقده و سدی از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه نازل شد در حق علی بن ابیطالب علیه السلام و محمد بن عباس بن مروان بسند دیگر نقل کرده است که این آیه نازل شد در آل محمد خاصه و غیر از ایشان احدی مقصود نخواهد بود و روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت فرموده ایانا عنی از آن جمله قوله تعالی أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ابن شیریوه دیلمی در تفسیر خود روایت کرده که مراد بعینین رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و مراد بلسان امیر المؤمنین و شفقتین حسنین علیهم السلام هستند و هدیناه النجدین الی ولایتهم جمیعا و الی البرائة من اعدائهم جمیعا و از روایات مستفیضه بین خاصه و عامه که مخالف و مؤلف هر یک باسناد خود روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند «نزل القرآن ارباعا ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع فی سنن و امثال و ربع فرائض و احکام و لنا کرائم القرآن» و آنچه نقل شد در این مقام قلیلی از آیاتی است که بطرق و روایات علما و مفسرین اهل عامه است نقل کردیم که نمونه باشد از کثیری از آنچه نقل نمودیم خصوصا آن آیاتیکه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام بالخصوص نازل شده که طرفین از خاصه و عامه نقل کرده اند و بر ناقد بصیر مخفی نخواهد بود که این روایات مذکوره در مقام هر یک دلالت وافیه دارند بر مدعا که امامت مخصوص باهل بیت رسالتست بلکه کثیری از اینها از جهات عدیده دلیل بر مقصوداند بعضی بالمطابقه و بعضی بالالتزام و بعضی بمعونه حکم عقل از قبح ترجیح مرجوح بر راجح از جهة لزوم عصمت در امام و خلیفه چه آنکه مستفاد از جمله از آیات مذکوره بنا بر تفاسیر مذکوره منقوله از اهل خلاف آنکه ائمه دین معدلند بتعدیل الهی و یا آنکه صراط مستقیم و جاده مستقیمه حقیقیه الهیه اند و یا آنکه امت و سلطانند که مذهب از جهة افراط و تقریطاند در حالات و صفات و افعال و اینمعانی ملازم با معنی عصمت است و یا آنکه محبت ایشان و اعتقاد بمناقب و فضایل ایشان از لوازم ایمان است که اصل تحقق ایمان منوط بآن است چون اذعان و اعتقاد بالوهیت و رسالت و یا آنکه ایشان مانند انبیاء سلف و ذریات طاهره ایشان مصطفی و برگزیده حضرت معبودند و یا اینکه وارث کتاب الهی و از مقربین سابقند و یا آنکه افضل بریه و خیر خلیقه اند در میان تمام موجودات چون قوله تعالی أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ که در شان والای ایشان نزول

یافت و بالجمله دلالت همه این آیات بر مدعا بتامل صادق و تنبه کامل بر شخص بصیر عارف خصوصاً بمعونه تفاسیر مذکوره بتصدیق علماء اهل خلاف و بانضمام قرائن قطعیه عقلیه مخفی نخواهد بود و محتاج بتکلف بیان و اعاده نقض و ابرام نخواهد بود و الحمد لله علی ما هدینا

مقاله نالته در استدلال بر خلافت و امامت ائمه هدی از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه طاهره رسول رب العالمین صلوات الله علیهم اجمعین واحدا بعد واحد بسنة نبویه و اخبار داله بر این مدعا

در این مقاله بطرق و روایات علماء عامه چنانکه مقصود باستدلال است بر چند طایفه است که هر یک از آن اخبار در کثرت و تظافر زیاد از حد تواتر است طایفه اولی نصوص وارده از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بر اینکه امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او ائمه دین و امامان بر خلق و پیشوایان راه هدی و حجت خدا بر بندگان اویند حدیث اول صدر الاثمه موفق بن احمد بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که وقتی خدمت رسولخدا مشرف شدم دیدم که حسین علیه السلام را بر ران خود نشانیده و چشم و دهان او را بوسه میداد و میفرمود که تو سرور و پسر سرور و برادر سرور و پدر سرورانی و تو امام و پسر امام و برادر امام و پدر امامانی و تو حجت خدا و پدر حجت‌های خدائی که از صلب تو بیرون آیند و نهمی ایشان قائم ایشان است حدیث دویم ابراهیم بن محمد حموی بنی بسند خود روایت کرده است از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود فاطمه سرور سینه منست و دو پسر او میوه دل منند و شوهر او نور چشم من است و امامان از اولاد او امناء پروردگار منند و ریسمانی هستند کشیده شده میان خدا و خلق پس کسیکه بآن پیوست نجات یافت و کسیکه تخلف ورزید هلاک شد حدیث سیم نیز ابراهیم بن محمد حموی بنی بسند خود روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که علی وصی و خلیفه من است بر امت من در حیوة من و بعد از ممات من و او امام هر مسلم و امیر هر مؤمن است بعد از من و حسن و حسین هر دو امام امت منند بعد از پدر خودشان و دو سید جوانان اهل بهشتند و مادر ایشان سیده زنان عالمیان است و پدر ایشان سید اوصیاست و نه نفر از اولاد حسین امامان و پیشوایان خلقتند و نهمی ایشان قائم ایشانست که از اولاد من است و اطاعت او اطاعت من و معصیت او معصیت من است و بخدا شکایت میکنم از کسانی که انکار مینمایند فضیلت اولاد مرا و کسانی که ضایع کنند حرمت ایشانرا بعد از من و خدای تعالی کافیت از برای عترت من و امامان من که ولی و یاور ایشانست حدیث چهارم نیز ابراهیم بن محمد حموی بنی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که نعثل نامی از علما و احبار یهود خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مشرفشد و مسائل چندی از توحید از آن حضرت سؤال نمود و جواب کافی شنیده بشرف اسلام مشرفشد و بعد عرضکرد فدایت شوم خبر ده مرا از وصی خود زیرا که پیغمبری از جانب خدا مبعوث نشد بر خلق مگر از برای او وصی بود و

و پیغمبر ما موسی بن عمران یوشع بن نون را وصی خود گردانید وصی تو که خواهد بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بلی وصی من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکو کردارند نعتل عرضکرد که اسامی شریفه ایشانرا از برای من بیان فرما حضرت فرمود که چون حسین از دنیا گذرد پسرش علی امام است و بعد از علی پسرش محمد امام است و بعد از محمد پسرش جعفر امام است و بعد از جعفر پسرش موسی امام است و بعد از موسی پسرش علی امام است و بعد از علی پسرش حسن امام است و بعد از حسن حجة بن الحسن امام عصر است و این دوازده نفر امامان بعدد نقباء بنی اسرائیل میباشند نعتل عرضکرد آنچه فرمودی همه را در کتب پیشینیان دیده ام و در وصیت نامه موسی بن عمران علیه السلام خوانده ام بعد از آن برخاست و در حضور رسول خدا این اشعار انشاد نمود و گفت شعر

صلی الاله ذو العلی

حباهم رب العلی

آخرهم یشفی الظما

حدیث پنجم نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابو نظره روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در زمان وفات خود طلبید جابر بن عبد الله انصاری را و باو فرمود ای جابر خبر ده مرا از آنچه مشاهده کردی بچشم خود از آنصحیفه که در دست حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بود جابر عرضکرد بلی خدمت خاتون خود فاطمه زهرا مشرفشدم که او را بولادت فرزندش حسین علیه السلام تهنیت گویم دیدم صحیفه از در سفید در دست دارد عرضکردم ایخاتون من این چه صحیفه است که در دست شماست فرمود که این صحیفه ایست که اسامی امامان از اولاد من است عرضکردم آنرا بمن ده تا مشاهده نمایم فرمود ای جابر اگر مرا رخصتی بود میدادم ولی نهی شده است که آنرا جز پیغمبر یا وصی پیغمبر و اهل بیت او دست زنند و لکن ترا رخصت دادم که از پشت آنرا نگاه کنی و آنرا بخوانی چون آنرا خواندم دیدم نوشته بود ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی و مادرش آمنه و ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی و مادرش فاطمه بنت اسد ابن هاشم ابن عبد مناف و ابو محمد الحسن بن علی و ابو عبد الله الحسین بن علی التقی مادر ایشان فاطمه دختر رسول خدا و ابو محمد علی بن الحسین العدل مادر او شاه بانویه بنت یزدجرد پسر شاهنشاه ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبد الله دختر محمد بن الحسن بن علی ابن ابیطالب ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق مادر او ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم

ص: 225

موسی بن جعفر الثقه مادر او جاریه حمیده نام ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادر او جاریه نجمه نام ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادر او جاریه خیزران نام ابو الحسن علی بن محمد الامین مادر او جاریه سوسن نام ابو محمد الحسن بن علی الرفیق مادر او جاریه سمانه نام ابو القاسم محمد بن الحسن هو الحجة القائم مادر او جاریه نرجس نام صلوات الله عليهم اجمعین حدیث ششم نیز ابراهیم محمد حموینی بسند خود از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت کرده که فرمود روزی بخدمت جدم رسول خدا رفتم و در نزد او ابی بن کعب نشسته بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بمن فرمود مرحبا بتو ای ابو عبد الله و ای زینت دهنده آسمانها و زمینها ابی بن کعب عرض کرد چگونه حسین زینت آسمانها و زمینهاست فرمود قسم بخدائی که مرا برسات بسوی خلق فرستاده که قدر و منزله حسین در آسمان زیاد از زمین است و در جنت راست عرش نوشته است که حسین مصباح هدایت و سفینه نجات و امام و پیشوای مردم است و حق سبحانه و تعالی جای داده است در صلب حسین نطفه مبارک طیب طاهر بیکه آفریده شده است پیش از آنکه شب و روزی بوجود آید و بزبان او کلماتی نهاد که هیچ آفریده بآن کلمات خدا را نخواند مگر آنکه خدا او را با سید الشهداء حسین محشور گرداند و آنحضرت در روز قیامت او را شفاعت کند و حق تعالی هم و غم او را برطرف گرداند و قرض او را ادا کند و مشکلات امور او را سهل گرداند و راه هر کاری را با وضوح و روشن سازد و او را بر دشمنان ظفر دهد و پرده او را پاره نکند ابی بن کعب عرض کرد که آن کلمات کدام است فرمود که چون از نماز فارغ شوی پیش از آنکه از جای خود برخیزی بگو «اللهم انی اسئلك بکلماتک و معاهد عرشک و سکان سماواتک و ارضک و انبیاتک و رسلك ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلك ان تصلی علی محمد و آل و محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا» چون ایندعا را بخوانی خدای تعالی آسان کند کارهای مشکل ترا و مملو گرداند از علم و حکمت سینه ترا و در وقت مردن کلمه لا اله الا الله بر زبانت جاری گرداند و بعد از آن رسول خدا ذکر فرمود اسامی هریک از امامان از ذریه حسین را واحدا بعد واحد و دعاء مخصوص بهریک از ایشان را نقل نمود بعد ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله حال این امامان از جانب خدای تعالی چگونه بتو رسید فرمود که خدای تعالی دوازده خاتم بسوی من فرستاد و دوازده صحیفه که نام هر امامی در خاتم او نقش بود و صفات هر امامی در صحیفه او مرقوم بود حدیث هفتم نیز محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بامیر المؤمنین که یا علی بنویس آنچه بتو میگویم از برای شرکاء خود در امر امامت حضرت امیر المؤمنین عرض کرد که شرکاء من کیانند فرمود امامان از اولاد تو که بسبب ایشان باران بارد و بایشان دعاها مستجاب شود و بایشان بلاها دفع شود و اشاره بسوی حسین نموده و فرمود «علیه و آله السلام الائمة

من ولده» یعنی درود و تحیت بر او و بر آل او که امامان از اولاد اویند حدیث هشتم نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب سید اوصیاست و اوصیاء بعد از من دوازده نفراند اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی حدیث نهم صدر الائمه موفق بن احمد اخطب خوارزمی بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بعلی علیه السلام فرمود انگشتی در دست راست خود کن که از مقربین باشی علی علیه السلام عرض کرد مقربین کیانند فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد نگین آن از چه باشد فرمود از عقیق سرخ و آن کوهی است که اقرار بوحدانیت خدا و نبوت من و وصایت تو و امامت اولاد تو کرده و اقرار نموده است از برای دوستان تو به بهشت و از برای شیعیان اولاد تو بفردوس حدیث دهم نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت از رسول خدا شنیدم قضیه دردائیل را که ملک مقربی بود و بسبب خطوری که در قلب خود نمود پر و بال او ریخته و معذب شد تا آن شبی که حضرت سید الشهداء علیه السلام عالم را بنور قدوم خود مزین و منور ساخت که شب تولد آنحضرت باشد حقتعالی امر فرمود که آتش جهنم را فرو نشانند و بهشت و حوریا نرا زینت کنند و صفوف ملائکه آراسته شود بجهت کرامت مولودیکه برای رسول خدا متولد میشود و بجبرئیل امر فرمود که با هزار قبیل از ملائکه با زینت تمام بزمین فرود آیند و برسول خدا تهنیت گویند و بعد از تهنیت تعزیت گویند او را باینکه این مولود ترا امت تو شهید خواهند نمود و قاتلان او در آتش جهنم مخلد خواهند شد چون جبرئیل نازل شد با آن گروه از ملائکه بدرائیل برخوردند دردائیل از سبب نزول سؤال نمود جبرئیل کیفیت حال را بر او بیان نمود دردائیل جبرئیل را شفیع خود گردانید و گفت سلام مرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برسان و عرض کن که قسم میدهم ترا بحق اینمولود که از خدا سؤال نما شاید از تقصیر من بگذرد پس جبرئیل بآن گروه از ملائکه خدمت آنسرور مشرف شدند و بآنچه از جانب پروردگار مامور بودند امتثال نمودند پس رسول خدا از قاتلان حسین علیه السلام بیزارى نمود و بنزد فاطمه رفته او را تهنیت و تعزیت فرمود فاطمه بگریه درآمد آنحضرت فرمودند که حسین کشته نشود تا آن زمان که امامی از او بوجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین همه از او بوجود آیند و ائمه دین بعد از من هادی و مهدی و عدل و ناصر و سفاح و نفاع و امین و مؤتمن و امام و فعال و علمند که آن علی است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آنکه عیسی بن مریم در عقب او نماز گذارد پسر حسن بن علیست که لقب او قائم است پس فاطمه از گریه ساکت شد بعد جبرئیل قصه دردائیل را بعرض رسول خدا رسانید ابن عباس گفت دیدم که

مائیم امناء خدا و مائیم حجت خدا و مائیم ارکان ایمان و استوانه اسلام و رحمت خدا بر خلق و مائیم امامان و مائیم رهنما و مائیم معدن نبوت و موضع رسالت و راهنمای بسوی بهشت هر که ما را شناخت و دانست و حق ما را فهمید و امر ما را قبول کرد او از ماست و بازگشت او بسوی ما خواهد بود حدیث شانزدهم صدر الائمة اخطب خوارزمی بسند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکس دوستدارد که زنده باشد بحیات من و بمیرد بممات من و داخل بهشتی شود که پروردگار من بمن وعده فرموده پس هرآینه باید دوست داشته باشد علی بن ابیطالب و ذریه طاهره او را که ایشان امامان هدایت و مصایح ظلمتند و بیرون نمیبیرند هرگز شما را از باب هدایت بسوی باب ضلالت حدیث هفدهم قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «علی مع الحق و الحق معه» و او امام و خلیفه است پس از من و هرکس با او تمسک نمود فائز شد و نجات یافت و هرکس از او تخلف ورزید گمراه شد و هلاک گردید و اوست که مرا غسل میدهد و کفن مینماید و ادا میکند دین مرا و او پدر دو سبط من حسن و حسین است و بیرون میآید از صلب حسین نه امام و از ماست مهدی این امت حدیث هیجدهم نیز قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از اعمش و او از ابی ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بمن فرمود «یا ابا ذر فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی الا انها سيدة نساء العالمین و بعلمها سید الوصیین و ابناها الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة فانهما امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما و سوف یرج من صلب الحسین تسعة من الائمة قوامون بالقسط و منا مهدی هذه الامة قلت یا رسول الله فکم الائمة من بعدک قال عدد نساء بنی اسرائیل» حدیث نوزدهم محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که بحسین علیه السلام میفرمود «یا حسین انت الامام اخو الامام تسعة من ولدک ائمة ابرار تاسعهم قائمهم فقیل یا رسول الله کم الائمة من بعدک قال اثنی عشر تسعة من صلب الحسین» حدیث بیستم قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود که آنها از ابی هریره روایت کرده اند که من و جماعتی از اصحاب در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم حاضر بودیم از آنجمله ابو بکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و ابن مسعود که حسین علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را در کنار گرفت و بوسید و فرمود «یا حسین انت الامام ابن الامام ابو الائمة تسعة من ولدک ائمة ابرار» عبد الله بن مسعود عرض کرد کیانند آن امامانیرا که ذکر فرمودی که از صلب حسین اند حضرت سر مبارک را قدری بزیر انداخته بعد از آن سر بلند نموده فرمود یا بن مسعود از امر عظیمی سؤال کردی و لیکن من خبر میدهم ترا که از صلب این فرزند من حسین بیرون میآید ولد مبارکی که هم نام با جد خود علی علیه السلام است و لقب او عابد و نور زاهدین است و از صلب او

بیرون میآید ولدیکه اسم او اسم من است و شبیه ترین خلق است بمن و او میشکافد علم را شکافتنی و ناطق بحق و امرکننده بصوابست و بیرون میآورد خدای تعالی از صلب او کلمه حق و لسان صدق را ابن مسعود از اسم او سؤال کرد فرمود اسم او جعفر صادق است بعد از آن حسان بن ثابت داخل شد برسولخدا و انشاء مدح آنحضرت نمود پس رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم برخاسته داخل خانه عایشه شد ما نیز با آنحضرت داخل خانه شدیم یعنی من و علی بن ابیطالب و ابن عباس و داب رسول الله چنین بود که اگر کسی از او سؤال مینمود جواب میفرمود و اگر از او سؤال نمیکردند خود ابتدا بسخن مینمود پس عرضکردم بایی انت و امی یا رسول الله آیا خیر نمیدهی ما را بباقی خلفاء از صلب حسین فرمود نعم یا ابا هریره بیرون میآورد خدای تعالی از صلب جعفر مولود تقی طاهر که سمی موسی بن عمران است و از صلب موسی بیرون میآورد فرزندی که خوانده میشود برضا و او موضع علم و معدن حلم است و فرمود «بایی المقتول فی ارض الغربة» و از صلب رضا بیرون میآورد فرزند او محمد را که محمود و اطهر خلق و و احسن در خلق است و از او خارج میشود ولد او علی که طاهر الحسب و صادق المهجه است و از او بیرون میآورد حسن تقی طاهر که ناطق از جانب خداست و پدر حجة الله است و بیرون میآورد از صلب او قائم ما اهل بیت را که «به یملاء الله الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا» و از برای اوست هیبت موسی و حکم داود و بهاء عیسی و بعد از آن تلاوت فرمود این آیه را ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ حدیث بیست و یکم حافظ بن عقده گفته است که علما و مشایخ ما روایت کرده اند از عبد القیس که در بصره نزد ابو ایوب انصاری رفتیم و از او شنیدیم که میفرمود «علی مع الحق و الحق معه» و اوست امام و خلیفه بعد از من و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط منند از این امت که هر دو امامند چه آنکه قائم شوند بحق خودشان و یا آنکه تقاعد نمایند که غصب حق ایشان نمایند و پدر ایشان بهتر از ایشان و امامان بعد از حسین نه نفراند که از صلب حسین اند که از ایشان است قائم آنچنانیکه قیام مینماید در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم در اول زمان پس سؤال نمودم از رسولخدا از اسامی ایشان فرمود که در لیلۃ المعراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم که بنور نوشته بود «لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی» و دیدم یازده اسم دیگر که کتابت شده بود بنور در ساق عرش بعد از اسم علی و آن حسن و حسین و سه علی و محمد و محمد و موسی و الحسن و الحجة عرضکردم الهی و سیدی کیانند اینگروه که گرامی داشتی ایشانرا و مقرون نمودی اسامی ایشانرا باسم خود ندا رسید که ایشان اوصیاء بعد از تو و امامان بعد از تواند «فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم» حدیث بیست و دوم حافظ مسعود ناصر سجستانی بسند خود از عایشه روایت کرده است که شخصی وارد بر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم شد و در دست او انگشتری بود که نگین او از عقیق بود حضرت فرمود که

عقیق کوهیست که اقرار کرده است از برای خدای عز و جل بر بوبیت و از برای من نبوت و از برای علی بولایت و از برای دو ولد او بامامت و از برای شیعه او بجنّت حدیث بیست و سیم نیز حافظ مسعود سجستانی بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم که فرمود «من احب ان یحیی حیاتی و یموت موتی و یدخل الجنة التی و عدنی ربی فلیتول علی بن ابیطالب و ذریته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب الهدی الی الضلال» و بالجمله اخبار بدین منوال که نصوصند بر امامت ائمه هدی و آنکه ایشان حجتهای خداونداند از طرق و روایات علماء عامه بسیار است که بنقل مقدار قلیلی از آن اکتفا نمودیم که نمونه باشد از آنچه ذکر نشد طایفه ثانیه نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم بر اینکه امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او اوصیاء و خلفاء رسول خدا هستند واحدا بعد واحد و آن نصوص بسیار است حدیث اول حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود خلفاء و اوصیاء و حجتهای خدا بعد از من بر خلق دوازده نفراند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله کیست برادر تو فرمود علی بن ابیطالب عرض کردند فرزند تو کیست فرمود مهدی که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور حدیث دوم حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود که من سید پیغمبرانم و علی صید اوصیاست و اوصیاء من بعد از من دوازده نفراند اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی علیه السلام حدیث سوم نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که جوان یهودی از اولاد هرون در زمان خلافت عمر بنزد او آمد و مسائلی چند از او سؤال نمود عمر پس از عجز از جواب امر او را محول بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده چون آن هرونی بخدمت آن حضرت مشرف شد و مسائل خود را سؤال نموده و جواب کافی و شافی شنید پس عرض کرد که خیر ده از محمد که امامان عادل بعد از او چنداند فرمود ای هرونی خلفاء محمد دوازده نفر امام عادلند که زیان نرسانند بآنها هر که آنها را ذلیل کند و مضطرب نگردند بسبب مخالفت کسی که با ایشان طریق خلاف پوید و ایشان در راه دین خدا محکم تراند از کوههای بلند جوان هرونی عرض کرد که راستگفتی آنچه خبر دادی قسم بذات خدا که همه آنها را در کتب پدرم که موسی باو گفته بود و او بدست خود نوشته بدین منوال دیدم حدیث چهارم نیز حموینی باسناد عدیده از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که خدمت فاطمه زهرا مشرفشدم و در پیش روی او لوحی دیدم که برق و لمعان آن چشم را خیره میکرد و در آن لوح دوازده نام دیدم عرض کردم این نامها کیانند فرمود اینها نامهای اوصیاء پیغمبر است که اول ایشان پسر عمم علی بن ابیطالب و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان قائم

است حدیث پنجم دورستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود دوازده نفر خلیفه از اولاد من مالک امر میشوند و بعد از آن امور کریهه و شداید عظیمه بظهور رسد چون مهدی از اولاد من خروج کند و خدای تعالی در يك شب اصلاح امر او نماید که زمین را پر کند از عدل حدیث ششم ابراهیم بن محمد حموینی همین روایت را بسند دیگر از ابن عباس روایت کرده باندک تغییری که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود صاحب و مالک امر میشود از اولاد من دوازده خلیفه حدیث هفتم نیز حموینی بسند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا فرمود من در میان شما دو چیز سنگین میگذارم کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و اینها دو خلیفه منند پس از من و از یکدیگر جدا نکردند تا بر حوض من وارد شوند حدیث هشتم ابن ابی الحدید بسند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که من خلیفه کردم در میان شما دو ثقل را کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و اینها دو طناب کشیده شده از آسمانند بزمین و از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند حدیث نهم نیز ابن ابی الحدید بسند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که من بجای خود میگذارم و خلیفه میکنم در جای خود دو ثقل را و فرمودند خداوند خداوندان حقرا با علی هر کجا که علی میگردد حدیث دهم قاضی ابو الفرج بسند خود روایت کرده است از انس بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که از ماست دوازده خلیفه که خداوند یاری میکند ایشانرا بر کسیکه قصد دشمنی ایشانرا نماید حدیث یازدهم حافظ بن عقده بسند خود از سفیان ثوری و او بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که میفرمود خلفاء من بعد از من دوازده نفرند که نه نفر از صلب حسین اند و نهمی ایشان قائم است فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم حدیث دوازدهم حافظ بن عقده از جماعتی از مشایخ روایت کرده است از عبد القیس که از ابو ایوب انصاری شنیدم که میگفت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود در لیلۃ المعراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته بود «لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی» و دیدم که یازده اسم دیگر مکتوبست بر ساق عرش بعد از اسم علی و آن حسن و حسین و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن و الحجة عرض کردم الهی ایشان کیانند که اسم ایشانرا مقرون باسم خود فرمودی وحی شد بمن که یا محمد اینها گروه اوصیاء بعد از تو خواهند بود فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم حدیث سیزدهم واقدی بسند خود از ابی سلمه روایت کرده که بنزد عایشه رفتم و او را حزینه یافتم و در نزد او کتابی بود که در او نظر می کرد و میگفت صدق رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم گفتم چه چیز است اینکتاب ای ام المؤمنین گفت اخبار و قصص است که کتابت نمودم از رسول خدا پس از او درخواست نمودم که بمن خبر دهد که آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

باو بیان فرموده که خلفاء او پس از او چند نفراند و کیانند پس عایشه کتابرا گشود و گفت ای ابو سلمه از برای ما مشربۀ بود که آن بیت مخصوصی بود که محل وحی رسولخدا بود جبرئیل نازلشد بر آنحضرت و امر کرد مرا که کسی بر او داخل نشود ناگاه حسین داخل شد بر آنحضرت و جبرئیل بآنحضرت خبر داد از کیفیت شهادت حسین پس رسولخدا گریست و تربت مدفن او را که خاک سرخی بود بر آنحضرت عرضه داشت و عرض کرد که خداوند انتقام میکشد از دشمنان او بقائم علیه السلام و زود است که خداوند خلق نماید از صلب حسین فرزندی که نام او علیست که خاضع و خاشع است از برای خداوند و از صلب علی بیرون میآورد فرزند او محمد را که قانت و ساجد است از برای خداوند و از صلب محمد بیرون میآورد فرزند او جعفر را که ناطق عن الله و صادق است در راه خدا و از صلب جعفر بیرون میآورد ولد او موسی را که واثق بالله و محب خداست و از صلب موسی بیرون میآورد فرزند او را که وفی و رضی است و از صلب او محمد که مرغب فی الله است و از صلب او علی که ولی خداوند است و از صلب او حسن که مؤمن بالله و مرشد بسوی خداوند است و از صلب حسن بیرون میآورد کلمه حق و لسان صدق و مظهر حق که حجة الله علی البریه میباشد و از برای او غیبت طولانی است که ظاهر میفرماید خداوند باو دین اسلام را و فرو مینشانند باو کفر را ابو سلمه میگوید من در نزد او اینحدیثرا کتابت کردم و او بمن املا میکرد و میگفت که کتمان نما اینحدیثرا از من تا در زمان خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت مرا طلبید و فرمود بیرون بیاور آنخبریرا که باملاء عایشه کتابت کردی عرضکردم کدام خبر فرمود آن مکتوبی که اسامی اوصیاء من در آن ثبت است پس آن مکتوبرا بیرون آوردم و بآن حضرت عرضه داشتم و اینحدیثرا قتاده و حسن بصری نیز از ابو سلمه روایتکرده اند حدیث چهاردهم ابو المفضل الشیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایتکرده است که یکی از احبار علماء یهود که اسم او جندل بن جناده بود خدمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مشرفشد و چند مسئله از توحید از سید انبیا سؤال کرده جواب شافی شنید پس اسلام اختیار نمود بعد عرضکرد که شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم و بمن فرمود «یا جندل اسلم بید محمد و استمسک باوصیائه من بعده» و خداوند نعمت اسلامرا بدست مبارك تو بمن ارزانی داشت پس بفرما که اوصیاء بعد از تو کیانند که متمسک بایشان شوم رسولخدا فرمود اوصیاء بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل اند عرضکرد که نقباء بنی اسرائیل عدد ایشان دوازده نفر بود آنحضرت فرمود بلی عدد اوصیاء من نیز بعد از من دوازده نفراند عرضکرد که همه آنها در یکزمان خواهند بود فرمود نه بلکه خلیفه بعد از خلیفه باشند و تو ای جندل سه نفر از ایشانرا ادراک خواهی

نمود عرضکرد که اسامی آنها را از برای من بیان فرما فرمود بلی تو ادراك مینمائی بعد از من سید اوصیا و وارث انبیاء و ابو الائمة علی بن ابی طالب را و بعد از آن فرزند او حسن و بعد از او فرزند دیگر او حسین را پس متمسك بایشان باش و جهل جهال ترا مغرور نسازد و بعد از آن ایام عمر و زندگانی تو منقضی خواهد شد و آخر زاد و توشه تو از دنیا يك شربت از شیر خواهد بود عرضکرد عدد اوصیاء بعد از حسین و اسامی ایشانرا از برای من بیان فرما رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم فرمود چون مدت حسین منقضی شود ولد او علی که ملقب بزین العابدین است قائم بامر امامت خواهد بود و بعد او قائم بامر امامت میشود ولد او محمد که خوانده میشود بیاقرب و بعد از او قائم بامر میشود ولد او جعفر بن محمد که مدعو بصادق است و بعد از او قائم بامر میشود فرزند او موسی که مدعو بکاظم است و بعد از او قائم بامر میشود علی که خوانده میشود برضا و بعد از او قائم بامر میشود محمد که مدعو است به زکّی و بعد از او قائم بامر میشود ولد او علی که مدعو است بنقی و بعد از او قائم بامر میشود ولد او حسن که خوانده میشود بامین و بعد از او غائب خواهد شد امام ایشان جندل عرضکرد که آن امام غائب حسن خواهد بود فرمود نه فرزند او حضرت حجت است راوی حدیث میگوید که جندل بن جناده زندگانی نمود تا ایام امامت حضرت امام حسین علیه السلام و بعد از آن بجانب طایف بیرون رفت و از نعیم بن ابی القیس روایت کرده که در وقت مرض موت جندل در نزد او حاضر بودم که قدحی از شیر طلبیده و آشامید و گفت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم بمن خبر داده که آخر زاد من از دنیا شربتی از شیر خواهد بود فمات رحمه الله حدیث پانزدهم صاحب کتاب مقتضب الاثر بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که شنیدم از علی علیه السلام که فرمود در لیلة القدر در هر سنه ملائکه نازل میشود بر اوصیاء بعد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم راوی سؤال کرد از آنحضرت که اوصیاء تو کیانند یا امیر المؤمنین فرمود که «انا واحد عشر من صلیبی هم الائمة المحدثون» حدیث شانزدهم ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود نقل نموده که در مجمعی که زیاده از دویست نفر از مهاجرین و انصار حاضر بودند علی علیه السلام مناقب و فضایل خود را ذکر میفرمود و استشهاد مینمود از حضار که شما را بخدا قسم میدهم آیا در یاد دارید که رسولخدا فرمود در آخر خطبه که بعد از آن دیگر خطبه نفرمود که من در میان شما دو چیز نفیس میگذارم یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که اگر باین دو متمسك شوید هرگز در ضلالت نمیافتید و گمراه نمیشوید و آن دوازدهم جدا نمیشوند تا در روز قیامت بر حوض من وارد شوند عمر بن خطاب خشمناك شده از جای برخاست و عرضکرد یا رسول الله همه اهل بیت تو چنین اند فرمود نه بلکه عترت من که اوصیاء منند اول آنها علی بن ابی طالب برادر من و خلیفه من است در امت من و آقای هر مؤمن و مؤمنه است و او اول اوصیاء منست پس فرزندم

حسن بعد فرزندان حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین هر يك بعد از دیگری تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من و ایشان حجت‌های خدا هستند بر خلق و خزاین علم و معدن حکمت الهی هستند هرکه ایشانرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکه ایشانرا معصیت نماید خدا را معصیت نموده است همه گفتند که ما شهادت می‌دهیم که رسول‌خدا این سخن فرمود حدیث هفدهم نیز ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرآند السمطین بسند خود از سلیم بن قیس روایت کرده که در زمان خلافت عثمان روزی علی علیه السلام را دیدم در مسجد نشسته بود و با مردم در علم فقه گفتگو میکرد بعد قسم داد حضار را که هرکس از رسول‌خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنچه در حق من شنیده است خبر دهد که فرمود علی برادر و وزیر و خلیفه من است در امت من و وصی من است و بعد از من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری پس زید بن ارقم و براء بن غازب و جماعت بسیاری از مهاجرین برخاسته و گفتند که ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود ایها الناس حقتعالی امر فرمود که نصب کنم از برای شما بعد از خودم وصی و خلیفه خود را که واجب فرمود بر مؤمنان اطاعت او را و شما را بقبول ولایت او امر فرمود و من شما را گواه میگیرم که آنولایتی که حقتسبحانه و تعالی شما را بآن امر فرموده مخصوص باین مرد است و دست مبارک خود را بر دوش علی بن ابی طالب گذاشت و از برای دو فرزند اوست بعد از او و از برای اوصیاء من است بعد از ایشان که از اولاد ایشانند و فرمود که ایگروه مردم بیان کردم از برای شما آنکسی را که پناه شما باشد بعد از من و امام و دلیل و هادی شما باشد پس از من برادر من علی بن ابی طالب و همچنین از اوصیاء بعد از او و با ایشان باشید که ایشان باحقند و حق با ایشان است پس این را گفتند و نشستند حدیث هجدهم نیز ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که یکی از علماء اهل کتاب مسألی چند از رسول‌خدا سؤال نمود از آنجمله عرض کرد که اوصیاء و خلفاء تو بعد از تو کیانند آنحضرت فرمود که وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزند من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین حدیث نوزدهم محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از احمد بغدادی روایت کرده از محمد بن ابی بکر و از جابر بن عبد الله و از سلمان فارسی رضی الله عنه که عرض کردم بر رسول‌خدا صلی الله علیه و اله و سلم که خلیفه بعد از تو کیست رسول‌خدا امر فرمود بسلمان که حاضر نماید جماعتی از اصحابرا چون حاضر شدند فرمود شاهد و گواه باشید که علی بن ابی طالب وصی و وارث من است و یعسوب مسلمین و امام متقین است و او و دو ولد او و ائمه از صلب حسین ائمه هداة مهدیون اند تا روز قیامت و بخدا شکایت میکنم از کسانی که بر ایشان ظلم نمایند و حق ایشانرا بعد از من غصب و او را مظلوما شهید نمایند

طایفهٔ ثلثه در نصوص وارد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بر وجوب اقتداء بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین از اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین و چنک زدن بولایت ایشان که حبل الله المتین و عروة الوثقی دین و امامان اهل زمین اند و اطاعت ایشان اطاعت خداوند و معصیت ایشان معصیت خداوند است از طرق و روایات علماء عامه حدیث اول ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده اند که رسولخدا فرمود کسیکه خوشنود باشد که زنده شود بزنده شدن من و بمیرد مثل مردن من و جای گیرد در بهشتی که درختان او را خداوند عالم بید قدرت خود غرس نموده باید علیرا دوست دارد و اقتداء و پیروی نماید بئمه دین بعد از من زیرا که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و حق تعالی بایشان علم و فهم کرامت فرموده است پس وای بر آن کسانیکه تکذیب فضل ایشان کنند از امت حدیث دویم ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده است که فرمود فاطمه سرور سینه من است و دو فرزندش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و ائمه از اولاد او اماناء پروردگار منند و ریسمان کشیده شده اند میان خدا و بندگان او هرکه بآنها پیوندد نجات یابد و هرکه از ایشان بازپس ماند هلاک شود سیم صدر الائمه موفق ابن احمد بسند خود از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده است که فرمود هرکه خواهد که زنده باشد بزندگی من و بمیرد بمردن من و داخل بهشتی شود که پروردگار من بمن وعده فرموده باید تولی جوید بعلی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه طاهره او که ائمه هداة و چراغان راه هدایت اند که شما را از شاهراه هدایت بیرون نمیرند و در تیه ضلالت نمیافکنند چهارم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که چون مردم بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند آنحضرت خطبه خواند و فرمود ایها الناس آگاه باشید که نیکان از عترت من و پاکان از قبیله من حلیم ترین مردم اند در کوچکی و داناترین مردمند در بزرگی آگاه باشید که مائیم اهلبیتی که علم ما از علم خداست و بحکم خداست حکم ما اگر پیروی ما کنید ببصائر ما هدایت یابید و اگر نکنید خدا شما را هلاک گرداند و با ماست رایت حق هرکه پیروی آن کند بما ملحق شود و هرکه از آن پس ماند هلاک گردد پنجم ابوالمظفر سمعانی در کتاب مناقب الصحابه بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در عرفات بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود یا علی من و تو از یکدرخت آفریده شده ایم من ریشه آن درختم و توفرع آن و حسن و حسین شاخهای آن و کسیکه چنک زند بشاخهای آن خدا او را داخل بهشت گرداند و اینحدیثرا ابراهیم بن محمد حموینی نیز از جابر بدو سند صحیح روایت کرده است ششم احمد بن حنبل در مسند خود از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده است که

فرمود ستارگان امانند مر اهل آسمان را که اگر برطرفشود اهل آسمان نیز برطرف خواهند شد و اهل بیت من امانند از برای اهل زمین که اگر آنها نباشند اهل زمین نیز نخواهند بود هفتم ابراهیم بن محمد حموی بنی بچهار سند روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی» هشتم موفق بن احمد بسند خود روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بعلی یا علی چون روز قیامت شود من بخدای تعالی متمسک باشم و تو دامن من گیری و اولاد تو دامن تو گیرند و شیعیان ایشان دست بدامان ایشان زنند نهم ابراهیم بن محمد حموی بنی بسند خود از مقداد بن اسود روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود معرفت آل محمد برات نجات از آتش جهنم است و محبت محمد و آل محمد گذشتن از صراط است و ولایت آل محمد امان از عذابست دهم صاحب مناقب الفاخرة از ابی بکر ابن ابی قحافه روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بعلی که یا علی من و تو از جنب خدا آفریده شده ایم علی علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله جنب خدا کدام است فرمود که سریست مکنون و علمیست مخزون که جز ما احدیرا از آن نیافریده پس هرکه ما را دوست دارد بعهد ما وفا کرده است و هرکه ما را دشمن دارد در آخر نفس که از دنیا بیرون رود خواهد گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و نادم و پشیمان خواهد شد از آنچه تقصیر کرده است در جنب خدا که رسول او و ائمه دین اند یازدهم ابن عقده بسند خود از سلیم بن قیس از علی علیه السلام روایت کرده که رسولخدا فرمود خدای تعالی نظری در زمین فرمود و مرا اختیار کرد در میان خلق خود و بعد نظر دیگر فرمود برادر و وزیر و خلیفه من علی را اختیار فرمود که ولی هر مؤمن است بعد از من و کلمه تقوی و عروة الوثقی است و بعد نظر ثالثی فرمود پس اختیار نمود اهل بیت مرا که ایشان بهترین امت منند که یازده امانند بعد از علی بن ابی طالب هر یک بعد از دیگری مثل ایشان مثل نجوم اهل آسمانست که هر وقت یکی از آنها غایب شود نجم دیگر طلوع نماید و ایشان ائمه هدی و حجج خدا هستند در زمین و شهداء خداوندند بر خلق او هرکه ایشانرا اطاعت نمود خدا را اطاعت کرده و هرکس معصیت ایشان نمود خدا را معصیت کرده است ایشان با قرآن و قرآن با ایشانست و از هم مفارقت نخواهند نمود تا وارد بر حوض من شوند اول ائمه علی بن ابی طالب که افضل ایشانست و بعد از او فرزندان حسن و بعد از او فرزندان حسین و بعد از او نه نفر ائمه از ولد حسین علیه السلام دوازدهم قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که میگفت تمسک جوئید بعترت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم زیرا که من شنیدم از رسولخدا که فرمود «من تمسک بعترتی کان من الفائزین» سیزدهم ابن عقده از سفیان ثوری از ابی سعید روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم صلوة جماعت بجای آورد و بعد رو باصحاب کرده فرمود ایگروه اصحاب من مثل اهل بیت من مثل کشتی

نوح و باب حطه بنی اسرائیل است پس تمسک جوئید باهل بیت من بعد از من که ایشان ائمه راشدین از ذریه منند و هرگز شما را گمراه نخواهند نمود بعضی گفتند که عدد اهل بیت تو بعد از تو چند نفر اند فرمود اثنی عشر من اهل بیتی حدیث چهاردهم قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از وائله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع میبخشد امت مرا در هفت موضع که هول و وحشت آن مواضع عظیم است در نزد حضور اجل و در قبر و در نشر و در نزد حساب و کتاب و میزان و صراط و کسیکه دوست داشته باشد مرا دوست داشته باشد اهل بیت مرا و متمسک بایشان شود بعد از من پس ما شفعا او خواهیم بود در روز قیامت پس از او سؤال کردند که تمسک بایشان بچه نحو خواهد بود فرمود که ائمه بعد از من اثنی عشر امامند هر که دوست داشته باشد ایشانرا و اقتداء بایشان نماید فایز گردد و نجات یابد و هر که تخلف ورزد از ایشان گمراه و هلاک شود حدیث پانزدهم کلبی از ابن اوس روایت کرده که از بصره بجانب مدینه رفتم و بخدمت ام المؤمنین ام سلمه مشرف شدم پس او خبر داد مرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود امت من مختلف و متفرق خواهند شد پس مراقبت نمائید اهل بیت مرا که حق با ایشانست در هر جا که باشند گفتم اهل بیت رسول خدا کیانند که حضرت رسول امر فرموده ما امت را که تمسک بایشان جوئیم ام السلمه گفت ایشان ائمه بعد از رسول خدایند بعدد تقبای بنی اسرائیل که علی و دو سبط رسول خدایند و نه نفر از صلب حسین که از اهل بیت رسول خدا هستند و همه ایشان مطهر و ائمه معصومند طایفه رابعه نصوصات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که ائمه از ولد او که عترت اویند مخلوق از طینت او و از نور خدا خلق شده اند و اخبار باین معنی بسیار است که زیاده از بیست روایت از علماء عامه در فصل استدلال بر امامت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام سبق ذکر یافت که از اعظام علماء و روات اهل خلاف باسانید صحیحه از طرق متعدده نقل کرده اند چون صدر الاثمه و ابن ابی الحدید و ابن مغزلی شافعی و احمد ابن حنبل و ابراهیم ابن محمد حموی و غیر ایشان و در این مقام اکتفا مینمائیم بقلیلی از اخبار که سابقا ذکر نشده از آن جمله اخباریست که در تفسیر آیه شریفه *اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ إِلَى آخِرِهَا* است که جمعی از مفسرین عامه چون ابن مغزلی شافعی و صاحب کتاب مناقب الفاخرة روایت کرده اند که مراد بمشکوة حضرت فاطمه و مصباح حسن و حسین و نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ائمه هدی از عترت رسول خدا هستند که هدایت میفرماید خدای تعالی بنور ایشان هر کسی را که بخواهد از آن جمله خطبه معروفه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مسماة بخطبه لؤلؤه است که ائمه ضلال را مذمت مینماید و بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه را بیان میفرماید تا آنکه یکی از حاضرین

عرضکردند یا امیر المؤمنین از خلفاء باطل و علامات ایشان بیان فرمودی از ائمه حق بعد از خودت ما را خبر ده فرمود مالک این امر خلافت ائمه اثنی عشراند که نه نفر از ایشان از صلب حسین است که رسولخدا خبر داد مرا که در لیلۃ المعراج نظر نمودم بساق عرش دیدم دوازده نور را عرضکردم یا رب این انوار کیانند خطاب رسید یا محمد این انوار ائمه از ذریه تواند پس من عرض کردم یا رسول الله اسامی ایشانرا برای من بیان فرما رسولخدا فرمود بلی تو اول ایشانی که امام و خلیفه بعد از من خواهی بود و بعد از تو دو فرزندت حسن و حسین پسر او علی زین العابدین و بعد از او فرزند او محمد که ملقب بباقر است و بعد از او پسر او جعفر که مسمی بصادق است و بعد از او موسی که مدعو بکاظم است و بعد از او ولد او علی که خوانده شده است برضا و بعد از او فرزندش محمد که مدعو بزکی است و بعد از او ولد او علی که مدعو بنقی است و بعد از او پسر او حسن که ملقب بامین است و بعد از حسن پسر او که هم نام با من است و شبیه من است که «به یملاء الله الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما» و از آنجمله ابن عقده از کثیری از علما و مشایخ خود از ابی ایوب انصاری روایت کرده است که رسولخدا فرمود در لیلۃ المعراج نظر کردم بساق عرش دیدم نوشته بود «لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی» و دیدم یازده نور دیگر بعد از علی که ایشان حسن و حسین و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و حسن و حجة بودند عرض کردم الهی و سیدی این انوار کیانند که مقرون باسم خود فرمودی ندا رسید یا محمد ایشان اوصیاء بعد از تو خواهند بود و ائمه اند «فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم» و از آنجمله در روایت مکحول از وائله آنکه رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در لیلۃ المعراج وحی شد بمن که یا محمد من بعث رسولی ننمودم مگر آنکه قرار دادم از برای او وصیی که بعد از انقضای اجل او قائم شود بامر او پس قرار ده علی بن ابی طالب را وصی خود بعد از خود که من خلق کردم تو و علیرا از نور واحد و خلق کردم ائمه راشدین را از نور شما آیا دوست داری که مشاهده نمائی ایشانرا عرضکردم بلی خطاب آمد که سر خود را بلند نما چون سر بلند کردم دیدم انوار ائمه بعد از خود را که دوازده نور بودند عرضکردم یا رب این انوار کیانند وحی شد که این انوار ائمه بعد از تواند که همه ایشان امناء و معصومند و در روایت دیگر «الائمة من بعدک و الاخیر من ذریکت» از آنجمله صاحب کتاب مقتضب الاثر از مؤلف کتاب ثوابه الموصلی روایت کرده و او بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در لیلۃ المعراج حقتعالی وحی فرمود بسوی من که «یا محمد انی خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من نور واحد ثم عرضت ولایتهم علی الملائكة یا محمد لو ان عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع ثم لقانی جا حدا لولا یتهم ادخلته

النار ثم قال يا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم قال تقدم امامك فقدمت امامي فاذا علي بن ابي طالب و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و الحجة القائم كانه الكوكب الدرّي في وسطهم فقلت يا رب من هؤلاء قال تعالى هؤلاء الاثمة و هذا القائم محلل حلالی و محرم حرامی و ينتقم من اعدائي احبه فاني احبه و احب من يحبه» اخطب خوارزمي و فخر القضاة بغدادی بسند خود از ابي سلمان راعی رسول الله صلّي الله عليه و اله و سلّم چنین روایت کرده که رسول خدا فرمود در ليلة المعراج بمن وحی شد که «يا محمد اني خلقتك و عليا و فاطمة و الحسن و الحسين من اشباح نور من نوري و عرضت ولايتكم على اهل السموات و الارضين فمن قبلها كان عندي من المؤمنين و من بعدها كان من الكافرين يا محمد لو ان عبدا من عبادي عبدني حتى ينقطع و يصير مثل الشن البالي ثم اتاني جاحدا بولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم يا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم فقال التفت عن يمين العرش فالتفت فاذا انا بعلي و فاطمة و الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر و موسى و علي و محمد و علي و الحسن و المهدي في ضحضاح من نور قيام يصلون في وسطهم كانه كوكب دري فقال يا محمد هؤلاء الحجج و هذا الثائر من عترتك يا محمد و عزتي و جلالی انه الحجة الواجبة لاوليائي و المنتقم من اعدائي» طایفه خامسه نصوص وارده از رسول خدا صلّي الله عليه و اله و سلّم که اهل بيت و عترت طاهره او سفینه نجاتند و مثل ايشان مثل کشتی نوح است هرکه در آن نشست نجات يافت و هرکه از آن بازماند هلاک گردید از اخبار و روايات عامه که بطرق کثیره روایت کرده اند از آنجمله ابن مغزلی شافعی پنج سند و روایت از ابن عباس و ابو ذر و ابن اکوع و سعید بن جبیر روایت کرده است که رسول خدا صلّي الله عليه و اله و سلّم فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکه بر آن نشست نجات يافت و هرکه از آن تخلف ورزید غرق شد و ابراهیم بن محمد حموی بی چهار سند و روایت از ابن عباس و ابي سعید خدری و غیر ايشان روایت کرده است که رسول خدا فرمود «مثل اهل بيتی فيکم کمثل سفينة نوح من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك» حاکم ابو القاسم حسکانی بسند خود همین حدیث را بعین الفاظ بدون تغییر نقل کرده است و واحدي بعد از نقل این حدیث که «قال رسول الله مثل اهل بيتی فيکم کمثل سفينة نوح من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك» این عبارت را گفته است که «انظر كيف دعى الخلق الى النسب الى ولائهم و السير تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفينة نوح عليه السلام جعل ما فى الآخرة من مخاوف الاخطار و احوال النار كالبحر الذى لجج براكبه فيورده مشارع المنية و يفيض عليه سجال البلية و جعل اهل بيته عليه السلام سبب الخلاص من مخاوفه و النجاة من متالفه و كما لا يعبر البحر الهياج عند تلاطم الامواج الا بسفينة كذلك لا يا من لفيج الجحيم و لا يفوز بدار النعيم الا من تولى اهل بيت الرسول صلوات الله عليهم و نحل لهم

وده و نصحته و اكد في موالاتهم عقيدته فان الذين تخلفوا عن تلك السفينة خرج من الدنيا الى انكال و جحيم ذات اغلال و كما ضرب مثلهم مثل سفينة نوح قرنهم بكتاب الله تعالى فجعلهم ثانيته انتهى كلامه» اين كلام اخير او اشاره است بحديث متواتر «انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» چنانكه عنقریب ذكر خواهد شد ابو المظفر السمعاني بسند خود از سلمه روايت کرده است كه رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم فرمود «مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق» محمد بن نجار كه از اكابر محدثين چهار مذهب و از موثقين و معتمدين ايشانست همين حديثرا بعينه باسناد عديده نقل کرده است طائفة سادسه نصوص وارده از رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم بر وجوب تمسك بثقلين در روايات عامه كه في الجملة در فصول استدلال بر امامت مولانا امير المؤمنين عليه السلام سبق ذكر يافت كه اين حديث شريف از طرق و روايات عامه زياده از چهل حديث كه در كتب اخبار و مؤلفات معتبره خودشان از صحاح سته و غير آن نقل نموده اند چون بخارى و مسلم و ابو داود و ترمذي و اندلسي در جمع بين صحاح سته و ثعلبي و ابن مغازلى شافعى و صدر الاثمه موفق بن احمد و احمد بن حنبل در مسند خود و سمعاني در كتاب فضائل الصحابة و مؤلف كتاب سير الصحابة و ابن ابى الحديد و عبد الله بن احمد حنبل و صاحب مشكوة و زهرى و ابن حجر در كتاب صواعق محرقة و حميدي و مسعودي و قاضى روزبهان بلکه در بسياري از اخبار وارده در واقعه غدیر خم از طرق و روايات خودشان عين همين حديث شريف را نقل نموده اند كه «قال رسول الله صلی الله عليه و اله و سلم انى او شك ان تدعي فاجيب و انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتي اهل بيتي و ان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» بلکه حديث وجوب تمسك بثقلين بطرق و روايات ايشان زياده از هفتاد حديث است كه متقارب المضمون روايت کرده اند كه مضامين و وجه استدلال بان سبق ذكر يافت فلا نظيل الكلام باعادته طائفة سابعه نصوص من الله تعالى از الواح و كتب و صحف انبياء سلف و احاديث قدسيه كه صريحند بر خلافت و امامت مولانا امير المؤمنين عليه السلام و ائمه طاهرين از ذرية او بطرق و روايات منقوله از علماء و روات عامه و آن نيز بسيار است كه در مؤلفات و كتب معتبره خودشان ذكر کرده اند چون محمد بن مؤمن شيرازى و ابراهيم بن محمد حموينى و ابن مغازلى شافعى و سمعاني و ابو بكر جبلى و ثعلبى و مؤلف كتاب سير الصحابه و عبد القادر شهرزوري و ابى سفيان دمشقى و ضياء الدين شافعى در كتاب دلائل و صاحب رساله قواميه و ابو نعيم حافظ در كتاب حلية الاولياء و صاحب تاريخ بغداد و صدر الاثمه موفق بن احمد و حافظ عبدى صاحب تاريخ جرجان و نظيرى در خصايص و مؤلف كتاب بصرى و طبري و ابو مخنف و ابن شيرويه ديلمى و محمد بن جرير طبرى و حبيب بن جهم و ابو بكر هزلى و زمخشرى در كتاب ربيع الابرار و

غزالی و صاحب مناقب الفاخرة و يوسف بن يعقوب بن سفیان و ابو عبید القاسم در تفسیر خود و مؤلف کتاب ثوابه الموصلى و حافظ بن عقده و کثیری از هولاء اخبار در باب الواح و احادیث قدسیه را باسانید عیدیه روایت کرده اند که زیاده از چهل روایت است که بعضی از آنها مخصوص بامیر المؤمنین علیه السلام است و بعضی از آنها مشترك است در دلالت بر مقصود بالنسبه بآنحضرت و ائمه طاهرين از ذریه او که ایشانند حجج الله و خلفائه فی ارضه که تفصیل این اخبار در فصول استدلال بر ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین سبق ذکر یافت و باعاده آن طول کلام نمیدهم فلیرجع اليها طایفه ثامنه اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در فضایل و مناقب اهل بیت و عترت طاهره او که ایشان معصوم و مطهرند از هر خطا و خلل و آنکه ایشان ارکان ایمان و صراط مستقیم خداوندند و آنکه واجبست بر تمام امت مودت و محبت ایشان و صلوات بر ایشان و آنکه ایشان ینابیع علم و معادن حکمتند و آنکه امت در روز قیامت مسئولون خواهند بود از ولایت ایشان و آنکه مودت ایشان مزد رسالتست که حقتعالی در کلام مجید خود خبر داده بقوله قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و آنکه ایشان خیر البریه اند و امثال آن از اخباریکه اکثر آن از طرق و روایات علماء عامه بر حد استفاضه اند و مجموع آنها اضعاف متواترند که کثیری از آن در فصل دهم مذکور شد فلا نطیل الکلام باعاده فلیرجع طایفه تاسعة در نصوص وارده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حق ائمه دین از اهل بیت رسالت و عترت طاهره و ذریه طیبه او در نهج البلاغه و غیر آن چون قوله علیه السلام «و لا یقاس بأل محمد من هذه الائمة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه هم اساس الدین و عماد الیقین» و چون قوله علیه السلام فی وصفه و وصف اهل بیته «بنا ینستعی الهدی و ینستجلی العمی» و چون قوله علیه السلام «ان الائمة غرسوا فی هذا البطن من بنی هاشم و لا تصلح الولاية لغيرهم» و چون قوله علیه السلام «الیهم ینفیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصایص حق الولاية و فیهم الوصیه و الوراثة» و چون قوله علیه السلام «هم موضع سره و لجا امره و عیبه علمه و موئل حکمه و كهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام الحناء ظهره» و چون قوله علیه السلام «نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب و لا تقوتوا البيوت الا من ابوابها» و چون قوله علیه السلام «نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینابیع الحكم ناصرنا و محبنا ینتظر الرحمة و مبغضنا ینتظر السطوة» و چون قوله علیه السلام «لتضح قریش ضجیجا ان ینكون فینا النبوة و الخلافة» و چون قوله علیه السلام «انظروا الی اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن ینخرجوکم من هدی و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتاخروا عنهم فتهلكوا» و چون قوله علیه السلام «و نشهد ان لا اله غیره و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بامرہ صادعا و بذکره ناطقا فادی امینا و مضی رشیدا و خلف فینا رایة الحق من تقدمها مرق و من تخلف زهق و من لزمها لحق الا ان مثل آل محمد کمثل نجوم السماء کلما خوي نجم طلع نجم» و چون قوله علیه السلام «و انما الائمة قوام الله

على خلقه و عرفاؤه على عباده لا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار الا من انكرهم و انكروه» و چون «قوله عليه السلام في وصف آل محمد فيهم كرائم الايمان و كنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم يسبقوا» و چون قوله عليه السلام من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و اهليته مات شهيدا و وقع اجره على الله و چون قوله عليه السلام في ذكر آل محمد هم عيش العلم و موت الجهل تخبركم حلمهم عن علمهم و صمتهم عن حكم منطقتهم لا يخالفون الحق فيه هم دعائم الاسلام و ولايح الاعتصام بهم عاد الحق في نصابه الخ اقول مراده عليه السلام آل محمد عيش العلم اي حياته و موت الجهل كناية عن جعلهم للجهل موتا و عدما بحيث لا- تطرق له اليهم و چون قوله عليه السلام «اللهم بلى لا- تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بيناته اولئك و الله الاقلون عددا و الاعظمون قدرا بهم يحفظ الله حججه و بيناته اولئك خلفاء الله في ارضه الدعاة و الى دينه» و اما نصوص منقوله از آنحضرت در غير نهج البلاغه بر امامت و خلافت ائمه طاهرين از ذريه طاهره پس كثيرى از آن بطرق و روايات در اثناء طوايف اخبار مذكوره در مقام و در اثناء طوايف اخبار منقوله در باب امامت و خلافت خود آن بزرگوار سبق ذكر يافت فلا نطيل بالاعادة فليرجع و بالجمله اين طوايف اخبار مذكوره در مقام استدلال بر خلافت و امامت ائمه دين از اهل بيت سيد المرسلين سندا و دلالة بقسميکه بهيچوجه من الوجوه قابل مناقشه نخواهد بود فضلا عن احتمال المناقشه اما بحسب سند پس از واضحات و بديهياتست كه اين طوايف از اخبار بهمان طرق و روايات منقوله از عامه اضعاف تواتر است فضلا عن التواتر مضافا بآنچه علما و روايات خاصه نقل کرده اند از رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم و امير المؤمنين و ائمه دين سلام الله عليهم كه عدد كتب مؤلفه ايشان در اين باب غير محصور است چه برسد از عدد اخبار و طرق روايات ايشان و اما بحسب دلالت پس آن اظهر از بيان است چه آنكه رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم باظهر بيان و ابين تقرير در كمال مبالغه و تأكيد و اصرار در همين اخبار بالنص و الصراحة اعلام فرموده است امة را بامامت و خلافت اهلييت خود و چنان ابلاغ امر فرمود كه مجال شبهه و ترديد از براى احدي باقى نگذاشت ديگر نص بر امامت و خلافت را چه معنى خواهد بود كه رسولخدا صلى الله عليه و اله و سلم آنرا بيان فرموده باشد و هرچه از نص و بيان كه تصوير ميشد آنحضرت زياده از آنرا بيان فرمود در خلافت و امامت امير المؤمنين و اولاد طاهرين او و خصم مكابر متعصب اگر منكر نص در اين بشود لازمه اش آنست كه بالمره منكر كلام منصوب باشد و بگويد كه كلام منصوب اصلا وضع نشده است و يا آنكه كلام منصوبى در عرصه وجود نيامده و هو كما ترى تضحك به الثكلى و تلعب به الحمقى و يخرج قائله من عداد ذوى العقول او يكون معاندا لما قاله الرسول و منكرا لما انزله الله من الآيات و البينات و مبغضا لافاضل عترته الذين فرض الله عليهم الصلوات و صلى عليهم ملائكة الارضين و السموات

و نطق بفضلهم جميع البريات هذا طائفة عاشره نصوص وارده از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که عدد خلفا بعد از من دوازده نفر است بعدد نقباء بني اسرائيل که همه آنها از قریشند بر سبیل اجمال و اختصار و این طایفه از اخبار را علما و روات خاصه و عامه قریب بدویست روایت که متقارب المضمون و متناسب الدلالة اند نقل نموده اند و بر سبیل اجمال اشاره بهمان طرق و روایات علماء عامه مینمائیم تا کلام بطول نینجامد و دور نشویم از آنچه مقصود باستدلالست محمد بن عثمان ذهبی که از معاریف روات و حمله اخبار مخالفین است بسند خود از ابن مسعود روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خلفاء من بعد از من بعدد نقباء بني اسرائيل دوازده نفر خواهند بود همه از قریش عثمان بن ابی شیبه و ابو سعید و ابو کریب و ابراهیم بن سعید و ابن غیلان از روات عامه هریک بسند خود از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود خلفاء بعد از من دوازده نفراند بعدد نقباء بني اسرائيل و کلهم من قریش حماد بن زید بسند خود از شعبی و او از مسروق روایت کرده است که مادر نزد ابن مسعود بقرائت قرآن مشغول بودیم شخصی باو گفت که هیچ از رسولخدا سؤال کردی که چند نفر خلیفه صاحب امر این امت میشوند بعد از تو عبد الله بن مسعود گفت از آن روزیکه بعراق آمدم احدی از من این سؤال نکرده بلی از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردیم فرمود دوازده نفرند بعدد نقباء بني اسرائيل عبد الله ابی امیه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «لن یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر خلیفة من قریش فاذا مضوا ماجت الارض باهلها» یعنی همیشه دین اسلام قائم است بوجود دوازده نفر خلیفه که از قریش باشند چون زمان خلافت ایشان منقضی شود موج میزند زمین باهل خود که نظام عالم برطرف خواهد شد و اوضاع قیامت برپا می شود ابو بکر بن خثیمه بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده که از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که فرمود پس از من دوازده نفر خلیفه خواهند بود از قریش عرض کردم که بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج دورستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت از پدرم عباس شنیدم که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود یا عم دوازده نفر خلیفه از اولاد من مالک امر میشوند و بعد از آن امور کریهه بظهور رسد پس مهدی از اولاد من خروج کند و خدای تعالی در یکشب امر او را باصلاح آورد و زمین را پر کند از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و احمد بن حنبل همین حدیث را در کتاب مسند خود از ابن عباس روایت کرده است و نیز دورستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که در حین وفات رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم از او سؤال کردم که چون تو از دنیا بروی ما یکی رجوع کنیم حضرت اشاره کرد بعلی و فرمود این مرد «فانه مع الحق و الحق معه ثم یكون من بعده احد عشر اماما مفترضة طاعتهم کطاعتي» و نیز دورستی بسند خود از این

مثنی و او از پدرش روایت کرده که از عایشه پرسیدم که خلفاء بعد از رسول خدا چند نفرند عایشه گفت که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود عدد خلفاء من بعد از من دوازده است گفتم کیانند گفت نامهای آنها در نزد من مکتوبست باملاء رسول خدا گفتم بمن نشان ده امتناع نموده نشان نداد ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که از خلفا و اوصیاء من و حجت های خدا بر خلق پس از من دوازده نفرند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادرت کیست فرمود علی بن ابی طالب عرض کردند فرزندان کیست فرمود مهدی که بر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود که من سید پیغمبرانم و علی سید اوصیاست و اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر آنها قائم مالکی در فصول المهمه بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امامان دوازده نفرند همه از آل رسول خدا و آنها علی بن ابی طالبست و یازده نفر از اولاد او بخاری در صحیح خود از ابن عیینه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که پیوسته امر مردم میگذرد مادامیکه دوازده نفر ولی و صاحب اختیارند و کلمه دیگری فرمود که من آنرا نشنیدم سؤال کردم که آن کلمه چه بود گفتند که فرمود کلهم من قریش و نیز بخاری در صحیح بسند خود از عبد الله بن عمر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که میفرمود پیوسته امر خلافت در قریش است اگرچه دو نفر از مردم باقی بمانند و مسلم نیز در صحیح خود از عبد الله بن عمر همین حدیث را روایت کرده که رسول خدا فرمود همیشه امر خلافت در قریش است اگرچه دو نفر از مردم باقی بمانند و نیز مسلم در صحیح خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود امر اسلام منقضى و برطرف نخواهد شد تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه بگذرد پس بکلامی تکلم نمود که من نشنیدم پدرم گفتم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش و نیز مسلم در صحیح خود از عبد الملك بن عمیر و او از جابر باین لفظ روایت کرده که «قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا يزال الامر ماضيا ما ولا هم اثنی عشر رجلا کلهم من قریش» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که همیشه امر اسلام ماضی و برقرار است مادامیکه والی ایشان باشند دوازده نفر که همه ایشان از قریشند و مضمون این روایترا مسلم بچند سند و روایت نقل کرده و نیز مسلم در صحیح بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «لا يزال هذا الدین عزیزا منیعاً الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش» یعنی این دین اسلام همیشه عزیز و با رفعت و جلال است تا دوازده نفر خلیفه که همه ایشان از قریشند و مضمون این حدیثرا باین لفظ مسلم بچند سند و روایت و حمیدی بچند سند و روایت و ابو الحسن رزین در

جمع بین صحاح سته بچند سند و روایت نقل کرده اند و نیز مسلم در صحیح خود و حمیدی و ابو داود سجستانی در کتاب سنن و بخاری در صحیح هر یک باسانید عدیده و روایات کثیره روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند «لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و تكون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش» یعنی دین اسلام همیشه برپاست تا روز قیامت و میباید بر مردم دوازده خلیفه که همه آنها از قریشند و نیز سمرقندی محدث خراسان و کاتب ابو القاسم و مسلم در صحیح و حمیدی و ابو الحسن رزین عبیدی و ابو داود سجستانی هر یک بچند سند و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باین لفظ روایت کرده اند که «قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا یزال الدین قائما حتی یكون اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش» و ابن بطریق در کتاب مستدرک بیست حدیث باسانید صحیح و معتبر باین لفظ روایت کرده که «قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة و ما ولاهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش» و ابن مردویه در کتاب فردوس باین لفظ روایت کرده که «قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا یزال هذا الامر قائما حتی یمضی اثنی عشر امیرا کلهم من قریش» و ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا بدو سند روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در خطبه خود فرمود «یکون بعدی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش» و از ابن عباس و ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده اند که جابر خدمت رسول خدا عرض کرد که عدد امامان پس از تو چند نفر است فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کند که از تمام اسلام سؤال نمودی عدد ایشان عدد شهور است و عدد ایشان عدد قبا بانی بنی اسرائیل که خدایتعالی میفرماید وَ اِذْ اٰخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِي إِسْرَائِیلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِیًّا پس ای جابر امامان دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم اجمعین است ثعلبی نیز در تفسیر خود مضامین این اخبار را روایت کرده و صاحب جامع الاصول نیز این اخبار را بچند سند و روایت نقل کرده است و سدی نیز در تفسیر خود روایت کرده است و لسانی و ترمذی نیز در دو صحیح خود اکثر این اخبار را روایت کرده اند و بالجمله این طایفه از اخبار متواتره مسلمه بین طرفین است که احدی را مناقشه در سند این روایات نیست و قاضی روزبهان با آن کمال تعصب خود گفته است که حدیث اثنی عشر خلیفة بعدی از صحاح اخبار است و چون بر تو واضح شد اصل سند این اخبار حال نقل کلام مینمائیم در دلالت این اخبار بر مدعی و میگوئیم که همین طایفه از اخبار منقوله از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کافی خواهد بود از برای علمای شیعه در استدلال بر امامت و خلافت ائمه طاهرین و باطل نمودن ماسوای مذهب شیعه و این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه بمنزله نص صریحند بر حقیقت مذهب شیعه و آنکه خلفاء رسول خدا ائمه دین از ذریه او هستند واحدا بعد واحد که همه از قریشند قرینه اولی آنکه انحصار عدد خلفاء رسول

خدا باین عدد مخصوص که همه این اخبار ناطق بآن است مخصوص بمذهب امامیه است و احدی از سایر طوایف مسلمین قائل نشده اند بانحصار خلافت در عدد مذکور پس این اخبار بمؤنه این قرینه خارجه صریحست بر حقیقت مذهب امامیه که قائلند بر امامت و خلافت ائمه اثنی عشر از اهل بیت رسول خدا و مؤید مطلب است آنچه از اخبار معتبره عامه و خاصه رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که امت من هفتادوسه فرقه اند یکفرقه از آن بر حق و اهل بهشتند و آن فرقه شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام است چنانکه ابن مردویه و موفق بن احمد همین مضمون را روایت کرده اند قرینه ثانیه آنکه لفظ لا یزال که اکثر این اخبار ناطق بآنست صریح در استمرار و عدم انقطاع خلافت ائمه اثنی عشر از خلفاء رسول خدا است تا آخر دنیا و هم چنین در اکثر این اخبار مذکور است که حتی تقوم الساعة که صریحست در آنکه خلافت این ائمه اثنی عشر باقی و برقرار است تا روز قیامت و خلافت مخصوص بایشانست و خلافت غیر ایشان باطل و عاطل است و این عین مذهب امامیه است که قائلند بامامت اثنی عشر از ائمه طاهرین از اهل بیت رسالت که دوازدهمی ایشان غایب است و خلافت ایشان باقیست تا قیام ساعت قرینه ثالثه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در این اخبار کثیره تصریح فرموده است که «لا یزال الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة و ما ولاهم اثنی عشر خلیفة من قریش» یعنی دین اسلام تا قیام ساعت همیشه با عزت و رفعت و جلالت برقرار است و غالب بر همه ادیان است بولایت و خلافت اثنی عشر خلیفه که از قریش است و از ابده بدیهیات بلکه بالحس و العیان آنکه مراد غلبه شوکت و سلطنت نخواهد بود زیرا که شوکت سلطنت امریست مشترک بین مسلمین و کفار داخلی بشوکت و جلالت و رفعت در دین و شریعت ندارد بلکه در اغلب اوقات شوکت و سلطنت کفار غلبه دارد بر شوکت و سلطنت سلاطین اهل اسلام به اشد غلبه بلکه در کثیری از اوقات سلاطین اهل اسلام مقهور و مغلوب سلاطین کفارند که بالمره مطیع و منقاد سلاطین کفار اند اگرچه در بعضی از اوقات غلبه نموده اند سلاطین اهل اسلام بر سلاطین اهل کفر و لکن در قلیل اوقات و مقتضی این اخبار آنکه همیشه باید کفر مغلوب و اسلام غالب باشد پس اگر مراد بغلبه دین اسلام همان غلبه و شوکت سلطنت باشد لازم خواهد آمد کذب این اخبار و این باطل است جدا پس لابد باید بدلالت اقتضا مراد بغلبه دین اسلام بر کفر غلبه در حجت و برهان و معجزات و آیات و بینات باشد که بعد از وفات رسول خدا لا یزال علما و احبار یهود میآمدند در مدینه و احتجاج مینمودند بر اهل اسلام در زمان خلفا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تقض حجت ایشان مینمود و اظهار معجزه در بسیاری از اوقات مینمود و غلبه میکرد بر سایر ادیان و ملل غیر ملت اسلام و در چندین مواضع خلفا بعد از آنکه مغلوب میشدند از احتجاجات علما و احبار ملتجی میشدند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در کثیری

از موارد عمر بن خطاب چون ملتجی بآنحضرت میشد آن بزرگوار کشف هموم او میفرمود و عمر میگفت «لولا - علی لهلك عمر» و همیشه امر بدین منوال بود در زمان هریک از ائمه معصومین که دحض احتجاجات اهل کفر مینمودند بالزامات شافیه و براهین و معجزات باهره و حال هم امر چنین است که اگر بر فرض آنکه مغلوب شوند اهل اسلام باحتجاجات اهل کفر و الزامات ایشان لا بدا تایید از جانب ولی زمان باظهار معجزات و حل مشکلات خواهد شد که نتوانند اهل کفر بر اهل اسلام غلبه نمایند در آنچه متعلق بامر دین و مذهب و آئین است چنانکه مکرر واقع شد که در کتب علماء امامیه رضوان الله علیهم مضبوط است بالجمله از واضحاتست که مراد بغلبه دین اسلام و مناعت و عزت آن بر سایر ادیان همان رفعت و عزت و غلبه دینی و ملیه است که آثار حقیقت آن و برهان طریقه او واضح و لایح است و بوجود خلفاء طاهرین رسولخدا همیشه دین اسلام قائم است الی قیام الساعة که از برای احدی از اهل کفر ممکن نخواهد بود که غلبه نماید ببرهان و حجت باطله خود بر دین اسلام و این امریست واضح که حاکم بصحت آن عقل قطعی است قرینه رابعه آنکه کثیری از این اخبار را باین لفظ نقل کرده اند که «لا یزال الدین قائما حتی یکون اثنی عشر خلیفة من قریش» و در بعضی دیگر باین لفظ نقل شده که «لا یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر خلیفة فاذا مضوا ماجت الارض باهلها» و در بعضی از این اخبار آنکه «یکون بعدی اثنی عشر خلیفة من قریش ثم یکون هر جا و مرجا» و مستفاد از این اخبار آنکه قوام دین اسلام و حفظ نظام ملت سید الانام منوط بوجود آن خلفاست الی یوم القیمة و از واضحات آنکه حفظ نظام شرع منوط و موقوف بامور چندیست که آن خلفا باید واجد و دارای آن امور باشند از صفات نفس و شرایف احوال از عصمت و اعلمیت و زهد و تقوی و ترک دنیا و رأفت و رحمت و شجاعت و کرم و عبادت و آنکه صاحب قوه قدسیه باشند و صاحب آیات و معجزات باشند تا آنکه قائم و برپا شود بوجود مقدس او نظام شریعت و عماد و استوانه باشند از برای دین اسلام و مسلمین و باو اقامه شود حجت الهی بر بندگان او و چنین خلفائی که مستفاد از این اخبار است در میان امت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نخواهد بود مگر افاضل عترت طیبین و طاهرین او که موصوف باین صفات شریفه بوده اند و موید است اینمطلب را آنچه خاصه و عامه نقل نموده اند از کلام امیر المؤمنین علیه السلام «لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته اولئک خلفاء الله فی ارضه» ابن حجر با آن کمال تعصب خود در صواعق محرقه روایت کرده است از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود در هر زمانی و هر قومی که از امت من آیند عدول چند از اهل بیت من باشند که نیست و نابود گرداند تحریف ضالین و تأویل جاهلین را از دین من بدانید که ایشانند امامان شما و پیشوایان دین شما قرینه خامسه آنکه کثیری از این اخبار از

ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود خلفاء من بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر خواهند بود همه از قریش چه آنکه واضح است از این تشبیه که خلفاء رسول خدا باید مثل نقباء بنی اسرائیل باشند که همه ایشان از صفوة الله و اولاد انبیاء بودند که اکثر ایشانرا خداوند در قرآن مجید مدح فرموده بآنکه ایشان مصطفی و برگزیده اند مانند داود و سلیمان و زکریا و یحیی و امثال ایشان پس حال مشبه که خلفاء رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد باید مثل حال مشبه به باشد که نقبای بنی اسرائیل اند و از واضحات در میان عامه و خاصه آنکه در میان امت پیغمبر آخر الزمان احدی مانند نقبای بنی اسرائیل نبودند مگر افاضل از عترت طاهره او فتعین ان المراد بالخلفاء فی هذه الاخبارهم العتره الطاهره من ذریته صلوات الله علیهم اجمعین لا غیر فهو المطلوب قرینه سادسه آنکه در همین اخبار مذکوره که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالصراحه تعیین فرمود اثنی عشر از خلیفه خود را که همه ایشان از قریش اند فرمود که «هم علی بن ابی طالب واحد عشر من اولاده المعصومین» مثل روایت دورستی و احمد بن حنبل از ابن عباس از قول رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که دوازده نفر خلیفه از آل من مالک این امر میشوند پس مهدی از اولاد من خروج کند و مثل روایت ابراهیم بن محمد حموی از رسول خدا که فرمود خلفاء من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان فرزند من مهدی است و همچنین روایت دیگر از دورستی از قول رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود رجوع نمائید بعلی بن ابیطالب «ثم یكون من بعده احد عشر اماما طاعتهم کطاعتی» و چون حدیث منقول از جابر بن عبد الله انصاری در سؤال از عدد خلفاء رسول خدا و فرمایش آنحضرت که عدد ایشان عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل است من قوله تعالی وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِیًّا پس ای جابر امامان دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها قائم صلوات الله علیهم اجمعین و چون حدیث ابن حجر که آنفا سبق ذکر یافت و چون حدیث مالکی در فصول المهمه که امامان دوازده اند همه از آل رسول خدا و آنها علی بن ابی طالب است و یازده نفر از اولاد او و در تفسیر سدی که امام مفسرین اهل خلافت چنین روایت کرده است که چون ساره از هاجر کدورت بهم رسانید وحی شد بحضرت ابراهیم علیه السلام که اسماعیل و مادر او را ببر و بخانه تهامی فرود آور که من دعای ترا در حق اسمعیل شنیدم و مستجاب گردانیدم و باو برکت دادم و از نسل او پیغمبر عظیم الشانی خلق خواهم کرد و او را بر همه ظاهر و غالب خواهم ساخت و از ذریه او دوازده نفر بزرگوار خواهیم برگزید بالجمله پس متعین خواهد بود بنصوص جمله از این اخبار که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از فرمایش او که خلفاء من دوازده نفرند و همه از قریش همان ائمه طاهرین از اولاد او خواهند بود لا غیر فهو المطلوب قرینه سابعه آنکه این طایفه از اخبار که زیاده از چند تواتر است که از خاصه و عامه نقل شد از

اخبار مسلمه بين فریقین است و لابد است از تصدیق رسولخدا و اذعان بمضامین اخبار منقوله از او پس اگر مراد ائمه طاهره از ذریه رسولخدا باشد چنانکه علماء امامیه قائلند فهو المطلوب و اگر مراد بائمه دین نباشد بلکه خلفاء غیر ایشان باشد از سلاطین امویہ و عباسیہ پس اولاً آنکه عدد ایشان از چهل متجاوز است و منافی است با حصر مستفاد از صریح این اخبار که ایشان دوازده نفرند از قریش ثانیاً آنکه خلافت ایشان زایل و منقطع شد بعد از مضمی سنین و دهور و صریح این اخبار آنکه باید خلافت ایشان باقی و مستمر باشد الی یوم القیمه ثالثاً آنکه اگر حمل شود که مراد خلفاء صلحاء بعد از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و صلحاء از بنی امیه و بنی عباسیہ اند پس آن باطل است زیرا که حال اصل خلفاء ایشان بر تو معلوم شد فلا نطیل الکلام باعاده اما غیر ایشان از امویہ و عباسیہ خلیفه صالحی در میان ایشان یافت نشد چه آنکه اول ایشان معویہ است که باتفاق عامه و خاصه خلافت او باطلست زیرا که او از خوارجست که بر علی بن ابی طالب علیه السلام که خلیفه بر حق است باتفاق طرفین در زمان خلافت خود خروج کرد و سبب ریختن خون آلا ف از مسلمین شد و بعد از او یزید فاسق فاجر شراب خوار ملعون بود که قاتل سید جوانان اهل بهشت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود و خانه کعبه را خراب کرد و کثیری از علماء عامه چون نسفی و تفتازانی و غیر ایشان حکم بکفر او نموده اند و او را لعن کرده اند و بعد از او مروان لعین بود که باتفاق خاصه و عامه رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم او را لعن کرده بود چنانکه حاکم ابو القاسم از عایشه روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مروان و پدر او را لعن فرمود و بعد از او ولید عنید بود که قرآناً نشانه تیر کرده بود چنانکه از حال آن ملعون نقل کرده اند که وقتی بقرآن تقال زد این آیه آمد **وَاسَّ تَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ** چون این آیه را مشاهده کرد انداخت قرآناً و حکم کرد تا تیرباران کردند قرآناً در آنحال انشاء این آیات خبیثه نموده و گفت

تهددنی بجبار عنید *** و ها انا ذاك جبار عنید

اذا ما جئت ربك يوم حشر *** فقل يا رب مزقنی الولید

و اما خلفاء بنی عباسیہ که حال ایشان اظهر من الشمس است در فسق و فجور و سفک دمآء مسلمانان خصوصاً عداوت ایشان بآل رسول پس چگونه هولاء الفسقة الفجرة تصلح ان یکون خلیفه لرسول الله و اماما علی الخلق و بعضی از متعصبین عامه گفته اند که مراد بصلحاء بنی امیه و بنی عباسیہ مانند عمر بن عبد العزیز و امثال اینها میباشند و این وجه باطلست چه لازم این توجیه طفره است که این دوازده نفر خلفاء صلحاء خلافت خواهند نمود بعد از رسولخدا اگرچه فاصله شود میان ایشان چند نفر از خلفاء جور و ظلم و این منافی با صریح این اخبار است که استمرار دارد خلافت این دوازده نفر واحداً بعد واحد من لفظ لا یزال بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و نیز منافی بابقاء خلافت ایشان الی یوم

القيمة است چه آنکه خلافت هولاء الفسقة منقطع و تمام شد که اسامی کثیری از ایشان از صفحه روزگار محو شد قرینه ثامنه آنکه از همه اغماض نموده آنچه گذشت از اخبار منقوله از علماء و روات عامه در این طوایف از اخبار سابقه از نصوص رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلافت ائمه طاهرین از اهل بیت او من قوله صلی الله علیه و آله و سلم «انی تارك فيکم الثقلین» و سایر از اخبار همه آنها شاهد و گواه و قرینه اند که مراد باثی عشر خلیفه که همه ایشان از قریشند در این اخبار همان افاضل از عترت رسولخدایند واحدا بعد واحد که خلافت و امامت ایشان باقی و برقرار است الی یوم القيمة علاوه از آنچه سبق ذکر یافت از سایر ادله و براهین عقلیه و آیات وارده در شأن ایشان که دلیل بر امامت و خلافت ایشانست صلوات الله علیهم اجمعین فهو المطلوب

مقاله رابعه در استدلال بر خلافت و امامت ائمه طاهرین از اولاد امیر المؤمنین واحدا بعد واحد بظهور معجزات و خارق عادات از ایدی مطهره ایشان

مانند معجزات انبیاء مرسلین که دلیل و برهان جزمی است بر امامت ایشان چه آنکه در سابق ذکر شد که امامت مانند نبوت یکی از طرق ثبوت و تقرر او آنکه شخصی که دعوی خلافت و امامت نماید از جانب خدا و رسول و بر طبق دعوی خود اتیان بمعجزات و خارق عادات نماید که دلیل و برهان باشد از برای او بر صدق مقاله او چه اجرای معجزه بید ولی معنای آن شهادة من الله و تصدیقه بانه هو الولی و الخلیفة بلکه اقوی و آكد از نص است بمراتب و عقل قطعی بداهة حکم میکند بر صدق آنولی و حقیقت او چه آنکه اجراء معجزه بید کاذب محال است عقلا چنانکه تحقیق آن در مطالب سابقه شد فلیرجع و بالجمله استدلال بمعجزات و خارق عادات صادره از امام و خلیفه بر حقیقت او مبتنی بر مقدمات ثلثه است مقدمه اولی آنکه صدور معجزه بید ولی دلیل است بر صدق او و این مقدمه بحسب برهان عقل و وجدان و کتاب و سنت ثابت است و گذشت ذکر آن در محل خود و لا نطیل الکلام باعاده مقدمه ثانیه آنکه ثابت شد که ائمه طاهرین از اولاد امیر المؤمنین دعوی امامت و خلافت نمودند و ثبوت این مقدمه از اخبار سابقه و آنچه ذکر میشود در طی معجزات صادره از ایشان معلوم شده و خواهد شد باخبار منقوله از علما و روات عامه که ائمه صلوات الله علیهم اجمعین دعوی امامت و خلافت نمودند و بر طبق آن اظهار معجزه کردند بلکه این مقدمه بالبدیهة ثابت است و محتاج باستدلال نخواهد بود مقدمه ثالثه آنکه ثابت شود صدور معجزات از ایشان در خارج و محقق و معلوم شود این امر در خارج فنقول که معجزات و خارق عادات ائمه طاهرین مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام بر دو قسم است یک قسم آن که فهم آن مخصوص بافاضل اهل علم است که عامه ناس را چندان فایده بحال ایشان نخواهد بخشید و این امر مبتنی است بر معرفت بحال ایشان از بدو خلقت انوار مقدسه ایشان الی آخره و از کمالات نفسانیه ایشان

از عصمت و علم و تقوی و ولایت مطلقه ایشان بر تمام سموات و ارضین و امثال این مقالات که فهم حقیقت این امور علی ما ینبغی خارج است از عهده عباد الله المکرمین فضلا عن غیرهم بلکه هرکسی را باندازه فهم و استعداد او نصیب ناقصی خواهد بود از ادراک جلال و کمال ایشان و بالاخره احسن الوجوه اقرار و اعتراف بعجز از معرفت ایشان است صلوات الله علیهم اجمعین و آنکه ذوات مقدسه ایشان بشراشر وجودهم و تمام صفاتهم و حالاتهم و قیامهم و قعودهم و تصرفاتهم فوق طاقت بشر است که این معنی معجزه و خارق عادتست و قسم دیگر از معجزات ایشان معجزات ظاهره است که قریب بفهم عامه ناس است از عوام و خواص و این قسم مقصود باستدلال است در مقابل خصم فتقول اما معجزات ظاهره ائمه دین از ذریه طیبه رسول رب العالمین پس آن مضبوط در کتب و دفاتر است که علماء امامیه و غیرهم از برای جمع و ضبط آنها کتب علیحده قرار دادند علاوه از آنچه در طی کلمات ایشان در کتب مناقب و فضایل مذکور است و در این مؤلف اشاره باقل قلیلی از آنچه مذکور در مؤلفات است میشود تاییدا للمرام

ذکر معجزات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

پس میگوئیم ابی محمد الحسن المجتبی صلوات الله علیه پس آنچه علماء ضبط نموده اند از معجزات ظاهره او که دلیل و برهان بر امامت آن سرور است در نزد عوام و خواص قریب بدویست معجزه و خارق عادت از آن سرور ظاهر شد از آنجمله محمد بن جریر بن رستم که از افاضل علماء شیعه است که در کتاب امامت بسند خود از محمد بن اسحق روایت کرده که حسن و حسین هر دو طفل بودند و دیدم که حسن صیحه برآورد از برای نخله پس اجابت نمود آن نخله آن بزرگوار را و دوید بجانب او چنانکه فرزند میدود بجانب والد خود و نیز محمد بن جریر بن رستم از کثیر بن سلمه روایت کرده است که دیدم حسن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که بیرون آورد از سنک عسل سفیدی را پس بنخدمت رسول خدا مشرف شدم و کیفیت را بعرض آنحضرت رسانیدم فرمود آیا انکار مینمائید و تعجب میکنید از فرزند من چنین خارق عادت را بدرستی که او سید و بزرگوار است که اطاعت مینمایند او را اهل آسمان در آسمان و اهل زمین در زمین و نیز محمد بن جریر روایت کرده از ابی سعید خدری که دیدم حسن بن علی را در حالتیکه طفل بود و طیور بر سر او سایه می افکندند و او طیور را دعوت مینمود اجابت او میکردند و نیز محمد بن جریر از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که دیدم حسن بن علی را که بلند شد بجانب هوا و غایب شد در آسمان و بعد از سه روز نزول نمود و بر او سکینه و وقاری بود که مثل آن مشاهده نشد و فرمود که قسم بروح آباء من که رسیدم و فایز شدم آنچه باید بآن رسیده شوم و نیز محمد بن جریر از ابن عباس روایت کرده که ما با حسن بن علی در راه شام میرفتیم و آنحضرت صائم بود و نبود زادی و آبی که بآن افطار نماید چون از نماز عشا فارغ شدیم که ناگاه مانده از آسمان نازل شد با قنادیل

و ما هفتاد نفر بودیم که با آنحضرت از آن مائده تناول نمودیم و نیز محمد بن جریر از جابر روایت کرده که از حسن بن علی علیهما السلام استدعا نمودم که اظهار معجزه از برای ما نماید در حالتیکه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشسته بودیم دیدم که پای مبارک خود را بر زمین زد و پس زمین شکافته شد و دریائی ظاهر گردید که بر روی آن کشتیها جاری بود پس دست مبارک خود را کشیده و ماهی از آن دریا بیرون آورد و بفرزند من عطا فرمود و آن ماهی را بمنزل خود بردیم و از آن تناول نمودیم نیز محمد بن جریر بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که جمعی از ناس بخدمت حسن بن علی علیهما السلام مشرف شدند و استدعا نمودند از آنسرور که اظهار نما از برای ما معجزاتی که از پدر بزرگوارت امیر المؤمنین ظاهر میشود فرمود که اگر اظهار نمایم ایمان بآن میآورد و تصدیق بآن مینمائید عرض کردند بلی پس احیا نمود از برای ایشان میتی را باذن خدای تعالی پس مردم جمیعا گفتند «نشهد انک ابن امیر المؤمنین حقا» زیرا که ما از آنحضرت از این قبیل امور بسیار مشاهده نمودیم از آن جمله حدیث عمرو بن عاص است که بمعویه گفت حسن بن علی علیهما السلام کثیر الحیاست او را طلب نما و بر منبر فرست که چون بر منبر برآید و چشمش بر کثرت جمعیت خلق افتد از کثرت حیا قادر بر تکلم نخواهد شد و خجل شده از منبر بزیر میآید و دیگر از برای او فضل و مقامی در نظر عامه مردم نخواهد ماند پس بمعویه بتحریک عمرو بن عاص آنسرور را طلبیده و استدعا نمود که در ملاء عام و محضر مردم بر منبر برآید و خلق را موعظه نماید چون آن سرور بر منبر برآمد و حق بمرکز قرار گرفت و شروع بخطبه نمود چنان حمد و ثنای الهی بجای آورد و بیان توحید از برای خلق نمود که مردم از خطبه آن بزرگوار و از بیان کلمات معجز نظام او انگشت حیرت بدنندان گرفته مبهوت و متحیر ماندند و بعد درود و صلوات بر جد خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرستاد باحسن و اجمل صلوات و بعد فرمود «ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی بن ابی طالب و ابن سیده النساء فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انا ابن رسول الله ان بن السراج المنیر انا ابن البشیر النذیر انا بن من بعث رحمة للعالمین انا بن من بعث الی الجن و الانس اجمعین انا بن خیر خلق الله بعد رسول الله انا بن صاحب الفضایل انا بن صاحب المعجزات و الدلائل انا بن امیر المؤمنین انا بن المدفوع عن حقه انا احد سیدی شباب اهل الجنة انا بن الرکن و المقام انا بن مکه و منی انا بن المشعر و العرفات انا بن الشفیع المطاع انا بن من قاتلت معه الملائكة انا بن امام الخلق انا بن محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم» چون کلام آنحضرت باینمقام رسید بمعویه ترسید از آنکه فتنه و آشوب در میان مردم برخاسته شود از آنچه معرفت بآن حاصل نمودند در حسب و نسب و حقیقت آن بزرگوار و بطلان بمعویه و ظلم او بر آن بزرگوار پس امر کرد بآنحضرت که از منبر

فرود آید و گفت کفایت کرد آنچه گفتمی پس آن بزرگوار از منبر نزول فرمود معویه عرض کرد که گمان کردی که تو خلیفه باشی و کجائی تو با خلافت پس آن بزرگوار فرمود خلیفه کسی است که عمل بکتاب خدا و سنت رسول نماید و خلیفه نخواهد بود کسیکه عمل نماید بظلم و جور و تعطیل نماید سنت رسولخدا را و دنیا را پدر و مادر از برای خود اخذ نماید و پادشاهی کند در ایام قلیله دنیا و بعد منقطع شود از او لذت فانیه و تبعات عمل او از برای او باقی بماند پس جوانی از بنی امیه چون اینحالرا مشاهده نمود برخاست و غلظت و درشتی نمود با آنحضرت و هتک حرمت آنسرور نمود و شتم و سب نمود آنجنابرا پس آن امام عالیقدر دستهای مبارک بدرگاه الهی بلند کرد و عرضکرد خداوندا نعمت خود را بر او تغییر ده و او را از زنان گردان که در خلق عبرت باشد پس آنجوان اموی نگاه بخود نمود دید که لحيه او ریخت و عورت او مبدل بعورت نسوان شد پس آن بزرگوار باو فرمود که شرم نداری که در مجلس مردان نشسته و حال آنکه تو از زنانی و بر تو واجبست که خود را از مردان مستور داری پس آنجوان که بدعای آنحضرت زن شده بود خجل و مخزیه از مجلس برخاست و بخانه خود مراجعت نمود آن سرور قدری تأمل نموده از مجلس برخاست پس عمر و عاص از آنحضرت مسئلت نمود که قدری توقف نماید تا مسائلی چند از او سؤال نماید پس مسائل مشکله خود را سؤال نموده و جواب شافی کافی شنید آنسرور از مجلس معاویه بیرون آمد معاویه بعمر و عاص گفت که امروز تو باعث شدی که اهل شام را فاسد کردی عمر و عاص در جواب گفت دور شواز من اهل شام بجهت ایمان تو محب و مطیع تو نمیباشند بلکه اطاعت و انقیاد و محبت ایشان بتو بواسطه دنیا و سلطنت تو میباشد و مال و شمشیر هر دو در دست تو است و کلام حسن بن علی به تنهائی کافی نخواهد بود یعنی مردم بسخن حق او بدون نصرت و اعانت اطاعت او نخواهند نمود پس امر آنجوان اموی شهرت یافت در میان مردم بعد آنجوان با زوجه اش بخدمت آنسرور آمده گریه بسیار و تضرع بیشمار نمودند آنحضرت بحالت ایشان رقت کرده ترحم فرمود و دعا کرد آنجوان بحالت اول برگشت فصار رجلا از آن جمله آنکه چون معاویه و اهل شام نکث بیعت امیر المؤمنین علیه السلام را نمودند و بنا بر مقاتله گذاردند با آن بزرگوار و اصحاب او و این خبر منتشر شد باطراف بلاد چون بسمع ملک روم رسید و باو خبر دادند که ده نفر بنا را بر مقاتله گذاشتند ملک روم پرسید که محل خروج آن دو از کجاست عرضکردند که یکی از کوفه و دیگری از شام ملک سؤال نمود که آیا تاجری از اهل آن بلاد در اینجا هست که وصف نماید از برای من حالات و صفات آن دو نفر را تفحص نمودند تاجری از اهل شام و تاجری از اهل کوفه بنزد او حاضر نمودند ملک از ایشان سؤال نمود که توصیف نمائید حال آندورا پس وصف

نمودند از احوالات و صفات و حسب و نسب ایشانرا از برای ملك پس امر نمود تا موكلين بيرون آورند آنچه اصنام در خزانه است چون در آنها نظر نمود و قرائت كرد آنچه در صفحات آن اصنام مسطور بود گفت آنشامی ضال و الكوفی هاد بعد از آن ملك بمعنايه نوشت كه اعلم اهل بيت خود را در نزد من فرست و بخدمت امير المؤمنين عليه السلام عريضه نمود كه اعلم اهل بيت خود را نزد من فرست تا آنكه سماع نمايم از ایشان آنچه را كه مقصود شماست پس آنگاه نظر نمايم در انجيل و اخبار نمايم شما را كدام يك از شما بر حق و كدام يك بر باطليد چون كتابت ملك روم بمعنايه رسيد آن پليد يزید عنيد را بنزد ملك روم فرستاد و حضرت امير المؤمنين عليه السلام نیز حسن مجتبی عليه السلام را فرستاد و يزید قبل از حضرت امام حسن عليه السلام وارد بر ملك روم شد چون بمحضر او حاضر گرديد دست و پيشانی ملك را بوسيد چون حضرت امام حسن عليه السلام داخل مجلس او شد فرمود الحمد لله الذي لم يجعلني يهوديا و لا نصرانيا و لا مجوسيا و لا عابدا للشمس و لا للقمر و لا لصنم و لا لبقر و جعلني حنيفا مسلما و لم يجعلني من المشركين و تبارك الله رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين و بعد در آن مجلس نشست و دیده های مبارك خود را بزير انداخت و ملك روم بايشان نگاه ميكرد بعد از آن امر نمود تا ایشانرا تفریق نمودند از مجلس و يزید را خواست و از خزانه خود سيصد و سيزده صندوق بيرون آورد كه در آنها صور و تماثيل انبيا در آنها بود و بر يزید عرضه داشت و گفت اين تمثالها و صورتها از آن كيانست يزید مبهور شده جواب نگفت و بعد از آن سوال نمود از ارزاق خلايق و ارواح مؤمنين كه محل اجتماع ایشان در كجاست و ارواح كفار در كجا هستند بعد از موت پس يزید از كثرت جهالت سر بزير انداخته منفعل و مخزي و منكوب شده هيچ جواب نداد بعد از آن حضرت امام حسن را طلبيد و بآنسرور عرضكرد كه من ابتدا بيزيد نمودم در سؤال بجهت آن كه او را اعلام نمايم كه تو ميدانی آنچه را كه او جاهل است و پدر بزرگوار تو عالم و داناست بآنچه پدر يزید بآن جاهل و نادانست و من نظر كردم در انجيل و ديدم كه محمد رسولخداست و وزير او علی عليه السلام است و نظر كردم در میان اوصیاء انبيا ديدم كه پدر تو وصی رسولخداست پس حضرت امام حسن عليه السلام فرمود سؤال نما از من آنچه را كه ميخواهی از توريه و انجيل و قرآن كه خبر همه آنها را بتو خواهم داد انشاء الله پس ملك طلبيد آن صور و تمثالها را و يك بيك بر آن حضرت عرضه داشت پس صورت اول را بيرون آورد بهيئت قمر فرمود كه اين صورت آدم ابو البشر است و بعد صورت ديگر بيرون آورد مانند شمس حضرت فرمود كه اين صورت حوا ام البشر است و بعد از آن صورت ديگر بيرون آورد فرمود كه اين صورت شيث ابن آدم است پس صورت ديگر تا آنكه صور همه انبياء را عرضه داشت و آن بزرگوار ميفرمود كه اين صورت نوح و اين

صورت ابراهیم علیه السلام است و هکذا تا آخر صورته‌ها همه را اخبار فرمود و بعد از آن صور و تمثالهای دیگر بیرون آورد و بر آنحضرت عرضه داشت فرمود که اینها صور انبیا نیست بلکه اینها صور ملوک و پادشاهان گذشته میباشد پس ملک روم گفت «اشهد علیکم یا اهل بیت رسول الله انکم قد اعطیتم علم الاولین و الاخرین و علم التوریه و الانجیل و الزبور و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهم السلام» و بعد از آن تمثال و صورت دیگر بیرون آورد و بآن حضرت نشان داد آنسرور گریستن شدیدی ملک عرضکرد که سبب گریه شما چیست فرمود ای پادشاه این صورت جدم رسولخداست و بعد بیان فرمود صفت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را از برای ملک روم باحسن بیان و بعد از آن ملک آنچه مسائل مشکله که داشت که از غوامض مسائل در نظر او بود از توریه و انجیل از آنحضرت سؤال نمود و جواب شفافی شنید چون استفاده او از آنحضرت باتمام رسید برگشت و بیزید گفت آیا دانستی که این امور را کسی عالم نخواهد بود مگر نبی مرسل یا وصی او یا عترت طاهره او و غیر ایشان جاهل و اعمی القلب خواهند بود که اختیار نمودند دنیا را بر آخرت و هوآء نفس را بر دین و از ظالمین اند پس یزید ساکت نشسته بود و ملک روم حکم کرد از برای حضرت امام حسن علیه السلام بجایزه بسیاری و تعظیم و تکریم نمود آن بزرگوار را و عرضکرد دعا فرما که من داخل در دین جد تو شوم پس یزید بسوی پدر خود معویه مراجعت کرد و ملک روم بمعویه نوشت که کسی که علم الهی در نزد اوست و عالم است بتوریه و انجیل و زبور و قرآن پس او خلیفه بحق خواهد بود و عریضه خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرضکرد که حقا خلافت از برای تو و ذریه تو خواهد بود پس مقاتله نما با دشمنان که خداوند ایشانرا بدست تو عذاب خواهد نمود و ایشان مخلد در آتش جهنم خواهند بود زیرا که ما یافتیم در انجیل اینکه بر دشمن تو لعنت خدا و ملائکه و ناس جمیعا خواهد بود و بر او باد لعن اهل سموات و ارضین

ذکر معجزات حضرت سید الشهداء علیه السلام

و اما معجزات ظاهره حضرت سید الشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پس آن هم مانند معجزات ظاهره حضرت مجتبی علیه السلام قریب بدویست معجزه است که از آن سید ابرار بعرضه ظهور رسیده از آنجمله محمد بن جریر و ابن وکیع هر دو روایت کرده اند از زرارة بن خلج که ملاقات کردم حسین علیه السلام را در مکه قبل از خروج او بعراق سه یوم و عرضکردم با او از ضعف مردم در کوفه و آنکه قلوب ایشان مایل است بجانب تو و لیکن شمشیرهای ایشان نیز بر تو است پس دیدم اشاره نمود بجانب آسمان ناگاه درهای آسمان گشوده شده بقدری ملائکه نازلشد که غیر از خدای تعالی اعداد آنها را نمیتوانست احصاء نماید پس فرمود «لولا تقارب الاشیاء و هبوط الاجر لقاتلتهم بهولاء و لکن اعلم علما ان من هناك مقعدي و مصارع اصحابی لا ینجوا منهم الا ولدی علی» و نیز محمد بن جریر از عبد الله بن محمد روایت کرده که در مسجد حاضر بودم

در نزد حضرت امام حسین علیه السلام که فرزند او علی اکبر از پدر خود استدعاء عنب نمود در غیر فصل آن پس آن بزرگوار دست بجانب دیوار مسجد بلند نموده انگور تازه بیرون آورد و فرمود «ما عند الله لاولیائه اکثر» و نیز محمد بن جریر و ابن وکیع و ابی صالح روایت کرده اند از حدیثی که شنیدم از حسین بن علی علیهم السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود «لیجتمعن علی قتلی طغاة بنی امیه و یقدمهم عمر بن سعد» عرض کردم باو که آیا این خبر را از جد خود رسول خدا شنیدی فرمود نه پس بخدمت رسول خدا آمدم و آنچه از حسین شنیده بودم بآن حضرت عرض کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علم حسین از علم من است بدرستی که حسین عالم است باشیاء قبل از وجود و تحقق آن و نیز محمد بن جریر از ابن مهران روایت کرده که حسین علیه السلام در سفری با بعضی از اصحاب در زیر نخله که از تشنگی خشک شده بود نازل شدند و فرش آنحضرت را در زیر آن نخله گسترانیدند چون حضرت نشست دست مبارک خود را بلند نموده و دعائی خواند ناگاه آندرخت سبز شد و فی الحال رطب آورد از آن تناول نمودند و از جمله معجزات آنسرور که مشهور و مسلم بین خاصه و عامه است حدیث حبابه و البیه است که یکی از عابدات معروفه در میان اهل اسلام بود و در شرطة الخمیس (کنایه از خواص اصحاب آن حضرتست یعنی آنسرور در میان اصحاب خود نشسته بودند) بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرض کرد یا امیر المؤمنین برهان امامت و علایم و دلایل بر صدق آن کدام است بدست مبارک خود اشاره نمود بسنک ریزه چند فرمود بیاور این حصاة را پس آنحصاة را آورده بآن حضرت داد و آنحضرت خاتم خود را بر آنحصاة زده نقش انگشتر آن بزرگوار بر آن سنک ریزه جا گرفت و فرمود ایحبابه اگر کسی مدعی امامت شود و این حصاة را بخاتم خود مانند این نقش منطبع سازد چنانکه از من مشاهده کردی پس بدان که او امام مفترض الطاعه است و امام کسیست که چیزی بر او مخفی نباشد پس حبابه بمنزل خود مراجعت نمود تا زمانیکه ایام خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقضی شد پس نزد حضرت امام حسن علیه السلام آمدم دیدم که آنسرور در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام نشسته و مردم در اطراف او جمعند و مسائل خود را از آنسرور سؤال مینمایند پس آنحضرت بجانب من ملتفت شد و فرمود ایحبابه و البیه عرض کردم لبیک ای سید و مولای من فرمود بیاور آنحصاة را پس همان حصاة را بآنسرور دادم گرفت و بخاتم خود آنسرور نقش نمود مانند پدر بزرگوار خود و بمن داد پس مراجعت نمود بمنزل خود تا زمان خلافت حضرت امام حسین علیه السلام بخدمت آنحضرت شرفیاب شدم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در دلالت بر امامت دلیل و برهانست و امر فرمود بمن آنحصاة را بیرون

آوردم آنحضرت نیز گرفته و بخاتم شریف خود آنرا نقش نمود مانند پدر بزرگوار و برادر عالیقدر خود و بمن داد پس برگشتم بمنزل خود تا زمان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پس بخدمت آنسرور رسیدم در حالتیکه از عمر من یکصد و سیزده سال گذشته بود از پیری اعضای من مرتعش بود دیدم آنجنابرا که بعبادت پروردگار مشغول و گاهی در رکوع و گاهی در سجود است پس مأیوس شدم که از او استفاده دلیل امامت نمایم بدست مبارک اشاره بمن فرمود و بمحض اشاره قوت و جوانی من معاودت نمود پس فرمود بمن که بیاور آنحصاة را چون آنسنگ را خدمت آنسرور دادم بخاتم مبارک آنرا منطبع فرمود و بمن داد پس مراجعت نمودم بمنزل خود تا آنکه بخدمت محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم علیهم السلام رسیدم و هر یک آنحصاة را بخاتم شریف خود منطبع فرمودند و دلایل امامت را از هر یک مشاهده نمودم تا آنکه بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شدم آنسرور نیز آنحصاة را بخاتم خود نقش نمود و حبابه بعد از ادراک زمان آنحضرت مدت نه ماه زندگانی نمود و بعد دنیا را وداع گفت و حضرت رضا علیه السلام بر او نماز خواندند و نیز محمد بن جریر بسند خود روایت کرده از صالح ابن هیشم که برادرزاده همین حبابه بود که عمه من حبابه بمن گفت که در عهد حسین بن علی علیهما السلام همیشه بخدمت آنسرور مشرف میشدم در آن بین زخمی در چشم من پیدا شد که نتوانستم بخدمت مولای خود مشرف شوم چون طولی کشید که خدمت آن بزرگوار نرسیده بودم آنحضرت خود تفحص از حال من نمود باو عرضکردند که در چشم او عیبی و جراحتی ظاهر شده که ممنوع شده است از آنکه بخدمت شما مشرفشود پس آنسرور باصحاب خود فرمود برخیزید که داخل شویم بر حبابه پس آن بزرگوار بنور قدوم خود منزل مرا منور ساخت و من در مصالای خود نشسته بودم بمن فرمود یا حبابه چه چیز ترا منع کرده است از آمدن بنزد ما عرضکردم که جراحت چشم من مانع شد و مضطر ساخت و سبب شد از برای عدم شرفیابی حضور مبارک شما پس کشف قناع خود نمودم و جراحت چشم خود را بآنحضرت نشان دادم پس آن بزرگوار آب دهان مبارک خود را بر چشم من ریخت و فرمود یا حبابه شکر نما خداوند را که شفا بچشم تو عطا فرمود و همه عیوب از تو رفع شد پس من بسجده افتادم آنحضرت فرمود که سر خود را از زمین بردار و در آئینه نظر نما و مشاهده کن حال خود را چون سر خود را از زمین برداشتم در خود درد و الم و عیبی نیافتم و حمد نمودم خدا را و این حدیثرا صاحب کتاب ثاقب المناقب نیز روایت کرده و نیز محمد بن جریر بسند خود از ابن وکیده روایت کرده که من از کسانی بودم که حمل مینمودیم سر مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام را بجانب شام و دیدم که تلاوت قرآن مینمود و آیات از سوره کهف را قرائت مینمود پس در قلبم

گذرانیدم که این سر مقدس را از این قوم مخفی دارم که هتک حرمت او نمایند چون مطلب در قلبم خطور نمود شنیدم از آن سر مطهر که بمن فرمود «یابن وکیده لیس لك الی ذلك سیبل سفکهم دمی اعظم عند الله من تسییرهم ایای فذرهم فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون» و نیز محمد بن جریر بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون لشگر ابن سعد منع نمودند آب فرات را از آن بزرگوار و اصحاب او ایشان تشنه شدند پس آن بزرگوار يك بیک از اصحاب را میطلبید و انگشت مبارك خود را در راحت کف او میگذاشت و میفرمود که بیاشامید و آب از انگشت مبارك آنسرور جاری میشد و اصحاب سیراب میشدند و بیکدیگر میگفتند که چنین آب خوشگوار در تمام عمر خود نیاشامیده بودیم و نظیری در کتاب خصایص روایت کرده که چون لشگر شقاوت اثر یزید پلید با سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام روانه شام شدند در راه بصومعه راهبی فرمود آمدند در قنسرین که اسم موضع است آن راهب از صومعه خود بیرون آمد و نظرش بر آن سر منور افتاد که نور از صورت و دهان او باسماں بالا میرفت آنرا هب ده هزار درهم آورده بآن لشگر داد که آنشب آنسر را باو تسلیم نمایند پس لشگر آن درهم ها را گرفته آنسر مطهر را تسلیم راهب نمودند چون راهب آنسر را داخل صومعه خود نمود ناگاه صدای هاتقی شنید که میگفت طوبی لك و طوبی لمن عرف حرمتك پس راهب سر بسوی آسماں نموده عرضکرد «یا رب بحق عیسی ان تامر بهذا الرأس بالتکلم معی» پس آن سر مطهر فرمود ایراهب چه اراده داری عرضکرد که بیان فرما که تو کیستی فرمود «انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی انا بن فاطمة الزهراء انا المقتول بارض کربلا» پس راهب صورت خود را بصورت منور آنسر گذاشته عرضکرد سر خود را برنمیدارم تا آنکه بفرمائی که من شفیع تو میشوم در روز قیامت فرمود «ارجع الی دین جدی محمد صلی الله علیه و اله و سلم قال الراهب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله فقبل له الشفاعة» چون صبح شد لشگر آنسر را از راهب گرفته روانه شام شدند و چون بوادی رسیدند دیدند آنرا هم همه سنگ شده است و در روایت سهل بن حبیب وارد شده که من در کوفه حاضر بودم که سر مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام را با اهل بیت او وارد کوفه نمودند دیدم که آنسر منور سورة کهف قرائت مینمود تا آنکه او را داخل مجلس شوم ابن زیاد نمودند ناگاه آتشی از قصر بیرون آمد و احاطه کرد باین زیاد و اهل مجلس او و آن لعین فرار نموده در بعضی از بیوتات قصر داخل شد در آنحال آنسر مطهر بلسان صدق فصیح می فرمود بکجا فرار مینمائی ای لعین این آتش اگر در دنیا از تو رفع شود در آخرت از تو رفع نخواهد شد و جای تو در آخرت در آتش خواهد بود و همه مجلس از خوف و دهشت آن آتش و از تکلم نمودن آنسر منور بر روی درافتادند و لطمه بر صورت خود میزدند و بعد از اندک زمانی آتش مرتفع

گردیده ناپدید شد و امنیت از برای اهل مجلس حاصل گردید آنگاه ابن زیاد بمجلس خود معاودت نمود مسلم در صحیح خود و ثعلبی و ابو بکر و خوارزمی و سدی روایت کرده اند که چون حسین علیه السلام را شهید کردند آسمان بر او گریه کرد و گریه آسمان حمرة او بود و این حمرة قبل از شهادت آنحضرت در آسمان نبود و شافعی گفته است که در روز شهادت آنسرور هیچ سنگی از جای خود برداشته نشد مگر آنکه در زیر او خون ظاهر شد و آسمان در شهادت آنجناب خون گریه کرد که اثر خون در روی نباتات زمین ظاهر بود و از جمله معجزات حضرت سید الشهداء آنکه ابن خالد روایت کرده از یحیی بن ام الطویل که گفت با جماعتی در نزد حسین علیه السلام حاضر بودیم که جوانی گریان بخدمت آنحضرت آمد حضرت از سبب گریه او سؤال نمود عرضکرد که مادرم وفات نموده و وصیت نکرده و اموالی نیز برای او هست و بمن گفته است که در امر او اقدام ننمایم تا شما را اعلام نمایم بموت او پس آنحضرت برخاسته بجانب خانه آن زن روانه شد و ما نیز در خدمت آن سرور بودیم چون بدر آن خانه رسیدیم دیدیم آن زن دنیا را وداع نموده پس آنحضرت از خداوند مسئلت نمود که آن زن را زنده نماید تا آنکه وصیت خود را بگوید پس حقتعالی بدعای آن حضرت آن زن را زنده گردانید و از جای برخاست و نشست و شهادتین بر زبان خود جاری کرد و عرضکرد یا بن رسول الله اموال من در فلان مکانست و ثلث آن از آن تو باشد بهرکس از دوستان خود که خواهی بده و ثلث دیگر از فرزند من باشد اگر از شیعیان تو است و اگر از مخالفین است از مال من حقی نیست زیرا که مخالفین را در اموال مؤمنین حقی نخواهد بود و آن دو ثلث دیگر هم از آن تو باشد و بعد از آن مسئلت نمود از آنحضرت که متصدی تجهیز امر او شود و بر او نماز بخواند چون وصیت او تمام شد ثانیاً روح از بدن او مفارقت کرد

ذکر معجزات حضرت سجاد علیه السلام

و اما معجزات ظاهره حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام پس آنهم مانند معجزات آباء طاهریں او زیاده از صد معجزه از آن سرور بظهور رسید از آنجمله محمد بن جریر بسند خود از ابن منذر روایت کرده که اموالی از خراسان بجانب مکه آوردند بخدمت حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام محمد بن حنفیه عرضکرد بآن حضرت که این مال از من است و من احق و اولی میباشم بآن از تو آن حضرت فرمود که میان من و تو حجر الاسود حکم باشد پس هر دو بنزد حجر الاسود آمدند پس محمد بن حنفیه از حجر الاسود سؤال نمود که این مال از من است و من احق و اولی بآن هستم یا علی بن الحسین جوابی نشنید پس آن بزرگوار از حجر الاسود سؤال نمود که ناگاه حجر الاسود بزبان فصیح عرضکرد «المال لك المال لك و انت الوصى ابن الوصى و انت الامام فبکی محمد» و عرضکرد به آن حضرت که من بتو ظلم کردم اگر مدعی تو شوم و غصب حق تو نمایم و نیز محمد بن جریر بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده

که محمد بن حنفیه بآنحضرت عرضکرد که امامت بعد از امیر المؤمنین علیه السلام از حسن و حسین بود و بعد از ایشان من اکبر اولاد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و من بجهة قدم زمان و کبر سن اولی بامامت و خلافتم از تو پس حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود «یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس لك بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین» و اگر اراده داری که بر تو خوب ظاهر شود پس میرویم در نزد حجر الاسود بمحاکمه و از او سؤال مینمائیم که من و تو کدام برحقیم پس هر دو بنزد حجر الاسود آمدند و حضرت فرمود یا عم تو ابتدا بسؤال نما و دعا و ابتهاج و تضرع بدرگاه الهی کن که حجر الاسود با تو سخن گوید پس محمد شروع بدعا و تضرع و مسئلت نمود از خدا که حجر الاسود با او سخن گوید جوابی نشنید پس علی بن الحسین فرمود یا عم اگر تو وصی و امام بودی هر آینه حجر الاسود جواب ترا میگفت و تصدیق مینمود ترا بعد محمد عرضکرد که حال تو سؤال نما پس آنحضرت دعا کرد و از حجر الاسود جواب خواست ناگاه حجر الاسود از جای خود حرکت کرد بطوریکه نزدیک بود که از جای خود حرکت نماید و خارج شود و بلسان فصیح گفت «اللهم ان الوصیة و الامامة لعلی بن الحسین ابن فاطمة بنت رسول الله» پس محمد بن حنفیه مراجعت نموده و قبول نمود ولایت علی بن الحسین را و مبرود در کامل نیز روایت کرده محاکمه محمد بن حنفیه و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را از ابی خالد و او از محمد بن حنفیه که گفت من شنیدم از حجر الاسود که بمن گفت «سلم الامر الی ابن اخیک فانه احق به منك» و این روایترا بطرق کثیره از خاصه و عامه نقل کرده اند و این روایت از روایات مشهوره است که قریب بتواتر است بلکه بحسب معنی متواتر است و نیز محمد بن جریر و ابن وکیع هر دو از ابن اسود یمنی روایت کرده اند که من در نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم طفلی که از هر دو چشم نابینا بود بخدمت آن بزرگوار آوردند و آنحضرت دست مبارک را بر چشمهای آن طفل مالید چشمهای آن طفل بینا شد و خدای تعالی بصر او را باو برگردانید و اخرسی را بخدمت آنسرور آوردند بملاطفت با او سخن گفت زبان آن اخرس گویا شد و زمین گیری را نیز بخدمت آنجناب آوردند دست مبارک خود را بر بدن او مالید فی الحال از جای خود برخاسته بسرعت تمام راه میرفت و نیز محمد بن جریر بسند خود از سلمان بن عیسی روایت کرده که بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام مشرفشدم و عرضکردم یا بن رسول الله مردی هستم فقیر یکدرهم و یکقرص نان بمن عطا فرمود من با عیالم چهل سال با آن درهم و قرص نان زندگانی کردیم و نیز محمد بن جریر از ابی خالد کابلی روایت کرده که منجمی بخدمت علی بن الحسین مشرفشدم در وقتیکه جماعتی از اصحاب در خدمت آنسرور بودند پس باو فرمود من انت عرضکرد انا منجم فرمود که میخواهی خبر دهم ترا از شخصیکه از آن زمان که تو بر ما وارد شدی بر چهارده

هزار عالم مرور کرده باشد عرضکرد که آن شخص کیست فرمود که آن منم میخواهی بتو خبر دهم که چه خوردی و در خانه چه ذخیره کرده عرضکرد بلی مرا از آن خبر ده فرمود امروز حلیس تناول نموده و آن عبارتست از تمریکه هسته او را بیرون آورده با کشک و روغن مخلوط مینمایند و در خانه خود بیست دینار ذخیره نموده که سه دینار آن داریه است که سکه مخصوصیست پس آنمنجم گفت «اشهد انك الحجة العظمی و المثل الاعلی و الكلمة التقوی» چون آن منجم از روی حقیقت و خلوص ایمان آورد حضرت باو فرمود «انت صدیق امتحن الله قلبك» و از حبیب کوفی روایت شده است که گفت خارج شدم بسوی بیت الله که حج بجا آورم در اثناء راه از قافله باز ماندم تا آنکه شب در رسید پناه بردم بشجره عالیة و ظلمت شب مرا فروگرفته بود ناگاه دیدم جوانی میآید و جامه سفید کهنه پوشیده و بوی مشک از او ساطع بود من خود را از او مخفی نمودم دیدم آنجوان مهیا شد از برای نماز و داخل در صلوة شد در حالتیکه اعضا و جوارح او ساکن بود که بالمره حرکت نمینمود پس من رفتم در پشت سر او و مهیای نماز شدم دیدم که قرائت میخواند و هر وقت آیات وعد و وعید میرسد آنرا تکرار مینماید بناله و حنین و تضرع و توبه و انابه و خوف و دهشت و دیدم که مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مینماید و چون قدری طول کشید من خائف شدم که مبادا او از نظرم غائب شود پس تضرع و زاری نمودم و عرضکردم که از قافله باز مانده ام و راه گم کرده بدینجا مانده ام فرمود که اگر در توکلت صادق باشی هر آینه منقطع از طریق و گمراه نخواهی شد پس فرمود بمن که از اثر من بیا چون قدری راه رفتیم عمود صبح معلوم شد فرمود بشارت باد ترا اینك مکه نمودار شد پس صدای حاج و قافله را شنیدم بعد قسم دادم او را که بفرما که تو کیستی فرمود حال که قسم دادی «فانا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» و نیز محمد بن جریر بسند خود از جابر و او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حبابه و البیه داخل شد روزی بر علی بن الحسین علیهما السلام در حالتیکه میگریست حضرت باو فرمود که سبب گریه تو چیست ایحبابه عرضکرد که اهل کوفه مرا سرزنش مینمایند و میگویند که اگر امام تو علی بن الحسین امام عدل و از جانب پروردگار است چنانکه عقیده شما اینست هر آینه دعا میکرد که خداوند عالم زایل نماید از صورت تو اینمرض برص را پس آنحضرت بحبابه فرمود که نزدیک بیا پس دست مبارك خود را سه مرتبه بر زخمهای صورت او کشیده مرض او بالمره زایل شد و چنان آثار برص برطرفشد که گویا اصلا برص در صورت او نبود و فرمود ایحبابه برو و بر زنها داخلشو و در آئینه نظر کن و به بین که چگونه مرض برص از تو رفع شد پس حبابه مراجعت نموده داخل خانه شد و در آئینه نظر کرد دید که خداوند ببرکت دست مبارك آن بزرگوار باو عافیت عطا فرموده و نیز

محمد بن جریر از تمیمی و او بسند خود از جابر بن یزید و او از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که حضرت علی بن الحسین با جماعتی از موالیان خود خارج شدند بسوی مکه تا آنکه بمنزل عسقان رسیدند و موالیان قبل از نزول آنحضرت در موضعی خیمه او را بر سر پا نموده چون آن بزرگوار وارد شد فرمود که در اینمکان چرا خیمه را نصب نموده اید و این مکان مؤمنان از جنیان است و خیمه در آن مکان ضرر از برای ایشان دارد و کار بر ایشان تنگ میشود موالیان عرض کردند که ما نمیدانستیم پس قصد کردند که خیمه را از آنجا حرکت دهند و در موضع دیگر برپا نمایند ناگاه قائلی که شخص او دیده نمیشد باآواز بلند عرض کرد یابن رسول الله موالیان شما خیمه را بلند ننمایند ما خود آنرا بر میداریم و این طبق هدیه ایست که بخدمت شما پیشکش آورده ایم و ما دوست میداریم که از آن تناول فرمائید تا ما نیز بخدمتی سرفراز و مشرفشده باشیم چون نگاه کردیم دیدیم که در یک جانب خیمه طبق عظیمی گذاشته شده که در آن انار و انگور و فواکه بسیاری در آن طبق بود پس آن بزرگوار اصحاب و موالیان خود را طلبیده و از آن میوه ها تناول فرمودند

ذکر معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام

و اما معجزات ظاهره حضرت محمد بن علی الباقر علیهما السلام پس آن نیز مانند معجزات آباء طاهرین او زیاده از صد معجزه و دلایل واضحه از آنسرور بظهور رسید از آن جمله حدیث جابر بن عبد الله انصاریست که خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که باو فرمود ای جابر اینقدر زندگانی خواهی کرد که ملاقات نمائی فرزندان محمد الباقر را که میشکافد علم را شکافتنی چون او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و در آن زمان چشم تو نابیناست و ببرکت او خداوند چشم ترا بینا و روشن گرداند تا آنکه جابر شرفیاب خدمت آنحضرت شد و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده بود بظهور رسید و محمد بن جریر و جماعتی حدیث جابر را نقل کرده اند بتفصیل و نیز محمد بن جریر از ابن ربیع روایت کرده که من بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مهمان شدم و در منزل آن بزرگوار چیزی پیدا نبود مگر لبنه و خشتی پس زمان عشا رسید آنحضرت نماز عشا بجای آورد و من نیز با آن بزرگوار نماز خواندم پس دیدم دست مبارک خود را بآن خشت زد و بیرون آورد از آن مائده حار و بارد و فرمود که بیا و بخور این آن چیز است که خداوند آنرا آماده فرموده است از برای اولیای خود پس آنحضرت از آن میل فرمودند و من نیز از آن خوردم پس دیدم که آن مائده بجانب لبنه بلند شد و در آن پنهان گردید پس در قلب من خطوری کرد چون آنحضرت از حجره بیرون رفت من آن لبنه را از جای خود حرکت دادم دیدم لبنه کوچکی است پس آنحضرت داخل حجره شد قدح آبی از آن لبنه بیرون آورد و از آن نوشیدم و بعد از آن قدح را بجانب لبنه برگردانیدم و فرمود مثل تو با من مثل یهود است با مسیح علیه السلام در زمانیکه اعتماد نمودند باو و امر فرمود بلبنه که تکلم نماید پس آن خشت بسخن درآمد

و نیز محمد بن جریر بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خیمه حضرت باقر علیه السلام در وادی بر سرپا شده بود پس آن بزرگوار از خیمه بیرون آمده بجانب نخله خشکی رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی تکلم بکلامی نمود فرمود که ای نخله ظاهر نما از برای ما آنچه حقتعالی در تو قرار داده است پس دیدیم که از آن نخله رطب سرخ و زرد میریخت و آن بزرگوار خود با ابی امیه انصاری تناول فرمودند پس فرمود ای ابی امیه این آیت و معجزه از ما نظیر آیت و معجزه حضرت مریم علیها سلام است که خداوند عالم در کتاب خود بآن خیر داده بقوله و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیا و نیز محمد بن جریر بسند خود از حکم بن سعد روایت کرده که گفت دیدم بر دست امام محمد باقر علیه السلام عصائی بود و آنرا بر سنگی زد و از آن سنک چشمه آبی ظاهر گردید عرض کردم یابن رسول الله این چه چیز است فرمود این نبعه از عصای موسی علیه السلام است که مردم از آن تعجب مینمایند و در حدیث ابن بسطام آنکه اسحق جریری خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام مشرفشد آنحضرت باو فرمود که مبینم رنگ تو را که زرد شده است آیا مبتلی بمرض بواسیری عرض کردم بلی یا بن رسول الله از خداوند مسئلت فرما که مرا محروم از اجر و ثواب نفرماید فرمود که میخواهی وصف نمایم از برای تو دوائی را عرض کردم فدایت شوم زیاده از هزار دوا معالجه نموده ام و هیچ کدام نفعی نبخشیده است و از بواسیر من خون جریان دارد فرمود «ویحک یا جریری فانا طبیب الاطباء و رأس العلماء و رئیس الحکماء و معدن الفقهاء و سید اولاد الانبیاء علی وجه الارض» عرض کردم چنین است ایسید و مولای من فرمود بواسیر توانا است که جریان دم از آن میشود عرض کردم که صدقت یابن رسول الله پس دوائی بجهة من وصف فرمود و مرا باستعمال آن امر کرد «فو الله الذی لا اله الا هو» یکدفعه بیشتر استعمال نکردم که مرض من بکلی رفع شد و دیگر نه دم جریان نمود و نه وجع از آن احساس نمودم و بعد بخدمت آنحضرت مشرفشدم فرمود برئت بحمد الله و نیز محمد بن جریر بسند خود از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجانب کوفه میرفتیم چون بکربلا مشرفشدیم فرمود «یا جابر هذه روضة من رياض الجنة لنا و لشیعتنا» چون قدری گذشت ملتفت بجانب من شد و فرمود که آیا چیزی میخوری عرض کردم بلی ایسید و مولای من پس دست مبارك خود را در میان سنگها فروبرد و سیب معطری بیرون آورد که هرگز بوی خوشی بمثل آن استشمام ننموده بودم و بفواکه دنیا شبیه نبود پس آن سیب را خوردم و تا چهل روز محتاج بطعام نشدم و نیز محمد بن جریر بسند خود از ابی عبیده روایت کرده است که روزی با جمعی در مجلس محمد بن علی الباقر علیه السلام نشسته بودیم پس فرمود که حال شما چه خواهد بود در شهر شما مدینه که داخل شوند بر شما چهار هزار مرد از مقاتلین که شمشیر گذارند در میان شما و سه روز با شما مقاتله نمایند و شجاعان شما را

بکشند و شما قادر بر دفع ایشان نباشید پس اخذ نمائید حذر خود را و در کارهای خود احتیاط نمائید پس اهل مدینه فرمایشات آنحضرت را اخذ نمودند و گفتند آنچه محمد بن علی خبر داد هرگز نخواهد شد مگر بنی هاشم که احتیاط خود را نگاهداشتند زیرا که میدانستند که آنچه آنحضرت فرمود صدق و حق است و واقع خواهد شد چون سینه آتیه شد آنحضرت با متعلقان خود از بنی هاشم از مدینه خارج شدند و نافع بن ازرق با لشکر خود بر ایشان تاخت و آنچه آنحضرت بآن خبر داده بود همه آن واقع شد و اهل مدینه گفتند که آنحضرت صدق فرمود و گفتند که این قوم اهل بیت نبوتند که یطوقون بالحق و نیز محمد بن جریر بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت با محمد بن علی الباقر علیه السلام در میان مکه و مدینه سیر میکردیم و آنحضرت بر استری سوار بود من نیز بر حماری سوار بودم ناگاه دیدم گرگی از کوه سرازیر شد تا آنکه آمد بنزد بغله آنحضرت و دست خود را بر قربوس زین او گذاشت و سر خود را نزدیک گوش آنحضرت برد و آنسرور با او سخن گفت و امر فرمود باو که برگرد پس آنگرك بسرعت تمام برگشت عرض کردم جعلت فداك امر عجیبی مشاهده نمودم فرمود که آیا دانستی که این گرگ چه گفت عرض کردم خدا و رسول و فرزند رسول او بهتر میدانند فرمود که این گرگ میگفت که زوجه من در این کوه درد زائیدن گرفته و عسر ولادت بهم رسانیده از خدا مسئلت نمائید که او را خلاص نماید و آنکه خدا مرا و اولاد مرا بر شیعیان شما مسلط نگرداند باو گفتم چنین خواهم نمود از جمله معجزات آنسرور ورود اوست در شام بر عبد الملك بن مروان و مباحثه نمودن او با عالم نصاری و ورود او بمداین بعد از مراجعت از شام و کیفیت آن سابقا در ذکر احوال آن امام انام فی الجملة سبق ذکر یافت حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنید اصوات عصفیری را که صهیر میزدند پس بمن فرمود یا ابا حمزه آیا میدانی که اینها چه میگویند عرض کردم نه فرمود که تسبیح مینمایند خدا را و سؤال میکنند از خدا قوت و روزی خود را و نیز محمد بن جریر و صاحب کتاب ثاقب المناقب بسند خود روایت کرده اند از ابی بصیر که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم «انتم ورثة رسول الله صلی الله علیه و آله» فرمود بلی عرض کردم که رسول خدا وارث انبیا بود و عالم بود آنچه را که همه انبیا عالم بآن بودند فرمود بلی عرض کردم که شما قدرت دارید بر احیاء اموات و ابراء اکمه و ابرص که کور و صاحب برص را شفا بدهید فرمود نعم باذن الله و ابو بصیر مکفوف البصر بود پس آنحضرت فرمود یا ابا بصیر نزدیک بیا چون نزدیک شدم دست مبارک خود را بر دیده من کشید چشم من بینا شد و دیدم آسمان و زمین و بیوتات و آنچه را که در خانه بود و بمن فرمود که دوست داری که بهمین حال بمانی و بر تو باشد آنچه بر ناس است در روز قیامت یا آنکه دوست داری که برگردی بآنچه مبتلا بودی

از مکفوفیه بصر و از برای تو باشد جنت خالصة عرض کردم که بر میگردد بهمان حالت که بودم و بروایتی آنکه آنحضرت دست مبارک خود بر چشم او کشید و چشم او بحالت اولیه معاودت نمود پس ابی بصیر این واقعه را حدیث کرد از برای ابن ابی عمیر پس او گفت «اشهد ان هذا حق کما ان النهار حق»

ذکر معجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

و اما معجزات ظاهره جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پس آنهم مانند معجزات و دلایل آباء طاهرين او قریب سیصد معجزه و خرق عادت از آن بزرگوار بعرضه ظهور رسیده است از آنجمله محمد بن جریر بسند خود از ابن قیس روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که بچه چیز شخص میشناسد امام خود را یعنی دلیل امامت چیست فرمود که اگر بجای آورد آن امام چنین فعل را پس دست مبارک خود بدیوار زد ناگاه دیدم که تمام دیوار طلای خالص شد و دست خود را گذارد بر استوانه خانه ناگاه سبز شد و برآورد و فرمود باین دلیل و برهان میشناسد امام خود را و نیز محمد بن جریر و وکیع بن جراح بسند خود از ابن خالد روایت کرده اند که دیدم حضرت صادق علیه السلام را در نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که دست راست بحیطان قبر مطهر و دست چپ بمناره مسجد و بلند شد بسوی آسمان و فرمود انا جعفر و انا النهار الا عور انا صاحب الايات الا قمر انا شیر و شیر و نیز ابی جعفر طبری بسند خود از ابی سعید روایت کرده که سمک مسلوخ بنزد آن بزرگوار آوردند پس دست مبارک بر وی کشید و زنده شد و در پیش روی آنحضرت مشی مینمود پس آنحضرت دست خود را بر زمین زد ناگاه دجله و فرات در زیر دو قدم او ظاهر شد و نیز محمد بن جریر بسند خود از ابراهیم بن وهب روایت کرده که گوسفند لاغریکه حمل نگرفته و بچه نیآورده بود بخدمت آنحضرت آوردند آنحضرت دست مبارک بر پشت او گذاشت فی الفور فربه شد و پستانهای او مملو از شیر شد و نیز محمد بن جریر از ابی بصیر روایت کرده که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم حضرت فرمود آنچه بتو خبر میدهم از معلی بن خنیس کتمان کن عرض کردم چنین خواهم کرد فرمود که او بدرجه ما در بهشت نمیرسد و بما ملحق نمیشود تا آنکه برسد بر او از داود بن علی آنچه باید برسد عرض کردم که از داود باو چه میرسد فرمود که داود لعین او را میطلبد و امر میکند بضرب عنق او و بعد از قتل او را بر درخت میآویزد گفتم انا لله و انا الیه راجعون دو سال بعد داود والی مدینه شد و قصد معلی کرد و چون او را احضار نمود باو گفت خبر ده مرا از شیعیان جعفر بن محمد تا اسامی ایشانرا بنویسم معلی بن خنیس در جواب او گفت نمیشناسم آنها را و من مردی هستم که بعضی از خدمات جعفر بن محمد را متعرضم و مصاحبین او را نمیشناسم داود گفت که اگر کتمان نمائی ترا بقتل میآورم معلی در جواب او گفت که آیا مرا تهدید بقتل مینمائی بخدا قسم که اگر آنها در زیر قدم من باشند آنها را کتمان مینمایم و قدم خود را برنمیدارم که تو آنها را ببینی و اگر مرا بقتل آوری خداوند مرا موفق بسعادت فرمود و تو از اشقیاء

خواهی بود پس داود حکم نمود بقتل و صلب او و نیز محمد بن جریر بسند خود از جماعتی روایت کرده است که داود معلی بن خنیس را بقتل آورد بعد از یکماه کس فرستاد بطلب حضرت صادق علیه السلام و آنحضرت را طلبید آن بزرگوار اجابت فرمود پس ده نفر از غلامان خود را روانه نمود تا آنحضرت را بعنف ببرند و اگر امتناع نماید سر آنحضرت را از برای او ببرند چون غلامان بر آنحضرت وارد شدند آنسرور با جماعتی از اصحاب نماز ظهر بجای میآوردند پس غلامان عرضکردند اجابت نما امیر را آنحضرت فرمود که گمان نمیکنم که شما بقتل آورید فرزند رسولخدا را عرضکردند که ما نمیدانیم چه میگوئی و ما نمیشناسیم چیزی را مگر آنکه اطاعت امیر نمائیم آن بزرگوار فرمود که برگردید که آن خیر است از برای شما قبول نکردند چون آنحضرت امر را چنین مشاهده نمود دستهای مبارك بجانب آسمان بلند نمود و دعائی خواند تا آنکه شنیدیم که فرمود الساعه الساعه که ناگاه صدای ناله و غوغای عظیمی بلند شد پس آنحضرت بآن غلمان فرمود که برگردید که صاحب و مولای شما از حیات ناامید شده وفات کرد و مردم جمع شدند بر سر او دیدند که مثانه او منشق شده و بجهنم واصل گردیده پس آنحضرت فرمود که خواندم خداوند را باسم اعظم او و تضرع نمودم که حق سبحانه و تعالی ملکی را برانگیخت که حربه بر مذاکیر او زد که مثانه او منشق شد و شر او را از ما کفایت کرد و نیز محمد بن جریر بسند خود از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم حضرت فرمود ای معلی چرا محزونی عرضکردم بواسطه چیزیکه استماع نموده ام از کثرت و بلاء در عراق و بخاطر آمد اهل و عیال و اموال من در آنجا فرمودند اگر ایشانرا به بینی مسرور میشوی عرض کردم بلی بخدا قسم پس فرمود برگردان وجه خود را بجانب عراق چون متوجه آنسمت شدم دست مبارك خود را بر روی من کشید ناگاه دیدم اهل و عیال خود را و داخل در خانه خود شدم و نظر کردم جمیع آنچه در خانه من بود و یکساعت در آنجا توقف کردم و بعد از خانه بیرون آمدم دیدم بمن فرمود برگردان روی خود را چون برگشتم نظر کردم دیدم که دیگر ایشانرا نمیبینم و نیز محمد بن جریر از عبد قیس روایت کرده که من مصاحب بودم با جعفر بن محمد علیه السلام از کوفه تا غری دیدم که از جاده بکناری رفته و رمل را نبش نموده آبی ظاهر شد و از آن تطهیر نموده وضو گرفت و دو رکعت نماز بجای آورد و مشغول بدعا شد و نیز محمد بن جریر بسند خود از بکر رازی و از جماعتی روایت کرده که ما اراده نمودیم که خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرفشویم در اثناء راه ابی بصیر بما ملحق شد و او جنب بود و ما عالم بحال او نبودیم چون داخل شدیم بر آنحضرت دیدیم که آنجناب سر مبارك خود را بلند نمود و بآبی بصیر فرمود که سزاوار نیست از برای جنب که داخل شود بر اوصیاء رسولخدا پس ابو بصیر مراجعت نمود و ما داخل شدیم و نیز

محمد بن جریر بسند خود از جابر بن یزید روایت کرده که در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که شخصی از اهل خراسان داخل شد و بآسرور عرض کرد جعلت فداک یابن رسول الله من و مادرم بعزم زیارت تو از خراسان بیرون آمدم که بعضی از حقوق تو را ادا نمائیم در این نزدیکی مادرم وفات کرد آن بزرگوار فرمود برگرد و مادرترا بنزد من بیاور آنمرد در نهایت تسلیم و خضوع و انقیاد مراجعت نموده با مادرش بخدمت آسرور آمدند چون چشم آنزن بآن بزرگوار افتاد صیحه کشید و گفت هذا الذی امر ملک الموت بترکی پس عرض کرد که ای سید و مولای من مرا موعظه فرما حضرت فرمود عليك بالبر بالمؤمنین و الاحسان الیهم زیرا که بسا میشود که عمر شخص سی سالست و بواسطه احسان نیکوئی بمؤمنین عمر او شصت سال میشود و بسا میشود که عمر شخص شصت سالست و بواسطه عدم احسان بمؤمنین از سی سال تجاوز نمیکند و نیز محمد بن جریر از ابی المفضل روایت کرده شخصی داخل شد بر حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد که پدرم وفات کرده و از اشد ناس بود در عداوت با اهل بیت و از شدت عداوت مال خود را در حیات و ممات از من کتمان نمود بواسطه حب و دوستی من با اهل بیت رسالت و شک ندارم که او اموال بسیاری داشت و نمیدانم که آنرا در کجا مخفی نموده آن بزرگوار فرمود آنمال مهناست از برای تو عرض کردم جعلت فداک آنمال از آن شما باشد فرمودند نه ترا دلالت مینمایم بر آن پس آن حضرت خاتم خود را باو داد و فرمود این خاتم را ببر برهوت که روح پدر تو در برهوتست و اسم صاحب برهوترا از برای او بیان فرمود پس فرمود که چون بدانجا رسی سه مرتبه صاحب برهوترا ندا نما که او جواب خواهد داد پس آنشخص بجانب برهوت روانه شد چون بدانجا رسید حسب الامر آنحضرت صاحب برهوترا سه مرتبه ندا کرد در مرتبه ثالثه صاحب برهوت گفت لبیک پس آنخاتم را باو داد صاحب برهوت آنرا گرفته و بچشم خود گذاشت و بوسید و گفت از جانب کسی آمده که خدا اطاعت او را واجب گردانیده و او را تفضیل داده است بر تمام خلایق پس گفت چه حاجت داری آنجوان قضیه را بصاحب برهوت بیان کرد صاحب برهوت گفت پدرت میآید بغیر صورت خود که در دنیا بود ناگاه دیدم کسی را آوردند که در گردن او سلاسل و اغلال بود چون مرا دید گفت یا بنی و شروع نمود بگریه کردن چون صدای او را شنیدم شناختم که پدر من است باو گفتم که من ترا نهی میکردم از آنچه در دنیا بآن اعتقاد داشتی و از من قبول نکردی گفت شقاوت مرا مانع از قبول آن بود بعد گفت که حاجت تو چیست گفتم حاجت من اموالست که در کجا پنهان کردی گفت در آنمکانی که نماز میخواندم پنهان نمودم آنجا را حفر نما بقدر دو ذرع یا سه ذرع که میبایی چهار هزار دینار را گفتم شاید که با من دروغ گوئی گفت هیهات هیهات امر مثل تو که از محبین اهل بیت اعظم از آنست پس صاحب برهوت گفت اگر

وصیته داری بگو گفتم وصیت من آنست که عذاب او را مضاعف گردانی بعد آنشخص مراجعت نمود و کیفیت را بعرض آنحضرت رسانید حضرت فرمود که اگر باو رقت میکردی او را نفع میبخشید و در عذاب او تخفیف داده می شد و در روایت دیگر از ثاقب المناقب از داود رقی آنکه گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم دیدیم جوانی بر آنحضرت وارد شد و میگريست و عرض کرد که نذر کرده ام که با اهل خود حج بجای آورم چون داخل مدینه شدم زوجه ام وفات کرد فرمود برو که اهل تو مرده نیست عرض کرد بعد از مردن من او را کفن کردم و بخدمت تو حاضر شدم آنحضرت فرمود برو پس آنجوان خوشحال مراجعت نمود چون داخل منزل خود شد دید که زوجه اش نشسته است پس آنحضرت بجانب مکه روانه شدند و آنجوان نیز با زن خود بمکه آمد چون آنزن خدمت آن بزرگوار مشرفشد فریاد برآورد که اینست آنکسی که شفیع من شد در نزد خدا و مرا زنده نمود و در روایت دیگر از مفضل آنکه گفت که آنحضرت مرور کرد در منی دید که زنی با چند دختر در نزد گاو مرده نشسته و گریه میکنند آن بزرگوار فرمود که چرا گریه میکنید عرض کردند که زندگانی و تعیش ما بواسطه اینکار بوده و حال افتاده و مرده است و ما متحیریم در امر خود پس آن بزرگوار بر ایشان رقت نموده فرمود که می خواهی که زنده نمایم بقره شما را از برای شما آنزن عرض کرد ای بنده خدا استهزاء مینمائی فرمود کلا که من اراده استهزاء بشما نموده باشم پس پای مبارك بر آن گاو زد ناگاه آن بقره بسرعت تمام برخاسته بر سرپا ایستاد آنزن فریاد برآورد که اینست مسیح قسم برب کعبه

ذکر معجزات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

و اما معجزات ظاهره حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پس آنهم مانند معجزات آباء طاهرین او قریب دویمت معجزه از آن بزرگوار بعرضه ظهور رسید از آنجمله محمد بن جریر و ابن وکیع از اعمش روایت کرده اند که گفت دیدم موسی بن جعفر علیه السلام را در نزد هرون الرشید و هرون کمال خضوع و خشوع از برای آن بزرگوار مینمود عیسی بن ابان بعد از انقضای مجلس از هرون سؤال کرد و گفت یا امیر المؤمنین چه قدر خضوع و خشوع مینمائی از برای موسی بن جعفر هرون گفت دیدم افعی در مقابل من ایستاده و نیشهای خود را برهم میزد و میگفت اطاعت کن او را و اگر نه ترا میبلعم پس من از فزع و خوف تعظیم او مینمودم و نیز محمد بن جریر و ابن وکیع از اعمش روایت کرده اند که دیدم موسی ابن جعفر را در حبس هرون الرشید که از حبس بیرون میآمد و غایب میشد و بعد از آن داخل در حبس میشد و بر کسی معلوم نبود که از کجا داخل شد و نیز محمد بن جریر و ابن وکیع از اعمش روایت کرده اند که دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام را که مرور کرد بر نخله یابسه که افتاده بود پس آن بزرگوار دست مبارك خود را بر آن درخت کشید ناگاه سبز شد و برك برآورد و

ثمره داد و از او چیده و بمن هم عطا فرمود و نیز محمد بن جریر از موسی بن همام روایت کرده که دیدم موسی بن جعفر را در حبس هرون الرشید که نازل شد بر او مانده از آسمان و بآن اطعام می نمود اهل زندانرا و بعد بلند میشد آن مانده بسوی آسمان بدون آنکه چیزی از آن کم شود و نیز محمد بن جریر و ابن وکیع از ابرهیم بن اسود روایت کرده اند که دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام را که صعود با آسمان نمود و نازل شد و در دست او حربه بود از نور و فرمود که آیا هرون مرا میترساند اگر بخواهم هر آینه با این حربه او را طعن میزنم چون این خبر بهرون رسید غشوه بر او عارض شد و نیز ابو جعفر محمد بن جریر بسند خود از ابرهیم بن سعد روایت کرده که هرون الرشید امر نمود که سباع و درندگانرا در منزل موسی بن جعفر علیهما السلام داخل نمایند تا آن بزرگوار را بخورند چون درندگانرا داخل منزل آنحضرت نمودند چون نظر آنها بر آن بزرگوار افتاد باو پناه میبردند و تذلل مینمودند و اقرار بامامت آنحضرت نمودند و تشکی نمودند از شر هرون چون این خبر بهرون رسید ترسید که در میان مردم فتنه شود آنحضرترا از حبس خارج نمود و نیز محمد بن جریر بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده که شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که اخبار فرمود مردی از شیعیان خود را باجل او پس من در قلب خود گذرانیدم که آن بزرگوار از آجال شیعیان خود عالم است که در چه وقت اجل ایشان میرسد چون اینمطلب در قلب من خطور کرد دیدم آن بزرگوار نگاه غضبناکی بمن نمود و فرمود که رشید هجری عالم بعلم منایا و بلایا بود و امام اولی است باین علم و نیز محمد بن جریر بسند خود از ابی حمزه روایت کرده که گفت در خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام بودم که سی غلام از حبشه از برای آن حضرت آوردند که آنها را بجهت آن بزرگوار خریده بودند و در میان آنها غلام جمیلی بود و حضرت با آن غلام به زبان حبشی تکلم میفرمود چون خارج شدند عرض کردم جعلت فداک دیدم که با غلام مکالمه فرمودی بلسان حبشی آیا بچه چیز امر فرمودی او را فرمود که امر نمودم او را که باصحاب خود وصیت نماید بخیر و عطا نماید بهریک از ایشان در هر ماهی سی درهم زیرا که من نگاه کردم باو دیدم که غلام عاقلیست و از ابناء ملوک حبشه است و او را سفارش نمودم بجمیع آنچه من محتاج بآن هستم قبول نمود و او غلامیست صادق و راستگو و امین و بعد فرمود که شاید که تو تعجب کرده باشی از مکالمه من با او بلسان حبشی تعجب از آن مکن که آنچه مخفی است از امر حجت اکثر از آنست و اعجب از این است و نیست آنچه دیدی در جنب علم امام مگر مثل طایریکه بر دارد با منقار خود قطره از آب دریا را آیا آنچه اخذ نمود از آب دریا ناقص خواهد شد آب دریا بدرستی که امام و حجت خدا بمنزله آن دریاست که تمام نخواهد شد آنچه در نزد اوست و عجایب امام

اکثر از آنست و نیز محمد بن جریر بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده که دیدم موسی بن جعفر علیهما السلام را که تکلم نمود بکلامی عرض کردم که این چه لسانست که تکلم فرمودی فرمود که این لسان طیر است یا استحقاق آنچه در نزد امام است اعجب و اکثر از اینست عرض کردم که آیا امام عالم است به زبان طیور فرمود بلی عالم است بلسان هر ذی روحی و نیز محمد بن جریر از احمد ابن محمد معروف بغزال روایت کرده است که گفت بودم در خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام که عصفوری داخل شد و در برابر آن حضرت صیحه میکشید و پروبال خود را برهم میزد پس آن بزرگوار بمن فرمود که میدانی این عصفور چه میگوید عرض کردم که خدا و رسول و ولی او بهتر میدانند فرمود که میگوید ای مولای من ماری قصد کرده که جوجه های مرا بخورد برخیز برویم دفع نمائیم او را از این عصفور و بچه های او چون داخل در خانه شدیم دیدیم ماری اراده بلع نمودن بچه های عصفور را دارد او را بقتل آوردیم و از احمد بن حنبل روایت شده است که گفت رفتم بخدمت موسی بن جعفر که قرائت نمایم در نزد او حدیثی را دیدم ثعبانی دهان خود را بنزدیکی گوش آن حضرت برده و با آن بزرگوار تکلم میکند چون از عرض حاجت خود فارغ شد و آنحضرت بیان فرمود از برای او آنچه را که خواسته بود و من نفهمیدم مکالمه ایشان را چون آن اژدها از نزد آن بزرگوار خارج شد بمن فرمود ای احمد ابن ثعبان رسول از جانب طایفه جن بود و در میان ایشان دو مسئله اختلاف شده بود پس او بنزد من آمد و سؤال کرد از مسئله مختلف فیها و جواب آنرا شنیده برفت و نیز محمد بن جریر از احمد بن النیار که یکی از خواص موسی بن جعفر بود روایت کرده که گفت شبی در بستر خود خوابیده بودم ناگاه دیدم که کسی با پای خود مرا حرکت داد و فرمود که آیا شیعه آل محمد در اینوقت میخوابد چون برخاستم دیدم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است فرمود یا احمد وضو بگیر از برای نماز چون وضو گرفتم دست مرا گرفت و از باب خانه بیرون آورد در حالتیکه آن در بسته بود و نمیدانستم که مرا بکجا میبرد ناگاه دیدم ناقه عقال کرده بر باب است حضرت زانوی او را گشوده سوار شد و مرا نیز بردیف خود سوار نمود چون قدری مسافت طی نمودیم از ناقه فرود آمد و من نیز فرود آمدم پس بیست و چهار رکعت نماز بجای آورد و فرمود یا احمد آیا میدانی که این چه موضع است عرض کردم که خدا و رسول و فرزند رسول داناترند فرمود این قبر جدم حسین علیه السلام است پس قدری مسافت طی نمودیم تا آنکه وارد کوفه شدیم در وقتیکه حرسه و کلاب و پاسبانان کوفه در بازار و محله بیدار بودند و ما را نمیدیدند تا آنکه داخل مسجد شدیم پس هفده رکعت نماز بجای آورد و فرمود که یا احمد آیا میدانی که این چه موضع است عرض کردم اللّٰه و رسول و ابن رسوله اعلم فرمود این موضع قبر جدم علی ابن ابی طالب علیه السلام است پس قدری سیر کردیم تا آنکه

داخل نمود مرا در مکه و فرمود اینست مکه و زمزم بعد از آن سیر کردیم تا آنکه داخل مسجد رسول خدا شد فرمود این مسجد جدم رسول خداست و بعد از آن قدری سیر کردیم فرمود بمن که آیا میخواهی بتو بنمایم دلالات امام را عرض کردم بلی فرمود یا لیل ادبر فادبر اللیل ثم قال یا نهار اقبل فاقبل النهار بالنور العظیم و بعد فرمود یا نهار ادبر و یا لیل اقبل فادبر النهار و اقبل علینا اللیل و آثار و علامات بسیاری از آن بزرگوار مشاهده کردم و مراجعت کردیم بمنزل و بر فراش خود خوابیدیم تا آنکه صبح طالع شد پس برخاستم وضو گرفته نماز خواندم در منزل خود و از جمله معجزات آن بزرگوار حدیث مفضل است که چون حضرت صادق علیه السلام وفات نمود عبد الله افطح مدعی امامت شد پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام امر کرد که در وسط خانه هیزم بسیاری جمع نمودند و همه را افروخته کردند پس فرستاد نزد عبد الله و از او درخواست نمود که بمنزل آن حضرت بیاید عبد الله با جماعت بسیاری از جوه شیعه وارد منزل آنحضرت شدند چون نشستند و آتش خوب برافروخته شد پس آن بزرگوار برخاست و داخل در آن آتش شد و در میان آتش نشست و شروع کرد با مردم صحبت نمودن و حدیث فرمودن بمقدار ساعتی و بعد از آن برخاست و جامه خود را حرکت داد و از آتش بیرون آمد و در مجلس نشست پس بعبد الله فرمود اگر بزعم خود جانشین پدر و امام بر خلق هستی برخیز و داخل در این آتش شو و بنشین و با مردم صحبت بدار که رنگ عبد الله متغیر شد و از خانه آن حضرت بیرون رفت

ذکر معجزات حضرت رضا علیه السلام

و اما معجزات ظاهره حضرت علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه آلاف التحية و الثنا مانند معجزات و خارق عادات آباء طاهرین او بسیار است که قریب بدویست معجزه از آن امام عالمیان بعرضه ظهور رسیده از آنجمله محمد بن جریر از ابراهیم بن موسی روایت نموده که از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام استدعای نفقه کردم و بمن وعده فرمود تا آنکه روزی از خانه بیرون تشریف آورد عرض کردم یا بن رسول الله ایام عید است و چیزی مالک نیستم دیدم با تازیانه خود زمین را حک شدیدی نمود و دست مبارک را بر آن زده سببکه از طلا- بیرون آورده بمن داد و فرمود از آن منتفع شود ولی کتمان نما آنچه را که دیدی و نیز محمد بن جریر از ابراهیم بن سهل روایت کرده که بخدمت حضرت رضا علیه السلام مشرفشدم بمن فرمود که دلالت بر امامت در نزد تو چه چیز است عرض کردم آنکه خبر دهد بآنچه ذخیره شده است و احیاء اموات نماید پس فرمود آنا افعل اما آنچه با تو است پنج دینار است و اما زوجه تو حال یکسالست که وفات نموده است و او را من احیا مینمایم در همین ساعت که تا یکسال دیگر با تو باشد تا آنکه قاطع و جازم باشی بر اینکه من امامم بدون ریب پس رعه بر من عارض شد فرمود خوف را از قلب خود بیرون کن که تو ایمن خواهی بود پس برگشتم بمنزل خود دیدم زوجه من نشسته است گفتم بچه

سبب تو زنده شدی گفت که من در بستر لحد خوابیده بودم شخصی باین وصف در نزد من آمد چون بیان نمود اوصاف آنشخص را دیدم که اوصاف حضرت امام رضا علیه السلام است پس فرمود که ایزن برخیز و برو بسوی خانه خود که خدای تعالی از برای تو بعد از موت ولدی مقدر فرموده ابراهیم گفت و الله که خداوند از آن زن فرزندی بمن عطا فرمود و نیز محمد بن جریر بسند خود از معبد شامی روایت کرده که گفت داخل شدم بر علی بن موسی الرضا علیهما السلام و عرض کردم که مردم از شما معجزات عجیبه بسیار نقل مینمایند مرا نیز از عجایب آیات خود خبر ده که من نیز آنرا نقل نمایم از برای مردم فرمود چه میخواهی عرض کردم که پدر و مادرم را از برای من زنده نما فرمود برگرد بمنزل خود آن دورا از برای تو احیا نمودم چون بمنزل خود مراجعت نمودم پدر و مادرم را دیدم که هر دو در خانه نشسته آندو ده روز در نزد من اقامه نمودند بعد از ده روز خداوند قبض روح ایشان فرمود و نیز محمد بن جریر بسند خود از عمارة بن سعید روایت کرده که گفت دیدم حضرت رضا علیه السلام را که دست مبارک خود را بر تراب می زد و بدرهم و دینار منقلب میشد و نیز محمد بن جریر بسند خود از حیب بناجی روایت کرده که گفت شبی در عالم رؤیا خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مشرف شدم آنحضرت قبضه از تمر بمن عطا فرمود چون شمردم آنرا دیدم هجده دانه تمر است و از خواب بیدار شدم چون برهه از زمان گذشت در مسجد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم و در نزد آنحضرت چند طبق از تمر بود پس بر آنحضرت سلام کرد جواب سلام مرا فرمود و قبضه از آن تمر بمن مرحمت فرمود چون شمردم دیدم هجده عدد بود عرض کردم زدنی یابن رسول الله فرمود لوزادک رسول الله شیئا لزدتک و نیز محمد بن جریر بسند خود از عمارة بن زید روایت کرده که گفت در سفری مصاحب بودم با علی بن موسی الرضا علیهما السلام و در راه با من غلامی بود مریض شد و خواهش انگور از ما نمود پس نظر کردم دیدم بستانی را که در آن انگور و انار و اشجار بسیار است پس از آن انگور و انار چیدم و بغلام دادم از آن تناول نمود و توشه از آن برداشتم تا آنکه بیغداد مراجعت نمودیم و آن قضیه را بلیث بن سعد و ابراهیم بن سعید نقل کردم آندو نیز مشرف شدند خدمت آنحضرت و بآن بزرگوار نقل کردند آنچه را که من بآنها خبر داده بودم پس آنحضرت فرمود که از برای شما نیز اینمطلب بعدی ندارد و آن بستان اینست چون نظر کردیم بستانی را دیدیم که در آن هر نوع از فواکه بود پس از آن فواکه تناول کردیم و ذخیره نمودیم و نیز محمد بن جریر از سعد بن سلام روایت کرده که گفت ما ده نفر بودیم که خدمت حضرت رضا مشرف شدیم و قوم با آنحضرت مکالمه مینمودند در دلایل امامت دیدم جماداتی که در زیر پا و اطراف آن بزرگوار بود بسخن درآمده میگفتند هو امامی و امام کل شئی پس داخل در مسجد شد دیوار

های مسجد و چوبهای آن بر آن بزرگوار سلام کرده و با او تکلم میکردند و نیز محمد بن جریر بسند خود از عمارة بن زید روایت کرده که گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرفشدم و در باب شخصی با آنجناب مکالمه کردم که باو چیزی عطا فرماید دیدم کیسه از خاک بمن عطا فرمود از برای آن شخص و من حیا کردم که بآن بزرگوار برگردانم چون روانه شدم و بنزدیک خانه آنشخص رسیدم دیدم که همه آنخاک طلا شده پس آنرا دادم بآنشخص و مستغنی شد فردای آنروز بخدمت آنحضرت مشرفشدم و کیفیت را بعرض آنجناب رسانیدم فرمودند بلی بجهة همین مطلب آن خاک را بتو دادم بالجمله معجزات و خارق عادات آن بزرگوار در میان ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین اظهر و اشیع است خصوصا معجزاتی که از آنحضرت در حین قدم او از مدینه بخراسان بظهور رسید و در اثنای طریق اکثر خلق از آن بزرگوار مشاهده کردند و همچنین معجزاتی که در خراسان از بدو ورود تا زمان شهادت او بلکه تا زمان دفن آنحضرت در موضع قبر شریف او که اکثر خلق همه آنرا مشاهده کردند از مشهورات بلکه متواترات و معروف بین خاصه و عامه است که محتاج بنقل آنها نخواهد بود

بیان معجزات حضرت امام محمد تقی علیه السلام

و اما معجزات ظاهره و خارق عادات محمد بن علی التقی الجواد علیهما السلام نیز مانند معجزات و خارق عادات آباء طاهرین او بسیار و قریب بصد معجزه از آن بزرگوار نقل نموده اند از آنجمله محمد بن جریر بسند خود از یحیی ابن اکثم قاضی القضاة روایت کرده است که من بعد از آنکه منازعه کردم با محمد بن علی الجواد علیهما السلام در علوم آل محمد صلوات الله علیهم روزی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در نزد قبر آن بزرگوار واقف بودم که محمد بن علی الرضا علیه السلام وارد شد پس با او مناظره کردم در مسائلی که در نزد من بود و جواب شنیدم پس عرض کردم که مسئله در نزد من است که حیا میکنم از تو سؤال نمایم فرمود که من ترا از آن خبر میدهم تو میخواهی از من سؤال نمائی از امام زمان خود عرض کردم بلی اینست سؤال من فرمود که امام زمان تو منم عرض کردم بچه علامت و دلایل ناگاه دیدم که عصائی که در دست او بود بزبان فصیح ناطق شد و عرض کرد بآنحضرت که انت امام هذا الزمان و در روایت دیگر از یحیی بن اکثم که گفت عصا ناطق شد که مولای امام هذا الزمان و نیز محمد بن جریر و صاحب کتاب ثاقب المناقب و جماعتی از اهل حدیث روایت کرده اند از علی بن خالد که در سر من رای بودم شنیدم که مردی را از شام آورده اند و او را محبوس کرده اند بجهة آنکه دعوی نبوت کرده بود علی بن خالد گفت من با حجاب و حراس ابواب مدارا کردم بتدبیر آنکه او را ملاقات نمایم روزی آن شخص را ملاقات کردم دیدم که شخصی است با ادراک و معرفت و از او سؤال کردم از قصه او گفت من مردی بودم که در شام در موضعی که معروفست برأس الحسین و در آنجا عبادت میکردم وقتی مشغول بعبادت پروردگار بودم دیدم جوانی ظاهر شد و بمن گفت

برخیز و با من بیا و چون قدری موافقت کردم ناگاه دیدم که در مسجد کوفه میباشیم پس بمن فرمود اینمکانرا میشناسی عرضکردم بلی مسجد کوفه است پس آنجوان مشغول عبادت شد و من نیز مشغول شدم با او چون فارغ شده بودم با او که ناگاه خود را در مسجد رسولخدا دیدم سلام نمود بر رسولخدا و صلوات بر آن بزرگوار فرستاد و مشغول عبادت شد من نیز با او موافقت کردم پس ناگاه خود را با او در مکه دیدم و مناسک حج را با او بجای آوردم و با او بودم که ناگاه خود را در شام در موضع عبادت خود یافتم و آنشخص از من مفارقت کرد چون سال آینده شد باز در همانموضع که عبادت میکردم همان جوانرا دیدم که ظاهر شد با او مصاحبت کردم دیدم از آنجوان آنچه را که در سال گذشته مشاهده نموده بودم و در امکانه مذکوره بهمان طور با او موافقت میکردم تا آنکه دو باره خود را در شام در موضع عبادت خود یافتم چون خواست از من مفارقت نماید در آنوقت قسم دادم او را که کیستی فرمود انا محمد بن علی بن موسی پس اینمطلب از من منتشر شد و بسمع وزیر خلیفه رسید مرا طلبکرد و مغلولا در حبس نگاهداشت چنانکه میبینی گفتم قصه ترا بوزیر خلیفه مینویسم شاید ترا از حبس خلاص نماید گفت بنویس پس نوشتم تفصیل واقعه او را بوزیر در پشت کاغذ من نوشت که بآن محبوس بگو که همان کسیکه ترا در یکشب از شام بکوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه بمکه برده است و برگردانیده دوباره بشام مراجعت داد بهمان کس بگو که ترا از حبس من بیرون برده خلاص نماید چون این جواب بمن رسید و مطالعه نمودم بسیار مغموم شدم و بآنشخص تعزیت گفتم و امر بصبر نمودم چون فردای آنشد ناگاه دیدم که صاحب سجن و بواب و حجاب و حراس و جماعتی از مردم در اضطراب و وحشت اند و غوغا مینمایند گفتم چه واقع شده است گفتند شخصی از اهل شام که دعوی نبوت میکرد و در حبس بود مفقود شده نمیدانیم که باآسمان بالا رفته و یا بزمین فرورفته و نیز محمد بن جریر بسند خود از محمد بن یحیی روایتکرده که گفت دیدم محمد بن علی علیه السلام را که اراده فرموده که از دجله بغداد عبور نماید ناگاه دیدم که دو طرف شط بهم وصل شد و آن بزرگوار از شط عبور نموده گذشت و در شط فرات هم مشاهده کردم که دو طرف شط بهم وصل شد و آن بزرگوار از آن عبور فرمود و نیز محمد بن جریر بسند خود از منخل بن علی روایتکرده که گفت در سر من رای بخدمت محمد بن علی بن موسی علیهم السلام مشرفشدم و از آن بزرگوار استدعای نفقه راه تا بیت المقدس را نمودم که صد دینار از طلا بمن عطا فرما و امر نمود بمن که چشمهای خود را برهم بگذار چون چشم برهم نهادم فرمود بگشا چون گشودم چشم خود را دیدم در بیت المقدس در تحت قبه مسجدم پس مرا حیرت فروگرفت و نیز محمد بن جریر بسند خود از عمر بن یزید روایتکرده که بخدمت محمد بن علی بن موسی علیه السلام مشرفشدم و

عرضکردم که علایم و دلایل امامت چیست فرمود که علامت امام آنستکه چنین کند و دست مبارك خود را بر روی سنگی گذاشت اصابع آنحضرت در سنك فرورفت و دست بآهن گذاشت و بدون آتش آهن نرم شد که آنرا میکشید و بخاتم خود سنك را نقش نمود و نیز محمد بن جریر بسند خود از هشام بن العلاء روایت کرده که گفت محمد بن علی علیهما السلام حج بجای میآورد بدون زاد و راحله در ليله واحده و مراجعت میکرد عرضکردم بآنحضرت که برادرم در مکه است و خاتم من در نزد اوست آنرا از برادرم بگیریید و از برای من بیاورید که علامت میان من و اوست پس در همانشب مراجعت فرمود و خاتم من با او بود و نیز محمد بن جریر از عمارة بن زید روایت کرده که گفت دیدم زنی را که طفل اعمی خود را خدمت محمد بن علی علیهما السلام آورد آنحضرت دست مبارك خود را بر چشم آنطفل کشید آنطفل برخاست و میدوید و بعد از آن ضرری بچشم او نرسید و نیز محمد بن جریر بسند خود از بکر روایت کرده که گفت بر عم من درد زانوئی عارض شد که زیاد تشکی مینمود او را بخدمت محمد بن علی علیهما السلام بردم فرمود که از چه شکایت داری عرضکردم جعلت فداک از درد زانوی خود پس آن بزرگوار دست مبارك خود را از روی جامه بر زانوی او کشید و جمع او ساکن شده شفا یافت و بالجمله معجزات معروفه و الزامات آن بزرگوار بر همه علما مذاهب اسلام در مجلس مامون و غرایب آیات و دلایل امامت او اظهر از بیان و مضبوط در کتب و دفاتر اسلام از خاصه و عامه است و آنچه ذکر شد علامت و نشانه ایست از ما سوای آن من اراد فلیرجع الی کتب المعدة لیبان ذلك

ذکر معجزات حضرت هادی علیهما السلام

و اما معجزات ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیهما السلام و خارق عادات آن بزرگوار نیز مانند آباء طاهرین او بسیار و قریب بصد معجزه از آن بزرگوار نقل شده از آنجمله محمد بن جریر بسند خود از ابی سفیان روایت کرده که بخدمت علی بن محمد الهادی علیه السلام مشرفشدم دیدم که انبان خالی در نزد اوست فرمود که دست خود را داخل این انبان نما چون داخل نمودم دیدم خالی است و چیزی در آن نیست چون دست خود را بیرون آوردم دوباره امر فرمود که دست خود را داخل کن چون دوباره دست در آن انبان نمودم دیدم مملو از ذهب است و نیز محمد بن جریر بسند خود از عمارة بن زید روایت کرده که عرضکردم بعلی بن محمد علیهما السلام که آیا قادری بر اینکه بیرون آوری از این استوانه رمانه را فرمود بلی با تمر و عنب پس دست مبارك را بجانب استوانه برد و رمان و تمر و عنب بیرون آورد که تناول نمودیم و با خود برداشتیم و نیز محمد بن جریر از عمارة بن زید روایت کرده که عرضکردم بابی الحسن علی بن محمد الهادی علیهما السلام که آیا قدرت داری بر اینکه صعود نمائی بآسمان و با خود بیاوری چیزی را که در زمین یافت نشود تا ما علم حاصل نمائیم بامامت تو ناگاه آنحضرت بلند شد بجانب آسمان

و من باو نگاه میکردم تا غایب شد از نظر من و بعد از زمانی مراجعت نمود و در دست مبارک او مرغی بود از طلا که در گوش او دیناری از ذهب بود و در منقار او دری بود و آن مرغ میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و فرمود که این طیر از طیور بهشت است و بعد از آن او را رها کرد و آن طیر مراجعت باسماں نمود و نیز محمد بن جریر از محمد بن زید روایت کرده که گفت در نزد علی بن محمد نشسته بودم که قومی داخل شدند بر علی بن محمد علیهما السلام و از گرسنگی شکایت کردند پس آن حضرت دست مبارک بر زمین زد پس منقلب شد بگندم و آرد آنرا گرفته جمع کردند و نیز محمد بن جریر بسند خود از محمد بن الحسن المدائنی روایت کرده است که عریضه نوشتم بخدمت ابی الحسن علی بن محمد و از او سئوال نمودم از سجده بر زجاج که آیا سجده بر آن جایز است یا نه چون آنکتابت را فرستادم در خاطرم گذشت که زجاج داخل ما انبت الارض است و امام فرموده که سجده بر ما انبت الارض جایز است چون جواب کتابت من آمد و در آن نوشته بود که سجده بر آن جایز نیست و اگر در قلب تو خطور کرده که زجاج داخل ما انبت الارض است پس بدان که زجاج از رمل و ملح است و از آنجمله متوکل ملعون شعبده باز هندی را که مهارت تمامی در شعبده داشت در مجلس خود طلبیده و باو گفت که مردی از شریف وارد بر ما خواهد شد و بعد از ورود لعب و شعبده خود را ظاهر ساز تا او خجل شود چون آن بزرگوار داخل در مجلس متوکل شد آن شعبده باز هند مشغول بشعبده شد آن بزرگوار باو اعتنائی ننمود پس آن بیحیا مصر شد و اصرار نمود بر شعبده پس آن بزرگوار دست مبارک خود را زد بر آن پرده که شکل شیر بر آن نقش بود فرمود بگیر این مرد را که ناگاه آنصورت شیر باعجاز آن بزرگوار مجسم شد باسد حقیقی و جستن نموده گرفت آنشعبده باز هندی را و درید اهل مجلس از دهشت و خوف فرار کرده از مجلس بیرون رفتند و متوکل از خوف بر روی پا افتاده غش کرد از آنجمله اطاعت کردن درندگان و سیاع است بآن بزرگوار در قضیه زینب کذابه که از مشاهیر و مسلماتست که زنی از اهل شام داخل در سر من رای شد و مدعیه بر آن گردید که من زینب دختر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و امر او در بلدان و امصار اشتها یافت پس متوکل آنزن را طلبید و باو گفت تویی که میگوئی من زینب دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه بنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هستم آنزن شامیه گفت چنین است متوکل با اهل مجلس خود مشورت نمود که چگونه ما تصدیق نمائیم امر او را و بر ما معلوم شود صدق و کذب مقاله او فتح بن خاقان در آنمجلس حاضر بود گفت حیلہ در آنستکه بفرستی ابی الحسن علی بن محمد را حاضر نمایند تا بتو خبر دهد از حقیقت آنزن متوکل آنحضرت را در مجلس خود طلبید و در پهلوی خود بر روی سریر نشاند

و عرض کرد که این زن مدعیه است که زینب بنت علی و فاطمه میباشد بچه نحو باید حقیقت صدق قول او معلوم شود آن بزرگوار فرمود که اختصار و امتحان نزدیک است اگر صادق باشد در ادعای خود هر اینه گوشت و پوست و خون او بر درندگان حرام است او را بیندازید در میان درندگان در حضور تو اگر صادق القول است درندگان متعرض او نخواهند شد و الا او را دریده میخورند چون این قصه را بان زن گفتند و خواستند که او را در میان درندگان بیندازند تکذیب خود نموده و گفت که من دروغ گفتم و حاجت مرا بر این دعوی کاذبه واداشت پس آنضعیفه بر حمار خود سوار شده و کنیز خود را همراه خود برداشته روانه شد و صیحه میکشید در میان مردم که انا زینب الکذابه و لیس بینی و بین رسول الله و فاطمة قرابه چون روز دیگر شد بعضی بمتوکل گفتند که آنچه آنحضرت فرمود که گوشت اولاد فاطمه و علی و حسن و حسین بر درندگان حرامست همین امر را درباره آن حضرت تجربه نما متوکل قبول نمود و امر کرد تا سه روز آنها را گرسنه نگاهدارند بعد از آن آنحضرت را خواست و امر کرد تا آن سباع را در صحن خانه رها نمایند و خود درهای قصر را بسته در محل مرتفعی نشست که ملاحظه نماید درندگان با آنحضرت چه میکنند چون آن بزرگوار داخل در صحن خانه شد آن درندگان آمدند بخدمت آنجناب و تذلل نمودند و آن بزرگوار دست مرحمت بر سر ایشان کشید و با آنها ملاطفت فرموده آن درندگان حضرت را مشایعت نمودند تا نزدیکی محل جلوس خلیفه پس از آن حضرت با خلیفه نشست و بعد از زمانی مراجعت فرمود و از همان صحن خانه عبور نمود دوباره آن سباع اظهار عجز و تذلل بجهة آنحضرت نمودند و او را مشایعت کردند و آن بزرگوار نیز دست مرحمت بر سر آنها کشید و از جمله معجزات معروفه آن امام عالمیان حدیث ابن بطلون است که از پدر و مادر خود نقل کرده چنانکه صاحب ثاقب المناقب و غیر او روایت کرده اند که او حاجب متوکل بود گفت روزی پنجاه غلام از برای متوکل بهدیه آوردند پس آنها را بمن سپرد و امر کرد که بایشان احسان نمایم چون یکسال کامل گذشت روزی حضرت ابا الحسن علیه السلام وارد شد در مجلس متوکل چون آن بزرگوار نشست متوکل بمن امر کرد که آن غلامانرا حاضر سازم و مقصودش اظهار شوکت و اقتدار بود پس چون حاضر شدند و چشم ایشان بر آن بزرگوار افتاد همه آنغلامان بجهة تعظیم آنسرور بسجده افتادند چون متوکل آنحالرا مشاهده نمود غضبناک شده از مجلس برخاست و آن بزرگوار نیز بمنزل خود مراجعت فرمود پس متوکل بغضب درآمد ببطلون حاجب گفت که این چه عمل و فعل بود که این غلامان بجای آوردند گفتم که والله نمیدانم از همان غلامان پرسید که شما بچه سبب تعظیم ابی الحسن نمودید پس متوکل از آنها پرسید گفتند که اینمرد همه ساله بر ما ظاهر میشود و دین خدا بما تعلیم مینماید و هو وصی

نبی المسلمین پس متوکل بسیاف خود حکم نمود تا همه آنها را گردن بزنند بطلون حاجب میگوید که چون وقت عشا بخدمت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام رسیدم بمن فرمود یا بطلون چه کرد متوکل با قوم عرضکردم که همه را بقتل آورد فرمود که همه را بقتل آورد عرضکردم بلی فدایت شوم یا ابن رسول الله حضرت فرمودند که دوست داری آنها را به بینی عرضکردم بلی پس بدست مبارک اشاره کرد که داخل دهلیزخانه شو چون داخل شدم دیدم همه آنها را که سالما و غانما نشسته اند و در نزد ایشان فواکه است که تناول مینمایند

ذکر معجزات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

و اما معجزات ظاهره ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مانند معجزات و خارق عادات آباء طاهرین او نیز بسیار است که در کتب و دفاتر ثبت و ضبط است از آنجمله محمد بن جریر بسند خود از کامل بن ابراهیم روایت کرده که گفت داخل شدم بر ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام دیدم که آنحضرت لباس لطیف نرمی پوشیده در قلب من گذشت که ولی خدا و حجت او چنین لباس میپوشد و ما را از آن نهی مینماید پس دیدم آن بزرگوار تبسم نموده فرموده یا کامل بن ابراهیم و لباس مبارک خود را بلند کرده دیدم که در زیر البسه لطیفه لباس خشن و مندرس پوشیده است و فرمود یا کامل هذ الله عز و جل و هذا لکم فخرجلت و از آنجمله روایت کرده است ابی هاشم که گفت خدمت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مشرفشدم دیدم آن بزرگوار را که مشغول کتابت است در آنحال وقت صلوة رسید پس آن کتاب را زمین گذارد و مشغول بنماز شد دیدم که قلم مرور میکرد بر قرطاس و نوشته شد تا آخر آن از آنجمله داود بن قاسم روایت کرده که بخدمت آنسرور مشرفشدم در حالیکه امر معاش بر من تنک شده بود و قصد کردم که از آن بزرگوار چیزی طلب نمایم حیا مرا مانع از سؤال شد پس مراجعت نمودم بمنزل خود بعد از آن دیدم که آن حضرت صد تومان از ذهب از برای من فرستاد و نوشت که اگر ترا حاجتی روی دهد حیا مکن و اندیشه بخود راه مده و حاجت خود را اظهار دار که انشاء الله بمطلوب خودخواهی رسید از آنجمله محمد بن دریاب المرقاشی روایت کرده که عریضه خدمت ابی محمد الحسن العسکری عرضکردم و سؤال نمودم از تفسیر مشکوة در آیه نور و خواهش کردم که اهل من حامله است دعا فرمائید که خداوند ولد ذکوری بمن عطا فرماید پس آن بزرگوار در جواب من نوشت که المشکوة قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در سطر بعد از آن نوشت اعظم الله اجرک و اخلف عليك چون فایز شدم بجواب آن بزرگوار پس متولد شد از برای من ولد میتی و بعد از آن بدعای آن بزرگوار مرزوق شدم بولد ذکوری و از آنجمله ابو التحف مصری بسند خود از اسحق بن ابان روایت کرده که حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام پیغام میداد از برای شیعیان و اصحاب خود که امشب فلان وقت در فلان موضع جمع شوید که مرا در نزد خود خواهید یافت

و آن بزرگوار در آن اوقات در حبس خلیفه بود و بشدت کار را بر آنحضرت تنگ گرفته بودند و موکلین را در هر پنجروز بدل مینمودند بطایفه دیگر و سفارش در حراست و حفظ و استحکام حبس آن بزرگوار مینمودند پس اصحاب و شیعیان او در موضع معینه حاضر میشدند و قبل از آمدن آن ملاحظه میکردند که آن بزرگوار در آنموضع تشریف فرما شده بودند و حوائج هر یک را بقدر منزلت ایشان بر میآوردند و جواب مسائل هر یکرا گفته حل مشکلات ایشان میفرمود و بعد هر یک بمنازل خود مراجعت میکردند از آن جمله بعضی از دوستان آن بزرگوار در محبس خدمت آنحضرت رسیده مشاهده کرد که محبس آن بزرگوار بسیار ضیق و امر بر آنجناب شدید است عرضکرد که تو حجت خدا باشی و در چنین محبس منزل تو باشد فرمودند که نظر کن دید که همه اطراف آنمحبس بساتین و مملو از گل و ریاحین و نهرهای جاریست و از آن جمله صاحب ثاقب المناقب بسند خود از جعفر بن شریف جرجانی روایت کرده که در سالی از جرجان اراده حج نمودم و در ذهاب وارد سر من رای شدم و با من اموالی بود که موالیان و شیعیان بخدمت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام فرستاده بودند پس اراده کردم که از آنحضرت سؤال نمایم که این اموالرا بکه تسلیم کنم چون این اراده در قلبم خطوط کرد آن بزرگوار فرمود که این اموالرا بمبارک خادم من تسلیم نما پس تسلیم نمودم و عرضکردم که شیعیان شما در جرجان سلام خدمت شما رسانیدند پس آنحضرت فرمود که آیا بعد از فراغ از حج بسوی جرجان خواهی رفت عرضکردم بلی فرمودند از امروز تا ورود تو بجرجان صد و هفتاد روز طول خواهد کشید و در روز جمعه سیم شهر ربیع الاخر در اول ساعت نهار وارد جرجان خواهی شد و باهل جرجان اعلام نما که من در عصر ورود تو بجرجان وارد میشوم پس برو بجانب مکه که خداوند ترا و آنچه با تو است سلامت نگاهمیدارد و مراجعت بسوی اهل و عیال خود خواهی نمود و فرزندی از برای تو متولد خواهد شد اسم او را صلت بن شریف بگذار و آن طفل در زمان حیوة تو بکمال خواهد رسید و از اولیاء و دوستان ما خواهد بود پس عرضکردم یا بن رسول الله ابراهیم بن اسمعیل جرجانی از شیعیان شماست و بالنسبه بدوستان و شیعیان جناب شما کثیر الاحسان است و هر سالی زیاده از هزار درهم بایشان میرساند و او یکی از متمولین و اهل نعمت و ثروت جرجان است فرمود خدای تعالی باو جزای خیر دهد بآنچه بجا میآورد بشیعیان ما و مغفور است ذنوب او و خداوند ولد ذکوری باو عنایت میفرماید که قائل بحق خواهد بود و بگو بابراهیم بن اسمعیل که حسن بن علی میگوید اسم ولد خود را احمد بگذار پس از خدمت آن بزرگوار مرخص شدم و آنچه اخبار فرموده بود همه را حق یافتم تا آنکه در همان روز جمعه که آن بزرگوار خیر داده بود وارد جرجان شدم و دوستان من بدیدن میآمدند

و بمن تهنیت میگفتند و من نیز بایشان مژده میدادم که امام شما وعده فرموده که امروز هنگام عصر بجرجان تشریف فرما شوند که حوائج خود را باو عرضه دارید و مسائل خود را از او سئوال نمائید و چون وقت ظهر شد فریضه ظهر و عصر را بجا آوردیم و همه دوستان در منزل من مجتمع بودند و منتظر نشسته که ناگاه بدون آنکه ما ملتفت شویم آن بزرگوار بر ما داخلشد پس برخاستیم و استقبال نمودیم آنجنابرا و دست مبارك او را بوسیدیم پس فرمود که من بجعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر این روز بر شما وارد شوم و من نماز ظهر و عصر را در سر من رای خواندم و اینک نزد شما آمدم تا با شما تجدید عهد نمایم پس حوائج و مطالب خود را بخواهید پس نصر بن جابر عرضکرد یابن رسول الله فرزندم جابر چند ماه است که چشمش معیوب شده از خدا بخواهید که بصر او را باو برگرداند حضرت فرمود که او را حاضر نما چون حاضر نمودند دست مبارك بر چشم او کشیده شفا یافت بعد از او اخوان و دوستان هریک عرض حوائج و مطالب خود را نمودند همه را اجابت فرموده بانجاح و اتمام و انجام رسانید بعد از آن دعای خیر در حق ایشان فرموده مراجعت فرمود در همان روز بسر من رای بالجمله معجزات این بزرگوار مثل معجزات آباء طاهرین او اکثر از آنستکه در مثل چنین دفاتر ممکن شود ضبط آن فالاولی ان یرجع الی الکتب الی افراد العلماء لیانها و جمعها و ضبطها و مقصودی از ذکر این اقل قلیل از معجزات نبود مگر بجهت آنچه مقصود باستدلال بود از تشیید و تأیید و آنکه معجزات صادره از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین نص صریح است بر امامت و خلافت و حقیقت ایشان مانند صدور معجزات از انبیا که دلائل بر نبوت ایشان است و کثیری از معجزات ایشان مساوق با معجزات انبیا بلکه بسیاری از معجزات ایشان اظهر دلالة و ابین درایة بر حقیقت ایشان بود بر معجزات اولوا العزم از انبیا فضلا عن غیر اولی العزم و این معجزاتی که ذکر شد از معجزاتی بود که از ایدی مبارکه ایشان در زمان حیوة ظاهره ایشان صادر شد و اما معجزاتی که از قبور مطهره هریک از ایشان ظاهر شده در هر عصر و عهد آنقدر مشاهده شده و در کتب و دفاتر ضبط نموده اند که محتاج بتقریر و بیان نخواهد بود فلیرجع الی ما دون اصحاب الحدیث فی مؤلفاتهم و اما معجزات و خارق عادات ولی عصر صاحب الزمان عجل الله فرجه و سهل مخرجه و جعلنا الله من انصاره و اعوانه پس عنقریب معلوم خواهد شد در مقام ذکر احوال آن ولی ذو الجلال ان شاء الله تعالی

فصل دوازدهم در بیان امامت و خلافت حضرت قائم امام عصر عجل الله فرجه

اشاره

و دلائل امامت آن زبده کائنات از براهین عقلیه و آیات قرآنیه و سنت نبویه بر نسقی است که مفصلا ذکر یافت در استدلال بر خلافت امامت سایر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین که آنچه ذکر شد از دلالت و براهین در هریک از ایشان علی النهج السوی است و این فصل محض

بیان دلائل امامت این بزرگوار و بعضی از امور مخصوصه متعلقه بآنحضرت و بیان آن در ضمن چند مقاله است

مقاله اولی آنچه رسیده است از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

از اخباریکه علماء عامه و روات ایشان در صحاح و مؤلفات معتبره خودشان نقل کرده اند که هر یک از آنها نص صریحست بر امامت و خلافت آن زبده آفاق و اخباریکه در اینباب نقل شده بعید نیست که در کثرت و تظافر نظیر اخبار وارده در غدیر خم باشد که در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده چنانکه عنقریب ظاهر خواهد شد و مقصود کلی در این مقام همان جمع و ضبط آن اخبار است بقدر وسع که سبب احیاء قلوب مؤمنین و اماته قلوب منافقین است فنقول مستعینا بالله و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه حافظ ابو نعیم بسند خود از عبد الله عمر روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خروج میکند مهدی در حالتیکه در بالای سر او ابری باشد که از میان ابر ندا میکنند که اینست خلیفه خدا باو تابع شوید و نیز حافظ ابو نعیم بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خروج میکند مردی از اهل بیت من که عمل میکند بسنة من و خدا برکت خود را بسبب او از آسمان نازل میفرماید و برکات زمین را بسبب او ظاهر مینماید و زمین را پر از عدل مینماید بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و نیز حافظ ابو نعیم بسند دیگر خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی خلیفه خدا میآید و زمانیکه آمدن او را شنیدید بنزد او روید و با او بیعت نمائید بدرستیکه او خلیفه خداست و نیز حافظ ابو نعیم بسند خود از قیس بن جابر و او از جدش روایت کرده که رسولخدا فرمود بعد از خلفاء امراء و ملوک جابره ظاهر خواهند شد بعد از آن خروج میکند مردی از اهل بیت من که زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر شده است از ظلم و جور نیز حافظ ابو نعیم بسند دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که از ماست کسیکه عیسی بن مریم علیه السلام در پشت سر او نماز میکند و نیز حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرگز هلاک نمیشود امتی که من در اول و عیسی بن مریم در آخر او و مهدی در وسط آن است بالجمله همین حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا دوازده حدیث باسناد صحیح معتبره از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در نص بر امامت و خلافت حضرت مهدی عجل الله فرجه روایت کرده که سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم بامت خود اخبار فرمود و در این مؤلف بقلیلی از روایت او اکتفا نمودیم و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم و او بسند خود از جابر روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که طایفه از امت من بر حق و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود آید عیسی بن مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت

نه شما بر یکدیگر امیرید زیرا که خدای تعالی این امت را گرامی داشته و نیز صاحب جامع الاصول از مسند ترمذی و ابی داود از ابن مسعود روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یکروز هر آینه خدای تعالی آنروز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزاند در آنروز از امت من یا از اهل بیت من مردی را که نام او موافق با نام من باشد که زمین را پر کند از عدل چنانکه پر شده بود از ظلم و جور و نیز صاحب جامع الاصول از ابی داود و ترمذی بروایت دیگر نقل نموده که رسولخدا فرمود که منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و نیز در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی از ابی هریره روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود بحق آنخدائی که جانم در ید قدرت اوست که نازلشود فرزند مریم و چلیپاهای نصاری را بشکند و چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و بالجمله صاحب جامع الاصول ده روایت معتبره از کتب صحاح و غیر آن روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم اعلام و اخبار فرمودند بر وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله فرجه و ما از روایات صاحب جامع الاصول بهمین اقل قلیل که ذکر شد اختصار نمودیم حتی آنکه از سنن ترمذی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین روزی نظر کرد بفرزند دلبندهش حسین و فرمود که این پسر من سید و مهتر قوم است چنانکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم او را سید نام کرده و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که هم نام با پیغمبر شماست و شبیه است باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدل خواهد نمود و از سنن ابی داود از ام سلمه روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است حمیدی در جمع بین الصحیحین از صحیح مسلم و بخاری از ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که رسولخدا فرمود که چگونه خواهید بود هرگاه نازلشود پسر مریم در میان شما و حال آنکه امام شما از شما باشد و نیز حمیدی در کتاب مذکور از مسلم و بخاری همین حدیث را از ابی هریره روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که کیف انتم اذ انزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم و مؤلف کتاب صحاح الستة ابو الحسن زرین ابن معویه عبدي همین حدیث را از مسلم و بخاری از ابی هریره روایت کرده و نیز مؤلف کتاب صحاح الستة از صحیح نسائی روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که چگونه هلاک شود امتی که من در اول آنها باشم و مهدی در وسط و مسیح در آخر و لکن در این میان هستند کج و گمراه که نه ایشان از منند و نه من از ایشان و نیز مؤلف کتاب مذکور از صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز

خدای تعالی آن روز را چندان طولانی گرداند تا آنکه مبعوث شود مردی که موافق است نام او با نام من و نام پدر او با نام پدر من که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده بود از ظلم و جور و نیز مؤلف کتاب مذکور از ابی داود و ترمذی از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر از دنیا باقی نماند مگر یکروز خدای تعالی آنرا چندان طولانی گرداند تا آنکه والی شود مردیکه نام او موافق با نام من و نام پدر او موافق با نام پدر من است که پر کند زمین را از عدل و داد و بروایت دیگر از ابی داود و ترمذی همین حدیث را باین لفظ نقل کرده تا آنکه مالک شود عربرا مردی از من و از اهل بیت من تا آخر حدیث و نیز مؤلف کتاب مذکور در کتاب خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لو لم یبق من الدهر الا یوم لیبعث الله رجلا من اهل بیته یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا و نیز مؤلف کتاب مذکور در همین کتاب بسند خود از ام السلمه روایت کرده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است و نیز مؤلف کتاب مذکور از صحیح نسائی از انس بن مالک روایت کرده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است و نیز مؤلف کتاب مذکور از صحیح نسائی از انس بن مالک روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که شنیدم آنحضرت فرمود لن یهلك امة انا اولها و مهدي و وسطها و المسيح آخرها و ابن قتیبه در کتاب غریب الحدیث بسند خود از یحیی و غزوه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که نیکان از امت من در اول امتند و در آخر امتند و فرمود که لا نبی بعدی و لا کتاب بعد کتابی و لا امة بعد امتی فالحلال ما احل الله علی لسانی الی یوم القیمة و الحرام ما حرم الله علی لسانی الی یوم القیمة و ابن قتیبه میگوید که اینکلام رسول خدا منافاتی ندارد با آنچه در حدیث مذکور است که مسیح فرود آید و خوکها را بکشد و صلیبها را بشکند پس چون فرود آید چیزی از دین رسول خدا را نسخ نکند و تقدم نجوید بر امام امت او بلکه او را مقدم داشته و در پشت سر او نماز گذارد و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف لام از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مهدی طاوس اهل بهشت است و نیز ابن شیرویه دیلمی در کتاب مذکور از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ما اولاد عبد المطلب سادات اهل بهشتیم و آن منم و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و نیز ابن شیرویه در کتاب مذکور در باب هاء بسند خود از جابر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پس از من خلفا میآیند و بعد از خلفاء امراء و بعد امرا ملوک جبابره و بعد از آن خروج میکند

مردی از اهل بیت من که پر میکند زمین را از عدل و نیز ابن شیرویه در کتاب مذکور در همین باب بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از امت من بیرون میآید مهدی نامی که امت من در آن زمان متعم شونند بنحویکه میل آنرا ندیده باشند و آسمان در وقت حاجت باران پی در پی بر ایشان ببارد و زمین نباتات خود را نگاه ندارد و اموال در آنوقت بیقدر باشد و هرکس که بنزد آنحضرت آید و از او سؤال کند چندان باو عطا فرماید که قوه و استطاعت حمل آنرا داشته باشد و نیز ابن شیرویه در کتاب مذکور بسند خود از ابی هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خروج میکند در آخر الزمان خلیفه که بشماره مال بمردم عطا کند و نیز ابن شیرویه در کتاب مذکور بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خروج میکند مهدی و در بالای سر او ملکی است که ندا میکند اینست مهدی او را پیروی کنید و اطاعت نمائید و نیز ابن شیرویه در کتاب مذکور در باب لا بسند خود از ابی هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قیامت قیام نکند تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه و جبل و دیلم را فتح نماید و شعبی که یکی از عظام متعصین علماء عامه است گفته که روایات ما و روایات اکثر اهل اسلام اینست که پیغمبر ما فرمود که لابد است از خروج مهدی از اولاد فاطمه دختر رسول خدا که ظاهر شود پس پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده بود از ظلم و جور و مؤلف کتاب مستدرک ابن بطریق بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود بر امت من در آخر الزمان بلای شدیدی از سلطان ایشان وارد شود که پر شود زمین از ظلم و جور و هیچ مؤمن از ظلم ظالمان پناهی نیابد که باو توسل جوید پس برانگیزاند خدای تعالی مردی را از عترت من که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی میباشند ساکنین زمین از خلافت او و زمین نگاه ندارد دانه های خود را و همه را بیرون میاندازد و نگاه نمیدارد آسمان بارانهای خود را و پی در پی میبارد و تعیش نمایند در آن نعمتها هفت سال یا نه سال و آنها که در حیواتند تمنی اموات خود نمایند در آن ایام بآنچه خدای تعالی بایشان کرامت فرموده است از نعمتهای خود صاحب معجم طبرانی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود ملتفت میشود مهدی و نظر میکند بعیسی علیه السلام که از آسمان نازل میشود پس بایستد عیسی تا مهدی در جایگاه خود قرار گیرد و بنشیند پس عیسی با او بیعت کند ثعلبی بسند خود از تمیم دارمی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روز و شب دنیا تمام نشود تا آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم

و جور و نیز ثعلبی در ذیل تفسیر آیه وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ روایت کرده است که عیسی نازل شود و مردم مشغول بنماز عصر باشند در عقب سر امام و با امام اقتدا کرده باشند پس امام علیه السلام پس آید و عیسی او را مقدم دارد و در عقب سر او نماز گذارد بشریعت محمدی و نیز ثعلبی از کتاب عمرو بن ابراهیم بن اوس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که عیسی در هنگام طلوع صبح نازل شود و در دست او حربۀ باشد که صلیبها را بشکند و خوکها را بکشد و اموال قائم علیه السلام را ضبط نماید و او وزیر امین قائم است و حاجب و نائب اوست و این از کرامت حجة بن الحسن است و نیز ثعلبی در ذیل تفسیر آیه إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ حَدِيثِ بساط را نقل نموده که در فصول سابقه در ذکر فضایل امیر المؤمنین سبق ذکر یافت که اصحاب کهف باز بمکان خود بخوابند تا آخر الزمان وقت خروج مهدی و گویند که مهدی بر ایشان سلام کند و ایشان جواب سلام او را بازگویند و بعد بخوابند و بیدار نشوند تا روز قیامت صدر الاثمه اخطب خوارزمی بسند خود از مسلم بن قیس هلالی از سلمان محمدی روایت کرده که روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شدم و حسین علیه السلام بر ران آنحضرت نشسته بود و آنحضرت میان دو چشم او را بوسه داد و دهان مبارک خود را بر دهان او گذاشت و میفرمود تو سید پسر سید و برادر سید و پدر ساداتی و تو امام پسر امام و برادر امام و پدر امامانی و تو حجت پسر حجت و برادر حجت و پدر نه حجتی که همه از صلب تو اند نهمی ایشان قائم ایشانست و نیز صدر الاثمه اخطب خوارزمی بسند خود از ابی سلیمان راعی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود در لیلۃ المعراج حقتعالی بمن وحی فرمود که یا محمد که تو و علی و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر تمام اهل آسمان و زمین عرض کردم پس هرکس قبول نمود از مؤمنانست و هرکس انکار کرد از کافرانست ای محمد آیا میخواهی آنها را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار فرمود که بجانب راست عرش نظر نما چون نظر کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و المهدی علیهم السلام را در نوری و بنماز ایستاده بودند و مهدی در وسط ایشان مانند کوکب دری میدرخشید پس حقتعالی فرمود ای محمد اینان حجتهای من اند و اینست مهدی که خونخواه عترت تو است بعزت و جلال خودم سوگند که مهدی حجت واجبه من است از برای اولیای من و انتقام کشنده از اعدای منست و ابراهیم بن محمد حموی که از اعظم علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکس انکار کند خروج مهدی ما را بتحقیق که کافر شده است بخدای تعالی بآنچه بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم نازل شده است و نیز ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از ابن

عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود خلفاء من و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند که اول ایشان برادر منست و آخر ایشان فرزند من عرض کردند که یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام عرض نمودند فرزند تو کیست فرمود مهدی که بر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور قسم بآنکسیکه مرا بشیر و نذیر بحق مبعوث گردانیده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدای تعالی آنروز را چندان طولانی گرداند که پسر من مهدی در آنروز خروج کند و روح الله عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و زمین را بنور پروردگار خود روشن نماید و سلطنت او مشرق تا مغرب را فروگیرد و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود که بشارت دهم شما را بمهدی که مبعوث میشود در امت من در هنگامی که مختلف شوند مردم و متزلزل و مضطرب گردند پس بر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی شوند از او ساکنان آسمان و ساکنان زمین و قسمت میکند اموال را در میان مردم قسمت صحیح عرض کردند قسمت صحیح کدام است فرمود قسمت بالسویه در میان مردم و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود من سید پیغمبرانم و علی سید اوصیاست و اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدیست و نیز ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب مذکور بسند خود از ابو امامه باهلی روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از اولاد من بحد مردم چهل ساله است و روی او مانند ستاره درخشانده و در گونه راست او خال سیاه است و دو عبای قطنی پوشیده چون او را بینی گوئی که یکی از مردم بنی اسرائیل است و بیرون میآورد گنجها را و مفتوح مینماید بلاد شرک را و نیز ابراهیم بن محمد حموینی از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود یخرج المهدي علی راسه ملك ینادی ان هذا هو المهدي فاتبعوه و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود قیامت قیام نکند تا آنکه مالک شود از اهلیت من مردی که گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد بر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و سلطنت او مدت هفت سال خواهد بود و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که علی ابن ابیطالب امام امت من است و خلیفه من است بر ایشان بعد از من و از اولاد اوست قائم منتظر که خدای تعالی باو بر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور قسم بآنکسیکه مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است که کسانی که ثابت باشند بر قول بامامت او در زمان غیبت او از کبریت احمر عزیزترند جابر عرض کرد یا

رسول الله قائم از اولاد ترا غیبتی خواهد بود فرمود بلی قسم پروردگار خودم و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ ایجاب این امر از امور الهی و سرپرست از اسرار کردگاری و علت آن از بندگان مستور و مخفی است ایجاب شك مکن که شك در امر خدا کفر است و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از اولاد من است و او را غیبتی است که امتان من در آن غیبت گمراه و متحیر باشند پس ذخایر و موارث انبیا را بیرون میآورد و پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بالجمله قریب بچهل حدیث همین ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب مذکور باسناد معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که همه آنها نصوصند بر امامت و خلافت حضرت قائم عجل الله فرجه و آنکه از اولاد رسول خدا از علی و فاطمه و حسین است و امام و خلیفه دوازدهم رسول خداست و غایب از انظار و منتظر فرج است و بامر الهی خروج خواهد فرمود در حالتیکه خلیفه الله در ارض است ابوالمظفر سمعانی و حافظ ابو نعیم در کتاب اربعین و محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایة الطالب و دارقطنی در کتاب جرح و تعدیل از ابی سعید خدری و علی بن هلال روایت کرده اند که چون مرض بر رسول خدا شدید شد حضرت فاطمه علیها السلام در نزد سر مبارک او نشسته گریه میکرد چون صدای گریه او بلند شد آن بزرگوار رو بجانب فاطمه نموده فرمود که ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شد عرض کردم که میترسم امت تو بعد از تو مواضیع گردانند و رعایت نمایند حرمت مرا فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که حق جل شأنه و علی مطلع گردید بر زمین و پدر ترا اختیار کرده مبعوث گردانید برسالت پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و بمن وحی فرمود که ترا باو تزویج نمایم ایفاطمه حقتعالی هفت خصلت بما عطا فرموده که باحدی پیش از ما عطا نکرده و بعد از ما باحدی نخواهد داد منم سید پیغمبران و گرامی ترین ایشان در نزد خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیا و محبوبترین ایشانست بسوی خدا و آن شوهر تست و شهید ما بهترین شهداست و آن حمزه عم پدر تو و عم شوهر تو است و از ما است آنکه خدا دو بال باو داده و در بهشت با ملائکه پرواز میکنند هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تست و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت حسن و حسین که بهترین جوانان اهل بهشتند و آنها دو فرزند تواند ایفاطمه بحق آنخدائی که بحق و راستی مرا پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج شده باشد و فتنه ها ظاهر گردیده و راهها بسته شده باشد و عارت شده باشد و غارت نمایند مردم یکدیگر را نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم نماید پیر را پس خدا برانگیزاند از فرزندان من کسی را که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلہائی که غافل

از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر شده باشد از جور و بروایت دارقطنی از ابی سعید در آخر همین حدیث آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که از ماست مهدی این امت که حضرت عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد پس دست مبارکرا بر دوش حسین گذاشته فرمود از این بهم خواهد رسید مهدی این امت مجلسی علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث گفته است که در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نسبت داد مهدی را بحسن و حسین و حال آنکه متفق علیه خاصه و عامه است که آن بزرگوار از نسل حسین علیه السلام است شاید جهة نسبت آنحضرت بامام حسن این باشد که آن بزرگوار از طرف مادر از نسل امام حسن است زیرا که مادر امام محمد باقر علیه السلام دختر حضرت امام حسن علیه السلام بود ابو عبد الله محمد بن کنجی شافعی در کتاب خود که معروفست بکفایة الطالب و کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان گفته است که من این کتاب را جمع کردم و از اخبار شیعه آنرا عاری نمودم و اخبار بسیاری از صحاح و کتب معتبره در نزد عامه نقل کرده است از آنجمله بسند خود از ام السلمه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میفرمود مهدی از عترت من از اولاد فاطمه است و گفته است که ابی داود در سنن خود این حدیث را ذکر نموده و نیز مؤلف کتاب مذکور از مناقب شافعی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث فیہ رجلا منی یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و بعد از آن گفته است که این حدیث را ترمذی در کتاب جامع خود نقل کرده است و لکن در اکثر اخبار حافظین حدیث و ثقات از نقله اخبار این زیادتی را ندارد که اسم ابیه اسم ابی بلکه آنچه مسلم از اخبار است آنستکه یوافق اسمه اسمی و اگر این زیادتی باشد محتمل است که مراد بآن حضرت امام حسین علیه السلام باشد که کنیه او ابی عبد الله است و این کنایه است که مهدی از اولاد حسین است نه از اولاد حسن و در لغت عرب جایز است که اطلاق اسم بر کنیه شود و آنکه اطلاق اب شامل جد هم میشود چون قوله تعالی مَلَّةً لَّیْبِکُمْ اِبْرَاهِیْمَ و حسین علیه السلام اگرچه جد مهدی علیه السلام است و لکن اطلاق اب هم بر او جایز است و کنیه او ابا عبد الله که اطلاق اسم بر او شده و محتمل است که سهو از راوی باشد و اصل روایت چنین باشد که اسم ابیه اسم ابنی که مراد حضرت امام حسن علیه السلام باشد زیرا که پدر مهدی علیه السلام امام حسن عسگری علیه السلام است که موافق است اسم او با اسم امام حسن علیه السلام مؤلف گوید که بعضی از مهره محدثین شیعه چون صاحب کشف الغمه علی بن عیسی گفته است که این فقره از حدیث در اخبار علماء شیعه و در کتب ایشان مذکور نیست بلکه این روایت از روایات عامیه است و عامه منفردند در نقل این فقره از حدیث و نیز در کتاب کفایة الطالب محمد بن محمد الشافعی کنجی بسند خود از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت

کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از ما اهل بیت است و حقتعالی امر او را در یکشب اصلاح میکند و نیز مؤلف کتاب مذکور بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که همیشه طایفه از امت من در عقب سر حق قتال کنند و غالب میشوند تا روز قیامت پس عیسی بن مریم نازل شود امیر ایشان باو گوید بیا و با ما نماز کن عیسی گوید بعضی از شما بر بعض دیگر امیر است و این اکرامیست از جانب خدای تعالی بر این امت و بعد از آن گفته است که این حدیث حسن است و مسلم در صحیح خود نقل کرده و این حدیث قابل تأویل نیست و صریحست در اینکه عیسی نزد امیر مسلمانان آید و او را در نماز بر خود مقدم دارد و امیر مسلمانان در آنروز مهدیست و این حدیث باطل میکند تأویل کسیرا که گفته است معنی امام شما از شماست یعنی عیسی امامت میکند بشما از کتاب شما بعد از آن گفت که این اخبار بصحت پیوسته که عیسی در عقب سر مهدی نماز میگذارد و در پیش روی او جهاد میکند بعد از آن اعتراض نموده که از این اخبار منقوله از شیعه و سنی که طرفین آنرا نقل نموده اند که اجماعی کافه اهل اسلامست و اجماع بر صحت اخبار مذکوره است مستفاد میشود افضلیت مهدی از عیسی و جواب گفته است که پیغمبر و امام هر دو قدوه و پیشوای خلقند و اگر هر دو اجماع نمایند که یکی مقتدای دیگری واقع شود واجبست که او افضل باشد چه آنکه امام باید اقرء بکتاب الله باشد و اگر مساوی با مأموم باشد لابد باید اعلم و افقه باشد که مقدم بر مأموم باشد و شکی نیستکه حضرت مهدی و عیسی هر دو منزله از قبایحند و مداهنه در امر دین ندارند و بری از ریا و نفاقند پس باید که مهدی افضل و اعلم از عیسی باشد تا صحیح باشد اقتداء عیسی بمهدی علیه السلام و چون افضلیت مهدی بر عیسی ثابت و محقق است ازین جهت او را مقتدای خود قرار میدهد و باو اقتدا مینماید و اگر بحسب واقع و نفس الامر چنین نباشد البته جایز نخواهد بود از برای عیسی اقتداء بمهدی علیه السلام پس افضلیت مهدی بر عیسی محقق خواهد بود و نیز مؤلف کتاب مذکور بسند خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که عرض کردم برسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما فرمود بلکه از ماست خدای تعالی دین اسلام را باو ختم کند چنانکه بما فتح نمود دین اسلام را و بما نجات مییابد از فتنه چنانکه از شرك نجات یافتند و بما دلهاي ایشان بعد از فتنه با هم مهربان گردند و با هم برادر شوند چنانکه بعد از عداوت شرك با یکدیگر برادر دینی گردیدند و بعد از آن گفته است که این حدیث حسن است که حافظان حدیث آنرا در کتب خودشان نقل کرده اند چون طبرانی در معجم اوسط و ابو نعیم در حلیة الاولیا و عبد الرحمن بن حمار در عوالی و نیز مؤلف کتاب مذکور بسند خود از ابن عباس روایت کرده استکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرگز هلاک نشود قومیکه من در اول آنها باشم و عیسی در آخر آنها و مهدی در وسط

آنها و بعد از آن گفته که این حدیث حسن است و حافظ ابو نعیم در کتاب عوالی و همچنین احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده اند بعد از آن گفته که قول رسول خدا که عیسی در آخر آنهاست این نیست که عیسی بن مریم پس از مهدی میماند زیرا که این جایز نیست بچند وجه اول آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که بعد از مهدی در زندگانی دنیا خیر نیست پس چگونه میشود که عیسی در میان قومی باشد که در آن قوم خیر نباشد دویم آنکه مهدی امام آخر الزمان است و بعد از او امام نخواهد بود سیم آنکه بقاء حضرت عیسی بعد از مهدی یا بنیابت است یا باصالت و اگر بنیابت باشد خارج از شأن عیسی است و اگر باصالت باشد عوام الناس توهّم نمایند که ملت محمدیه انتقال یافت بدین عیسویه و این کفر است پس لابد باید معنی صحیح حدیث این باشد که من اول داعی هستم باسلام و مهدی داعی وسط است و مسیح آخر داعی است باسلام و ممکن است که مراد بحدیث آن باشد که مهدی اوسط امت است یعنی بهترین ایشان و امام ایشانست و بعد از او عیسی نازل میشود و تصدیق او میکند و باو اقتداء مینماید و او را یاری میکند پس بنابراین مسیح آخر مصدقین دین اسلام است و نیز مؤلف کتاب مذکور بسند خود از عبد الله بن عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی خروج میکند و بر بالای سر او ملکی است که ندا میکند که این مهدی موعود است او را پیروی کنید و بعد از آن گفته که این حدیث حسن است و حفظه حدیث مانند ابو نعیم و طبرانی و غیر ایشان آنرا روایت نموده اند و نیز مؤلف کتاب مذکور بسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود مهدی خروج میکند و بر بالای سر او ابريست و در آن ابر منادیست که ندا میکند این مهدی موعود خلیفه خداست و این حدیث حسن است و نقله حدیث آنرا روایت نکرده اند مگر بهمین نهج که تغییر و تبدیل در لفظ این حدیث نشده است و حافظ ابو نعیم در کتاب اربعین خود علاوه از آنچه نقل شد از او در کتاب حلیه الاولیا اخبار بسیاری از نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در باب مهدی روایت کرده است از آن جمله در کتاب اربعین بسند خود از حدیث روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی مردیست از اولاد من که روی او مانند ستاره درخشنده است و نیز در کتاب اربعین بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که پر میشود زمین از ظلم و جور پس قیام میکند مردی از عترت من که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده بود از ظلم و جور و مدت ملک او هفت سال است و نیز در اربعین بسند خود از حدیث روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خطبه میخواند و از آنچه خواهد شد خبر میداد پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدای تعالی آنروز را طولانی کند تا آنکه برانگیزاند مردی از اولاد مرا که نام او نام من است سلمان

عرضکرد

یا رسول الله از کدام يك از فرزندان شماسست فرمود از این فرزند من و اشاره نمود بجانب حسین علیه السلام و نیز در اربعین بسند خود از حدیفه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که وای بر این امت از پادشاهان ظالم و جابر که ایشانرا میکشند و مؤمنان در غصه باشند چون خدای تعالی خواهد که بقدره کامله خود دوباره اسلام را عزیز سازد و جمیع معاندین و ظلمه را هلاک نماید و خدای تعالی قادر است بهر چه اراده نماید و اصلاح کند کار امت را پس از فساد آن ایحدیفه اگر باقی نماند از دنیا مگر یگروز خدای تعالی آنروز را طولانی گرداند تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که خدای تعالی اسلام را باو آشکار گرداند و در وعده خدا خلقی نیست و نیز در اربعین بسند خود از ثوبان روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که در آخر الزمان فتنه بسیار شود و رایات سیاه پدید آید در آنوقت مهدی خلیفه خدا ظاهر گردد چون بشنوید که خروج کرد بشتابید بسوی او و با او بیعت کنید که مهدی خلیفه الله است مؤلف کتاب مصابیح ابو محمد حسین بن مسعود فرآء در باب اخبار مهدی روایات بسیار نقل کرده است از آنجمله بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بخاطر آورد بلائی را که این امت بآن مبتلا میشوند و ملجئی نمیابند که بآن پناه برند از شدت ظلم پس برانگیزاند خدایتعالی از عترت من کسیرا که پر کند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی باشند از او سکنه آسمان و زمین و آسمان قطره از باران خود را نگاه ندارد و پیوسته بر ایشان ببارد و زمین هیچ نباتی را حبس نکند مگر آنکه بیرون اندازد تا آنکه زندگان تمنای مردگان خود کنند که کاش در این زمان زنده بودند و نعمتهای الهی را مشاهده میکردند و مدت هفت سال یا نه سال زندگانی و سلطنت میکند و نیز مؤلف کتاب مذکور بسند خود از ام السلمه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که المهدی من ولد فاطمه و نیز در کتاب مذکور بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که تمام نمیشود دنیا تا آنکه مالک شود عربرا مردی از اهل بیت من که نام او موافق با نام منست و نام پدر او موافق نام پدر من و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و نیز در کتاب مذکور بسند خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از ما اهل بیت است که خدای تعالی امر او را در بلیت باصلاح میآورد و صاحب کتاب فتوح ابن اعثم کوفی نیز اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از آن جمله بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای تعالی را در طالقان گنجھائی است که نه از طلاست و نه از نقره بلکه مردانی هستند معروف که خدا را شناخته اند و ایشان یاوران مهدی میباشند در آخر الزمان و از آنجمله بسند خود از ابو

هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که در چه حال خواهید بود در وقتیکه عیسی بن مریم فرود آید در میان شما و حال آنکه امام شما از شما باشد حافظ ابو عبد الله محمد بن یزید ماجد قزوینی در کتاب خود در باب اخبار مهدی صاحب الزمان اخبار بسیاری استخراج نمود از آنجمله بسند خود از ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که میباید در آخر الزمان خلیفه که مال را تقسیم میکند در میان مردم و شماره نمیکند آنرا یعنی کثرت عطایای او و برکات در اموال و وفور آن بقسمیستکه عطایا بیشماره خواهد بود و از آنجمله بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که بشارت میدهم شما را بمهدی که برانگیخته میشود در امت من در وقتیکه مردم مضطرب و مختلف باشند پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی باشند از او ساکنان زمین و آسمان و قسمت میکند مالرا در میان مردم بالسویه و عدالتش خلق را فروگیرد و منادی بامر او ندا کند که کیستکه محتاج بمال باشد و مدت سلطنت او هفت سال یا هشت سال یا نه سالست و بعد از آنحضرت در زندگانی دنیا خیری نباشد و بعد از نقل اینحدیث گفته است که این حدیث حسن و ثابت است در نزد ما و احمد بن حنبل در مسند خود و مسلم در صحیح خود آنرا نقل کرده اند مؤلف گوید که این هفتاد حدیث مجملی از اخبار منقوله از کتب و مؤلفات علماء عامه است بطرق و روایات ایشان از تنصیص رسول خدا بر امامت و خلافت حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و حال آنکه اکثر از اخباری که از علماء عامه در این باب رسیده است نقل نمودیم خوفًا للاطناب چنانکه تعداد آن اجمالاً ذکر خواهد شد و علاوه بر این نصوصات اخبار بسیاری در کتب و مؤلفات خودشان از اوصاف حضرت مهدی صاحب الزمان نیز از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند که بر سبیل اجمال اشاره بآن میشود حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا بسند خود از حدیث روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی مردیست از اولاد من و وجهه کالکوکب الدرّی و نیز ابو نعیم در کتاب مذکور بسند خود از حدیث روایت کرده است که مهدی مردیست لون او عربی و بدن او اسرائیلی یعنی عظیم الجثه است و در خد راست او خالی است که مانند ستاره درخشنده است و نیز در کتاب مذکور بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از ماست و موی جبینش کم است و بینی او نازک است و نیز ابو نعیم در کتاب مذکور بسند خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هر آینه برانگیزاند خدای تعالی از عترت من مردی را که بیخ دندانهای ثنایای او گشاده است و موی جبینش کم است و زمین را پر از عدالت میکند و اموال بمردم بسیار میدهد و نیز ابو نعیم در کتاب مذکور بسند خود از ابو امامه هلالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از اولاد من است و

در وقت ظهور بحد مرد چهل ساله میباشد و دربر او دو عبای قطوانی است که گویا از مردمان بنی اسرائیل است و خزاین زمین را بیرون آورد و شهرهای شرک را فتح کند ابراهیم بن محمد حموینی نیز بسند خود همین حدیث را از ابی امامه باهلی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از اولاد من بحد مرد چهل ساله و روی او مانند ستاره درخشانده است و دو عبای قطوانی پوشیده است و چون او را بینی گوئی که از مردم بنی اسرائیل است مؤلف جامع صحاح سته در جمع بین صحیحین که صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از من است و او گشاده پیشانی و کشیده بینی است پر میکند زمین را از قسط و عدل و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس و مؤلف کتاب مصابیح محمد بن مسعود فراء از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی طامس اهل بهشت است و نیز مؤلف کتاب مصابیح محمد بن مسعود فراء بسند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از اولاد من روی او مانند ماه درخشانده است و لون او عربی و جسم او اسرائیلی است پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و راضی میباشد بخلافت او اهل آسمان و زمین و مرغان هوا و حافظ ابو نعیم در اربعین در بیان اخبار صاحب الزمان بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود چون مهدی بیرون آید بر بالای سر او ابری سایه اندازد و در میان آن منادی ندا کند که هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه و نیز حافظ در اربعین از حذیفه روایت کرده است که قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم المهدي من ولدي وجهه كالقوكب الدری و نیز ابو نعیم در اربعین از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود مهدی ما گشاده پیشانی و کشیده بینی است و نیز در اربعین بسند خود از حذیفه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه بر انگیزاند خدای تعالی در آنروز مردی را که نام او نام من و خلق او خلق منست و ابن خشاب بسند خود از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که خلف صالح از اولاد منست و اوست مهدی و نام او محمد است و کنیه او ابو القاسم خروج میکند در آخر الزمان و بر بالای سر او ابری است که بر او سایه می افکند و او را از حرارت آفتاب نگاه میدارد و با او میگردد و با آواز بلند و لسان فصیح ندا میکند که اینست مهدی موعود و ابی داود سجستانی در صحیح خود و ابن ماجه قزوینی و طبرانی در معجم اکبر و حافظ ابو نعیم در کتاب عوالی و فوائد از ابی امامه باهلی و عبد الرحمن بن عوف و غیر ایشان روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود مهدی از من است و گشاده پیشانی و کشیده بینی است که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده بود از ظلم و جور و نیز ابن ماجه قزوینی بسند خود از حذیفه روایت کرده که رسول خدا فرمود مهدی مردیست از اولاد من رنگش عربی و جسمش

اسرائیلی و در خد راست او خالیست مانند ستاره در خشان و زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر شده باشد از ظلم و بخلافتش اهل زمین و آسمان و مرغان هوا خوشنود باشند و بعد از نقل این حدیث گفته است که این حدیث حسن است و جمع کثیری از اصحاب آنرا نقل کرده اند و سندش در نزد ما معروفست و محمد بن طلحه شافعی در کتاب مناقب گفته است از جمله احادیثی که از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در خصوص مهدی وارد شده است حدیثی است که از ابی داود سجستانی و ترمذی هر یک در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده اند که شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که میفرمود مهدی از من است و موی جبین او کمتر است و بینی او نازک و بلند است زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و بالجمله آنچه از اخباریکه مؤلفین و علما عامه و روات ایشان در خصوص مهدی و اوصاف آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقل کرده اند زیاده از دو بیست روایت است خصوصاً بملاحظه تعدد اسناد آنها که هر یک از مؤلفین در صحاح و کتب معتبره خودشان بچهل روایت بعضی باقل از آن از دو روایت و سه روایت و زیاده باختلاف اسناد روایت کرده اند و کتب مؤلفه معروفه ایشان در اینباب چنانکه بعضی حاذقین اهل حدیث از خاصه و عامه چون محمد بن طلحه شافعی و غیر ایشان ذکر کرده اند آنکه ابن اثیر در جامع الاصول ده حدیث در خصوص خروج مهدی و اوصاف او ذکر کرده است و شافعی گفته که اخبار در خصوص مهدی از رسول خدا صلی الله علیه و اله بحد تواتر رسیده است و ثعلبی اخبار در خصوص مهدی علیه السلام را به پنج سند و روایت نقل کرده است حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا دوازده حدیث در احوال و اوصاف و خروج مهدی باسناد خود از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده و نیز ابو نعیم در کتاب اربعین و عوالی و فوائد قریب بچهل روایت در باب خروج مهدی و اوصاف آن بزرگوار روایت کرده است و محمد بن طلحه شافعی در ضبط و جمع احادیث منقوله از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در باب خروج مهدی در آخر الزمان و بیان اوصاف و حالات آن بزرگوار قریب چهل روایت ضبط و جمع نموده است و ابن ماجه قزوینی نیز در کتاب خود قریب بسی حدیث از اخبار وارده در خصوص مهدی صاحب الزمان روایت کرده و شعبی دو حدیث در اینباب نقل نموده ابراهیم بن محمد حموینی باسناد معتبره زیاده از سی حدیث در اینباب نقل کرده است صدر الائمة اخطب خوارزمی بسند خود چهار حدیث در این باب ذکر کرده است و حمیدی در جمع بین الصحیحین دو حدیث ذکر کرده و بخاری در صحیح خود در سه حدیث و مسلم در صحیح خود پانزده حدیث و ابن قتیبه چهار حدیث و رزین بن عبد الله عبیدی در کتاب جامع بین صحاح سته یازده حدیث و مؤلف کتاب فضایل الصحابه هفت حدیث و ابن شیرویه دیلمی شش حدیث و دارقطنی سه حدیث و مؤلف کتاب مصابیح مسعود بن فرآء پنج حدیث و رزین بن معویه در جمع بین صحاح سته یازده

حدیث نقل کرده اند و احمد بن جعفر المنادی در کتاب ملاحم زیاده از سی حدیث در خصوص خروج مهدی علیه السلام نقل کرده و از مالکی در کتاب فصول المهمه مثل آن نقل شده و ابی داود سجستانی در صحیح خود و ترمذی نیز در صحیح خود باسناد عدیده زیاده از پنج حدیث نقل کرده اند اخبار وارده در خصوص مهدی صاحب الزمان را بغوی حسین بن مسعود در کتاب شرح اخبار بسیاری در این باب استخراج کرد و ابن مغزلی شافعی در مناقب و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و احمد بن حنبل در مسند خود و ابن بطریق در کتاب مستدرک و دورستی در مؤلف خود و طبرانی در معجم اکبر و اوسط خود هر یک باسناد عدیده روایت کرده اند اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خصوص ظهور مهدی و اوصاف او صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین و این اجمالی از اخبار منقوله از علماء عامه بود و اما اخبار علماء شیعه در باب حضرت حجة صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه زیاده از هزار حدیث از رسول خدا و ائمه هدی در باب خلافت و امامت حضرت قائم و اوصاف و حالات آن بزرگوار نقل کرده اند و مجلدات چندی از کتاب در اوصاف و حالات و فضایل و مدت غیبت و کیفیت ظهور و علامات ظهور آنحضرت تالیف نموده اند و حق و سزاوار عنوان نمودن کتاب مستقلی است در شرح و حالات آنولی ذو الجلال چنانکه علماء امامیه شکر الله سعیهم و اجزل ثوابهم بناء خود را بر آن نهاده اند و این اقل در این مؤلف اقتصار نمودم باخبار منقوله از علماء عامه در آنچه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که ادل دلیل و اتم در مقام استدلالست بر مخالفین پس واضح و هویدا شد از این اخبار منقوله از علماء عامه اصل امامت و خلافت حضرت حجة الله و ظهور او در آخر الزمان و آنکه او از نسل رسول خدا و فاطمه زهرا و علی مرتضی و حسین سید الشهداء و فرزند حضرت امام حسن عسکری است و این ضروری مذهب شیعه و متفق علیه بین خاصه و عامه است و احدیرا شبهه و انکاری در آن نخواهد بود و آنچه بعضی از مخالفین ابداع و اختراع نموده اند از بعضی از شبهات در خصوص آنحضرت شبهه در مقابل بدهت است و حمله اخبار و نقله آثار از مخالف و مؤلف را چنانکه ظاهر شده شکی نخواهد بود در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بان اخبار فرموده اگرچه متعصبین از اهل خلاف اعتقاد ندارند بآنچه نقل کرده اند مشایخ ایشان در مؤلفات و کتب معتبره و صحاح خودشان الا آنکه انکار ایشان این همه اخبار را که اضعاف تواتر است بالاتر از انکار ایشان نخواهد بود از آن همه نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در باب خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام از اخبار غدیر خم و حدیث منزله و حدیث ثقلین و امثال آن که در صحاح و مؤلفات خودشان نقل کرده اند چه آنکه اقرار و اعتقاد بامثال آن با کمال بروز و ظهور آنها منافی با اصل مذهب ایشان خواهد بود و تعصب مانع شد ایشانرا از اقرار بحق یریدون ان

يُطْفِئُ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و نقل ایشان این همه اخبار معتبره را در کتب صحاح و مؤلفات خودشان از عجایب آیات و غرایب معجزات ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين است که حقتعالی حق را بر دست و زبان ایشان جاری کرد که اکد در الزام و اقوي در اتمام حجت بر ایشان باشد و لکن من لم يجعل الله له نورا فما له من نور

مقاله ثانیه در ذکر بعضی از شبهات مخالفین و اجوبه آنها

شبهه اولی

آنکه ما از جهت این اخبار متواتره انکار نمینمائیم ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه را و آنکه او از اولاد فاطمه سلام الله علیهاست و لکن میگوئیم که مهدی از اولاد فاطمه هنوز متولد نشده است و بعد بوجود خواهد آمد و آنچه فرقه شیعه برآندند که حضرت مهدی از اولاد فاطمه و از صلب امام حسن عسکری علیه السلام بوجود آمده و غایب از انظار است و منتظر قدوم او میباشند و او را امام مفترض الطاعه میدانند آنرا انکار داریم زیرا که از این اخبار زیاده از آنچه ما میگوئیم که مهدی از اولاد فاطمه ظاهر خواهد شد و ترویج دین اسلام خواهد نمود مستفاد نمیشود جواب از این شبهه آنکه اگر تعصب ترا منع از اقرار بحق ننماید و تصدیق قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بنمائی اگرچه اولین و آخرین ایشان هنوز تصدیق قول رسولخدا ننموده اند ما طایفه شیعه دفع این شبهه را از برای شما مینمائیم بهمان اخبار متواتره از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از روایات ثابتة در کتب و مؤلفات علماء عامه که مجال انکار و شبهه از برای احدی نباشد که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم تصریح بآن فرموده است و اسم و حسب و نسب او را بیان نموده و تعیین فرموده که آن بزرگوار از کی متولد شده و غایب از انظار خواهد شد ابراهیم بن محمد حموینی که از اعظام علما و مشایخ اهل خلافت بسند خود از ابی نظره روایت کرده که در زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام جابر بن عبد الله انصاری بخدمت آنحضرت مشرف شد و خبر داد بآنحضرت از آن صحیفه که مشاهده کرده بود در دست حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها که اسم مبارک رسولخدا و امیر المؤمنین و اسامی امامان از اولاد او در آن ثبت بود بدین نهج ابو القاسم محمد المصطفی امه آمنه، ابو الحسن علی بن ابی طالب امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابو محمد الحسن بن علی، ابو عبد الله الحسین بن علی التقی امهما فاطمة بنت رسول الله، ابو محمد علی بن الحسین العدل امه شاه بانویه بنت یزدجرد بن شاهنشاه ابو جعفر محمد بن علی الباقر امه ام عبد الله بنت محمد بن الحسن بن علی بن ابیطالب، ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق امه ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه امه جاریه مسماة بحمیده، ابو الحسن علی بن موسی الرضا امه جاریه اسمها نجمه، ابو جعفر محمد بن علی الزکی امه جاریه اسمها خیزران، ابو الحسن علی بن محمد الامین امه جاریه اسمها سوسن، ابو محمد الحسن بن علی الرفیق

امه جاریة اسمها سمانه، ابو القاسم محمد بن الحسن هو الحجة القائم امه جاریة اسمها نرجس و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که یکی از احبار یهود که نعلش نام او بود مشرف شد خدمت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم و مشکلات مسائل خود را از آنحضرت سؤال نموده و جواب شنید از آنجمله سؤال نمود از اوصیاء و خلفاء او بعد از او که اسامی آنها کدام است حضرت فرمود وصی من بعد از من علی بن ابی طالب و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین که همه آنها امامان نیکوکردارند آنعالم یهودی عرض کرد که اسامی هریک را از برای من بیان فرما پس آن بزرگوار فرمود که چون حسین از دنیا بگذرد پسرش علی امام است و بعد از او پسرش محمد امام است و بعد از پسرش جعفر امام است و بعد از او پسرش موسی امام است و بعد از او پسرش علی امام است و بعد از او پسرش محمد امام است و بعد از او پسرش علی امام است و بعد از او پسرش حسن امام است و بعد از او پسرش حجة بن الحسن امام عصر است و این دوازده نفر امامان بعدد نقبای بنی اسرائیلند آنعالم یهودی گفت آنچه فرمودی همه را در کتب انبیاء سلف دیده ام و در وصیت نامه موسی بن عمران خوانده ام صدر الاثمه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میبوسید دهان و چشم حسین را و میفرمود که تو حجة پسر حجت و پدر حجت های خدائی که از صلب تو بیرون آیند و نهمی ایشان قائم ایشان است و نیز صدر الاثمه اخطب خوارزمی و ابراهیم بن محمد حموینی و فخر القضاة بغدادی و حافظ بن عقده و مولف کتاب ثوابه الموصلی و صاحب کتاب مقتضب الاثر از ابی ایوب انصاری و عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده اند از سلیمان راعی رسول خدا که شنیدم از آنحضرت که میفرمود در لیلة المعراج نظر کردم بجانب عرش دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی علیهم السلام را در ضحضاحی از نور که بنماز ایستاده بودند و مهدی در میان ایشان مانند کوكب درخشنده بود و حقتعالی فرمود که یا محمد اینان حجت های منند و اینست مهدی که خونخواه عترت تو است بعزت و جلال خودم سوگند که مهدی حجت واجبه من است بر اولیا من و انتقام کشنده است از اعدای من و در روایت دیگر از روایات عامه جابر بن عبد الله انصاری سؤال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از امامان از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود حسن و حسین که دو سید جوانان اهل بهشتند و بعد از آنها سید عابدان زمان علی بن الحسین و بعد از او باقر محمد بن علی ای جابر تو بخدمت او خواهی رسید او را از من سلام برسان و بعد از او صادق جعفر بن محمد و بعد از او کاظم موسی بن جعفر و بعد از او رضا علی بن موسی و بعد از او تقی محمد بن علی و بعد از او تقی علی بن

محمد و بعد از او زکی حسن بن علی و بعد از او فرزندش قائم که مهدی امت منست که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده بود از ظلم و جور ایجاب اینها خلفاء من و اوصیاء من و اولاد من و عترت منند پس هرکه ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکه معصیت ایشان کند مرا معصیت کرده و هرکه همه ایشان یا یکی از ایشانرا انکار کند مرا انکار کرده و خدای تعالی آسمان را بایشان نگاهداشته که بر زمین نیفتد و زمین را بایشان نگاهداشته که اهل خود را فرو نبرد و نیز ابراهیم بن محمد حموینی بسند معتبر خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مهدی از اولاد من است و او را غیبتی است که امتان من در آن غیبت گمراه شوند و متحیر باشند پس مواریث انبیا را میآورد و زمین را پر میکند از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و نیز ابراهیم بن محمد حموینیسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که علی بن ابیطالب امام امت من و خلیفه من است بر آنها بعد از من و از اولاد اوست قائم منتظر که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور قسم بآنکسیکه مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است کسانیکه ثابت باشند بر قول بامامت او در زمان غیبت او از کبریت احمر عزیزتراند پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرض کرد یا رسول الله آیا قائم از اولاد ترا غیبتی خواهد بود فرمود بلی قسم پیروردگار خودم وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكُافِرِينَ یعنی غیبت او بطول انجامد تا آنکه خداوند خالص گرداند مؤمنان را از کافران یعنی بامتحان الهی مؤمن از غیر مؤمن ممتاز شود و فرمود ای جابر این امر از امور الهی و سری از اسرار خدائی است و علت آن بر بندگان مخفی و مکتوم است پس ای جابر شك مکن که شك در امر خدا کفر است مولف کتاب کفایه محمد بن علی خزاز بسند خود از محمد بن حنفیه از امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که یا علی تو از منی و من از توام یا علی بزودی بعد از تو فتنه شدیدی برپا شود و کسانیکه دخل بآن ندارند در آن فتنه واقع خواهند شد و این در وقتیکه امام پنجمین از اولاد هفتمین از نسل تو مفقود شود و غایب گردد و اهل زمین و آسمان از فقدان وی محزون باشند مؤمن و مؤمنه تأسف و تلهف نموده حیران و سرگردان میمانند بعد از آن سر مبارك خود را بزیر انداخته بعد از زمانی سر بلند نمود و فرمود پدر و مادرم فدای کسی باد که با من هم نام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است و بر او پرده های از نور گویا میبینم کسانیکه فاقد مهدی باشند تأسف و تلهف میکنند عرض کردم که یا رسول الله بعد از من و حسین عدد ائمه چند است فرمود نه نفر نهمی ایشان قائم ایشانست محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که جندل ابن جناده که از معاریف اهل کتاب بود خدمت رسول خدا مشرف شده مسائل چندی از توحید سؤال نموده اسلام اختیار کرد بعد از آن

عرضکرد یا رسول الله اوصیاء تو کیانند که بایشان متوسل شوم چنانکه موسی بن عمران بما امر نمود حضرت فرمودند که بعد از من سید اوصیا و وارث انبیا علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزند دیگرش حسین که تو این سه نفر را ادراک مینمائی و آخر زاد تو در دنیا یکشربت از شیر خواهد بود و بعد از او فرزندش علی که ملقب بزین العابدین است و بعد از او قائم بامر میشود ولد او محمد بن علی که مدعو بیافر است و بعد از او قائم بامر میشود پسر او جعفر بن محمد که ملقب بصادقست و بعد از گذشتن زمان او قائم بامر میشود فرزند او موسی که مدعو بکاظم است و بعد از انقضای زمان او قائم بامر میشود فرزند او علی که مدعو است برضا و بعد از انقضای زمان او قائم بامر میشود ولدا و محمد که مدعو بزکی است و بعد از او قائم بامر میشود ولد او علی که ملقب بتقی است و بعد از او قائم بامر میشود ولد او حسن که مدعو است بامین و بعد از او غائب خواهد شد امام ایشان عرضکردم که آن امام غائب حسن خواهد بود فرمود نه بلکه فرزند او حجت است واقدی که از عظام معتمدین و موثقین اهل خلافت و قتاده و حسن بصری هر یک بسند خود روایت کرده اند از ابی سلمه و او از عایشه که گفت رفتم بنزد عایشه و در نزد او کتابی دیدم که مطالعه مینمود آنرا و گفت این اخبار و قصص است که آنرا کتابت نمودم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و از او درخواست و التماس نمودم که بیان نماید از برای من عدد خلفاء خود را گفت که جبرئیل نازل شد بر رسول خدا و خبر داد او را از کیفیت شهادت حسین علیه السلام و تربت مدفن او را بر آنحضرت عرضه داشت پس آن حضرت گریست جبرئیل عرضکرد که خداوند انتقام میکشد از دشمنان او بقائم علیه السلام و خداوند خلق مینماید از صلب حسین فرزندی که نام او علی است و خاضع و خاشع است از برای خدا و از صلب او خارج میشود فرزندش محمد که قانت و ساجد است مر خدا را و از صلب او خارج میشود ولدا و جعفر که ناطق عن الله و صادق فی الله است و بیرون میآورد از صلب او موسی را که واثق بالله و حجت خداوند یکتاست و از صلب او علی را که وفی و رضی است و از صلب او محمد را که مرغب فی الله تعالی است و از صلب او علی را که ولی خداست و از صلب او حسن را که مؤمن بالله است و مرشد بسوی خداست و از صلب حسن بیرون میآورد کلمه حق و لسان صدق و مظهر حق را که حجة الله علی البریه میباشد و از برای اوست غیبت طولانی که اظهار میفرماید خدا باو دین اسلام را و فرومیشاند باو کفر را ابی سلمه گوید که من این حدیث را باملاء عایشه کتابت نمودم و بمن گفت که کتمان نما این حدیث را و از من نقل مکن قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود از ابی هریره روایت کرده که من و جماعتی از اصحاب چون فضل بن عباس و زید بن حارثه و ابو بکر و عمر و ابن مسعود حاضر بودیم در محضر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که حسین علیه السلام داخل شد حضرت رسول او را در کنار خود نشانید و بوسید او را و فرمود انت

الامام ابن الامام ابو الائمة تسعة من ولدك ائمة ابرار عبد الله بن مسعود عرضکرد کیانند امامانیکه از صلب حسین بیرون خواهند آمد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند یابن مسعود از امر عظیمی سؤال نمودی و لکن ترا از آن خبر میدهم از صلب همین فرزندم حسین خارج میشود فرزندی که هم اسم باجد خود علی است و نام او عابد و نور زاهدین است و از صلب او خارج میشود فرزندی که اسم او اسم منست و شبیه ترین خلق است بمن و او میشکافد علم را شکافتنی و از صلب او بیرون میآورد حق تعالی کلمه حق و لسان صدقرا که اسم او جعفر صادق است و از صلب جعفر مولود تقی نقی ظاهری بیرون میآورد خدای تعالی که سمی موسی بن عمران است و از صلب موسی بیرون میآورد فرزندی که خوانده میشود برضا و او معدن علم و موضع حلم است و بیرون میآورد از صلب او فرزند او محمد را که او محمود و اطهر در خلق و اطهر در خلقت است و از صلب او خارج میشود ولد او علی که ظاهر الحسب و صادق المهجه است و از او بیرون می آورد حسن نقی طاهریرا که ناطق از جانب خداوند است و پدر حجة الله است و بیرون می آورد از صلب او قائم ما اهل بیت را که یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا که از برای اوست هیبت موسی و بهاء عیسی و حکم داود و بعد از آن تلاوت فرمود دُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ابراهیم بن محمد حمومینی بسند خود روایت کرده که ابی بن کعب در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست بود که حسین سید الشهداء بخدمت جد بزرگوارش مشرفشد آنحضرت فرمود مرحبا بتو ای ابا عبد الله و ای زینت ده آسمان و زمین ابی بن کعب عرضکرد چگونه حسین زینت آسمان و زمین است فرمود قدر و منزلة حسین در آسمان زیاده از زمین است و در جنب عرش خدا نوشته است که حسین مصباح هدایت است و در صلب او نطفه طیب و طاهریست که آفریده شده است پیش از آنکه در ارحام چیزی موجود شود و حدیث را طولانی نقل کرده است و هر يك از ائمه طاهرين از صلب حسین را با فضایل و مناقب ایشان بیان فرمود و از برای هر يك دعای مخصوصی ذکر کرد تا آنکه فرمود خداوند در صلب علی بن محمد نطفة قرار داده و او را حسن نامید و او را نور بلاد و خلیفه عباد خود فرمود و او هادی شیعیان و شفیع ایشان در نزد پروردگار عالمیان خواهد بود و در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه طیب و طاهر و مطهری قرار داده و او امامی است تقی نقی مرضی هادی مهدی که بعدل حکم میکند و باو امر مینماید مردم را و تصدیق نماید خدا را و خدا تصدیق کند او را در آنچه بگوید و او از تهامه یعنی مکه خروج میکند و دلایل امامت و علامات ولایت را ظاهر سازد تا آنکه بیان فرمود جمله از علامات آن نور الهی را و حدیث مفصل است اکتفا بمحل حاجت آن شد و نیز ابراهیم بن محمد حمومینی در کتاب فرائد السمطين و جماعتی از اهل حدیث هر يك بسند معتبر روایت کرده اند در حدیث در دلائل در شب تولد حسین علیه السلام که جبرئیل با افواج

ملائکه بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شدند بامر خدا و تهنیت و تعزیت گفتند بآنحضرت پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بنزد فاطمه رفت و او را تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه گریست عرض کرد که آیا کشنده حسین در آتش خواهد بود حضرت فرمود بلی شهادت میدهم که کشنده حسین در آتش خواهد بود و او کشته نگردد تا آنزمان که از او امامی بوجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین همه از نسل او بوجود آیند و فرمود که امامان و پیشوایان بعد از من علی و حسن و حسین و علی بن الحسین است و بعد محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و کسیکه نماز گذارد در عقب او عیسی بن مریم پسر حسن بن علی که لقب او قائم است پس فاطمه از گریه ساکت شد و آرام گرفت و حافظ بن عقده بسند خود از ابن ابی اوفی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که چون حقتعالی کشف نمود از برای خلیل الرحمن بصر او را و نظر بجانب عرش الهی نمود انوار خمسه را ملاحظه نمود سئوال کرد از پروردگار خود از آن انوار خطاب رسید که آن نور صافی من محمد و ناصر دین من علی و فاطمه و حسن و حسین است عرض کرد الهی نه نفر میبینم که احاطه بآن انوار نموده اند و وحی شد که اینها ائمه از اولاد آن انوارند عرض کرد که اسماء ایشان کدام است خطاب شد ای ابراهیم اول ایشان علی ابن الحسین و محمد ولد علی و جعفر ولد محمد و موسی ولد جعفر و علی ولد موسی و محمد ولد علی و علی ولد محمد و حسن ولد علی و محمد ولد حسن القائم المهدی و این حدیث را از ابو حنیفه نیز بروایت دیگر نقل نموده اند و ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پدرم بجابر بن عبد الله انصاری امر فرمود که اظهار دارد آن لوحی را که در نزد فاطمه زهرا سلام الله علیها است کتاب نمود جابر آن لوح را بیرون آورد و در نزد پدرم نیز لوحی بود بیرون آورد و آن دو لوح بقدر یکحرف اختلاف نداشتند و در آن لوح مندرج بود خطابات الهیه بحضرت سید انبیا از آنجمله آنکه حسین را مخزن وحی خود قرار دادم و او را گرامی داشتم بشهادت و بدوستی او و عترت و ذریه او مردم را ثواب بخشم که اول ایشان سید عابدان و زینت گذشتگان اولیاء منست و بعد از او فرزند او محمد که شکافنده علم و معدن حکمت من است و بعد از او جعفر که هرکس در او شک کند هلاک گردد و بعد از او موسی تا آنکه ریسمان حکم و تکلیف من از خلق بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و بعد از او امام هشتمین علی ولی و ناصر دین منست و دیده او را روشن کنم بفرزندش محمد که خلیفه و جانشین اوست و وارث علم و معدن سر من و حجت منست بر بندگان من و بعد از او فرزندش علی که ناصر دین من و امین وحی من است و بیرون میآورم از صلب او کسی که مرد مرا بسوی من دعوت کند

و او حسن خازن علم منست پس کامل گردانم او را بپسرش که رحمت خداست بر اهل عالم و در اوست کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و دوستان او در زمان او خائف و مضطرب باشند و ایشانند دوستان من حقا و کعب بن جراح بسند خود از عبد الرحمن بن سلیم روایت کرده که شنیدم از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام که میفرمود از ما اهل بیت دوازده نفر مهدی است اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان نهمین از اولاد من که او امام قائم بحقست و او را غیبتی خواهد بود که در آن غیبت پاره از قوم مرتد و پاره در دین ثابت میباشند و ایشان اذیت و آزار میرسد و ایشان گویند که این وعده کی تحقق بهم خواهد رسانید آگاه باشید که کسی که در زمان غیبت او باذیت و آزار کسانی که او را تکذیب مینمایند صبر کند بمنزله آنست که با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جهاد نماید ابن عقده بسند خود از سفیان و او از همدانی روایت کرده که از حسین بن علی علیه السلام شنیدم که میفرمود قائم امام نهمین از اولاد منست و او است صاحب غیبت عبدوسی و ابن قتیبه هر دو بسند خود از حمیری روایت کرده اند که خدمت حضرت صادق جعفر بن محمد عرض کردم که بما از پدرانت اخبار در خصوص مهدی و غیبت او وارد گردید بمن خبر ده که آن غیبت از برای که خواهد بود فرمود که از برای ششمین از اولاد من که او امام دوازدهم است از ائمه هدی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و اول ایشان امیر المؤمنین و آخر ایشان قائم بحق بقیه الله در روی زمین و او صاحب الزمان و خلیفه الرحمن است و آنحضرت از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه ظهور فرماید و زمین را پر از قسط و عدل نماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد محمد بن ابراهیم نعمانی در تفسیر خود از ابن عقده و او بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود زمانیکه مردم نیابند امام خود را و او غائب باشد روزگاری بر مردم خواهد گذشت که از هم ممتاز نباشند تا آنکه خدای تعالی امام و صاحب ایشانرا ظاهر نماید و نیز ابراهیم بن محمد نعمانی در تفسیر خود از عبد الواحد و او بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت فرمود از نام گرامی حضرت قائم حذر کنید بخدا سوگند که آنحضرت چند سالی از شما غایب گردد و ذکر وی مخفی ماند بحدیکه مردم گویند که او مرده و یا هلاک گردیده یا بکدام وادی رفته است هر آینه دیده های مؤمنین برای او میگردد و مردم در زمان غیبت او در میان موجها منقلب میشوند و از آن ورطه کسی نجات نمیابد مگر کسی که خدای تعالی عهد و میثاق از او اخذ نموده و ایمانرا در دل وی نوشته و یا روح او را مؤید گردانیده ابراهیم بن محمد حموینی و جماعتی از ارباب حدیث از دعبل خزاعی نقل کرده اند که چون قصیده معروفه خود را در خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام خواند و باین دو بیت رسید که

خروج الامام لا محالة خارج *** يقوم علی اسم الله والبرکات

آنحضرت گریه شدیدی کرد و فرمود که آیا میدانی که آن امام کیست و کی قیام خواهد نمود عرض کردم نمیدانم ولی اینقدر شنیده‌ام که امامی از شما خروج میکند و زمین را از فساد پاک میگرداند و آنرا پر از عدل مینماید بعد از آنکه پر از جور و ظلم گردیده باشد پس آنحضرت فرمود که ای دعبل امامی که بعد از من است پسر من محمد است و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او پسرش حجت قائم است که در زمان غیبت او انتظار او را میکشند و در ایام ظهورش اطاعت او را مینمایند هرگاه از دنیا غیر از ی‌کروز باقی نماند هر آینه خدای تعالی آنروز را طولانی گرداند تا او ظهور کند و زمین را پر از عدل نماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و تعیین وقت از برای ظهور او نمیشود زیرا که بمن خبر داد پدرم و او از پدرش و او از پدرش که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردند که قائم از ذریه تو کی ظهور خواهد کرد فرمود که مثل او مثل قیامتست لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا تاتیکم الا بغتة ابن عبدوسی و ابن قتیبه هر دو بسند خود از ابی دلف و او از محمد بن علی التقی علیهما السلام روایت کرده که فرمود امام بعد از من پسر من علی است امرش امر من و قولش قول من و اطاعتش اطاعت من و امام بعد از او پسرش حسن است امر او امر پدرش و قول او قول پدرش و اطاعت او اطاعت پدرش و بعد از او پسرش قائم بحقست که انتظار او کشیده میشود عرض کردم که چرا او را قائم میگویند فرمود که او بعد از اینکه ذکر او کم شود در میان مردم و مردم مرتد شوند قیام بامر مینمایند عرض کردم چرا او را منتظر میگویند فرمود که او را غیبتی است که ایامش بسیار و زمانش طولانی است و مخلصین او منتظر ظهور او میباشند و ارباب شك منکر او میشوند و منکرین بآن استهزاء مینمایند و کسانیکه برای ظهورش تعیین وقت میکنند دروغ گو میباشند و کسانیکه بظهورش تعجیل مینمایند هلاک میشوند و کسانیکه در مقام تسلیم هستند نجات مییابند و اینجمله از اخباری بود که از علما و روات عامه نقلشد و علما و روات شیعه زیاد از هزار خیر در اسم و نسب آن بزرگوار ذکر کرده اند علاوه از همه اینها کافیت روایت متواتره مسلمه بین فریقین از قول رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و حمل آن امام بر سلاطین فسقه و فجره از امویه و عباسیه و غیر آنها از شاربین خمر و اهل فجور باطل و عاطل است چنانکه تفصیل و بیان استدلال بآن در فصول و مقدمات کتاب سبق ذکر یافت و همچنین حدیث مسند بین فریقین که اللهم بلی لا تخلو الارض من حجة اما ظاهر مشهود او غائب مستور لئلا یبطل حججتک الخ چنانکه در محل خود سبق ذکر یافت و حاصل کلام در مقام آنکه شبهه مذکوره بوجه عدیده مندفع است که هرکدام دلیل کافی و جواب شافی میباشند در دفع آن فضلا از جمیع آن اما اولاً پس

بجهه همین اخبار مذکوره که همه آنها نصوصند بر اینکه حضرت مهدی پسر امام حسن عسکری علیهما السلام است که از علما و روات عامه و مخالفین نقل شده است علاوه از آنچه قبل از این نقل شد از این اخبار بآنکه مهدی از صلب حسین علیه السلام است و ثابا آنکه مفاد روایت متواتره من مات و لم يعرف امام زمانه و همچنین حدیث مسلم اللهم لا تخلو الارض من حجة اما ظاهر مشهود او غایب مغمور دلیلند بر اینکه مهدی موعود باید متولد شده باشد و همان امام غائبی است که امامیه اعتقاد بامامت او دارند و الا لازم خواهد آمد خلو زمان از حجت و آنکه خلق مکلف باشند بمعرفت بامامیکه هنوز موجود نشده است و آن امام معدوم امام زمان ایشان باشد و التزام بآن فضیص از قول و اعتقاد است و ثالثا آنکه مقتضی حدیث متواتر که الائمة من قریش و هم اثنی عشر خلیفه و لا یزال الاسلام عزیزا منیعا بهم که زیاده از هفتاد حدیث است که همه آنها را علماء عامه از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند با قطع نظر از آنچه علماء شیعه آنحدیث متواتر را نقل نموده اند دلیل قطعیت که باید مهدی موعود متولد شده باشد از صلب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند او باشد زیرا که بغیر او عدد اثنی عشر متحقق نخواهد بود و استمرار وجود خلیفه در میان امت چنانکه صریح این اخبار است تحقق نخواهد یافت چنانکه تفصیل این روایات و وجه دلالت آن در سابق بیان شد بما لا مزید علیه و رابعا آنکه این اخبار وارده در باب مهدی موعود عجل الله فرجه محفوف است بقراین قطعی که اگر منضم شود بخبر واحد هر آینه دلیل قطعی بر مدعا خواهد بود فضلا از انضمام آن باخبار متواتره چه آنکه این اخبار و مضامین آنها که از رسولخدا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است در حق آن بزرگوار از باب اخبار بمغیباتست قبل از وقوع آن و کثیری از امور که ذکر نموده اند در صفحه خارجی واقعه شده چون قول ایشان که او را غیبتی است طولانی و آنکه مردم در زمان غیبت در شک و ریب خواهند بود از وجود و حیاة او و آنکه او امام نهم از فرزندان حسین است و تعیین آباء طاهرین او واحدا بعد واحد و کثیری از علامات ظهور او که انشاء الله ذکر خواهد شد که تحقق و بوقوع رسیده و با این قراین قطعی منضمه با همه این اخبار متواتره دیگر چگونه شبهه واهیه تطرق خواهد یافت فلیس هذا الا من تعصب و عناد که مرضی است عسیر الزوال و داء لا دواء له و خامسا آنکه حدیث متواتر مسلم بین الطرفين من قوله صلی الله علیه و اله و سلم انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و هما لا یفترقان حتی یردا علی الحوض دلیل واضح بلکه بمنزله نص است که قرآن و عترت هر دو باقی و برقرار خواهند بود الی یوم القیامة و ضرورت دین اسلام است بر بقاء قرآن الی یوم القیامة پس باید عترت هم در روی زمین همیشه باقی باشند که مصدق قرآن باشند و قرآن هم مصدق او باشد و از یکدیگر مفارقت نکنند تا روز قیامت و علی هذا باطل خواهد بود احتمال عدم تولد و عدم

بقاء حضرت حجة الله پس با عدم ظهور آن بزرگوار در انظار باید غایب و مخفی از انظار باشد و هو المطلوب و سادسا آنکه قبل از غیبت حجة الله از وکلاء آن بزرگوار و غیر ایشان زیاده از هفتاد نفر بخدمت آنحضرت مشرف شده اند و معجزات باهره از او مشاهده کرده اند چنانکه قلبی از آن ذکر خواهد شد انشاء الله و علماء رجال از عامه در کتب رجال خودشان اسامی وکلای آن بزرگوار را ضبط نموده اند و نصر بن علی جهضمی که از معتبرین علماء رجال عامه است و از روایات جمیع رجال چهار مذهب از حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی نقل کرده است وکلاء مهدی علیه السلام را که آنها عثمان بن سعید عمروی و محمد بن عثمان سعید عمروی و حسین ابن روح نوبختی و علی بن محمد سمري قدس الله اسرارهم که وکلاء آنحضرت بودند که اسماء و اوطان و القاب ایشان را مفصلا ذکر کرده اند و طایفه شیعه بایشان رجوع میکردند در مشکلات احکام شرعی و بواسطه ایشان مستفیض میشدند در جواب مسائل خودشان که از آن بزرگوار بایشان میرسید و کثیری از شیعیان بواسطه ایشان در زمان غیبت صغری خدمت آنسرور میرسیدند و کشف مهمات خود از آن نور الهی مینمودند بالجمله این شبهه مذکوره مخالفین با این روایات منقوله از علما و روایات ایشان و با این همه شواهد و قراین واضحه لایحه مندفع است و چاره از برای ایشان نخواهد بود مگر قبول آن یا تکذیب نمودن خدا و رسول تبعاً لاسلافهم الضالین و علاوه از همه اینها جماعت کثیری از فضلاء و محققین ایشان اعتراف نموده اند باسم و نسب و تحقق ولادت آن حضرت چون محمد بن طلحة شافعی و جاحظ در رساله خود و کثیری از موثقین و روایات ایشان تصدیق نموده اند بحسب و نسب آن بزرگوار که او پسر حسن بن علی بن محمد است و مادر او را نرجس نام است و آنها چون محمد بن جریر طبری شافعی و ابراهیم بن محمد حموی و صدر الائمه و غیر ایشان هذا

شبهه نائیه

آنکه مخالفین اعتراض نموده اند بر علماء شیعه که شما وجوب نصب امام را قائلید از روی قاعده وجوب لطف که بدون آن تکلیف را قبیح میدانید بمعنی آنکه شرط صحت تکلیف عباد را مبتنی بر قاعده لطف میدانید که تکلیف بدون رئیس منصوب من الله تعالی که مقرب بسوی طاعت و مبعذ از معصیت باشد قبیح است پس لازم خواهد آمد با فقدان آن رئیس منصوب من الله و عدم تصرف او در امر عباد از امر و نهی و تقریب و تبعید سقوط تکلیف از عباد چه آنکه شرط صحت تکلیف وجوب لطف بمعنی مذکور است فاذا فقد الشرط فقد المشروط و حال آنکه بضرورت مذهب اسلام تکلیف باقیست با آنکه در نزد امامیه شرط تکلیف مفقود است و جواب از این شبهه را سید مرتضی و شیخ طوسی قدس الله سرهما فرموده اند بآنکه امام و رئیس منصوب من الله اصل وجود او لطف است و تصرف او و بسط ید او علیه السلام لطف دیگر است که منع آن مستند بتقصیر مکلفین است و قال السيد عليه الرحمة وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا و اگر مکلفین

ازاله مانع نمایند منتفع میشوند از آن رئیس منصوب من الله تعالی و چون او را از تصرف منع نمودند و تمکینش ندادند پس خودشان سبب انقطاع لطف از خود گردیدند و شیخ طوسی نیز جواب شبهه را بطریقه سید علیه الرحمه فرموده و نقض و ابرام زیادی در وجوب لطف بمعنی مذکور نموده در کلمات شریفه خود و علامه مجلسی علیه الرحمه بر ایشان ایراد نموده که لازمه این جواب شیخ و سید آنکه احدی از تمام امت خصوصاً فرقه ناجیه در زمان غیبت موصوف بصفت عدالت نباشند زیرا که اگر تقصیر و گناهی که از جهة ماست مانع از ظهور امام شود از انتفاع ما با او یا صغیره است و یا کبیره هر دو مانع است از عدالت ما اما کبیره پس واضحست و اما صغیره پس بجهه اصرار بآن و بنابراین پس چگونه حکم بعدالت روات و ائمه جماعات میشود کرد و چگونه قول مردم در شهادت مقبول خواهد شد و حال آنکه ما یقین داریم که در هر عصری جماعتی از اخیار و نیکان هستند مؤلف گوید که این ایراد مجلسی بر سید و شیخ ظاهراً مندرج باشد چه آنکه منع از تصرف امام علیه السلام بسبب طغاء و ظالمین و فسقه و اهل فجور است و بسبب ظلم اینها همه خلق ممنوع از لطف شدند و سبب عدم تصرف امام همان وجود ظالمین از امت خواهد بود لا غیر و لازم نیست که هر يك از امت ظالم و مانع از ظهور حق باشند تا آنکه منع ایشان از ظهور سبب باشد از برای فسق و عدم عدالت ایشان بلکه هولاء الفسقه هم ظالم و مانع از تصرف امامند و هم ظالمند بر کسانی که تقصیری بر ایشان نیست زیرا که این فسقه سبب شدند از برای تقویت منافع عباد الله و ظلم در حق ایشان نمودند و نگذاشتند که بندگان خدا منتفع شوند از امام خود بلی آنچه وارد است بر ایشان آنکه وجوب لطف بمعنی مذکور را منع مینمائیم بلکه کلیه وجوب لطف ممنوع است مگر در جائی که مؤدی شود بنقض غرض یا مؤدی بسوی سایر قبایح عقلیه شود چنانکه تحقیق آن در تمام مقدمات و فصول جلدین اینکتاب غیر مرة سبق ذکر یافت و بنابراین تحقیق جواب از شبهه مخالفین آنکه لطف بمعنی مذکور از شرایط تکلیف نخواهد بود بلکه تقریب بسوی طاعات و تبعید از معاصی نظیر امر بمعروف و نهی از منکر مشروط بعدم مفسده است از اصرار بنفس و عرض از قتل نبی یا وصی یا الغاء مؤمنین در مهلکه و نحو آن و از این جهت بود که انبیا علیهم السلام نیز در کثیری از اوقات ممنوع از ارشاد بودند بلکه ممنوع بودند از بیان معارف و دعوت خلائق بسوی معرفه الله از جهت حبس و تهدید و ضرب و شتم و لهذا ساقط نخواهد شد از خلق وجوب تحصیل معرفه الله اگر کسی سبب شود از برای حبس نبی و قتل او واجبست بر همه ایشان همه تکالیف از اصول و فروع و حال امام بالاتر از حال رسول نخواهد بود پس شبهه مذکوره ظاهر الاندفاع بلکه بین الاندفاع است

شبهه نالته

مخالفین لزوم لغویت وجود امام علیه السلام است در حال غیبت العیاذ بالله چه آنکه فواید وجودیه او بالمره مسلوبست و ثمرات وجودیه او انتفاع خلقست از او از

اوامر و نواهی و تقریب خلق بسوی طاعات و تبعید آنها از معاصی و اغاثه مظلومین و اجراء حدود و احقاق حقوق و بیان احکام و حفظ و ضبط آن و در حال غیبت او فرقی نخواهد بود بین وجود و حیوة او غایب و بین عدم وجود و موت او جواب از این شبهه از جوهیست وجه اول آنکه این شبهه منقض است بکثیری از غیبت انبیا چون مخفی شدن موسی بن عمران از بنی اسرائیل عشره سنین و شبانی نمودن در نزد حضرت شعیب و چون غیبت ابراهیم و دانیال و سلیمان و عیسی علیهم السلام و غیر ایشان که خدای تعالی بآن خبر داده بلکه غیبت سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلّم در مدت چهار سال یا کمتر در شعب ابی طالب و غیبت او از مسلمین در غار پس هرچه مخالفین در غیبت انبیا جواب گویند بعینه همان جوابا شیعیه در غیبت امام خواهد گفت چه آنکه در غیبت انبیا هم العیاذ بالله لازم خواهد آمد لغویت وجود ایشان بزعم فاسد مخالفین و آنکه فواید وجودی ایشان بالمره مسلوب باشد وجه دویم آنکه عمده فایده وجودیه نبی یا وصی لازم بودن اتمام حجتست از جانب حق سبحانه و تعالی بر بندگان تا آنکه لسان معذرت ایشان منقطع گردد و بر تقدیر عصیان و مخالفت بآنچه مکلف بآن شده اند صحیح باشد عقاب کردن ایشان و الا عقاب بر ایشان قبیح خواهد بود زیرا که از برای عباد است که متعذر شوند در صورت عدم اطاعت و انقیاد که خداوند از جانب تو رسولی یا وصی بر ما گماشته نشد که بیان فرماید از برای ما مرادات ترا تا ما در مقام اطاعت و انقیاد او برآئیم و در قرآن نیز ارشاد باین حکم عقلی قطعی فرموده من قوله تعالی رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَتْلُوَ الَّذِينَ يَكُونُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الْرُسُلِ و لزوم اقامه حجت بر عباد در همه اوقات و زمان بر خدا لازم است تا آنکه قبیح نشود عقاب ایشان در صورت مخالفت و عصیان و نگویند که تو نصب ولی یا بعث نبی نفرمودی تا ما بامر آنها اطاعت نمائیم ترا و در جمیع آنات ممکن است عباد را که اعتذار نمایند از عدم اطاعت بعدم تمامیت حجت پس باید عذر ایشانرا رفع نمود و لسان معذرت ایشانرا منقطع ساخت در همه اوقات باینکه حقتعالی بفرماید من بعث رسول بر شما نمودم یا نصب ولی از برای شما کردم و لکن شما استماع بسخنان ایشان ننمودید و یا بظلم و ستم ایشانرا محبوس و یا غایب نمودید از انظار و بر شما لازم بود که تمکین نمائید از ایشان و نصرت کنید ایشان را بر اعادی ایشان و چون شما بر خود ظلم کردید و بسخنان ایشان گوش ننمودید منتفع نشدید ببرکات وجود ایشان لهذا مستحق عذاب و جزاء سوء شدید و لسان معذرت شما منقطع خواهد بود و اشاره بهمین حکم عقلیست حدیث مسلم بین خاصه و عامه از قول امیر المؤمنین علیه السلام اللهم لا تخلو الارض من حجة اما ظاهر مشهود او غایب مغمور لئلا یبطل حجتك و حاصل کلام آنکه صحت تکلیف و انقطاع لسان معذرت بندگان از عصیان و مخالفت مبتنی بر وجود فعلی نبی یا وصی نبی خواهد بود و اگر نه چنین باشد هر آینه لازم خواهد آمد نقض غرض الهی در جعل تکالیف و ابقاء آن و لازم خواهد آمد عدم

تمامیت حجت بر عباد و قبح عقاب ایشان و اعظم فواید وجودیه نبی یا وصی همان صحت غرض تحقیق الهیست از جعل تکالیف و ابقاء آن که سبب و وسیله است از برای تقریب عباد بسوی خدا و فائز شدن ایشان بسعادات ابدیه باطاعت و انقیاد از معرفت عباد الله تعالی و عبادات او که غایت خلقت انسانیت من قوله تعالی وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و در حصول این غرض فرقی نخواهد بود بین حضور حجت و غیاب او از انظار با تحقق وجود فعلی او در میان خلق چون سایر انبیا و حجج الله تعالی که گاهی با عدم مانع ظاهر و هویدا بودند در میان مکلفین و گاهی بواسطه خوف از اعدا غیب و مستور میشدند و غرض الهی باصل وجود فعلی ایشان تحقق مییافت و فایده عظمای صحت تکالیف بآن متحقق میشد و اما تمکین عباد مر نبی و حجت را و اطاعت نمودن ایشان بآنچه متوجه بایشان شد از تکالیف پس اختیار آن مفوض بخود عباد است و اکراه و الجاء ایشان باطاعت و انقیاد بنحویکه مقهور در اطاعت باشند منافی با تکلیفیست که مبتنی بر نوعی از اختیار است و بالجمله اگر تأمل نمائی خواهی یافت که حال بعث نبی و نصب ولی و فواید وجودیه ایشان مثل نصب دلایل معرفه الله و فواید وجودیه آن دلایل است از برای شخص کافر جاحد بالله العظیم که مسامحه مینماید در نظر کردن بآن دلایل در آن تأمل نمینمایند تا تحصیل معرفه الله نمایند پس باید گفته شود بمذاق خصم که چه فایده دارد نصب دلایل از برای کافر بیکه ترك تحصیل معرفه الله مینماید چه آنکه غرض از نصب و جعل آن دلایل آنست که مکلفین تحصیل معرفه الله نمایند و بعد از اینکه نظر نمایند در آن دلایل و مسامحه کنند در آن هرآینه لازم خواهد آمد لغویت نصب آن دلایل و انتفاء فواید وجودیه آن چنانکه جواب از این گفته میشود که اعظم فواید متصوره در عالم امکان حصول معرفه الله است از برای عباد و تحقق آن مبتنی بر جعل و نصب دلایل معرفت است در جمیع آفات تا آنکه حجت بر بندگان تمام شود و صحیح باشد عقاب ایشان در صورت تسامح و تقاعد از تحصیل معرفه الله و منقطع شود لسان معذرت ایشان در همه آنات وجود ایشان و نگویند که در فلان وقت عازم تحصیل معرفه الله شدیم و لکن دلایل آن موجود نبود و یا معدوم شده بود بعد از وجود آن و من قادر بر تحصیل نشدم پس آنچه بر خدا لازم است همان جعل و نصب دلایل و قدرت دادن بر عباد است بادراك آنها و عدم حصول در خارج بجهت تقصیر عباد و مسامحه ایشانست همچنین در محل کلام جواب گفته میشود که اعظم فواید متصوره در عالم امکان همان اطاعت و انقیاد حق سبحانه و تعالی است در جمیع تکالیف شرعیه از اصولیه اعتقادیه و فروعیه شرعیه که تحقق آن منوط بوجود نبی یا وصی نبی است در جمیع آنات وجود مکلفین تا آنکه حجت الهی تمام شود بر عباد و صحیح باشد عقاب ایشان بر فرض تسامح و تقاعد و منقطع شود لسان معذرت ایشان که نگویند در فلان زمان معین تمام تمکین و اطاعت و انقیاد

ولی امر و حجت ترا مینمودیم و موانع حضور و مشاهده جمال نورانی او را از بین برداشتیم و لکن او هیچ بعرضه وجود نیامد و یا بعد از وجود قطع حیوة شده بود و ما قادر بر اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی تو نشدیم بخلاف آنکه اگر حجت و ولی امر در حیوة باشد و مستور از انظار گردد و موانع وجودیه مکلفین مانع از ظهور او باشد در چنین وقتی اگر مکلفین صادق در نیت خود باشند و انابه کلیه از برای ایشان حاصل شود و موانع وجودیه خود را بالمره برطرف نمایند در هر آنی از آنات وجود خودشان هر آینه بر خدا لازم است که منقطع نماید لسان معذرت ایشانرا بآنکه ظاهر نماید ولی امر خود را تا اقامه نماید باوامر و نواهی او و تعطیل ننماید حدود الهیه و نوامیس شرعیه را و هر وقتکه مکلفین باین قسم در مقام اطاعت و انقیاد بر آمدند بر سیل حقیقت و ممتحن شدند بامتحانات الهیه در صدق دعوای خود و یا جمع کثیری که بوجود ایشان منظم میشود نصرت ولی امر خدا البته خداوند نیز ولی و حجت خود را ظاهر خواهد نمود و آن محبت الهیه هم تقاعد نخواهد نمود و لکن چون در همه آنات وجود مکلفین ممکن است که چنین معذرتی اظهار نمایند پس بر خداوند هم لازمست که باقی بدارد وجود حجت و ولی خود را در همه از منته مفروضه که آنچه عقلا احتمال عذر در او تطرق مییابد راه او را مسدود و اتمام حجت علی سبیل الکلیة و الاطلاق بر بندگان خود بفرماید هذا فلیتأمل فی هذا البرهان فانه حقیق بالقبول و الحمد لله علی ما هدینا و در بعضی از کلمات سید مرتضی و شیخ طوسی ره فی الجملة اشاره باین برهان مذکور دارد و عبارت شیخ طبرسی نیز دلالت اجمالیه بر این برهان دارد چه آنکه عبارت منقوله از بعضی از کتب او چنین است که من ان الفرق بین وجوده علیه السلام غائبا عن اعدائه للتقیة و هو فی اثناء تلك الغیبة منتظران یمكنه فیظهر و یتصرف و بین عدمه واضح و هو ان الحجة هناك فیما فات من مصالح العباد لازمة الله تعالی و هی هنا الحجة لازمة للبشر لانه اذا خیف تغیب شخصه عنهم کان ما یفوتهم من المصلحة عقیب فعل ما کانوا هم السبب فیهم منسوبا یلزمهم فی ذلك الطعن و هم الماخوذون الملامون علیه و اذا اعلامه الله تعالی کان ما یفوت به العباد من معه لهم و یحرمونه من لطفهم و انتفاعهم به منسوبا الی الله لا حجة فیهم علی العباد و لا لوم یلزمهم انتهی کلامه جواب سیم آنکه فایده وجودیه امام علیه السلام در حال غیبت در مذهب امامیه بسیار است و آن باخبار صحیحه منقوله از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم و اهل بیت طاهرین او را بقواعد عقلیه و نقلیه در نزد ایشان محقق است اولاً آنکه مبرهن در نزد امامیه است که امام قطب عالم امکان و جمیع نعیم الهیه که عاید به بندگان خدا میشود ببرکت وجود مطهر اوست و بقاء سموات و ارضین منوط بر وجود مقدس اوست و دفع بلیات بسبب نور وجود اوست و حال او مانند حال رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم است چنانکه خدای تعالی می فرماید وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ مقام رسول خدا و نایب مناب او است در جمیع حالات

و صفات و فواید چنانکه وجود مقدس نبوی در حال حیوة ظاهریه دافع انواع عذاب الهی بود از بندگان خدا که بجهت خبث حالات و شایع افعال و قبایح اعمال خودشان مستحق آن بودند همچنین وجود مقدس امام علیه السلام که قایم مقام آنحضرتست نیز دافع عذاب و رافع انواع بلا خواهد بود از بندگان چنانکه جابر بن عبد الله انصاری میگوید که سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که آیا مردم در زمان غیبت قائم عجل الله فرجه بوجود او منتفع میشوند فرمود بلی قسم بخدای آنچنانیکه مرا برسالت مبعوث گردانیده که مردم بوجود امام در حال غیبت او منتفع میشوند چنانکه از شمس منتفع میشوند در حالتیکه در ابر پنهان باشد و کلینی در کافی از اسحق بن یعقوب روایت کرده که عریضه نوشتیم بخدمت حضرت قائم عجل الله فرجه و مسائلی برای من مشکل شده بود و در آن عریضه مندرج ساختم و سوال کردم از وکیل آنحضرت محمد بن عثمان بن عمرو که عریضه مرا خدمت آنحضرت پروردگار برساند پس از ناحیه مقدسه بیرون آمد بخط مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه از برای اسحق بن یعقوب و مشکلات مسائل او را بیان فرمود تا آنکه فرمود اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالاتنفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب و انی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاغلقوا ابواب السوال عما لا- یعینکم و لا تتکلفوا علم ما کفیتم و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج فان فی ذلك فرجکم و السلام علیک یا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی و از جمله فواید وجود امام در حال غیبت ثواب انتظار فرج است از برای مؤمنین صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا باسناد عدیده از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که افضل اعمال امت من در زمان غیبت انتظار فرج است از جانب حقتعالی قطب راوندی در کتاب خرایج بسند خود از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود غیبت ولی دوازدهم خدا که وصی رسول خدا و باقی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین است بطول خواهد انجامید و اهل زمان غیبت او که قائل بامامت و منتظر ظهور او هستند از اهل همه زمانها افضلند زیرا که حقتعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزله زمان حضور و مشاهد است و ایشان در آنزمان بمنزله کسانی هستند که در پیش رسول خدا با شمشیر جهاد کرده اند و ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما و نیز صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ فرمودند که مراد از متقین که ایمان بغیب میآورند کسانی هستند که بقیام قائم اقرار دارند و میگویند که ظهور آنحضرت حق است و واقع خواهد شد و نیز صدوق بسند خود از عمرو بن ثابت روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که هرکس در زمان غیبت قائم در ولایت و دوستی ما ثابت قدم باشد هر اینه خدای تعالی عطا میفرماید باو اجر

هزار شهید که مانند شهدای بدر و احد باشند و نیز صدوق بسند خود از فیض بن مختار روایت کرده که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هر که از شما بانتظار این امر وفات نماید بمنزله کسی است که با قایم علیه السلام در خیمه او باشد پس اندکی سکوت نموده و فرمودند چنین است که فضیلت او همین قدر باشد بلکه بمنزله کسی است که در پیش روی او شمشیر بزند نه چنین است بلکه بخدا سوگند مانند کسی است که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده باشد و نیز صدوق ره بسند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند باصحاب که بعد از شماها قومی میآیند که اجر و ثواب یک نفر از ایشان مانند اجر و ثواب پنجاه نفر از شما باشد عرض کردند یا رسول الله ما در جنگ بدر و احد و حنین در خدمت شما بودیم و قرآن نیز بر ما نازل شده چگونه میشود که آنها از ما بهتر باشند فرمود که اگر شما مضطر شوید بشدائد و اموری که ایشان بآن مضطر میشوند مانند صبر ایشان صبر نخواهید کرد و از جمله فواید وجودیه امام علیه السلام دعا و استغفار آن نور الهیست از برای شیعیان و موالیان خود و رفع هموم و کشف کربات ایشانست در وقتیکه به نیت صادقه متوسل بآن بزرگوار شوند و از جمله فواید وجودیه آن امام عالمیان در حال غیبت مرتدع شدن شیعیان و دوستان او است از معاصی زیرا که بسا میشود که در مجمع ایشان حاضر شود و شناسند او را و با احتمال آنکه لعل آن بزرگوار ناظر بحال ایشان باشد ممنوع میشوند از ارتکاب کثیری از قبایح اعمال و شنائع افعال و همچنین در عصر هر روز ملائکه حفظه اعمال عباد که صعود بعالم ملکوت مینمایند مأمورند که ابتداء صحایف اعمال عباد را بامام عصر عجل الله فرجه عرضه دارند تا آنکه آن بزرگوار بعد از اطلاع باعمال ایشان آنچه از اعمال ناشایستی که قابل اصلاح است یا باستغفار یا بشفاعت در نزد پروردگار از برای شیعیان خود اصلاح نماید و بعد از آن ملائکه با آن صحایف بآسمان عروج نمایند اگر چه بعد از آن هم بر رسول خدا و ائمه هدی نیز عرضه داشته میشود چنانکه اخبار دیگری باین معنی وارد شده در تفسیر قوله تعالی وَقُلْ اِعْمَلُوا فَاِنَّ بِيْرِيَ اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ بآنکه مراد بمؤمنون ائمه هدی صلوات الله عليهم اجمعین هستند بالجمله تمام عالم امکان هر يك بقدر قابلیت و استعداد خود بوجود امام عصر عجل الله فرجه در زمان غیبت آن بزرگوار منتفع میشوند و لکن دیده خصم اعور بلکه اعمی است من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و اضل سبيلا

شبهه رابعه

آنکه طول غیبت و دوام استمرار آن بقسمیکه سبب شود از برای انکار وجود او و نفی ولادت او عاری از حکمتست و چرا او نیز مانند آباء طاهرین خود در میان خلق ظاهر نشد که داعی بسوی نفس خود نباشد تا آنکه ممکن نشود از برای احدی انکار وجود او جواب از این شبهه از جوهریست وجه اول آنکه شبهه منتقض است بغیبت سایر انبیاء و حجج

اللّه تعالی چنانکه خواهد آمد بیان آن اجمالا مانند موسی بن عمران و خضر و الیاس و عیسی و دانیال علیه السلام که همین شبهه مذکوره بعینه در حق ایشان جاریست و آنچه مخالفین در جواب شبهه مذکوره بالنسبه بغیبت انبیا میگویند همان بعینه جواب طایفه امامیه خواهد بود در غیبت امام عصر عجل الله فرجه وجه دویم آنکه ما ببرهان عقل و شرع ثابت کردیم ولادت و حیوة و عصمت و امامت و خلافت امام عصر عجل الله فرجه را و مخفی بودن سر و حکمت غیبت او و غایب بودن او از انظار ما مضر بحال ما نخواهد بود چه آنکه غیبت آن بزرگوار بامر الهیست و حکمت الهیه اقتضاء آن نمود که غایب از انظار باشد پس بر مخالف است که اولاً گفتگو نماید در حکیم بودن خداوند متعال و ثانیاً در عصمت و طهارت آنسید ابرار و بعد از ثبوت و تحقق این دو مطلب دیگر جای سخن و گفتگو باقی نخواهد ماند که سؤال نماید از حکمت غیبت که سریست از اسرار الهی و از سنن الهیه است بالنسبه بکثیری از انبیاء و حجج الله تعالی مگر بر وجه استفهام و استعلام بر وجه نفی حکمة و انکار و مکابره و بسیار شبیه است حال این سؤال بر این وجه مخصوص و نفی انکار آن و به انکار ابلیس و اعتقاد او بخلو امر بسجود از برای حضرت آدم علیه السلام از حکمت الهیه بلکه اعتقاد بقیح آن و مانند آنستکه گفته شده چه حکمتست در گرفتاری اطفال ببلیات و آفات با عدم عصیان ایشان مر پروردگار را آیا جایز است که العیاذ باللّه نسبت ظلم بخدای عز و جل داده شود چه آنکه عقل قطعی حاکیست بتنزه افعال الله تعالی از ظلم و قبیح پس بمجرد عدم معلومیت حکمت بسیاری از امور بر تو حکم بلغویت افعال الله تعالی خواهی نمود و هذا فضیح من الکلام و شنیع من القول و الاعتقاد وجه سیم آنکه سبب غیبت حضرت حجت خوف آنسرور بود بر نفس مقدس خود که اعادی دین و دشمنان او از فسقه و سلاطین جابره زمان او در مقام قتل نفس مقدسه او بودند و لیلاً نهارا تفحص و تجسس از حال او مینمودند زیرا که بتواتر بر همه فرق معلوم شده بود باخبار رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و آباء طاهرین او که آن نور الهی ظاهر میشود و پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و آنکه دولت حقه او مضمحل مینماید همه دول را و باطل میکند جمیع مذاهب و ملل باطله را لهذا همه دول و مذاهب و ملل دواعی قاهره داشتند بر اهلاک نفس مقدسه و اطفاء نور وجود مبارک او و از این جهت بود که بعد از وفات حضرت امام حسن عسگری سلاطین جور زمان او در مدت بسیاری در تفحص حال او بودند در خانه ها و سردابها و منازل خفیه گردش میکردند و بر جاریه که از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام گمان حمل داشتند مدت دو سال در حبس خود نگاه داشتند تا استکشاف حال او نمایند و عشیره و منتسبین آنحضرترا گرفته حبس مینمودند تا دلالت نمایند ایشانرا بآن نور الهی تا آنکه عم او جعفر بمعاونت آن جابره ارث آن بزرگوار را بتصرف درآورده بود و حال او شبیه است بحال

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در زمان غیبت او در شعب ابی طالب و رفتن بجانب غار بلکه این بزرگوار شبهه حالا بود بموسی بن عمران که کهنه اعلام نموده بودند بفرعون که پیغمبری از بنی اسرائیل مبعوث میشود که سبب زوال ملک و سلطنت تو خواهد شد و فرعونیان شب و روز در تفحص حال آن مولود بودند و بدین جهت اطفال صغار زیاد از بنی اسرائیل بقتل آوردند و جباره که در زمان ائمه طاهرین بودند بواسطه علم ایشان بصدق قول پیغمبر صادق الوعد و امیر المؤمنین علیه السلام که اخبار فرموده بودند که مهدی موعود خلیفه دوازدهم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از صلب حسین علیه السلام است ظهور خواهد کرد و دولت سلطنت باطله ایشانرا زایل خواهد نمود لهذا آباء طاهرین او را همیشه در حبس خود نگاه میداشتند که تا زمان ولادت آن نور الهی برسد و او را بقتل آورند و ایمن شوند از زوال ملک و سلطنت باطله خودشان و آنچه تدبیر نمودند و در مقام اطفاء آن نور برآمدند ممکن نشد از برای ایشان و خداوند حفظ نمود نور خود را و او را در ظل حمایت خود نگاهداشت چنانکه موسی بن عمران را در ظل حمایت و حراست خود نگاهداری نمود تا آنکه موجود مقدس او از ظالمین انتقام بکشد فان قلت که همین خوف از اعدای و جباره حاصل بود از برای آباء طاهرین او که بالاخره باعتقاد شیعیان هر يك از ایشان در دست یکی از فراعنه زمان خود مقتولا مسموما از دنیا رفتند و با این احوال شخص ایشان از میان مردم غایب نشد و تحمل نمودند مشقتهای وارده بر خود را و بیان مینمودند احکام الهی را و افاضات علوم از ایشان بمردم میشد پس حال او هم باید مثل حال آباء طاهرین او باشد و غایب از انظار نشود و خوف قتل بر نفس را تحمل نماید قلت آباء طاهرین آن بزرگوار از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عالم بودند که از برای هر يك از ایشان خلف صالح معصومی هست که بعد از او تحمل اعباء خلافت و امامت نمایند تا حجت واجبه الهیه منقطع نشود از خلق و آنکه عدد معلوم موعود که اثنی عشر خلیفه باشد قائم شوند بامر الهی و چون آن بزرگوار خاتم الوصیین بود و خلافت منتهی به وجود مقدس او شده بود و قائم مقامی از برای او نبود که تحمل نماید اعباء خلافت و امامت را و بعد از او کسی نبود که قائم مقام او باشد در آنچه اراده حتمیه الهیه بآن تعلق گرفته است از پر نمودن زمین از عدل و داد بعد از پر شدن آن از ظلم و جور و انتقام از ظالمین و خونخواهی همه انبیاء و ائمه و مؤمنین منحصر بود بوجود مقدس او لهذا خوف بر نفس مقدسه او از قتل مثل خوف آباء طاهرین او نبود و استتار او از اعدا متحتم و لازم بود تا آنکه متحقق شود بنور وجود او سلطنت حقه الهیه و همه اخبار ماضیه و آتیه از خاصه و عامه دلالت اجمالیه دارد بر آنچه ذکر شد هذا

شبهه خامسه

آنکه بنا بر مذهب امامیه حال ائمه مانند حال انبیا و رسل است چنانکه بر خدا لازم است که دفع ظلم و اذیت از انبیا نماید تا آنکه اقامه نمایند بتبلیغ شریعت که بواسطه آن حاصل شود آنچه درباره مکلفین

لطف است همچنین لازم و واجب علی الله است که دفع ظلم و اذیت از امام نماید تا آنکه او غایب نشود و قیام نماید بامر امامت که بسبب او حاصل شود آنچه لطف است درباره مکلفین پس چرا خدایتعالی دفع ظلم و اذیت از او ننمود که محتاج بغیبت شود جواب از این شبهه نیز از وجوهیست وجه اول آنکه فرقت در بین نبی و وصی نبی چه آنکه نبی مبلغ و مشرع احکام است و ممکن است که گفته شود که لطف واجب درباره مکلفین منوط به تبلیغ و تشریح تکالیف است و بدون آن حجت الهیه بر خلق تمام نخواهد شد پس مادامیکه تبلیغ شریعت ننموده باشد بر خدا لازم است دفع ظلم ظالمین و منع ایشان از قتل او بخلاف وصی نبی که غرض از نصب او مجرد حفظ تکالیف الهیه است که اگر عباد الله رجوع باو نمایند او حافظ ایشان شود پس از بیان و تبلیغ نبی و تمامیت حجت بر ایشان از جهت تشریح احکام و حال وصی مانند حال نبی خواهد بود بعد از تشریح و تبلیغ احکام که اگر امت بخواهند تضييع آن احکام نمایند و گوش بسخنان او ندهند و طغیان ورزند در نافرمانی او و او را اذیت نمایند از ضرب و شتم و قتل که در اینصورت لازم نخواهد بود حفظ آن نبی بالقهر و الغلبه بسا باشد که تحمل مشاق و ضرر بر نفس از ضرب و شتم و قتل موجب مضاعف شدن اجر و ثوابست و سبب تقریب اوست بسوی خدا و نیل ایشانست بسعادت شهادت و ازین جهت بود که کثیری از انبیا بجهد ظلم ظالمین مانند ائمه فائز شدند بدرجه رفیعه شهادت پس واضح شد فرق بین نبی و وصی نبی قبل از تبلیغ و تشریح احکام نه بعد از تبلیغ و اگر فرض شود که امر شریعت بقسمی از بین برداشته شود که حال مردم در محو شدن آثار شریعت در میان ایشان مانند حال ایشان قبل از تبلیغ و قبل از بعثت نبی که عهد جاهلیت بتمامه عود نماید میگوئیم که در اینصورت بر خدا لازمست دفع و منع نماید ظلم ظالمین را از امام و خلیفه و وجود مبارک او را ظاهر سازد و اعوان و انصار او را تقویت نماید تا اقامه نماید باعباء خلافت و امامت و حدود الهیه و نوامیس شرعیه و زمین را پر از عدل و داد نماید چنانکه اعتقاد امامیه است در حق حضرت قائم عجل الله فرجه وجه دوم آنکه خداوند دفع و منع ظلم ظالمین از انبیا و حجج مینماید بنحویکه منافی با تکلیف نباشد و چنین دفع و منع از برای نبی و وصی او علی السویه حاصل است چه آنکه حقتعالی نهی فرمود بخطاب تکلیفی عامه مکلفین را از ظلم و اذیت بر انبیا و حجج الله و واجبکرد بر مکلفین نصرت و تقویت سلطنت حقه او را و اما منع و دفع ایشان بالقهر و الغلبه و عدم قدرتهم علی المخالفة منافی با اصل تکلیف است که مبتنی بر اختیار عباد است و دفع و منعی که منافی با حکمت جعل تکالیف است از حکیم علی الاطلاق صادر نمیشود نظیر منع نمودن خلائق را بقهر و غلبه از سایر قبایح اعمال و شنایع افعال و همه انبیا و حجج الله بقدر استعداد و تحمل خودشان مبتلا بظلم ظالمین و جبارین زمان خود بودند آیا کدام نبی یا وصی نبی

بود که در برهه از زمان مقهور و مغلوب اعادي دين نشده باشد بلي ميشود که در برهه از زمان بجهة مصالح واقعيه که کائن في علم الله بود امر منعکس ميشد بالنسبه ببعضی از انبيا و حجج الله و لکن نه بر سبيل الدوام و الاستمرار و جه سيم آنکه اصل شبهه مذکوره مبتنی بر وجوب لطف است علی سبيل الاطلاق و الکلیة و اطلاق ممنوع است جدا چنانکه در بعضی از اجوبه سابقه ذکر شد بلي اگر مؤدی بنقض غرض و یا سایر محاذير عقليه شود وجوب آن مسلم است و در اينصورت فرقی میان نبی و وصی او نخواهد بود و اگر مؤدی بآن نشود بلکه مجرد تقريب بسوی طاعت و تبعيد او معصيت باشد پس اصل وجوب آن در حق نبی نیز ممنوعست و علی هذا اگر فرض شود که نبی مأمور تبليغ احکام ممنوع شود باینکه در حین شروع بتبليغ او را زجر یا حبس نمایند و سياست کنند و بالمره نگذارند که تبليغ رسالت نماید و یا سنوای بر او بگذرد و نگذارند که در امر رسالت خود تکلم نماید هيچ قبھی بر خدا و رسول او لازم نخواهد آمد و هيچ لازم نبود بر خدای تعالی که مقهور نماید عباد را بر دفع ظلم ایشان از انبيا چنانکه در حق کثیری از انبيا واقعه شد مثل موسی بن عمران که هفت سال بر باب قصر فرعون بماند و حاجیان فرعون مانع بودند او را از داخل شدن در قصر و دیدن فرعون فضلا از آنکه اداء رسالت و اتیان بمأمور به نماید چون رسل انطاکیه که در مدت بسیاری در شهر انطاکیه در حبس سلطان آشهر بودند و نگذاشتند ایشان را که در میان ملاء تردد نمایند که مبادا مردم گوش بسنخنان ایشان بدهند تا آنکه رسول سیمی از جانب حضرت عیسی بلباس تجارت وارد آشهر شد و بتدابیر عملی وزارت سلطانرا اختیار نمود و تا مدت هفت سال از آنچه مقصود او بود ابتدا متکلم نشد و مثل کفار قریش که منع و زجر میکردند مردم را که گوش بسنخنان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ندهند و نمیگذاشتند که سنخنان آنحضرت گوش زد مردم شود در مدت بسیاری بلکه در بعضی از اوقات گوشهای خود را میگرفتند که کلام آنسرور را استماع نمایند پس اگر کل لطف بر خدا واجب باشد اینهمه اذیت هائی که کثیری از انبيا در ابتداء تبليغ میکشیدند و ممنوع از اصل تبليغ بودند چرا حقتعالی دفع آن اذیتها از ایشان نمود تا آنچه را که مأمور بودند تبليغ نمایند بلي اگر منع ایشان مؤدی بنقض غرض یا لزوم عدم تمامیت حجت و عقاب بلا بیان و حجت شود مثل آنکه در تمام زمان رسالت خود ممنوع از تبليغ بقدر کفایت شوند البته در این صورت چنین لطفی واجب علی الله سبحانه است و واجب است عقلا که خداوند حفظ نبی خود بنماید که آنچه مقصود از تبليغ است حاصل گردد و حجت الهی بر خلق تمام شود و لسان معذرت ایشان در طغیان و مخالفت منقطع گردد در اينصورت میگوئیم که حال وصی نیز مثل حال نبی خواهد بود که اگر بالمره متصدی اعباء خلافت و امامت نشود منجر بنقض غرض الهی شود در نصب او از برای خلافت در چنین مقام میگوئیم که واجبست بر خدا که

لطف خود را درباره مکلفین منع نماید و حفظ نماید حجت خود را که با اقامه شرع مبین شود چنانکه اعتقاد امامیه در حق ائمه دین است که آنچه غرض الهیست در نصب ایشان بر خلافت و امامت حاصل شده و خواهد شد هذا

شبهه سادسه

آنکه سلمنا که حکمت غیبت مهدی موعود با اعتقاد شما طایفه امامیه بجهت خوف از اعدای دین است و باین سبب غایب شده و لکن بالنسبه باولیا و مؤمنین و تابعین خود که از برای او خوف و وحشت و دهشتی نبوده و نخواهد بود پس چرا از برای ایشان ظاهر نمیشود و افاضه فیوضات بایشان نمینماید و چرا ایشانرا علم و اطلاعی از احوالات او نیست جواب از این شبهه اولاً آنکه عقلاً قبحی لازم نمیآید در عدم ظهور حضرت حجت از برای موالیان خود بعد از آنکه اشقیاء و ظالمین سبب از برای غیبت او شوند بلکه اعدای دین هم ظالم هستند در حق امام عصر عجل الله فرجه که سبب شدند از برای غیبت آنسرور از عامه خلق و هم ظالمند بر دوستان و موالیان او که سبب شدند از برای تقویت منافع وجودیه امام بالنسبه بایشان در حال ظهور و ثانیاً آنکه سبب عدم ظهور او از برای اولیای خود همان شایع شدن امر امام است در میان دوستان و دشمنان جمیعا پس با خبر خواهند شد ظالمین و طغاة از حال او و معرفت بمحل و مکان او بهم میرسانند پس همان محذور خوف از قتل بر میگردد بحال خود و آن سبب اصلی اعاده خواهد نمود چنانکه لازم عادی آنستکه چون جمع کثیری اطلاع حاصل نمایند بحال نبی یا وصی نبی که ملاذ و ملجاء تمام خلق است باندک زمانی این منتشر در بلدان میشود خصوصاً بلادیکه مسکن دوستان و دشمنان او است پس استتار او از شیعیان و موالیان نیز همان خوف اوست از دشمنان از ضرر بر نفس مقدسه او از قتل و ایداء و ثالثاً آنکه عدم ظهور و غیبت او از شیعیان و موالیان بجهت حفظ نفوس و اعراض و اموال دوستان اوست از دشمنان چه در تردد در نزد او و رجوع باو امر و نواهی و لو آنکه آنحضرت مخفی از دشمنان باشد سبب است از برای اتهام دوستان و موالیان او در نزد ظلام و جباریه و اشتداد غضب ایشان بر آنها که موجب اضرار کلیست از ایشان بالنسبه بموالیان و بر آنحضرت لازمست که حفظ موالیان خود را از این جهت نماید از اعدای دین پس از این باب مخفی از موالیان خود نیز خواهند بود و رابعاً آنکه از کجا معلوم شد که حضرت حجة الله امام عصر عجل الله فرجه مخفی و مستور از تمام شیعیان خود میباشد بلکه شیعیان و موالیان بر طبقات و درجات متفاوتی اند طبقه از ایشان کسانی هستند که تکمیل ایمان نموده اند و بدرجه عالیه از علم و عمل رسیده اند اینها بر سبیل الجزم و الیقین مشغول بخدمات آن بزرگوارند مانند ابدال که از خدم و حشم او محسوب میشوند و امثال مینمایند او امر و نواهی او را و طبقه از ایشان کسانی هستند که یکدرجه از طبقه اول نازل ترند و بسا میشود که در تمامی عمر خودشان بکرات یا مرة واحده بالتفاوت بشرف لقای

او مشرفشده باشند و طبقه ثالثه کسانی هستند که بسا میشود مثل طبقه ثانیه خدمت آنجناب مشرفشده باشند و لکن در زمان مکالمه نشناخته باشند آنحضرترا و بعد از مفارقت فهمیده باشند که آنچه مشاهده کرده بودند منتهی آمال ایشان بود و لکن نشناخته بودند و اینمطلب کثیرا از برای ربانیین از علماء شیعه شاید حاصل شده باشد و طبقه دیگر کسانی هستند که بسا میشود قابل حضور باهر النور حضرت ولی الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه نیستند باقسام مذکوره و لکن افاضه فیوضات بایشان مینمایند در مقام الجاء و اضطرار و شداید بعد از توسل و تضرع ایشان بآن حجت پروردگار و اینمطلب از برای دوستان بسیار واقع شده است از علماء و غیرهم بلی کثیر از موالیان و احبه بسا میشود که هیچ کدام از این فیوضاترا ادراک نکرده باشند یا بجهت بعضی از مصالح با بجهت قلت قابلیت و استعداد لکن منافی با مقصود نخواهد بود سید مرتضی و جماعت کثیری از علماء شیعه اعتماد بر این وجه نموده اند و عنقریب ظاهر خواهد شد و جاهت آن در مقام ذکر بعضی از معجزات و خارق عادات آن بزرگوار فان قلت که در اخبار امامیه وارد شده که اگر کسی مدعی رؤیت آن بزرگوار شود قبل از ظهور او کاذبست و باید او را تکذیب نمایند و این مطلب منافی بآن اخبار است قلت که آن اخبار محمول بر تکذیب اهل اغراض است یعنی کسانیکه صاحب داعیه اند و درواقع میخواهند که این مطلب را وسیله از برای دعوت خود قرار دهند چنانکه در ازمنه سابقه معروف بود که بعضی دعوی نیابت باطله و امثال آن مینمودند یا خود را ابدال محسوب میداشتند چنانکه حال بعضی از متصوفین متغلبین در طریقه و شریعت محمدیه در این زمان شهادت بر اینمطلب میدهند و بادعای باطل خود را مرشد جهلا و حمقا دار الغرور میدانند و بزعم فاسد خودشان از اهل باطن و صاحب نفس قدسیه اند و علی الدوام لیلا و نهارا در مقام شیادی قلوب بندگان خدا هستند که بایشان اعتقاد پیدا نمایند و معرفت و شناسائی خود را بر ایشان لازم میدانند که مسترشد چنانکه باید اعتقاد نماید بمعرفت الله و سایر عقاید اصولیه را بهمین نحو لازم است که اعتقاد نماید بمرشد کامل که او از اهل باطن و متصرف در امور است و این اعتقاد او جزء معارف دین اوست البته باید چنین اشخاص را تکذیب نمود و لکن همچو ادعای باطل که ذکر شد خارج از مقصد مذهب حقه امامیه است اگرچه مدعی اینطریقه خود را داخل در مذهب امامیه میدانند و لکن امام علیه السلام و امامیه از این نوع اشخاص عری و بری و متأذی خواهند بود و اما طبقات مذکوره که بیان حالات ایشان شد آنفا ایشان مؤمن بالله و رسوله و امامه میباشند و ایشانرا مقصودی غیر از وجود مبارک امام علیه السلام نخواهد بود و داعی و غرضی از برای ایشان جز وجود مبارک امام نیست و مرشد و مسترشدی را عار و ننگ خود میدانند و انتساب بآنها از اعظم اسباب خذلان میخوانند

و لیلا و نهارا مشغول تکالیف نفسانیه خود میباشند و در علاج در دو مصیبت و بلا یای خود حیران و سرگردان و گرفتارند و خود مرشد نفس خود و زاجر نفس آماده هستند و مع ذلك بخود نمیرسند فضلا آنکه بر دیگران پردازند هذا

شبهه سابعه

آنکه سلمنا تولد مهدی موعود و حیوة و بقاء او را و لکن طول غیبت او خالی از حکمت و عبث و لغو است چه آنکه کفر و نفاق شایع و ظلم و جور در اطراف عالم انتشار یافته است پس فایده از برای طول غیبت او مترتب نخواهد بود جواب از این شبهه اولاً آنکه بعد از تسلیم تولد و حیوة و بقاء و عصمت و طهارت و تنزیه افعال الله از قبایح و شرور پس این شبهه بالمره لغو و باطل و عاطل خواهد بود زیرا که آنچه مصلحت در اصل غیبت اوست همان بعینه بسا میشود که علت و حکمت در طول غیبت او باشد و اصل بناء شبهه مذکوره بر احتمال خلو از حکمت و مصلحت و عبثیت و لغویت است و برهانی اقامه نموده است مورد بر تحقق آن و از واضحات آنکه احتمال معارض با حکم عقل قطعی نخواهد بود از تنزیه افعال الله از قبایح و منکرات و لزوم عصمت ولی لازم این دو حکم عقلی قطعی آنست که البته بر سبیل جزم و قطع باید مصلحت و حکمت اقتضا نماید بر طول غیبت او چنانکه در اصل غیبت او اقتضا نمود و ثانیاً آنکه شاید حکمت و مصلحت طول غیبت چنانکه ظاهر میشود از آیات و اخبار بسیار آن باشد که تزیل و تفارق نمایند مؤمنین از غیر مؤمنین که اصلاّب مؤمنین جدا شود از اصلاّب کفار و منافقین که مؤمن محض شود از برای ایمان و کافر و منافق محض شوند از برای کفر و نفاق و اختلاط بین فریقین برداشته شود تا مؤمن محض مستحق نعمت و رحمت الهیه شود و کافر محض مستحق عذاب و نقتت شود پس آن حجت واجبه الهیه بعد از ظهور و استقرار امر او نعمت است از برای مؤمنین و نقتت و عذاب است از برای کفار و منافقین و حال او مانند حال نوح نبی الله است که مأمور شد بساختن کشتی از برای نجات مؤمنین و هلاک منافقین و کفار که در مدت پانصد سال طول کشید تا تفرقه حاصل شد بین مؤمنین و کفار و برطرف شد خلطه که در اصلاّب ایشان بود و در طول اینمدت پاک شد اصلاّب مؤمنین از کفار تا آنکه مسئلت نوح بدین مقام رسید که عرض کرد إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كُفَّارًا در آنوقت امر شد که مؤمنین در کشتی نجات بنشینند و آن معدود قلیلی بودند و بعد از حصول تفرقه کلی غضب و نقتت الهی بر همه ایشان نازل شد و حق سبحانه و تعالی اهل مکه را عذاب نقرمود بعد از آنکه کافر شدند و منع نمودند رسول خدا و اصحاب او را از داخل شدن در مسجد الحرام تا آنکه حق سبحانه و تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتَصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَعِيرٌ عَلِيمٌ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَرَى لَوْ لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ظاهر تفسیر آیه آنکه اهل مکه آنچنان اشخاصی

هستند که کافر شدند و منع نمودند شما را از داخل شدن در مسجد الحرام و منع نمودند هدی و قربانی شما را از اینکه برسد بمحل خود و اگر نبود مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه در میان ایشان که شما علم بآنها ندارید و یا در صلبهای ایشان که شما را اطلاع بحال آنها نیست که اگر شما ظفر بر پدران ایشان میافتید هر آینه پامال مینمودید آن مؤمنین و مؤمنات را پس بشما میرسید از جهت ایشان یعنی آن مؤمنین و مؤمنات تعییر و سرزنش و دیات و کفارات و عدم خشنودی خداوند متعال در حالتیکه شما عالم باسباب و جهات واقعه آن نبودید و خداوند ایشان را در میان کفار و یا در اصلااب ایشان حفظ نمود تا آنکه داخل در رحمت خود نماید آنکسانی را که مشیت و اراده او بر رحمت ایشان تعلق گرفته و اگر آن مؤمنین و مؤمنات که در میان ایشان و اصلااب ایشان جدا میشدند از یکدیگر و تفرقه کلیه حاصل میشد در میان ایشان هر آینه عذاب میکردم آنانرا که کافر شدند از اهل مکه عذاب دردناک را و قال تعالی و ما كان الله ليدر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمز الخیث من الطیب و قال تعالی أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبًا وَالصَّارِعَاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ و قال امیر المؤمنین علیه السلام و الذی بعثه بالحق لتبلیلن بلبلة و لتغریلن غریلة حتی یعودوا اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سباقون كانوا قسروا و لیقصرن سباقون كانوا سبقوا و الله ما کتمت و شمة و لا کذبت کذبة التبلیل هو الاختبار و الامتحان لیمیز المحق من المبطل و التغریل من الغریال الذی یغریل به الدقیق کنایة عن الامتحان و الاختبار و حاصل کلام معجز نظام آنسرور اتقیا آنکه قسم بخداوندیکه مبعوث فرمود رسولخدا را بر حق هر آینه در مقام اختبار بیرون خواهید آمد و در بوته گذاشته خواهید شد تا آنکه بر میگرددن کسانیکه در مراتب نازل اند بمراتب عالیه و اعلاى شما که در مرتبه عالیه خود را میداند تنزل بسوی مرتبه سافله مینماید و هر آینه سبقت بایمان میگیرندنی سبقت گیرندگان که از قبل از اهل جهالت و تقصیر بودند و مقصر میشوند سبقت گیرندگانی که از قبل خود را در زمره سابقین بایمان میدانستند یعنی بعد از محک و امتحان خوبانی که ظاهرا خوب بودند بد میشوند و بد ذاتی ایشان که مخفی بود بروز کرده آشکار میشود رندانیکه ظاهرا بد بودند خوب میشوند و خوبی باطن ایشان ظاهر میشود بخدا سوگند که پنهان نکردم آنچه را که باید گفت بقدر و شمه که سر سوزن باشد و هرگز دروغ و کذب نگفتم و قال الصادق علیه السلام لا بد للناس من ان یمحصوا و یمیزوا و یغریلوا و یستخرج فی الغریال خلق کثیر و قال الباقر علیه السلام هیئات هیئات لا یکون فرجنا حتی یغریلوا حتی یدهب الکدر و یقی الصفوة و قال الکاظم علیه السلام یفتنون کما یفتن الذهب و یخلصون کما یخلص الذهب یعنی خلق در بوته امتحان بیرون خواهند آمد چنانکه طلا در بوته گذاخته میشود تا پاک شود از کدورت

و بیرون آید طلای خالصی که در او غش نباشد و ابن قتیبہ که از اعظم اهل خلافت بسند خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود آگاه باشید بخدا سوگند یاد میکنم که هر آینه چیزی که شما چشم بر آن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتی که از یکدیگر تمیز یافته و امتحان کرده شده باشید پس باقی نماند باعتقاد خود مگر جمع قلیلی بعد از آن آیه را تلاوت فرمود که أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا

شبهه نامنه

اشاره

آنکه طول عمر حضرت صاحب الزمان با باقی بودن او با کمال قوت و توانایی و وفور عقل چنانکه شما امامیه ادعاء مینمائید امریست خارق عادت زیرا که عمر شریف او از زمان تولد که سنه دویست و پنجاه و پنج از هجرت است الی کنون که هزار و سیصد و یک است زیاده از هزار سال خواهد بود و عادت بر این جاری نشده که احدی از بشر در اینقدر از زمان باشد تا او باقی بماند چه برسد از بقاء او بوصف مذکور جواب از این شبهه اولاً آنکه اگر مراد بخرق عادت در کلام خصم دعوی امتناع و محالیت و عدم تعلق قدرتست باو باینکه میگوید که طول عمر بوصف مذکور یا مطلقاً امریست محال و ممتنع مانند بعضی از منجمین و اهل طبایع که منکر صانعند پس بطلان کلام او در کمال وضوح است و خارج از همه ارباب ملل و ادیانست و سخن او منتهی میشود باینکه آیا عالم مصنوع است و او را صانعی میباشد که حیوة و بقاء موجودات و کوتاهی عمرها و طول آن بید قدرت اوست و یا آنکه از برای عالم صانعی نخواهد بود و آنچه هست بمقتضی دهر و طبیعتست و اینمطلب در محل خود مفروغ عنه است لابد از برای عالم صانعی خواهد بود و بعد از معلومیت اینمطلب گفته میشود که حقیقت عمر و طول زندگانی و قصر آن نیست مگر یکنوع از امتداد و استمرار من شأنه عدم الحیوة بحیث یکون نسبة الحیوة و عدمها الیه علی السویه چه حیوة بالذات مخصوص بصانع عالم است و فرض شد که مسلماً عالم مصنوع است و از برای او صانعیست که حیوة و بقاء او ذاتیست و ماسوای او آنچه هست همه مصنوع و مخلوق است که یجوز له البقاء و عدمه پس حیوة و ما یحتاج الیه الحیوة از بنیه و ماده و صورت همه آنها مصنوع و مقدور و متعلق بقدرت پروردگارند که نسبت بقا و فنا و حیوة و عدم حیوة بالنسبه بجمیع علی حد السواست فالجواز و الامکان یطرق الی جمیع المذکورات فبطل قول الخصم بالمحالیه و الامتناع و اگر مقصود خصم مجرد استبعاد است نه امتناع پس آن اظهر بطلان خواهد بود چه آنکه بعد از اقامه ادله قطعیه بعدم جواز خلو الارض عن الحجة و لزوم عصمته و شهد به القرآن و تواتر الاخبار من الذی انزل علیه القرآن و شهد بصحته و صدقه البرهان پس معقول نخواهد بود که استبعاد محض سبب شود از برای انکار و یا معارضه نماید بادل و برهان با آنکه استبعاد هم مجرد دعوی بلابیانست چنانکه ظاهر خواهد شد ثانیاً آنکه منع مینمائیم که طول عمر بوصف مذکور

خارق عادت باشد بلکه جاری بر مقتضی عادتست غایة الامر بر خلاف عادت اکثر باشد در بعضی از ازمینه نه در جمیع ازمان چه آنکه عادت در زمان انبیاء سلف بلکه قبل از بعثت تا زمان حضرت آدم بر طول عمرها بود بالنسبه بعامه خلق که هزار سال و دو هزار سال بل متجاوز عمر مینمودند از انبیاء و غیر انبیاء از سلاطین و غیره و خدا هم در قرآن بکثیری از آن اخبار فرموده چنانکه ذکر خواهد شد از اهل تواریخ از عامه و خاصه بسیاری از آنرا متعرض شده اند و فی الجمله اشاره ببعضی از معمرین بر سیل اجمال می شود بر توضیح مقصود تا معلوم شود که استبعاد مذکور و یا دعوی خرق عادت مجرد سخنی است لا طائل که مقصود خصم غیر از تلبیس و اظهار شبهه بلکه اظهار عصبیت و عناد چیز دیگر نخواهد بود و آنچه ذکر میشود از معمرین همه آنها در کتب تواریخ مضبوط است و اگر خصم منکر آنها شود اکثر کتب موجود در ایدی ناس است که حکایات بسیاری از آنها در السنه عوام و خواص از اهل عرف از مسلمین و غیر مسلمین از معروفات و مشهورات است از آنجمله از معمرین جناب سلمان رضی الله عنه است که سلّم در نزد عامه و خاصه است که قریب بچهارصد سال عمر و زندگانی کرده و ضبط احوالات شریفه او و کیفیت مشرفشدن او باسلام را طرفین در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده اند من اراد فلیرجع الیها از جمله معمرین نابغه جعدی است کلبی که از عظام مورخین علماء عامه است در تاریخ خود ذکر کرده که او را صد و چهل سال بود و ادراک کرد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم را و بشرف اسلام داخلشد و ابن درید که از اکابر مورخین ایشانست گفته که او دویست سال عمر کرده و در اشعار خود مدح نمود رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم را و گفته اند که در مدت عمر هیچ يك از دندانهای او نیفتاد و بسیار مصفا بودند دندانهایش و این دو بیت را از قصاید او نقل کرده اند

و عمرت حتی جاء احمد بالهدی *** وقوارعا تتلی من القرآن

و لبست بالاسلام ثوبا واسعا *** من سلیب لا حرم لا منان

یعنی اینقدر عمر کردم تا آنکه احمد مختار بهدایت و راهنمایی مبعوث شد و آیات زجرکننده از قرآن تلاوتکرده شد و پوشیدم بسبب اسلام لباس واسع از عطا کسیکه نه محروم کننده است سائل را در وقت سؤال و نه در وقت عطا منت گذارنده و در نزد رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلّم نیز این دو بیت را بعد از تشرف باسلام انشا نمود

بلغنا السماء مجدنا و جدودنا *** و انا لئرجوا فوق ذلك مظهرا

یعنی از جهت بزرگی و نیکبختی باسما رسیدیم و با وجود این نیز امیدواریم که بمرتب بالاتر از این برسیم آنگاه رسولخدا فرمود یا ابا لیلی مرتبه بالاتر از این چیست عرضکرد یا رسول الله بهشت است فرمود بلی انشاء الله

ذکر معمرین دنیا

از جمله معمرین عبدالمسیح بن بقیله غستانی کلبی و ابو مخنف از مورخین علماء عامه در احوالات او گفته اند که سیصد و پنجاه سال عمر نمود و در زمان عمر بن خطاب اسلامرا دریافت و لکن اسلام اختیار نکرد

و در مذهب نصاری بود و نقل کرده اند که در زمان عمر بن الخطاب خالد بن ولید بالشکر بعزم گرفتن و تسخیر نمودن بلد ایشان مأمور شد و بنزدیکی کوفه منزل داشتند چون خالد بانجا رسید پیغام داد که کسیرا بسوی من بفرستید که از عقلا و دانشمندان شما باشد اهل آن بلد عبدالمسیح بن بقیله را بنزد او فرستادند بجهت کثرت تدبیر و بسیاری دانش و کمال او چون بنزد خالد آمد و سخن آوری نمود با او بالاخره مصلحت قوم را چنین دید که با خالد صلح نمایند و راضی شدند که صد هزار درهم بخالد بدهند که با ایشان قتال ننماید و خالد صد هزار درهمرا گرفته ترك قتال نمود و از جمله از معمر بن ابوطمحان قلینی است ابو حاتم سجستانی از مورخین علماء عامه گفته است که او دویست سال عمر کرده است و در کمال عقل و فطانت و بزرگی بود و قصاید بسیاری از او نقل کرده اند و این دو بیت را که توصیه به پسر خود مینماید از او نقل شده

بنی اذا ما سامك الذل قاهر *** عزیز فبعض الذل اتقی و احزر و لا تحم من بعض الامور تعزرا

فقد یورث الذل الطویل التعزرا

یعنی ای پسر من اگر صاحب قهر و غلبه ترا بذلت تکلیف نماید آنگاه بعضی از ذلتها را که آن نسبت بما بقی ترا حفظکننده تر است اختیار کن و از مباشرت پاره از کارها از راه عزت پرهیز کن زیرا که اظهار عزت باعث ذلت طولانی خواهد بود و از جمله معمر بن ذوالاصبع است ابو حاتم گفته است که او سیصد سال عمر و زندگانی کرد و قصاید بسیاری از او نقل نموده اند و از جمله معمر بن زهیر بن جناب است که او از طایفه حمیر بود ابو حاتم گفته که او دویست و بیست سال عمر نمود و از شعراء معروف زمان خود بود و بسیار بلندمرتبه و کثیر الفهم بود و با سلاطین زمان خرد مروده داشت بجهت وفور عقل و تدبیر و حسن کلام و از جمله از معمر بن عمرو بن ربیع است و صاحبان انساب و اهل تواریخ ذکر کرده اند او سیصد و بیست سال عمر نمود و زمان اسلامرا ادراک کرد و از جمله از معمر بن حارث بن کعب است ابو حاتم سجستانی در تاریخ خود ذکر کرده است که او صد و شصت سال عمر کرد و در اواخر سنش این قصیده را گفت

اکلت شبابی و افنیته

و انصبت بعد دهور دهورا

یعنی جوانی خود را بسر آوردم و فانی گردانیدم بعد از روزگارها روزگار بسیار با سه اهل خود مصاحب بودم که ایشان هلاک شدند و من گردیدم شیخ کبیر السن که غذای من کم شد و ایستادن بر من دشوار شد و راه رفتن بر من مشکل گردید که گام خود را کوتاه بر میدارم و شبها را نمیخوابم و چشم بر ستارگان میدوزم و در عاقبت کارم تفکر مینمایم از جمله معمر بن صالح بن عبد الله یمنی است صاحب کتاب عوالی اللیالی محمد بن جمهور و ابن فهد نقل کرده اند که

ص: 323

او در سنه هفتصد و سی و چهار از هجرت بکوفه آمد جماعتی او را دیدند و پدرش عبد الله نیز از معمرین بود که ادراک کرده بود زمان رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت میکرد و صالح گفت که از پدرم شنیدم که از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرد که میفرمود محبت دنیا رأس همه خطاهاست و سر همه عبادات حسن ظن پروردگار است و از جمله از معمرین که اهل تاریخ نقل کرده اند یحیی منصور بود که بکر بن احمد و اسحق بن ابراهیم روایت کرده اند که ما یحیی را در خانه او ملاقات کردیم و از او شنیدیم که میگفت من در شهر صوح سر با يك پادشاه هند را ملاقات کردم از او پرسیدم که از عمر تو چه قدر گذشته است گفت هفتصد و بیست و پنجسال و یافتم او را مسلمان و بمن گفت که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم پنج نفر از اصحاب خود را بنزد من فرستاد که از جمله ایشان حذیفه بن الیمان و اسامة بن زید و سفینه و ابو موسی اشعری بودند و مرا باسلام دعوت نمودند من قبول دعوت کرده و اسلام آوردم و کتاب پیغمبر را اقرار نمودم آنگاه باو گفتم که با این ضعف و بیحالی چگونه نماز میگذاری گفت بنحویکه مقدور من است اداء تکلیف خود مینمایم گفتم که از کدام طعام میخوری گفت آبگوشت و کندنا و از جمله از معمرین حرث بن کعب مدحجی بود که محمد بن سائب کلبی و غیر او از مورخین اهل خلاف نقل کرده اند که او صد و شصت سال عمر کرده بود و از جمله از معمرین قیس بن ساعده بود که محمد بن اسحق بن بشار و عوانة بن حکم و عیسی بن یزید و محمد بن سائب کلبی از مورخین اهل خلاف نقل کرده اند که او ششصد سال عمر کرده بود و از جمله معمرین ابو اکثم سیفی بن ریاح تمیمی است دو بیست و هفتاد سال عمر کرده بود و زمان اسلام را دریافت نمود و در اسلام او اختلاف کرده اند بعضی گفته اند سوار شده آمد بخدمت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مشرفشود بعضی از پسران او در بین راه او را بقتل آوردند در حالت تشنگی و گفته اند که این آیه در شأن او نازل شد که وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ بعضی گفته اند که بشرف لقای رسول الله مشرفشد و در احوال او ذکر کرده اند که در میان عرب بحکمت و دانش او کسی نبود و چون خبر بعثت رسولخدا را شنید بعضی از پسرانش را خدمت آنحضرت فرستاد و سفارش بسیاری باو نمود که با ادب و احترام خدمت آنحضرت مشرفشود و تعظیم نماید او را که از بهترین خانواده عربست و عریضه بخدمت آن سید کاینات عرضه داشت بدین مضمون که پروردگارا اولاً ابتدا بنام تو مینمایم این مکتوبیست از بنده بسوی بنده دیگر و بعد از آن نوشت از جانب تو خبرها در خصوص ادعای نبوت و رسالت بما رسیده نمیدانم اصل دارد یا نه اگر بتو علمی رسیده است ما را

نیز از خزینه علم خود شریک گردان و السلام بعد از آن رسولخدا در جواب نوشت که من محمد رسول الله الی اکثم بن سیفی احمد الله الیک ان الله امرنی ان اقول لا اله الا الله اقولها و امر الناس بها و الخلق خلق الله و الامر کله لله خلقهم و اماتهم و هونشرهم و الیه المصیر ادیتکم باداب المرسلین و لتسنلن عن النبا العظیم و لتعلمن نبأ بعد حین چون تعلیقہ رفیعہ آنحضرت باو رسید پرسید از پسرش که چگونه او را دیدی گفت دیدم آن بزرگوار را که خلاق را باخلاق پسندیده امر میکرد و از اوصاف رذایل ذمیمه نهی مینمود آنگاه اکثم قبیلہ خود را جمع نمود و ایشانرا موعظه کرد که مشتمل بر مواعظ اهل دانش و بصیرت بود و آنچه از کتب انبیا و کلمات دانشمندان در نظرش بود از آثار و علامات رسول خدا از برای قوم بیان نمود و ترغیب و تحریص بسیار نمود ایشانرا در اطاعت رسولخدا و قبول کردن دعوت او را چون دید که موعظه او را قبول نکردند از ایشان اعراض نمود و سوار شده بجانب رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم روانه شد و از جمله از معمر بن جعفر بن قبط بود که سیصد سال عمر کرد و زمان اسلام را نیز ادراک نمود و از جمله از معمر بن ابن غسام زبیدی بود که دویست و پنجاه سال عمر کرد و در خصوص طول عمر خود قصیده انشا نمود و این دو بیت از قصیده او نقل شده

و صرت ردية فی البيت کلا *** تاذی بی الابعاد و القریب

کذاک الدهر و الایام حزن *** لها فی کل سائمه نصیب

یعنی گردیدم در خانه خود پست و ذلیل نه مصیبت من همان ذلت و ردیت است بلکه متأذی شدند از من بیگانگان و خویشان من و چنین است حال روزگار و ایام که از برای او در هر بخشش و لذت که چشانیده است در مرور ایام نصیبی است از حزن و اندوه و از جمله از معمر بن ولید بن ربیعہ جعفری بود و او صد و چهل سال عمر نمود و زمان اسلام را دریافت نموده بشرف اسلام داخلشد و مدت بسیاری نیز در اسلام تعیش نمود و از احوالات او نقل کرده اند که فصاحت و بلاغت و اشعار و قصاید او در مرتبه عالیہ از سخن و کلام بود و در شرف و بزرگی و نجابت وجود و سخا معروف بین همه خلق زمان خود بود و ضیافت خانه او بنحوی بود که همه مردم از آن منتفع میشدند و بر خود لازم کرده بود که هر وقت باد شمال حرکت نماید او شتری نحر کند از برای طعام ضیافتخانه خود و در اواخر عمر خود پریشانی باو روی نمود و چون ولید بن عقبه والی کوفه شد و بر منبر برآمده خطبه خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورده و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس مردم را ترغیب و تحریص نمود بر احترام و اعانت ولید بن ربیعہ که او از اشراف و بزرگان بود بعد از اینکه از منبر فرود آمد قصیده انشا نمود و آنرا با پنج شتر بنزد ولید بن ربیعہ فرستاد چون ولید بن ربیعہ این ابیات و شترانرا ملاحظه نمود گفت خدا جزای خیر دهد امیر را که

مقصود او از این آیات آنست که جواب قصیده او را بگویم و لکن امیر میدانند که حال من قصیده نمیگویم دختر پنجساله داشت او را طلبیده باو گفت جواب اشعار امیر را بگو آن دختر در آن صغر سن جواب آن اشعار را انشاء نموده قصیده غرائی از برای ولید بن عقبه گفت و از جمله معمر بن جبیر بن سعد قرشی بود که صد و هشتاد سال عمر نمود و زمان اسلام را درك کرده و بموت فجأة وفات یافت و از جمله از معمر بن شریة بن عبد الله جعفی بود که سیصد سال عمر نمود و بمدینه در نزد عمر بن الخطاب آمد و گفت که اینمکان شما را من دیدم که آب و درختی در او نبود و پاره از طوایف من در بعضی از مننه سابقه دیدم که شهادت آن مثل شهادت شما بود که لا اله الا الله میگفتند و پسر او همراه بود که در کمال پیری و ضعف و ناتوانی بود و عقل او ضعیف شده بود و عمر بن خطاب گفت ای شریه سبب چیست که عقل پسر تو ضعیف شده و تو مرد کامل با تدبیری هستی گفت سبب آنست که من تا بسن هفتاد نرسیده بودم زوجه اختیار نکردم و بعد از آن زوجه عقیقه اختیار نمودم که کمال سلوک با من مینمود و در وقت خوشحالی مرا فرحناک مینمود و در وقت شدت غضب با من بحسن خلق رفتار میکرد که بمن اذیتی نمی نمود و این پسر من زنی اختیار کرده بی عفت و بی حیا هر وقت او را خوشحال میدید کاری میکرد که سبب هم و غم او می شد و وقتی که او را مغموم میدید با او بنحوی رفتار میکرد که باعث هلاکت او میشد ازین جهت روزگار او را ضعیف و سست نمود و از جمله از معمر بن مستوعی بن ربیعہ بود که سیصد سال عمر نمود و زمان اسلام را درك کرد ولی اسلام قبول ننمود و از جمله از معمر بن شریح بن هانی بود و از کلام او نقل شده که گفت من در مدت بسیاری در میان کفار و مشرکین بودم تا آنکه پیغمبر را ادراک کردم و بعد از آن ابو بکر و عمر را ملاقات نمودم و در جنگ صفین و نهروان حاضر بودم و تعجب دارم از اینعمر طولانی که من دارم و آنقدر زندگانی نمودم تا آنکه در زمان حجاج بن یوسف کشته شد و از جمله معمر بن عوام بن منذر بن قیس بود که عمر طولانی در زمان جاهلیت کرد و در زمان اسلام نیز اینقدر زندگانی کرد تا آنکه عمر بن عبد العزیز را ادراک کرد چون او را بنزد عمر بن عبد العزیز آوردند در نهایت ضعف و ناتوانی بود و موی ابروهای او ریخته شده بود از او سؤال کردند که چه قدر زندگانی نموده و زمان بر تو گذشته است گفت زمان اسکندر ذو القرنین را ادراک نموده ام و لکن نمیدانم که تولد من پیش از اسکندر بوده است یا نه و از جمله از معمر بن بات بن قیس بن حرمله بود که صد و شصت سال عمر نمود و از جمله معمر بن رؤت بن کعب است که سیصد سال عمر نمود و از جمله از معمر بن ثعلبة بن کعب را نوشته اند و گفته اند که او دویست سال عمر کرد و از جمله نصر بن دهمان است که صد و نود سال عمر کرد و از جمله معمر بن ابوزبید

است که صد و پنجاه سال عمر کرد و از جمله معمرین اوس بن ربیعہ است که دویست و چهارده سال در دنیا زندگانی کرد و در آخر عمر خود قصیده انشاء کرد که اول قصیده او اینست

لقد عمرت حتی مل اهلی *** نوای عندهم و سمت عمری

و حق لمن اتی ماتان عام *** علیه و اربع من بعد عشر

یعنی بتحقیق که اینقدر عمر من طولانی شد که ملول شدند اهل و عیال من از مثنوی و محل من در نزد ایشان و من هم از طول زندگانی خود دلتنگ شده ام و حق و سزاوار است از برای کسیکه دویست و چهارده سال عمر نمود آنکه ملول شود از زندگانی دنیا و از جمله از معمرین شق کاهن است که اکثر از مورخین حال او را ضبط نموده اند و گفته اند که او سیصد سال عمر نمود و در وقت حضور موت جمع کرد قوم خود را و ایشانرا موعظه بلیغ حکیمانه نمود و بعد از موعظه گفت یا لها نصیحة ذلت عن عذبة فصیحة ان کان وعائها وکیعا و معدنها منیعا یعنی اینها که بشما گفتم نصیحت و موعظه ذلول و رام شده ایست یعنی بسهولت صادر شده است از لسان و منطق فصیح که اگر سینه های شما ظرف محکم باشد هر اینه تأثیر خواهد کرد از جمله معمرین ربیع ابن ضبیع فزازیست که همه مورخین از احوالات او بیان کرده اند که او را بنزد عبد الملك بن مروان آوردند در حالتیکه پسرزاده او همراه او بود که در نهایت ضعف و پیری بود با عصا بمشقت راه میرفت و ربیع بن ضبیع در کمال قدرت و توانائی بود چون عبد الملك او را دید تعجب کرد و ربیع بعضی از قصاید خود را در نزد عبد الملك خواند و گفت که این بیت از منست

إذا عاش الفتی مأتین عام *** فقد ذهب اللذاعة والغناء

عبد الملك گفت که این شعر ترا در زمان طفولیت بمن نقل کرده اند و بعد از او پرسید که از عمر تو چه قدر گذشته است ربیع گفت در ایام فترت ما بین عیسی و محمد صلی الله علیه و اله و سلّم دویست سال زندگانی کرده ام و در زمان جاهلیت که بعد از زمان فترتست صد و بیست سال عمر کرده ام و شصت سال نیز در اسلام عمر کرده ام که تمام عمر او سیصد و هشتاد سال بود تا آن زمان که بنزد عبد الملك بن مروان رفته بود بعد از آن قدری تعیش نمود و وفات کرد و از جمله معمرین عبید بن شریذ جرهمی بود که از معمرین معروف در عالمست و سیصد و پنجاه سال عمر کرد و زمان سلطنت معویه زندگانی داشت و درك صحبت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم را نمود و بشرف اسلام فایز گردید و معویه او را بنزد خود طلبید که از برای او بعضی از حکایات سلاطین سابقه را نقلنمود و از جمله معمرین مرقع بن ضبیع بود که دویست و چهل سال عمر کرد و زمان اسلام را ادراک نمود ولی اسلام اختیار نکرد

ذکر ابی الدنیای مغربی و خوردن از آب حیات

و از جمله معمرین علی بن عثمان بن خطاب معمر ابی الدنیای مغربی بود که از معمرین معروف و مشهور عالم است و حکایت او معروف در نزد اهل مکه و مصر و شام و بغداد است و همه حجاج

از هر بلاد اسلام در سنهٔ سیصدونه از هجرت او را در مکه موسم حج ملاقات کردند و زمان مقتدر بالله خلفاء بنی عباسی بود که ابی الدنیا با جماعتی از اهل مغرب که اولاد اولاد او هم همراه او بودند که بسیاری از آنها بسن کهولت و پیری رسیده چون مردم مطلع شدند که این شخص خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسیده میآمدند و با او مصافحه میکردند و ازدحام غریبی بر سر او نمودند و نزدیک بود زیر دست و پای مردم پایمال شود و والی مکه بملازمان خود امر نمود که او را حفظ و حراست نمایند و جمعیت را از سر او متفرق گردانیدند و همه آن جماعت خدمت ابی الدنیا بودند و شهادت دادند که همه ما او را از ایام طفولیت بهمین حالت دیده ایم و آباء و اجداد ما نیز بما خبر داده اند که او را در این حالت مشاهده کردند پس آنجماعت از او پرسیدند که آیا علی بن ابی طالب علیه السلام را دیده گفت با چشمهای خود او را دیده ام و شرفیاب حضور موفور السرور او گردیده ام و خدمتگذار او بودم و در جنک صفین ملازم رکاب آنسرور بخدمات آن بزرگوار اشتغال داشتم و این اثر جراحی که بر سر منست از صدمه ایست که از اسب آن حضرت بمن رسیده است بعد از او سؤال کردند از سبب طول عمر او گفت پدرم در کتابهای گذشتگان دیده و خوانده بود ذکر نهر آب حیوان که در ظلمات است و هرکس از آن بنوشد عمر او طولانی گردد همت بر آن گماشت که بظلمات بطلب آب حیوان رود پس توشه برداشت و بار کرد و مرا هم با خود برد و دو نفر شتر نه ساله که قوت آنها بیشتر است با چند شتر شیرده و چند مشک آب برداشت و روانه راه شد و من در آن زمان بسن سیزده سالگی بودم پس با چند نفر از خدمتگذاران رفتیم تا بظلمات رسیدیم و بقدر شش شبانه روز راه رفتیم و رفتن ما در روز بود زیرا که فی الجمله روشنائی بود و در میان کوهها و بیابانها منزل مینمودیم و پدرم در کتابها دیده بود که مجرای آب حیوان در چه مکان است چون بانمکان رسیدیم چند روزی توقف کردیم در آنجا و آنچه آب داشتیم همه تمام شد و اگر شتران ما شیر نمیدادند ما از تشنگی هلاک میشدیم و پدرم در طلب آب حیوان میگشت پنج روز در آنجا ماندیم پس از آن پدرم مأیوس شد از آنچه مقصود او بود و عزم مراجعت کرد تا آنکه زمانی من بجهت قضاء حاجت از منزل بیرون آمدم و اندکی دور شدم ناگاه نهری دیدم از آب سفید که نه بسیار بزرگ و نه بسیار کوچک بر روی زمین جاری بود پس نزدیک رفتم و بدست خود دو دفعه یا سه دفعه از آن آب برداشته و خوردم دیدم بسیار سرد و شیرین و گوارا و لذیذ است پس بسرعت مراجعت کردم و بخدمت مژده دادم که من آب حیوانرا پیدا کردم ایشان همه مشکها را برداشته روانه شدیم که همه را پر از آب کنیم پس ساعتی گردش کردیم و اثری از آنچه دیده بودم ندیدم و مأیوس شدیم و خدمتگذاران مرا تکذیب کردند و پدرم در آنوقت در اطراف آنجا که منزل کرده بودیم تفحص مینمود از

برای آب آنگاه برگشت بمنزل و ماجرا را باو گفتیم پس گفت که همه زحمتها و مشقتها من بجهة همین نهر آب بود که خداوند آنرا نصیب من نگردانید و قسمت تو شد و ترا ایفرزند عمر طولانی میشود بقسمیکه ملول خواهی شد از زندگانی دنیا پس مراجعت کردیم و چون بسن سی سالگی رسیدم و خبر فوت خلیفه ثانی بما رسید در اواخر خلافت عثمان بعزم حج بمکه آمدم و ملازمت نمودم علی بن ابی طالب علیه السلام را تا او را شهید کردند و بعد مراجعت بوطن خود کرده برگشتم و در زمان خلافت بنی مروان با اقوام و عشیره بمکه آمدم و مراجعت نمودیم و از آنوقت تا بحال سفر نکردم مگر آنکه سلاطین بلاد مغرب گاهی مرا میطلبیدند و از سبب طول عمر من سؤال میکردند و از وقایع و حوادثی که در طول عمر و مدت زندگانی خود مشاهده کرده بودم از برای ایشان نقل میکردم و آرزو داشتم که دفعه دیگر بمکه مشرفشوم و مناسک حج بجای آوردم تا آنکه این اولاد و انصار من که همراه منند مرا برداشته باینمکان آوردند و بعد آنجماعت از او خواهش کردند که بایشان خبر دهد از چیزهایی که از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده بود گفت اخباری را که بخاطر دارم بسیاری از آنها را علماء اهل مغرب و مصر و حجاز از من شنیده اند و ایشان منقرض شدند و این اولاد و اهل بلد من آنرا نوشته اند پس نسخه بیرون آوردند که در آن جمع بود اخبار ابی الدنیا معمر و از بعضی از تواریخ چنین معلوم میشود که ابی الدنیا دو مرتبه آب حیوانرا نوشیده است و از او حکایت کرده اند در سفری من و پدرم و عمم بعزم شرفیابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم از بلد خود بیرون آمدم و در اثناء مسیر راه را گم کردیم و در بیابانی گرفتار شده تشنه ماندیم ناگاه دیدیم که دو نفر بر سر چشمه نشسته اند یکی از ایشان برخاسته دلوی پر از آب کرد و بپدرم داد که بنوشد پدرم گفت امشب را در سر این چشمه منزل میکنیم و در وقت افطار از این آب میخوریم پس بعزم داد او نیز همین جواب را گفت آنگاه بمن داد من گرفتم و نوشیدم پس گفت گوارا باد ترا که بزودی بخدمت علی بن ابی طالب علیه السلام خواهی رسید این حکایترا باو خبر ده و بگو که خضر و الیاس بتو سلام میرسانند و حکایت چندی نیز مورخین و ارباب حدیث از ابی الدنیا نقل نموده اند که در کتب مسطور است بالجمله آنچه ذکر شد از معمرین همه آنها را مورخین عامه چون محمد بن سائب کلبی و محمد بن اسحق بن بشار و عوانة بن حکم و عیسی بن یزید و ابن درید و ابو حاتم سجستانی در کتب تواریخ خود نقل نموده اند و اکثر مورخین خاصه و عامه زیاده از هفتاد نفر از معمرین را ذکر نموده اند و احوالات ایشان را بیان کرده و اکثر این معمرین زمان اسلام را ادراک نموده اند و از جمله معمرات حبابه و الیه است که قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کتب انبیاء سلف را خوانده بود و بشرف اسلام داخل گردید و بخدمت هر يك از ائمه طاهرین رسیده و عمر او طولانی شد تا زمان سلطنت مأمون عباسی بخدمت حضرت

رضا

علیه السلام مشرفشده بعد وفات یافت چنانکه در فصول سابقه مجملی از احوالات او سبق ذکر یافت و اما معمرین قبل از بعثت الی زمان آدم علیه السلام پس اکثر خلق از معمرین بودند بلکه بعضی از ایشان دو هزار سال و سه هزار سال عمر میکردند و از انبیا و حجج الله تعالی چون آدم و نوح و غیر ایشان از انبیا علیهم السلام بودند که در قرآن نیز حق تعالی بآن اخبار داده و همچنین اصحاب کهف و عیسی بن مریم و خضر و الیاس و از اعداء الله چون ابلیس و بسیاری از ذریات او و چون دجال علیه اللعنه که اجمالا از احوالات او ذکر خواهد شد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم متولد شد و در چاهی محبوس است تا آخر الزمان که خروج نماید پس ظاهر شد از بیان احوالات این معمرین که طول عمر از امور غریبه غیر عادیه بین بنی نوع انسان نخواهد بود که خرق عادت و موجب استبعاد در انظار باشد و علما در تواریخ آنچه از معمرین و احوالات ایشانرا که در کتب خود ضبط نموده اند مستبعد و خرق عادت نمیدانند و چون بطول عمر حضرت حجت که از عترت حضرت ختمی مرتبت است میرسند آنرا خرق عادت و مستبعد در عقول میدانند یا محال و ممتنع می شمارند و لعمری ان هذا لعجیب و بر فرض آنکه خرق عادت هم باشد چه ضرر دارد که در حق انبیا و حجج الله تعالی من باب اعجاز قائل شویم چون حضرت خضر و الیاس و نوح و عیسی بن مریم و امثال ایشان که بقدره الله تعالی در طول سنین عمر نمایند و هیچ تنقیص و وهنی در اعضا و جوارح ایشان راه نیابد بلکه در کمال قوت و جوانی باقی بمانند و چه استبعاد دارد که حضرت حجت الله بقدرت کامله الهیه با خدم و حشم در اطراف بلاد تعیش و زندگانی نمایند تا زمانیکه خداوند عالم مصلحت در ظهور او میداند و اثر حوادث روزگار بر او جاری نشود از ضعف و وهن بلکه در کمال قوت و جوانی باشد چنانکه اعتقاد حقه امامیه است زندگانی نماید و مشغول بطاعت پروردگار و در کمال عبودیت باشد از برای خدای تعالی بلکه باثر بقا و وجود او عالم باقی باشد الی ماشاء الله سبحانه و تعالی و عجبست که مخالفین اعتقاد بوجود دجال دارند که زنده و موجود است در دنیا و غایب است از انظار و در چاهی محبوس است مقیدا و مغلولاً و زندگانی مینماید و انکار مینمایند طول زندگانی حضرت حجة الله را در سعه ارض با خدم و حشم و همچنین زندگانی حضرت خضر و الیاس را اعتقاد دارند بآنچه وارد در اخبار است و آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه هدی از آباء طاهرین آن بزرگوار خبر داده اند بوجود او و بقا و زندگانی و غیبت او آنرا تصدیق مینمایند و در مقام انکار و مکابره برمیآیند و از سید بن طاوس علیه الرحمه از بعضی از کتب او نقل شده است که روزی در بغداد حاضر شدند در مجمع او جماعتی که در میان ایشان بعضی از فضلاء عامه بود و صحبت ایشان منجر شد بذکر مهدی موعود علیه السلام و آنچه امامیه اعتقاد بآن دارند و ادعا مینمایند از حیوة و غیبت او و آنعالم انکار نمود آنرا اشد انکارا و تشنیع بر امامیه نمود بر آنچه اعتقاد دارند در حق

آنحضرت پس سید بن طاوس علیه الرحمه در جواب او فرمود که اگر امروز کسی حاضر شد و مدعی آن باشد که من بر روی آب راه میروم مانند راه رفتن بر روی زمین پس میبینی که تمام اهل بلد که هرگز چنین امری را مشاهده نکرده بودند اجتماع مینمایند که راه رفتن آنشخص را بر روی آب مشاهده نمایند و از این قضیه تعجب خواهند نمود پس در یوم ثانی باز شخصی بیاید و همین ادعا نماید که من نیز بر روی آب مشی میکنم مانند مشی بر روی زمین البته تعجب مردم از مشاهده فعل دویم کمتر است زیرا که در روز گذشته مثل آنرا مشاهده کرده بودند بلی آنهائیکه در روز گذشته ندیده بودند تعجب ایشان بسیار است و اگر شخص ثالثی در روز سیم مدعی همین فعل شود و بر روی آب راه رود هر آینه تعجب مردم کمتر خواهد شد چه آنکه اینکار را قبل ازین از دو نفر دیگر مشاهده کرده بودند و اگر شخص رابعی این امر را بجای آورد که اشخاص سابق الذکر بجای آوردند و همچنین خامس و سادس البته تعجب خلق بالمره از بین برداشته خواهد شد بنحویکه مدعی اینمطلب را تصدیق خواهند نمود بلا تأمل و بدون انکار و امامیه میگویند که امر مهدی علیه السلام بدین منوالست چه آنکه شما خودتان روایت میکنید و اعتقاد دارید بر اینکه ادریس علیه السلام حی و موجود است الی الان و همچنین حضرت خضر و الیاس در زمین زنده و موجودند و حضرت عیسی علیه السلام در ظهور مهدی اهل الله فرجه بزمین نزول مینماید و آنحضرت اقتدا میکند و حال آنکه ایشان اکثر عمرها هستند از حضرت مهدی پس شما چرا تعجب از آن نمیکنید و تعجب میکنید از آنکه از ذریه خاتم انبیا که پیغمبر شماست کسی باشد که حال او مانند حال ایشان باشد و طول عمر این انبیا را انکار مینمائید و لکن انکار مینمائید که از عترت پیغمبر شما کسی باشد که عمر او زیاد باشد از آنچه متعارف در این ازمنه است و بعید میدانید که اینمطلب یکی از کرامات و آیات او باشد و محمد بن طلحه شافعی در کتاب بیان در اخبار صاحب الزمان گفته است که مهدی علیه السلام زنده و باقیست از زمان غیبت او تا این زمان و امتناعی نیست در بقاء او بدلیل بقاء عیسی و خضر و الیاس از اولیاء الله و دجال و ابلیس لعین از عداة الله و بقاء ایشان بکتاب و سنت ثابت است و متفقند بر بقای ایشان و منکرند بقاء مهدی علیه السلام را از دو وجه اول از طول زمان دویم از بودن او در سرداب مقدس بدون آنکه احدی بر طعام و شراب او قیام نماید و این ممتنع است و بعد از آن جواب گفته است از این دو وجه اول آنکه آنچه دلیل بر بقاء عیسی است همان دلیل بر بقاء مهدی علیه السلام چه آنکه دلیل بر بقاء عیسی کتاب خداست من قوله تعالی وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه باید ایمان بیاورند بعیسی قبل از وفات او از زمان نزول آیه الی الان این وعده

الهی واقع نشده پس البته باید این واقعه در آخر الزمان واقع شود که عیسی از آسمان نزول نماید و اهل کتاب قبل از موت باو ایمان آورند بشریعت اسلام و از اعوان مهدی خواهد بود و همچنین دلیل بر بقاء او سنت رسول خداست من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که عیسی در آخر الزمان نزول نماید از آسمان و در پشت سر مهدی نماز بخواند و دلیل بر بقاء دجال و ابلیس و خضر و یاس نیز سنه رسول خداست بلکه در حق ابلیس آیات نیز دلیل است من قوله تعالى أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * و دلیل بر بقاء مهدی نیز کتاب و سنت رسول خداست لقوله تعالى لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ * چه آنکه غلبه اسلام بر کفر بنحویکه بالمره کفر از بین برداشته شود هنوز نشده است از بدو اسلام الی الان پس لابد باید در آخر الزمان واقع شود در دست مهدی و آنچه اخباریکه از رسول خدا رسیده که دلالت بر بقاء عیسی الی آخر الزمان دارد همان نحو از اخبار نیز در بقاء مهدی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده و بعد از اینکلمات گفته است پس چه مانع است بر بقاء مهدی علیه السلام با آنکه بقاء او با اختیار الهی است و داخل در تحت قدرت پروردگار است و این کرامت و معجزه ایست از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بنابراین امام اولی بقاء است از حضرت عیسی علیه السلام و دجال بقاء آنحضرت تا آخر الزمان موجب آنست که زمین پر شود از عدل و داد چنانکه مکررا ذکر شد و ثانیاً آنکه انکار نمودن ایشان بقاء آنحضرت را در سرداب از اینکه کسی نیست که قائم شود بطعام و شراب او و خدمات آن بزرگوار و آن منتقض است بقاء عیسی در آسمان بدون آنکه کسی بطعام و شراب او با آنکه او هم مثل مهدی بشر است پس همچنانکه بقاء عیسی در آسمان رواست همچنین بقاء مهدی در سرداب جایز است و اگر بگوئی که حضرت رب الارباب از خزانه غیبی خود عیسی را غذا میدهد میگوئیم که خزائن خدا فنا و تمام نخواهد شد هرگاه مهدی را نیز در سرداب از خزانه غیبی غذا ارزانی دارد و اگر گوئی که عیسی از طبیعت بشریه بیرونشده می گوئیم که این دعوی باطل است زیرا که حق جل و علا در کتاب مجید خود بسید انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خبر داده که قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ * و ثالثاً آنکه منتقض بقاء دجال است در چاهی بسخت ترین وجهی که دست و پایش بزنجیر بسته است و بعد از آنکه بقاء دجال بر وجه مذکور ممکن باشد پس بقاء مهدی علیه السلام را چه مانع خواهد بود و حال آنکه نه در قید است و نه در چاه بلکه در کمال تعظیم و تکریم و عز و جاه است پس ثابت شد که این امر شرعاً و عاده ممکن و غیر ممتنع است مؤلف گوید که آنچه در آخر ذکر کرد که حضرت حجت باقی در سرداب و غایب از انظار است و ممکن است که بقاء او بدون آنکه کسی قائم بطعام و شراب و خدمات او شود کلامیست واهی و امامیه قائل بآن نیستند بلکه مذهب امامیه آنستکه محل غیبت آنسرور ابتدا در سرداب مقدس بود و لکن الان آن سید عالمیان در سعه ارض الهی با خدم و حشم و خیمه و خرگاه در سعه

رحمت و نعمت الهیه و متصرف در همه عوالم است بهمان نحویکه اراده الله بآن تعلق گرفته است و اعوان و انصار او از ابدال و رجال الغیب بامر آن بزرگوار در اطراف عالم گردش میکنند و آنچه امر فرماید قیام می نمایند تا آن زمانیکه خدای تعالی بظهور آنسرور اذن فرماید که زمین را پر از عدل و داد نماید و چقدر فریادرسی می نماید از مؤمنین و دوستان و عباد مضطربین در بسیاری از اوقات که علماء امامیه در کتب و دفاتر ضبط و حکایت کرده اند آنچه دیده شده از معجزات و آثار و آیات غریبه از آن بزرگوار چنانکه عنقریب فی الجملة اشاره بآن خواهد شد انشاء الله تعالی بالجملة بادلّه عقلیه و نقلیه ثابت است وجود حضرت حجة الله و حیوة و بقاء او و عصمت و طهارت و امامت او و آنکه زود باشد که ظهور فرماید و زمین را پر کند از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و قلوب و ابصار موالیان و شیعیان بجمال با کمال آن نور الهی بظهور او روشن خواهد شد اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره آمین آمین یا رب العالمین

مقاله نالته در بیان ولادت کثیر السعادت حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و احوالات مادر آن بزرگوار

شیخ صدوق و شیخ طوسی قدس سرهما هر یک بسند خود روایت کرده اند از بشر بن سلیمان نخاس که از اولاد ابو ایوب انصاری و از دوستان و موالیان حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و در سر من رای همسایه آن دو بزرگوار بود و حضرت امام علی النقی او را در بیع و شراء رقیق تعلیم فرموده بود و مسائل و احکام و موارد شبها آنرا عالم بود و بیع و شراء رقیق ننیمود مگر بامر آنحضرت گفت که کافور خادم آن دو بزرگوار بنزد من آمد و گفت که امام علی النقی علیه السلام ترا میطلبد پس بخدمت آنسرور رفتم فرمود ای بشر تو از اولاد انصاری و همیشه دوستی ما در دلهای شما خلفا عن سلف بوده و شما از موثقین اهل بیت علیهم السلام هستید میخواهم که ترا بشرافتی مخصوص گردانم که احدی از شیعیان و موالیان ما بآن سبقت نگرفته اند و ترا بسری مطلع سازم و میفرستم بجهة خریدن کنیزی پس مکتوبی در غایت لطافت و مهربانی مرقوم فرمود و بمهر حریف خود آنرا مزین گردانید و همیان زری بیرون آورد که دو بست و بیست دینار در آن بود و فرمود که اینها را بگیر و ببغداد برو و در وقت ظهر بمعبر فرات حاضر شو که آنوقت کشتیها از اسیران میرسد و میبینی در آن کنیزان بسیاری و مشتریان در اطراف آنها حاضر میشوند که اکثر آنها از وکلاء بنی عباسند و قلیلی از جوانان عرب و از دور مراقب باش از صاحبان کشتی کسی را که اسم او عمرو بن یزید نخاس است و او جاریه را بمشتریان خود نشان میدهد که صفة آنجاریه چنین و چنانست و دو لباس حریر پوشیده و از دیدن و دست مالیدن مشتریها امتناع مینماید بلسان رومی ناله میزند بدان که میگوید ای وای بر هتک و آبروی من در آنوقت بعضی از مشتریان

میگویند عفت او زیاد کرد رغبت مرا در خریدن او پس میگوید بنخاسی که این جاریه را بسیصد دینار بمن بفروش آنگاه آنجاریه باو میگوید که اگر به زی سلیمان بن داود و حشمت و کوبه او بیرون آئی مرا بتورغبتی نخواهد بود پس بترس از تلف مال خود پس نخاسی میگوید که حيله و چاره چیست و لابدم در فروختن تو در جواب او میگوید که این تعجیل چیست و حال آنکه من باید مشتری را اختیار کنم که دلم بامانت و وفای او اطمینان داشته باشد پس تو ای بشر در اینوقت برو نزد عمرو بن یزید نخاس و بگو که در نزد من مکتوبیست بخط و لغت رومیه که یکی از اشراف آنرا نوشته است و کرم و وفا و سخای خود را وصف کرده این مکتوب را بآن جاریه بده تا در آن تأمل نماید و اخلاق صاحب آنرا ببیند اگر باو میل کرد و راضی شد من وکیل او هستم در خریدن کنیز پس بشر بن سلیمان میگوید آنچه مولای من مرا فرمود همه را بعمل آوردم چون آنکنیز نظر بمکتوب آن بزرگوار نمود گریه شدیدی کرد که اختیار از دست او ربود و بعمر و بن یزید گفت که مرا بصاحب اینمکتوب بفروش و قسم یاد کرد که اگر مرا بصاحب اینمکتوب بفروشی هر اینه خود را هلاک خواهم نمود پس من در تعیین قیمت با او گفتگو کردم تا رأی هر دو بر دوست و بیست دینار که مولای من عطا فرموده بود قرار گرفت پس ثمن را تسلیم او کرده جاریه را قبض نمودم در حالیکه شادان و خندان بود بمنزل خود آوردم دیدم که از کثرت بقراری مکتوب آنحضرت را بیرون آورده میبوسید و بر چشم و مژگان خود میگذارد و بر بدنش میمالید پس گفتم تعجب دارم از اینکه میبوسی مکتوبی را که صاحب آنرا ندیده و نمیشناسی پس گفت بمن ایعاجز و ضعیف بمعرفت اولاد انبیا قلب خود را از شکوک خالی نما و بدانکه من ملکه دختر یعوشا پسر قیصر روم و مادرم از اولاد حواریین عیسی بن مریم است که نسبش بشمعون الصفا وصی عیسی بن مریم میرسد خبر دهم ترا از قصه عجیبه خودم بدانکه جد من قیصر اراده نمود که مرا بیسر برادرش تزویج نماید و من در سن سیزده سالگی بودم پس در قصر خود جمع نمود از قسیسان و رهبانان سیصد نفر و از اشراف هفتصد نفر و از امراء و نقباء لشگر و ملوک عشایر چهار هزار نفر و او تختی که مکمل بانواع جواهر بود در صحن قصر بر بالای چهل پله نصب نمود و پسر برادرشرا بر آن تخت نشاند و بتها را در اطراف او جمع نمودند و علمای نصاری باحترام تمام در پیش روی او ایستادند و اسفار انجیل باز کردند که ناگاه همه آن بتها معلق شده بر زمین ریختند و پایه های تخت شکست و پسر و برادرش از تخت بر زمین افتاد و مدهوش شد پس اکابر و اعیان همه ترسان و لرزان و متغیر الاحوال شدند بزرگ ایشان گفت که ای پادشاه ما را از ملاقات این نحوست معاف دار که این گونه احوال دلالت بر زوال و اضمحلال مذهب مسیحی دارد پس جد من از اینمطلب متغیر الاحوال شد و دوباره امر کرد تا آن

تخت را بهیئت اول برپا نمایند و برادرزاده دیگر خود را که برادر آن بدبخت بود بر تخت نشانید که مرا باو تزویج نماید و این نحوست را از خود دفع نماید پس چون مجلس دوباره آراسته شد همان حادثه اول روی داد پس جدم در نهایت غم و اندوه برخاسته داخل حرم سرای خود گردید چون شب شد و خوابیدم در عالم رؤیا دیدم که حضرت مسیح با جمعی از حواریین در قصر قیصر در همان مکانیکه تخت را نصب نموده بودند تختی از نور نصب نمودند در آنحال محمد صلی الله علیه و اله و سلم و وصی او و بعضی از اولاد اطهار او داخل قصر شدند و مسیح پیش رفته و با محمد صلی الله علیه و اله و سلم معانقه کردند پس محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرمود یا روح الله آمده ام بخواستگاری ملیکه دختر وصی تو شمعون از برای پسر من و اشاره فرمود بمه ماه برج امامت امام حسن عسکری علیه السلام پس حضرت مسیح علیه السلام بشمعون نگاه کرد و فرمود که ترا عز و شرف روی آورد رحم خود را وصل کن برحم آل محمد شمعون گفت قبول کردم پس همگی بر منبر آمدند و محمد صلی الله علیه و اله و سلم خطبه را اداء فرمودند و حضرت مسیح مرا پیسرش عقد نمود و آل محمد و حواریین همه اجراء عقد را شاهد شدند چون بیدار شدم ترسیدم که خواب خود را حکایت نموده اظهار دارم که مبادا جد و پدرم مرا بقتل آورند و این سر را مخفی داشته اظهار نمینمودم تا آنکه محبت امام حسن عسکری علیه السلام در کانون سینه ام جا گرفت و مرا از طعام و شراب بازداشت و بدنم لاغر شد و مرض و رنجوری بر من استیلا یافت پس همه اطباء شهر را از برای من حاضر نمودند هیچکدام از عهده علاج من برنیامدند و پدرم از من مأیوس شد و بمن گفت ای نور دیده آیا در دلت هیچ آرزویی و خواهشی داری تا آنرا از برای تو مهیا نمایم گفتم که ای پدر ابواب فرج بر روی من بسته شده اگر اسرای مسلمانانرا از زندان خود بیرون آورده رها نمائی شاید مسیح و مادرش مرا شفا دهند پس پدرم خواهش مرا بعمل آورد بعد از آن قدری اظهار صحت کردم و اندکی بطعام و شراب میل بهمرسانیدم پدرم مسرور شده باکرام اسرا مایل گردید و بعد از زمان قلیلی که بر من گذشت شبی در عالم رؤیا دیدم که داخل شد بر من سیده زنان عالمیان فاطمه زهراء سلام الله علیها با حضرت مریم و هزار نفر از حوریان جنان چون حضرت مریم نظرش بر من افتاد فرمود اینست سیده نساء عالمیان فاطمه زهراء مادرشهر تو پس من دست بدامان آنحضرت زدم و دامانش را گرفته تضرع و گریه و زاری کردم و از مفارقت حضرت امام حسن مینالیدم آنحضرت فرمود که فرزندم امام حسن بدیدن تو نخواهد آمد تا در مذهب نصاری هستی و اینک خواهر من مریم از مذهب نصاری تبری میکند اگر برضای الهی و رضای مسیح و مریم و زیارت فرزندم حسن میل داری بگواشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله چون کلمه طیبه بر زبان خود جاری کردم مرا بسینه خود چسبانید و فرمود که حال منتظر فرزندم امام حسن عسکری علیه السلام باش که من او را بنزد تو خواهم

فرستاد پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه میگفتم و اشوقه الی لقاء اییمحمد بعد از آن دیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن من آمد و بخدمت آن بزرگوار شرفیاب شده عرضکردم ای مولای من چرا بر من جفا کردی و حال آنکه صفحه دل مرا از محبت و شوق ملاقات خود پر کرده بودی آنحضرت فرمود تأخیر آمدن من در نزد تو بجهت آنکه تو بر غیر مذهب اسلام و مشرک بودی حال که اسلام اختیار کردی هر شب بدیدن تو خواهم آمد تا آنکه خداوند بحسب ظاهر میان من و تو جمع فرماید و از آنوقت تا بحال ترک دیدن من نفرموده بشر گوید باو گفتم چگونه خود را در میان اسرا داخل نمودی گفت که در یکی از آن شبها آنحضرت بمن فرمود که جد تو قیصر در فلان روز لشگر خود را بجنک مسلمانان میفرستد تو تغییر ده لباس خود را بنوعیکه ترا شناسند و چند کنیز برداشته بآن لشگر ملحق شو پس بفرموده آن بزرگوار عمل نمودم تا آنکه قراولان لشگر اسلام بما برخوردند و ما را گرفته اسیر کردند تا کار باینجا انجامید که میبینی و احدی ندانسته است که من دختر قیصر رومم مگر تو و آنکسیکه در تقسیم غنیمت من در سهم او افتادم از نام من پرسید گفتم نام من نرجس است پس باو گفتم که تعجب دارم که تو رومیه و زبان تو عربیست گفت پدرم بتعلیم ادب من حریص بود لهذا زنی را که بالسنه مختلفه مهارت داشت موکل بر من نمود که زبان عربی را بمن تعلیم نماید و از آن زن تعلیم گرفتم زبان عربی را بشر میگوید که او را برداشته بجانب سر من رای روانه شدم و بخدمت مولا و امام خود حضرت امام علی النقی حاضر شدم پس آنحضرت بآن جاریه فرمود که چگونه یافتی عزت اسلام و ذلت نصرانیه را عرضکرد یا بن رسول الله چگونه وصف نمایم چیز را که تو بآن از من داناتری پس آنحضرت فرمود که میخواهی بتو اکرامی نمایم آیا ده هزار درهم بتو عطا کنم یا مژده که بآن مردمان عرضکرد که بآن مژده مشعوفترم فرمودند بدان که خداوند عالم پسری بتو کرامت خواهد فرمود که مشرق و مغرب عالم را متصرفشده و بهمه خلق زمان خود ولایت و سلطنت بهم خواهد رسانید و تمام روی زمین را پر میکند از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور نرجس خاتون عرضکرد که این خورشید فلک امامت و خلافت از افق کدام بزرگوار طلوع خواهد نمود و از کدام شخص بهم خواهد رسید فرمود که آیا جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در فلان ماه و در فلانشب ترا از کی خطبه فرمود عرضکرد از حضرت مسیح و وصی او شمعون فرمود که مسیح ترا از برای که تزویج کرد عرضکرد از برای فرزندت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که اگر او را ببینی میشناسی عرضکرد که آیا از آنوقتیکه بدست جده ات فاطمه زهرا سیده نساء عالمیان سلام الله علیها اسلام اختیار نموده شیبی بر من گذشته است که آن بزرگوار بدیدن من نیامده باشد پس آنحضرت بکافور غلام فرمود برو و خواهرم حلیمه خاتونرا بنزد من

بیاور چون حلیمه خاتون حاضر شد فرمود ایخواهر این همانست که بتو خبر دادم پس حلیمه خاتون با او معانقه کرد و حضرت فرمود یا بنت رسول الله بیا او را بخانه خود و احکام فرایض و سنن اسلام را باو تعلیم نما که او زوجه فرزندانم امام حسن عسکری و مادر حضرت قائم علیهما السلام است شیخ صدوق علیه الرحمه بسند خود از محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده که بخدمت حلیمه خاتون مشرفشدم و از حجت خدا سؤال کردم فرمود که روزی برادرزاده ام امام حسن عسکری بنزد من آمد دیدم که نگاه تندی نرجس خاتون نمود عرض کردم ای سید و مولای من گمان دارم که باین جاریه محبت داری اگر چنین است او را بخدمت تو فرستم فرمود که نظر من باو از راه تعجب بود که متولد خواهد شد از او فرزند کریمی که پر میکند زمین را از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور عرض کردم ایسید و مولای من اگر میخواهی او را بنزد تو فرستم فرمود ایعمه از پدر بزرگوارم اذن حاصل نما حلیمه خاتون گفت لباس خود را پوشیدم و بخدمت برادرم امام علی النقی علیه السلام مشرفشدم و سلام کرده نشستم پس پیش از آنکه من ابتدا بسخن نمایم فرمود که ایخواهر نرجس خاتون را بنزد فرزندانم امام حسن عسکری بفرست عرض کردم فدایت شوم من نیز بجهت اینمطلب بخدمت تو آمده ام فرمود ایخواهر حقتعالی اراده فرموده است که ترا در این اجر شریک فرماید پس من بدون درنگ بمنزل آمدم و نرجس خاتون را زینت نموده او را پیسر برادرم امام حسن عسکری سپردم و چند روز آنها را در خانه خود نگاهداشتیم بعد از آن هر دو را بخانه برادرم فرستادم بعد از آن برادرم حضرت امام علی النقی رحلت فرمود و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مقام پدر عالیمقدارش نشست و من بزیرت او مشرف میشدم پس روزی بخدمت آنحضرت رفتم نرجس خاتون آمد و گفت پای خود را بده تا موزه از پایت بیرون آورم گفتم باو که تو سیده و مولای منی نمیگذارم که موزه از پای من بیرون آری بلکه باید ترا خدمت نمایم حضرت امام حسن گفتگوی ما را شنید فرمود ایعمه خدا ترا جزای خیر دهد و تا غروب آفتاب در خدمت آن حضرت بودم پس لباس خود را خواستم که بمنزل خود مراجعت نمایم حضرت فرمود ایعمه امشب در منزل ما بمان که در امشب مولود کریمی متولد خواهد شد که خدای تعالی بسبب او زمین را زنده میکند بعد از آنکه مرده شده بود عرض کردم که این مولود مسعود از که متولد میشود و حال آنکه در نرجس خاتون اثر حمل ظاهر و مشاهده نمیشود فرمود از نرجس نه از غیر او حلیمه خاتون گفت من برخاستم و بجانب نرجس خاتون شتافتم و پشت و شکم او را نیکو ملاحظه کردم و اثر حمل از او ندیدم پس بخدمت حضرت رفتم و آنچه دیده بودم باو خبر دادم حضرت فرمود که ایعمه امشب وقت طلوع فجر حمل او بر تو ظاهر میشود مثل اینمولود مثل موسی بن عمران است که احدی بر حمل مادر او مطلع نشد زیرا که فرعون شکم

زنان حامله را میشکافت و جنین را بیرون میآورد و میکشت و اینمولود نظیر موسی بن عمران است حلیمه خاتون میگوید که آنشب را تا طلوع فجر مراقب حال نرجس خاتون بودم و او در خواب بود و اصلا و ابدا حرکت نکرد و از این پهلو بآن پهلو نخلطید چون آخر شب شد دیدم با اضطراب تمام از خواب برخاست چون چنین دیدم او را بسینه خود چسبانیدم پس امام حسن علیه السلام از حجره خود ندا کرد که ایعمه سوره انا انزلناه را قرائت کن شروع نمودم بخواندن سوره انا انزلناه و از نرجس خاتون پرسیدم که حال تو چگونه است گفت ظاهر شد آن امریکه امام بتو خبر داد و من مشغول بقرائت سوره بودم ناگاه شنیدم که آنمولود در شکم مادرش میخواند چنانکه من میخواندم پس بمن سلام کرد من از مشاهده این حال مضطرب و متوحش گردیدم و فرغ و ناله نمودم پس حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه و علی آبائه و ابنه الحجة المنتظر فرمود از درون حجره ایعمه از این امر تعجب و خوف منما که حق جل شأنه و علاء ما را در کوچکی بعلم و حکمت ناطق و گویا می گرداند و در بزرگی ما را حجت بالغه خود میگرداند هنوز کلام آنحضرت بآخر نرسیده بود که نرجس خاتون از نظرم ناپدید شد گویا میان من و او پرده زده شد پس من فریادکنان بجانب امام حسن عسکری علیه السلام دویدم آنحضرت فرمود برگرد که نرجس را در جای خود خواهی دید من برگشتم نرجس خاتون را در جای خود دیدم و اثر نوری در او مشاهده کردم که چشمهایم را خیره کرد و در برابر خود طفلی را دیدم که در سجده پروردگار است و انگشت سبابه خود را بجانب آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمدا رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله و بعد از آن ائمه طاهرین از آباء خود را یکیک شمرده تا بخودش رسید فرمود اللهم انجز لی وعدک و اتمم لی امری و ثبت و طائی و املاء الارض بی قسطا و عدلا پس امام حسن فرمود که ایعمه او را بگیر و بمن ده من او را براشته بخدمت آنحضرت آوردم و در پیش روی او ایستادم در حالتیکه آن مولود مسعود بر روی دست من بود پس بر پدر بزرگوارش سلام کرد و آنحضرت نور دیده و فرزند برگزیده خود را از من گرفت در آنحال مرغان بسیاری دیدم که بر بالای سر او طیران میکردند پس آنحضرت زبان مبارک در دهان او گذاشت و فرمود برگردان او را بسوی مادرش که شیر دهد و بسوی من برگردان پس آن بزرگوار را بنزد مادرش بردم و باو شیر داد باز او را بخدمت آنسرور آوردم دیدم آنحضرت یکی از آن مرغانرا بسوی خود خواند و فرمود که این مولود را بردار و نیکو حفظ کن و در هر چهل روز او را بنزد ما بیاور پس آنمرغ آنمولود را برداشته بجانب آسمان پرواز نمود و سایر مرغان از عقب او پرواز کردند و باآسمان بالا رفتند و شنیدم که آنحضرت فرمود بآنمرغ که امانت سپارم بتو اینمولود را چنانکه مادر موسی بتو امانت سپرده

بود در آنحال نرجس خاتون گریه کرد حضرت باو فرمود که ساکت باش که شیر خوردن بر این مولود حرام است مگر از پستان تو و بزودی بسوی تو عود خواهد نمود چنانکه موسی را بمادرش برگردانیدند اینستکه خدای تعالی میفرماید فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن حلیمه خاتون میگوید عرض کردم که اینمرغ چه بوده است فرمود هَذَا رُوحُ الْقُدْسِ الْمَوْكَلُ بِالْاِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يُوَفِّقُهُمْ وَيَسُدُّهُمْ وَيُزِينُهُم بِالْعِلْمِ وَ چُونِ چهل روز گذشت حضرت مرا طلبید چون بخدمت او مشرفشدم طفلی را دیدم که در نزد آنسرور راه میرود عرض کردم که این طفل دو ساله ات آنحضرت تبسم نموده فرمود که اولاد انبیا و اوصیا که امام میشوند بر خلاف طریقه سایرین نشو و نما مینمایند طفل یکماهه از ما مثل طفل یکساله از دیگران خواهد بود و در شکم مادر خود سخن میگویند و قرآن میخوانند و خدا را عبادت میکنند و در وقت شیر خوردن ملائکه بر او نازل میشوند و اطاعت میکنند او را حلیمه خاتون میگوید من در هر چهل روز یکمرتبه آن نور اولیا را زیارت میکردم تا آنکه قبل از پدر بزرگوارش بحد رشد و مردی رسید که من او را نشناختم و پسر برادرم بمن فرمود ای عمه این پسر نرجس است که خلیفه خداست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم پس آنچه میفرماید از او بشنوید و اطاعت کنید او را پس چندی نگذشت که امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت فرموده و مردم مختلف و متفرق شدند قسم بخدا که من همه روزه صباحا و مساء بخدمت آنحضرت میرسیدم و خبر میداد بمن از چیزهاییکه مردم از من میپرسیدند و هر وقت اراده میکردم که از او سؤال نمایم جواب مرا میفرمود پیش از آنکه از او سؤال نمایم بدرستیکه آمدن ترا دیشب بمن خبر داد و فرمود که خبر دهم بتو آنچه حق و صدق و واقع امر است پس راوی این حدیث محمد بن عبد الله مطهری گفت قسم بخدا که از حلیمه خاتون شنیدم چیزهایی را که مطلع نشد بر آن احدی مگر خدای تعالی و من یقین کردم که آنچه حلیمه خاتون میفرماید همه آنها حق و صدقست و خدای تعالی او را بر اموری مطلع گردانیده که دیگرانرا بر آن امور اطلاع نداده و شیخ طوسی علیه الرحمه بسند خود از حلیمه خاتون روایت کرده که ولادت باسعادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام در شب نیمه شعبان بود و در حین تولد او پرده را برداشتم دیدم که آن نور الهی در سجده پروردگار است و بر بازوی راست او نوشته است جَاءَ الْحَقُّ وَ رَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً پس او را بر سینه خود چسبانیدم دیدم که پاك و پاکیزه و طاهر و مطهر است پس او را بنزد پدر بزرگوارش بردم و تاریخ تولد آنحضرت در سنه دویست و پنجاه و پنج و در بعضی از اخبار دویست و پنجاه و شش است و بعضی گفته اند که تاریخ تولد او لفظ نور است که دویست و پنجاه و شش باشد و در شهر تولد و یوم تولد آن بزرگوار نیز اختلافی هست ولی مشهور آنستکه در

نیمه ماه مبارك شعبان بود که آن نور الهی عالم را بنور قدوم خود منور و مزین فرمود مجلسی علیه الرحمه در بحار از حسین بن حمدان و او از مشایخ خود که باو وثوق داشت از حلیمه خاتون روایت کرده که بخدمت فرزند برادر امام حسن عسکری علیه السلام مشرفشدم و دعا کردم که خداوند باو پسری عطا فرماید فرمود که آنچه‌ی را که از خدا میخواهی در این شب بزودی متولد میشود پس فرمود که امشب را مهمان ما باش عرض کردم ای مولای من اینمولود از که متولد میشود فرمود از نرجس بنزد او رفته‌م و نیک در او تأمل کردم هیچ اثر حمل در او ندیدم بآنحضرت عرض کردم که در نرجس اثر حمل نمیبینم آنحضرت تبسم فرمود و فرمود که ما جماعت اوصیا در شکمها حمل نمیشویم و حمل ما در پهلو است و از ارحام بیرون نمیشویم بلکه از ران راست مادرها خارج میشوند چون طلوع فجر شد آن نور الهی متولد گردید دیدم که بر زمین افتاده سجده می کند و بر ذراع راست او نوشته است جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا پس او را بسینه چسبانیدم دیدم پاک و مطهر در جامه اش پیچیدم و بنزد پدرش بردم بر کف دست مبارك خود نشانید و زبان خود را در دهان مبارکش گذاشت دست بر پشت گوش و بندهایش کشید و فرمود ای پسر من سخن بگو شروع نمود بشهادتین گفتن که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان عليا امير المؤمنين ولي الله و ائمه هريك هريك را شمرد تا بخودش رسید و از برای دوستان خود بفرج یافتن بدست خود دعا کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود برگردان او را بنزد مادرش تا باو سلام کند و بعد از آن بنزد من آور پس بنزد مادرش بردم بر او سلام کرد دوباره او را بنزد پدر بزرگوارش آوردم بعد از آن دیدم که پرده واقع شد و آن طفل ناپدید گردید عرض کردم مولای من طفل را کجا بردند و چه شد فرمود که او را کسی برد که از تو باو احق و اولی بود و در روز هفتم او رفته بخدمت پسر برادرم فرمود پسر مرا بیاورید چون او را بنزد پدرش بردم زبان در دهان وی گذاشت و فرمود ای پسر سخن بگو دیدم که آنچه را که در روز اول از او شنیده بودم از اقرار بر وحدانیت و ثناء بر جد خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه تا پدرش و بعد از آن این آیه تلاوت کرد که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُبِذَ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ أُسْتُصْعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْتَدِرُونَ بعد از آن پدرش دوباره باو فرمود بخوان آنچه را که خدا بر پیغمبران خود نازل فرموده پس ابتدا نمود بخواندن صحف آدم بلغت سریانی و بعد قرائت نمود کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زیور داود و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم را و بعد از آن

شروع نمود بیان نمودن قصص انبیا و مرسلین و بعد از چهل روز دیگر رفته دوباره بخدمت فرزند برادرم ناگاه دیدم که حضرت صاحب الزمان راه می‌رود تا آنوقت صورتی بهتر از صورت او ندیده بودم و زبانی فصیح تر از زبان او شنیده بودم پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود ایعنه اینست مولود عزیز در نزد خدا گفتم ایسید و مولای من نشو و نمای او را در چهل روز زیاده از حد میبینم حضرت فرمود که ایعنه ما جماعت اوصیا در یگروز نشو و نمای یک جمعه دیگران را مینمائیم و در یک جمعه نشوونمای یکساله دیگرانرا مینمائیم پس برخاستم و سر آن طفل را بوسیده بمنزل خود مراجعت کردم بعد از ایام قلیله نیز بخدمت فرزند برادرم رفته مولای خود صاحب الزمان را ندیدم عرض کردم که مولای من چه شد فرمود ایعنه او را ودیعه گذاشتم در نزد کسیکه مادر موسی موسی را ودیعه در نزد او گذاشت و بعد از آن فرمود زمانیکه خدای تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسرادق عرش بردند و در نزد خدای تعالی ایستادند حقتعالی باو فرمود مرحبا یک یا عبدي برای نصرت دین من و اظهار امر من تویی مهدی بندگان من که بواسطه تو مؤاخذه میکنم و بجهت تو ثواب بخشم و بجهت تو می‌آمرزم و عذاب میکنم ایملائکه من او را بملاطفت بسوی پدرش برگردانید و باو بگوئید از جانب من که این مولود در حفظ و امان و ضمان منست تا وقتیکه باو احقاق حق و اذهاق باطل نمایم آنوقت همه دین از برای خدا میشود و در روایت معتبره وارد شده که چون حضرت حجة الله صاحب الزمان عجل الله فرجه متولد شد حضرت امام عسکری علیه السلام طلبید یکی از ملازمان خود را و فرمود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخر و در میان فقرا تقسیم نما

مقاله رابعه در بیان بعضی از اوصاف حمیده و شمایل پسندیده و القاب باصواب و اسامی گرامی و کنیه مرضیه حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه است

اشاره

و در اکثر اخبار وارد شده است که آن نور الهی مشکل باشکال رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم است و خطی از موی سبز برنک زمره از چنبره گردن تا ناف مبارک او کشیده است و ورد فی الاخبار ان المهدي طاوس اهل الجنة و در بعضی از اخبار چنین وارد شده است که وجهه کالکوکب الدرّی و بروایت دیگر چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده که او جوانیست خوش روی و خوشموی و موهایش تا منکبین میرسد و نور رویش غالبست بر سیاهی محاسن انور او و در بعضی دیگر از اخبار وارد شده است که لونه لون عربی و جسمه جسم اسرائیلی علی خده الايمن خال کاته کوکب درّی و مالکی در فصول المهمه در وصف آنحضرت گفته که مهدی مردیست خوش قامت و خوشروی و خوش موی و موهایش تا منکبین و بینی او بلند و نازک و جبین مبین مسبتین مبارک او گشاده است و در روایت

ایبجعفر امام محمد باقر علیه السلام است که در وصف آنحضرت فرموده که او مردیست که رنگ مبارکش مایل سرخیست یعنی مانند گل سرخ شکفته شده و چشمهایش گشاده و میان ابروهایش مرتفع و و ما بین منکبین او گشاده است و در روایت اعمش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین مذکور است که روزی مولای متقیان نگاهی بجانب حضرت امام حسین علیه السلام کرد و فرمود که این پسر من سید است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را سید نامید و بزودی خدای تعالی از صلب او بیرون می آورد مردی را که نام پیغمبر را دارد و با او در خلق و خلق شبیه است و خروج میکند در وقت غفلت که بسبب خروج او آسمانها شاد میشود و او مردیست گشاده جبین و بینی او بلند و نازک و شکم مبارکش برآمدگی دارد و بیخ دندانهای ثنایای او گشاده است و زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر شده باشد از جور و در روایت علی بن مهزیار آنستکه بخدمت آنسرور رسیدم دیدم که صورت مبارکش مانند شب چهارده میدرخشید و ظاهر اخبار آنکه در میان ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین آن نور الهی اشبه است بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از باقی ائمه و علیهذا چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم املح از یوسف صدیق علی نبینا و آله و علیه السلام است چنانکه از بعضی از اخبار مستفاد میشود پس بمقتضای کمال شباهت حضرت حجة الله نیز املح از یوسف است

و اما القاب آن نور الهی

یکی حجة الله و حجة آل محمد است

و در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام چنانکه صدوق روایت کرده است آنستکه نام مبارک آن حضرت را ذکر ننمائید و بگوئید حجت آل محمد

دوم صاحب الزمان

یعنی فرمانفرمای عصر خود که مالک رقاب خلائق است و امر امر او و نهی نهی او و حکم حکم او و فرمان فرمان او است که جانهای عالم نثار خاک راه او باد صلوات الله و سلامه علیه

سیم مهدی

که خلق باو هدایت مییابند و بوجود مقدس او از جاده ضلالت بشاهراه هدایت رسیده رستگار میشوند

چهارم قائم

شیخ مفید در ارشاد بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود از این جهت که بحق قیام مینماید او را قائمش گویند و صدوق علیه الرحمه بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که یابن رسول الله آیا همه شماها قائم نیستید فرمود بلی عرض کردم پس چرا قائم بتنهائی قائم نام نهاده شده فرمود زمانیکه جدم حسین علیه السلام مقتول گردید ملائکه با گریه و نوحید بدرگاه پروردگار عرض کردند که آیا غافل باشیم از کسانی که صفی ترا شهید کردند حقتعالی خطاب فرمود که ای ملائکه آرام بگیریید بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هر آینه از ایشان انتقام میکشم هرچند بعد از زمانی باشد و بعد خداوند عالم از برای ملائکه کشف حجاب نموده ائمه از اولاد حسین را دیدند و مشاهده کردند که شخصی بنماز ایستاده خطاب رسید که هر آینه باین قائم انتقام خواهم کشید

صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که راوی از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سؤال کرد که چرا آنحضرت را منتظر میگویند فرمود از این جهت که او را غیبت طولانی است و مخلصین او انتظار خروج او را میکشند و شکاکین انکار میکنند و اما کنیه آن حضرت معروف ابو القاسم است که کنیه حضرت رسول خداست و اما اسم مبارك آنحضرت آنچه از اخبار کثیره مستفاد میشود آنستکه آن بزرگوار همانم با رسول خداست و از برای آن بزرگوار دو اسم است یکی معروف در آسمان و آن ا ح م د و یکی معروف در زمین و آن م ح م د است و در میان علماء امامیه خلافت که آیا جایز است آنحضرت را بیکی از این دو اسم نام برد و یا آنکه نام بردن نور الهی را باین دو اسم حرام است مشهور عدم جواز است و بعدم جواز قائل شده اند شیخ مفید و شیخ طوسی قدس سرهما اللطیف و اکثر متأخرین علماء امامیه و جماعتی قائل بجواز شده اند چون صاحب کشف الغمه و خواجه نصیر الدین طوسی و از متأخرین شیخنا البهائی و اختلاف ایشان ناشی از اختلاف اخبار است و الا-حوط بل الاقوي هو الاول زیرا که در کثیری از این اخبار تصریح شده است بر عدم جواز در زمان غیبت چون قول حضرت امام علی النقی علیه السلام بابی هاشم جعفری که فرمود لا یحل لکم ذکره باسمه قلت فکیف نذکره قال قولوا الحجة من آل محمد و در حدیث امام محمد باقر علیه السلام آنکه عمر بن خطاب سؤال کرد از امیر المؤمنین علیه السلام از مهدی فرمود اما اسمہ پس عهد نمود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با من که اسم او را ذکر ننمایم تا آنکه برانگیزاند او را خدای تعالی و در روایت حضرت صادق علیه السلام آنکه الخامس من ولد السابع یغیب عنهم شخصه و لا یحل لهم تسميته و مراد بسابع حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است یعنی پنجمی از اولاد هفتم غایب میشود از انظار شیعیان خود و حلال نیست از برای ایشان که اسم ببرند آن بزرگوار را و توقیعی بخط مبارك آنحضرت بسوی محمد بن عثمان عمروی که از وکلای آنحضرتست بیرون آمد که در آن نوشته بود من سمّانی فی مجمع من الناس فعليه لعنة الله و شیخ صدوق بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اسم شریف حضرت صاحب الامر را نمیبرد مگر کافر و نیز شیخ صدوق در کتاب توحید بسند خود از امام زاده واجب التعظیم حضرت عبد العظیم سلام الله علیه روایت کرده که حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود که حلال نیست ذکر نام قائم علیه السلام تا آنکه خروج کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و نیز شیخ صدوق بسند خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود در حالتی که ذکر میفرمود احوالات حضرت قائم علیه السلام را که ولادتش از خلائق مخفی میماند و بر ایشان ذکر نام او حلال نیست تا آنکه حقتعالی او را ظاهر گرداند و باو زمین را پر از عدل و قسط کند چنانکه پر از ظلم

و جور شده باشد و قریب باین مضامین اخبار بسیار وارد شده است که اکثر آن بالصراحه دلالت دارند بر حرمت تسمیه حضرت حجة الله در زمان غیبت بلکه در بعضی از اخبار آنکه ائمه طاهرین گاهی تعبیر میکردند باسم مبارك آن بزرگوار بحروف مقطعه بدین نحو م ح م د یا آنکه میفرمودند که اسم مبارك او موافق با اسم پیغمبر است بنحو کنایه و قائلین بجواز تسمیه این اخبار را حمل کردند بر صورت خوف و تقیه و در بعضی از اخبار اشعاری بآن هست که وجه عدم تسمیه بجهة خوف و تقیه است و لکن آن مجرد اشعار است و معارضه با اخبار صحیحه صریحه در امتداد حرمت الی یوم الظهور نخواهد نمود و محتمل است که خوف حکمت از برای حرمت تسمیه باشد نه علت بلکه محتمل است که در زمان غیبت تصریح باسم آنحضرت موجب شبهه از برای عوام باشد چنانکه طایفه یهود میگویند که هنوز محمد خاتم الانبیا نیامده است و بعد از این خواهد آمد پس بسا میشود که از برای عوام الناس اسباب شبهه شود بآنچه یهود میگویند لهذا نهی از تسمیه شده با آنکه اخبار مجوزه صراحت ندارند بجواز و عدم حرمت بلکه چند خبر ضعیف است که معلوم نیست بیان جواز مستند بسوی معصوم باشد مثل حدیث المروئی ان الحسن العسکری قد کنی بابی محمد و لیس له ولد اسمه محمد سوي صاحب الدار چه آنکه ظاهر اینست که اصل تصریح باسم در این حدیث بیان راویست من عند نفسه نه از امام و مثل حدیث علوی از ابی غانم خادم آنکه از برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ولدی متولد شد که اسم او را محمد گذاشت و او را عرض بر اصحاب خود نمود و فرمود که هذا صاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم چه آنکه اصل تسمیه آنحضرت باین اسم شریف از جانب رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام بحسب واقع و نفس الامر از مسلمات بین خاصه و عامه است و محل کلام نیست ولی دلیل از برای جواز تسمیه نخواهد بود در حال غیبت بالنسبه بسوی عامه مکلفین و مثل حدیث مروی از احمد رازی آنکه بعضی از اخوان ما بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مسجد کوفه متحیر و مردد نشسته و حصاة مسجد را با دست خود حرکت میداد ناگاه نظرش بر سنگی افتاد که نوشته بود اسم محمد و چون نیک ملاحظه کردید که آن نقش ثابت و مخلوق من الله تعالی است و ضعف دلالت این حدیث ظاهر است چه آنکه بر فرض اشعار این حدیث بآنکه مراد باین منقوش اسم مبارك حضرت حجة الله است نه اسم حضرت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم ولی دلالت بر جواز تصریح باسم آنحضرت ندارد از برای عامه مکلفین در زمان غیبت غایة الامر دلیل بر ثبوت اسم شریف آن بزرگوار است بحسب واقع و نفس الامر با آنکه محتمل است که کتابت منقوشه از صنعت آدمی باشد چون سایر نقوش محموله در ایدی مردم و بالجمله دلالت اخبار مذکوره بر جواز تسمیه در غایت ضعف است کما لا یخفی

و محتمل است که حرمت تسمیه مخصوص برعیت باشد نه امام یعنی از برای ائمه جایز باشد تسمیه باسم آن حضرت و از برای عامه مکلفین چنانکه صریح اخبار است غیر جایز و حرام باشد و کیف کان باید حرمت تسمیه مخصوص باشد از برای غیر ادعیه وارده چه آنکه در بعضی از ادعیه ماه مبارک رمضان وارد شده است دعائیکه تصریح باسم مبارک آن حضرت شده و از بابت تعبد بما ورد من الدعا باید بهمان نحو خوانده شود که در واقع اذن خاصی است که در باب ادعیه رسیده است

مقاله خامسه در ذکر احوال سفرا و وکلای حضرت حجة الله است

و ایشان چهار نفرند اول ایشان عثمان بن سعید عمروی است که آنجناب کمال وثوق و امانت باو داشت و معتمد در نزد امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و وکیل امور ایشان در زمان حیوة ایشان بود و از طایفه اسدی بجدش جعفر عمروی منسوب بود و او را سمان یعنی روغن فروش هم میگفتند و این شغل بجهة بعضی از مصالح بود که بجهة تقیه و اخفاء امر سفارت از اعداء الله روغن فروشی میکرد و شیعیان اموالیکه از برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میآوردند باو تسلیم میکردند و او آنها را در مال التجاره خود میگذاشت و بخدمت آن بزرگوار میفرستاد و در روایت احمد بن اسحق قمی که از اجلاء علماء شیعه بود چنین مذکور است که روزی بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام مشرفشدم عرضکردم ایسید و مولای من همیشه از برای من میسر نمیشود که خدمت شما مشرف شوم پس سخن که را قبول کنم و با مر کی اطاعت نمایم فرمود که این ابو عمر و مردیست ثقه و امین من هرچه بشما بگوید از جانب من میگوید و آنچه بشما میرساند از جانب من میرساند و چون حضرت امام علی النقی علیه السلام بدار بقا رحلت نمود روزی بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و بآنحضرت نیز عرضکردم بمثل آنچه پدیر بزرگوارش عرض کرده بودم فرمود این ابو عمرو مرد ثقه و امین است هم ثقه امام گذشته بود و هم ثقه من است هم در حال حیوة و هم بعد از وفات من هرچه بشما میگوید از جانب من میگوید و آنچه بشما میرساند از جانب من میرساند و در حدیث معتبر دیگر مجلسی علیه الرحمه در بحار نقل کرده است که جماعتی از ثقات اهل حدیث روایت کرده اند که جمعی از اهل یمن بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مشرفشدند و اموالی بخدمت آن امام عالمیان آورده بودند پس آن بزرگوار فرمود ای عثمان بدرستیکه تو وکیل و امین مال خدائی و برو اموالی را که آورده اند از اهل یمن قبض کن اهل یمن عرضکردند که ایمولای ما بخدا سوگند که هرآینه عثمان از برگزیدگان شیعه تو است بدرستیکه آنچه در نزد ما بود از منزله و مرتبه او در نزد شما امروز زیاد نمودی بدرستیکه او معتمد در نزد شماست در خصوص مال خدا فرمود بلی شاهد باشید که عثمان بن سعید عمروی وکیل من است و پسرش محمد بن

عثمان وکیل پسر مهدیست و نیز در بحار بسند خود روایت کرده است که بعد از وفات امام حسن عسگری علیه السلام بحسب ظاهر عثمان بن سعید مشغول بتجهیز آن بزرگوار بود و حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از وفات پدر بزرگوارش او را بمنصب جلالت و وکالت و نیابت برقرار فرمود و جواب مسائل شیعیان بتوسط او بایشان میرسید و آنچه اموال از سهم امام بود باو تسلیم مینمودند و ببرکت وجود صاحب الامر مشاهده مینمودند از او امور غریبه و اخبار بمغیبات و اموال را که میخواستند باو تسلیم نمایند وصف او را از حلیت و حرمت و مقدار آن قبل از تسلیم بآنها خبر میداد و آنکه صاحبان اموال کیانند و همه آنها از جانب حجة الله باو اعلام میشد و او اخبار مینمود و هم چنین بود حال باقی وکلا و سفراء آنحضرت که بدلائل و کرامات از جانب آنحضرت سفارت و نیابت داشتند دویم از وکلا و سفراء آنحضرت پسر او محمد بن عثمان ابن سعید عمروی بود که حضرت امام حسن عسگری او و پدرش را توثیق نمود و بشیعیان خود خبر داد که او از وکلای فرزندان مهدیست و چون هنگام وفات پدرش عثمان بن سعید رسید توقیعی از جانب حضرت حجة بیرون آمد مشتمل بر تعزیت نامه بود در خصوص وفات پدرش و آنکه او نایب و منصوب از جانب ولی خدا است در امر سفارت که او در مقام پدرش برقرار است و بنا بر روایت صدوق و غیر او که نقل نموده اند عبارت توقیع اینست که انا لله و انا الیه راجعون تسلیما لامره و رضا بقضائه و بفعله عاش ابوک سعیدا و مات حمیدا فرحمه الله و الحقه باولیائه و موالیه علیهم السلام و لم یزل فی امرهم ساعیا فیما یقربه الی الله عز و جل و الیهم نصر الله وجهه و اقاله عشرته و اجزل الله لك الثواب و احسن لك العزاء و رزیت و رزینا و اوحشك فراقه و اوحشنا فسره الله فی منقلبه و کان من کمال سعاده ان رزقه الله ولدا مثلك یخلفه من بعده و یقوم مقامه بامره و یترحم علیه و اقول الحمد لله فان الانفس طیبه بمکانک و ما جعله الله عز و جل فیک و عندک اعانک الله و قواک و عضدک و وفقک و کان ولیا حافظا و راعیا و دلالت این توقیع شریف بر جلالت قدر و بزرگی مرتبه این دو بزرگوار در نهایت رفعت و مناعت است و شرح آن بفارسی آنکه فرمود بدرستیکه ما برای خدائیم و بازگشت ما بسوی خداست که تسلیم نمودیم امر او را راضی شدیم بقضاء او و پدر تو بسعادت و نیکبختی تعیش نمود و وفات نمود در حالتیکه محمود و پسندیده بود خدا او را رحمت کند و ملحق نماید باولیا و سادات و موالیان او علیهم السلام که همیشه در امر ائمه دین سعی کننده بود در آنچه هائیکه موجب تقرب او بود بسوی خدا و ائمه دین او خداوند روی او را تر و تازه نماید و لغزشهای او را ببخشد و جزا و اجر ترا زیاد کند و صبر نیکو در مصیبت او بتو عطا کند تو مصیبت زده شدی و ما نیز مصیبت زده شدیم و مفارقت پدرت ترا و ما را بوحشت انداخت پس خداوند او را برحمت خود مسرور فرماید در منقلب و مثوای او که آرامگاه او است و از کمال سعادت پدرت آنکه

مثل تو فرزندی باو روزی فرموده که خلیفه و قایم مقام او باشی بامر او و ترحم نمائی و طلب آمرزش کنی از برای او و من میگویم که حمد میکنم خدا را بدرستی که قلوب شیعیان نیکو و مسرور شده است بمکان و منزلت تو و آنچه خداوند در تو و در نزد تو قرار داده است و حق تعالی ترا یاری فرماید و قوت بتو دهد و محکم فرماید ترا و توفیق بتو عطا فرماید و ترا حافظ و نگهبان باشد و نیز مجلسی علیه الرحمه در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی ره از جمعی از اصحاب روایت کرده اند که چون عثمان ابن سعید وفات کرد توقیعی از جانب حضرت حجت بسوی فرزند او محمد بن عثمان بن سعید عمروی بیرون آمد بدین لفظ و الابن وقاه الله لم یزل ثقتنا فی حیوة الاب رضی الله عنه و ارضاه و نضر وجهه یجری عندنا مجراه و یسد مسده و عن امرنا یامر الابن و به یعمل تولاه الله یعنی بعد از وفات عثمان بن سعید خداوند فرزند او را نگاهداری نماید که همیشه ثقه و معتمد ما بود در حیوة پدر خود رضی الله عنه و ارضاه و نضر وجهه که پسر او مثل پدر او است در نزد ما و قائم مقام اوست هر چه بگوید از امر ما میگوید و بامر ما عمل مینماید خداوند یاور و صاحب او باشد و نیز در روایت دیگر از کلینی نقل نموده اند که توقیعی بخط شریف حضرت صاحب الامر بیرون آمد که نوشته بود محمد بن عثمان خدا از او و از پدرش خوشنود گردد معتمد من است و مکتوب او مکتوب من است و ملائیل بسیار و معجزات امام علیه السلام از برای شیعیان در دست او جاری شده بود که در زمان نیابت و و سفارت مرجع همه شیعیان بود از جانب حضرت حجة الله و از ام کلثوم دختر او روایت کرده اند که محمد بن عثمان بن سعید چند مجلد کتاب در فقه تصنیف کرده بود که تمام آنها را از امام حسن عسکری و صاحب الامر علیه السلام و از پدر خود نیز اخذ نموده بود که آن کتب را در نزد وفات خود بحسین بن روح تسلیم نمود صدوق علیه الرحمه بسند خود از محمد بن عثمان بن سعید روایت کرده است این حدیث معروفرا که قسم بخدا هر اینه حضرت حجت در هر سال موسم حج حاضر میشود و خلائق را میبیند و میشناسد و ایشان نیز او را میبینند ولی نمیشناسند و در روایت دیگر آنکه از او سؤال نمودند که تو حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را دیده گفت بلی و دیدن آخر من در بیت الله بود در حالتیکه میگفت اللهم انجز لی ما وعدتني و دیدم در مستجار آنحضرت را که میگفت اللهم انتقم ابی اعدائی سیم از سفرا و وکلای آنحضرت حسین بن روح که او در زمان سفارت محمد بن عثمان از جانب او و بامر او متصدی بعضی از امور او بود و چند نفر از ثقات و مؤمنین معتمدین از برای محمد بن عثمان بودند که از آنجمله حسین بن روح بود بلکه در انظار مردم خصوصیت سایرین بمحمد بن عثمان بیشتر بود تا خصوصیت حسین بن روح باو و جماعتی گمان داشتند که امر وکالت و سفارت بعد از محمد بن عثمان منتقل خواهد شد بجعفر بن احمد بجهة کثرت خصوصیت

او بمحمد بن عثمان بلکه در اواخر عمر محمد بن عثمان جمیع طعام او از خانه جعفر بن احمد بود مجلسی در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی ره روایت کرده که در وقت احتضار محمد بن عثمان بن سعید جعفر بن احمد در بالای سر او نشسته بود و حسین بن روح در پائین پای او در آنحال نوبختی بجعفر بن احمد رو کرد که مأمور شدم که ابو القاسم بن روحا وصی نمایم و امور ترا باو واگذارم چون جعفر بن احمد شنید که امر وصیت باید منتقل بحسین بن روح شود از جای خود برخاست و دست حسین بن روح را گرفته در جانب سر او نشانید و خود در جانب پائین پای او نشست و نیز در روایات معتبره چنین ذکر شده که محمد بن عثمان بن سعید بزرگان شیعه را و مشایخ را جمع نمود و گفت که هرگاه حادثه مرگ بمن رو آورد امر وکالت بابی القاسم بن روح خواهد بود بدرستی که من مأمور شدم باینکه او را بعد از وفات بجای خود بگذارم پس باو رجوع نمائید و در کارهای خود اعتماد باو کنید و در روایت معتبره دیگر چنانکه در بحار نقل شده جماعتی از شیعه در نزد محمد بن عثمان جمع شدند و باو گفتند که اگر حادثه مرگ از برای تو روی نماید در جای تو که میباشد گفت ابو القاسم حسین بن روح قائم مقام من است و در میان شما و حضرت صاحب الامر واسطه است و وکیل و امین و ثقه آنسرور است پس در کارهای خود باو رجوع نمائید و در مهمات خود باو اعتماد کنید که من مأمور شده بودم که اینمطلب را بشما برسانم و در بعضی از نسخ توقیعی که از جانب حضرت از برای شیخ ابو القاسم بن روح بیرون آمده چنانکه در بحار از جماعتی از جمله اخبار و ثقات نقل شده بدین لفظ است نعرفه عرفه الله الخیر کله و رضوانه و اسعده بالتوفیق وقفنا علی کتابه و وثقنا بما هو علیه و انه عندنا بالمنزلة و المحل یسر انه زاد الله فی احسانه الیه انه ولی قدیر و الحمد لله الذی لا شریک له و صلی الله علی رسوله محمد و آله و سلم تسلیم کثیرا و حاصل مضمون فقرات بلاغت آیات آنکه ما میشناسیم او را یعنی حسین بن روح را خداوند بشناساند و عالم گرداند او را طریقه همه خیر و رضای خود را و او را یاری فرماید بتوفیق خود ما مطلع شدیم بر مکتوب او و مطلع گردیدیم بر امانت او و بدین داری او و ثوق و اعتماد داریم بدرستی که او در نزد ما بمکان و منزله بلند آنچنانیست که مسرور میسازد آنمنزله و مکان او را زیاد فرماید خدای تعالی احسان خود را درباره او بدرستی که او صاحب همه نعمتهاست و بر همه چیز قادر است و حمد مر خداوندی را سزااست که شریک از برای او نیست و صلوات خداوند و سلام او بر رسول او محمد و آل او باد و از احوالات این بزرگوار چنین مذکور داشته اند که چنان تقیه مینمود در بغداد و چنان با مخالفین حسن سلوک داشت که هر یک از مذاهب اربعه مدعی بودند که او از ماست و افتخار مینمودند هر طایفه از ایشان بسبب او بایشان چهارم از وکلا

و سفرای حضرت حجت عجل الله فرجه شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمیری بود و چون وفات شیخ ابو القاسم حسین بن روح علیه الرحمه در رسید بامر حضرت حجت امام عصر قایم مقام خود قرار داد شیخ ابی الحسن علی بن محمد سمیرا و اظهار کرامات و معجزات و جواب مسائل شیعیان را حضرت حجة الله عجل الله فرجه بدست او جاری میفرمود و شیعیان بامر آنحضرت اموال را تسلیم او مینمودند و او بخدمت آن بزرگوار میفرستاد و چون او را زمان وفات در رسید شیعیان در نزد او حاضر شدند و از او خواهش کردند که کسی را بجای خود بنشانند و امر نیابت را با او واگذارند در جواب گفت که خدا را امری هست که باید آنرا باتمام رساند یعنی باید غیبت کبری واقع شود و در روایت دیگر از شیخ صدوق علیه الرحمه آنکه چون شیخ ابو الحسن سمیرا زمان وفات رسید شیعیان در نزد وی حاضر شدند و از او پرسیدند که بعد از تو وکیل امورات که خواهد بود و کدام شخص در جای تو خواهد نشست در جواب آنها گفت که من مأمور نشده ام که در اینباب باحدی وصیت نمایم و از شیخ طوسی ره در کتاب غیبت و از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت شده است که چون شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمیرا وفات نزدیک شد توقیعی بیرون آورد بمردم نشان داد که نسخه آن بدین مضمون بود که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمیری اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت بين ستة ايام فاجمع امرک و لا توص الی احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیأتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و حاصل فرمان آن بزرگوار در این توقیع شریف آنکه ای علی بن محمد سمیری خداوند برادران دینی ترا در مصیبت تو اجر عظیم کرامت فرماید بدرستیکه در اثناء این ششس یوم وفات خواهی نمود پس جمع نما امر خود را و در کار خود آماده باش و باحدی وصیت نیابت ننما که قایم مقام تو شود بعد از وفات تو بدرستیکه غیبت کبری واقع گردید پس مرا ظهوری نخواهد بود مگر باذن خدای تعالی و این ظهور بعد از اینستکه زمان غیبت طول بکشد و دلها را قساوت فراگیرد تا پر شود زمین از جور و ستم و زود است که میآیند کسانی از شیعیان من که دعوی مشاهده مرا میکنند آگاه باشید که هرکس پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه آسمانی دعوی مشاهده نماید پس او کذاب و افترازننده است راوی گوید که نسخه شیخ ابو الحسن علی بن سمیرا نوشتم و از نزد او بیرون رفتم چون روز ششم در رسید بنزد او رفتیم دیدیم که در حالت احتضار است آنگاه گفته شد که وصی تو بعد از تو کیست گفت خدا را امریستکه باید آنرا باتمام برساند این را گفت و وفات نمود رحمه الله و رضوانه علیه و نیز از شیخ

صدوق در کتاب کمال الدین نقل شده که وفات علی بن سمري در سال سیصد و بیست و نه از هجرت بوده است و بنابراین مدت غیبت صغری که سفر او وکلا- و نواب مخصوص حضرت حجة الله عجل الله فرجه که از جانب او مامور بسفارت و نیابت بودند قریب به هفتاد و چهار سال خواهد بود که قریب بچهل و هشت سال ایام سفارت عثمان بن سعید عمروی و پسر او محمد بن عثمان بن سعید بود و قریب بیست و شش سال مدت سفارت شیخ ابو القاسم حسین بن روح و شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمري بود و بعد از گذشتن این مدت سفارت منقطع شد و غیبت کبری واقع گردید پس هرکه ادعای سفارت و نیابت خاصه نماید و یا بر طبق آن دعوی مشاهده نماید کذاب و مفتري خواهد بود بر حضرت حجة الله عجل الله فرجه بلکه مرجع دین و احکام شریعت با امر آنحضرت راجع بسوی علما و فقها و مجتهدین است که از برای ایشان نیابت ثابت است علی سبیل العموم چنانکه توفیق شریف در جواب مسائل اسحق بن یعقوب که یکی از اجله و اختیار علماء شیعه و حمله اخبار است که بتوسط محمد بن عثمان ابن سعید عمروی عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام عرضه کرده بود و مسائل چندی سؤال نموده بود که آنحضرت در توفیق شریف جواب مسائل او را فرمود از آنجمله فرمود که اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و در روایت دیگر از حضرت امام باقر علیه السلام چنین امر شد که انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و و حرامنا و عرف احکامنا ما رضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا ردوا لراد علینا راد علی الله و هو فی حد الشک بالله و مستفاد از فرمان این دو حجت پروردگار آنکه علماء و حفظه علوم و اخبار و آثار ایشان که صاحب نظر و اهل استنباطند که از روی معرفت و دانش عارفند باحکام صادره از ایشان باید مکلفین رجوع بایشان نمایند در اخذ مسائل حلال و حرام و قطع منازعات که آنچه ایشان میفرمایند حجت است از برای عامه مکلفین با اجتماع ایشان مر شرایط فتوی را از قوه استنباط و عدالت و بلوغ و عقل و سایر شرایط اجتهاد و از برای ایشانست نیابت عامه که خلق من باب الجاء و اضطرار مکلفند رجوع نمودن بایشان دیگر تعیین نایب مخصوصی در زمان غیبت کبری نفرمودند بلکه حکم فرمودند بانقطاع نیابت خاصه و سفارت و آنکه مدعی آن کذاب و مفتري است بلکه لعن فرمود و تبری نمود از جماعتی از ایشان که مدعی نیابت خاصه شدند از آنجمله شخصی بود معروف بشریعی که از اجله اصحاب حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام بود و او اول کسی بود که ادعای مقام نیابت و سفارت نمود از روی کذب و افترا که توفیقی از حضرت بیرون آمد بر لعن و طعن او که شیعیان از او تبری نمودند و او را لعن کردند و بعد از آنکه مطرود شد ظاهر گردید از او کفر و

الحاد و زندقه بسیاری از آنجمله شلمغانی بود که اسم او محمد بن شلمغانی بود و او بعد از دعوی نیابت قائل بکفریات و الحادات شد بلکه قائل شد که ابلیس علیه اللعنه و العذاب مهدی موعود و قائم است پس توقیعی از جانب حضرت حجت بر لعن و طعن و تبری از او ظاهر شد از آنجمله نمیری محمد بن نصیر است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ادعای نیابت و وکالت نمود در زمان وکالت و سفارت محمد بن عثمان عمروی و چون توقیع بر لعن او بیرون آمد شیعیان او را لعن کردند و بعد از افتضاح و رسوائی دعوی نبوت کرد و ادعا نمود که من پیغمبرم از جانب امام علی النقی و در حق او غلو نموده و قائل شد بحلیت نکاح محارم و وطی مردان از آنجمله احمد بن هلال بود که انکار نمود وکالت و سفارت محمد بن عثمان بن سعید را از آنجمله محمد بن علی بن هلال بود که اموالی در نزد او جمع شده بود که بوکیل حضرت حجت برساند امتناع نمود و خود ادعای وکالت و نیابت نمود و توقیعی بر لعن و طعن و تبری از او ظاهر و شیعیان او را لعن کردند از آنجمله بلالی که معروف بود بابی طاهر بن بلال او نیز بجهة اموالی که از امام در نزد او جمع شده بود امتناع نمود از رد کردن بسوی وکیل آنحضرت که محمد بن عثمان بن سعید عمروی باشد از آنجمله حسین بن منصور حلاج است که کفر و زندقه بیشمار از او بروز و ظهور کرد و از شیخ طبرسی در کتاب احتجاج نقل شده که توقیعی از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه ظاهر شد بدست حسین بن روح بر لعن حسین بن منصور و شیخ ابو القاسم حسین بن روح نیز مخصوصا او را لعن نمود و ابو سهل بن اسمعیل نوبختی که یکی از وجوه شیعیان و بزرگان دین بود و شیعیان وثوق و اعتماد بسیاری باو داشتند و خود او نیز از تجار و متمولین بود و شیعیان وجوه خمس را در نزد او جمع مینمودند و او میفرستاد بنزد وکیل حضرت حجت و حسین بن منصور را حيله و تدبیری بنظر رسید که شاید بتواند ابو سهل نوبختی را تابع خود گرداند که اگر او تابع شود وجوه شیعیان بجانب او خواهد شد و آنچه مقصود اوست از ریاست باطله از برای او حاصل خواهد شد و چنین گمان داشت که ابی سهل نیز مانند بعضی از مردمان ضعیف العقول سخنان لا طائل و دعاوی باطله او را قبول خواهد نمود پس بنای خود را بر وفق و مدارا با ابی سهل گذاشت و اندکی اظهار بعضی از مقامات خود باو نمود تا آنکه نوشت باو که من وکیل حضرت حجت میباشم و بر تو و همه شیعیان واجب است که اطاعت من نمائید و ابی سهل باو اعتنائی ننمود تا آنکه دعوی مقام بلندتر از این را نمود و نوشت باو که باید در امر من شك نمائی پس ابی سهل در جواب نوشت که من مطلب آسانی را از تو خواهش میکنم در مقابل آنچه را که تو ادعا مینمائی که بسیار سهل و اندک است و آن این است که من میل بسیاری بکنیزان و جواری دارم و بسیاری از ایشان را در اطراف خود جمع نموده ام

و لکن پیری و سفیدی محاسن مرا مانع از معاشرت و مواصلت ایشانست و مرا در تکلف میاندازد که در هر جمعه محتاج بخضاب میشوم تا سفیدی ریشم بر آنها معلوم نشود و ایشان نفهمند که من پیرم تا آنکه از من تبری نجویند و اظهار کراهت نکنند و از من دوری نمایند و این خضابرا بنحو تکلف در خفیه و پنهان از ایشان مینمایم که ایشان مطلع نشوند و این امر مرا بسیار در مشقت و تعب دارد از تو خواهش میکنم که این کلفت و مشقت خضابرا از من برداری که ریش من بدون خضاب سیاه بماند آنگاه من بتو اطاعت خواهم کرد و بدعوی تو قائل خواهم شد آنوقت خلاق را بتو دعوت مینمایم و اگر این کرامت را از برای من ظاهر سازی بصیرت در امر تو حاصل میشود چون این جواب بحسین بن منصور رسید مفحّم و عاجز ماند فبهت الذي کفر فهمید که خطا کرده در دعوت کردن ابی سهل نوبختی را بنفس خود بعد از آن ابو سهل در جمیع مجالس و محافل این حکایت را ذکر میکرد که من دعوی حسین بن منصور حلاج را باطل کردم بآنچه ذکر شد و باو استهزا میکرد و توقیعیکه بر لعن این اشخاص در دست شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمة الله و رضوانه علیه ظاهر شد بدین نهج نقل شده اعرف اطلال الله بقائك و عرفك الخير كله و ختم به عملك من ثنق بدینه و تسكن الی نیته من اخواننا ادام الله سعادتهم بان محمد بن علی المعروف بشلمغانی عجل الله له النعمة و لا امهله قد ارتد عن الاسلام و فارقه و الحدفی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخالق جل و تعالی و افتري کذبا و زورا و قال بهتاننا و اثما عظیما کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسارنا مبینا و انا برئنا الی الله و الی رسوله صلوات الله و رحمته و برکاته علیه منه لعاین الله تتری فی الظاهر منها و الباطن فی السر و الجهر و فی کل وقت و علی کل حال و علی من شایعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فاقام علی تولیه بعده و اعلمهم تولاکم الله اننا فی التوقی و المحاذرة منه علی مثل ما کنا علیه ممن تقدمه من نظرائه من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم و عاده الله جل ثنائه مع ذلك قبله و بعده عندنا جمیلة و به نثق و اياه نستعین و هو حسبنا فی کل امورنا و نعم الوکیل و از این ملاحظه ظاهر شد اقوال سخیفه فلاسفه از وحدة وجود و اتحاد و حلول و تناسخ که این کفریاترا در میان مسلمانان نشر دادند و هریک تبعه بسیار پیدا کرده اند خصوصا حسین بن منصور حلاج که مذهب تصوف و اشراک از او در میان اهل تسنن بروز و ظهور یافته که الی حال این اعتقاد باطل در میان مردم منتشر است و بالجمله دعوی نیابت خاصه و منصب سفارت در غیبت کبری منقطع شده است و هرکس این ادعا را بنماید دعوی باطل و افتریست که بر حضرت حجة الله بسته است و مطرود و ملعونست در نزد حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و ادعای نیابت یا با بیت که در این ازمنه از ملاحظه توابع شیطان لئیم بروز و ظهور یافته و یا دعوی مرتبه غیر آن چون رکنیت که عبارة اخرى

مرتبه سابقه است و نحو آن و یا دعوی مهدویت نمودن همه اینها کفر و شرک و الحاد است که باید تبری نمود و لعن کرد صاحبان این دعاوی باطله را و باید منتظر فرج آل محمد شد بآن علاماتی که ائمه دین از برای ظهور موفور السرور آن نور الهی بیان فرموده اند که عنقریب ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

مقاله سادسه در ذکر اسامی و احوالات کسانی که بخدمت حضرت حجة الله صاحب الامر عجل الله فرجه رسیده اند

بعد از تولد آن بزرگوار تا زمان غیبت صغری و در زمان غیبت صغری که قریب بهفتاد و چهار سال طول مدت آن بود که آن اشخاص مشاهده نموده اند نور جمال عظیم المثل حضرت حجت ذو الجلال را و دلایل امامت از آنحضرت مشاهده کرده اند زیرا که آنحضرت در سنه دویست و پنجاه و پنج یا پنجاه و شش از هجرت متولد شده و تا دویست و شصت از هجرت با پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود اول از آنکسانیکه نور جمال آنحضرت مشاهده کرده اند حلیمه خاتون خواهر حضرت امام علی النقی علیه السلام بود که در بسیاری از اوقات زیارت نور جمال او مشرف میشد و دلایل امامت بسیار از آنحضرت مشاهده میکرد که در اثنا ذکر ولادت آنحضرت بیان شد دویم نسیم خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود نسیم میگوید که من در روز سیم تولد آن بزرگوار بود که داخل خانه شدم و عطسه نمودم ناگاه دیدم که آن آفتاب آسمان امامت سر از مطلع گهواره بیرون نموده فرمود رحمك الله بشارت باد ترا که عطسه امان از موت است تا سه روز سیم ابو نصر خادم آنحضرت بود گفت که چند روزی بعد از تولد آن نور الهی داخل شدم در آنخانه که گهواره آن بزرگوار در آنجا بود چون چشمم بنور جمال آنسرور افتاد دیدم که مانند قرص قمر متلالی بود بر او سلام کردم جواب سلام مرا باز داد و فرمود علی الصندل الاحمر یعنی قدری صندل سرخ از برای من حاضر نما از آنحال تعجب کردم پس فرمود اتعرفنی عرض کردم بلی فدایت شوم توئی سید و مولا و پسر سید و مولای من فرمود لست عن هذا سئلتك یعنی از این از تو سؤال نکردم انا خاتم الاوصیاء و بی یرفع البلاء عن شیعتی چهارم یعقوب بن منقوش بود که شیخ صدوق بسند خود از او روایت کرده که روزی بخدمت مولای خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم دیدم که آنحضرت بر روی تختگاهی نشسته و بر جانب راست او حجره بود که پرده بر آن آویخته بود عرض کردم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از شما فرمود که پرده را بردار چون پرده را برداشتم دیدم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریباً هشت ساله یا ده ساله بنظم آمد با جبین گشاده و روی سفید و دیده های درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او خالی بود و کاکلی بر سر داشت پس آمد و بر روی ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود که اینست امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود که ایفرزند

گرامی برو تا وقت معلوم که از برای ظهور تو مقرر شده پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد آنگاه حضرت بمن فرمود ای یعقوب نظر کن در حجره کیست چون داخل حجره شدم و گردیدم هیچکسرا در آنحجره نیافتم پنجم و ششم و هفتم محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی که با چهل نفر از شیعیان بودند چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه از ایشان روایت کرده که این ثقات که اسامی ایشان ذکر شد روایت کرده اند که ما چهل نفر بودیم از وجوه شیعه که در منزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جمع شده بودیم پس آنحضرت فرزند خود صاحب الامر را بما نشان داد و بما فرمود اینست امام شما پس از من و خلیفه من است بر شما پس اطاعت کنید او را و پراکنده نشوید بعد از من که هلاک خواهید شد و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده و از دنیا رحلت فرمود هشتم و نهم و دهم باقی وکلاء حضرت حجة الله که عثمان بن سعید عمروی و حسین بن روح و علی بن محمد سمري که در زمان سفارت و نیابت بخدمت آنسرور مشرف میشدند و اما محمد بن عثمان پس در حدیث قبل ذکر شد یازدهم اسمعیل بن علی نوبختی بود چنانکه از شیخ طوسی در کتاب غیبت او نقل شده که اسمعیل بن علی گفت در حال مرض موت حضرت امام حسن عسکری بخدمت او مشرف شدم دیدم که عقید غلام آنحضرت که آن بزرگوار خود او را تربیت کرده بود در نزد آنحضرت حاضر بود و حضرت باو امر فرمود که از برای من آب مصطکی بجوشان چون آترا تصفیه کرد و بخدمت آن امام عالمیان آورد خواست بنوشد دست مبارکش لرزید و بر زمین گذاشت پس بعقید فرمود داخل خانه شو و در آنجا طفلی میبینی که بسجده پروردگار مشغولست او را نزد من آور عقید داخل حجره شد و تفحص از حال آنطفل مینمود دید که در سجده است و انگشت شهاده خود را بسوی آسمان بلند کرده بود آنگاه عقید بر او سلام کرد و او نماز را بطریق اختصار تمام نمود پس عقید عرض کرد که مولای من ترا احضار نموده چون بنزد آن بزرگوار آمد دیدم سلام کرد و رنگ مبارکش مانند در سفید بود و موی سیاه کوتاهی در سر او ظاهر بود و بیخ دندانهای مبارکش گشاده بود چون چشم پدر بزرگوارش بر او افتاد گریه کرد و فرمود که ای آقای اهل بیت من تو خود مرا از آب سیراب کن بدرستی که بسوی پروردگار خود میروم پس آن آب مصطکی را پیدر بزرگوار خود داده نوشید و فرمود باو که مرا از برای نماز مهیا کن در آنحال دستمالی در آغوش او پهن کردند و آنطفل او را وضو داد پس حضرت فرمود ای پسر من مژده باد ترا که توئی صاحب الزمان و توئی حجت خدا در روی زمین و توئی پسر من و وصی من و من ترا متولد کرده ام و توئی م ح م د ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن ابی طالب علیهم السلام و ترا پیغمبر خدا متولد

نمود و تویی ختم کننده ائمه طاهرين که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم مژده ترا بخلايق داده و باین اسم و کنیه ترا نامیده است و اینها را که بتو گفتم پدرم از پدران پاکشان بمن خبر داده و صلی الله علی اهل البيت ربنا انه حمید مجید در آنساعت که اینرا فرمود و روح مطهر منور او بسوی رضوان جنان پرواز نمود دوازدهم ماریه کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود که گفت چون حضرت قائم متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهاده را بسوی آسمان بلند نموده عطسه کرد پس گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله بعد از آن فرمود گمان کردند ظالمین که حجت خدا برطرف خواهد شد سیزدهم احمد بن اسحق قمی که از اجله علما و حمله اخبار و معتمد در نزد امام حسن عسکری علیه السلام بود شیخ صدوق بسند خود از او روایت کرده که روزی بخدمت امام حسن عسکری مشرف شده و در قلب خود اراده نمودم که سؤال نمایم از آنحضرت از امام بعد از او قبل از آنکه من سؤال نمایم فرمود که ای احمد حقتعالی هرگز زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت تا روز قیامت و زمین و اهل آن ناچارند از وجود حجتی که بواسطه آن خیرات و برکات بر زمین نازل شود و آفتها و بلاها از ایشان دفع شود پس عرض کردم فدایت شوم یابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود آن حضرت برخاست و داخل خانه شد بعد از لمحۀ بیرون آمد و در دست او پسری سه ساله بود چون ماه شب چهارده و فرمود ای احمد چون بسیار در نزد ما عزیز و محترم بودی من این سر را بتو نمودم و او همانم جد خود محمد مصطفی است و این زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد عرض کردم فدایت شوم علامت امامت او چیست که قلبم باو مطمئن گردد ناگاه دیدم که آن طفل بسخن درآمد و بزبان فصیح فرمود که انا بقیة الله فی الارض انا المنتقم و انا المهدی و انا القائم باذن الله و انا الخاتم و انا الذی املاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا چهاردهم سعد بن عبد الله است که از ثقات اصحاب حدیث است شیخ صدوق روایت کرده که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود عازم خدمت آنحضرت شد و سعد بن عبد الله نیز بمصاحبت او روانه شدند چون بسر من رأی رسیدند احمد بن اسحق اذن دخول خواست از برای خود و من چون داخل شدیم احمد همیانی با خود داشت که در آن صد و شصت کیسه بود از طلا و نقره که هر یک از آنها را یکنفر از شیعیان آنحضرت سرش را مهر زده بخدمت آنحضرت فرستاده بودند چون شرف حضور حاصل شد دیدم که در دامن آنحضرت طفلی مانند ستاره مشتری در کمال حسن و جمال نشسته است و در سرش دو کاکل بود و در نزد امام حسن عسکری علیه السلام گوئی از طلا بود بشکل انار که بجواهر گران بها مرصع بود و آنحضرت خود مشغول نامه نوشتن بود چون آن طفل مانع میشد او را از نوشتن، حضرت آن گوی را میانداخت و آن طفل از پی آن میرفت و آنحضرت

مشغول نوشتن میشد چون احمد همیانرا گشود و کیسه ها را در نزد آنسرور گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها تحف و هدایای شیعیان تو است بگشا و متصرف شو پس آن نوربخش دیده های اهل عالم پدیر بزرگوارش عرضکرد که آیا جایز است که دست طاهر خود را بسوی مالهای حرام دراز کنم بعد از آن حضرت فرمود که ای پسر اسحق آنچه در همیانست بگذار در نزد صاحب الامر تا حلال آنرا از حرام جدا نماید پس احمد يك کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود این از فلان استکه در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی آن از قیمت ملکی استکه از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و سه دینار آن از کرایه دکان است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است فرمود راست گفתי ای فرزند بگو که چه چیز در میان آنها حرام است تا بیرون کند فرمود که در میان آنها يك اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده شده و تاریخش در آن نقش است و نصف سکه آن محو شده و يك دینار حرام مقراض شده در آن هست که یکدانك و نیم است در این کیسه این دو دینار حرام است و وجه حرمتش آنکه صاحب اینکیسه را در فلان ماه در نزد جولائی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر آن گذشت و آنرا دزد برد آنمرد چون گفت که ریسمانرا دزد برده تصدیق او نکرد و غرامت آنرا از او گرفته و این ریسمانی بود باریکتر از آن دزد برده آنرا داد بافتند و فروخت آنرا بدو دینار و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرامست چون احمد آن دو کیسه را گشود آندو دینار بهمان علامتهائیکه حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد آنرا برداشت و باقی را تسلیم آنحضرت نمود پس مره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این از فلانستکه در فلان محله از قم میباشد و پنجاه اشرفی در آنست و ما دست بر این مره دراز نمیکنیم پرسید چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی استکه بین صاحب آن با برزگانش مشترك بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال شرکاء در آنست حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود راست گفתי ایفرزند پس باحمد گفت که این کیسه ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و این حرامست تا آنکه همه آنها را تمیز فرمود و بعد از آن سعد بن عبد الله خواست که مسائل خود را از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال نماید فرمود که از نور چشم من آنچه میخواهی سؤال کن پس سعد بن عبد الله مسائل مشکله خود را از آن نور الهی سؤال نمود و جواب شافی کافی شنید و جمله از مسائل که از نظرش محو شده بود آن حضرت من باب الاعجاز بیادش آورده و جواب فرمود پانزدهم ابو الادیان است چنانچه مجلسی علیه الرحمه از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین نقل نموده که ابو الادیان یکی از خدام امام حسن عسگری

علیه السلام بود و نامه های آنحضرترا بشهرها میرد ابو الادیان گفت که روزی در ایام بیماری آنحضرت بخدمتش مشرفشدم در آنحال نامه نوشته بمن داد و فرمود که این نامه را ببر بمداین و سفرت پانزده روز طول میکشد و در روز پانزدهم داخل سرمن رأی میشوی و صدای ناله و شیون از خانه من میشنوی و مرا در جائیکه میت را غسل میدهند میبینی عرضکردم که ای سید و مولای من بعد از شما جانشین شما که میباشد فرمود آنکسیکه جواب اینمکتوباترا از تو میطلبد اوست جانشین من عرض کردم که علامات او را زیاده از این بیان فرمائید فرمود کسیکه بر من نماز میگذارد او است جانشین من عرضکردم زیاد فرمائید علامات او را از برای من تا واضح شود فرمود آنکسیکه خبر میدهد بآنچه در میان همیانست او است قائم بعد از من دیگر مهابت و صلابت آنحضرت مانع شد مرا از آنکه پرسم که در میان همیان چیست پس نامه ها را برداشته بمداین رفتم و در روز پانزدهم مراجعت نموده داخل سر من رأی شدم چنانکه خبر داده بود و صدای ناله و شیون از خانه آنسرور شنیدم و جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام را ملاقات کردم دیدم که بر باب خانه آنحضرت ایستاده و شیعیان در اطراف او بجهة وفات امام باو تعزیت میگفتند و از جهت اعتقاد بامامت او باو تهنیت میگفتند و در آنحال با خود گفتم که اگر این مرد امام باشد هر آینه امامت ضایع گردید زیرا که من او را بشرب خمر و قمار باختن و طنبور زدن میشناختم آنگاه منمهم پیش رفتم و باو تعزیت گفتم از من چیزی نپرسید آنگاه دیدم عقید غلام بیرون آمد بجعفر گفت برادرت کفن کرده شد برخیز و نماز کن پس جعفر در حالتیکه شیعیان در اطرافش بودند دیدم که حضرت امام حسن عسکریرا کفن کرده در بالای تابوت گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که نماز بخواند ناگاه طفل گندم گونی که موهای سیاه کوتاه داشت و بیخ دندانهایش گشاده بود بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت که ایعمم پس بایست که من اولی بآنم که بر پدرم نماز بخوانم آنگاه جعفر بعقب رفت در حالتیکه رنگ رویش مانند غبار گردیده بود پس آنطفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوارش نماز کرد و او را در یکسمت قبر پدرش حضرت امام علی النقی علیه السلام دفن نمود بعد از آن بمن فرمود ای ابو الادیان بیاور جواب آن نامه هائی که در نزد تو است پس آن نامه ها را باو تسلیم کردم و در پیش خود گفتم که تابحال دو علامت از علانمی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بمن خبر داده بود ظاهر شد و باقی ماند نقل همیان که به بینیم چه میشود پس بیرون آمده بنزد جعفر رفتم دیدم که از شدت غیظ آه میکشید در آن اثنا حاجز و شاء از جعفر پرسید ایسید من اینطفل کیست اگر پسر امام حسن عسکری باشد باید که از برای خود حجتی اقامه کند جعفر گفت بخدا سوگند که تابحال من او را ندیده بودم و نمیشناسم در آن حال چند نفر از اهل قم وارد شدند و از حضرت امام حسن عسکری

احوال گرفتند گفتند که وفات نمود پرسیدند که جانشین آن بزرگوار کیست گفتند جعفر برادر او پس ایشان بجعفر سلام کردند و تعزیت و تهنیت گفتند و پس از آن بجعفر گفتند که در نزد ما اموال و مکتوباتیست و باید بما بگویی که این نامه ها از کیست و مقدار اموال چیست آنگاه جعفر برخاست در حالتیکه از شدت غیظ دامش را تکان میداد میگفت که این جماعت توقع دارند که از غیب خبر بدهیم بعد از آن خادمی بیرون آمد و گفت در نزد شما مکتوب فلان و فلانست و همیانست که که در آن هزار دینار است و سکه ده دینار از آن محو شده آن اموال و مکتوباترا تسلیم نمائید ایشان گفتند که کسی که ترا در پی این امر فرستاده هر اینه او امام است پس جعفر بنزد خلیفه رفته ماجرا را باو نقل کرد آنگاه غلامان خود را فرستاد و صیقل جاریه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند و آن طفلرا از او مطالبه کردند او انکار نمود و ادعا کرد که من از حضرت امام حسن عسکری حامله ام و هنوز وضع حمل من نشده و مقصودش کتمان امر حضرت حجت بود چون این ادعا را از آنجاریه شنیدند او را باین ابی الشوارب قاضی سپردند که در نزد او بماند تا ادعای او ظاهر شود بعد از اندک زمانی خبر فوت عبد الله بن یحیی بن خاقان در رسید و خبر خروج صاحب زنجیان در بصره بمعتمد و اصحاب او دادند و اغتشاش کلی روی داد که از جاریه غفلت کردند و از دست ایشان رها شد شانزدهم کامل بن ابراهیم است چنانکه از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل شد که جماعتی از مفوضه و غیر آن در مسئله تفویض منازعه کردند و کامل بن ابراهیم را بخدمت حضرت امام حسن عسکری فرستادند که اینمسئله را از آنحضرت سئوال نماید کامل میگوید چون بخدمت آنسرور رسیدم سلام کرده نشستم بسوی درگاهی که پرده بر آن آویخته بود ناگاه باد آن پرده را بلند نمود چشمم افتاد بجوانی که صورت او مانند ماه شب چهارده بود قریب چهار سال سن مبارکش بود پس دیدم که آنجوان فرمود یا کامل بن ابراهیم که لرزه بر اندام من افتاد و بی اختیار عرضکردم لبیک یا سیدی و مولای فرمود آمده سئوال کنی از مقاله مفوضه دروغ گفتند مفوضه و تکذیب نموده اند خدا و رسول او را بلکه قلوب ما ائمه دین اوعیه و ظرف است از برای مشیت و و اراده الهی پس اگر خدا بخواهد امری را ما نیز میخواهیم آن امر را و خداوند در قرآن مجید فرموده است که ائمه علیهم السلام نمیخواهند مگر آنچه پیرا که خدا خواسته پس آن پرده بحال خود بر گشت و من قادر نبودم که آنرا بردارم و کشف حجاب نمایم بعد از آن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تبسم کنان نگاه کرد بمن و فرمود یا کامل دیگر از برای چه نشست و حال آنکه از مطلب تو خبر داد کسیکه بعد از من بر همه خلائق حجتست آنگاه برخاسته بیرون رفتم و قایم علیه السلام را دیگر ندیدم و این روایترا شیخ طوسی بچند سند نقل کرده است هفدهم رشیق مصاحب مازرانی است

چنانکه از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل شده است از قنبری که رشیق گفت که خلیفه معتمد ما را طلبید و ما سه نفر بودیم و بما حکم کرد که بر اسبهای سبک باری که اسب باری نباشند بلکه با اسبهای سواری داخل در سر من رأی شوید و محله و خانه را از برای ما وصف نمود و گفت وقتیکه بآن خانه رسیدید خدمتکار سیاهی در پیش آنخانه مینید آنگاه هجوم آور شوید باندرون خانه و هرکرا در آنخانه دیدید سرش جدا نموده نزد من آورید پس بگفته او داخل در سر من رأی شدیم و آنچه بما خبر داده بود چنان یافتیم و در میان دالان خانه خادم سیاهی دیدیم که در دستش بند زیر جامه بود و میبافت از او پرسیدیم که در خانه کیست گفت صاحبش و از ما باکی نمود و چندان اعتنائی بما نکرد پس داخل خانه شدیم خانه امیرانه دیدیم که هرگز بهتر از آن عمارت ندیده بودیم و صحن انعمارت خالی بود و احدیرا در آنجا ندیدیم پس ستر و سایبانی مشاهده کردیم که بهتر از آن دیده نشده گویا که دست خلائق از آن کوتاه بود پس آنرا بلند نمودیم خانه وسیعی دیدیم که گویا در اندرون خانه دریائی بود و در آخر آن حصیری دیدیم و چنان دانستیم که آن حصیر بر روی آبست و بر روی آنحصیر مردیرا دیدیم که زیباترین مردم بود ایستاده نماز میکرد و ابا بما اعتنائی نکرد و بجانب ما التفات نفرمود آنگاه یکی از ما که اسم او احمد بن عبد الله بود از ما سبقت گرفته خواستکه داخل در خانه شود ناگاه در آب افتاد و دست و پا میزد نزدیک بود که غرقشود و در آن حال من دست خود را دراز کرده دستش را گرفتم و او را بیرون آورده خلاص کردم چون بیرون آمد مدهوش شد و ساعتی بدین منوال بود پس رفیق دیگر ما جرأت نموده خواست که داخل در خانه شود او نیز مانند اولی مشرف بغرق شد آنگاه من مدهوش شده و بصاحب خانه گفتم که از تو و خدای تو معذرت میطلبم بخدا سوگند که من ندانستم که حقیقت این امر را که مأمور بآن شده ایم چیست و ندانستیم که بکشتن کدام شخص میآئیم و حال از کرده خود نادم و پشیمانم و بسوی خدا توبه و بازگشت کردم آنشخص ابا بسخنان ما اعتنا نکرد و از نماز خواندن رو بر نگردانید و اینکیفیت او ما را ترسانید و از آنجا برگشتیم و خلیفه معتضد منتظر ما بود و بدربانان سپرده بود که هر وقت وارد شدیم ما را بنزد وی ببرد پس در شب وارد شدیم و دربان ما را بنزد او برد و چگونگی امری را که بجهة آن رفته بودیم از ما پرسید ما آنچه واقع شده بود از برای او نقل کردیم گفت قبل از من بکسی ملاقات کرده اید که اینخبر را باو گفته باشید گفتیم نه پس قسم های مغلظه بنیاد کرد که اگر اینخبر را اظهار نمائید گردن شما را میزنم و مادر زمان حیوة او از ترس خلیفه جرأت ابراز اینمطلب را نکردیم مگر بعد از فوت او قطب راوندی ره در کتاب خرائج نقل کرده که بعد ازین خلیفه معتضد لشکر بسیاری بسر من رأی فرستاد وقتیکه داخل خانه آن

سرور شدند از سرداب مقدس صدای قرائت قرآن شنیدند پس در اطراف خانه و بر در آن جمع شدند و بزرگ لشگر بر در خانه ایستاد و منتظر بود تا همه لشکر برسند و داخل خانه شوند تا او را يك دفعه بگیرند ناگاه آنجوان از سرداب بیرون آمد و از میان جماعت و در پیش روی بزرگ ایشان عبور کرد و از نظر مردم غایب شد پس بزرگ لشگر گفت که بسرداب داخل شوید و او را بگیرید گفتند باو که آیا او همان نبود که از سرداب بیرون آمد و از پیش روی تو عبور کرد و از نظر مردم غایب شد گفت من ندیدم او را شما که دیدید چرا گذاشتید برود گفتند ما گمان کردیم که تو او را میبینی و امر نکردی ما را بگرفتن او ازین جهت ما متحمل نشدیم هیچدهم ابو العباس محمد بن جعفر قمی حمیری بود که با جمع کثیری از اهل قم وارد سرمن رأی شدند چنانکه مجلسی (ره) از شیخ صدوق و او بسند خود از علی بن سنان موصلی روایت کرده که جماعتی از اهل قم و نواحی آن که از جمله ابو العباس محمد بن جعفر قمی بود وارد سرمن رأی شدند در وقتی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده بود سؤال کردند که وارث او کیست گفتند جعفر برادر او پرسیدند که او در کجاست گفتند برای تفریح و تفریح در شط در کشتی نشسته و بشرب خمر مشغولست با چند نفر مغنیان چون آنجماعت این سخن شنیدند بیکدیگر نگاه کردند و گفتند امام باین صفتها نمیباشد بعضی از آنها گفتند که برمیگردیم و این اموال را بصاحبانشان رد مینمائیم ابو العباس بایشان گفت توقف نمائید تا این مرد مراجعت نماید او را امتحان کنیم تا صحت و فساد ادعای او معلوم گردد چون جعفر برگشت بنزد او رفتند و سلام کردند و گفتند ای سید ما ما جماعتی هستیم از اهل قم و جمعی از شیعیان نیز با ما هستند و پاره ای از اموال برداشته که بخدمت مولای خود حضرت امام حسن عسکری مشرفشویم حال او وفات نموده جعفر گفت که آن اموال در کجاست گفتند در نزد ماست گفت بیاورید آن را در نزد من گفتند که ما اموال را که خدمت حضرت امام حسن عسکری میآوردیم شیعیان هر يك یکدینار یا دو دینار میدادند آنها را جمع میکردیم و در میان يك کیسه میگذاشتیم آنوقت همه آن شیعیان مهرهای خود را بآن کیسه میزدند چون بخدمت آن امام اناام میرسیدیم آنحضرت میفرمود که همه مال چه قدر است و چند دینار است و چه قدر از فلاں است و چه قدر از فلاں هر يك را بیان میفرمودند و نقش مهرهای هر یک را میفرمود جعفر گفت دروغ گفتید در حق برادرم و ادعا کردید بر برادرم چیزی را که هرگز برادرم آن را نکرده است زیرا که آنها غیب است و جز خدای تعالی کسی نمیداند چون آنجماعت سخنان جعفر را شنیدند بیکدیگر نگاه کردند پس جعفر حکم کرد که آن اموال را بنزد من بیاورید گفتند که آن اموال از ما نیست و ما اجرت گرفته ایم از صاحبان آن و وکیل شده ایم و بتو نمیدهیم مگر بهمان

علاماتی که از امام حسن عسکری میدیدیم و اگر تو امامی از برای ما دلیل و برهانی اقامه کن و اگر اقامه دلیل نکنی اموال را برمیگردانیم بسوی صاحبانش تا آنکه هرچه رأی ایشانست عمل نمایند در آنحال جعفر بنزد خلیفه رفت و شکایت نمود خلیفه آنجماعت را احضار کرد و گفت این اموال را بجعفر تسلیم نمائید گفتند خدای تعالی امور خلیفه را اصلاح کند ما جماعتی هستیم اجیر و از جانب صاحبان این اموال و کیلیم و آنها بما سپرده اند که آنها را بکسی تسلیم ننمائیم مگر بدلیل و معجزه و عادت ما با حضرت امام حسن عسکری بدین نهج بود خلیفه گفت که دلیل و معجزه امام حسن در اینباب چه بود گفتند که صفت دینارها و صاحبان آنها را بیان میفرمود و قدر آنها را میگفت آنگاه آن اموال را باو تسلیم میکردیم و مکرر خدمت او اموال میآوردیم و این معجزه از او مشاهده میکردیم و حال آنحضرت وفات کرده اگر این مرد نیز صاحب این امر است باید معجزه که برادرش بما مینمود بنماید تسلیم او مینمائیم و الا این اموال را بصاحبانش رد مینمائیم جعفر گفت یا امیر المؤمنین اینها دروغ میگویند و بر برادرم افتراء میزنند خلیفه گفت که اینها از جانب دیگران رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ پس جعفر مبهوت شد و ساکت گردید پس آنجماعت بخلیفه التماس کردند و خواهش نمودند که کسی را از جانب خود همراه ایشان نماید که ازین شهر سلامت بیرون روند خلیفه بنقیب امر کرد که کسی را مواظب ایشان نماید چون از شهر بیرون رفتند ناگاه دیدند جوان زیبایی از عقب ایشان بیرون آمد و يك يك اسامی ایشان را گفت که یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان مولای شما شما را میخواهد اجابت کنید ایشان گفتند که آیا تویی مولای ما گفت معاذ الله من بنده او هستم بیائید تا بنزد او رویم با آن جوان رفتیم تا بنخانه امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدیم ناگاه حضرت قائم علیه السلام را دیدیم که بر تختی نشسته و گویا در حسن و جمال و بها پاره ماه بود و دربرش لباسهای سبزی بود پس باو سلام کردیم و جواب شنیدیم بعد از آن فرمود که همه آن اموال فلان مقدار از دینار است و فلان شخص فلان قدر فرستاده پس همه آنها را وصف فرمود و بعد از آن لباسها و بارها و چارپایان ما را وصف نمود آنگاه ما برای بجا آوردن شکر الهی بسجده افتادیم و از برای تعظیم آن بزرگوار در برابرش زمین را بوسیدیم بعد از آن هرچه میخواستیم از او پرسیدیم و جواب با صواب شنیدیم و آن اموال را بخدمتش آوردیم و بما فرمود که بعد ازین دیگر بار بسرم رأی نیاورید و در بغداد از برای شما کسیرا نصب مینمایم که هرچه اموالست در نزد او بیاورید و توقیعات ما از نزد او بیرون میآید و بابی العباس کفنی با قدری حنوط عطا نمود و فرمود که خدای تعالی ترا در خصوص وفات تو اجر عظیم کرامت فرماید بعد از آن از خدمتش مرخص شدیم و بتل همدان نرسیده ابی العباس وفات

کرد و بعد از آن دأب ما چنین بود که اموال را ببغداد میبردیم و بوکلای آنحضرت که در آنجا نصب کرده بود تسلیم مینمودیم و بعضی چنین نقل کرده اند که بعد از آن جعفر بیست هزار دینار بخلیفه رشوه داد و گفت یا امیر المؤمنین منصب برادرم را از برای من برقرار نما خلیفه گفت که مقام و منصب و مرتبه برادرت از جانب خدا بود نه از جانب من و ما آنچه سعی کردیم که نور او را خاموش نمائیم خداوند روز بروز او را بسبب تقوی و علم و عبادت و حسن ظاهری که داشت بلند میگردانید پس اگر تو نیز در نزد شیعیان برادرت بمنزله او هستی احتیاج بتقویت ما نداری و اگر آنمرتبه را نداری از علم و تقوی و عبادت و کرامات و معجزات هر اینه تقویت ما از برای تو فایده ندارد نوزدهم مجلسی ره از کافی نقل نموده که کلینی بسند خود از ابی‌محمد و جنائی روایت کرده که بعضی از اخوان ما قبل از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دید که حضرت قایم علیه السلام از خانه بیرون آمد در حالتیکه میفرمود پروردگارا تو میدانی که احب بقاع و دو سترین مکانها در نزد من سکنی کردن در سرمن رای است و میخواهیم در آنجا مسکن نمایم اگر منع نکنند بیستم ابی علی بن مطهر است چنانکه مجلسی از ارشاد مفید و کلینی روایت کرده است از علی بن محمد و او از فتح غلام زراری که از علی بن مطهر شنیدم که میگفت من حضرت صاحب الامر را دیدم و قد مبارک او را از برای من وصف کرد بیست و یکم از کتاب ارشاد و او بسند خود از عمرو اهوازی روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را بمن نشان داد و فرمود که این صاحب شما است بیست و دویم جد ابی الحسن بن وجنا بود چنانکه صدوق علیه الرحمه بسند خود از او روایت کرده که پدرم از جدم روایت کرده که بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام مادر خانه آنحضرت بودیم ناگاه سوار چندی داخل خانه شدند از برای نهب و غارت اموال که یکی از ایشان جعفر کذاب بود پس اطراف ما را گرفتند در آنحال امیدواری ما بحضرت قائم بود دیدم که آنحضرت از در خانه بیرون آمد و من باو نگاه میکردم در آنوقت آن حضرت بسن ششسالگی بود و غیر از من احدی او را ندیده بود تا آنکه از نظرم غایب گردید بیست و سییم محمد بن صالح قنبریست که جد او قنبر بزرگ غلام امام رضا علیه السلام بود چنانکه صدوق بسند خود از ابی عبد الله بلخی و او از محمد بن صالح روایت کرده که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری وقتیکه جعفر کذاب در سر میراث نزاع میکرد و صاحب الامر عجل الله فرجه از سمتی که جعفر ندانست درآمد و گفت یا جعفر ترا چه شده است که بحقوق و میراث من متعرض میشوی جعفر از این سخن متحیر و مبهور شد و بعد غایب گردید و جعفر هرچه در میان مردم جستجو نمود او را پیدا نکرد بیست و چهارم نیز مجلسی از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و از غیبت شیخ طوسی که هر یک بسند خود از ضوء بن

علی و او از فارسی که یکی از چاکران حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود روایت کرده که من در خانه آنحضرت ایستاده بودم و آن حضرت مرا طلبید و فرمود که چه چیز ترا در این مکان آورد عرض کردم شوق خدمتکاری تو مرا در اینمکان آورد فرمود که در اینخانه باش پس من در میان خدمتکاران آنحضرت ماندم و هرچه ایشانرا ضرور میشد ببازار رفته میخریدم روزی خواستم که بخدمت او مشرفشوم ناگاه صدائی از میان خانه شنیدم که فرمود در مکان خود توقف کن و از جای خود حرکت منما من جرئت نکردم که داخل خانه شوم یا بیرون روم در آنحال کنیزی بیرون آمد و با وی چیزی بود پوشیده بعد از آن امر شد بمن که داخل شو پس داخل شدم بآن کنیز فرمود آنچه در نزد تو است پوشش از رویش بردار پس کنیز روپوشرا برداشت ناگاه نظرم بر طفل سفید رنگ خوب روئی افتاد و پوشش از روی شکمش برداشت دیدم موهای سبزی از سینه تا نافش کشیده شده بود پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بمن فرمود که اینست صاحب شما و بعد از آن بکنیز امر فرمود که اینست صاحب شما و بعد از آن بکنیز امر فرمود تا او را برداشت و بعد از آن دیگر او را ندیدم تا آنحضرت وفات کرد بیست و پنجم ابی هرون است چنانکه از شیخ صدوق و از غیبت طوسی که هر یک بسند خود از جماعتی روایت کرده اند که ابی هرون گفت که حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه را دیدم در حالتیکه روی مبارکش مانند ماه شب چهارده بود و در ناف موهای دیدم که مانند خط کشیده بود پارچه را برداشتم دیدم که ختنه کرده شده است از آنحال از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم فرمود بدین نهج زائیده شده و ما هم بدین طریق زائیده شدیم لکن بجهة عمل بسنت تیغ را بمحل ختنه میگذاریم تا آنکه سنت ختنه بعمل آید بیست و هشتم محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام است که یکی از ابرار سادات بنی هاشم است و از غیبت طوسی بسند خود از او روایت کرده که ما بین مسجد کوفه و مسجد مدینه بخدمت حضرت حجت صاحب الزمان مشرف شدم در حالتیکه صغیر السن بود بیست و هفتم احمد بن عبد الله هاشمی بود که از سادات بنی عباسی است چنانکه از غیبت طوسی بسند خود روایت کرده از او که ما در روز وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سر من رأی بخانه آنحضرت حاضر بودیم و جنازه آنحضرت را گذاشتند و ما سی و نه نفر بودیم که منتظر از برای نماز او بودیم ناگاه دیدم جوان عشاری یعنی بسن ده ساله با پاهای برهنه ردا بر سر کشیده بیرون آمد وقتیکه او را دیدیم بدون آنکه او را بشناسیم از هیبت و جلالش از جای برخاستیم آنگاه در پیش روی ما ایستاد و ما در پشت سرش صف بستیم و با او بر جنازه حضرت نماز خواندیم و چون از نماز فارغ شد داخل خانه شد غیر از آنخانه که از آنجا بیرون آمد بیست و هشتم علی بن ابراهیم فدکی بود چنانکه از غیبت طوسی بسند خود از او روایت کرده که قبل از

سیصد از هجرت بطواف بیت الله مشغول بودم و شش شوط آنرا بجای آوردم خواستم که شوط هفتم را نیز بجای آورم ناگاه در سمت دست راست جمعیتی دیدم که دور هم حلقه زده اند و در میان ایشان جوان خوش روئی با هیبت تمام نشسته بود در آن حال بطرزی تکلم نمود که هرگز کلامی از آن بهتر و شیرین تر ندیده و نشنیده بودم پس نزدیک آنجماعت رفتم و ازدحام مردم مرا مانع شد از حلاوت کلام و سخن گفتن با او از بعضی از ایشان پرسیدم که این جوان کیست گفتند پسر پیغمبر خداست که در هر سالی یکمرتبه از برای خاصان خود ظاهر میشود و با ایشان سخن میگوید آنگاه بآنحضرت عرض کردم که من طالب ارشاد و هدایتم مرا ارشاد و هدایت نما آنگاه سنک ریزه بمن داد بعضی از آنجماعت بمن گفتند که پسر پیغمبر بتو چه داد گفتم سنک ریزه چون دست خود را گشودم ریخته طلائی مشاهده کردم پس از آنجا رفتم ناگاه دیدم که آنحضرت از عقب من رسید فرمود که آیا از برای تو حجت ثابت گردید و حق برای تو آشکار شد و کوری دیده دلت زایل گردید آیا مرا میشناسی عرض کردم نه فرمود منم مهدی منم قائم زمان منم کسیکه زمین را پر از عدل میکنم چنانکه پر از جور شده باشد بدرستیکه روی زمین خالی از حجت نمیشود و خلائق بیشتر از حیرت بنی اسرائیل در فترت و حیرت نمیمانند و حال من برای اکثری از شیعیان بتوسط سفرا ظاهر گردیده و اینکه گفتم امانتیبست در نزد تو آنرا ببرادران خود که از اهل حقند خبر ده بیست و نهم محمد بن عبد الله قمی است از غیبت طوسی ره بسند خود از احمد بن خلف و او از محمد بن عبد الله روایت کرده که بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام مدت سی سال جستجوی مولای خود مینمودم و چند سال در مکه متوطن شدم و تتبع اخبار و آثار مینمودم تا آنکه در سال دویست و نودوسیم از هجرت در رسید و بطواف بیت الله رفتم و بعد از طواف در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز گذارده خوابم ربود ناگاه صدای دعا خواندنی شنیدم که مانند آنرا تا آنزمان نشنیده بودم بیدارم نمود و بدقت نظر کردم دیدم جوان گندم گونیرا که تا آنزمان مثل او در حسن صورت و خوشی قامت ندیده بودم چون از دعا فارغ شد دو رکعت نماز گذارد و بیرون رفت و بعمل سعی بین صفا و مروه مشغول شد من نیز با او متابعت نمودم آنگاه خداوند در دل من انداخت که این جوان صاحب الزمان است وقتیکه از عمل سعی فارغ شد راه بعضی از دره های کوهرا پیش گرفت من نیز از عقب او رفتم چون باو نزدیک شدم ناگاه دیدم مرد سیاهی سر راه بر من گرفت و بر من صیحه زد که بسیار خائف شدم و بمن گفت که خدا ترا سلامت بدارد چه میخواهی من ترسیده ایستادم تا آنکه از نظرم غایب شد و من خود را ملامت کردم که چرا حرف آنمرد سیاه را قبول کردم و بعد از آن ناله و تضرع بدرگاه خدا بسیار نمودم و پیغمبر و ائمه دین را شفیع قرار دادم که از برای من امری را ظاهر گرداند که دلم آرام گیرد

چون دو سال گذشت وقتی زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم مشرفشدم و در میان قبر مطهر و منبر بودم خوابم ربود ناگاه دیدم کسی مرا بیدار کرد چون نگاه کردم دیدم که همان مرد سیاهی است که مرا مانع شده بود از شرفیابی ملاقات مولای من و بمن گفت که حال تو چگونه است گفتم خدا را حمد میکنم و تو را مذمت مینمایم گفت مرا مذمت مکن زیرا که من مأمور بودم بآن چیز یکه بتو گفتم بدرستی که تو در آنوقت خیر بسیاری یافتی و بعد از آن احوال چند نفر از برادران دینی مرا پرسید و بعضی از مغیبات که بعد از آن ظاهر میشد بمن گفت سی ام یوسف بن احمد بن جعفر است چنانکه از کتاب غیبت شیخ طوسی بسند خود از محمد بن ابراهیم نعمانی و او از یوسف بن احمد ابن جعفر روایت کرده که در سال سیصد و ششم از هجرت در مکه معظمه بقصد مجاورت ماندم بعد از آنجا بیرون آمده بشام برگشتم روزی در راه می آمدم در حالتیکه نماز صبح از من فوت شده بود از محمل بزیر آمدم از برای نماز کردن ناگاه دیدم چهار نفر مرد را که در يك محمل نشسته پس من ایستادم و تعجب داشتم ناگاه یکی از آنها بمن گفت که از چه چیز تعجب میکنی نمازت را ترك کردی و با مذهب مخالفت نمودی گفتم از کجا دانستی مذهب مرا گفت میخواهی صاحب زمان خود را بینی گفتم بلی آنگاه یکی از آن چهار نفر اشاره کرد یعنی اینست صاحب الزمان علیه السلام گفتم آیا مر او را دلایل و علامات هست گفت کدام يك از این معجزه را میخواهی که شتر با بارش بسمت آسمان بالا رود یا آنکه محمل بطرف آسمان بالا رود گفتم هر کدام از آنها بعرضه ظهور رسد مرا کفایت خواهد نمود ناگاه دیدم که شتر با بارش بجانب آسمان بلند شد و آنمرد اشاره بجانب شخصی نمود که گندم گون بود و در پیشانی او اثر سجده بود سی و یکم ابراهیم بن ادريس است چنانکه از غیبت طوسی و ارشاد مفید بسند خود از او روایت کرده اند که او گفته است بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دیدم حضرت صاحب الزمان را در حالی که قامت او بلند شده بود پس سر انور و دستهای مبارك او را بوسید سی و دویم خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری بود چنانکه از ارشاد شیخ مفید و او از کلینی و او از ابن شاذان و او از خادم ابراهیم روایت کرده که من با ابراهیم در صفا ایستاده بودم ناگاه صاحب الامر علیه السلام را دیدم که آمد و در نزد ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک حج را از او گرفت و پاره از احکام باو خبر داد سی و سوم ابی علی بن مظهر است چنانکه از غیبت طوسی بسند خود از او روایت کرده که دیدم حضرت صاحب الامر را و قامت او را نیز وصف نمود سی و چهارم ابی سوره محمد بن حسن بن عبد الله تمیمی و حکایت او از حکایات مشهوره است و جماعتی از اهل حدیث آنرا نقل کرده اند و از غیبت شیخ طوسی ره و غیره او نیز روایت کرده اند و قطب راوندی نیز در کتاب خرایج روایت کرده که ابی سوره گفت وقتی ببعضی از جوانب کوفه که بحیره معروفست

رفتم وقتیکه آنجا رسیدم ناگاه جوان خوش صورتی را دیدم که در آنجا نماز می کرد بعد از آنجا وداع کرده منمهم از آنجا وداع نموده بیرون آمدم و تا مشرعه با هم آمدم در آنحال بمن گفت ای ابی سوره بکجا میروی گفتم بکوفه میروم گفت با که میروی گفتم با مردم گفت نمیخواهی با هم برویم گفتم با ما دیگر که باشد گفت نمیخواهم کسیرا که با ما بیاید پس در آنشب با هم براه رفتیم تا آنکه بقبرستان مسجد سهله رسیدیم آنگاه گفت که اینک منزل تو نزدیک است برو و بروایت دیگر آنکه در بین راه با هم صحبت میکردیم و از احوال پرسید گفتم بتنگی و بی چیزی میگذرانم پس با هم گفتگو میکردیم تا اینکه نشستیم بعد از آن زمین را بدست خود حفر نموده آبی ظاهر شد و وضو گرفت و سیزده رکعت نماز بجای آورد بعد از آن بمن فرمود که بنزد ابی الحسن علی بن یحیی برو و از من باو سلام برسان و بگو که این مرد بتو میگوید که هفتصد دیناری که در فلانمکان مدفون است صد دینار بای سوره بده پس در همانساعت بدریخانه ابی الحسن رفتم و در را کوبیدم گفت که تو کیستی گفتم ابی سوره ام و سخنی دارم باید بای الحسن بگویم آنگاه شنیدم که میگفت مرا بای سوره چه کار است بعد از آن بیرون آمد بر او سلام کردم و آنقضیه بر او نقلکردم در آن حال داخل خانه شد و صد دینار بیرون آورد و بمن داد بعد از آن گفت یا ابا سوره آیا با آنحضرت مصافحه کردی گفتم آری آنگاه دست مرا گرفت و بر چشمهایش گذاشت و بر رویش مالید سی و پنجم زهریست چنانکه از غیبت طوسی بسند خود از کلینی و او بسند خود از زهری روایت کرده است که در خصوص دیدن صاحب الامر عجل الله فرجه با مشقت تمام سعی و تلاش نمودم تا آنکه با عمروی که محمد بن عثمان بن سعید عمروی باشد با پدر او که از وکلای آنحضرت بودند ملاقات کردم و ملازمت او نمودم و بعد از چندی از او از حضرت صاحب الامر پرسیدم گفت که بخدمتش نتوان رسید وقتیکه این را شنیدم دوباره با ذلت و فروتنی التماس کردم گفت فردا وقت صبح بیا پس آنوقت رفتم ناگاه دیدم در رابه پیش من آمد و با او جوانی بود که خوبترین خلایق بود و بزی تجار بود و در آستینش چیزی مانند تجار گذاشته بود وقتیکه او را دیدم بسمت عمروی رفتم و او با اشاره فهمایند بمن که بنزد آنجوان رو پس بسمت او رفتم و هرچه از او پرسیدم همه را بمن جواب داد بعد از آن از پیش من گذشت و خواست که داخل خانه شود عمروی گفت اگر اراده داری چیزی بپرسی بپرس که بعد از این دیگر او را نخواهی دید پس رفتم که از او چیزی بپرسم گوش نداد و داخل خانه گردید و پیشتر از آنکه از او سئوالی نمایم فرمود ملعون ملعون من اخر العشاء الی تشبیه النجوم ملعون ملعون من اخر الغداة الی تقضی النجوم سی و ششم یعقوب ابن یوسف بن ضراب غسانی بود چنانکه از غیبت طوسی بسند خود از حسین بن عام اشعری قمی و او از یعقوب بن یوسف

روایت کرده است که در سنه دویست و هشتادویکم از هجرت با جمعی از اهل سنت که در مذهب با من مخالف بودند بجانب مکه روانه شدیم چون بمکه رسیدیم در خانه منزل کردیم که معروف بدار الرضا بود و در آنخانه پیره زنی گندم گون منزل داشت وقتیکه دانستم این خانه معروف باین اسم است از آن پیره زن پرسیدم که ترا با صاحب اینخانه چه نسبت است و از برای چه اینخانه را دار الرضا میگویند گفت من از دوستان ایشانم و اینخانه هم مال و ملک علی بن موسی الرضا علیه السلام بود و امام حسن عسکری علیه السلام مرا در اینجا منزل داد زیرا که از خدمت گذاران آنحضرت بودم چون آنرا فهمیدم با آن پیره زن انس گرفتم و از رفقای خود که از اهل سنت بودند آن امر را مخفی داشتم و شبها جوان گندم گونی را میدیدم که اثر سجده از پیشانی او ظاهر است از در بسته داخل میشود و در غرفه مخصوصی منزل اوست که آن پیره زن احدیرا در آنجا راه نمیدهد و آنجوان در آنغرفه میرفت و بدون آنکه چراغی در آنجا باشد آنغرفه روشنائی میداد و زمان بالا رفتن در دالان آنغرفه همان روشنائی را میدیدم بدون آنکه چراغی روشن نموده باشند و دوست داشتم که از آن پیره زن احوال آنجوانرا استفسار نمایم و آنجوان از خانه بیرون میرفت در حالتیکه در آنخانه بسته بود و در پشت در سنگی عظیم بود و بعد از بیرون رفتن آنجوان میدیدم که آنسنگ بحال خود باقیست و من غفلت داشتم که این امر از اعجاز است لهذا در دلم شك و اضطرابی بهم رسید و بآن پیره زن گفتم که دلم میخواست که از تو پاره از چیزها را بپرسم بدون آنکه رفقای من مطلع باشند آن پیره زن در جواب گفت من هم میخواستم سري بتو بگویم و لکن بواسطه کسانیکه با تو بودند میسر نشد گفتم میخواستی چه بگوئی گفت بتو چنین میگوید و اسم کسیرا نبرد که با اصحاب و شریکان خود مدارا کن و با ایشان جنگ مکن که آنها دشمنان تواند پس رعبی از آن حرف در دلم افتاد گفتم کدام اصحاب مرا میگوید گفت کسانیکه در شهر تو با تو شریک اند و الان هم در اینخانه با تو میباشند و در میان من و کسانیکه در آنخانه بودند بیشتر از این در خصوص مذهب خصومتی واقع شد و بعد از آن چند روزی در آنجا بودیم و از آنجوان بتوسط آن پیره زن معجزاتی مشاهده کردم و توفیقی بیرون آوردم که در آذربایجان از برای قاسم بن علا بیرون آمده بود و نسخه آن توفیق را بآن پیره زن دادم که این را نشان بده بکسانیکه عارف بتوفیعات حضرت قائم علیه السلام باشند پس آنرا برداشته بآن غرفه برد و برگردانیده گفت صحیح است و بعد بمن گفت که بتو میگوید که چگونه صلوات بر پیغمبر میفرستی گفتم که بدین نهج که میگویم اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم انک حمید مجید گفت بتو میگوید هر وقت اراده کردیکه صلوات بر پیغمبر بفرستی از روی این

نسخه بر پیغمبر و اوصیاء او صلوات بفرست و صورت آن نسخه اینست اللهم صل علی محمد سید المرسلین و خاتم النبیین الی آخر که در کتب مزار کیفیت آن مسطور است و چند شب آن مرد را دیدم که از غرفه پائین میآمد و آن روشنائی نیز با او بود و در را میگشود من هم از پی آن روشنائی میرفتم بطرزی که آن روشنائی را میدیدم تا آنکه روشنائی داخل مسجد میشد سی و هفتم ابی سعید غانم هندی بود که از علماء و احبار اهل کتاب بود و بشرف اسلام مشرفشده طلب نمود وصول بسوی ناحیه مقدسه را و این حکایت چنانکه شیخ صدوق و غیر او نقل کرده اند در سنه دویست و شصت و چهار از هجرت بود و این ابی غانم هندی از شهر کشمیر بطلب حق بیرون آمد تا آنکه بیغداد رسید و از آنجا قصد سر من رأی نمود تا آنکه بعباسیه رسید و در کنار شط راه میرفت و متفکر بود در آنچه طلب مینمود ناگاه شخصی را دید که باو میگوید مولای تو تو را طلب میکند او را اجابت کن پس مرا برداشته از راههائی گذرانید تا آنکه داخل بستان و عمارتی نمود ناگاه دیدم مولای من نشسته و بسوی من نظر فرمود و بزبان هندی با من سخن فرمود و نام مرا گفت و بعضی از چیزهائی که بر من گذشته بود در ابتدای بیرون آمدن از جهت طلب دین اسلام بمن خبر داد و فرمود که اراده داری امسال با اهل قم حج نمائی امسال حج را موقوف کن و بخراسان برگردد و حج را در سال آینده بجای آور و کیسه بنزد من انداخت و فرمود که اینرا نفقه راه خود نما و در بغداد بخانه احدی داخل مشو و بهیچکس خبر خود را اعلام مکن پس ابی غانم مراجعت نمود و در آنسال حج نکرد و بجانب خراسان رفت و در سال دیگر حج کرد و مراجعت بخراسان نموده در آنجا وفات کرد و اینحکایت ابی غانم طولانیست بعضی از آن اختصار شد سی و هشتم حسن بن و جنانصیبی است چنانکه شیخ صدوق بسند خود از او روایت کرده که حج پنجاه و چهارم من بود بعد از نماز عشا در تحت میزاب مشغول بسجده بودم و دعا و گریه و زاری میکردم ناگاه کسی مرا جنابانید و گفت با حسن بن و جنان برخیز چون برخاستم ناگاه کنیز لاغری که بسن چهل سالگی یا بیشتر بنظر میآمد دیدم در پیش روی من روانه شد و من نیز از دنبال او رفتم و از او پرسیدم که مرا بکجا میبرد تا آنکه مرا بصحن خانه خدیجه رسانید و در آنجا خانه بود که درش از میان دیوار آن بود و آن را نردبانی بود که آن کنیز از آن نردبان بالا رفت ناگاه آوازی بر آمد که یا حسن بالا بیا چون بالا رفتم و در دم در ایستادم در آنحال حضرت صاحب الامر فرمود که یا حسن آیا گمان میکنی که تو بر من پنهان میمانی بخدا سوگند یاد میکنم که هر آینه در همه حجهای تو با تو بودم بعد از آن يك يك از اوقات گذشته مرا بیان فرمود چون اینها را شنیدم بر زمین افتادم ناگاه چنان احساس نمودم که دست خود را بر بدنم گذاشت پس برخاستم ناگاه بمن

فرمود که یا حسن در مدینه در خانه امام محمد باقر قرار بگیر و از آنجا جدائی مکن و در خصوص خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی تشویش مکن و بعد از آن دفتری بمن داد که در آن دعای فرج و طریقه صلوات بر آنحضرت نوشته بود و فرمود که بدین طریق دعا کن و صلوات بر من بفرست و آنرا مده مگر باهل حق از دوستان من بدرستی که حقتعالی توفیق دهنده تو است عرض کردم که ای آقای من آیا ترا بعد از این نخواهم دید فرمود یا حسن اگر خدا بخواهد می بینی بعد از آن از حج برگشتم و بمدینه طیبه آمده بفرموده آنحضرت در خانه امام محمد باقر علیه السلام منزل کردم هر وقت از خانه بیرون میرفتم برنمیگشتم مگر از برای تجدید وضو و خوابیدن در وقت افطار چون در وقت افطار داخل خانه میشدم ظرف چهار گوشه پر از آب و بر روی آن گرده نانی گذاشته و بر بالای آن پاره خوردنی ها که در آنروز دلم خواش نموده بود ملا-حظه میکردم و آنها را میخوردم و مرا کفایت میکرد و در موسم زمستان لباس زمستانی و در تابستان لباس تابستانی بمن میرسید سی و نهم عیسی بن مهدی جوهری بود چنانکه مجلسی در بحار از حسین بن حمدان و او از عیسی بن مهدی جوهری روایت کرده که در سال دویست و شصت و هشت از هجرت بعزم حج بیرون رفتم و در مراجعت بمدینه آمدم و بیمار شدم و دلم در آثار بیماری ماهی و خرما میطلبید و در آنسال ما منتظر ظهور حضرت صاحب الامر بودیم از آنجا بیرون رفتم بجانب وادی صابر را دیدم چند رأس بزغاله کوچک لاغریرا و قصری نیز در آنجا بنظم آوردم پس در آنجا توقف نمودم تا نماز مغرب و عشا را در آنجا بجای آوردم و مشغول بدعا و تضرع بودم ناگاه دیدم خادمی مرا صدا میزند و میگوید یا عیسی بن مهدی جوهری داخل شو وقتیکه این را شنیدم تکبیر و تهلیل گفتم و حمد و ثنای الهی را بجای آوردم وقتیکه داخل قصر شدم خوانی از طعام دیدم آنخادم مرا بر سر آنخوان طعام نشانید و گفت مولای تو امر کرده که هرچه در ایام بیماری دلت خواش نمود بخور چون این را گفت در دلم گفتم که همین برهان مرا کفایت میکند و بعد در دلم خطور کرد که چگونه بخورم و حال آنکه هنوز مولای خود را ندیدم در آنحال صدا نمود که بخور بزودی مرا خواهی دید آنگاه بر سر خوان نشستم دیدم ماهی گرمی که یکطرف آن خرمائی است که شبیه بخرمای ولایت ما و در پهلوی آنها شیر هم بود با خود گفتم که من بیمارم ماهی و خرما و شیر بمن سازگار نخواهد بود آنگاه مرا صدا نمود که یا عیسی آیا در خصوص ما شك می کنی آیا تو داناتری بآنچه بتو نفع یا ضرر میکند پس من گریستم و استغفار کردم و از همه آنها خوردم و هر قدر که از آنها برمیداشتم جای دستم در آن معلوم نمیشد و از همه چیزها که در دنیا خورده بودم آنرا لذیذتر یافتم و آنقدر خوردم که از خوردن حیا نمودم در آنحال باز صدا نمود که یا عیسی حیا مکن پس خوردم و اشتهای خود را دیدم که از خوردن آن بنهایت نمیرسد پس عرض

کردم ایمولای من آنچه خوردم کفایت کرد پس فرمود بنزد من بیا با خود گفتم دست نشسته چگونه بنزد مولای خود بروم فرمود یا عیسی چرك نمیباشد آنها را که خوردی تا محتاج بدست شستن باشی آنگاه دست خود را بوئیدم از مشك خوشبوتر یافتم بعد از آن بنزدیک آنحضرت رفتم ناگاه نوری برای من ظاهر شد که چشمم را خیره نمود بحدیکه مرا از دیدن بازداشت و نزدیک بود که عقلم پریشان شود فرمود یا عیسی ترا مانعی از دیدن ما نبود اگر نبودند تکذیب کنندگان که میگویند صاحب الامر در کدام سرزمین است و در چه زمان موجود شد و در کجا متولد گردید و کدام شخص او را دیده و چه علامت از او بسوی شما بیرون آمده و کدام معجزه بسوی شما فرستاده آگاه باش بخدا سوگند هر آینه امیر المؤمنین علیه السلام با آن معجزاتی که از او دیدند و نقل نمودند از حق او او را منع نمودند و با او حيله کردند تا او را کشتند و همچنین بود حال پدرانم علیهم السلام ایشان را تصدیق نمودند و نسبت سحر بایشان میدادند یا عیسی آنچه را که در این حال دیدی بدوستان ما خبر بده و پرهیز از آنکه بدشمنان ما آنرا اظهار نمائی عرض کردم ایمولای من دعا کن تا خداوند عالم مرا در این مقام ثابت قدم گرداند فرمود که اگر؟؟؟ ترا ثابت قدم نکرده بود هر آینه مرا نمیدیدی پس برو در حالتیکه هدایت یافتی و بمطلب خود رسیدی پس بیرون آمدم در حالتیکه حمد و شکر الهی بجای میآوردم چهلم ابراهیم بن مهزیار است چنانکه جماعتی از اصحاب حدیث چون شیخ صدوق و غیر او نقل کرده اند از ابراهیم بن مهزیار که گفت مشرفشدم بمدینه طیبه و پس از زیارت آنچه تفحص نمودم از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام کسی را نیافتم و بمکه معظمه مشرفشدم و در آنجا نیز تفحص نمودم وقتی در طواف بودم ناگاه جوانی دیدم حسن الصوره و گندم چون بسیار زیبا پس باو نزدیک شده سلام کردم پس از جواب سلام فرمود که از اهل کجائی گفتم از اهل عراق گفتم از کدام شهر گفتم از اهواز فرمود مرحبا بلقائک آیا در آنجا جعفر بن احمد را میشناسی گفتم داعی حقرا اجابت نمود فرمود که رحمت خدا بر او باد که شبها را بیداری بسر میبرد تا آنکه خداوند باو ثواب بسیار عطا فرمود بعد از آن فرمود که ابراهیم بن مهزیار را می شناسی گفتم آن منم پس با من معانقه کرد و طول داد بعد از آن فرمود مرحبا یک یا ابا اسحق چه کردی آن نشانه که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلام بود عرض کردم شاید انگشتری باشد که بمن عطا فرموده بود گفتم مرادم همان بود پس آنرا بیرون آوردم وقتیکه بآن نگاه کرد از من گرفت و بوسید و کتابتی که بر روی نگین آن نوشته بود خواند و آن این بود یا الله یا محمد یا علی و بعد از مکالمه چندی فرمود یا ابا اسحق مطلب بزرگ خود را که بعد از حج اراده نمودی بمن خبر ده عرض کردم که آیا در خصوص اولاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خبر داری فرمود من فرستاده ایشانم بنزد تو برای

آنکه امر ایشانرا بتو برسانم اگر میخواهی که دیده ات بجمال ایشان روشن و نورانی شود با من بیا تا بطایف رویم و این امر را از رفقای خود مستور دار ابراهیم گوید پس با وی روانه شدم تا بجائی رسیدیم که بیابان بانجا منتهی میشد در آنحال خیمه بنظم رسید که بر بالای تلی برپا شده بود که بسبب آن اطراف آنسرزمین روشن بود پس بر من سبقت گرفته داخل خیمه شد از برای اذن گرفتن ناگاه جوانی دیدم که صفحه رخسار انور او مانند ستاره دری میدرخشید و در صفحه رخسار او خالی بود مانند پاره مشک که بر روی نقره سفید قرار گیرد و او را هیبت و صورتی که چشمها بهتر از آن هرگز مشاهده نکرده بود و چنان بوقار و حیا آراسته بود که وصف آن نتوان نمود پس دویدم و خود را در قدمهای او انداختم و اعضای او را بوسیدم آنگاه فرمود مرحبا بك يا ابا اسحق بدرستیکه روزگار بیشتر از این ملاقات ترا در همه اوقات بمن وعده میکرد حمد میکنم خدا را که ملاقات میسر شد بعد از آن از برادران دینی احوالپرسی نمود عرضکردم پدر و مادرم فدای تو باد از وقتیکه خدای تعالی آقای من امام حسن عسکری علیه السلام را بدار البقا برده همیشه شهر بشهر در تفحص و جستجوی تو بودم و حصول اینمطلب از برای من مشکل شد و ابواب فرج بر من مسدود گردید تا آنکه خداوند عالم بارشاد و راهنمائی بسوی تو بر من منت نهاد خدایتعالی را شکر میکنم در مقابل اینکه فضل و احسان تو را بمن الهام فرمود بعد از آن آنحضرت نسب خود را بیان فرمود و بعضی از اسرار را بیان نمود پس مدت زمانی در خدمت آن بزرگوار بودم و از احکام دینی و مسائل علمیه و لطایف حکمیه از او اخذ میکردم تا آنکه از ضایع شدن کسانیکه در اهواز گذاشته بودم خایف شدم زیرا که مدت مفارقت من از ایشان بطول انجامیده بود آنوقت از آنحضرت اذن مراجعت طلبیده عرضکردم که از مفارقت خدمت جناب شما وحشت بسیار دارم و از غیبت خود از حضور پرنورت غصه بیشمار میخورم آنگاه دعای خیر از برای من و اولاد و اقارب من که بمنزله ذخیره بود در حق من فرمود وقتیکه عزم خروج کردم صبح آن از برای وداع و تجدید عهد بخدمتش مشرفشدم و مالیکه از پنجاه هزار درهم بیشتر بود با خود برده عرضکردم که منت بر من گذاشته آنرا قبول فرمائید پس تبسم نموده فرمود که این مالرا در برگشتن برای خود صرف کن زیرا که سفر تو دراز است و بیابانهای زمین صعب است و از قبول نکردن ما آنرا اندوهگین مباش زیرا که ما مدح و ثنائی که بایست بر تقدیر قبول آن از برای تو بنمائیم کردیم و یادآوری تو نمودیم و ترا بعد از این یاد خواهیم نمود پس خداوند واهب العطایا در چیزهاییکه بتو عطا فرموده برکت دهد و از او مسئلت مینمایم که ترا در وقت مراجعت بسوی اصحاب سلامت برساند و راهرا بر تو مشقت و سخت نگرداند و ترا در مقام دلیل و برهان حیران ننماید بعد از آن فرمود با ابا اسحق خدای تعالی ما را باحسان قانع گردانید و نفوس ما را چنان نمود که بر

دوستان خود اعانت و حمایت نمیکنیم مگر از راه نصیحت و خلوص نیت و محافظت طریقه که مناسب تقوی و بلندی مرتبه است بعد از آن از خدمت آنحضرت برگشتم در حالتیکه حمد و ثنای الهی را بجا میآوردم در مقابل اینکه مرا هدایت و ارشاد فرمود و بمن فهمانید که روی زمین را از حجت واضح و امام قائم خالی و معطل نمیگذارد پس اینخبر را در میان شیعیان افشاء نمودم تا آنکه بر بصیرت اهل یقین بیفزایم و بایشان بفهمانم که خداوند عالم ذریه طیبه را منقطع نگردانیده و آنچه بمن ظاهر شده بود منتشر نمودم برای آنکه اعتقادات اهل طریقه مرضیه محکم و قوت ایمان ایشان مستحکم گردد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم چهل و یکم جد راشد بنی راشد است چنانکه از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین نقلشده از احمد بن فارسی ادیب که در شهر همدان جماعتی بودند مشهور به بنی راشد و ایشان در آنشهر بتشیع مشهور بودند و سبب تشیع ایشان در میان عامه ناس در آنشهر که از مخالفین بودند آنشد که جد ایشان راشد بعزم حج بیرون رفت و در وقت مراجعت در اثناء راه که با قافله میآمد از راحله خود پیاده شده که قدری راه برود ناگاه خواب بر او غلبه کرده و خوابید و همه غافله گذشتند چون بیدار شد احدیرا ندید و آفتاب نیز بلند شد و هوا بشدت گرم شده خائف شد که بیم هلاکت بهم رساند راشد میگوید با خود گفتم هر سمت که پیش آمد میروم چون قدری راه رفتم ناگاه بچشمم چمن سبز و تروتازه افتاد که گویا بیاریدن باران قریب العهد بوده یعنی اندک زمانی بود که باران باریده بود در آنحال قصری بنظرم آمد که میدرخشید بخاطرم گذشت که کاش میدانستم که در اینقصر چیست پس بجانب قصر روانه شدم چون بر در قصر رسیدم دو نفر خدمتکار نورانی دیدم که بر در آنقصر نشسته بر ایشان سلام کردم و باحسن الوجه جواب شنیدم پس گفتند بنشین که خدای تعالی در حق تو اراده خیر نموده پس یکی از آنها برخاسته داخل قصر شد و اندکی طول کشید و بعد بیرون آمد و گفت برخیز و داخل قصر شو پس برخاسته داخل در قصر شدم دیدم قصر بسیار زیبایی که مانند آنرا ندیده بودم پس آنخادم پرده را بلند نمود ناگاه جوانی را دیدم که در میان آنخانه نشسته و شمشیر بلندی در بالای سر او آویخته بنحویکه نزدیک بسر آنجوان است و دیدم که صورت منور او مانند شب چهارده میدرخشید پس بر او سلام کردم و جواب مرا باحسن وجه رد نمود بعد از آن فرمود آیا میدانی که من کیستم عرضکردم بخدا سوگند نمیدانم که شما کیستید فرمود منم قائم آل محمد که در آخر الزمان خروج نمایم با این شمشیر و اشاره بآن شمشیر آویخته نمود و زمین را پر از قسط و عدل میکنم چنانکه پر از ظلم و جور گردیده باشد چون این را شنیدم افتادم بزمین و صورت خود را بر زمین میمالیدم و فرمود که اینکار مکن و سر خود را از زمین بردار تو فلان شخص و از اهل فلانشهری از شهرهای جبل که آنرا همدان میگویند عرضکردم ایسید من

راست فرمودی بعد از آن فرمود که آیا دوست داری که بسوی اهل و عیال خود برگردی عرض کردم آری میروم و آنچه خدایتعالی از برای من میسر فرموده بایشان مژده میدهم در آنحال اشاره بآن خادم نموده دستم را گرفت و کیسه بمن داد و با من بیرون آمد چند گامی برداشتم ناگاه پاره ای از درختان و مناره مسجدی بنظرم آمد پس گفتم که در نزدیکی شهر ما شهریست مشهور باستاباد و این شهر شباهت بآن دارد گفت آری این استاباد است چون این را گفت بجانب او متوجه شدم دیگر او را ندیدم و از نظرم غائب شد پس داخل استاباد گردیدم و آن کیسه را ملا-حظه کردم دیدم چهل یا پنجاه دینار است از آنجا وارد همدان گردیدم و طایفه خود را جمع نموده و بایشان مژده دادم بآن چیزیکه خدای تعالی از برای من میسر نموده بود و مادامیکه آن دینارها در نزد من باقی بود خیر و برکت فراوان داشتم و اینقصه را نیز راوندی از جماعتی از اهل همدان نقل کرده مجلسی علیه الرحمه بعد از نقل این حکایت فرموده که استاباد همان بلده ایست که حال معروف باسدآباد است بالجمله اشخاصیکه از زمان تولد آن نور الهی الی آخر زمان غیبت صغری که زیاده از هفتاد سال بود جمال نورانی آنحضرترا مشاهده کرده اند و بیچشم خودشان دیده اند معجزات و دلایل امامت را از آن بزرگوار بیسارند که ذکر حکایت هر یک از ایشان محتاج بتالیف علیحده ایست و من باب الاختصار اشاره باسامی ایشان میشود غیر از آنچه ذکر شده است چنانکه شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از محمد بن ابی عبد الله کوفی نقل کرده است ضبط اسامی ایشانرا از این قرار از بغداد 42 حاجز و 43 بلالی و 44 ابی قاسم بن ابی جابس و 45 عطار و 46 ابی عبد الله کندی و 47 ابی عبد الله جنیدی و 48 هرون قزار و 49 نیلی و 50 ابی قاسم بن ویس و 51 ابی عبد الله بن فروخ و 52 مسرور طباخ و 53 احمد و 54 محمد پسران حسن و 55 اسحق کاتب و 56 صاحب پوستینها و 57 صاحب صره مختومه و از ری 58 بستامی و 60 ابی علی اسدی و 59 قاسم بن موسی و 61 ابو محمد بن هرون و 62 صاحب حصاة و 63 علی بن محمد و 64 محمد کلینی و 65 ابو جعفر فرآء و از همدان 66 محمد بن کشمرد و 67 جعفر بن حمدان و 68 محمد بن هرون عمران و از دینور 69 حسن بن هرون و 70 احمد بن اجنه و 71 ابو الحسن و از قم 72 حسن بن نصر و 73 محمد بن محمد و 74 علی بن محمد بن اسحق و 75 حسن بن یعقوب و از نیشابور 76 محمد بن شاذان که از وکلاء ناحیه مقدسه نیز بود و 77 محمد بن شعیب صالح و از آذربایجان 78 قاسم بن علا و از اصفهان 79 ابن بادشاله و از صمین 80 زیدان و از قزوین 81 مرداس و 82 علی بن احمد و از شهر زور 83 ابن انحال و از مرو 84 صاحب هزار دینار و 85 صاحب مال و 86 رقعہ بیضا و 87 ابو ثابت و از یمن 88 فضل بن یزید و 89 پسرش و 90 حسن و 91 جعفری و 92 ابن اعجمی و 93 شمناطی و از مصر 94 صاحب دو مولود و 95 صاحب مال و 96 ابورجاء و از نصیبین 97 ابو محمد بن وجنا و از اهواز 98 حصینی و اما اشخاصیکه اسامی بلد ایشان ضبط نشده نیز بیسارند از آنجمله

99 حسین بن عبد الله بن احمد که مدتی حاکم قم بود از آنجمله 100 محمودی و 101 ابو جعفر و 102 ابو الهیثم و 103 محمد بن قاسم که در موسم حج با جماعتی از زهاد که تقریباً سی نفر بودند و در مستجار نشسته مشغول صحبت بودند در سال دویست و نودوسه از هجرت که جوانی را دیدم مشغول بطواف بود و بعد از فراغ از طواف آمد و در نزد ایشان نشست و هیبت آن جوان چنان در ایشان اثر نمود که بی اختیار او را تعظیم نمودند پس آنجوان دعای الحاح را تعلیم ایشان نمود که حضرت صادق علیه السلام آنرا خوانده بود من قوله علیه السلام اللهم انی اسئلك باسمك الذی تقوم به السماء و به تقوم الارض و به تفرق بین الحق و الباطل و به تجمع بین المتفرق و به تفرق بین المجتمع و به احصیت عدد الرمال و زنة الجبال وکیل البحار ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا پس برخاست و مشغول بطواف شد و فردای آنروز نیز در همانوقت و همان مکان همان جماعت نشسته بودند که ناگاه دیدند همان جوانرا که مشغول بطواف است و پس از فراغ از طواف آمد و در وسط مجلس ایشان نشست باز آنجماعت از هیبت او برخاسته تعظیم او را بجای آوردند فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نماز واجب ایندعا را میخواند الیک رفعت الاصوات الخ و در سجده شکر میفرمود یا من لا یزیده کثرة العطاء الا سعة و عطا الخ برخاست و مشغول بطواف شد و فردای آن روز نیز در همان مکان و همان وقت آنجماعت نشسته بودند که باز آنجوان ظاهر شد و پس از فراغ از طواف آمد و در میان ایشان نشست باز از هیبت و سطوت او تعظیم و تکریم نمودند پس فرمود که علی بن الحسین سید سجاد علیه السلام در سجود خود در اینمکان ایندعا را میخواندند و بدست خود اشاره نمود بحجر الاسود و تحت میزاب عبدك بفنائك فقیرك بفنائك سائلك بفنائك اسئلك ما لا یقدر علیه غیرك آنگاه نظر نمود بمحمد بن قاسم و فرمود ایمحمد بن قاسم تو با خیر و نیکوئی هستی انشاء الله پس برخاست و مشغول بطواف شد و همه ماها آندعاها را یاد گرفتیم و غفلت کردیم که آنجوانرا بشناسیم پس محمودی در روز آخر بما گفت که آیا معرفت بحال او پیدا کردید گفتیم نه گفت این صاحب زمان شماست گفتند آنجماعت که تو از کجا دانستی و معرفت در حق او پیدا کردی گفت مدت هفت سال بود که از خدا مسئلت مینمودم که صاحب الزمانا بمن بنماید و من این جوانرا در غرفه دیدم که مشغول بدعاست و من آندعا را حفظ نمودم و از نظرم غایب شد و از بعضی از اطراف او سؤال نمودم که این جوان کیست گفتند این جوان علوی که در هر سال در این موسم ظاهر میشود در حالتیکه پیاده است پس از مفارقت او بسیار غمگین شدم و چون بمزدلفه آمدم و شب خوابیدم رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را در خواب دیدم که فرمود بمن آنکسی را که میطلبیدی دیدی عرضکردم که آنکسیکه دیدم که بود فرمود صاحب الزمان تو بود از آنجمله 104 ابو الطیب احمد بن محمد بن بطه است که در مشهد عسکرین بشرف ملاقات آن نور الهی فایز شد از آنجمله 105 عبد الله سوری

بود که شیخ صدوق بسند خود از بلخی و او از عبد الله سوری روایت کرده که بیباغ بنی عامر رفته و چند طفل را دیدم که در گودال آبی مشغول بازی بودند و جوانی را دیدم که بر سجاده نشسته بود در حالتیکه آستین خود را بر دهان خود گذاشته بود از آن اطفال پرسیدم که این جوان که بر سر سجاده نشسته کیست گفتند که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و او را بسیار شبیه دیدم پدربزرگوارش از آنجمله 106 ابی عبد الله بن صالح است چنانکه شیخ مفید در ارشاد بسند خود از محمد بن علی و او از ابی عبد الله بن صالح روایت کرده که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را دیدم در مقابل حجر الاسود در حالتیکه خلایق از کثرت ازدحام در کشاکش بودند و او میفرمود که این جماعت باین گونه عمل مأمور نشده اند یعنی طواف صحیح بعمل نمیآورند از آنجمله 107 علی بن محمد بن عبد الرحمن تستری است با بعضی از برادران دینی او در مسجد صعصعه بشرف ملاقات آنحضرت الهی فایز شدند چنانکه از شیخ مفید و شیخ شهید و مؤلف کتاب مزار باسانید خود در کتب مزار روایت کرده اند از آنجمله 108 ابن ابی روی در داسی است که مکرر در همان مسجد دیده های خود را بنور جمالش روشن نمود چنانکه در کتب مزار باسانید سابقه آنرا نقل نموده اند و حاصل کلام در مقام آنکه این جم غفیر که عدد ایشان زیاده از حد تواتر است با اینهمه دلایل و معجزات با آنکه همه آن اشخاص از عباد و صلحا و اتقیاء زمان خود بودند از اعظم برهان و دلیل است در مقام حجت از برای کسانیکه طالب دین حقتند و کفی بذلك شاهدها و دلیلا

مقاله سابعه در ذکر اسامی و احوال کسانیکه در غیبت کبری شرفیاب حضور مهر ظهور آن ولی الله و حجت پروردگار شده

و بچشم بصیرت و دیده ظاهر مشاهده معجزات و کرامات و دلائل امامت از آن بزرگوار نموده اند الی زماننا هذا و تفصیل بیان و قصص و حکایات ایشان محتاج بتالیف مستقل و کتاب علیحده است و در این مولف اختصار میشود بیان اجمالی آن با ذکر بعضی از وقایع و قصص آن که محقق الوقوع و یا اطمینان بوقوع آنست در نزد علماء حق و حمله اخبار و آثار شکر الله سبعم و لکن اولاً بدانکه در جمله از اخبار مذکور است که در ایام غیبت کبری کسی نمیتواند بخدمت آن حجت کبری و آیت عظمی برسد بلکه آنحضرت در میان مردم راه میروند و در موسم حج در آنجا حاضر میشود و مردم او را میبینند و نمیشناسند و آن نور الهی مردمرا میند و میشناسد و در توقیع علی بن سمری که آخرین سفراء آن بزرگوار بود چنانکه در سابق نقل شد چنین مذکور است که و سیاتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و اکثر علما حمل نموده اند این توقیع و اخبار دیگریکه قریب المضمون با این توقیع است در نفی مشاهده در زمان غیبت کبری بر اینکه مراد از این اخبار آنکه اگر کسی ادعاء مشاهده نماید بدعوی سفارت و نیابت او کذاب و مفتریست چه آنکه اختصاص داشت

این منصب بزمان غیبت صغری و در غیبت کبری منقطع است عنوان نیابت و سفارت بلکه مرجع امور بامر آن حجت پروردگار بسوی علما و فقهاء اثنی عشریه است بر سبیل عموم تا زمان ظهور ولت حقه و وجه حمل این اخبار بر این معنی بجهت صحت رؤیت آن نور دیده عالمیانست در نزد ایشان بآنچه مشاهده نموده اند صلحا و ابرار و اتقیاء از فرقه ناجیه اثنی عشریه از علما و غیر ایشان که تکذیب آنها بآنچه مشاهده کرده اند از معجزات و دلائل که بسیاری از آنها متحقق الوقوع است در خارج خالی از وجه است بلکه تقوی و تدین هولاء الاتقیاء مانع است از کذب و افتراء ایشان خصوصا بالنسبه بسوی حجت خدا بلکه در حق کثیری از ایشان احتمال کذب و افتراء داده نمیشود فضلا از تحقق آن و ممکن است توجیه این اخبار بوجه دیگری که اقرب در نظر باشد باینکه گفته شود که آن اخبار بظاهر خود باقی باشد و منافات هم ندارد با آنچه متحقق الوقوع در نزد ایشانست از صحت تشرف بخدمت آن نور عالمیان از برای بعضی از اتقیاء و صلحا و ابرار که بمجاهده نفسانیه قابلیت و استعداد لقای آن بزرگوار از برای ایشان حاصل شده باشد و آن مقتدای عالمیان مصلحت در آن دانسته باشد بمصالح عامه یا مصالح خاصه که نور جمال خود را بر ایشان ظاهر سازد یا مصلحت بداند که آن شخص را در نزد خود بطلبد و فرقت بین آنکه مکلفین مدعی رؤیت آن نور الهی شوند من عند انفسهم و بین آنکه حجت خدا مصلحت در آن بداند با حضار شخصی از ایشانرا بخدمت خود من عند نفسه صلوات الله علیه و یا مصلحت دانسته باشد ظهور نفس مقدسه خود را بر او و دعوی مشاهده اختراعا من عند انفسهم اگرچه مدعی آن کاذب و مفتریست چنانکه ظاهر از بعضی از اخبار است و لکن تشرف بخدمت آن بزرگوار علی وجه المصلحة باراته و طلبه دلیلی قائم نشد بر تکذیب و افتراء آن بلکه خلاف آن ثابت و محقق است و الفرق بین المقامین یحتاج الی لطف قریحه فتدبر بلکه بسا میشود که میسر شده باشد تشرف بخدمت آن بزرگوار از برای کثیری از ابرار و اخیار و صلحا و علما و لکن مأمور بسر و اخفاء آن بودند و از بعضیکه بروز و ظهور کرد اینمطلب از ایشان بجهة جمله از مصالح بود که در ابراز و انتشار آن مصلحت بود و کیف کان از جمله کسانیکه باین نعمت عظمی فائز شدند ابن هشام بود چنانکه قطب راوندی در کتاب خرایج روایت کرده از ابی قاسم جعفر بن محمد قولویه که من در سال سیصد و سی و هفت از هجرت که اوایل غیبت کبری بود در سالیکه خارجیان قبل از آن حجر الاسود را برده بودند و قرامطه در آنسال حجر الاسود را برگردانیدند بسوی بیت الله الحرام پس من بعزم بیت الله وارد بغداد شدم و عمده مقصد من دیدن کسی بود که حجر الاسود را بجایش نصب کند زیرا که در کتابها چنین دیده بودم که آنرا از جایش کنده آنرا بیرون برند و حجت زمان و ولی رحمن در جایش نصب میکنند چنانکه در زمان حجاج از جایش کنده شد هرکس خواست که

حجر را بر جای خود نصب کند قرار نگرفت تا آنکه امام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام بدست مبارك حجر الاسود را بر جای خود قرار داد آنگاه در بغداد بیماری سختی بر من عارض شد بمرتبه که از مرك ترسیدم و از مقصدی که داشتم ناامید شدم پس مردی را که مشهور بود باین هشام از جانب خود نایب نمودم و رقعہ سر بمهر باو سپردم و در آن رقعہ از مدت عمر خود سؤال نموده بودم و آنکه در این بیماری مرك از برای من اتفاق میافتد یا نه و باو گفتم که عمدہ مطلب من آنستکه این رقعہ را بآن کسی که حجر الاسود را بر جای خود نصب میکند برسانی و جواب آنرا از او بگیری که من ترا از برای همین مطلب میفرستم راوی میگوید که ابن هشام گفت چون بمکه معظمه وارد شدم و خواستند که حجر را در مکان خود نصب نمایند آنگاه مبلغی بخدا دادم از برای آنکه قادر شوم بدیدن کسیکه حجر الاسود را بر جای خود قرار میدهد پس چند نفر از ایشانرا در نزد خود نگاهداشتم تا مرا از ازدحام خلایق حفظ نمایند و اذیت ایشانرا از من دفع نمایند پس در آنوقت هرکس خواست که حجر را بر جایش نصب نماید حجر الاسود اضطراب داشت و بر جای خود قرار نمیگرفت در آنحال جوان گندم گون خوش روئی پیدا شد و آمد حجر را بر جای خود گذارده قرار گرفت بنوعیکه گویا از جای خود اصلا و ابدا زایل نگردیده از مشاهده اینحال صدای خلایق بتکبیر بلند گردید بعد از آنکه حجر الاسود را بر جای خود نصب کرد از در مسجد الحرام بیرون رفت در آنحال من نیز از عقب او روانه شده و مردم را از پیش روی خود بیمین و یسار میکردم و راه باز مینمودم بقسمیکه مردم در حق من گمان سفاهت و خفت عقل را نمودند و از برای من راه باز مینمودند و من چشم از آنجوان برنمیداشتم تا آنکه از میان مردم بکناری رفت و من با سرعت تمام میرفتم و آن جوان بتائی راه میرفت با وجود این باو نمیرسیدم تا بجائی رسید که جز من کسی نبود که او را ببیند پس توقف نموده ایستاد و فرمود بمن که بیاور چیز را که با تو است در آنحال رقعہ را باو دادم بدون آنکه آنرا نگاه کند فرمود که بصاحب رقعہ بگو که او را در این بیماری مرك نیست و بعد از سی سال دیگر مرك او را خواهد دریافت آنگاه بقسمی گریه بر من مستولی شد که قادر بر حرکت نبودم و بآنحال مرا گذارد و رفت تا آنکه از نظرم غایب شد ابو قاسم میگوید که ابن هشام بعد از مراجعت این قصه را برای من نقل نمود و چون ازین واقعه سی سال گذشت ابی قاسم اندکی بیمار شد و تهیه مرك و قبر و اوضاع تجهیز از برای خود مهیا کرد باو گفتند که این خوف و وحشت از برای چیست و حال آنکه امید شفا از برای تو هست از خداوند کریم گفت که این سال همانسال است که وعده مرك بمن داده شده و بعد بهمان بیماری وفات یافت و از جمله کسانی که باین نعمت عظمی فایز گردیدند ابی محمد دعلجی بود که از ابرار و صلحا و از جمله اخبار و آثار بود چنانکه قطب راوندی در کتاب خرایج روایت کرده

که ایبمحمّد دعلجی دو پسر داشت و خودش از جمله نیکان و بزرگان اصحاب ما بود و احادیث و اخبار را شنیده و ضبط کرده بود و یکی از پسرانش که ابو الحسن نام داشت و در جاده شریعت مستقیم بود و متکفل غسل اموات میشد و باتقوی و پرهیزکاری بود و پسر دیگرش از اهل شقاوت و عصیان و مرتکب اعمال قبیحه میشد و نافرمانی خدا میکرد و ایبمحمّد دعلجی سالی اجیر شد از برای نیابت حج بیت الله الحرام بعنوان نیابت از برای حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه چنانکه عادت شیعیان در آن زمان بود که بجهت آنحضرت نایب میگرفتند از برای حج و وجه اجرتی که بایبمحمّد دعلجی دادند از آن وجه اجرت قدری داد بآن پسریکه نافرمانی خدا میکرد و روانه بجانب حج شد و چون از مکه مراجعت نمود حکایت کرد که من در موقف خود ایستاده بودم ناگاه در یکسمت جوانی دیدم خوشروی و گندمگون که مشغول دعا و تضرع و ابتهاج بود که قلب من بجهة حسن عمل و توجه و اقبال او مایل شد پس نزدیک او رفتم چون باو نزدیک شدم و مردم از موقف خود متفرق شدند بجانب من توجه نموده فرمود ایشیخ آیا حیا نمیکنی عرضکردم ایسید من از چه چیز حیا کنم فرمود اجرت حج از جانب کسیکه میدانی بتو داده میشود و آنرا بفاسق شرابخوار میدهی نزدیکست که این چشم تو کور شود پس اشاره بچشم من نمود از آنوقت تا بحال ترسانم و ابو عبد الله محمد بن نعمان اینقصه را استماع نمود و گفت که چهل روز بعد از مراجعت از سفر حج دملی در همان چشمش که حضرت اشاره نموده بود در آمد و کور گردید و اینقصه نیز در اوایل غیبت کبری واقعشد و از جمله کسانی که باین نعمت عظمی فایز گردید ابو الحسن ابو بغل کاتب بود که در زمان سلطنت ابی منصور که ملقب بمرشد بالله است و تاریخ سلطنت او پانصد و بیست و نه و از متأخرین سلاطین بنی عباس است چنانکه محمد بن جریر بن رستم طبری که از مشایخ علماء شیعه است بسند خود از ایبجعفر ابن هرون و او از ابی الحسن بن ابی بغل روایت کرده که من کاری و شغلی از ابی منصور در گردن گرفته بودم که بسبب آن کار چیزی نگذشت که ابی منصور بر من غضبناک شد و من خود را از ترس او مخفی میداشتم تا آنکه شب جمعه را قصد زیارت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نمودم و قصد کردم که شب را از برای دعا و مسئلت در آنجا بسر برم و آنشب از اول تا بآخر باد و باران شدیدی بود پس از کلیددار تمنا نمودم که درهای حرما ببندد و اطراف روضه را خالی نماید تا آنکه در جایگاه خلوت دعا و مسئلت نمایم کلیددار قبول کرد و درها را قفل کرد و اطراف روضه مقدسه را از مردم خالی ساخت و چون نصف شب شد باد و باران نیز شدت نمود که راه آمدوشد مردم مسدود گردید پس در آنجا مکث نمودم و مشغول دعا و زیارت بودم و نماز میگذازدم ناگاه در نزد قبر مطهر موسی بن جعفر علیه السلام صدای قدمی شنیدم چون نظر کردم دیدم شخصیرا که زیارت میکند بحضرت آدم و هریک از انبیا و

ائمه سلام نمود تا آنکه بحضرت صاحب الامر علیه السلام رسید و او را ذکر نکرد پس من تعجب نمودم و در قلب خود گفتم شاید فراموش کرده باشد یا آنکه آنحضرترا نمیشناسد یا آنکه مذهب او همین است چون از زیارت فارغ گردید دو رکعت نماز گذارد و در نزد قبر امام محمد تقی علیه السلام آمد و آنحضرترا نیز بطریق مذکور زیارت کرد و دو رکعت نماز گذارد در حالتیکه من از او خائف و ترسان بودم چون نیک نظر کردم دیدم جوانیست در حد کمال آنگاه فرمود یا ابا الحسن بن ابی بعل چرا غافلی از دعای فرج عرض کردم ایسید و مولای من کدامست دعای فرج پس فرمود که دو رکعت نماز بگذار و بعد از آن بگو یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستریا عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفره یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی کل نجوی و یا غایة کل شکوی یا عون کل مستعین یا مبتدأ بالنعم قبل استحقاقها بعد از آن ده مرتبه بگو یا ربه و ده مرتبه یا منتهی غایة رغبتاه بعد از آن بگو اسئلك بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام الا ما کشفتم کربی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی و بعد ازین بهر طریق که خواهی دعا کن و حاجت خود را بخواه و بعد از آن خدر است خود را بر زمین بگذار و در سجده صد مرتبه بگو یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی و انصرانی فانکما ناصرای بعد از آن روی چپ خود را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو ادرکنی و آنرا بسیار مکرر کن و بعد از آن بگو الغوث الغوث تا آنکه نفس منقطع شود و بعد از آن سر بردار که خدای تعالی بکرم خود حاجت ترا برمیآورد انشاء الله تعالی و بعد از آن من مشغول نماز و دعا گردیدم و آنمرد رفت چون از عمل فارغ شدم و اراده کردم که نزد ابی جعفر کلیددار بروم و از او بپرسم که این جوان که بود و چگونه داخل روضه گردید دیدم همه درها بسته است از این امر تعجب کردم و گفتم که شاید از برای روضه دری دیگر باشد که من آنرا ندیده باشم چون کلیددار را ملاقات کردم از او پرسیدم از احوال آنمرد و کیفیت دخول او در روضه در جواب گفت که من همه درها را چنانکه میبینی بسته بودم و آنها را باز نکردم آنگاه قصه را باو نقل نمودم گفت او مولای ما صاحب الزمان عجل الله فرجه بود بدرستیکه من بارها در وقت خالی بودن روضه از خلائق مثل آنچه ذکر کردی دیده ام در آنحال از فوت شدن فیضی که بایست از آنحضرت ادراک نمایم تأسف خوردم و در وقت صبح از روضه بیرون آمده قصد محله کرح نمودم و در آنجا پنهان شدم قدری از روز برآمده بود دوستان از اصحاب ابی منصور آمدند و از احوال من میپرسیدند و نامه امان از برای من آوردند و نامه بمن نوشته بود که در آن یاد کرده بود هر خیریرا پس من با یکنفر از ثقه دوستان خود رفتم و بمحضر او حاضر شدم چون مرا دید ملاطفت بسیار بمن نمود و گفت که از من بصاحب

الزمان شکایت کردی گفتم نه بلکه دعا نمودم و مسئلت کردم گفت شب گذشته در عالم رؤیا آن حضرت بمن امر فرمود که بتو احسان نمایم و امر نمود مرا بهر خیر جمیل در حق تو در آنحال گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم که ایشان برحقند و دیشب مولای خود را در بیداری دیدم و واقعه را از برای او نقل کردم تعجب بسیار نمود بعد از آن عظیم شد قدر و منزلت من در نزد او و ببرکت مولای من صاحب الزمان علیه السلام کارهای بسیار نیکو و بزرگ از او صادر شد و از جمله کسانی که فایز شدند باین نعمت عظمی اسمعیل بن حسن هرقلی بود که در نواحی حله منزل داشت و قصه او در تمام عراق مشهور است چنانکه علی بن عیسی در کشف الغمه روایت کرده و این قضیه در سنه ششصد و سی و شش از هجرت واقع شد که اسماعیل بن حسن هرقلی مردی بود از صلحا و ابرار و در سن جوانی در ران چپ او زخمی ظاهر شد که بقدر کف دست انسانی بود و چرک و خون بسیار از آن زخم جاری بود اسمعیل بن حسن میگوید که آن زخم بقسمی بود که از شدت درد و الم مرا از کارهای خود بازداشته بود روزی وارد حله شدم و در مجلس علی بن طاوس علیه الرحمه وارد شدم و باو شکایت کردم از آن زخم و گفتم که اراده معالجه آنرا دارم پس علی بن طاوس بر من ترحم نمود و همه اطباء حله را جمع کرد و آن جراحات را بایشان نمود چون اطبا ملاحظه کردند گفتند که این جراحات بر روی رگ اکحل واقع شده و در معالجه آن خطر عظیمست زیرا که معالجه آن بریدن است و اگر بریده شود خوف بریدن رگ اکحل است و بریدن رگ او هلاک خواهد شد آنگاه علی بن طاوس فرمود که من در این ایام اراده رفتن بغداد دارم با من ببغداد بیا شاید اطباء آنجا حاذق تر باشند پس بمصاحبت او ببغداد رفتم و اطباء آنجا را نیز جمع نمود و همه آنها نیز متفق شدند بآنچه اطباء حله گفته بودند و از معالجه آن مأیوس شدیم آنگاه علی بن طاوس بمن فرمود که در شریعت از برای تو وسعت است که با این لباسها نماز بجای آوری و لکن در محافظت خود از خون سعی داشته باش بعد از آن عرض کردم حال که تا بغداد آمده ام بهتر آنست که زیارت عسکرین در سرمن رأی مشرفشدم و از آنجا بخانه خود برگردم چون علی بن طاوس این سخن از من شنید پسندید پس لباسها و خرجی راه که همراه داشتم باو سپردم و روانه شدم چون بسرمن رأی رسیدم داخل حرم عسکرین شدم و زیارت کردم و بعد بسرداب مقدس مشرفشدم و بخداوند عالم استغاثه نمودم و حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را شفیع خود ساختم و قدری از آشبرا در آنجا بسر بردم و تا روز پنجشنبه را در آنجا ماندم و در آنروز بدجله رفته غسل کردم و لباس پاکیزه پوشیدم بجهت زیارت و ابریقی که همراه داشتم پر از آب کرده برگشتم تا رسیدم بر در حصار ناگاه چهار نفر سواره دیدم که از حصار بیرون آمدند و گمان من آن بود که از شرفا و بزرگانند از اعراب که صاحبان گوسفند

میباشند و گوسفندان ایشان در آن حوالی هستند چون نزدیک بآنها رسیدم دیدم دو نفر از ایشان جوان و یکی پیرمرد که نقاب انداخته بود و یکی دیگر بسیار مجلل و صاحب فرجیه بود و آن لباس مخصوصیست که در آن زمان بر روی لباسها میپوشیدند و در زیر آن شمشیری حمایل کرده بود و آن سوارها نیز شمشیر حمایل داشتند و آن پیرمرد نقاب دار نیزه در دست راست و در سمت راست راه ایستاده و آن دو جوان در سمت چپ ایستاده اند و صاحب فرجیه در وسط راه ایستاده پس بر من سلام کردند و جواب سلام ایشانرا دادم آنگاه صاحب فرجیه بمن فرمود که فردا بنزد اهل و عیال خود خواهی رفت عرض کردم بلی فرمود پیش بیا تا ببینم آنچه را که ترا بدرد و الم میآورد و من کراهت داشتم از آنکه دست بمن بمالد زیرا که تازه از آب بیرون آمده بودم و پیراهن من هنوز تر بود با این احوال اطاعت کرده و نزدیک رفتم چون بنزد او رفتم آنسوار صاحب فرجیه خم شد و دوش مرا گرفت و بسمت پائین ملاحظه کرد و دست خود را بر ران من بر روی زخم گذاشت و فشار داد که بدرد آمد و بعد راست شده بر روی اسب نشست پس آن پیرمرد بمن گفت رستگار شدی ای اسماعیل گفتم ما و شما و همه رستگاریم انشاء الله و از دانستن آن پیرمرد اسم مرا تعجب نمودم بعد از آن پیرمرد گفت که این بزرگوار امام است آنگاه پیش رفتم و پایهای مبارکش را بوسیدم و اسب خود را راند من نیز در رکابش میرفتم آنگاه فرمود برگرد عرض کردم هرگز از خدمتت جدا نشوم فرمود مصلحت در آنستکه برگردی باز عرض کردم که از شما جدا نمی‌شوم پس آن پیرمرد گفت ای اسماعیل آیا شرم نداری که امام علیه السلام دو مرتبه بتو فرمود برگرد و تو فرمان او را مخالفت میکنی پس از این سخن ممنوع شده ایستادم و آنحضرت چند گامی دور شد و توجه بمن فرمود و گفت وقتیکه بیغداد رسیدی ابو جعفر خلیفه که اسم او مستنصر است ترا میطلبد وقتیکه نزد او حاضر شدی و بتو چیزی داد قبول نکن و به پسر ما که علی بن طاوس است بگو که مکتوبی در خصوص تو بعلی بن عوض بنویسد و من هم باو میسپارم که هرچه میخواهی بتو بدهد پس با اصحاب خود رفتند تا از نظرم غائب شدند و من در آنحال از جدائی ایشان تاسف میخوردم و ساعتی متحیر ماندم و بر زمین نشستم و بعد از آن مراجعت بعسکرین نمودم و خدام بر سر من جمع شدند و مرا متغیر الاحوال دیدند گفتند بمن که آیا چیزی اتفاق افتاده و یا کسی با تو جنگ و نزاعی کرده است گفتم نه لکن آنسوارها را که بر در حصار بودند شناختید گفتند که آنها شرفا و صاحبان گوسفندانند گفتم نه چنین است بلکه حضرت امام عصر بود گفتند آنمرد پیر یا صاحب فرجیه گفتم صاحب فرجیه گفتند که آیا آنجراحترا باو نشان دادی گفتم که آن بزرگوار بدست مبارک خودش گرفت و آنرا فشار داد بنوعیکه بدرد آورد در آنحال پای خود را بیرون کردم که آن

موضعا بایشان نشان دهم دیدم از آنجراحی اثری باقی نیست از کثرت تحیر و دهشت شك کردم که آیا در کدام پای من بود آن پا را نیز بیرون آوردم اثری از آن ندیدم چون اینمطلب را مشاهده نمودند خلائق بر سر من هجوم آور شدند و لباس مرا قطعه قطعه کرده بجهت تبرك بردند و بقسمی بر سر من ازدحام کردند که نزدیک بود پایمال شوم در آنحال خدام مرا داخل خزانه کردند و ناظر مشهد شریف داخل خزانه شد و مرا دید سؤال کرد که چند وقت است که از بغداد بیرون آمدی گفتم یکهفته است پس او نیز رفت در آنشب در مشهد شریف بسر بردم و بعد از آداب فریضه صبح وداع نموده بیرون آمدم و اهل آنجا مرا مشایعت کردند پس روانه راه شدم و شبرا در بین راه منزلی بود در آنجا بسربردم و صبح روانه بغداد شدم وقتیکه پهل قدیم رسیدم دیدم که مردم ازدحام و جمعیت کرده و هرکه از آنجا میگذرد از نام و نسب او سؤال مینمایند تا آنکه من رسیدم از من نیز سؤال کردند نام و نسب خود را بیان کردم ناگاه بر من هجوم آوردند و لباسهای مرا پاره پاره کردند و بسیار مرا خسته کردند پس ضابط آنمحل مکتوبی در این باب ببغداد نوشت و مرا از آنجا برداشته ببغداد بردند مردم آنجا نیز بر سر من ازدحام نمودند و لباسهای مرا بردند نزدیک بود که از کثرت ازدحام خلائق هلاک شوم وزیر خلیفه که از اهل قم و از شیعیان بود این طاوس را طلبید که اینحکایت از او استفسار نماید چون ابن طاوس در بین راه مرا دید اصحاب او مردم را از سر من متفرق کردند و بمن فرمود که آیا این حکایت را از تو نقل میکنند گفتم آری پس از مرکبش فرود آمد و ران مرا برهنه نمود و اثری از آنجراحی ندید افتاد و مدهوش شد چون بهوش آمد دست مرا گرفت و گریه کنان بنزد وزیر برد و گفت که این برادر من و دوست ترین خلائق است در نزد من پس وزیر از قصه ام پرسید از برای او حکایتکردم در آنحال اطبائی که جراحی مرا دیده بودند احضار نمود و گفت که جراحی اینمرد را معالجه و مداوا نمائید گفتند جز بریدن با آهن معالجه دیگر ندارد و اگر بریده شود میمیرد وزیر گفت که اگر بریده شود و نمیرد در چند مدت چاق میشود گفتند در دو ماه طول خواهد کشید و لکن در جای او گودی میافتد و آنمحل موی درنمیآورد وزیر گفت که جراحی او را کی دیده اید گفتند ده روز قبل از این پس وزیر ران او را که جراحی در آن بود بیرون نمود دیدند که مانند ران دیگر او صحیح و سالم است و هیچ اثری در آن نیست یکی از اطباء فریاد برآورد که اینکار کار عیسی بن مریم است وزیر گفت وقتیکه کار شما نشد ما میدانیم که کار کیست بعد از آن وزیر او را بنزد خلیفه مستنصر برد خلیفه کیفیت را از او پرسید او چنانکه گذشته بود نقلکرد پس خلیفه امر نمود که هزار دینار از برای او آوردند و گفت که اینها را بردار و صرف نفقه خود نما گفت جرئت ندارم که حبه از آن بردارم خلیفه گفت از که میترسی گفت که

از کسی که اینمعامله را با من نمود زیرا که بمن فرمود از ابیجعفر چیزی قبول نکن آنگاه خلیفه گریست و مکدر شد پس از او چیزی قبول ننموده بیرون آمد و از جمله کسانی که باین نعمت عظمی فایز شدند سید عطوه حسنی بود که قائل بمذهب زیدیه بود و پسرانش از شیعیان و مؤمنین بودند سید عطوه مبتلا شده بود بمرض باد فتق و بیضتین او باد کرده بود که بسیار اذیت میکشید از الم و وجع آن و پسر او سید باقی با سایر اخوان او او را منع میکردند از اعتقاد بمذهب زیدیه و او هم ایشانرا منع مینمود از مذهب امامیه و میگفت من تصدیق شما نمیکنم تا وقتیکه صاحب و امام شما بیاید و مرا شفا دهد و این سخن چند بار از زبان او جاری شد سید باقی پسر او میگوید شی ما برادرها وقت نماز عشا در یکجا جمع بودیم ناگاه دیدیم پدر ما صیحه میکشد و بما استغاثه میکند پس ما بسرعت بنزد او رفتیم گفت بروید و بامام و صاحب خود برسید پس ما بیرون رفته بسرعت تمام و تفحص نموده کسی را نیافتیم و مراجعت کرده ماجرا از او پرسیدیم گفت که شخصی بنزد من آمد و گفت یا عطوه گفتم تو کیستی گفت صاحب و امام پسران توام آمده ام تا ترا شفا دهم پس از روی لباس موضع درد و الم را فشار داده بیرون رفت پس دست بآنمحل بردم دیدم از باد فتق اثری نیست از این جهة بشما استغاثه نمودم سید باقی پسر او میگوید که بعد ازین واقعه پدرم مثل آهو بود اصلا مرضی نداشت علی بن عیسی میگوید که اینحکایت در زمان قریب زمان ما واقع شد و اینقصه از وقایع مشهوره آنزمان بود از جمله کسانی که فایز باین نعمت عظمی شدند ابی راجح حمامی است که در شهر حله اتفاق افتاد و قصه او نیز از قصص و حکایات مشهوره است که عامه مردم حله و اطراف آن مشاهده حال و حکایت او نموده اند و او چنین است که مجلسی (ره) از کتاب سلطان المفرج عن اهل الایمان که از مؤلفات سید علی بن عبد الحمید است نقل کرده که او از جماعتی از اعیان و اکابر و اهل صدق از فضلا که یکی از ایشان زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون است نقل نموده که حاکم حله در زمانی مردی بود که اسم او عرجان صغیر بود روزی باو خبر دادند که ابو راجح خلفا راسب مینماید و دشنام میدهد چون این سخن شنید ابو راجح را طلبید و بغلامان خود حکم کرد تا او را بزنند بقسمی او را زدند که تمام بدن او مجروح شد و بر روی درافتاد و دندانهای ثنایای او شکست بعد حکم کرد تا زبانش را بیرون کشیده سوراخ کردند با بینی او و ریسمان محکمی در او کشید و بحلقه بستند و بعد ریسمان دیگری بآن حلقه بستند و بغلامان خود حکم کرد تا او را در کوچه و بازار حله بگردانند پس باین رسوائی او را در کوچه و بازار گردانیدند و از هر طرف او را میزدند تا آنکه بر زمین افتاد و مشرف بهلاکت شد پس حالت او را بحاکم خبر دادند امر بکشتن او نمود حضار مجلس گفتند که او در شرف مردن است خودش

خواهد مرد و خون او را در گردن مگیر پس گفت که دست از او بازداشتند چون ملازمان حاکم رفتند اهل و عیال و قبیله او او را بآن حالت که نزدیک بمردن بود برداشته بخانه اش بردند و احدی از اهل حله شك نداشت که در همانشب خواهد مرد چون صبح شد مردم نزد او آمدند دیدند که ابوراخج در کمال صحت بدن نشسته و هیچ اثر جراحت در بدن او نیست و اعضاء او سالم است و دندانهای او که در حضور حاکم افتاده بود در جای خود باقی و در نهایت استحکام و سلامتست پس مردم بسیار تعجب کردند و ماجرا را از او سؤال کردند گفت چون مرگ را یقین کردم و زبان هم نداشتم که از خداوند مسئلت نمایم پس در دلم مسئلت کردم و استغاثه بمولای خود صاحب الزمان عجل الله فرجه نمودم و او را بنظر آوردم ناگاه دیدم که آنحضرت دست شریف خود را بر روی من کشید و فرمود که بیرون رو و برای عیالت کسب معیشت کن بدرستی که خدای تعالی ترا عافیت بخشید پس گردیدم و چنان شدم که می بینید شیخ شمس الدین میگوید که قبل از این ماجرا ابوراخج مردی بود ضعیف الاندام و زردرنک و کوتاه ریش و زشت روی بود که ما همیشه بحمام او میرفتیم و او باین احوال میدیدیم و چون این قضیه واقع شد و بنزد او رفتیم او را بحالت شخص قوی البینه و سرخ رو و قامت راست و صورت خوش دیدم تا آخر عمر خود بر همین منوال بود و چون حکایت او در شهر اشتهار یافت حاکم دوباره او را طلبید و آنحالتیکه در روز گذشته از او مشاهده نموده بود که دندانهای او ریخته و زبان و بینی او سوراخ و بدن او مجروح بود امروز هیچ اثر از آن جراحات در بدن او نیست خوف و دهشت عظیم بر او روی داد و بعد از آن با اهل حله خوش رفتاری مینمود بخوبان ایشان احسان میکرد و از بدکرداران آنها عفو مینمود و بایشان اظهار ملاحظت میکرد و از جمله کسانی که باین نعمت عظمی فایز شدند جمال الدین جعفر بن زهدری بود و حکایت او چنانست که مجلسی علیه الرحمه از جمال الملة و الدین عبد الرحمن بن عمانی نقل کرده که در تاریخ ماه صفر سال هفتصد و پنجاه و نه از هجرت شنیدم که جمال الدین جعفر بن زهدری در حله مبتلا بفلج شدید شده و بعد از فوت پدرش جده او همه معالجات فلج را درباره او بکار برد و اثری نبخشید و حذاق از اطباء بغداد را احضار نمود و مدتی در معالجه آنها کوشیدند و فایده نبخشید چون از معالجه او مأیوس شدند از جده اش خواهش نمود که یکشب او را در تحت قبه شریفه در حله که مشهور بمقام صاحب الامر است در آنجا او را بگذارد شاید خداوند عالم از برکت آنحضرت باو شفا بخشد پس جده اش اینسخن از او قبول نموده و او را برد در تحت قبه شریفه گذاشت که ناگاه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بر او ظاهر شد و از مرض فلج شفا یافت چون این حکایت را شنیدم و در سابق نیز میان من و او دوستی بود که هیچوقت از یکدیگر

جدا نمیشدیم و او را خانه بود که بزرگان حله و اولاد اکابر در آنجا جمع میشدند پس بخانه او رفتیم و ماجرا را از او پرسیدم گفت بمرض فلج مبتلا بودم چنانکه در حله مشهور بود گفت که چون مرا بردند در تحت قبه شریفه گذاشتند ناگاه دیدم مولای من صاحب الزمان ظاهر شد و فرمود بمن که برخیز عرض کردم ایسید من حال یکسال است که قدرت برخاستن ندارم باز فرمود باذن خدای تعالی برخیز و در برخاستن مرا اعانت فرمود پس برخاستم در حالتیکه اثری از ناخوشی فلج در من نبود و بالمره رفع شده بود پس آنگاه خلائق ریختند بر سر من و نزدیک بود که هلاک شوم و لباسهای مرا پاره پاره نموده بقصد تبرک بردند و لباس دیگر بر من پوشانیدند بعد از آن مرا بخانه بردند و اثری از فلج در خود ندیدم و لباس علیحده پوشیده لباسهای مردم را رد کردم و از جمله کسانی که باین نعمت عظمی فایز گردیدند زنی بود معروفه بمادر عثمان که خادم معمر بن شمس بود و قصه او چنین است که مجلسی (ره) از عابد زاهد شیخ شمس الدین روایت کرده که معمر بن شمس قریه داشت مشهور بپرس و آنرا بر طایفه علویه وقف نمود و او را در آن قریه نایی بود از اهل تقوی و صلاح که معروف بود باین خطیب و نوکری نیز از جانب خود در آن قریه گذاشت که معروف بعثمان بود از اهل تسنن و برخلاف ابن خطیب بود در مذهب و آن دو نفر از جانب معمر بن شمس رسیدگی بامورات آنقریه مینمودند و همیشه در سر مذهب نزاع داشتند روزی در محضر جماعتی از رعایای آن قریه بر سر مذهب گفتگو و نزاع کردند ابن خطیب بعثمان گفت که حال حق واضح خواهد شد هر اینه من نامهای کسانی که دوست میدارم یعنی علی و حسن و حسین را بر دست خود مینویسم و تو نیز نامهای کسانی را که دوستداری یعنی ابا بکر و عمر و عثمانرا بر کف دست خود بنویس و هر دو دسترا بیکدیگر میندیم و در میان آتش میگذاریم آنگاه دست هر کدام از ما که سوخت مذهب او باطل و هر که دستش سالم ماند بر حق است عثمان ازین معامله نکول کرد و ابا و امتناع ورزید و جماعتی که در آنجا حاضر بودند بعثمان شماتت و استهزا کردند و مادر عثمان در بالای بلندی ایستاده بود و بایشان نگاه میکرد چون دید که آنجماعت شماتت و استهزاء بپسر او عثمان مینمایند لعنت کرد بر آن جماعت و شتم کرد ایشانرا و آغاز فضیحت و رسوائی نمود که ناگاه چشمهای آنزن کور شد و روز روشن در نزد او چون شب تار گردید آمدند دست او را گرفته از بالای بلندی فرود آوردند و او را از آنقریه بجانب حله برگردانیدند و این خبر در میان اهل حله انتشار یافت اقارب و عشایر او اطبای حله و بغداد را از برای معالجه چشمهای او حاضر نمودند و آنچه سعی و کوشش کردند معالجه پذیر نشد و از او مأیوس شدند بعضی از زنان اهل ایمان که با آنزن آشنائی داشتند باو گفتند که کسی که ترا کور کرد او صاحب الامر است و از برای تو خلاصی

از آن نخواهد بود مگر آنکه تشیع قبول نمائی و اگر چنین کنی ضامن میشویم که خدای تعالی ترا عافیت بخشد پس آنزن باینمطلب راضی شد و آن زنهای اهل ایمان در شب جمعه او را برداشته بردند بقبه شریفه که مشهور بمقام صاحب الامر علیه السلام است و او را داخل در قبه نمودند و خودشان بر در قبه بیتوته کردند چون قدری از شب گذشت ناگاه آنزن از قبه بیرون آمد در حالتیکه چشمهایش از اول بهتر بود پس بنزد آن مؤمنات رفته یکیک را شناخت و لباس و زینتهای آنها را وصف نمود که فلان رنگ و فلان هیئت است پس همه خوشحال شده قصه را از او پرسیدند گفت چون مرا در میان قبه گذاشتید زمانی گذشت شنیدم که کسی بمن میگوید بیرون برو که خداوند بتو عافیت عطا فرموده در آنحال چشمهای من روشن شد دیدم که قبه پر از نور است در آنحال مردی را بنظر آوردم عرض کردم ایسید من شما کیستید فرمود من صاحب الامر هستم و از نظرم غایب گردید پس مراجعت نمودند بسوی خانهای خود و این قصه اشتهار یافت و پسرش عثمان تشیع اختیار نمود و هرکه این قصه را شنید یقین نمود بوجود صاحب الامر عجل الله فرجه و این واقعه در سال هفتصد و چهل و چهار از هجرت واقع شد و از جمله اشخاصیکه باین نعمت عظمی فایز گردیدند عالم نبیل و فاضل جلیل زاهد و عابد متقی محمد بن عیسی بحرینی است که یکی از اعظام علما بحرین است و حکایت او چنانست که مجلسی (ره) از جماعتی از فضلا و ثقات نقل نموده که بحرین زمانی بتصرف پادشاه فرنگ درآمد بود و حاکم و والی آنرا از مسلمین که ناصبی مذهب بود قرار داد و او را وزیری بود ناصبی که در مقام تعصب زیادتی بر آن حاکم داشت و از این جهت با اهل بحرین بجهت دوستی ایشان با اهل بیت عداوت مینمود و انواع حيله بجهت قتل و غارت و هلاک ایشان و ضرر رسانیدن باهالی آن اعمال مینمود تا آنکه روزی بنزد والی آمد و اناری در دست داشت آنرا بوالی داد چون والی نگاه کرد دید که بر آن انار نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ابا بکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله پس والی نیک در آن تأمل نمود دید که آن کتابت در اصل انار است نه آنکه کسی بر آن نوشته باشد و بحسب خلقت بنحوی بر آن نوشته شده که احتمال نمیرود که انسانی آنرا بر انار کتابت کرده باشد پس تعجب نمود و گفت که این انار بجهت ابطال مذهب رافضیان آیت آشکار و حجت و برهان واضعیهست پس بنابراین رأی تو در حق اهل بحرین که همه آنها رافضی مذهبند چه خواهد بود وزیر گفت که ایشان بسیار متعصب و منکر دلائل و براهین میباشند ایشانرا احضار نما و این انار را نشان آنها بده اگر قبول کردند و بمذهب ما برگشتند اجر و ثواب تو بسیار عظیم خواهد بود و اگر امتناع نمودند و در ضلالت خود باقی ماندند ایشانرا مخیر در میان سه کار نما یا بذلت و خواری مانند اهل کتاب جزیه بدهند یا از این انار جواب بگویند یا مردان

آنها کشته و زنان ایشان اسیر و اموالشان غنیمت ما باشد والی رأی او را پسندید پس سادات و علما و افاضل و اکابر بحرین را طلبید و آن انار را بایشان نشان داد و گفت که یا باید از این انار جواب بدهید یا مانند یهود و نصاری جزیه قبول نمائید یا مردان شما کشته و زنان شما اسیر و اموال شما غنیمت باشد پس ایشان متحیر مانده قادر بر جواب نبودند و روهایشان متغیر و بدنهای ایشان لرزید و گفتند ایها الامیر سه روز ما را مهلت ده امیدواریم که جوابی از برای تو بیاوریم که تو پسندی و الا آنچه خواهی درباره ما بجا بیاور پس والی سه روز بایشان مهلت داد و ایشان ترسان و لرزان و حیران از نزد او مراجعت کردند و در مجلسی جمع شده گفتگوی بسیار نمودند آخر الامر رأی آنها بر آن قرار گرفت که از صلحا و زهاد آنجا سه نفر را برگزینند بعد از آن بیکی از آنها گفتند که باید امشب تو بروی در صحرا و مشغول عبادت باشی و بامام زمان و حجت ملك منان استغاثه نمائی شاید آنحضرت طریقه استخلاص از این قضیه مشکله را از برای تو بیان فرماید پس آنشب را بیرون رفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و گریه وزاری بود و استغاثه میکرد اثری از برای او ظاهر نشد مراجعت نمود پس شب دویم شخص دوم را فرستادند او نیز مانند اولی تا صبح مشغول عبادت بود و اثری از برای او هم ظاهر نگردید در شب سیم محمد بن عیسی را روانه کردند که فضل و تقوی او بیشتر و اعلم از دیگران بود پس او با سر و پای برهنه بجانب صحرا روانه گردید و آنشب بسیار تاریک و ظلمانی بود پس بدعا و گریه و تضرع مشغول شد و در باب خلاصی مؤمنان و رفع بلا از ایشان بکرم خداوندی و بحضرت صاحب الامر عجل الله فرجه متوسل گردید و استغاثه نمود تا آنکه شب باآخر رسید ناگاه شخصی را دید که گفت یا محمد بن عیسی بچه سبب ترا در این حالت مینم و از برای چه امر باین بیابان بیرون آمده گفت که ایمرد مرا بحال خود بگذار که برای امر عظیمی بیرون آمده ام و آنرا ذکر نمیکنم مگر از برای خود و شکایت در نزد کسی نمیکنم که قادر بر دفع آن نباشد فرمود یا محمد بن عیسی من صاحب الامر میباشم حاجت خود را بگو گفت که اگر تو صاحب الامر هستی حاجت مرا میدانی و محتاج بآن نیستی که من از برای تو شرح کنم فرمود چنین است که میگوئی تو از برای کتابت بر انار که از برای شما مشکل گردیده و بر امری که والی شما ترسانیده بیرون آمده محمد بن عیسی میگوید که چون اینسخن شنیدم بسمت او متوجه شدم و عرض کردم که تو مولای منی و دانستی مصیبتی را که بما روی داده و تو امام و ملجأ و پناه مائی و بر دفع این بلا قادری پس آنحضرت فرمود یا محمد بن عیسی بدرستیکه در خانه وزیر لعنه الله درخت اناریست در وقتیکه آن درخت بار آورد وزیر قالبی بصورت انار که از گل ترتیب داده بود آنرا دو نیمه کرد و در میان هر یک از آن دو نیمه بعضی از کتابت را حك نمود و بعد از آن اناری را در حالت کوچکی در

میان آن دو نیمه گذاشت و آنقلب را بر آن بست پس آنچه در قالب حك شده بود در پوست انار جا کرده بدین صورت گردید چون فردا نزد والی میروید باو بگو که جواب ترا آوردم و لکن نمیگویم مگر در خانه وزیر پس میروید بخانه وزیر بجانب دست راست در آنجا غرفه میبینی بوالی بگو که جواب ترا در اینغرفه میگویم وزیر از اینمقام ابا و امتناع مینماید و تو در اینباب مبالغه کن راضی مشو مگر آنکه بغرفه بالا روی وقتیکه وزیر بغرفه بالا رفت تو هم با او برو مگذار که پیشتر از تو بالا رود پس وقتیکه داخل در غرفه شدی در دیوار آن روزنه میبینی در آنجا کیسه سفیدی هست آنرا بردار و در میان آن کیسه همانقلب را که برای این حيله ساخته است میبایی بعد از آن آنرا در نزد والی بگذار و انار را هم در میان آن بگذار تا حقیقت حال بر والی ظاهر و مکشوف گردد و بوالی بگو که ما معجزه دیگر هم داریم و آن اینست که در میان این انار جز خاکستر و دود چیزی دیگر نیست اگر بخواهی که صحت این امر بر تو معلوم گردد بوزیر امر کن تا انار را بشکافد وقتیکه وزیر آنرا بشکافد دود و خاکستر بر ریش و رویش میپرد چون محمد بن عیسی این بشارتها از امام علیه السلام شنید با بشارت و سرور بسوی طایفه خود برگشت چون صبح شد بنزد والی رفتند و محمد بن عیسی بآنچه امام بآن امر فرموده بود همه را بجای آورد تمام آنها بمقام صحت و صدق پیوست در آنحال والی متوجه گردید و گفت که کدام شخص اینها را بتو خبر داد گفت امام زمان ما و حجت خدا بر ما والی گفت امام شما کیست او ائمه علیهم السلام یکبیک را شمرد تا آنکه بحضرت صاحب الامر علیه السلام رسید پس والی گفت که دست خود را دراز کن پس دست محمد بن عیسی را گرفت و گفت شهادت میدهم بآنکه خداوند کردگار یکی است و محمد صلی الله علیه و اله و سلم بنده و فرستاده او است و خلیفه بلا- فصل بعد از او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از آن بامامت ائمه علیهم السلام تا آخر ایشان اقرار نمود و از برکت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه ایمانش نیکو شد و امر کرد تا آن وزیر را کشتند و از اهل بحرین معذرت طلبید و بایشان احسان نموده و معزز و مکرم داشت و این قصه در میان اهل بحرین از مشهوراتست و قبر محمد بن عیسی در میان ایشان معروف و همیشه اوقات خلائق آنرا زیارت میکنند و از جمله کسانیکه باین نعمت عظمی فایز گردیدند نجم اسود بود مجلسی (ره) از عالم فاضل شیخ شمس الدین نقل نموده که مردی بود نجم نام و لقبش اسود و در قریه معروفه بدقوساء که در کنار فرات بزرگ واقع بود سکنی داشت و از جمله صلحا بود و زنی داشت صالحه مسماة بفاطمه و دو ولد یکی پسر مسمی بعلی و دیگری دختر مسماة بزینب وقتی از اوقات این زن و شوهر هر دو کور شدند و در حالت ضعف و ناتوانی ماندند و مدت مدیدی باین حالت باقی بودند بعد از آن شبی از شبها آنزن احساس نموده که بر روی او چیزی مس کرده شد و شنید که قائلی باو میگوید که

خداوند کوریرا از تو زایل گردانید برخیز و بنزد شوهرت ابی علی برو و در خدمات او کوتاهی مکن آنزن میگوید ناگاه چشمهای خود را باز کردم دیدم فضای خانه پر از نور گردیده دانستم که او حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بود و این قصه در سال هفتصد و دوازدهم از هجرت واقع شد و از جمله اشخاصیکه باین نعمت عظمی فایز شدند محقق اردبیلی ملا احمد است که معروف بمقدس اردبیلی است و حکایت او معروف و ثقات از علما آنرا در کتب و دفاتر خود ضبط نموده اند مانند مجلسی در بحار و سید جزائری در انوار و اجمال آن قضیه آنکه سید میر غلام که از افاضل تلامذه او بود نقل کرده که شبی در صحن مقدس امیر المؤمنین علیه السلام گردش میکردم در حالتیکه بسیاری از شب گذشته بود ناگاه شخصیرا دیدم که بسمت روضه مقدسه میآید پس من نیز بسمت او رفتم چون نزدیک شدم دیدم استاد ما ملا احمد اردبیلی است پس خود را از او پنهان داشتم تا آنکه بنزدیکی در روضه رسید و حال آنکه در روضه بسته بود گشوده گردید و مقدس داخل روضه شد دیدم که گویا با کسی تکلم میکنند بعد از آن بیرون آمد و در روضه بسته شد و من از عقب او روانه شدم بنوعیکه مرا نمیدید تا آنکه از نجف بیرون آمد و متوجه بسمت کوفه شد تا آنکه داخل مسجد کوفه گردید و در محرابی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شربت شهادت نوشید قرار گرفت و با شخصی در مسئله صحبت میداشتند و زمان طویلی درنگ نمود پس از مسجد بیرون آمد و بسمت نجف روانه شد من نیز از عقب او میرفتم تا آنکه بنزدیک مسجد خنانه رسیدیم مرا سرفه گرفت بنوعیکه نتوانستم خودداری کنم چون صدای سرفه مرا شنید متوجه من گردید و فرمود که آیا میر غلامی عرضکردم بلی فرمود در اینجا چه کار داری گفتم از وقتی که داخل روضه مقدسه شدید تا حال با شما بودم ترا بحق صاحب اینقبر قسم میدهم که این ماجرا را که در اینشب از برای تو اتفاق افتاد از اول تا بآخر بمن خبر بده گفت خبر میدهم بشرط آنکه مادامیکه من زنده ام آنرا بکسی نگوئی من هم در اینباب با او عهد و میثاق نمودم چون مطمئن شد فرمود بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آنها درمانده در فکر بودم ناگاه بر دلم افتاد که بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام میروم از او میپرسم وقتیکه بروضه مقدسه رسیدم در بروی من گشوده شد چنانکه مشاهده کردی پس داخلشدم و بدرگاه الهی تضرع نمودم از برای اینکه آنحضرت جواب مسائل مرا بفرماید در آنحال صدائی از قبر مطهر شنیدم که برو بمسجد کوفه و آنها را از قائم پیرس زیرا که امام زمان تو است پس آمدم در نزد محراب و آنها را از حضرت حجت سؤال نموده جواب شنیدم و الحال بخانه خود برمیگردم و از جمله کسانیکه باین نعمت عظمی فایز گردیدند کثیری از صلحا و ابرار که در بسیاری از اوقات خدمت آن بزرگوار رسیده و در حین تشریف خدمت آن زیده کاینات ملتفت نبردند و پس از آنکه از نظر ایشان غایب میشد ملتفت میشدند مجلسی علیه الرحمه در بحار از جماعتی از

ثقات نقل

کرده از سید فاضل و کامل میرزا محمد استرآبادی که شبی در طواف بیت الله الحرام جوان خوشروئی را مشاهده کردم که مشغول بطواف بود چون بمن نزدیک شد دسته گل سرخی بمن لطف فرمود که در آنوقت فصل گل نبود من گرفتم و بوئیدم و عرض کردم ایسید و مولای من این گل از کجاست دیدم از نظرم غائب شد از آنجمله مجلسی علیه الرحمه از والد خود نقل کرده که یکی از صلحاء در زمان ما که از اهل تقوی و معرفت بود و بسیار حج میکرد و معروف بود بدرویش مکی و در میان مردم اشتها تمام یافته بود که او طی الارض مینماید در بعضی از سنوات باصفهان آمد او را ملاقات کرده پرسیدم که حکایت طی الارض که در خصوص تو اشتها یافته آیا اصلی دارد گفت که سبب این اشتها آنستکه در یکی از سنوات برفاقت حجاج که متوجه بیت الله بودند میرفتم تا بمکانی رسیدیم که از آنجا تا مکه معظمه هفت منزل یا نه منزل بود من از قافله بعقب ماندم و اهل قافله از نظرم غایب شدند و من راه را گم کرده متحیر و سرگردان ماندم و تشنگی بر من غالب شد بنوعیکه از حیوة خود مأیوس شدم در آنحال فریاد برآوردم یا ابا صالح یا ابا صالح خدا شما را رحمت کند بمن راه را بنمائید ناگاه سیاهی از دور بنظرم رسید تأمل نمودم در اندک زمانی بنزد من حاضر شد دیدم که جوان خوشروی خوش لباس گندم گونیرا که درزی بزرگان و بر شتری سوار بود و مطهره آبی با خود داشت پس بر او سلام کردم و جواب سلام مرا باز داد پس فرمود آیا تشنه عرض کردم بلی مطهره را بمن داد آب خوردم بعد فرمود که میخواهی ترا بقافله برسانم عرض کردم بلی فرمود بردیف من بر شتر سوار شو پس سوار شدم و متوجه بسمت مکه شد و از عادت آن بود که هر روز حرزیمانی را میخواندم پس شروع نمودم بخواندن حرز و در بعضی از کلمات آن میفرمود که چنین بخوان پس نگذشت مگر زمان قلیلی پس فرمود آیا اینمکانرا میشناسی نگاه کردم خود را در ابطح دیدم که مکانیست در نزدیکی مکه فرمود بیا چون پائین آمدم از نظرم غایب شد دانستم که امام زمان حضرت قائم عجل الله فرجه بود پس از مفارقت او نادم شدم و از نشناختن او تأسف خوردم چون هفت روز از این مقدمه گذشت قافله حاج رسیدند و مرا در آنجا دیدند بعد از آنکه از حیوتم مأیوس بودند از این جهت بطی الارض مشهور شدم بعد از آن مجلسی فرمود که پدرم فرمود من حرز یمانی را در نزد او خواندم و تصحیح نمودم و در خصوص آن بمن اجازه داد بالجمله تفصیل حکایات صلحائیکه باین فیض عظمی نایل گردیدند و در حین تشرف بخدمت آن بزرگوار او را نشناختند و بعد از غایب شدن از انظار ایشان ملتفت شدند بسیارند پس بهتر آنستکه اختصار نمائیم بحکایت علی بن فاضل مازندرانی که از اجلاء و ابرار علما و نیکان و از خواص طایفه امامیه است و در زهد و تقوی او حد زمان خود بود و قصه او بر سبیل اختصار چنانست که مجلسی علیه الرحمه نقل

کرده است از خط شیخ فاضل عالم عامل یحیی بن فضل طیبی کوفی که در سال ششصد و نودونه هجری در مشهد منور حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية و الثنا شیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین که هر دو از افاضل علماء حله و از اخیار و صلحاء امامیه اند از برای من نقل کردند حکایت علی بن فاضل مازندرانی را که مشاهده نمود بحر ابیض و جزیره خضراء را و ایشان این حکایت را بلاواسطه از علی بن فاضل در سرمن رأی استماع نمودند و از برای من حکایت کردند و من بسیار شوق مند بودم که این حکایت را از خود علی ابن فاضل استماع نمایم لهذا بقصد ملاقات او عازم سرمن رأی شدم در آنحال شنیدم که از سرمن رأی بسمت حله بیرون آمده بقصد زیارت امیر المؤمنین علیه السلام پس در حله منتظر او بودم چون وارد حله شد زیارت او رفتم در خانه سید حسن بن علی موسوی مازندرانی که در حله سکنی داشت چون بشرف ملاقات او رسیدم چون از اصدقاء والد من یحیی بن علی بود مرا شناخت و اظهار ملاحظت و اکرام نسبت بمن فرمود و جماعت بسیاری از علماء حله زیارت او آمده و در اطراف او نشسته بودند پس من از او خواهش نمودم که شرح نماید حکایت مشاهده نمودن بحر ابیض و جزیره خضراء را که تا از خود او استماع نمایم پس از برای من حکایت کرد که من در شهر دمشق مشغول تحصیل علم بودم در نزد شیخ عبد الرحیم حنفی مذهب در علم اصول و علوم عربیه و در نزد شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی مالکی مشغول بعلم قرائت بودم زیرا که او در هفت قرائت بصیر بود و در سایر علوم نیز جلیل الشان و در حسن خلق و ملایمت ممتاز از دیگران بود و در مباحثه علمیه لجاج و عناد نداشت و اظهار تعصب نمینمود و در وقت ذکر اسامی علماء امامیه سوء ادب نداشت بخلاف سایر مشایخ ایشان که سیئی اللسان و سیئی الخلق بودند لهذا منحصر نمودم تحصیل علم را در نزد او در آنحال از دمشق عزم مسافرت شهر مصر نمود چون میان من و او الفت تام و تمامی بود از مفارقت من دلگیر بود تا آنکه امر منجر شد که من نیز در آن سفر مصاحب او باشم پس بجانب مصر روانه شدیم و پس از ورود بمصر نه ماه در آنجا اقامت نمودیم و مشغول بمذاکره علوم بودیم و فضلاء مصر در نزد او اجتماع نموده از علوم او بهره مند میشدند تا آنکه مکتوبی از اندلس از برای او آمد که پدرت بیمار و در شرف موتست و ترا میطلبد لهذا از مصر عزم اندلس نمود و با جمعی از فضلاء مصر بجانب اندلس روانه شدیم و منهم با ایشان موافقت کردم چون ببعضی از جزیره ها و قرای اندلس رسیدیم بیمار شدم بنوعیکه قادر بحرکت نبودم لهذا شیخ مرا بخطیب آنقریه سپرد که بامورات من قیام نماید و اگر خوب شدم از عقب ایشان باندلس ملحق شوم چون ایشان رفتند و مفارقت میان من و آنها حاصل شد بعد از سه روز خداوند صحت بمن عطا فرمود روزی در کوچه های آنقریه سیر میکردم ناگاه دیدم جماعتی وارد شدند که پشم و روغن و سایر متاع ابتیاع نمایند از احوالات ایشان

پرسیدم گفتند این جماعت از سمتی می‌آیند که بسرزمین بربر نزدیک است و آن در یکی از جزایر رافضیان است و از آنجا تا بجزایر بیست و پنج روزه راه است و دو منزل آن آبادی نیست و باقی منازل قریه‌ها بهم اتصال دارد پس شوقمند شدم که بروم بسمت جزایری که مساکن شیعیانست و از برای آن دو روز که آبادانی نبود دابه‌ا جاره کردم تا بآبادانی خود را رسانیدم و از آنجا پیاده قریه بقریه با اختیار خودم میرفتم تا آنکه بجائی رسیدم که گفتند از اینجا بجزیره رافضیان سه منزل راه است پس درنگ ننموده روانه راه شدم تا آنکه رسیدم بجزیره که در کنار دریا بود و در آنجا قلعه بسیار محکمی بنا کرده بودند و در بزرگ و برجهای بلندی داشت پس داخل قلعه شدم و از کوچه‌های آن عبور می‌کردم از مسجد آنجا سراغ گرفتم مرا نشان دادند پس وارد مسجد شدم دیدم که مسجد جامع بزرگیست بجهت استراحت در آنجا نشستم که از تعب و خستگی سفر قدری آسایش نمایم ناگاه دیدم که صدای مؤذن بلند شد و حی علی خیر العمل را نیز در اذان خود گفت پس از فراغ از اذان دعا نمود از برای تعجیل فرج صاحب الزمان در آنحال گریه بر من مستولی شد ناگاه دیدم خلایق دسته دسته وارد مسجد شدند و بر سر چشمه آبی که در زیر درختی بود مشغول بساختن وضو شدند دیدم وضوء ایشان مطابق است بآنچه ائمه دین علیهم السلام بیان فرموده اند بسیار خوشحال شدم آنگاه صفوف ایشان آراسته شد دیدم مرد خوش روی خوش قامتی باوقار در میان ایشان ظاهر شد و از برای نماز در محراب ایستاد و همه آنصفوف باو اقتدا کردند دیدم که نماز ایشان نیز مطابق است بآنچه ائمه دین بیان فرموده اند و من بسبب مشقت سفر نتوانستم که با ایشان نماز گذارم چون از نماز فارغ شدند و مرا باینحالت دیدند و اقتدا نکردن من بر ایشان گران آمد پس همه آنها متوجه بجانب من شدند و از احوالات من تفحص نمودند و از مذهبم سؤال کردند گفتم از اهل عراقم و مذهب من اسلام است و شهادتی وحدانیت و رسالت را بر زبان جاری کردم بمن گفتند که این دو شهادت نفعی از برای تو ندارد مگر آنکه در دنیا جان ترا حفظ کرده است چرا شهادت دیگر را نمیگوئی تا بیحساب داخل بهشت شوی گفتم آن شهادت کدام است در آنحال پیشنهاد ایشان بمن گفت که شهادت دیگر اینست که امیر المؤمنین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب علیه السلام با یازده نفر از اولاد او اوصیا و خلفای رسول خدا هستند در آنحال چنان خوشحال و فرحناک گردیدم که تعب سفر و خستگی آن از من زایل شد و بایشان معلوم نمودم که مذهب من تشیع است و من نیز اقرار دارم بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و ائمه طاهرین بقلب و لسان خود پس بمن مهربانی زیاد کردند و در زاویه مسجد منزلی از برایم تعیین نمودند و اعزاز و اکرام بسیار بمن مینمودند و پیشنهاد ایشان با من چنانشد که شب و روز از من مفارقت نمینمود پس از او پرسیدم که در این

سرزمین که از برای شما زراعتی نمیباشد پس قوت اهل این شهر از کجا می باشد گفت که ذخیره اهالی اینجا از جزیره خضرا و بحر ایض که از جزایر اولاد صاحب الامر است میرسد گفتم که در سالی چند دفعه می آیند گفت دو دفعه و امسال یکدفعه آمده است و یکدفعه دیگر باید بیایند گفتم تا وقت آمدن آنها چقدر مانده است گفت چهار ماه پس بسبب طول مدت آن دلتنگ شدم و همیشه دعا میکردم از برای زود آمدن کشتیها چون چهل روز گذشت از کثرت دلتنگی روزی بکنار دریا رفتم ناگاه چیز سفیدی در میان دریا بنظرم پدید آمد از اهل بلد پرسیدم که آیا در این دریا مرغ سفید پیدا میشود گفتند نه پس پرسیدند که آیا چیزی بر روی دریا بنظر توست رسیده است گفتم بلی پس شاد شدند و گفتند که این همان کشتیها است ناگاه آن کشتیها بساحل رسید و آنها هفتکشتی بود و در میان آن کشتیها کشتی بزرگی بود و از آن کشتی شیخ خوشروئی مستوی القامه خوش لباسی بیرون آمد و داخل مسجد آقلعه شد و وضوی کامل گرفت و فریضه ظهر و عصر را بنحو اکمل بجای آورد پس از فراغ از نماز متوجه من شد و سلام کرد و از نام من پرسید گفت گمان دارم که علی نام تو باشد گفتم راست گفتمی بعد از آن با من مکالمه نمود مانند کسی که مرا بشناسد و از اسم پدرم پرسید گفت گمان دارم که اسم پدر تو فاضل است گفتم بلی پس یقین کردم که او از دمشق تا مصر با ما رفیق بود گفتم ایشیخ چگونه مرا شناختی مگر از دمشق تا مصر با من همسفر بودی گفت قسم بمولای خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام که با شما نبودم گفتم پس از کجا اسم من و اسم پدرم را دانستی گفت بدانکه نام و نسب تو پیش از این بمن رسیده و باید که ترا بجزیره خضرا ببرم از شنیدن اینسخن بسیار شاد شدم پس آنشیخ ذخیره آن کشتیها را باهل آنجا رسانید و خط رسید از ایشان گرفت و عزم حرکت نموده مرا با خود برداشت و شانزده روز در دریا بر روی آب رفتیم چون روز شانزدهم شد آب سفیدی در دریا مشاهده کردم و نگاه بآب میکردم و نگاه کردن من بآب طول کشید آنشیخ بمن گفت چرا نگاه باین آب میکنی گفتم که آنرا بغیر رنگ آب دریا میبینم گفت که اینجا بحر ایض است و آنجا جزیره خضرا و این آب در اطراف آنجزیره مانند حصار مدور گردیده است از هر سمت که باین جزیره بیائی این آب را میبینی و کشتیهای دشمنان هر وقت باینموضع بیاید غرق میشود هر چند که در کمال استحکام باشد پس قدری از آن آب خوردم آنرا مانند آب فرات شیرین یافتم بعد از آن قدری راه طی نموده داخل در جزیره خضرا شدیم ناگاه شهری در کنار دریا هویدا شد که مشتمل بود بر هفت قلعه تودرتو و مشتمل بر انواع درختان و میوه ها و رودخانه های بسیار و عمارات عالیه و اهل آن شهر در کمال حسن منظر و لباسهای فاخر و مجلل بودند و من از مشاهده ایشان بسیار خوشحال شدم و در خانه همانشیخ که با او مصاحب بودم رفتم

استراحت نمودم بعد از آن مرا برداشته داخل مسجد جامع شدیم و آن مسجد بزرگی بود و مردم در آنجا جمع بودند و در میان ایشان شخصی جلیل القدر عظیم الشان با هیبت و وقار نشسته بود و مردم او را بلقب سید شمس الدین محمد خطاب مینمودند و قرآن و علم فقه و اصول دین و علوم عربیه که از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه اخذ مینمودند بر او قرائت میکردند که اگر از ایشان خطا و شبهه باشد رفع نماید آنرا چون بنزدیک او رفتیم در جای وسیعی مرا نشانید بنزدیکی خود و مشقت سفر را مکرر از من پرسید و گفت که همه احوال تو پیش از این بمن رسیده بود و شیخ محمد ترا بامر من باینجا آورد و بعد از آن از برای من در زاویه مسجد منزل خوبی معین نمود و فرمود که هر وقت خلوت و استراحت را خواسته باشی اینجا منزل تو پس بآنمنزل رفته و استراحت نمودم تا وقت عصر پس گماشته او آمد و گفت از منزل بجائی مرو که سید و اصحاب او میآیند و میخواهند با تو شام بخورند گفتم سمعا و طاعة پس سید با اصحاب تشریف آوردند و طعام حاضر نمودند چون تناول نمودیم وقت نماز مغرب و عشا شد برخاستیم با سید بمسجد رفتیم و نماز را بجماعت اداء نمودیم و بعد از نماز سید بمنزل خود مراجعت نمود من نیز بمنزل برگشتم و هجده روز در خدمت سید توقف نمودم و در جمعه اول دیدم نماز جمعه را دو رکعت بقصد و خوب اداء نمود و بعد از نماز باو عرض کردم که شما را دیدم که نماز جمعه را دو رکعت بقصد و خوب بجای آوردید فرمود بلی بجهة آنکه شرایط آن موجود بود چون خلوت شد عرض کردم که آیا امام علیه السلام حاضر بود فرمود نه و لکن من از جانب آنحضرت نایب خاص هستم گفتم که آیا امام را دیده گفت نه بلکه پدرم صوت امام را میشنید و خود آن بزرگوار را نمیدید و جدم هم صوت امام را میشنید و هم خود آن بزرگوار را میدید عرض کردم چگونه است که یکی آنحضرترا میبیند و دیگری نمیبیند و از این فیض عظمی محروم است فرمود که خدای تعالی در میان بندگان خود هر که را میخواهد فضل خود را باو عطا میفرماید چنانکه انبیا و اوصیا را اختیار فرمود و ایشانرا بر خلق حجت قرار داد و هرگز روی زمین از حجت خالی نخواهد بود و برای هر حجتی سفرائی قرار داد که پاره از احکام را از جانب او بخلق برسانند و بعد از آن سید دستم را گرفت و بخارج شهر برد که باغها و نهادهای آب و انواع میوه ها در آن بود پس با یکدیگر از باغی دیگر میرفتیم و تفرج میکردیم ناگاه مرد خوشروی خوش صورتی را دیدم که لباس او از پشم سفید بود بنزدیک ما آمد و سلام کرده برگشت از صورت و هیبت او تعجب کردم از سید پرسیدم که اینمرد که بود گفت اینکوه بلند را میبینی گفتم بلی گفت که در وسط اینکوه جای خویست و در آنجا چشمه هست در زیر درختی که شاخهای بسیار دارد و در نزدیکی آنچشمه قبه از آجر ساخته شده است و

اینمرد با رفیقی که دارد خدمتگذار این قبه اند و در هر روز جمعه وقت صبح بآنجا میروم و امام علیه السلام را از آنجا زیارت میکنیم و در آنجا ورق میباییم که در آن نوشته است احکامیکه در مقام محاکمات در ما بین مؤمنین محتاج میشویم و هر قدر از احکام که در آن ورق نوشته شده بآن عمل میکنیم و هر حکمی که در آن نوشته نشده است خود را از آن باز میدارم و ترا سزاوار است که بآنجا بروی و امام علیه السلام را در قبه زیارت نمائی پس من بآنکوه بالا رفتم و قبه را چنان یافتم که نشان داده بود و دو نفر خادم را در آنجا دیدم یکی از آنها که او را در میان باغات دیده بودم بمن مرحبا گفت و دیگری مکروه داشت رفتن مرا بآنجا پس آنکه بمن مرحبا گفت برفیق خود گفت که او را ناخوش مدار که من او را با سید شمس الدین دیدم چون این را شنید او نیز بمن مرحبا گفت و هر دو با من سخن گفتند و از برای من نان و انگور آوردند از آن خوردم و از آب آنچشمه آشامیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز گذاردم و از ایشان التماس دعا کرده مراجعت نمودم و رفتم بخانه سید شمس الدین او را نیافتم از آنجا آمدم بمنزل شیخ محمد که مصاحب راه من بود و با او مشغول صحبت شدم و قصه رفتن بکوهرا برای او نقل کردم و گفتم که یکی از آن دو خادم مکروه داشت رفتن مرا بآنجا پس شیخ محمد گفت که هیچکس بآنمکان مأذون نیست برود مگر سید شمس الدین و امثال او بعد از آن از اصل و نسب سید شمس الدین از او سؤال کردم گفت که از اولاد امام است و میان او و امام پنج پشت است و نائب خاص امام علیه السلام است بعد از آن از سید خواهش نمودم که قرآن را در نزد او قرائت نمایم و بعضی از مسائل مشکله دینی خود را از او سؤال نمایم که حل مشکلات آنرا بنماید خواهش مرا قبول نمود و فرمود که ابتدا نما بقرائت قرآن پس شروع نمودم بقرائت قرآن و اختلاف قرائت را بر او عرضه داشتم و آن قراء که اسامی ایشان در علم قرائت مذکور است در اختلاف قرائت که منسوب بایشانست اسامی هر یکرا ذکر کردم آنها را انکار نمود و گفت که ما آنها را نمیشناسیم بعد فصلی بیان فرمود و کیفیت نزول قرآن و جمع و ضبط و قرائت آن و آنکه همه آنها در نزد امیر المؤمنین علیه السلام بود و آنکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امت رد آن قرآنی را که در نزد امیر المؤمنین علیه السلام بود نمودند و آنچه آیاتیکه در نزد بعضی از اصحاب بود چون ابو عبیده و عثمان و حسان بن ثابت و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن و ابی سعید خدری و معویه و امثال ایشان هر یک سوره و آیه آوردند و آنها را جمع نمودند و تمام قرآن در نزد امیر المؤمنین بود و اما این قرآنرا که الان در نزد مردم است و در میان ماست در صحت آن و آنکه از کلام خداست شکی و شبهه نیست و این حدیثرا که نقل کردم بدین نهج از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بمن رسیده بالجمله چون جمعه دویم شد و از نماز فارغ شدیم و سید در مجلس افاده خود قرار گرفت صداهائی از بیرون

مسجد بلند شد از سید پرسیدم که این غوغا چیست فرمود که هر روز جمعه که بنیمه ماه افتد امراء لشگر ما سوار شده منتظر فرج میباشند پس بجهت تماشای ایشان از سید اذن گرفتم پس مرا مرخص فرمود آمدم ناگاه جمع کثیر را دیدم که مشغول تسبیح و تهلیل میباشند و از خداوند فرج صاحب الزمانرا مسئلت مینمایند بعد مراجعت بمسجد کردم سید فرمود لشگر را دیدی عرض کردم بلی فرمود که امراء لشگر را شمردی عرض کردم نه فرمود که عدد ایشان سیصد نفر است سیزده نفر از ایشان باقی مانده است خداوند فرج ولی خود را زود گرداند بدرستیکه او جواد و کریم است در آنحال از وقت ظهور آنحضرت سؤال کردم فرمود که علم آن در نزد خداست و لکن از برای ظهور آنحضرت علامت‌یست که بفرج و ظهور آن بزرگوار دلالت مینماید از جمله آنها نطق ذو الفقار است که از غلافش بیرون میآید و بزبان عربی فصیح میگوید یا ولی الله برخیز بنام خدا و دشمنان خدا را بکش و از جمله آنها سه صد است بعد عرض کردم که مشایخ ما روایت کرده اند که هرکس بعد از غیبت کبری ادعای دیدن آنحضرت بنماید دروغ گفته است پس بنابراین چگونه در میان شما کسانی هستند که ادراک فیض حضور ساطع النور آن بزرگوار مینمایند فرمود که این حدیث بجهت کثرت دشمنان آنحضرت است و بلاد ما از دشمنان و ظالمان دور است و قدرت ندارند که باین سرزمین برسند و بعد از سؤال مسائل چندی عرض کردم ایسید من دوست دارم که در همسایگی شما باشم تا وقتیکه خدای تعالی اذن فرج بدهد فرمود که از برای مراجعت تو بسوی وطن حکمی قبل از این بمن رسید و ممکن نیست مخالفت از آن زیرا که تو صاحب عیالی و مدتیست که از ایشان دور افتاده و بعد عرض کردم که آیا مأذون هستم آنچه را که دیده و شنیده ام نقل نمایم فرمود باکی نیست که از برای مؤمنین نقل نمائی که سبب اطمینان آنها شود مگر فلان چیز و فلان امر را که تعیین نمود آنرا بعد از آن سؤال از امکان رؤیت جمال مبارك حضرت صاحب الامر را نمودم فرمود که ممکن است از برای مؤمن مخلص که جمال مبارك او و شخص او را ببیند و لکن شناسد عرض کردم که از برای من چنین اتفاق نیفتاد فرمود که از برای تو دو دفعه اتفاق افتاد و لکن نشناختی دفعه اول وقتیکه بسر من رأی آمدی و آن اول آمدن تو بود و از رفقای خود عقب ماندی و چون بکنار نهی رسیدی که آب نداشت ناگاه سواری دیدی که بر اسب سفید سوار است بنزد تو حاضر گردید و نیزه بلندی در دست داشت و سر نیزه سنان دمشقی بود چون آنسوار را دیدی ترسیدی که لباس ترا از تو بگیرد چون بنزدیک تو رسید فرمود مترس و بسوی رفقای خود برو که در زیر فلان درخت انتظار ترا دارند چون اینرا گفت آنقضیه بخاطر آمد عرض کردم ایسید من قضیه چنین بود که فرمودی بعد از آن فرمود مرتبه دیگر آن وقتی بود که از دمشق با شیخ اندلسی که استاد تو بود بعزم مصر بیرون آمدی و در راه از قافله عقب

ماندی و دست تو از قافله کوتاه شد و بسیار خوف کردی در آنحال سواری که پیشانی و پاهای اسب او سفید بود و در دستش نیزه بود و بر سر راه تو آمد و فرمود مترس و برو بآنقریه که در سمت دست راست تو است و امشب را در نزد اهل آن قریه بخواب و مذهب خود را بایشان بیان نما و از ایشان تقیه مکن که اهالی آنجا و اهالی که در سمت جنوبی دمشق واقع است از مؤمنین و مخلصین و بر طریقه علی بن ابی طالب و سایر ائمه علیهم السلام هستند یابن فاضل آیا آنسوار بآنچه گفتم ترا دلالت کرد عرض کردم بلی بنزد اهل آنقریه رفتم و مرا اعزاز و اکرام نمودند و از مذهب ایشان سؤال کردم بدون تقیه گفتند که ما بر طریقه علی بن ابی طالب و ذریه او هستیم از سبب تشیع ایشان سؤال کردم گفتند وقتیکه عثمان ابی ذر غفاری را اخراج بلد نمود و بجانب شام فرستاد معویه او را باین صفحات روانه نمود او ما را هدایت بدین حق کرد و بعد از آن عرض کردم ای سید من آیا امام همه ساله حج مینماید فرمود یا بن فاضل همه دنیا در نزد مؤمنین بمنزله يك گام است پس چگونه میشود که سیر دنیا مشکل باشد از برای کسی که وجود دنیا و بقاء آن بسبب وجود او و پدران اوست آری در همه ساله حج میکند و پدران خود را در مدینه و عراق و طوس زیارت میکند و باین سرزمین ما بر میگردد بعد از آن مرا امر بمراجعت بعراق فرمود و تهیه سفر بمن عطا فرمود و مرا بر کشتیها سوار کرده و از غیر راه اندلس مراجعت بمکه کردم و از آنجا بعراق آمدم و قصد دارم که مادام العمر مجاور نجف اشرف باشم و این ملخص حکایت علی بن فاضل علیه الرحمه بود

خاتمه در بیان بعضی از علامات ظهور حضرت حجة الله علی العباد است

اشاره

اولا مسئلت مینمائیم از خداوند جواد کریم که بعظمت و جلال خود و بنور محمد و آلمحمد که تعجیل فرماید در ظهور نور آن زبده آفاق که نزدیک است شریعت مطهره حضرت سید رسل بالمره پایمال شود و شرور و نفاق و ظلم بلکه شرك و کفر نزدیک است که همه عالم را فراگیرد و ثانیاً آنکه آنچه مستفاد از اخبار است علائم ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بر چند قسم است از علائم خاصه و عامه و حتمیه و معلقه و واقعه و غیر واقعه و مراد بعلائم خاصه آنست که مخصوص بحضرت حجة الله است که احدي با او در آن علامت شريك نخواهد بود و مراد بعلائم عامه آنستکه اختصاص بآن بزرگوار ندارد بلکه علامت از برای غیر آنحضرت نیز خواهد بود خواه از برای عموم ناس و یا از برای بعضی از طوایف مراد بعلائم حتمیه آنستکه البته واقعه خواهد شد باراده حتمیه الهیه که تخلف در او راه ندارد و مراد بعلائم معلقه آنکه منوط و معلق باراده الهیه است و اگر ارادة الله تعلق بآن گرفته است واقعه خواهد شد و بسا میشود که بجهت حکم و مصالح و مقتضیات و موانعی واقعه نشود و یا تغییر داده شود بنحویکه اصلح بحال عباد الله است و یا بادعیه و مناجات و طاعات بندگان رفع شود ابتلاء بآن و آن علامتاستکه

ائمه طاهرین حکم بحتمیت آن نفرموده اند و مراد بعلایم واقعه علامت‌یستکه بر طبق آنچه اعلام و اخبار فرموده اند رسول‌خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین الی تحریر این مؤلف در صفحه وجود خارجی متدرجا واقع و محقق شده است و مراد بعلائم غیر واقعه آنکه هنوز واقع نشده و بعد از این واقع خواهد شد و فواید و ثمرات ذکر اینعلایم از برای اخوان مؤمنین بسیار است زیرا که اینعلائم دلایل امامت ائمه هدی و کاشف از حقیقت طریقه حقه امامیه است سیما آنعلائمی که در خارج متحقق شده و ائمه دین اخبار بآن علایم فرموده اند قبل از هزار سال و اخبار بمغیبات داده اند و بعد در صفحه خارج بر طبق فرمایشات ایشان تحقیق یافت آن وقایع و علایم و آن یکی از معجزات و خارق عاداتست که دلیل بر امامت و حقیقت ایشان خواهد بود و اعظم فواید فکر اینعلامات آنکه مؤمنین چون مطلع شوند و بر وقوع آنچه ائمه و پیشوایان ایشان بآن خبر داده اند از علایم ظهور آن نور الهی هر اینه بگمراهی و ضلالت واقع نخواهند شد در غیبت کبری که مشحون فتنه ها و بدعتها و دعاوی باطله است و از هر گوشه صدائی برخاسته و ابداع مذهب جدید یا طریقه جدید یا دعوی امامت و نیابت خاصه و امثال آن مینمایند خصوصا از علایم ظهور آن نور پروردگار آنکه عدد کثیری قبل از ظهور حق دعوی منصب امامت را بیاطل خواهند نمود چون شخص مؤمن کامل با بصیرت ملاحظه اینعلاماترا مینماید فریب شیطانرا در این جزء از زمان نخواهد خورد و از عقب هر ملحد شیطان صفتی نخواهد رفت و دین خود را بدست اراذل و اوباش نخواهد سپرد و ببینه و برهان در دین قویم خود مستقیم مانده بتشهیات نفوس شریره مبتلا نخواهد شد و هر روز از برای خود رئیس و مرشد کامل و امام سیزدهم و نایب خاص پیدا نخواهد نمود و از کثافت نفوس شقیه زید و عمر و حیات و ممات خود را مستند باو نمینماید بلکه نفس کشیدن و قیام و قعود و ترقیات و تنزلات و مناصب جلیله و زخارف دنیویه فرعونیه خود را منتسب بوجود کثیف ایشان نمیدانند بلکه مهتدی و مسترشد خواهد بود بنور هادیان راه یقین از آل طه و یس که ایشانند ائمه دین و مرشد الخلائق اجمعین که از جانب خداوند جواد کریم منصوب شدند به بیان عقاید دین و فروع احکام شرع مبین از واجبات و محرمات و سایر احکام و سنن و ادعیه و مناجات و طاعات و عبادات و نشر علوم در میان خلائق از علم قرآن و اصول عقاید و فضایل و فواصل اخلاق و طریقه رشد و هدایت را از باب اتمام حجت بر عامه خلائق کالشمس فی رابعة النهار بیان فرمودند و شك شاکین و ضلالت ضالین و حیرت جاهلین را بالمره در شاهراه هدایت قلع و قمع نموده اند و تو خواه مؤمن باین طریقه حقه باشی و خواه نباشی بر دامن جلال ایشان غباری نخواهد نشست از آنجمله از برای تو واضح نمودند همین مطلب را که در مقام ذکر او هستیم تا آنکه تو اختیار خود را بدست شیادان روزگار

ندهی که هر آنی ریسمان بگردنت انداخته بهر سو و بهر جانب که خواهند بکشند نعوذ بالله من فتنة الظالمین و ضلالة الضالین و این چند کلمه بجهت آن ذکر شد که اخوان مؤمنین بدانند که فتنه آخر الزمان و امتحانات الهیه در حق عباد بقسمی خواهد شد که از هر صد نفر یک نفر مؤمن از میان آنها بیرون نخواهد آمد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد که آن نور الهی ظاهر نخواهد شد حتی یتغریب الناس یعنی تا خلق غربال کرده شوند و امتحان کرده شوند بقسمیکه حفظ ایمان در آخر الزمان مشکل تر خواهد بود از نگاهداشتن آتش در کف دست و اینمطلب نیست مگر بجهة شدت فتنه ها و اختراع مذاهب فاسده و آراء باطله و دعاوی کاذبه از هر جهت چنانکه بیان بعضی از آنها خواهد شد و بالجمله ملخص از اقسام علامات ظهور حجة الله بنحویکه مستفاد از اخبار است ذکر کرده میشود در ضمن چند مقاله

مقاله اولی در بیان علائم خاصه آن بزرگوار که مخصوص آنحضرت است

چه آنکه در کثیری از این اخبار وارد شده است که تعیین وقت ظهور آنحضرت و علم بآن مخصوص بخداوند متعالست چون علم بیوم القيمة که مخصوص بخداوند است لقومه تعالی یسنلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو و حق سبحانه و تعالی علائم خاصه از برای آنحضرت قرار داده است که بآن علامت عالم شود باینکه حق تعالی او را اذن ظهور داده است و آن علامت خاصه دو چیز است یکی شمشیر آنحضرتست چنانکه شیخ صدوق بسند خود از حضرت امام محمد تقی علیه السلام و او از آباء طاهرین خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بیان فرمود اوصاف حضرت قائم عجل الله فرجه را که خداوند در صلب حضرت امام حسن عسکری نطفه طیبه طاهره قرار داده که او امام هدایت کننده است و با عدالت حکم مینماید و خلائق را بعدل امر میکند و از تهامه خروج مینماید در وقتیکه علایم و دلایل خروج از برای او ظاهر گردد ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله علایم و دلایل خروج او کدام است فرمود که شمشیر او است که در غلافست چون زمان خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف بیرون میآید و خداوند آنرا بسخن میآورد و سخن میگوید و ندا میکند یا ولی الله خروج کن که دیگر جایز نیست از برای تو تقاعد از کشتن دشمنان خدا پس در آنحال خروج میکند و دشمنان خدا را در هر جا بیابد میکشد و حدود الهی را برپا میدارد و خروج میکند در حالتیکه جبرئیل در طرف یمین و میکائیل در طرف یسار او باشند و گفتههای مرا بعد از این ذکر خواهید نمود هر چند بعد از مدت مدید باشد دویم بیرق و علم آنحضرت است چنانکه در همین روایت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بابی بن کعب فرمود که از علایم خروج او بیرقی است چون وقت خروج او نزدیک شود شقه آن بیرق گشوده شود بدون آنکه کسی او را بگشاید و آنحال آن بیرق را بسخن میآورد و ندا میکند آنحضرت را

که یا ولی الله خروج نما و دشمنان خدا را هلاک کن و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که بیرق آنحضرت متعدد است و ببعضی از آن بیرقها نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و خلیفته و الحسن و الحسین و التسعة من ولد الحسین اوصیائه

مقاله ثانیه در ذکر علامات حتمیه است که ائمه دین بآن اخبار فرموده اند

اشاره

که البته باید واقع شود

اول از علامات حتمیه که در این مؤلف ذکر میشود که مقصود ترتیب ذکر است نه تقدیم و تأخیر واقعی خروج دجال علیه اللعنة است

و خروج آنملعون مقارن با ظهور آن نور الهی حضرت حجة اللهی است و خروج دجال از علایم حتمیه است که در اخبار بسیار اعلام بآن فرموده اند و البته باید خروج کند بجهت ابتلاء این بندگان خدا و چنان فتنه و فساد در اینعالم بنیاد نماید که از زمان هبوط حضرت آدم الی زمان خروج او چنین فساد در زمین واقع نشده باشد و آنملعون در ابتدا دعوی نبوت خواهد نمود و بعد از آن ادعاء الوهیت و ربوبیت مینماید و بوجود نحس او هرج و مرج و خون ریزی و فتنه در عالم واقع خواهد شد و در کثیری از اخبار خاصه و عامه مذکور است که تولد او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم شد و آنحضرت با اصحاب در دو سه روز متوالی بعد از تولد او بخانه که متولد شده بود تشریف فرما شدند و مشاهده خلقت او نمودند و باو امر فرمودند که به نبوت آنحضرت اقرار نماید تمکین نکرد و گفت من اولی بنبوتم از تو و آنحضرت اصحاب خود را خبر داد از احوالات او و فرمود که او خروج خواهد نمود و اول ادعای نبوت خواهد کرد پس از آن مدعی الوهیت شود و در زمان او قحط و غلا ظاهر گردد و با او دو کوه است یکی شبیه بکوه نان و دیگری کوهیست که بنظر مردم چنان نماید که چشمه های آب صاف جاری در او باشد و جمعی از مردمان متابعت او نمایند و اکثر متابعان او یهود و زنان و اعراب بادیه نشین و اهل طرب که مشغول بآلات لهو و لعبند و اولاد زنا و زنازادگان باشند و این ملعون همه زمین را سیر خواهد کرد و بهمه جا خواهد رسید الا مکه معظمه و مدینه مشرفه و این ملعون اعور و کور است و در خبر دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلّم امر نمود بملکی که بشکل مرغ بزرگی شده بود که این ملعونرا بردار و بهرجا که مأموری برسان تا زمان خروج او که او را مهلت داده اند و در خبر دیگر آنکه آنمرغ او را برد در جزیره که در طرف زیرزمین چاه و قریه یهودیه اصفهان یا سجستان است در غل و زنجیر حبس نمود تا زمانیکه مشیت الهی در خروج او قرار گیرد و بعضی چنین نقل کرده اند که خداوند او و خر او را در جزیره از جزایر که شصت فرسخ در شصت فرسخ است حبس نمود و در بعضی از اخبار چنین مذکور است که یکچشم آنملعون مالیده و ممسوح است و چشم چپ او در میان پیشانی او واقع شده و مانند ستاره می درخشد و پارچه خونی در میان چشم او واقع است و در جای چشم او یا پیشانی او بخط جلی

که همه کس آنرا میخواند نوشته است که هذا کافر حقا و بسیار بزرگ و تنومند و شکل عجیب و هیئت غریب و بسیار ماهر بسحر است و در پیش او کوه سیاهیست که بنظر مردم چنان میآورد که کوه نانست و در پشت سر او کوه سفیدی است که از سحر بنظر مردم چنان میآورد که آبهای صاف جاریست و چون بآن نزدیک میشوند می بینند که بی اصل است و خر او بسیار عظیم الجثه است که مابین دو گوش او یکمیل راهست و بدن آنخر برنک پلنک یکخال سیاه و یکی سفید است و در روایت دیگر آنکه رنگ خر او سبز است و بروایت دیگر برنک خاکستر است و بهر گامی ثلث فرسخرا طی میکند و از نهرها و رودخانه ها و دریاها عبور کند و از نحوست وجود ناپاکش آب رودخانه ها و دریاها که محل عبور اوست خشک شود و فریاد میکند که اولیائی انا ربکم الاعلی و جمیع شیاطین و مرده ایشان از ظالمین و منافقین و سحره و کهنه و کفره و اولاد زنا بر سر او اجتماع نمایند و شیاطین اطراف او را گرفته و بجمیع نغمات و آلات لهو و لعب و تغنی از عود و مزمار و دف و انواع سازها و بربطها مشغول میشوند که قلوب تابعین او را مشغول بآن نغمات و الحانات مینمایند و در انظار ضعفاء العقول از زنان و مردان چنان بجلوه درآوردند که همه ایشانرا برقص آورند و همه خلق از عقب سر او میروند که آن نغمات و الحانات و صدا های دلربا را بشنوند گویا که خلق همه در سکر و مستی میباشند و در روایت ابو امامه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند هر مؤمنی که دجال را ببیند آب دهن خود را بر روی او بیندازد و سوره مبارکه حمد را بخواند بجهة دفع سحر آنملعون که در او اثر نکند چون آنملعون ظاهر شود و عالم را پر از فتنه و آشوب نماید و میان او و لشگر قائم جنگ واقع شود بالاخره آنملعون بدست مبارك حضرت حجة اللهی یا بدست عیسی بن مریم کشته شود

دویم از علامات حتمیه صیحه و نداء آسمانیست

که اخبار بسیاری دلالت دارد بر آنکه از حتمیاتست و باید واقع شود و در حدیث مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که حضرت قائم در مکه داخل شود و در جانب خانه کعبه ظاهر گردد و چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی از آسمان ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند و میگویند ای گروه خلائق آگاه باشید که این مهدی آل محمد است او را بنام و کنیه جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یاد نماید و نسب مبارك او را بپدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین میرساند و چنان نسب آن بزرگوار را با اسماء کرام آباء طاهرین او بیان کند که همه مردم از شرق تا غرب عالم بشنوند پس بگوید که با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت حکم او نمائید که گمراه خواهید شد پس ملائکه و نقبای انس

و نجبای جن گویند لبیک بخواننده بسوی خدا شنیدیم و اطاعت کردیم پس از آن خلاق چون آن ندا را بشنوند از شهرها و قریه ها و صحراها و دریاها از مشرق تا مغرب عالم روی بمکه معظمه آورند و بخدمت آنحضرت برسند و چون قریب بغروب آفتاب شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ای گروه مردمان پروردگار شما در وادی یابس وارد شده است و از عثمان بن عنبه از فرزندان یزید بن معویة بن ابی سفیان است با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و با او مخالفت نمائید تا گمراه شوید پس ملائکه و نقبا و نجبای جن و انس او را تکذیب نمایند و منافقان و اهل تشکیک و ضلال و گمراهان بآن ندا گمراه خواهند شد و نیز ندای دیگر از آسمان ظاهر شود که آن ندا قبل از ظهور حجة الله است که آن هم در عداد علائم حتمیه است که البته باید واقع شود و آن ندا در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضانست که همه ساکنین زمین از شرق تا غرب عالم آن ندا را خواهند شنید و آن منادی جبرئیل است که باآواز بلند ندا کند که الحق مع علی و شیعتہ و شیطان نیز در وسط روز در میان زمین و آسمان ندا کند که همه کس بشنود که الحق مع عثمان و شیعتہ

سیم از علامات حتمیه خروج سفیانی است از وادی یابس

یعنی بیابان بی آب و علف که در ما بین مکه و شام است و آنملعون مرد بدصورت آبله رو و چهارشانه و ازرق چشم است و خروج او از حتمیاتست که در اخبار بسیار اعلام بآن نموده اند که البته باید واقع شود و اسم او عثمان ابن عنبه است از اولاد یزید بن معویة بن ابی سفیانست و آنملعون پنج شهر بزرگ متصرف میشود که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین است پس از آن لشگر بسیار باطراف میفرستد و بسیاری از لشگر او بسمت بغداد و کوفه خواهند آمد و قتل و غارت و بیحیائی بسیار در آنصفحات مینمایند و در کوفه و نجف اشرف قتل مردان بسیار واقع شود و بعد از آن یکحصه از لشگر خود را بجانب شام روانه نماید و یکقسمت از آنرا بجانب مدینه مطهره و چون بمدینه رسند سه روز قتل عام نمایند و خرابی بسیار وارد آورند و بعد از آن بسمت مکه روانه شوند و لکن بمکه نرسند و اما آنحصه که بجانب شام روند در بین راه لشگر حضرت حجة الله بر آنها ظفر یابند و تمام آنها را هلاک نمایند و غنایم آنها را بالکلیه متصرف شوند و فتنه اینملعون در اطراف بلاد بسیار عظیم شود خصوصاً بالنسبه بدوستان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام حتی آنکه منادی او ندا کند که هرکس سر یکنفر از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام را بیاورد هزار درهم بگیرد پس مردم بجهت دنیا از حال یکدیگر خبر دهند و همسایه از همسایه خبر دهد که او از دوستان علی بن ابی طالب است بالجمله آن قسمت از لشگر که بجانب مکه روند چون بزمین بیداء رسند که مابین مکه و مدینه است حقتعالی ملکی را میفرستد در آنزمین و فریاد میکند ایزمین اینملاعینانرا بخود فروبر پس جمیع آن لشگر که بسیصد هزار میرسند با اسباب و

اسلحه بزمین فروروند مگر دو نفر که با هم دیگر برادرند از طایفه جهنیه که ملائکه صورتهای ایشانرا برمیگردانند و بیکی میگویند که بشیر است برو بمکه و بشارت ده حضرت صاحب الامر را بهلاکت لشگر سفیانی و دیگریرا که نذیر است میگوید برو بشام و بسفیانی خبر ده و بترسان او را پس آن دو بجانب مکه و شام روانه گردند چون سفیانی این خبر را بشنود از شام بجانب کوفه حرکت کند و در آنجا خرابی بسیار وارد آورد و چون حضرت قائم بکوفه برسد آنملعون فرار کند و بشام برگردد پس حضرت لشگر از عقب او فرستد و او را در صخره بیت المقدس بقتل آورند و سر نحس او را بریده روح پلیدش وارد جهنم گردد

چهارم از علامات حتمیه همین فرورفتن لشگر سفیانیست در بیداء

که حضرت صادق علیه السلام فرمود که فرورفتن لشگر سفیانی بنحویکه ذکر شد از محتوماتست و تغییر و تبدیل در او راه ندارد

پنجم از علامات حتمیه قتل نفس زکیه است

که حضرت صادق علیه السلام فرمود یکی از علامات ظهور کشته شدن پسری از آل محمد است در میان رکن و مقام که نام او محمد بن حسن نفس زکیه است و در خبر دیگر است که فاصله میان قتل نفس زکیه و ظهور آن نور الهی بیش از پانزده روز نخواهد بود و در خبر دیگر آنکه این نفس زکیه از اصحاب حضرت حجة الله است و آنحضرت او را قبل از ظهور خود میفرستد که مردم را بشارت دهد بظهور آنجناب و در مکه اظهار دارد ظهور آنحضرت را پس اهل مکه او را در میان رکن و مقام بکشند و محتمل است که این نفس زکیه یکی از آنچهل نفر باشد از ابدال روی زمین که قیام مینمایند بامر خدمات حضرت حجة الله عجل الله فرجه

ششم از علامات حتمیه خروج سید حسنی است

و آنجوان خوش صورتیست که از طرف دیلم و قزوین خروج نماید و باواز بلند فریاد کند که بفریاد برسید آل محمد را که از شما یاری میطلبد و این سید حسنی ظاهرا از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام باشد و دعوی بر باطل نماید و دعوت بر نفس خود نکند بلکه از شیعیان خلص ائمه اثنی عشر و تابع دین حق و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود و لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلّم و در زمان خروج او چون کفر و ظلم عالم را فروگرفته باشد و مردم از دست ظالمان و فاسقان در اذیت و آزار باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین در آنحال سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمد پس مردم او را اعانت نمایند خصوصا گنجهای طالقان که از طلا و نقره نباشد ظاهرا آنکه اینطالقان طالقان دیلم باشد نه طالقان شام بلکه مردان شجاع قوی دل و مسلح و مکمل که بر اسبهای اشهب سوار باشند و در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شوند و بنحو سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان و جای خود تا کوفه زمین را

از لوٲ و جود ظالمان و كافران پاك ميكنند و چون با اصحاب خود وارد كوفه شود باو خبر ميدهند كه حضرت حجة الله مهدي آل محمد ظهور نموده است و از مدينه بكوفه تشريف آورده است پس سيد حسني با اصحاب خود بخدمت آنحضرت مشرف مي شوند و از آنحضرت مطالبه دلايل امامت و مواريث انبيا مينمايد حضرت صادق عليه السلام ميفرمايد بخدا قسم كه آن جوان آنحضرت را ميشناسد و ميداند كه او برحق است و لكن مقصودش اينست كه حقيقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نمايد پس آنحضرت دلايل امامت و مواريث انبيا را از براي او ظاهر نمايد در آنوقت سيد حسني و اصحابش بآنحضرت بيعت خواهند نمود مگر قليلي از اصحاب او كه چهار هزار نفر از زيبديه باشند كه مصحفها و قرآن در گردن ايشان حمايل است و آنچه مشاهده نمودند از دلايل و معجزات آنرا حمل بر سحر نمايند و گويند كه اين سخنان بزرگي و اينها همه سحر است كه بما نموده اند پس حضرت حجت آنچه نصيحت و موعظه نمايد ايشانرا و آنچه اظهار اعجاز نمايد در ايشان اثر نخواهد نمود و تا سه روز ايشانرا مهلت ميدهد و چون موعظه آنحضرت و آنچه حق است قبول نمايند امر فرمايد كه گردنهای ايشانرا بزنند و حال ايشان بسيار شبیه است بحال خوارج نهران كه در لشگر حضرت امير المؤمنين عليه السلام در جنگ صفين بودند

هفتم از علايم حتميه ظاهر شدن كف دستي كه در آسمان طلوع نمايد

و در روايت ديگر صورت و سينه و كف دستي در نزد چشمه خورشيد ظاهر شود و شايد مراد كف دست امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام باشد و يا ستاره باشد بشكل كف دست كه از آسمان طلوع خواهد نمود و حضرت صادق عليه السلام فرمود كه خروج سفيايي و قتل نفس زكيه و كف دستيكه از آسمان طلوع ميكنند همه آنها از محتوماتست

هشتم از علامات حتميه چنانكه مستفاد از اخبار است كسوف آفتابست در نيمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن

و از غيبت شيخ طوسي نقل شده كه حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود كه پيش از قيام قائم دو علامت ظاهر ميشود كه آنها از وقت هبوط آدم عليه السلام بر روي زمين تا آنزمان واقع نشده بكي كسوف شمس در نيمه رمضان ديگري خسوف قمر در آخر آن در آنحال مرددي عرضكرد يابن رسول الله قاعده چنان است كه آفتاب در آخر ماه و ماه در نيمه آن گرفته شود فرمود بآنچه ميگوئي دانا هستم ولي اينها دو علامت و آيتي هستند كه از وقت فرود آمدن آدم بر روي زمين تابحال واقع نشده و بروايت ديگر در آنوقت حساب منجمين باطل ميشود و بعضي از اخبار كسوف شمس در پنجم ماه مبارك رمضان نيز دلالت دارد لكن محتمل است كه در عبارت حديث سهو يا سقطي در الفاظ آن واقع شده باشد و در اكثر از اخبار همان كسوف شمس در نيمه ماه و خسوف قمر در آخر آن ماه دلالت دارد

نهم از علامات حتميه آيات و علامتيسست كه در ماه رجب ظاهر ميشود

شيخ صدوق بسند خود از حضرت امام رضا عليه السلام روايتكرده

که آنحضرت فرمود که ناچار است شیعیانرا از فتنه عظیمی و آن وقتیستکه امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان و زمین بر او بگریند و چون ظهور او نزدیک شود در ماه رجب سه ندا از آسمان بگوش مردم برسد که همه خلق آنرا بشنوند ندای اول الا لعنة الله على الظالمين و آواز سیم ازفت الازفة یعنی نزدیک شد امریکه روزبروز وقت بوقت میرسد صدای سیم آنکه بدنی در پیش روی قرص آفتاب ظاهر گردد و ندائی رسد که اینست امیر المؤمنین علیه السلام که بدنیا برگشته است برای هلاک کردن ستمکاران پس آنوقت فرج مؤمنان برسد

دهم از علامات حتمیه اختلاف بنی عباس و انقراض دولت ایشانست

که در اخبار بآن اعلام شده است و آنکه ایشان قبل از قیام حضرت قایم عجل الله فرجه مختلف و منقرض خواهند شد از سمت خراسان و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اختلاف بنی عباسی و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام همه آنها از حتمیاتند و این امر بحمد الله واقع شد و هلاکت ایشان بدست با کفایت هلاکو خان که از سمت خراسان حرکت کرده بود باعانت خواجه علیه الرحمه واقع شد که همه آنها را مستأصل کرده زایل نمود سلطنت بنی عباسیه را و این علامات عشره که ذکر شد از علایم حتمیه است که مستفاد از ظواهر کثیری از اخبار است که در آنها تغییر و تبدیلی نخواهد بود

مقاله ثالثه در ذکر علایم و امارات غیر حتمیه که در صفحه خارج بعرضه بروز و ظهور رسیده است الی زماننا هذا که سنه هزار و سیصدویک از هجرت است

اشاره

اگرچه در اخبار بیان لابدیت و حتمیت آنها نشده است و آن علایم بسیار است

اول از آن علائم واقعه که رسولخدا و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بآن اخبار فرموده اند

در اخبار بسیار علایم عامه است که در اکثر زمان بسیاری از مردمان مبتلا بآن امور شدند بلکه هر ساله بمرور ایام در تزیاید و شدتست و اخبار منقوله در این علایم بسیار است و در این مؤلف اقتصار مینمائیم ببعضی از آنچه مجلسی علیه الرحمه از کتاب روضه کلینی نقل کرده است که سند روایت میرسد باین ابی عمیر و حمران که از افاضل اصحاب حضرت صادق میباشند که آن بزرگوار فرمود بشخصی که سؤال کرده بود از آنحضرت که اینجماعت تا کی سلطنت خواهند کرد و کدام وقت ما از اذیت ایشان در راحت میشویم و فرج از برای ما میشود آنحضرت باو فرمود که چون دیدی حقرا که مضمحل شد و اهل حق از میان رفتند و ظلم و جور شهرها را فروگرفت و قرآنا دیدی که کهنه شد یعنی کسی باحکام آن عمل نکرد و مردم بهوای نفس توجیه و تأویل آن نمودند و دین را منقلب کردند و دیدی که فسق ظاهر شد که مردان بمردان اکتفا مینمایند و زنان بزنان و دیدی که سخن مؤمن مقبول نخواهد بود و فاسق دروغگو و مفتری مقبول القول شدند و مردان میدهند چیزی را که زنان میدهند یعنی مفعول واقع میشوند و مردم را دیدی که مالها را در غیر راه

خدا صرف مینمایند و شرابها در آشکار خورده میشود و کسی که امر بمعروف میکند ذلیل شد و راه خیر منقطع شد و بیت الله متروک شود که حاج ترك زیارت آن نمودند و مردان غذای مقوی میخورند که با مردان عمل قبیح و فجور نمایند و معیشت مردان از پس ایشان شد و معیشت زنان از پیش ایشان شد بزنا و فجور و مردان موی خود را شانه زنند و زینت کنند مانند زینت زنان و شانه کردن زنان موهای خود را برای شوهران و دیدی که اهل دنیا از دین عزیزتر شدند و ربا خوردن در میان مردم آشکار گردید و مردم بشهادت دروغگویان اعتماد نمایند و مؤمن را دیدی که قدرت ندارد بر انکار قبايح مگر در دل خود و حکام را دیدی که اهل کفر را مقرب نمودند و دیدی که حکام مال بسیار میدهند که حکومت را بگیرند و دیدی که مردم و طی محارم نمایند و دیدی که مردانرا بمقاربت با زنان سرزنش کنند و گویند که چرا با مردان بعمل لواط مرتکب نمیشوی و با زنان مقاربت میکنی و زنان را دیدی که بر شوهران غلبه نمایند و عمل نمایند بآنچه شوهرهای ایشان راضی نباشند و سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار شود و قماربازی ظاهر و آشکار شد و لهو و لعب بسیار شد که مردم بر آن میگذرند و کسی از آن منع نمیکند و زنانرا دیدی که خودشانرا باهل کفر میدهند و همسایگانرا دیدی که بهمسایه خود اذیت میکنند و دیدی که حدود الهی معطل ماند و مساجد را دیدیکه باطلا و غیر آن نقش کنند و سخن چینی آشکارا گردید و غیبت را دیدیکه ملیح شمرده میشود و مردم در معیشت خود بکم کردن ترازوها گذران مینمایند و دیدی که با حیوانات و طی نمایند و لباسهای مردم در نماز بر غیر وجه آن باشد که نجس یا غضبی باشد و عقوق پدر و مادر آشکارا گردید پادشاهرا دیدی که غلاترا جمع میکنند و نگاه میدارد که آنرا بقیمت اعلا بفروشد و خمس و مال امام را باهل کذب و تزویر میدهند که بآن اموال قمار میبازند و شراب میخورند و مال یتیمانرا حلال دانند و از تقوی و صلاح خود بمردم خبر میدهند و قضاة در حکم نمودن رشوه میگیرند و حکام شرعرا دیدی که اموال مواریثرا بدست قییم فاسق میسپارند و دیدیکه خلائق باوقات نماز استخفاف نمایند زمانی که دیدی همه اینها که ذکر شد ظاهر گردد با حذر باش و از خدای عز و جل طلب نجات کن و بدانکه خلائق آنوقت مستوجب غضب الهی هستند و تو در دین داری خود سعی و تلاش کن و در روایت دیگر آنکه جمعی از اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم عرضکردند بآن سرور در وقتیکه آنحضرت ببعضی از امور هایلله که بعد از آن بظهور میرسد و غضب الهی بر مردم اشتداد مییابد در چه وقت بعرضه ظهور خواهد رسید فرمود در وقتیکه نمازها از وقت آن به تأخیر اندازند و بشهوات نفس و خوردن شراب مشغول شوند پیدران و مادران دشنام دهند و زکوة دادنرا ضرر بر خود شمرند و مرد بزناش اطاعت کند و بهمسایه خود جفا نماید و قطع ارحام کنند و رحم از دلهای بزرگان زایل گردد و حیاء

کوچکان کم شود و بناء عمارتها را محکم کنند و بغلامان و کنیزان ستم نمایند و شهادت زور دهند و حکام شرع رشوه خورند و وفا در میان خلق کم شود و زنا شایع گردد و مردان خود را بلباس زنان زینت نمایند و معاصی ظاهر و آشکار گردد و امور عظیمه دین سهل و خفیف شود و مالرا در تغنی صرف کنند و بدنیا مشغول شوند پس در این زمان صورتها و روهای ایشان صورت آدمیانست و دلهای ایشان از حنظل تلخ تر است پس ایشان گرگها باشند که لباس آدمی پوشیده اند و در روایت دیگر آنکه رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم باصحاب خود فرمود که میخواهید خبر دهم شما را با شرایط ساعت که مراد بآن قیامت صغری است چنانکه مستفاد از اخبار ائمه هدی است سلمان رضی الله عنه برخاسته عرضکرد بلی یا رسول الله فرمود آن وقت ضایع شدن صلوة و تابع شدن شهوات و فروختن دین بدنیاست پس در آنوقت آب میشود قلب مؤمن مانند آب شدن نمک در میان آب بجهت آنچه می بیند از منکرات و نمیتواند که تغییر دهد پس سلمان عرضکرد یا رسول الله اینها واقع شد نیست حضرت فرمود بلی بحق آنخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست ای سلمان در آنوقت والی و حاکم میشود بر مردمان امراء جور و وزراء فسقه و عارفان ظلمه در آنوقت معروف منکر و منکر معروف و امین خائن و خائن امین شود و دروغگو مصدق و راستگو تکذیب کرده میشود یا سلمان در آنوقت امارت با زنان و مشورت با کنیز است و اطفال بر منابر بالا روند و بر آن بنشینند و دروغگوئی صحبت و شوخی باشد و مال خدا را غنیمت دانند و بر پدر و مادر جفا کنند ایسلمان زنان با مردان شریک شوند در امر تجارت و خوبان پایمال بدان شوند و عبادت کنندگان خوار و ذلیل شوند و فرمود که وای بر ضعیفان امت من از ظلم و جور در آنزمان و رحم نینمایند کوچکی را و احترام نمیکنند بزرگی را صورت ایشان بصورت آدمیان و قلوب ایشان مانند قلوب شیاطین است ای سلمان در آنزمان مردان بمردان اکتفا نمایند در دفع شهوات خود و زنان بزنان در کسر شهوات خود و زنان رشک میبرند بر پسران چنانکه بر دختران رشک برند یعنی چون مردان بمردان مایل اند و بر زنان کم رغبت میشوند لهذا زنان بر آنها رشک برند و فرمود که در آن زمان مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان باشند یعنی هر یک خود را در لباس شریک و شبیه یکدیگر نمایند و زنان مثل مردان بر زین سوار شوند پس لعنت خدا بر آن زنان باد ای سلمان در آن زمان مساجد را تقاشی و طلاکاری نمایند چنانکه نصاری معابد خود را زینت نمایند و قرآنرا طلاکاری و زینت کنند ایسلمان مردان امت من در آنزمان خود را زینت نمایند بطلا و حریر و دیباج را بپوشند و استعمال مینمایند پوست سمور و خز را و ظاهر میشود ربا و معامله مینمایند بزیادتی مثل گرفتن ده دو و ده سه و ده چهار و کمتر و بیشتر و رشوه میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیا را بلند میکنند و او را بزرگ میشمارند ایسلمان در در آنزمان ظاهر شوند زنان خواننده و نوازنده بآلات لهو و لعب مثل ساز و سرنا و طنبور و والی

و حاکم شود بر آنها اشرار از امت من ایسلمان در آن زمان پرده های احترام دریده خواهد شد و کسب کرده میشود گناهان و مسلط شوند اشرار بر اخیار و فاش میشود دروغ و مؤمن ذلیل ترین امت منست بالجمله اخبار باین مضامین بر حد استفاضه است و این علامات عامه که فرمودند همه آنها واقع شده بلکه یوما فیوما در تزاید و تضاعف و اشتداد است سیما در این ازمنه که در کمال اشتداد است

دویم از علامات واقعه ظاهر شدن شصت نفر که مدعی نبوت میشوند بدروغ

که همه آنها کذاب و کفار و فساق باشند و اینعلامت ظاهر و واقع گردیده خصوصا در این ازمنه که طایفه ضاله بایه دعوی نبوت بلکه بعضی از ایشان دعوی الوهیت کردند و اینطایفه نبوترا نوعی میدانند و ظاهرا آنکه ازین عدد زیادتر دعوی نبوت نموده اند اگرچه بعضی از ایشان ظهور و بروز نداشته باشند و در ازمنه سابقه نیز چند نفر دعوی نبوت کردند چون مسیلمه کذاب و زنی هم در آن زمان که اسم او سجاح بود دعوی نبوت نمود بالاخره مسیلمه با او زنا کرد و احتمال میرود که بعد از این هم پیدا شود

سیم از علامات واقعه ظاهر شدن دوازده نفر از سادات است که مدعی امامت شوند

و جمعی در ازمنه سابقه در زمان ائمه مدعی این مطلب باطل شدند و در این زمان سید علی محمد باب علیه اللعنه و العذاب دعوی مهدویت و امامت نمود بلکه بسیاری از اولیاء و متابعین او الی زماننا هذا این دعوی باطل را نمودند زیرا که امامت را نوعی میدانند و اینطایفه با طایفه سابقه بحمد الله از همت عالیه سلطان زمان ایده الله بالعدل و الاحسان مقهور و مغلوب و ذلیل شدند چه آنکه شیطنت و مفسدت و ضلالت ایشان بر تمام عالمیان ظاهر شده است و چون یکی از آنها بروز و ظهور نمایند با معلوم شدن حال او در نزد امناء شرع و سلطان السلاطین ایده الله بتوفیقه امر بدفع او نموده صفحه زمین را از لوث وجود ناپاک او پاک مینماید و نصرت دین مبین را بدون اهمال و مسامحه مرعی میدارد

چهارم از علامات واقعه بستن جسر بغداد است بمحله کرخ که از بغداد نو بجانب بغداد کهنه باشد

و این علامت ظاهر و واقع شد بلکه در این زمان جسرهای عدیده کشیده شده است علاوه از آن جبری که در زمان سابق متداول بود از سمت یمین بغداد بکاظمین جسر بزرگی کشیده شده که معبر زوار و قوافل است

پنجم از علایم واقعه مسجد نمودن قبرستانهاست

چنانکه از سید کاینات صلی الله علیه و اله و سلم در حدیث معراج منقولست که مؤلف کتاب مختصر سلیمان بن حسن از شیخ صدوق روایت کرده که خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب در رسید که یا محمد از جمله عطاهائی که بتو مرحمت فرمودیم آنستکه بیرون میآوریم از صلب تو یازده امام که همه ایشان از نسل دخترت فاطمه است و آخر ایشان مردیست که عیسی بن مریم در عقب سر او نماز خواهد خواند و پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس آنحضرت عرضکرد که این امر در چه زمان واقع

خواهد شد خطاب رسید یا محمد در وقتیکه برطرفشود علم و ظاهر شود جهل و بسیار شود قتل و کم شوند علما و فقهای حقیقی و بسیار شوند شعرا و بگیرند امت تو قبور را مساجد یعنی قبرستانرا مسجد نمایند و اینعلامت در جزء این زمان بسیار متداول شده که قبرستانرا مساجد مدارس نمودند و امواترا از قبور بیرون کشیدند و عظام آنها را پراکنده کردند و با این احوال آنمساجد را محل اقامت جماعت و عبادت خود قرار داده اند

ششم از علامات واقعه خراب شدن بغداد است

بعد از آنکه در کمال آبادی شده باشد و قصور عالیه متعالیه در آن بنا نهاده باشند که محل فسق و فجور و زنا و شراب و در او جاری شود حکم بغیر حق و شهادت ناحق و خون ریختن ناحق و مال مردم بردن و اقسام معاصی و ظاهر آنکه مراد شهر بغداد کهنه باشد که محل سلطنت عباسیان بوده است چنانکه حضرت امیر المؤمنین بعد از مراجعت از نهروان در مسجد برآثا بآن خبر داد که زورا یعنی بغداد در معموریت شهری باشد که مردم گویند دنیا همین بغداد است و قصرهای آنرا قصور بهشت می‌شمارند و دختران و پسران او را حور العین و غلمان نامند و قریب پانصد سال آبادی او طول کشید و هیچ شهری در زمان سلطنت بنی عباسیان بآن معموری و آبادی نشده بود و آنرا دار السلام نام نهاده بودند و در زمان مستعصم عباسی اوضاعی در آن شهر فراهم آمده بود که غرفه های سر راهرا در هر روزیکه بعزم شکار و نزهت بیرون میرفت بهزار دینار کرایه میکردند که در آن بنشینند و تماشای جلال او را بنمایند و آنشهر بسطوت هلاکو خان خراب شد و بغداد نو بعد از خرابشدن بغداد کهنه آباد شده است و هنوز به آبادی و معموری آنچه از بغداد کهنه نقل شد نرسیده است اگرچه فعلا نیز در کمال معموریت است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام معجزنظام خود اشاره بخرابی آن بفتنه هلاکو خان نموده و فرموده یا ویل لك یا بغداد و لدارك العامرة التي لها اجنحة الطواويس تماثین كما تماث الملح يأتي بنوقنطوره و مقدمهم جهوری الصوت لهم وجوه كالمجان المطوقه و خراطيم كخراطيم الفيلة لم يصل ببلدة الافتحها ولا برایة الا نكسها یعنی ویل و هلاکت از برای تو است ای بغداد و از برای عمارات و قلعه در تو که در علو و ارتفاع مانند پر و بال طاوسان و گداخته شود آنعمارات مانند گداختن نمک در میان آب و بیابند بنوقنطوره که مراد لشگر چنگیز باشند چه آنکه صفات ایشان بلندآوازی و پهن صورتی و بینی دراز بود که بهر ولایت رسیدند فتح کردند و بهر لشگریکه مقابله نمودند رایات و علمهای ایشانرا شکستند و بغداد را ایشان خراب کردند و از ماوراء النهر تا بغداد قتل عام کردند و چنان قتلی در بغداد کردند که آب دجله سرخ رنگ شد

هفتم از علائم واقعه خراب شدن دیوار مسجد کوفه است

و ظاهرا آنکه این علامت نیز واقع و محقق شده است و این دیواریکه فعلا در مسجد کوفه برپا و قائم است از بناهای جدید است و از روایت نیز مستفاد میشود که زوال دولت عباسی مقرون بخرابی دیوار مسجد کوفه

است چنانکه مجلسی ره از کتاب غیبت طوسی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود وقتیکه دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبد الله بن مسعود خراب گردید دولت بنی فلان یعنی بنی عباس زایل گردد آگاه باشند که خراب کننده آن دیوار او را آباد نخواهد کرد و از ارشاد شیخ مفید نیز همین روایت نقل شده است

هشتم از علامات واقعه جاری شدن نهریست از شط فرات در کوچه های کوفه

و اینعلامت نیز واقع و محقق شد چه آنکه الان اکثر شط در میان شهر کوفه عبور میکند و نهرها از آن در باغات و مزارع کوفه در جریان دارد

نهم از علامات واقعه آباد شدن شهر کوفه است بعد از خراب شدن آن

و اینعلامت نیز فعلا بروز و ظهور یافته که یوما فیوما آبادی آن در تزايد است و محل سکنای جمع کثیری شده و بعضی عمارات و دکاکین در آن برپا شده بلکه فعلا بازار معتبری در آن دایر شده است اگرچه هنوز آبادی شهر و بلدی نشده

دهم از علامات واقعه آب برآوردن دریای نجف است

و اینعلامت تحقق یافته و در زمان سابق چون زمان ائمه طاهرین و بعد از آنها مدت زمانی خشک بود و بعد از آن پر آب شده بنوعیکه کشتیها در آن جاری است

یازدهم از علامت واقعه جاری شدن نهریست از فرات بغری که نجف اشرف باشد

و آن آب از نجف داخل دریا شود و بر روی آن نهر آسیا ساخته شود بلکه مستفاد از حدیث منقول از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنانکه مجلسی (ره) از کتاب غیبت نقل کرده است که حدیث آسیا از علامات حتمیه است و مضمون حدیث اینست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ناچار است از وجود آسیائی که آرد میکند چون آن آسیا در دور قطب خود استوار گردید و بر ساقهای خود قرارگرفت در آنوقت بر میانگیزاند خداوند در سر آن آسیا بنده را که از بیراهه میآید که اصل و نسب او در میان مردم مخفی بود و فتح و نصرت با او خواهد بود و حدیث صریحست که باید اینعلامت قبل از قیام حضرت قائم واقع شود و این علامت در این سنوات واقع شد و تحقق یافت از همت عالیه مرحوم خلدآشیان حاجی سید اسد الله خلف صدق مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر طاب الله ثراهما از مال الوصیه مرحوم وکیل الملك نوری مخارج بیشماري نموده و نهری از شط فرات بجانب نجف اشرف جاری نموده که آب آن نهر از نجف داخل دریا میشود و آسیاهای متعدد بر روی آن نهر بنا نهاده شده و از آن آب خوشگوار تمام زوار و فقراء سکنه نجف بحمد الله منتفع میشوند و حال آنکه قبل از اجرای این نهر از جهت آشامیدن آب فرات و تحصیل آن در کمال تعب بدست میآمد و فی الواقع اسباب طلب مغفرت دائمی و استمراری از برای مالک و بانی و ساعی برقرار گردیده و در بعضی از اخبار آنکه پس از ظهور حضرت حجة الله صاحب الامر عجل الله فرجه و استقرار آنحضرت بر سلطنت حقه الهیه در شهر کوفه بنای مسجدی خواهد شد که مشتمل بر هزار باب باشد و کثرت عمارات کوفه بحدی میشود که هجده

فرسخ بزرگی آن خواهد بود و متصل میشود بکربلای معلی آنوقت آنحضرت امر میفرماید که از پشت سر قبر امام حسین علیه السلام رودخانه جاری نمایند برای اهل کوفه که بهر دو طرف نجف اشرف آن آب جاری میشود و بدریای نجف وارد میشود و بر روی آن رودخانه پلها و آسیاها ساخته میشود که اهل کوفه عموماً بآن منتفع میگرددند چنانکه مجلسی (ره) از غیبت طوسی نقل کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیث طولانی که بیان احوال و سیره و سلوک حضرت حجة اللهی میفرماید از آنجمله میفرماید که میفرستد از پشت سر قبر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام از برای اهل کوفه رودخانه جاری میسازند که بدو طرف غری که نجف است جاری میگردد و بر دریای نجف ریخته میشود و بر روی آن رودخانه قطره ها و آسیاها ساخته میشود و گویا پیره زنی از اهل کوفه را میبینم که زنبیل گندمی بر سر گذارده بسمت کربلا روانه است که آنرا آرد نماید

دوازدهم از علامات واقعه بنا شدن قبه حمراء است

و ظاهراً مراد از قبه حمراء قبه طلای هریک از مشاهده مشرفه ائمه طاهرین علیهم السلام است که سلاطین شیعه آنرا بنا کرده اند و آنچه لفظ حدیثست در این باب آنستکه مجلسی (ره) از کتاب کفایت شیخ محمد بن علی خراز روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت بعد از ذکر جمله از علائم ظهور حضرت حجت از بنای عالیه در بغداد و آمدن پادشاهان بنی شیبان که سلاطین بنی عباسند فرمود که قبه خاکستری رنگ در بیابان بنا نهاده میشود سرخ رنگ در عقب اینها قائم بحق در میان اقالیم نقاب غیبت را از روی خود بر میدارد مانند ماه درخشنده در میان کواکب و احتمال قریب دارد که مراد باین قبه همان قبه مبارکه عسکرین باشد که در بیابان واقع شده زیرا که سرمن رأی همه اطراف آن در چند فرسخی بیابانیست خالی از آبادی و آبادی خود سرمن رأی نیز اندک است و فعلاً قصبچه ایست که آبادی شهر و بلد بلکه آبادی و قرآء معتبره هم ندارد و رنگ آنقبه چنانکه حقیر در زمان مشرفشدن بسرمن رأی مشاهده کردم قبل از آنکه آنرا طلا نمایند کاشی بود و مانند خاک و خاکستر بیرنگ بنظر میآمد تا آنکه شاهنشاه ایران سلطان السلاطین ناصر الدین شاه ادام الله شوکته و عدله موفق باین خدمت عظیم شده از جانب خود اعلم العلماء شیخ العراقین مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی طیب الله روحه الزکیه را ارسال فرموده از برای انجام این خدمت عظمی که از اعظم شعائر الله بود و حال آنقبه مبارکه در کمال علو و ارتفاع است و در نهایت خوبی مبدل بحمراء شده است و تمام آن را از خشت طلا ساخته اند

سیزدهم از علامات واقعه ظاهر شدن ستاره دنباله دار است

در نزدیکی ستاره جدی اگرچه ستاره دنباله دار که معروف به ذو الذاویه باشد بسیار ظاهر گردیده ولی باین علامت مخصوصه که در نزدیکی ستاره جدی ظاهر شده باشد دیده نشده بود مگر در چند سال قبل ظاهر شد و زمانی هم طول کشید که اکثر خلق

آنها مشاهده کردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه لؤلؤه از جمله ده علامت که بیان فرمودند آنستکه فرمود از آنعلامات عشره طلوع ستاره دنباله دار است در نزدیکی جدی

چهاردهم از علامات واقعه ظاهر شدن قحطی شدید است قبل از ظهور حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه

بلکه مستفاد از بعض اخبار آنکه ظاهر شدن قحطی از علامات حتمیه است چنانکه مجلسی (ره) از غیبت محمد بن ابراهیم نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که پیش از قیام قائم ناچار است از قحطی شدیدی که خلائق از آنقحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشانرا بیم شدیدی بعد از آن استشهاد فرمود بآیه شریفه **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ** و اخبار باین مضمون در تفسیر این آیه کثیرا نقلشده و ظاهرا بلکه محققا این علامت نیز واقعهشده خصوصا در بلاد عجم در بین هشتاد و نود بعد از هزار و دویست از هجرت قحطی قسمی شد که مردم گوشت میته میخوردند و کلاب را کشته خرید و فروش میکردند و اطفال را سرقت نموده ذبح میکردند و میخوردند و کار بجائی رسید که چشم از اطفال خود پوشیده میکشند و میخوردند و مع ذلك کله خلق بسیاری از گرسنگی هلاک گردیدند نستجیر بالله من هذا النازلة و در بسیاری از اخبار آنکه در نزدیکی ظهور حضرت حجة الله قحطی شدیدی در شام و کوفه روی خواهد داد که خروج دجال مقرون بآن قحطی خواهد بود و اکثر خلق تابع او میشوند بجهة آنکه آن ملعون از برای مردم کوهی از نان بسحر ظاهر میسازد که با او حرکت میکند

پانزدهم از علامات واقعه وقوع زلزله و طاعون شدید است در کثیری از بلاد

و ظاهر آنکه محقق الوقوع باشد چنانکه زلزله قدیمه را که از شیراز نقل نمودند بقسمی شد که اکثر بناها و عماراترا خراب نمود و همچنین طاعون که در ازمنه سابقه که قریب شصت سال قبل از تالیف اینکتاب در سنه هزار و دویست و چهل و هفت که در همان زمان تاریخ آن گذاشته شد باین کلمه (عزمز) طاعون شدیدی در اکثری از بلاد عجم ظاهر شد که در هر بلدی اکثر خلق آن از طاعون هلاک شدند و هر خانواده و قبیله که بآن مبتلا میشدند دو ثلث بلکه زیاده از آن هلاک گردیدند مجلسی (ره) در بحار از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و او بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود پیش از ظهور قائم دو نوع از مرگ بمردم روی آورد یکی موت احمر و دیگری موت ابیض بنحویکه از هفت نفر پنج نفر هلاک میشوند موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون است از غیبت طوسی نیز همین مضمونرا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که موت ابیض طاعون است

شانزدهم از علامات واقعه آمدن ملخ است هم در وقت و هم در غیر وقت

و باین علامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام معجز بیان خود اشاره فرموده و در کثیری از بلاد این علامت تحقق و وقوع یافت و حقیر در عتبات عالیات مکرر مشاهده

کرده ام که در بعضی از اوقات بقسمی ملخ میآمد که مانند ابر آفتابرا میپوشانید از کثرت و زیادتی

هفدهم از علامات واقعه خراب شدن بصره است بدست سیدی که ملقب است بصاحب الزنج

یعنی بخروج یکی از هاشمیین که اتباع او از زنجیانست بصره را خراب خواهد نمود و این علامت نیز تحقق یافت در زمان سلطنت بنی عباسیین که بعد از غیبت حضرت حجة الله عجل الله فرجه صاحب الزنج خروج نموده و بصره و اطراف آنرا خرابی بسیاری رسانیدند و مدتی با بعضی از سلاطین بنی عباسیه مقاتله مینمودند اگرچه مستفاد از اخبار آنستکه خرابی در بصره چند دفعه واقع خواهد شد

هجدهم از علامات واقعه قتل بیوح است

یعنی واقع شدن قتل بسیار در میان مردم و کشتن ایشان یکدیگر را و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تعداد علائم ظهور حضرت قائم علیه السلام آنرا بیان فرموده است و بزنی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود از معنی قتل بیوح فرمود که قتل دائمی که آرام نمیگیرد و ظاهر اینکه سبب این قتل اختلاف سلاطین و امراء و رؤساء از طوایف و ملوک با یکدیگر باشد که بسیار کم است که در هر سالی در صفحه از ممالک خون ریزی میان خلائق نشود بلکه در بسیاری از اوقات بقسمی میشود که آلف و الوف از طرفین کشته میشوند بجهة دعاوی نفسانیه بلکه از اهل يك مملکت یا اهل یکمذهب و آئین بجهت تشاجر و تنازع در امور دنیویه خون ریزی بسیار مینمایند و این علامت غالب الوقوع است در میان خلائق و در قرب زمان ظهور فتنه سفیانی و دجال و سایر آیات باطله هر اینه اشتداد خواهد یافت این امر و شاید هرج و مرج نیز بشود

نوزدهم از علامات واقعه فروگرفتن ظلمت کفر و فسوق و معاصی است تمام عالم را

و از واضحات آنکه مراد بآن علاماتیکه در بسیاری از اخبار بر سبیل تفصیل و اجمال اعلام بآن فرموده اند که عالم باید پر از ظلم و جور شود نه آنست که تمام عباد الله از دین اسلام رو برگردانند و بالمره کفر را بر دین اسلام اختیار نمایند زیرا که مؤمنین و مسلمین که متوسط الحال در امر دین اند بسیار خواهند بود بلکه مقصود از اینعلامت غلبه کفر و فسق و فجور و ظلم است در عالم و انتشار این امور است در تمام بلاد و کثرت میل خلق است باطوار و حالات کفار و مشرکین از گفتار و کردار و تعیش و اوضاع دنیویه و تشبه بایشان در حرکات و سکنات و مساکن و البسه و ضعف و سستی حال ایشانست در امر دین و آثار شریعت و عدم تقید ایشان بآداب شرعیه خصوصاً در جزء این زمان که یوما فیوما حالات مردم در تزاید و اشتداد است در تشبه باهل کفر از جمیع جهات دنیویه بلکه در اخذ قواعد کفر و عمل نمودن بآن در امور ظاهریه و بسیار است که اعتقاد و اعتماد کامل باقوال و اعمال ایشان مینمایند و وثوق تمام در کلیه امور بآنها دارند و بسا باشد که سرایت بسوی عقاید کثیری خواهد نمود که بالمره اصل عقاید دینیه اسلام را از دست میدهند بلکه اطفال خور دسالرا بآداب و قواعد

ایشان تعلیم مینمایند چنانکه فعلا مرسوم است که در بدایت امر نمیگذارند که امور و قواعد دین اسلام در اذهان ایشان رسوخ نماید و حال کثیری از ایشان بعد از بلوغ منجر بفساد عقیده و عدم تدین بدین اسلام خواهد شد و بر این منوال تعیش خواهند نمود و هکذا حال کسانی که معاشرت با چنین اشخاص دارند و اهل و عیال ایشان که تبعه ایشانند بلکه اگر نیکو تأمل نمائی میبینی که کفر بر عالم محیط شده است الا اقل قلیل و مقدار یسیر از عباد الله که آنهم غالب ایشان از ضعفاء الایمان و نواقص الاسلامند چه آنکه اکثر بلاد معموره در تصرف کفار و مشرکین و منافقین است که اکثر از اهالی از اهل کفر و شرک و نفاقند مگر بر سبیل ندرت و اهل ایمان که اثنی عشریه باشند ایشان هم بجهت اختلاف در عقاید اصولیه دینیّه و مذهبیّه چنان متفرق و متشتتند که اهل حق در میان ایشان نادر و قلیل است و این قلیل از اهل ایمان هم از عوام و خواص بسیاری از ایشان بجهت ارتکاب باعمال قبیحه و اعمال شنیعه محرمه از اقسام معاصی و محرمات و اکل حرام و ظلم و تعدی هر یک بر دیگری در امور دنیویه چنان ظلم بر انفس خود مینمایند که از اسلام و ایمان چیزی در نزد ایشان باقی نمانده مگر اسمی که غیر مطابق با مسمی است و رسمی که مخالف با آثار شریعت پس در روی زمین باقی نخواهد ماند فعلا از اسلام اثری مگر بسیار قلیل که آن هم مغلوب و منکوب است و از وجود ایشان بظاهر شرع در ترویج دین اثری مترتب نخواهد شد و معروف در نزد مردم بالمره منکر و منکر معروف شده است و از اسلام باقی نمانده مگر مجرد اسم و رسم ظاهری و گویا بالمره طریقه امیر المؤمنین و سجدیه مرضیه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از دست رفته است و نزدیک است العیاذ بالله طومار شریعت بالمره پیچیده شود و بمرائی و مسمع و مشاهد همه خلق است که آنچه ذکر در تضاعف و اشتداد است و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بآن خبر داد که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد از این هم بر میگردد و غریب میشود و در جزء این زمان ظاهر و هویدا شد و غریب بآن است که تمام عالم پر شود از ظلم و جور بلکه فی الحقیقه عین ظلم و جور است پس باید این قلیل از عباد الله مؤمنین علی الدوام لیلا و نهارا مسئلت نمایند از روی تضرع و ابتهال که حقتعالی تعجیل فرماید فرج آل محمد صلوات الله علیهم را که آن نور الانوار و مظهر الاثار و قانع الکفار و الفجار حضرت حجة الله از مطلع غیب طلوع نماید و عالم را بنور جمال خود روشن و منور فرماید و زنگ ظلم و کفر را از عالم بزدايد آثار دین و شریعت محمدی را در تمام عالم منتشر فرماید و صفحه زمین را از لوث و جور ناپاک کفار و مشرکین و ملحدین و طغاة و ظالمین و فاجرین و مخربین شریعت سید المرسلین از سطوت ذو الفقار آتش بار حیدر کرار پاک و مظهر فرماید آمین رب العالمین

بیستم از علامات واقعه تحلیه مصاحف و زخرفه مساجد و تطویل منارات است

چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب صعصعة

بن صوحان که از احوالات دجال ضال سئوال نموده بود اعلام بآن فرموده است بعد از آنکه حضرت بیان فرمود جمله از علایم ظهور حضرت قائم را پس از آن فرمود که از جمله علامات ظهور آنحضرت مزین نمودن قرآنست بزینتها از طلا و لاجورد و امثال آن و نقش نمودن مساجد است بطلا و اقسام نقوش و بلند نمودن منارهای مساجد است و اینعلامت در اکثر بلاد اسلام در نهایت شیوع و اشتها است و مساجد و مصاحف بسیاری بآن نحو است که آنحضرت اعلام بآن فرموده

بیست و یکم از علامات واقعه اقتران بعض نجوم است

که آنهم از علایم عشره است که حضرت امیر المؤمنین بآن اعلام فرموده اند و مقصود از این علامت مقارنه نمودن ستاره هاست با یکدیگر و اگر اعتبار و اعتماد بقول منجمین بوده باشد آنها اخبار بوقوع اینعلامت خاصه نموده اند

بیست و دویم از علامات واقعه خراب شدن مسجد برائاست

و آن مسجدیست که بعد از جنگ نهران راهبی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و بامر آنحضرت بنا نمود و آنمسجد در میان کاظمین و بغداد واقع بود و اسم آنرا هب حباب است که بدست مبارک آنحضرت بشرف اسلام مشرفشد و آنحضرت باو امر فرمود که در آنجا مسجدی بنا کن و آنرا بنام معمارش بنام پس معماری برائا نام آنرا بساخت لهذا مسما شد بمسجد برائا و براهب فرمود که در جنب مسجد تو شهری بنا میشود که ظالمان و جابران در آن بسیار میباشند تا آنکه در هر جمعه هفتاد هزار زنا واقع گردد در وقتیکه بدکرداری ایشان شدت نموده راه مسجد ترا میبندند و آنرا خراب نمیکند مگر کافری و بعد از آن سه سال از حج بازداشته میشوند و اینعلامت نیز در چند سال قبل واقعشد که بامر والی بغداد از جانب دولت حکم شد که مهندس فرنگی راه آهنی از بغداد بکاظمین تعبیه نماید و تسویه آن راه سبب شد از برای خرابی مسجد برائا چنانکه فرمودند که خراب نمیکند آنرا مگر کافری

بیست و چهارم از علامات واقعه منهدم شدن کعبه و حمل نمودن حجر الاسود است بسوی کوفه

چنانکه قرامطه در سال قریب سیصد و سی از هجرت کعبه را خراب کرده و حجر الاسود را حمل نمودند بکوفه و در مسجد کوفه نصب نمودند و در سال سیصد و سی و هفت دوباره قرامطه آنرا بکعبه برگردانیدند و نصب و استقرار آن در محل خود بدست ولی عصر عجل الله فرجه شد چنانکه در بعضی از حکایات سابقه ذکر شد

مقاله رابعه در ذکر علامتیسکه هنوز واقع نشده و یا محتمل الوقوع است

اشاره

و اعلام بحتمیت آن نیز در اخبار نشده است و احتمال تغییر و تبدیل در آنچه اراده الهیه تعلق بآن گرفته باشد میروند و آنعلامت نیز بسیار است که بترتیب ذکر خواهد شد یعنی بترتیب ذکر کتبی نه ترتیب حقیقی واقعی زیرا که واقع آن از مغیباتست و لا یعلمها الا الله و امناؤه المعصومون المطهرون

اول از آنعلامت ایستادن آفتابست در وسط السماء از اول زوال تا وقت عصر بدون آنکه حرکت نماید

و این دلیل است بر تغییر حرکت افلاک و آنخدائیکه خالق افلاکست

ص: 415

و بقدرت کامله آنرا بحرکت درمی آورد قادر است بر اینکه آنرا زمانی از حرکت بازدارد و اظهار قدرت نمائی کند بتغییر اوضاع افلاک و این آیت عظمی دلیل است بر بطلان اقوال اهل نجوم و اهل طبایع و فلاسفه که آنرا محال میدانند مجلسی (ره) از ارشاد شیخ مفید نقل کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ** فرمودند که خدای تعالی اینعلامترا از آسمان بر ایشان نازل خواهد فرمود عرضکردند که ایشان کیانند فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرضکردند که آن آیت و علامت چیست فرمودند که ایستادن آفتابست در وسط السما از وقت ظهر تا وقت عصر و نمایان شدن صورت و سینه مردی بر روی جرم آفتاب در حالتیکه خلاق او را بحسب و نسبش بشناسند و اینقضیه در زمان سفیانی واقع میشود و در آنوقت هلاک او و قومش اتفاق خواهد افتاد ترجمه آیه کریمه آنکه اگر بخواهیم علامتی بر ایشان از آسمان نازل میگردانیم پس گردنهای ایشان در نزد آن پست و ذلیل میشود و ظاهر روایت آنکه این دو علامتی باشند که ظهور هر دو در وقت واحد خواهد بود

دویم از آن علایم طلوع نمودن آفتابست از سمت مغرب برخلاف عادت که از مشرق طلوع میکرد

و جمله آن را از علایم قیامت کبری شمرده اند و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که از علایم ظهور است و محتمل است که علامت از برای هریک باشد که یکدفعه قبل از ظهور از مغرب طلوع نماید و یکدفعه قبل از قیامت کبری و محتمل است که طلوع آفتاب از مغرب کنایه باشد از طلوع نور جمال عدیم المثال حضرت حجة الله که بروز و ظهور آنولی حضرت ذو الجلال از مکه است که از سمت مغرب میشود و از بعضی از اخبار نیز مستفاد میشود چنانکه مجلسی (ره) از کتاب محاسن برقی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علایم ظهور قائم عجل الله فرجه را از برای اصحاب خود چون اصبع بن نباته و صعصعة بن صوحان و امثال ایشان بیان میفرمود از آنجمله ذکر فرمود طلوع آفتابرا از مغرب نزال بن سیره از صعصعة بن صوحان پرسید که مراد امیر المؤمنین از اینکلام چیست صعصعه گفت یابن سیره کسیکه عیسی بن مریم علیه السلام در پشت سر او نماز میگذارد امام دوازدهم از طبقه نهم از اولاد حسین بن علی علیه السلام و او است آن آفتابی که از مغرب طلوع نماید و در میان رکن و مقام ظاهر میشود و روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات باطل پاک میگرداند و میزان عدل و انصافرا در میان مردم میگذارد که احدی جور و ظلم بر کسی نخواهد نمود

سیم از آن علائم خروج یمانیست

از یمن که پس از خروج او فتنه عظیمی در اطراف یمن و نواحی آن برپا میشود

چهارم از آن علائم خروج خراسانیست از خراسان

که فتنه عظیمی در اطراف خراسان و نواحی آن برپا خواهد نمود و در بعضی از اخبار وارد شده که یمانی و خراسانی و سفیانی در زمان واحد خروج خواهند نمود چنانکه مجلسی (ره) از غیبت

طوسی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود خروج این سه نفر که یمانی و خراسانی و سفیانی باشد در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع خواهد شد و در میان آنها از یمانی هدایت کننده تر نیست و او خلائق را بسوی حق دلالت کند

پنجم از آن علائم خروج مغربست بجانب مصر و مالک شدن او مصر و نواحی آنرا

و بعضی گفته اند شاید مراد باو محمد علی پاشا باشد که مالک مصر و شامات و حبشه و زنگبار و حجاز شد و مدتی سلطنت نمود بعد از آن دول اجتماع نمودند و دست او را از حجاز و شامات کوتاه کردند و لکن آنچه مستفاد از اخبار است در باب خروج مغربی بمحمد علی پاشا وفق نمیدهد زیرا که از غیبت طوسی نقل شده است از عمار یاسر که از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود که اهل مغرب بسمت مصر خروج میکنند و داخل شدن ایشان در مصر علامت خروج سفیانست و آنکه مغربی بسیاری از شهرها را متصرف میشود و مردمان بسیاری را بقتل میآورد و سفیانی بر او غلبه میکند و اموال از دست آنها میگیرد و در روایت دیگر از محمد بن مسلم که از خواص اصحاب حضرت صادق علیه السلام است آنکه خروج مغربی قبل از خروج سفیانست و بروایت دیگر از غیبت طوسی آنکه سواران و بیرقها از جانب مغرب رومیآوردند تا آنکه وارد شام میشوند در آنحال بخروج پیرزن جگرخوار از وادی یابس که سفیانی باشد منتظر باشید و محتمل است که مراد بمغربی که رو بسمت مصر میآورد و مصر و نواحی آنرا بتصرف خود در میآورد و از آنجا روانه بجانب شام میشود با سواران و بیرقها قبل از خروج سفیانی همین متمهدی باشد که فعلا که سنه هزار و سیصدویک است خروج نموده و بسیار با سطوت و صولت است که نواحی مصر را بتصرف خود در آورده و لشگر بسیاری آراسته نموده و جمله از سلاطین از سطوت او بسیار خائفند شاید او باشد که مصر و نواحی آنرا متصرف شده و میشود و محتمل است که غیر او باشد و بعد از این خروج نماید

ششم از آن علائم اختلاف بیرقها در شام که سه نفر در شام خروج میکنند

و هر يك از ایشان طالب سلطنت خواهند بود و از سه علم شام بیرون میآید و سفیانی بر ایشان غلبه خواهد نمود و شام بجهت اختلاف رایات خراب خواهد شد و مجلسی از ارشاد شیخ مفید و غیبت طوسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اول سرزمینی که خراب میشود شام است در آنوقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه میشوند در تحت سه بیرق یکی بیرق ابلق که او مردیست ابلق بدن و دیگری بیرق اصحب و او مردیست سرخ مو و سرخ رنك بیرق سیم بیرق سفیانست و بروایت دیگر سه نفر از شام خروج خواهند کرد و هر سه طالب سلطنت خواهند بود یکی از ایشان ابلق و دیگری سرخ موی و سرخ رنك و سیمی بیرق از اهل بیت ابی سفیانست که از کلب خروج میکند یعنی از طایفه بنی کلب که مکان ایشان در نزدیکی دمشق است و در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر و حضرت امیر المؤمنین

عليهما السلام آنکه تزلزل و اضطرات در شام بنوعی میشود که صد هزار نفر کشته میگردند خداوند آنقضیه را از برای مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب و نعمت گرداند

هفتم از علایم خراب شدن سمت غربی مسجد شام است

که بزمین فرو میرود که بالمره خراب میشود

هشتم وقوع جنگ و جدال در هر بلد از نواحی مغربست تا یکسال که مردم بجهة اختلاف رایات یکدیگر را میکشند

خصوصا در شام که صد هزار نفر در آن کشته خواهد شد

نهم خراب شدن شام است

از قتل و غارت و اقسام فتنه ها و بلاها

دهم فرورفتن قریه ایست از شام بزمین که اسم آنقریه جاییه

و بروایت دیگر فرورفتن خرشنا بزمین که اسم قریه از قراء شام است و شاید هر دو بزمین فروروند

یازدهم خروج زندیقی است از شهر قزوین بریاست

و مجلسی (ره) از غیبت طوسی از محمد بن حنفیه نقل کرده است که زندیقی از قزوین بریاست برخیزد که پرده ناموس اهل آنرا پاره کند و بزرگان ایشانرا گم نام نماید و حصار آنرا تغییر دهد و هرکه با وی مقاتله نماید کشته شود و هرکه تابع او گردد کافر شود و اهل آنجا دو فرقه شوند فرقه بر دین خود گریه کنند و فرقه بر دینای خود و نیز از غیبت طوسی نقل کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خروج میکند از قزوین مردی که همانم با یکی از پیغمبرانست و مردم باطاعت او شتاب خواهند نمود و مؤمنان و مشرکان از ترس او فرار میکنند بسمیکه کوهها از ایشان پر میشود

و دوازدهم انقطاع دوام سلطنت بسیاری از سلاطین است در اکثری از بلاد که سلطنت آنها بماهها و ایام میرسد

یعنی هر سلطانی در چند ماه سلطنت میکند و سلطنت ایشان بسال نمیرسد از جهت کثرت اختلاف خلائق در تحت رایات مختلفه و مجلسی (ره) از کتاب غیبت طوسی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود سلطنت سالها از میان مردم برداشته میشود و سلطنت ماه و روز بمیان میآید یعنی بعد از این مدت سلطنت بیکسال نمیرسد بلکه چند ماه و چند روز میرسد راوی عرض کرد که وقتی که سلطنت ماه و روز در میان آمد طول مییابد فرمود نه

سیزدهم خروج عوف سلمی است که در سرزمین جزیره خروج میکند

و او از اهل تکریت است که آن شهریست در میان موصل و بغداد و در السنه ناس معروف بکوکوت است و فتنه از خروج او برپا می شود و

چهاردهم سمرقندی است که اسم او شعیب بن صالح است که خروج او بعد از عوف سلمی است

و از خروج او نیز فتنه عظیمی برپا میشود و خروج ایندو قبل از سفیانی خواهد بود و این دو علامت احتمال وقوع دارند و امام بخروج این دو خبر داده و هر دو را از علامات ظهور شمرده مجلسی (ره) از غیبت طوسی از بشیر بن جذلم روایت کرده که بخدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام مشرفشدم و عرضکردم که خروج مهدی را از برای من وصف فرما و علامتهای آنرا بمن بشناسان فرمود که پیش از خروج او مردی که

معروفست بعوف سلمی در سرزمین جزیره خروج میکند و منزلش در تکریتست و آنشهریست ما بین بغداد و موصل و کشته شدن او در مسجد دمشق است و بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند و بعد از آن سفیانی ملعون از وادی یابس خروج میکند

پانزدهم وقوع زلزله عظیمه ایست در شام قبل از خروج سفیانی

که زیاده از صد هزار نفر هلاک خواهند شد مجلسی (ره) در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتیکه صاحب نیزه در شام مخالفت نماید آیتی از آیات خدا در آنجا ظاهر خواهد شد عرض کردند که آن آیت چیست فرمود که زلزله ایست که در شام واقع خواهد شد بنوعی که بسبب آن از اهل آنجا زیاده از صد هزار نفر هلاک میشوند و خدای تعالی آنرا برای مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب و نعمت گرداند بعد از آن مغربی با رایات سیاه داخل شام میشود که جزع اکبر و موت احمر در آنجا واقع میشود بعد از آن قریه که آنرا خرشنا گویند در نواحی دمشق فرورود و بعد از آن پسر زن جگرخوار یعنی سفیانی از وادی یابس خروج کند و بر منبر دمشق بالا رود وقتیکه این امر واقع شد بخروج مهدی منتظر باشید

شانزدهم ظاهر شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین آسمان افروخته میشود

که محل تعجب و خوف باشد مجلسی (ره) از کتاب غیبت محمد بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتی که آتش بزرگی در جانب مشرق دیدید که سه روز یا هفت روز از افق مشرق طلوع نموده بالا میآید آنوقت منتظر فرج آل محمد باشید که انشاء الله فرج میرسد بدرستیکه حق تعالی صاحب قهر و غلبه و حکمت است

هفدهم ظاهر شدن سرخی شدیدست که در اطراف آسمان پهن میشود

که گویا همه آسمانرا میگیرد چنانکه مجلسی (ره) از کتاب مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود قائم علیه السلام قیام نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاع عالم منقلب و پریشان شود و اعلام ظلم و ستم برافراخته گردد و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشم حاملان عرش الهی است که بر احوال اهل زمین گریه میکنند و او قیام نمیکند مگر وقتی که ظاهر شود در میان زمین قومیکه ایشانرا از خیر بهره و نصیبی نیست

هیجدهم کثرت قتل و خونریزیست در کوفه از جهت رایات مختلفه

و از غیبت طوسی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود گویا سفیانی یا صاحب سفیانی را که امیر لشکر باشد میبینم در این شهر شما کوفه فرود آمده و منادی او ندا کند که هرکس سر شیعه علی بن ابیطالب را بنزد من آورد هزار درهم باو میدهم پس در آنوقت همسایه همسایه را میگیرد که از ایشانست و گردش را میزند و هزار درهم در عوضش میگیرد و بروایت دیگر از علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود لشکر سفیانی داخل کوفه

میشوند و کسی را در آنجا نمیگذارند مگر آنکه او را میکشند و چنانچه مردی از ایشان بچه کوچکی را از دور بنظر میآورد بسمت آن بچه متوجه میشود تا آنکه او را گرفته بقتل میرساند پس در آنوقت منتظر فرج باشید و بروایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام که فرمود سفیانی لشگری که هفتاد هزار نفر باشند بر سر کوفه میفرستد و از اهل آنجا پاره را بدار میکشند و پاره را اسیر میکنند و در بعضی از روایات آنکه در کوفه مردان کشته و زنان را اسیر میکنند و کسیکه از آب فرات عبور نماید و رو پنهان کند بر او باکی نیست و در بعضی از روایات آنکه بر سر جسر هفتاد هزار نفر را بقتل میرسانند بطوریکه خلائق بسبب خونها و عفونت ابدان ایشان تا سه روز از آب فرات پرهیز میکنند و از این اخبار هولناک چنین مستفاد میشود که باید شهر کوفه قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه در نهایت آبادی باشد و شهر عظیمی دوباره برپا شود که محل اینگونه قتل واقع شود

نوزدهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا

و این نفس زکیه ایست که اسم او محمد بن حسن از آل محمد است که در مابین رکن و مقام کشته میشود چنانکه سبق ذکر یافت مجلسی ره در بحار روایت کرده که از جمله علایم ظهور که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اعلام بان فرموده قتل نفس زکیه است با هفتاد نفر دیگر در پشت کوفه و نیز بروایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون سفیانی خروج کند او را مقصود نباشد مگر آل محمد و شیعیان ایشان پس لشگر بکوفه میفرستد تا زمانی که بانجا رسند جماعتی از شیعیان آل محمد را میکشند و مرد ضعیفی از دوستان آل محمد با اتباع خود بمحاربه لشگر سفیانی بیرون میرود و در پشت کوفه با تابعانش کشته میشود

بیستم سلطنت نمودن بنی عباس است بعد از زوال دولت ایشان

مجلسی ره از کتاب غیبت محمد بن ابراهیم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود سلطنت بنی عباسی مکر و خدعه است و این سلطنت از ایشان زایل میشود بنحویکه چیزی از آن باقی نماند بعد از آن سلطنت ایشان مجدد میشود بنوعیکه گویا هیچ آفتی بان نرسیده و بروایت دیگر فرمود بر بنی عباس غالب نمیشود مگر سفیانی

بیست و یکم وقوع جنگ عظیمیست در میان آل مروان و بنی عباس در قرقیسا که یکی از شهرهایست که در کنار شط فرات واقع است

مجلسی ره از کتاب مذکور روایت کرده است که از حضرت باقر علیه السلام که فرمود میان بنی عباس و آل مروان در قرقیسا جنگی واقع خواهد شد که طفل خردسال از هول آنجنگ پیر گردد و خدای تعالی بمرغان هوا و درندگان زمین امر میکند که از گوشتهای ظالمین سیر شوید بعد از آن سفیانی خروج کند و نیز مجلسی ره از کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حقتعالی را در قرقیسا ضیافتیست که از آسمان کسی ندا میکند که ایمرغان هوا و درندگان زمین بیاید و از گوشتهای ظالمین سیر شوید و در روایت دیگر از حضرت

بیست و دویم نزول ترکست در جزیره و نزول اهل روم است در رمله

و ظاهر از بعضی از روایات آنکه طایفه ترك از شیعیانند چنانکه مجلسی ره در بحار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که طایفه ناجیه از ترك خروج میکنند و در عقب آن هرج و مرج اهل روم واقع میشود و برادران ما که از طایفه تركند رومیآورند تا آنکه در نهر جزیره فرود میآیند و طایفه که از اهل روم خروج کرده اند رومیآورند تا آنکه در رمله فرود میآیند و در آنسال در همه سرزمین از نواحی مغرب اختلاف بسیار است و بروایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که بجابر فرمود در جای خود قرار گیر تا آنکه بینی علامت هائی که از برای تو ذکر میکنم و ترا چنان نمیبینم که آن زمان را ادراک نمائی و آن علامتها اینست که مخالفتی در میان خلائق واقع میشود و نداکننده از آسمان ندا میکند و قریه از قرای شام در جایه بزمین فرو میرود و طایفه ترك در جزیره و روم در رمله فرود میآیند و در اینوقت اختلاف در هر سرزمین واقع میشود بحدیکه شام خراب میگردد و در بحار از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ناچاریم از دیدن لشکر آذربایجان که هیچکس طاقت مقاومت و مقاتله با ایشان را ندارد و محتمل است که مراد بترك همان آذربایجان باشد و رمله موضع است در نزدیکی مصر

بیست و سیم مسخ شدن طایفه ایست بصورت قرده و خنازیر

که بواطن بعضی از اشقیاء و فجار که در معنی بصورت خوک و خرس و میمونند ظاهر میشود که خلق آنحالت و آنصورت معنویه را از ایشان بدیده ظاهر مشاهده می نمایند و ظاهر و باطن ایشان بشکل واحد میگردد مجلسی در بحار از ابی بصیر روایت کرده است که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از تفسیر آیه شریفه «سُنُّرِيْهِمْ اٰیٰتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَنْبَیِّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ» حضرت فرمودند که خدای تعالی بنماید بایشان در نفسهای خودشان مسخ را یعنی ایشانرا از جمله مسوخات میگرداند که در اطراف عالم نقصان و تنگی را مشاهده میکنند پس قدرت خدا را هم در آفاق می بینند و هم در نفسهای خودشان و قوله تعالی حَتّٰی یَنْبَیِّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ مراد از آن خروج قائم عجل الله فرجه است که آن از جانب خدای تعالی حق است و این خلائق او را خواهند دید و چاره از خروج او نیست و باید خروج کند و بروایت دیگر نیز از ابی بصیر روایت کرده اند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم از تفسیر قوله تعالی عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة عذاب خزی دنیا چیست فرمود یا ابا بصیر کدام خزی و خواریست که شدیدتر باشد از اینکه مردم در خانه های خود در میان عیال یا برادرانش نشسته باشند ناگاه چند نفر گریبان دریده گریه کنان وارد شوند از ایشان پرسند که این حالت و

گریه از برای چیست گویند که فلان شخص در همین ساعت مسخ شد عرض کردم که آیا این پیش از قیام قائم خواهد بود یا بعد از آن فرمود که پیش از آن خواهد شد

بیست و چهارم حرکت کردن بیرقها سیاه است از خراسان

در بحار از اصبح بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتیکه آن سه علامت را دیدید منتظر فرج باشید عرض کردند که آن علامتها کدام است فرمود مخالفت اهل شام با یکدیگر و بیرقهای سیاه که از جانب خراسان بیاید و فرعی در ماه مبارک رمضان یعنی ندائیس با اسم قائم و در جمله از اخبار آنکه خروج خراسانی موافق با خروج سفیانی خواهد بود و هر دو قصد کوفه مینمایند مانند دو اسب گرویندی

بیست و پنجم آمدن باران شدیدی است در ماه جمادی الثانیه و ماه رجب

که مثل آن هرگز دیده نشده چنانکه از ارشاد مفید ره روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود وقتیکه حضرت قائم نزدیک شد در ماه جمادی الثانیه و ده روز از ماه رجب چنان بارانی میبارد که هرگز خلائق مانند آنرا ندیده اند و بعضی گفته اند که چهارده بارانست که پی در پی میبارد برخلاف عادت و مالکی در فصول آل محمد نقل کرده که بیست و چهار بارانست که از پی هم میآید و در بعضی از اخبار آنکه در سال ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بیست و پنج مرتبه باران میبارد بطوریکه اثر و برکت ظاهر میشود

بیست و ششم بعضی نقل کرده اند که باریدن تگرگ بسیار بزرگی است در روم و جزایر که بسیار محل تعجب باشد

که بمثل آن دیده نشده باشد

بیست و هفتم مطلق العنان شدن عربست که بهر جا که خواهند روند و هر چه خواهند بکنند

و در بعضی از اخبار تصریح به آن شده است

بیست و هشتم خروج سلاطین عجم است از شآن و وقار

شاید که مراد تبعیت ایشان باشد مر سایر دول را در برهه از زمان بجهة مصالح مرتبطه بامر سلطنت ایشان یا آنکه بجهت بعضی از امور و وهن و سستی در سلطنت ایشان عارض شود و این سه علامت محتمل الوقوع است بلکه مظنون الوقوع است چه آنکه بسیاری از اعراب بادیه نشین در تحت فرمان سلطانی از سلاطین نمیباشند بلکه هر جم غفیری از ایشان امیر و شیخ کبیری از خود دارند که بواسطه او اطاعت احدی از سلاطین مینمایند و هر چه از ایشان پیشرفت نماید در هر بلدی از قتل و غارت از آن پروا ندارند و همچنین باریدن تگرگ بزرگ که بغیر عادت باشد در بعضی از بلاد و نواحی نقلشده که وقوع یافت و همچنین امر سلطنت در بلاد عجم در بعضی از اوقات سست و موهون شد در اواخر سلطنت صفویه که افغانه و اوزبک بر بلاد عجم مستولی شدند

بیست و نهم طلوع نمودن ستاره ایست از مشرق که مانند ماه درخشنده و روشنی دهنده باشد و بشکل غره ماه باشد

و دو طرف آن کج باشد بنحویکه نزدیک است که از کجی بهم وصل شود و چنان درخشندگی داشته باشد که چشمها را خیره نماید

ص: 422

و سید جزائری در انوار این علامت را ذکر نموده و عبارت او اینست که و من علاماته طلوع نجم المشرق یضییء کما یضییء القمر ثم ینعطف حتی یکاد تلتنقی طرفاه و شیخ مفید (ره) نیز اینعلامت را ذکر کرده و آنرا مستند باخبار نموده

سی ام زنده شدن مردگانست از قبور خود

بعضی از متقدمین و بعضی از متأخرین و در دعاء عهدنامه که هر صبح باید خوانده شود که هرگاه کسی چهل صباح مداومت بآن نماید خداوند عالم او را از اصحاب حضرت قائم عجل الله فرجه قرار میدهد و اگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد او را خداوند از قبرش بر میانگیزاند تا از اصحاب آنحضرت باشد و در آن دعا دلالت تامه بلکه صریحه است بر وقوع یافتن اینعلامت و از ارشاد شیخ مفید چنین نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند قبل از قیام قائم باران شدیدی میبارد که مانند آن دیده نشده پس خدای تعالی بسبب آن باران گوشتهای ابدان مؤمنانرا در قبرهای آنها میرویانند و گویا ایشانرا میبینم که از سمت جهنیه میآیند در حالتیکه موهای خود را میتکانند تا آنکه از خاک و غبار پاک شود و در بعضی از اخبار آنکه از متقدمین از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مانند سلمان و مقداد زنده خواهند شد و از اصحاب حضرت قائم خواهند بود و بعضی مالک اشتر رضی الله عنه را نیز نقل کرده اند و بالجمله ابتلاآت و شدت فتنه ها در قرب زمان ظهور حضرت حجة الله و هرج و مرج در عالم بسیار است لکن آنچه رجا و امیدواری در آنست آنکه بسیاری از اینعلامات مذکوره واقع شده و کثیری از آن نیز محتمل است که در تمامی از منته سابقه در بلاد مختلفه وقوع یافته باشد و بعضی دیگر از آن علایم چون از علایم حتمیه نیستند امید است که تغییر و تبدیل در آن بشود و بعضی از آنها هم اختصاص ببلاد کفار داشته باشد و مجلسی (ره) در بحار از معلی بن خنیس روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود بعضی از علائم و امورات از محتوماتست و جمله از آن از امور و علائم حتمیه نخواهد بود یعنی احتمال تغییر و تبدیل در آن میرود شاید که خداوند آن بلایا و فتن را بفضل و کرم خود از مؤمنین دفع فرماید و شدید را بر ایشان آسان نماید و تعجیل فرماید در ظهور آن بزرگوار و از بعضی از خطب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل شده که فرمودند الا ان لخروجی علامات عشرة اولها تحریق الرايات فی اذقة الکوفة و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع الکواکب المذنبه و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب فتلک علامات عشرة و من العلامة الی العلامة عجب عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا یعنی از برای خروج من ده علامتست ظاهر از وجه نسبت آنحضرت خروج را بخود چنانکه ابتداء میفرماید از برای خروج من ده علامت است با آنکه در آخر کلام خود میفرماید فاذا تمت العلامات قام قائمنا و این علامت را علامت از برای فرزند خود قرار داد و بیان فرمود آنکه خروج حضرت قائم فی الحقیقة همان خروج حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد که قائم مقام آنحضرت و خلیفة

اللّه است و همه ایشان از نور واحدند اولهم آخرهم و آخرهم اولهم و محتمل است که اینعلامات چنانچه علامات از برای خروج حضرت قائم است همچنین علامت از برای خروج آن بزرگوار نیز باشد چه آنکه ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه اتصال دارد بزمان رجعت و از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رجعات عدیده است که از محل قبر مطهر خود خروج میکند از برای اصلاح شرع مبین و قلع و قمع کافرین و کیف کان فرمود اول از آن علامات سوزانیدن علمهاست در کوچه های کوفه که باختلاف رایات و غلبه بعضی بر بعض دیگر رایات مغلوبه سوزانیده خواهد شد دویم تعطیل مساجد است از نماز خواندن که کسی در آنها نماز نخواند و شاید مراد بعض مساجد باشد که معطل و معوق مانده باشد و یا اکثر مساجد چنین شود بجهت کثرت اضطراب و اختلاف مردمان از رایات مختلفه و شدت فتنه ها که مساجد معطل و معوق شوند و مردم رفتن بمساجد را ترك مینمایند سیم منقطع شدن حاج است از بیت الله الحرام بجهة کثرت خوف و بیم در راهها و در بعضی از اخبار آنکه انقطاع از بیت الله الحرام در سه سال متوالی خواهد بود چهارم خسف در خراسان که بعضی از بلاد و امکنه او زمین فرورود پنجم قذف زمین خراسان شاید مراد خرابی خراسان باشد از بلایا و فتن ششم بیرون آمدن ستاره های دنباله دار است از آسمان هفتم اجتماع و اقتران کواکبست با یکدیگر هشتم هرج و مرج در دنیا نهم قتل بسیار دهم غارت اموال چون اینعلامات ظاهر شود در آنحال قیام مینماید قائم ما حضرت حجة الله و در خطبه دیگر خود میفرماید اذا صاح الناقوس و كبس الكابوس و تكلم الجاموس فعند ذلك عجائب وای عجایب انار النار بنصیبین و ظهرت رایة عثمانیه بواد سود و اضطربت البصرة و غلب بعضهم بعضا و صباكل قوم الی ان قال علیه السلام و اذعن هرقل بقسطنطنية لبطارقة سفیانی فعند ذلك توقعوا ظهور متكلم موسى من الشجر علی طور یعنی در وقتیکه صیحه کشد و فریاد نماید ظاهرا آنکه مراد ناقوس نصاری و فرنگیانست در بلاد اسلام صداهای آنها بلند شود و در بلاد مسلمین کلیساها ساخته شود چنانکه فعلا مرسوم شده است که در اکثر بلاد مسلمین معبد نصاری بنا شده و صدای ناقوس در آنها بلند میشود و این دلیل بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوت و غلبه کفر است که در هر بلدی از بلاد اسلام معبدی بنا کرده و فریاد ناقوس از آنها بلند است و مراد از کبس کابوس بلند نمودن هرکسی است سر خود را از برای ریاست و سلطنت و بمعنی صرع نیز آمده است که مقدمه جنون است یعنی مردم بتخیلات واهیة نفسانیه سر بلند مینمایند از برای فتنه و آشوب و مراد به تکلم جاموس شاید آن باشد که شخص عظیم الجثه و صاحب شوکتی سلطنت نماید که امر او باشد و هرچه خواهد بعمل آورد و یا آنکه شخص بی فهمی مسلط بر خلق شود که در عدم ادراک مانند گاو باشد که سلطنت و حکومت نماید و یا آنکه مراد احمقی که بدعتها در دین

بگذارد و احداث مذهب و ملت نماید مردم از روی جهالت و حماقت قبول نمایند آنچه را که او او بگوید و مراد باشتعال آتش در نصیبین که بلدیست در میان شام و عراق و محتمل است محترق شدن آن بافات آسمانی باشد از برق و آتش و محتمل است که کنایه از فروخته شدن آتش فتنه و فساد باشد که بهیچ وجه اطفاء آن ممکن نباشد و مراد بظهور رایات عثمانیه در وادی سود آنکه از طرف بلاد مغرب زمین از طوایف سودان که جم غفیری هستند رایات و علمهای عثمانیه بلند شود و جنک و خونریزی در آن بسیار واقع گردد و محتمل است که مراد بآن همین شخص معروف بتمهدی باشد که حال تاریخ تالیف اینکتابست که سنه هزار و سیصد و یک باشد از بلاد سودان حرکت کرده با لشگر بسیاری متوجه سمت مصر است و داعیه سلطنت دارد و علی الظاهر مدعی نصرت اسلام است و محتمل است غیر او باشد که بعد ازین خروج نماید و فرمود که مضطرب و خراب شود بصره و هر طایفه با طایفه دیگر در مقام قهر و غلبه و منازعه باشند تا آنکه چندین علایم دیگر از اختلاف رایات و هرج و مرج و ریختن مردم بر یکدیگر از اعراب و غیر ایشانرا بیان فرمودند و بعد از آن فرمود چون اذعان و اعتقاد نماید هرقل که قیصر روم است در قسطنطنیه از برای بطارقه که یکی از امرای لشگر سفیانی است باطاعت و انقیاد و در آنوقت متوقع ظهور نور موفور السرور کسی باشید که سخن گوینده بود با موسی بن عمران در کوه طور از درخت سینا یعنی ظاهر خواهد شد حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام که لسان ناطق الهی است و در اینکلام اشاره است بآنکه متکلم با موسی بن عمران در وادی طور و آن نوریکه از شجره سینا تجلی نمود همان نور آل محمد و نور ولایت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بود و نیز در کلام معجز نظام دیگر که آنحضرت بنظم بیان میفرماید علائم ظهور آن نور حضرت حجت الله را چنین نقلشده که فرمود

بنی اذا ما جاشت الترك فانتظر *** ولایة مهدی یقوم و یعدل

و ذل ملوک الارض من آل هاشم *** و بویع منهم من یلذ و یهزل

صبی من الصبیان لا رای عنده *** و لا عنده جد و لا هو یعقل

فثم یقوم القائم الحق منکم *** و بالحق یأتیکم و بالحق یعمل

سمی نبی الله نفسی فدائه *** فلا تخذلوه یا بنی و عجل

ظاهر آنکه خطاب آنحضرت بعلوین از اولاد نسبی خود باشد که لفظ بنی بفتح باء و کسر نون و اضافه بسوی یاء متکلم است و قرینه بر این خطابات بعد است از لفظ منکم و یأتیکم که بلفظ جمع بیان فرموده و بعید است که مراد به بینی یکی از اولاد حاضرین آن سرور باشد بلفظ تصغیر که بضم باء و فتح نون خوانده شود و کیف کان یعنی ای فرزندان من در وقتیکه بهیجان آیند ترک پس منتظر باشید ولایت و سلطنت حقه حضرت مهدی که قائم بعدل میباشد در وقتیکه ذلیل شده باشند پادشاهان روی زمین از آل هاشم ظاهرا آنکه اشاره باشد بسلاطین صفویه که از سادات

علوین از آل هاشم که بسیاری از ملوک در زمان سلطنت ایشان ذلیل و خوار بودند و در وقتیکه بیعت کرده شد از آن ملوک ارض و یا از آن سلاطین هاشمی کسیکه از اهل لذایذ و لهو و لعب و لغو است شاید اشاره باشد بضعف سلطنت ایشان بجهت قیام چنین سلطانی در میان ایشان که سبب شود از برای انقراض دولت ایشان و شاید مراد بعضی از سلاطین بعد از زمان صفویه باشد که طفلی از اطفال قیام بسلطنت نماید یعنی مردم او را سلطان خود قرار دهند که در نزد آن طفل رأی و عزم و عقل و درایت و فهمی نباشد پس در آنگاه قیام مینماید قائم بحق که حضرت مهدی باشد از شما آل هاشم و بحق عمل مینماید که هم نام با پیغمبر است جان من فدای او باد پس در آنوقت ایفرزندان مخدول ننمائید او را و در نصرت او کوتاهی نکنید و در بعضی از کلمات دربار خود فرموده است در علامات ظهور قائم عجل الله فرجه اذا مات الناس الصلوة و اضاعوا الامانة و استحلوا الكذب و اكلوا الربا و اخذوا الرشا و شيدوا البنیان و بايعوا الدين بالدنيا و استعملوا السفها و شاوروا النساء و قطعوا الارحام و اتبعوا الاهواء و استخفوا بالدماء و كان الحلم ضعفا و الظلم فخرا و كانت الامراء فجرة و الوزراء ظلمه و العرفاء خونة و القراء فسقة و ظهرت شهادات الزور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطغیان و حليت المصاحف و زخرفت المساجد و طولت المنار و اكرم الاشرار و ازدحمت الصفوف و اختلفت الالهواء و نقضت العقود و اقترب الموعد و شاركت النساء ازواجهن فی التجارة حرصا على الدنيا و علت اصوات الفساق و استمع منهم و كان زعيم القوم اردلهم و اتقى الفاجر مخافة شره و صدق الكاذب و ائتمن الخائن و اتخذت القباد و المقارف و لعن آخر هذا الامة اولها و ركب ذوات الفروج السروج و تشبه النساء الرجال و شهد الشاهد من غير ان يستشهد و شهد الاخر قضاء الذمام بغير حق عرفه و تققه لغير الدين و اثروا عمل الدنيا على الاخرة و لبسوا جلود الضان على قلوب الذباب و قلوبهم اتن من الجيف و امر من الصبر فعند ذلك الوحا الوحا العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس لياتين على الناس زمان يتمنى احدهم انه من سكانه و بالجمله آنچه از علامات ظهور حضرت حجة الله در این مؤلف ذکر شد مطابق است با اخبار و آثار وارده از ائمه صلوات الله عليهم اجمعين مجلسی ره از شیخ مفید در ارشاد چنین نقل کرده است که اخبار و احادیث در خصوص بیان علامات قائم و حوادثی که پیش از ظهور آنحضرت واقع میشود وارد گردیده است از آنجمله اموریستکه ذکر میشود خروج سفیانی و قتل حسنی و مخالفت بنی عباس با یکدیگر بر سر ملک دنیا و کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر آن برخلاف عادت و خسفی یعنی فرو بردن زمین در بیابان بیداء و خسفی در مغرب و باز ایستادن آفتاب از حرکت از وقت ظهر تا عصر و قتل نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و رو آوردن بیرقهای سیاه خراسان و خروج یمانی

و ظاهر شدن مغربی از مصر و تصرف نمودن او شهرهای شام را و فرود آمدن لشگر ترك در جزیره و لشگر روم در رمله و طلوع نمودن ستاره دنباله دار از مشرق که مانند قمر میدرخشد و بعد از آن خم میشود مانند کمان تا آنکه نزدیک بآن میشود که دو طرف آن بیکدیگر برسد و ظاهر شدن سرخی در آسمان و پهن شدن آن در اطراف آسمان و نمایان شدن آتش در سمت مشرق تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی بماند و بیرون آوردن اعراب عنان قرار و آرام را از سرهای خودشان یعنی فتنه و آشوب برپا میکنند و شهرها را تصرف مینمایند و آنشهرها را از تصرف سلطان عجم بیرون میبرند و اهل مصر بزرگ خودشانرا بقتل میآورند و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بیرق سلطنت برافرازند و بیرقهای قیس و عرب بمصر و بیرقهای کنده بخراسان داخل گردد و لشگری از جانب غرب وارد میشوند حتی آنکه اسبهای خودشانرا در اطراف قلعه شهر حیره میندند و بیرقهای سیاه از سمت مشرق بحیره رومیآورند و کنار فرات شکافته میشود تا آنکه آب فرات داخل کوچه های کوفه میشود و شصت کذاب بیرون میآیند که هر یک از ایشان دعوی نبوت میکنند و دوازده نفر از اولاد ابی طالب بیرون میآیند که دعوی امامت مینمایند و مرد بزرگی از اتباع بنی عباس را در ما بین جلولاء و خانقین میسوزانند و جسر شط بغداد از سمت محله کرخ بسته میشود و در آنجا در اول روز باد سیاهی برمیخیزد و زلزله واقع میشود که بسیاری از آنجا بر زمین فرومیرود و ترس و بیم همه اهل عراق و بغداد را فرومیگیرد و در بغداد مرك ناگهانی و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد هم در وقت و هم در غیر وقت حتی بزراعتها میرسند و ربع زراعتها کم میشود و فرقه از اهل عجم بهم درمیافتند و خونریزی بسیار در میان ایشان واقع میشود و غلامان از اطاعت آقایان خود بیرون میروند و آقایان خود را بقتل میبرسانند و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بوزینه و خوک میشوند و غلامان بشهر آقایان غلبه میکنند و ندائی از آسمان میرسد که همه اهل زمین از هر طایفه بزبان خود آنرا میشوند و صورت و سینه آدمی بر روی جرم آفتاب نمایان میشود و اموات از قبور خود برمیخیزند و بدنیا برمیگردند و یکدیگر را میشناسند و زیارت میکنند و در آخر ایناعلامتها بیست و چهار مرتبه پی هم باران میآید و زمین مرده بسبب آن زنده میشود و برکتهای آن ظاهر میگردد و همه آفتها از شیعه مهدی علیه السلام زایل میشود و ظهور آنحضرترا در مکه مستحضر شده از برای یاری و اعانت او بسمت او متوجه میگردند چنانکه اخبار بآنها وارد گردیده و بعضی از این حوادث که ذکر شد محتوم است یعنی باید واقعهشود و موقوف بوجود شرطی نمیشود و بعضی از آنها مشروط یعنی منوط بوجود شرط است که اگر شرایط آن موجود شد واقع میگردد و اگر شرایط آن محقق نشد موجود نمیشود و خدای تعالی داناتر است بآن چیزهاییکه باید

بشود و این علایم و حوادث که ذکر کردیم مطابق است با آنچه در کتب اخبار از ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین منقولست انتهی
کلامه شکر الله سعیه

مقاله خامسه در بیان کیفیت خروج حضرت حجت اللهی عجل الله فرجه است

مجلسی ره از کتاب غیبت محمد بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود وقتی که شب جمعه رسید خدای تعالی ملائکه را با آسمان دنیا فرو میفرستد و وقتی که صبح طلوع میکند برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبری از نور نصب مینماید و بر آنها بالا میروند پس همه پیغمبران و ملائکه و مؤمنان در آنجا جمع میشوند و درهای آسمان گشوده میشود پس چون ظهر شود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بدرگاه الهی عرض نماید که پروردگارا امروز روز وعده تو است که در کتاب خود بیان فرموده در آیه شریفه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ الخ و ملائکه و پیغمبران نیز مثل آنرا گویند بعد از آن محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام بسجده میافتند و عرض میکنند پروردگارا غضب کن زیرا که هتک حرمت تو کردند و اصفیای ترا کشتند و صالحان از بندگان ترا ذلیل نمودند بعد از آن حقتعالی هر چه میخواهد میکند و از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین چنین نقل شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که رسول خدا خبر داد که مهدی از ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یکشب اصلاح میکند و در کثیری از اخبار وارد شده است که ظهور آنحضرت در سال طاق خواهد شد مثل يك و سه و پنج و هفت و نه و در بعضی از اخبار آنکه در روز جمعه در مکه ظاهر میشود و گردن خطیب را میزند و در بعضی از اخبار دیگر آنکه در روز شنبه عاشورا ظاهر شود و در بعضی از اخبار در روز پنجشنبه ظاهر شود و ممکن است جمع میان این اخبار باینکه در پنجشنبه ظهور نماید که کسی مطلع بحال آنحضرت نشود و در روز جمعه ظاهر شود در مسجد الحرام و گردن خطیب ناصبی را بزند و غایب گردد و در روز عاشورا ظاهر شود که حال او بر خلق ظاهر و غیر مخفی باشد و صحت این خبر که آنحضرت روز جمعه ظاهر شود و گردن خطیب را بزند ظاهرا مسلم در نزد عامه نیز باشد و از این جهت است که بناء اهل خلاف بر آنست که در روز جمعه در وقت نماز جمعه و خطبه درهای مسجد را میبندند و در حدیث مفضل بن عمر که اکثر علماء امامیه آنرا نقل نموده اند چنین مذکور است که مفضل خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که ای مولای من ابتدای ظهور مهدی علیه السلام چگونه میشود فرمود ای مفضل با اشتباه حال ظهور میکند تا آنکه امرش آشکار میشود و ذکرش در میان خلق بلند گردد و بنام و کنیه و نسبش ندا کرده میشود و ذکرش بنام و کنیه و نسب در زبانهای اهل حق و باطل و مخالف و موافق بسیار میشود و فرمود ای مفضل بخدا سوگند که هر آینه گویا آنحضرت را میبینم که داخل مکه شده در حالتیکه لباس

های رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم دربر و عمامه زردی بر سر و کفشهای پینه دار رسولخدا را پوشیده و عصای آن حضرت را بدست گرفته و در پیش روی او چند رأس بزهای لاغری است که آنها را میراند تا نزدیک به بیت الله میرساند و در آنجا احدی نیست که او را بشناسد و بصورت جوانی ظاهر میگردد و مفضل عرضکرد ای مولای من از چه مکان و بچه حال ظهور میکند فرمود ای مفضل تنها شاهر میشود و تنها به بیت الله میآید و تنها داخل کعبه میشود و شب بر او میآید در حالتیکه تنهاست چون شب تاریک گردید و خلائق همه بخواب رفتند جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه بر آنحضرت نازل میشوند جبرئیل عرض میکند که ای سید من کلام تو مقبول و امر تو جاریست در آنحال حضرت دست مبارك بر روی خود میکشد و میگوید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نبتوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملين پس آنحضرت در میان رکن و مقام میایستد و باواز بلند ندا میکند و میفرماید که ایجماعت نقبا و خاصان من وای آنانکه خدای تعالی شما را پیش از شهور من در روی زمین از برای نصرت من ذخیره گذاشته از صمیم قلب و اطاعت بنزد من آئید سپس صوت آن حضرت در شرق و غرب زمین بهمه آنها میرسد در حالتیکه بعضی از ایشان در محراب عبادت و بعضی در فراش خود خوابیده باشند پس بیک ندا کردن همه ایشان صدای آنحضرترا میشنوند و دعوت او را اجابت نموده بسوی او روی میآورند و بیک چشم بر همزدن همه آنها در میان رکن و مقام در نزد آنحضرت حاضر گردند در آنحال خدایتعالی امر می فرماید که عمودی از نور در میان زمین و آسمان کشیده میشود که بسبب آن نور همه مؤمنان در روی زمین روشنائی از آن اخذ میکنند و نوری از آن عمود بهمه مؤمنان که در میان خانه های خود میباشند میرسد و دلهای همه مؤمنان بسبب آن شاد میشود و ایشان نمیدانند که قائم ما اهل بیت شهور کرده و اینجماعت صبح مینمایند در حالتیکه در پیش روی آنحضرت ایستاده باشند و ایشان سیصد و سیزده نفر میباشند بعدد اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در جنگ بدر و فرمود ایمفضل حضرت قائم پشت بخانه کعبه داده دست مبارك خود را دراز میکند و دستش مانند آفتاب روشن و نورانی مینماید و میفرماید که این ید الله است و از جانب خدا و بامر خداست و بعد از آن آیه را تلاوت میفرماید إِنَّ الَّذِیْنَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الْخِ پس اول کسیکه دست آنحضرترا میبوسد جبرئیل است که بآن حضرت بیعت میکند بعد از او ملائکه و نجبای جن بعد از ایشان نقبا بآنحضرت بیعت میکنند و اهل مکه باواز بلند صدا میکنند و میگویند که اینمرد کیست که در پیش بیت الله است و اینجماعت کیستند که در نزد او حاضرند و چیست این علامت و معجزه که امشب دیدیم که تابحال مانند آن دیده نشده بود پس بعضی گویند که اینمرد صاحب همان بزها است که روز گذشته داخل مکه شد و

بعضی بیعضی میگویند که نگاه کنید و ببینید از آن جماعت که در نزد او حاضرند میشناسید ایشان را گفتند که هیچکدام از اینها را نمیشناسیم مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه و ایشان فلان و فلانند و نامهای ایشانرا بشمارند و این قضیه در اول طلوع آفتاب آنروز واقع شود و چون آفتاب برآید و بلند شود صداکننده از جرم آفتاب بزبان عربی فصیح بنوعیکه همه اهل آسمانها و زمین آنرا میشنوند ندا میکند که ایجماعت خلایق این مرد مهدی آل محمد است و او را بنام جدش مینامد و کنیه او را ذکر میکند و او را بامام حسن عسکری و امام علی النقی تا بامام حسین علیهم السلام نسبت میدهد و میگوید که با او بیعت کنید تا هدایت یابید و از امرش مخالفت نکنید که گمراه میشوید در آنحال اول کسانی که دست مبارک او را میبوسند ملائکه هستند و بعد از ایشان نجبای جن دست مبارک او را میبوسند و عرض میکنند که شنیدیم و اطاعت کردیم و از خلایق کسی نمیماند مگر آنکه این ندا را میشنود و از هر سمت مؤمنان از اهل بلاد و شهرها و اهل دریاها رو بآنحضرت می آورند و چون آفتاب آنروز نزدیک بغروب رسد صداکننده از سمت مغرب صدا میکند که ایگروه خلایق پروردگار شما در وادی یابس که از سرزمین فلسطین است ظهور نموده و او عثمان بن عنبسه امویست از اولاد یزید بن معاویه علیه الهاویه با او بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت او نکنید که گمراه میشوید در آنحال ملائکه و نقبای جن و انس سخن او را رد میکنند و او را تکذیب مینمایند و میگویند که سخن ترا شنیدیم و اطاعت نکردیم آنوقت هیچ شکاک و کافر و منافق و اهل ریب نمیماند مگر آنکه بسبب آن ندای دویم گمراه میشود و آقای ما حضرت قائم پشت بکعبه میدهد و میفرماید ایگروه خلایق هرکس میخواهد بآدم و شیث نگاه کند هر اینه منم آدم و شیث یعنی در اخلاق و اوصاف و هرکه میخواهد بنوح و پسر او سام نگاه کند منم نوح و سام آگاه باشید هرکه میخواهد بابراهیم و اسماعیل نگاه کند هر اینه منم ابراهیم و اسماعیل و هر که میخواهد بموسی و یوشع نگاه کند هر اینه منم موسی و یوشع و هرکه میخواهد بعیسی و شمعون نگاه کند منم عیسی و شمعون آگاه باشید هرکه میخواهد نگاه کند بمحمد و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما پس هر اینه منم محمد و امیر المؤمنین علی آگاه باشید که هرکه میخواهد بحسن و حسین نگاه کند پس منم حسن و حسین آگاه باشید هرکه خواهد بآنمه از اولاد حسین نگاه کند هر اینه منم آنمه پس خواهش مرا قبول کنید و دعوت مرا اجابت کنید بدرستیکه بشما خبر میدهم پاره چیزها را که بشما خبر داده شده و پاره دیگر را که خبر داده نشده آید و هرکه کتابها و صحف خدا را خوانده باشد از من بشنود و بعد از آن بصحفی که خدا بشیث و آدم نازل فرموده بود ابتدا میکند و امت آدم و شیث که ملقب بهبه الله است گویند بخدا قسم هر اینه صحف حق اینست که

این حضرت میخواند و هر آینه بما آموخت چیزهایی که در آنصحف ندانسته کردیم و چیزهایی که بر ما مخفی بود بعد از آن صحف حضرت نوح و ابراهیم و توریة و انجیل و زبور را میخواند پس اهل توریة و انجیل و زبور هرکه حاضر باشد گوید که بخدا سوگند یاد میکنیم که این است حق صحف و توریة جامعه و زبور تمام و انجیل کامل و بعد از آن مردیکه روی او پشت و پشت او بسینه بر گردیده شده بنزد آنحضرت حاضر میشود و عرض میکند که ای سید و مولای من مژده آورده ام ملکی از ملائکه بمن امر کرد که بخدمت تو بیایم و مژده هلاکت لشگر سفیانی را در بیداء بشما برسانم حضرت میفرماید قصه خود را با برادر خود بیان نما آنمرد عرض میکند که من و برادرم در لشگر سفیانی بودیم و ممالک را از دمشق تا بغداد خراب کردیم و منبر رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را در مدینه شکستیم و استرها بمسجد رسولخدا بسته شد که در آنجا فضل انداختند و از آنجا بیرون آمدیم در حالتیکه سیصد هزار نفر بودیم و اراده خراب کردن بیت الله و قتل اهل مکه داشتیم چون به بیداء رسیدیم در آخر شب در آنجا رسیدیم ناگاه صیحه کننده صیحه کشید که ای بیداء این قوم ظالمین را هلاک گردان در آنحال زمین شکافته شد و همه ایشانرا فرو برد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از آن اردو عقال شتر هم باقی نماند و هیچکس از آن لشگر باقی نماند مگر من و برادرم ناگاه دیدم ملکیرا که سیلی بر روی ما زده روهای ما پشت برگشت چنانکه میبینید بعد از آن آنملک برادرم گفت که ای نذیر وای بر تو برو بدمشق نزد سفیانی ملعون و او را بظهور مهدی آل محمد بترسان و بگو که خدای تعالی لشگر ترا در بیداء هلاک کرد بعد از آن بمن گفت ای بشیر برو مکه بنزد مهدی علیه السلام و مژده هلاک شدن ظالمان را باو برسان و بدست او توبه کن که توبه ترا قبول خواهد کرد پس حضرت دست مبارک خود را بر روی او میکشید و رویش بر میگردد و راست میشود چنانکه اول بود و با آنحضرت بیعت میکند و در خدمت او میباشد مفضل عرضکرد که ای سید و مولای من آیا ملائکه و جن در آنوقت بنظر خلائق آشکار میشوند فرمود ایمفضل بخدا سوگند که هر آینه ایشان آشکار میشوند و با آنحضرت سخن می گویند چنانکه مردم با اهل و عیال و خدمتکاران خود سخن میگویند مفضل عرضکرد که ای آقای من آنحضرت با اهل مکه چکار میکند فرمود ایشانرا بحکمت و موعظه حسنه دعوت می نماید پس ایشان گردن بر بقیه اطاعت میگذارند پس آنحضرت مردی با اهل بیت خود را در مکه نایب میگذارد و از آنجا بیرون رفته روانه بجانب مدینه میشود چون از مکه بیرون میرود اهل مکه ازدحام مینمایند نایب آنحضرترا بقتل میآورند چون بآنحضرت خبر میرسد بر میگردد بسوی ایشان پس اهل مکه بذلت و خواری و فروتنی بنزد آن حضرت میآیند و گریه و زاری میکنند و

میگویند ای مهدی آل محمد توبه کردیم آن حضرت بایشان موعظه و نصیحت میکند و ایشانرا میترساند و از خودشان مردی را بر ایشان حاکم و نایب میگرداند و از مکه بیرون میرود باز اهل مکه ازدحام مینمایند و او را به قتل میآورند چون این خبر بآنحضرت میرسد یاران خود از جن و نقبا را بسوی ایشان برمیگرداند و میفرماید برگردید و از اهل مکه احدی را باقی نگذارید مگر کسی را که ایمان بیاورد زیرا که ایشان قطع کردند همه عذرها را که در میان ایشان و خدا و در میان من و ایشان بود پس اعوان آنحضرت بسوی ایشان برمیگردند و ایشان را بقتل میرسانند بخدا سوگند که هر آینه از صد نفر یکنفر سالم نمی ماند نه چنین است بلکه از هزار نفر یکنفر سالم نماند مفضل عرضکرد که ای مولای من آیا بعد از آن حضرت قائم بکجا میرود فرمود بمدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وقتی که بآنجا وارد میشود از برای او مقام و مرتبه عجیبی ظاهر میگردد که بسبب آن مؤمنانرا شادی و کافرانرا خواری روی میدهد پس مفضل عرضکرد ایسید و مولای من آنمرتبه و مقام عجیب چیست حضرت تفصیل آنمقام و مرتبه را از برای مفضل بیان میفرماید چنانکه در کتب و دفاتر مضبوط است و محتاج بنقل و بیان نخواهد بود و معجزات و کرامات و خوارق عادات بسیاری در مدینه طیبه بدست مبارک آنحضرت جاری میشود خصوصا در روضه مطهره رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که چنین مقام عجیب از زمان آدم تا آن زمان از برای هیچ نبی و وصی ظاهر نشده است بعد آن حضرت فرمود که حضرت قائم از آنجا بسمت کوفه متوجه میشود و در ما بین کوفه و نجف اشرف فرود میآید و اصحاب آنجناب که در آنوقت در خدمتش میباشند چهل و شش هزار ملائکه و همین مقدار از جن و سیصد و سیزده نفر از نقبای انس میباشند مجلسی از کتاب غیبت محمد بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود چون حضرت قائم میخواهد ظهور نماید با بیرق رسولخدا و انگشتری حضرت سلیمان و سنک و عصای موسی ظهور میکند بعد از آن بمنادی خود امر میفرماید تا ندا کند که کسی توشه راه از خوردنی و آشامیدنی بر ندارد وقتیکه منادی آنحضرت این ندا نماید بعضی از اصحاب او خواهند گفت که آنحضرت میخواهد ما و چهار پایان ما را از گرسنگی و تشنگی هلاک نماید آنحضرت براه میافتد و ایشان نیز با آن بزرگوار همراه میشوند و اول منزلی که در آن فرود میآیند آنسنک را نصب مینمایند پس خوردنی و آشامیدنی و علف از سنک بیرون میآید پس خود ایشان و چارپایانشان میخورند و میآشامند تا آنکه در پشت کوفه در نجف اشرف فرود میآیند و نیز مجلسی از تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا میبینم اصحاب قائم عجل الله فرجه را که بنجف اشرف بالا می روند و ایشان سیصد و سیزده نفر مردند که گویا دلهای ایشان مانند پاره های آهن است و جبرائیل در طرف راست

آنحضرت و میکائیل در طرف چپ آن بزرگوار میباشند و رعب او بر دل‌های دشمنان یکماهه راه از پیش رو و یکماهه راه از پشت سر می‌رود و خداوند او را با پنجهزار ملک مسوم که علامت و نشانه دارند نصرت و حمایت مینماید تا آنکه بنجف اشرف بالا می‌روند در آنحال باصحاب خود میفرماید که امشب را بعبادت و طاعت بگذرانید پس ایشان آشبرا برکوع و سجود و گریه و زاری تا صبح بسر می‌برند و قتیکه آنحضرت صبح میکند میفرماید بیائید و راه نخيله را با ما پیش گیرید و در آن وقت اطراف کوفه خندق میشود پس آنحضرت راه نخيله پیش میگیرد تا آنکه در نخيله بمسجد ابراهیم میرسد و دو رکعت نماز بجا می‌آورد پس در آنحال آنانکه از لشگر سفیانی در کوفه میباشند بر آنحضرت خروج میکنند پس آنحضرت باصحاب خود میفرماید که بر ایشان حمله نمائید بخدا قسم که هر اینه از ایشان احدی از خندق بسمت کوفه نمیگذرد که خبر ببرد بلکه همه کشته میشوند بعد از آن آنحضرت داخل کوفه میشود و هیچ مؤمن نمیماند مگر آنکه در آنجا میباشد یا بانجا میل میکند و بروایت مفضل از حضرت صادق علیه السلام آنکه پایتخت آنحضرت در کوفه خواهد شد و محل دیوان و حکمش مسجد کوفه است و محل بیت المال و قسمت غنایم کفار در مسجد سهله و موضع خلوتش در نجف اشرف و وسعت شهر کوفه در آن زمان بقدر پنجاه میل که تخمیناً هیجده فرسخ شرعیست و قصرها و آبادی کوفه بکربلای معلی متصل شود و بروایت دیگر آنکه چون آنحضرت وارد کوفه شود و در آنجا قرار گیرد لشگری بطرف شام بر سر سفیانی ملعون فرستد و با او جنگ کنند آنملعون فرار نماید و لشگر حضرت او را تعاقب نموده تا صخره بیت المقدس او را بقتل آورند و جمیع اتباع و لشگر او را بکشند مگر کسانی که توبه نموده ایمان بیاورند و آنچه بنی امیه که در اطراف عالم است همه را بقتل آورند و جمعی از ایشان فرار نموده بجانب فرنک روند و بفرنگیان پناه برند و فرنگیان آنها را پناه داده بشرط آنکه داخل در دین نصاری شوند ایشان مذهب نصاری اختیار نمایند و لشگر حضرت از تعاقب آنها رفته بشهر فرنک داخل شوند و بنی امیه را از فرنگیان بطلبند و بقهر و غلبه بنی امیه را از فرنگیان بگیرند و تمام آنها را گردن بزنند پس آنحضرت لشگر نصرت اثر خود را باطراف و اکناف دنیا بفرستد و شهرها روی زمین را تصرف نمایند و لشگری بجانب قسطنطیه فرستد و همه کفار و منافقین و ظالمین را بکشند و زمین را از وجود ناپاک آنها پاک نمایند و جمیع خلق در آن زمان بدین واحد و شریعت واحد خواهند بود که آن دین اسلام و شریعت مطهره محمدیه و طریقه مرضیه مرتضویه علیه السلام است و ظلم و جور و نفاق را بالمره از روی زمین قلع و قمع خواهد فرمود که همه خلق بر طریقه حقه مستقیمه اثنی عشریه مستقیم و رستگار خواهند شد انشاء الله تعالی

مقاله سادسه در ذکر احوالات بعضی از اعوان و اصحاب حضرت حجت الهی عجل الله فرجه

مجلسی ره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که خزینۀ در طالقانست که نه از طلا و نه از نقره است و پاره مردمان در آنجا هستند که دل‌های ایشان مانند پاره‌های آهن است و بآن دل‌ها در خصوص توحید الهی هرگز شك عارض نمیشود و ایشان از سنك سخت ترند و اگر ایشانرا بکوه‌ها دچار کنند هر آینه آنها را از جای خود بکنند و با بیرق‌های خود قصد هیچ شهری نکنند مگر آنکه آنرا خراب نمایند و خودشانرا برای برکت یافتن بزین اسب امام میمالند و آنحضرت را در میان میگیرند و خودشانرا از برای آن بزرگوار سپر می نمایند و او را در جنگ‌ها حفظ می نمایند و هرچه آنحضرت بخواهد ایشان برای او کفایت میکنند و در میان آنها مردمانی هستند که شبها نمیخوانند و ایشانرا در اثنای نماز صدائیسست مانند صدای زنبور عسل و از اول شب تا بآخر بر سرپا میایستند چون صبح نمایند بر پشت اسبهای خود سوار شوند و در شبها مانند رهبانانند و اطاعت ایشان بآنحضرت بیشتر است از اطاعت بنده باقایش و از خدا ترسانند و خلائق را بکلمه طیبه لا اله الا الله دعوت مینمایند و آرزو میکنند که در راه خدا کشته شوند و شعار ایشان یا لثارات الحسین گفتن است و قتیکه آنلشگر رو بسمتی میآورند رعب و بیم ایشان یکماهه راه بر دل‌های دشمنان میافتد و چون آنحضرت بایشان پیغام میدهد همگی از ترس و بیم بخدمت او حاضر شوند و خدای تعالی بامام حق یاری میکند و از عیون شیخ صدوق چنین نقل شده که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بابی ابن کعب در وصف قائم عجل الله فرجه فرمود که او امامیست باتقوی و مطهر و پسندیده و هدایت کننده و با عدالت حکم میکند و خلائق را بعدل امر میکند و خدا را تصدیق میکند و خدا او را در سخنانش تصدیق میکند و از تهامه خروج مینماید و از برای او خزینۀ هاست که نه از طلا و نه از نقره است بلکه مردان نامدارند که علامت و سیمای ایمان از ناصیۀ ایشان هویدا است و خداوند ایشانرا از شهرهای دور از برای آنحضرت جمع میکند و ایشان بعدد اصحاب بدرند که سیصد و سیزده نفر باشند و در نزد او صحیفه سر بمهر میباشد که عدد اصحابش با نامها و نسبها و شهرها و طبیعتها و صفتها و کنیه های ایشان در آنجا نوشته است و ایشان سعی و تلاش کننده میباشدند در اطاعت آنحضرت مجلسی ره از کتاب غیبت محمد بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا قائم علیه السلام را در بالای منبر کوفه میبینم در حالی که اصحاب او سیصد و سیزده نفرند بعدد اصحاب پیغمبر در جنگ بدر در اطرافش میباشدند و ایشانند صاحب ولایت و دوستی ما و حکام از جانب خدا در روی زمین بر خلق و نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا اصحاب قائم عجل الله فرجه را میبینم که ما بین مشرق و مغرب را احاطه کرده اند و مسلط شده اند و هیچ چیز نمیباشد مگر آنکه مطیع و منقاد او می

شود حتی درندگان روی زمین و همه چیز رضاجوئی ایشان میکند حتی زمینی بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید که امروز یکی از اصحاب قائم بر روی من گذشته است و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بهر مرد از اصحاب قائم قوت چهل مرد باو داده میشود و دلش از پاره های آهن سخت تر میباشد و اگر بکوهی از آهن بگذرند هر آینه آنرا از جا میکنند و دست از شمشیر زدن برنمیدارند تا وقتی که خدا راضی شود و از غیبت شیخ طوسی ره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود اصحاب قائم همه جوانان اند و پیر در میان ایشان نیست مگر بقدر سر مه چشم و بقدر نمک طعام و معلوم است که کمترین توشه نمک است و نیز از کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب بدر در میان رکن و مقام بقائم علیه السلام بیعت مینمایند و نجبا در میان ایشان از اهل مصرند و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق و نیز در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت قائم چون بکوفه برگردد آن سیصد و سیزده نفر مرد را باطراف عالم میفرستد و دست مبارک خود را بر شانها و سینه های ایشان میکشد پس از برکت دست مبارک آنحضرت در مقام حکم کردن در میان مردم هرگز عاجز و خسته نمیشوند و هیچ سرزمین نمیمانند مگر آنکه کلمه طیبه لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله در آنجا بلند گفته میشود و اینست معنی قوله تعالی وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و از کتاب غیبت محمد بن ابراهیم منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون حضرت قائم علیه السلام از جانب حق تعالی مأذون شود در ظهور، خدا را باسمى میخواند که بسبب آن اصحابش که سیصد و سیزده نفرند مانند ابرهائی پائیز بخدمتش جمع میشوند و ایشان صاحب بیرقها میباشند و از ایشان بعضی هستند که در شب در میان رختخواب خود مفقود میشوند و صبح را در مکه هستند و بعضی دیگر در روز بر روی ابر نشسته می روند و هر يك از ایشان نام خود و پدرش و کیفیت و صفت و نسبش شناخته میشود عرض کردم فدای تو شوم ایمان کدام يك از این دو فرقه بیشتر و کامل تر است فرمود آنانکه بر روی ابر میروند اما آنانکه در رختخواب خودشان مفقود میشوند این آیه در شأن ایشان نازل شده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً و در روایت دیگر این آیه نازل شد فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ و بروایت دیگر آنکه ایشانند آنانکه خدای تعالی در شأن ایشان فرموده فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و بروایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود اصحاب قائم علیه السلام سیصد و سیزده نفرند از اولاد عجم که بعضی در رختخواب مفقود میشوند و بعضی بر روی ابر مینیشند ناگاه در

مکه در غیر موسم حج حاضر میشوند مجلسی از غیبت شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود از عرب پرهیزید زیرا که در خصوص ایشان خبر بدی هست و آن اینست که آگاه شوید که قائم عجل الله فرجه با احدی از ایشان خروج نخواهد نمود و بالجمله اصحاب حضرت قائم کسانی هستند که مثل و مانند ندارند در محامد صفات و محضند از برای ایمان که ایمان محض و محض ایمانند مؤمن خالص و مخلص مصفا و منزّه از عیوبات نفسانیه اند و از اهل شك و ریب و نفاق و بدقلب و بدذات و صاحب مکر و حيله نخواهند بود و فطرتهاى ایشان آمیخته شده است از برای اطاعت و محبت پروردگار و انس بحضرت حجه اللهی که همه ایشان جانهای خود را بر کف گرفته نثار جان آن حجت پروردگار مینمایند و چنان ثابت قدمند در نصرت دین خدا که محل رشك همه اصحاب انبیاء و اولیا خواهند بود و اینجماعت اصحاب خاص الخاص آن بزرگوارند در ابتداء ظهور آنحضرت و لکن بعد از آن مؤمنین از شیعیان از اطراف عالم سعیها میکنند و بزودی خود را بخدمت آن امام عالمیان میرسانند تا یاری کنند آن حضرت را و در اندک زمانی عدد لشگر آن حضرت از انس بده هزار نفر میرسد و بعد از آن لشگر آنحضرت یوما فیوما در تزايد و تضاعف است که بسیصد هزار نفر میرسد و از ملائکه بچهل و شش هزار و از جن نیز مثل آن خواهد بود چنانکه در حدیث مفضل از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است و منصور مالک که با چهار هزار ملک بجهة نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام از آسمان نازل شد و رخصت نیافت و مأمور شد بمجاورت قبر مطهر آنحضرت برانگیخته خواهد شد از برای نصرت قائم عجل الله فرجه و ملائکه هائیکه در جنک احد و بدر و حنین بجهة نصرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شدند و نیز از برای نصرت در رکاب ظفر انتساب برانگیخته میشوند و در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آنکه لشکرگاه آن حضرت بچهل و نه میل خواهد رسید که زیاده از شانزده فرسخ خواهد بود و در کتاب تحفة المجالس از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که از پیغمبران حضرت عیسی و ادیس و حضرت خضر و الیاس برانگیخته میشوند از برای نصرت حضرت قائم عجل الله فرجه و بروایت دیگر حضرت عیسی علیه السلام وزیر آنحضرت خواهد بود و آن حضرت نظام امور را بکف با کفایت او مفوض خواهد نمود و نیز در کتاب مذکور از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که بیست و هفت نفر یا بیست و نه نفر از اموات زنده میشوند بجهة تمشیت امور حضرت حجة الله که پانزده نفر از ایشان از قوم حضرت موسی بن عمرانست که خداوند مجید در قرآن در شأن ایشان فرموده **وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ** و یوشع بن نون وصی موسی بن عمران و حضرت صالح زنده میشوند و از این امت جناب سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد بن اسود و مالک

اشتر و چهار نفر از فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام و چهار نفر از اولاد عقیل میباشند و در خبر دیگر وارد شده است که در زمان قریب بظهور آن حضرت خداوند همه اصحاب آنحضرت یا بعضی از آنها را در طالقان جمع نماید و همه ایشان با شمشیرهای برنده که اسم هر یک از آنها با پدرانشان بقبضه شمشیر ایشان نوشته است و محتمل است که مراد بطالقان طالقان دیلم باشد که بسیاری از مؤمنین اهل آن طالقان با سید حسنی که از دیلم خروج میکند موافقت مینمایند و در اخبار مدح از ایشان ذکر شده است و محتمل است که مراد طالقان شام باشد العلم عند الله جل شانہ و عظم سلطانه اجعلنا من انصاره و اعوانه

مقاله سابعه در بیان اجمالی از طریقه سلوک و عجایب آیات حضرت امام عصر قائم آل محمد عجل الله فرجه

اشاره

اگرچه تفصیل و بیان سیره و سلوک آنحضرت خارج از تقریر و بیانست چنانکه مجلسی (ره) از کتاب معانی الاخبار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده فرمود بخدا سوگند هر آینه معرفت کیفیت دولت حضرت قائم عجل الله فرجه کما هو حقّه از برای شما ممکن نیست تا زمانیکه آنرا ببینید و لکن در این مؤلف اشاره بجمله از آن میشود چنانکه مستفاد از اخبار است

از آنجمله آنکه در ابتدای ظهور بر طریقه و سیره رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با مردم رفتار میفرماید

و متعرض اعمال قبیحه و افعال شنیعه که مردم قبل از ظهور آنحضرت بآن مبتلا بودند نمیشود و مؤاخذه از آنها نمینماید بلکه هرکس مؤمن بالله و رسوله و مصدق آن بزرگوار است یعنی از صمیم قلب و از روی واقع تصدیق نماید آن بزرگوار را در نعمت و راحت خواهد بود و هرکه فاجر و منافق و از اهل خدعه و مکر است بشمشیر و غضب حجة الله گرفتار خواهد شد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز از افعال و اعمال زمان جاهلیت مؤاخذه نمیفرمود مجلسی (ره) از تهذیب شیخ طوسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که راوی خدمت آنحضرت عرض کرد که چون حضرت قائم عجل الله فرجه قیام نماید بکدام طریقه در میان خلائق رفتار میکند فرمود بسیره و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که احکام ایام جاهلیت را باطل نمود و با عدالت با خلائق رفتار میکرد همچنین است حضرت قائم علیه السلام و

از جمله آنکه آن بزرگوار اگرچه مؤاخذه از اعمال قبل از ظهور نمینماید ولی بعد از ظهور بحکم داودی و باطنی در میان خلائق حکم میفرماید

یعنی بعلم واقعی و حکم نفس الامری خود حکم میکند که با تدلیس و مکر و حيله و اشتباه کاری با او نمیشود راه رفت زیرا که همه چیز در نزد او هویدا و آشکار است و امور خفیه در نزد او معلوم بالعیان است و گرگان عالم که بلباس شیدایی اظهار قدس و ورع می نمایند بجهة تدلیس و اشتباه امور نمیتوانند خود را در خدمت آن بزرگوار مقرب نمایند و در بعضی از اخبار است که بسا باشد که اشخاصیکه مشغول بخدمات آنحضرتند و در رکاب او شمشیر

میزند حکم میکند که او را برگردانید و گردش را بزیند بجهت آن است که آنحضرت عالم است آنچه در قلب اوست از مکر و نفاق و خیالات فاسده و افکار باطله و از کتاب بصائر الدرجات چنین نقلشده که حضرت صادق علیه السلام فرمود دنیا تمام نمیشود تا آنکه مردی از ما اهل بیت خروج نماید و در میان خلایق بحکم داودی و آل داود حکم میکند و شاهد و بینه نمیطلبد و بهر ذی نفسی حکمش را بیان میفرماید

از جمله آنکه آیت کبری و حجت عظمی مانند ذو القرنین بر ابر سوار میشود و تمام روی زمین را گردش مینماید

و دین اسلام را در همه جا ظاهر میسازد و احکام الهی را در مشارق و مغارب بر خلق ظاهر مینماید و از کتاب کمال الدین شیخ صدوق (ره) چنین نقلشده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که خدای تعالی تمکین داد بذی القرنین و او را قادر نمود که در مشرق و مغرب سیر نماید و بدرستی که حقتعالی شیوه او را بعد از این در قائم از اولاد من جاری خواهد فرمود و او را بمشرق و مغرب عالم سیر خواهد داد تا آنکه باقی نماند هموار و ناهموار و کوهی که ذو القرنین در آنها پا گذاشت مگر آنکه قائم علیه السلام همه آنها را سیر میکرد و زمین را پر از قسط و عدل مینماید چنانکه پر از ظلم و جور گردیده باشد و از شیخ مفید در کتاب اختصاص چنین روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود آگاه باشید بدرستی که حقتعالی منخیر گردانید ذو القرنین را در میان دو امر که هر یک را خواهد اختیار نماید پس او آن ابر رام و ذلول را اختیار کرد و صعب را برای صاحب شما گذاشت راوی عرض کرد که صعب کدامست فرمود ابری است که با رعد و صاعقه است و صاحب شما بر آن سوار میشود و براههای آسمانهای هفت گانه بالا میرود و براهها و زمینهای هفتگانه میرسد

و از جمله آنکه بواسطه وجود شریف آن بزرگوار جمیع برکات زمین و آسمان ظاهر میشود

و زمین خزاین و گنجهای خود را ظاهر مینماید و آنچه در باطن خود دارد از معادن طلا و نقره و جواهرات و غیر آنرا بیرون میاندازد و از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین چنین روایت شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه قائم ما ظهور کند هر آینه آسمان قطرات خود را فروریزد و زمین نباتات خود را میرویانند و مجلسی ره از کتاب سعد السعود ابن طاوس ره روایت کرده که در صحف ادریس حق سبحانه و تعالی در ضمن بعضی از خطابات بیان فرموده زمان دولت حقه آل محمد را و آنکه برکتهای زمین و آسمان را بیرون میآورم و زمین بسبب حسن نباتاتش خرم و زیبا میشود و همه میوه ها و انواع چیزهای خوب و پاکیزه او بیرون میآید و بروایت دیگر از رسول خدا آنکه خداوند خزینه ها و معادن زمین را از برای قائم ما ظاهر میگرداند و او را با رعب و منصور میفرماید

و از جمله غرایب آیات و معجزات آن نور الهی آنکه از برکات وجود شریف او تمام روی زمین چنان امن و امان میشود که صلح کلی در میان تمام ذات الارواح متضاده واقع میشود

از آدمیزاد و حیوانات و درندگان که بالمره نفاق و عداوت از میان جمیع ممکنات برداشته میشود حتی درندگان چون شیر و پلنگ و گرگ و موزیات از هوام الارض چون مار و عقرب و افعی با همه آدمی آزاد و حیوانات از گاو گوسفند و غیر آنها با هم مخلوط و ممزوج میباشند و هیچکدام بر دیگری ضرر نمیرسانند و بروایت شیخ صدوق (ره) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنکه هر اینه عداوت و خصومت از میان دلهای بندگان خدا زایل میشود و درندگان با حیوانات مصالحه میکنند یعنی متعرض هیچ حیوانی نمیشوند و هر یک در مقام خود باسودگی متعنمند و فرمود که چنان امنیت حاصل میشود که زنی با تمام زینت از عراق بشام میرود و سیر مینماید بر وجه زهت بر روی نباتات و ریاحین و کسی متعرض حال او نمیشود و درندگان صحرا و بیابانها باو ضرر نمیرسانند و بروایت دیگر آنکه خداوند عالم زایل مینماید اذیت انواع جانورانرا از حیات و افاعی و امثال آن که بهیچکدام از انواع خلق نمیتوانند نیش بزنند و چنان بساط امن و امان در دنیا گسترده میشود که بالمره اسم ظلم و ستم از میان خلائق برداشته میشود و ممحض شود زمان و اهل زمان از برای عدل چنانکه مضمون اخبار متواتره است که به یملاء الله الارض قسطا و عدلا

از جمله آنکه بوجود مبارك او جمیع عیوب و امراض ظاهره از ابدان مردم زایل میگردد

مانند کوری و پستی و سایر امراض مزمنه و ظاهر خلق مصفا از عیوب میشود و بروایت شیخ صدوق در کتاب خصال از حضرت علی بن الحسین آنکه آن حضرت فرمود چون قائم ما قیام نماید خدای تعالی از شیعیان ما جمیع آفات و عیوبرا زایل میگردداند و قوت هر مردیرا بقدر قوت چهل مرد میکند و ایشانرا دلیر و شجاع و قوی قلب مینماید مانند آهن و از عجایب کرامات و غرایب آیات آنحضرت آنکه بواطن ایشان نیز مانند ظاهر ایشان مصفا میشود از عیوب نفسانیه از کبر و نفاق و حسد و بدقلبی و خلائق ممحض خواهند شد از برای اطاعت و بندگی پروردگار خود و اجتماع همه خلق بر این صفات و حالات در همه امکنه و بلاد از ابتدای آفرینش تا آنزمان محقق نخواهد شد بلکه اتفاق جمع قلیلی بر این صفات و حالات در اغلب اوقات نادر الوقوع است فضلا از آنکه قبیله یا اهل بلدی بر این منوال باشند و این امر اختصاص دارد بزمان ظهور آن نور پروردگار که بوجود مقدس او جنود جهل و ظلمت از بواطن خلق مرتفع و زایل میشود و بنور آن ولی ذوالجلال منور میشود قلوب میته اهل عالم و تصفیه میشود قلوب مردمان از شرك و نفاق و شکوک و کبر و حسد و کینه و عداوت و تمام وجه ارض مملو از قسط و عدل خواهد شد که همه خلق بحسب ظاهر و باطن بر جاده مستقیمه الهیه رفتار خواهند نمود

و از جمله کرامات و غرایب آیات آن بزرگوار آنست که آنحضرت با کثرت عمر و طول زندگانی او در دنیا از ابتدای تولد آن بزرگوار تا زمان ظهور طول غیبت و ازمنه و سنین در او تصرف نخواهد نمود

و وهن و سستی و ضعف

در مزاج مبارك و اعضا و جوارح او راه نیافته و در وقت ظهور خود بسن جوان چهل ساله که در نهایت قوت و کمال ظاهری و باطنی است ظهور میفرماید بصورت و هیئت رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم که زره آنحضرت بقامت بااستقامت او موافق و اندازه خواهد بود و از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت شده که زره رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم بقامت حضرت قائم عجل الله فرجه چنان میشود که بقامت رسول خدا میبود و فرمود که صاحب این امر در صورت و هیئت از مرد چهل ساله نمیگذرد یعنی همیشه بصورت مرد چهل ساله مییاشد که طول زمان در وجود مبارکش اثر نمینماید و نیز در کتاب مذکور نقلشده که حضرت رضا علیه السلام فرمود که قائم کسی است که زمان خروجش با آن طول زمان بصورت جوان ظاهر میشود و بدنش باندازه پرفوتست که اگر بر درخت بزرگی دست دراز کند آنرا از بیخ برکند و اگر در میان کوهها نعره کشد سنگهای سخت از هیئت صوت او از هم پاشیده شود و عصای موسی و خاتم سلیمان در نزد او خواهد بود و بروایت دیگر آنکه از جمله امتحانات بزرگ خلایق آنکه صاحب ایشان خروج و ظهور میکند در حالتیکه جوانست و حال آنکه ایشان او را کبیر السن میدانند

از آنجمله آنکه موارث جمیع انبیا و اولیا و اصفیا در نزد آنحضرت خواهد بود

از پیراهن ابراهیم و عصای موسی و انگشتری سلیمان و زره رسولخدا و عمامه و نعلین و سایر لباسهای آنحضرت و ذو الفقار حیدر کرار چنانکه در بعضی از اخبار سابقه گذشت که سید حسنی از آنحضرت مطالبه مینماید موارث انبیا را و آنچه از رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم است باید در نزد امام باشد پس حضرت امر میفرماید که همه آنها را حاضر نمایند و مجلسی ره از کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عصای موسی در ابتدای امر در نزد حضرت آدم علیه السلام بود و بعد از آن بشعیب رسید و از او بموسی بن عمران و الان آن عصا در نزد ما مییاشد و هر وقت بخواهی با او سخن بگوئی سخن میگوید و آن برای قائم ما نگاهداشته شده است و آنحضرت هر اینه با آن عصا کارهایی میکند چنانکه موسی با آن کارها مینمود و هر چیز را که بسج و دروغ ساخته اند همه آنها را بلع مینماید و از برای آن دو لب گشوده میشود که ما بین آن دو لب چهل ذراع خواهد بود و در بعضی از اخبار آنکه آنحضرت دست مبارك خود را حرکت میدهد مانند آفتاب نور و روشنی میدهد

از جمله آنکه آنحضرت مانند رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم در میان آفتاب راه میروند و او را سایه نمییاشد

زیرا که نور الهی غالب بر همه انوار است و سایه نداشتن آنحضرت مستفاد از بسیاری از اخبار منقوله از خاصه و عامه است که بحد استفاضه است و محتاج بذکر آن نخواهد بود

از آنجمله آنکه زمین بنور جمال آن نور الهی روشن و متلالی خواهد بود

که مردم محتاج بنور آفتاب و ماه نیستند و اگر شمس و قمر طلوع نکند روشنی جمال آنحضرت کفایت بحال خلق خواهد نمود و بعضی

آیه مبارکه **وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** را بر این وجه حمل نموده اند و از شیخ صدوق چنین نقل شده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود وقتیکه قائم علیه السلام خروج نمود زمین بنور پروردگار روشن میشود و بندگان خدا از روشنائی آفتاب مستغنی میشوند

از آنجمله جمیع دنیا در نزد آنحضرت بمنزله کف دست او میباشد

که پستی و بلندی و دریاها و جزایر همه از برای او پست و مسطح میشود که بهرچه بخواهد نظر فرماید بدون ستر و حجاب نظر مینماید مجلسی (ره) از شیخ صدوق روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون کارها بدست صاحب این امر برسد حق تعالی جاهای پست زمین را بلند میکند و بلندیها را پست مینماید تا آنکه دنیا در نزد او بمنزله کف دست او مسطح و هموار میشود

از آنجمله آنکه مؤمنان در زمان آنحضرت مستعد میشوند از برای فهم و دانش و در کمال عقل و دانائی و معرفت خواهند بود

و از آن منبع فیوضات ربانی اقتباس جمیع اقسام علوم ظاهره و باطنه مینمایند و همه علوم انبیاء سلف از برای خواص از شیعیان و ازکیاء از ایشان ببرکت آن بزرگوار منکشف خواهد شد و حصول این امر از برای ایشان از یمن دست مبارک آن حضرتست که از روی رأفت و مهربانی بر سر دوستان خود میکشد مجلسی در بحار از کمال الدین شیخ صدوق روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون قائم ما قیام نماید دست مبارک خود را بر سر بندگان خدا میکشد از یمن دست مبارک آن بزرگوار عقلهای ایشان بر سرهای ایشان جمع میشود و بروایت دیگر از کلینی علیه الرحمه آنکه دست مبارک خود را بر سر ایشان میکشد و بآن دست کشیدن عقلهای ایشانرا بر سر ایشان جمع و اخلاق ایشان را کامل میگردداند و بروایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام آنکه علم بیست و هفت حرفست و همه آنچه پیغمبران آوردند دو حرفست پس وقتیکه قائم قیام کند آن بیست و پنج حرف را بیرون میآورد و در میان خلائق منتشر میگردداند

و از آنجمله آنکه آن حضرت امر میفرماید که منارها و قصرها و نقشا که در مساجد بنا کرده اند و معمول بوده همه را خراب کنند

و دوباره آنرا معمول دارند و بنا نمایند بقسمیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنرا تشریح فرموده است و از غیبت شیخ طوسی ره نقلشده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود وقتیکه قائم ما قیام کند امر مینماید بخراب کردن منارها و قصرها که در مساجد ساخته شده راوی گوید که در دلم خطور کرد که بچه سبب آنها را خراب خواهد نمود پس آنحضرت بجانب من ملتفت شد و فرمود که خراب کردن آنها از این راهست که احداث آنها بدعت است نه پیغمبر آنها را ساخته است و نه امام و بروایت دیگر هر مسجدیکه در سر راههاست آنرا خراب میکند و روزنه ها و پنجره ها و ناودانها که بر سر راههاست همه را برهم میزند و شوارع و طرقات چنان وسیع میکنند که عرض آنها شصت ذراع

و از آنجمله آنکه تغییر میدهد بنای کعبه را و بنیان و بناء آنرا

بنوعیکه حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل علیهما السلام بنا نموده بودند بنا خواهد کرد و امر میفرماید که دستهای بنی شیبه را که کلیدداران کعبه اند قطع نمایند و ایشانرا در کوچه بگردانند و ندا نمایند که ایشانند دزدان کعبه و از ارشاد مفید ره نقل شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود چون قائم ما قیام نماید مسجد الحرام را تا اصل بنیان آن خراب میکند و مقام ابراهیم را برمیگرداند و در مکان اصلی خود قرار میدهد و دستهای طایفه بنی شیبه را قطع میکند و بر در کعبه میآویزد و بر دیوار کعبه مینویسد که اینطایفه از دزدان کعبه اند و بروایت دیگر آنکه آنها باآواز بلند میگویند که ما دزدان کعبه بودیم و بروایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام آنکه چون قائم ما قیام کند بیت الله را برمیگرداند بمکان اصلی خود و آنرا بر بناء اصلی خود بنا میکند و دستهای بنی شیبه را که دزدند میبرد و در کوچه ها میگردانند

و از جمله آن پوشیدن حضرت قائم ع زره ی رسول خدا ص را در نجف اشرف

بروایت جمعی از مشایخ اصحاب حدیث چون صدوق و نعمانی و غیر ایشان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود چون قائم آل محمد عجل الله فرجه ظاهر شود گویا میبینم که آنحضرت در نجف اشرف زره رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم را پوشیده باشد و بر اسب سیاهی که پیشانی او سفید باشد سوار شده باشد و بروایت دیگر شمشیر خود را بر دست گرفته و اسب خود را بحرکت در آورده بنحویکه باعجاز آنحضرت مردم جمیع شهرها و قریه ها و دریاها و صحراها و بلندیها و پستیها و بادیه نشینها آنحضرت را ببینند و چنان پندارند که آنحضرت در میان ایشان و در شهر و مکان ایشان میباشد مثل چشمه خورشید و قرص ماه که بوسط السما میرسد و بنور انور خود جمیع عالم را منور خواهد نمود و این معجزه از معجزات مخصوصه آنحضرت است اگرچه سایر ائمه طاهرين نیز قادر بر اتیان چنین معجزه بودند و لکن ظهور این معجزه بدست آنحضرت خواهد بود

از آنجمله علم نصرت آنحضرتست که چون آنعلم از عمود عرش الهی است

و آنعلم رسولخداست که بسوی هیچ طایفه فرستاده نمیشود مگر آنطایفه مخدول خواهند شد و قلوب مؤمنین لشگر او مانند پاره آهن خواهد بود در شجاعت و دلیری و بهر مؤمن قوت چهل مرد داده خواهد شد و از کتاب کمال الدین شیخ صدوق چنین نقل شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود گویا قائم را میبینم که در پشت نجف کوفه ظهور نموده پس چون در نجف ظهور میکند پرچم بیرق رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم میگشاید و چوب آن بیرق از عمود عرش الهیست و پرچمش از نصرت الهی پس بهر جانب که آن بیرق را بردارند و بهر دشمنی که متوجه شوند او را هلاک خواهند نمود و نیز در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بهر مردی از اصحاب قائم قوت چهل مرد داده میشود و دلش از پاره آهن سخت تر میباشد و اگر بکوههای از آهن بگذرند هر آینه آنها را قطع میکنند و دست از

از آنجمله آنکه چون حضرت حجت الهی ظهور نماید خداوند سرور و فرحی در قبور مؤمنین داخل میفرماید

که همه ایشان مسرور و مبتهج خواهند شد بظهور آن نور الهی و قبور ایشان پر نور میشود و زیارت یکدیگر میروند و مژده میدهند یکدیگر را بفرج آل محمد و جمعی از ایشان رجوع بدنیا مینمایند یا آنکه جمعی را مختار مینمایند بین رجوع بدنیا و بین بقاء در برزخ بسعت رحمت پروردگار و مستفاد از بعض ادعیه و اخبار آنکه کثیری از مؤمنین کامل الایمان در ایام دولت حقه آنجناب با شمشیر برهنه از قبور خود بیرون میآیند بجهت نصرت آن نور الهی و در راه دین خدا جهاد مینمایند

و از آنجمله آنکه مستفاد از بعض اخبار آنکه آن مظهر رحمت پروردگار قروض شیعیان خود را از احیا و اموات ادا مینماید

و ذمه همه را از حقوق الناس بری مینماید و ظاهر اینکه این مرحمت در حق کسانی میشود که قروض ایشان از جهت ضیق معیشت اهل و عیال حاصل شده باشد و یا قرض کرده باشد بجهت خیرات و مبرات و انفاق فی سبیل الله و چنین اتفاق افتاده باشد که متکمن از اداء آن نشده باشد و اما کسانی که قروض ایشان از بابت بی مبالاتی در امر دین باشد که صرف دراهم و دانایر در معصیت پروردگار نموده باشد و از اهل اسراف و طغیان باشد و بناء او بر خوردن مال مسلمانان باشد بمکر و تزویر و حيله که همه مظالم مسلمانانرا بر ذمه خود بگیرد ظاهر آنکه جز خسران دنیا و آخرت حاصل دیگر از برای او نداشته باشد مگر آنکه موفق شود بتوبه و انابه و رد مظالم خود را باهلش بنماید اگر دست رسی بآن داشته باشد و مشتبهات اموال خود را بنحو شرع منیر اصلاح نماید شاید خداوند ببرکت آن نور الهی او را از مهالك دنیا و آخرت نجات دهد و امید از رب الارباب چنان است که مخلصان از شیعیان و موالیان آنحضرت را بالاخره موفق بطاعت خود بفرماید و از مهالك دنیا و آخرت بمحبت محمد و آل محمد نجات عطا فرماید

از آنجمله آنکه حضرت جمیع بدعتهای روی زمین را از اوضاع فراعنه و متکبرین و شعار فاجرین و علامات مشرکین را از اعمال و افعال و صفات و حالات و جمیع آلات محرمه از لهُو و لعب و قمار و اسباب طرب را بجمیع اقسام آن قلع و قمع میفرماید

وزی فاجرین و البسه کفار و مشرکین را از میان مسلمانان زایل مینماید و فرنگی مآبی که بسیار دقت نظر دارند در فرنگی مآبی خودشان و بسیار مبالغه مینمایند که در همه حالات و اعمال و افعال مثل فرنگیان باشند در اکل و شرب و لباس و هیئت و صورت و زینت و تجمل حتی آنکه عمارات ایشانهم باید مثل عمارات فرنگیان باشد و اسب سواری ایشان نیز باید چنین باشد و وضع نشستن و راه رفتن بلکه سخن گفتن ایشان هم مثل سخن فرنگیان و لسان مشرکین باشد حتی آنکه بر مسلمین مفاخرت میکنند به زی کفار و مشرکین ظاهر آنکه حال این اشخاص در زمان ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه چون حال

فرنگیان باشد که آنحضرت نه خودشانرا باقی میگذارد و نه اوضاع و تجملات ایشانرا و اگر قبل از ظهور آنحضرت بدست اجل گرفتار شوند داخل در عنوان آیه شریفه خواهند بود من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فإنه منهم چه آنکه حقتعالی نهی فرمود از اینکه مؤمنین و مسلمین تولى و دوستی نمایند با یهود و نصاری که فرنگیان باشند و آنکه هرکس تولى و دوستی نماید با ایشان پس بدرستی که آنکس از ایشان محسوب خواهد شد و در زمره ایشان خواهد بود و با ایشان محشور خواهد شد در آخرت و اینمعنی را بنحو تأکید بیان فرموده که مستفاد از ان مؤکده و جمله اسمیه است و در اخبار کثیره وارد شده که من تشبه بقوم فهو منهم پس بمقتضای اخبار و آیات حال اشخاص مذکوره بعد از مرک فرنگیان خواهد بود و از ایشان محسوب و با ایشان محشور خواهد شد و اگر تا زمان ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه باقی بمانند بمقتضای اخبار مورد سخط و غضب آن ولی پروردگار خواهند شد مگر آنکه قبل از مرک یا قبل از ظهور آنحضرت متنبه شده موفق بتوبه شوند و ملبس شوند بلباس مسلمین و مؤدب شوند بآداب و حالات و صفات اهل اسلام شاید از برکت محمد و آل محمد از ورطه هلاکت نجات یابند و اگر متنبه نشوند و یا از آنچه ذکر شد بغضب آیند هر آینه در حق ایشان گفته شود من کفر فعلیه کفره زیرا که کفر فرنگیان و کفر شعاری مایلین بایشان هیچ ضرر و نقصی بجلال محمد و آل محمد نخواهد رسانید و آنولی ذو الجلال از جانب خدا برانگیخته خواهد شد بجهت قلع و قمع نمودن کفار و مشرکین و ظالمین و فاسقین و مرده شیاطین و من یحذوا حدوهم کائنا من کان

و از از آنجمله آنکه آنحضرت مدارا با کسی نخواهد نمود و خویشی و آشنائی و اظهار دوستی را ملاحظه نخواهد فرمود

بلکه هرکسی از روی حقیقت و صدق، ایمان نفس الامری را اختیار نمود و اطاعت او خالصا و مخلصا لوجه الله شد و در عقاید دین مبین بر نهج حق و صواب که طریقه امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام است معتقد شد و مکر و حيله و تزویر و زهدفروشیرا از خود دور کرد و تقوای واقعی را شعاع خود قرار داد پس او مقرب درگاه اله و مورد الطاف آن حجت پروردگار خواهد شد و الا گردن او را خواهد زد و اصحاب آن حضرت همه از زهاد و عباد و اتقیاء و ازکیاء و مخلصین و اهل فضل و دانش خواهند بود که ایشان امناء و امراء و حکام از جانب آنحضرت خواهند بود در اطراف و اکناف بلاد که امر و نهی ایشان همان امر و نهی حضرت حجة اللهی است پس در آن زمان حکام عرف ایشان همان حکام شرع ایشانست و بامر آن حضرت چنان بساط عدل و مهربانی و رأفت و رحمت در میان خلایق گسترده میشود که تمام عالم از یمن و جود آن نور الهی پر از عدل و داد و نعمت و رحمت خواهد شد که همه بندگان خدا از شرق تا غرب عالم در

کمال راحت و امنیت خاطر بدون خوف و دغدغه در کمال سعت معیشت مشغول عبادت و طاعت پروردگار خواهند بود و چنان شرق و غرب عالم منظم خواهد شد که هیچ ذی روحی از جن و انس و حیوانات بری و بحری و هوام الارض بقدر سرسوزن با یکدیگر ظلم و تعدی نخواهند نمود اللهم عجل فرجه

از آنجمله آنکه آنحضرت دشمنان خانواده نبوترا مانند بنی امیه و قتله حضرت سید الشهداء علیه السلام و بنی عباسی و نواصب و منافقین که خارج از زمره فرقه حقه اند چنان میکشد که احدي از ایشان را بر روی زمین باقی نمیگذارد

و در بعضی از اخبار آنکه امر میفرماید که قریشیانرا هر دفعه پانصد نفر حاضر نمایند و گردن بزنند و بروایت دیگر هر دفعه هزار نفر از ایشانرا بقتل خواهد آورد که بعضی از مردمان که از اهل معرفت نمیباشند العیاذ باللّٰه نسبت بی رحمی بآن نور الهی میدهند پس آنحضرت بر منبر بالا رود و یکتای نعلین حضرت سید الشهداء علیه السلام را بیرون آورد و بفرماید که اگر همه دشمنان را بکشم مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد و در اخبار بسیار وارد شده است که در روز عاشورا ملائکه بضجه در آمدند از آن ظلمی که دشمنان بر حضرت خامس آل عبا علیه السلام وارد آوردند پس حقتعالی از برای ملائکه کشف حجب نمود و نظر بعرش الهی نمودند دیدند که حضرت قائم علیه السلام ایستاده و نماز میخواند وحی شد بملائکه که باین شخص انتقام از دشمنان دین خواهم کشید و ملائکه از آن وعده الهی تسلی یافتند اللهم عجل فرج و لیک المنتقم من اعدائك

از آنجمله آنکه عطایای آن نور الهی بالنسبه بمؤمنین بنوعی خواهد بود که در زمان دولت حقه او فقیر پیدا نمیشود

که مردم صدقات و زکوات خود را باو بدهند و حمل زکوة مینمایند بر در خانهای ایشان و التماس میکنند که آنرا قبول نمایند احدی آنرا قبول نمیکند و مجلسی (ره) در بحار روایت کرده از کتاب سعد السعود ابن طاوس (ره) و او از کتاب فضل بن شاذان و او باسناد خود از جابر که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون قائم ما قیام نماید در هر سالی دو دفعه بخشش و عطیه مینماید و در هر ماهی دو دفعه بایشان نفقه عطا می فرماید و خلايقرا در دولت و غنا و ثروت مساوی مینماید بنوعیکه کسی پیدا نمیشود که بزکوة احتیاج داشته باشد و صاحبان زکوة اموال زکویه را بنزد مؤمنان از شیعیان میبرند و التماس و اصرار میکنند و بدر خانه های ایشان میگردانند و آنها از خانه های خودشان بیرون نمی آیند و بصاحبان زکوة پیغام میدهند که ما احتیاج بمال شما نداریم و همه اموال دنیا از روی زمین و آنچه در تحت الارض است در نزد آنحضرت جمع میشود و در آنحال از جانب آنحضرت منادی ندا میکند که بیائید بسوی آن اموالی که برای آن قطع ارحام مینمودید و بریختن خونها که حرام بود مرتکب میشدید و در بعضی از اخبار آنکه بعضی

میآیند و از آنحضرت سؤال عطیه مینمایند آنقدر دنانیر و دراهم و اموال بآنها عطا میفرماید که قادر بر حمل آن نیستند و در بعضی از اخبار آنکه در آنزمان از برای شیعیان ملخ طلا میبارد بدعاء آنولی ذو الجلال و ابواب برکات تمام آسمان و زمین بر روی عباد الله گشوده میشود و از غیبت طوسی چنین نقلشده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در زمان قائم در میان مسجد کوفه چشمه بیرون می آید از روغن و چشمه دیگر بیرون میآید از آب خوش گوار از برای آشامیدن مؤمنان و چشمه دیگر بیرون میآید از برای طهارت ایشان

از آنجمله آنکه در دولت حق آنحضرت چنان در کوفه آبادانی و جمعیت میشود که قیمت زمین هر ذرعی بچند اشرفی میرسد

و مکان مؤمنین در مسجد کوفه تنگ می شود پس بامر آن حضرت چهار مسجد دیگر بنا مینمایند که کوچکترین آنها همین مسجد جامع کوفه است که فعلا- معمور است با آنکه در کمال وسعت و بزرگیست و از کتاب مذکور چنین نقلشده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر اینه در شهر حیره مسجدی ساخته میشود که از برای آن مسجد پانصد در میباشد و آنجا نایب قائم علیه السلام نماز میکند زیرا که مسجد کوفه تنگ میشود و اصحاب حضرت قائم را نمیگیرند و در مسجد کوفه دوازده پیشنماز عادل نماز میگذارند و برای قائم چهار مسجد ساخته میشود که اینمسجد کوچکترین آنهاست و نیز از غیبت طوسی نقلشده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود چون قائم ما قیام کند مسجدی در پشت کوفه بنا میکنند که از برای آن هزار در میباشد و بروایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در روز جمعه دویم از ورود قائم در کوفه مردم خدمت آنسرور عرض میکنند یابن رسول الله نماز در پشت سر شما شبیه است بنمازیکه در پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خوانده شده باشد و ازدحام و جمعیت بی شمار است و مسجد وسعت ندارد و ما را باز میدارد از فیض ادراک پس آنحضرت امر میفرماید تا در پشت کوفه بسمت نجف اشرف مسجدی بنا نمایند که از برای آن هزار در می باشد و همه خلائق را می گیرد و بناء محکمی در آنجا بنیان مینماید هذا آخر ما آوردنا من الدلائل علی الامامة فی المجلد الثانی من الکفایة الموسوم بعصمة الولاية و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین المطهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین و قد حصل الفراق منه فی لیلۃ الجمعة السابع و العشرین من الرجب المبارک و چون جلدین کتاب کفایة الموحدين هدیة ناقصه و تحفه غیر لایقه بود بآستان ملائک پاسبان حضرت حجت اللهی صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه خصوصاً اینجمله که ختم شد باسم مبارک آن نور الهی لهذا تاریخ ختمش مطابق آمد با اینعبارت (و بقائم المحمد لقدتم الكتاب) و چون مطالب این مجلد من البداية الی النهایة باعلی صوتها منادی بود بشهادت بر امامت

و ولایت حضرت امیر المؤمنین و احد عشر من اولاده الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین نیز تاریخ اتمامش موافق آمد با این عبارت شریفه که مناسب با تمام مطالب اینکتابست و آن این است (اشهد ان علیا و الائمة من بعده حجج الله) و از غرایب اتفاقات آنکه چون شروع باینمجلد در یوم و ليله غدیر شد تاریخ ختمش نیز مطابق آمد با عدد حروف (یوم الغدیر 1301) اللهم اغفر لمؤلفه و بانیه و کاتبه و مرتسمه و احشرهم مع موالیهم بمحمد و آله الطاهرین المنتجبین.

فهرست اسامی علماء عامه و کتب معتبره ایشان

اسامی علماء عامه و کتب معتبره ایشان از صحاح و تفاسیر و تواریخ و سائر مؤلفات ایشان که علماء امامیه از آنها نقل نموده اند و آن کتب در میان عامه محل اعتماد و اعتبار همه ایشانست و مقصود از فهرست اسماء علماء و کتب آنها آنستکه روایاتی را که علماء امامیه رضوان الله علیهم در مقام استدلال از علمای عامه و کتب ایشان نقل کرده و احتجاج بر ایشان نموده اند که اگر خصم انکار نماید پس همه مؤلفین و فحول علماء ایشان و کتب هر یک و احادیثی که همه آنها نقل کرده اند بسند متصل بتابعین و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که آن کتب متداول و معروف بین طرفین است ثبت و ضبط باشد تا قاطع عذر و لجاج باشد و احدیرا مجال انکار و مکابره نبوده باشد و راه کتمان بر خصم مسدود شود و آن بدین تفصیل است. کتب صحاح مسند بن احمد حنبل، صحیح مسلم، صحیح بخاری، موطای ابن مالک صحیح ترمذی، صحیح نسائی، صحیح ابی داود سجستانی، جمع بین الصحیحین حمیدی، جمع بین صحاح سته از تالیف زرین عبد الله، صحیح ذهبی، شرح بخاری از تالیف کرمانی، صحیح بیهقی جامع الصحاح امام الحرمین، شرح صحیح مسلم از تالیف نواری شافعی، کتب تفاسیر ثعلبی تفسیر کشاف زمخشری تفسیر کبیر امام فخر رازی تفسیر بیضاوی تفسیر نیشابوری تفسیر معانی القراء تفسیر بغوی تفسیر مدارک نسفی تفسیر کلبی تفسیر مجاهد تفسیر زجاج تفسیر ابو الحسن واقدی تفسیر حسن بن صالح تفسیر ابی یوسف تفسیر فلکی تفسیر جبری معالم التنزیل تفسیر باغنوی تفسیر وهب بن منیه تفسیر ربیع تفسیر کعب تفسیر موجز حافظ ابو الفتوح، تفسیر عطاء تفسیر مغربی تفسیر رجائی اسباب النزول تفسیر واحدی تفسیر شفاء الصدور نقاش تفسیر مطالع المعانی علی آبادی تفسیر در منشور سیوطی تفسیر جلالی تفسیر المشکل ابو بکر انباری تفسیر ابو عبید القاسم تفسیر محمد بن مؤمن شیرازی که مأخوذ از دوازده تفسیر است، شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم حسکانی کتب اخبار و آثار فرائد السمطین حموینی فصول المهمه مالکی بن صباغ کتاب علی بن جعد مناقب ابن مغزلی شافعی مناقب صدر الائمه اخطب خوارزمی کتاب مشکوة حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی کتاب قاضی میبدی شافعی کتاب شرف المصطفی

خرگوشی کتاب ابن قعنب کتاب مغني قاضى القضاة كتاب محمد بن عبد الله شافعى سمرقندى محدث خراسانى كتاب ليث بن سعد كتاب ابو القاسم كاتب كتاب شيخ عبد الله دورستى كتاب استيعاب ابن عبد البر كتاب ابو عثمان جاحظ كتاب بشارة المصطفى كتاب جامع الاصول ابن اثير كتاب نهايه ابن اثير اثنى المطالب ابن اثير كتاب وسيط واحدى كتاب روضة الاحباب عطاء الله كتاب مناقب ابن مردويه كتاب سر العالمين غزالي كتاب احياء العلوم غزالي كتاب الولاية ابن عقدة ابى العباس كتاب مستدرک ابن بطريق كتاب فردوس ابن شيرويه ديلمي، مطالب السؤل محمد بن محمد شافعى كتاب فصل الخطاب خواجه كتاب ربيع الابرار زمخشري كتاب فضائل الصحابه كتاب شعبي كتاب ابو على كتاب ابن عبد ربه كتاب غرر ابن خيرانه كتاب قاضي عياض كتاب مسعودى كتاب عباد بن يعقوب كتاب سبيري بن عبد الله كتاب يبايع ابى اسحاق اسفرانى كتاب زهرى كتاب هلال بن عامر كتاب سقيفه جوهرى كتاب حافظ ابى بكر كتاب نظام كتاب اربعين كتاب محمد بن سعيد كتاب هروى در جمع بين القريبين كتاب ابى نصر قشرى كتاب فصيح الخطيب كتاب سعيد بن جبير كتاب خلف كتاب ابى معويه كتاب زاد المسير كتاب اتقان شيخ جلال الدين كتاب ابى بكر رازى كتاب عيسى بن يوسف همدانى كتاب خصايص نظيرى كتاب مناقب الفاخره كتاب محمد بن على عنبري كتاب وكيع بن جراح كتاب حافظ محمد بن موسى كتاب حافظ زرندي كتاب ابن عبدوس كتاب فضائل الصحابه سمعاني كتاب عبد الله بن احمد بن حنبل كتاب حجت حافظ ابى القاسم كتاب مجمع الزوايد نور الدين على ابن ابى بكر، مشكوة المصابيح خطيب عمرى كتاب نصر بن مزاحم رساله حدائق اليقين كتاب ابن عيينه كتاب فصيح الخطاب كتاب الغارات كتاب ابن عساكر كتاب ناصر سيستانى كتاب مهدى بن نزار كتاب وسيلة المتعبدين عمر بن خضر كتاب ابى الحسن اندلسى كتاب عيسى بن محمد بغدادى كتاب نخبة ابن جبير كتاب لوام كتاب ابن ابى ليلى كتاب ضحاك بن مزاحم كتاب ابن ماجد قزوينى كتاب مرزبانى كتاب خصايص ابن جوزى كتاب تذكرة الخواص قاضى كرهرودى، كتاب مرآت الزمان سبط ابن جوزى كتاب ذهبى كتاب غدير على بن هلال مهلبى كتاب ابى بكر جبلى كتاب ابن حاتم رازى كتاب محمد بن حسن كوفى كتاب عبد القادر شهرزورى كتاب ابى سفيان دمشقى كتاب ضياء الدين شافعى كتاب دلائل النبوة رساله قواميه كتاب ابى بكر هزلى كتاب نوبة الموصلى كتاب حبيب بن جهم كتاب قاضى سفيان كتاب ابن حى قاضى كتاب ابراهيم بن ابى شيبه كتاب خالد بن عبد الله قشرى كتاب زفر بن هديل كتاب شريك بن عبد الله كتاب شرح وقايه كتاب ابى بكر بن عياش كتاب يبايع انصار شافعى كتاب ابو المعالى جوينى كتاب قفال مروزي

کتاب عمر بن شیبیه کتاب انفاس الجواهر کتاب کامل مبرد کتاب محاسن کتاب بشر بن ولید کتاب صراط المستقیم کتاب اخبار الاوائل
ابی هلال عسکری کتاب احمد بن کامل کتاب مروج الذهب مسعودی کتاب بلاغات النساء احمد بن طاهر کتاب فائق شیخ اسعد بن
شفره کتاب عوالی عبد الرحمن بن حماد کتاب اسحاق بن عبد الله کتاب شرح ینابیع کتاب قاضی ابی عبیده کتاب العقد جبائی کتاب
مواعظ و زواجر ابن سعید عسکری کتاب واسطی استاد ابن ابی الحدید کتاب ابن خشاب کتاب سفر السعادات فیروزآبادی شافعی کتاب
حافظ ابی زکریا کتاب در الملتقط صنعانی کتاب الاحداث ابی سیف مدائنی کتاب ابن غرفه نفظویه کتاب حروری کتاب استغاثه کتاب
جاحظ کتاب اللمعانی ابی یعقوب کتاب هدایه خصیبی کتاب امانه ابن بطه کتاب شیخ عز الدین عبد السلام شافعی کتاب مقتضب الاثر
کتاب ابی عمرو مقدم کتاب کنز الخفی کتاب ملاحم احمد ابن جعفر المنادی کتاب صواعق محرقة ابن حجر عسقلانی کتاب آمدی کتاب
شرح مواقف میر سید شریف کتاب شرح مقاصد ملا سعد تفتازانی کتاب قاضی ابی بکر باقلانی کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،
مکاتب ملا قطب کتاب دارقطنی کتاب تذکره ابن جوزی کتاب شرح عقاید عضدی کتاب شرح جدید ملا علی قوشچی کتاب ابن غیلان
کتاب ابو کریب کتاب ابو خالد شافعی کتاب سلیمان بن احمد مالکی کتاب ابن بشار کتاب ملل و نحل شهرستانی کتاب فتوحات مکی
کتاب فضایل احمد بن حنبل کتاب سیاست ابن قتیبه کتاب مجاز ابو عبیده کتاب مرج البحرین حافظ ابی الفرج اصفهانی کتاب دلائل
بیهقی کتاب موجز ابو الفتوح عجللی کتاب مناقب حافظ زکریا کتاب ضرار بن عمر ضبی کتاب شرح آثار طحاوی حنفی کتاب ابی سعید
شافعی کازرانی کتاب وراق کتاب حسن بن سهل مالکی بصری کتاب ابی الحسن عیسی بن رازی بصری کتاب ابی الحسن احمد بن مظفر
شافعی کتاب ابن سقا حافظ واسطی کتاب عیسی بن محمد بغدادی کتاب عوانه ابن حکم کتب تواریخ تاریخ محمد بن جریر طبری شافعی
کامل التواریخ ابن اثیر تاریخ محاسن تاریخ انفاس الجواهر تاریخ آل عباس تاریخ معجم البلدان طبری تاریخ جلال الدین سیوطی تاریخ
ابی حاتم سجستانی تاریخ ابن درید تاریخ روضة الصفا تاریخ محمد بن سائب کلبی تاریخ سیر الصحابه تاریخ ابن قتیبه تاریخ بلاذری
کتاب حافظ ابی بکر صاحب تاریخ بغداد و اما سائر مؤلفات ایشان بسیار است که حاجت بنقل آنها نخواهد بود

چاپخانه حیدری

استدلال بخلافت امير المؤمنين عليه السلام بخطب منقوله از آنحضرت 4

در اینکه خطبه شمشقيه قبل از زمان سيد رضی در کتب عامه و خاصه نقل شده 6

خطبه آنحضرت هنگامیکه طلحه و زبیر به بصره رفتند 19

در خطبه منقوله از آنحضرت 21

استدلال بخلافت امير المؤمنين عليه السلام بخطب منقوله از آنحضرت 23

نقل خطب داله بر حقایق آنحضرت 28

اثبات خلافت امير المؤمنين عليه السلام 33

اراده کردن شیخین کشتن امير المؤمنين عليه السلام را 35

امر نمودن ابو بکر خالد را بقتل امير المؤمنين عليه السلام 36

ایذاء شیخین اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را 42

غصب فدک و رد نمودن مأمون آنرا 43

رد نمودن عمر بن عبد العزيز فدک را 44

طلب نمودن ابی بکر بینه و گواه از صدیقه طاهره سلام الله علیها 45

ترجمه خطبه شریفه حضرت زهرا سلام الله علیها 47

تهدید ابی بکر مردم را بعد از خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها 49

بعضی از مطاعن ابی بکر در غصب فدک 51

متهم بودن ابا بکر در حدیث مجعول نحن معاشر الانبیاء 54

بعضی مطاعن ابی بکر در غضب فدک 55

استقاله ابی بکر از خلافت 63

اقرار و اعتراف عمر باینکه بیعت ابی بکر فتنه و خطا بود 65

از جمله مطاعن عمر نسبت هجر و هذیان است برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم 67

از جمله مطاعن عمر تحریم متعه حج و متعه نساء است 71

در اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بظهور معجزات از آنحضرت 74

حدیث بساط که بامر امیر المؤمنین علیه السلام پرواز نمود 78

حدیث اترجه بطرق مختلفه از عامه 79

در بیان کثرت علوم آنحضرت است 81

ظهور معجزات باهرات بدست آنسرور 84

در سبب تقاعد امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ با منافقین برای گرفتن حق خود 88

سبب تقاعد امیر المؤمنین علیه السلام از قتال با منافقین 90

استدلال علماء عامه بر خلافت خلفاء و جواب آن 99

طعن ابی بکر در قضیه مالک بن نویره 102

استدلال عامه بر خلافت ابی بکر و جواب آن 106

استدلال بآیه غار و جواب از آن 110

استدلال عامه بر خلافت خلفاء و ابطال آن 114

نقل روایات مجعوله در فضائل خلفاء و بیان بطلان آنها 122

امر نمودن معاویه بجعل احادیث 127

اخبار مجعوله در فضائل شیخین 129

نقل روایات مجعوله از عایشه در فضیلت ابی بکر 131

در بیان مجعول بودن اقتداء رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بابی بکر 133

ص: 451

در افضلیت امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم 135

در اینکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلّم مردم اقتداء بسایر صحابه مینمودند 144

در اثبات خلافت و امامت باقی ائمه علیهم السّلام 146

جلالت شأن و عبادت علی بن الحسین علیه السّلام 158

مناقب و فضائل امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام 160

اراده نمودن منصور عباسی قتل حضرت صادق علیه السّلام 163

فضائل و مناقب موسی بن جعفر علیه السّلام 165

بعضی فضائل و مناقب حضرت رضا علیه السّلام 169

بعضی فضائل و مناقب امام محمّد تقی علیه السّلام 178

مراتب کمال و علم حضرت محمد بن علی الجواد علیه السّلام 180

بعضی فضائل و مناقب حضرت امام علی النقی علیه السّلام 185

بعضی مناقب حضرت ابی الحسن علی الهادی علیه السّلام 186

بعضی دلایل و معجزات حضرت امام حسن عسگری علیه السّلام 188

در استدلال بامامت ائمه دین بادلّه عقلیه 193

استدلال بآیات قرآنیّه بر امامت ائمه معصومین علیهما السّلام 201

استدلال باحادیث نبویه بر امامت ائمه هدی علیهم السّلام 224

استدلال بخلافت و امامت ائمه دین به سنت نبویه 234

در نصوص وارده بر خلافت و امامت ائمه طاهرین علیهما السّلام 239

استدلال به معجزات بر امامت ائمه طاهرین علیهما السّلام 251

ذکر معجزات حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام 253

ذکر معجزات حضرت سید الشهداء علیه السّلام 256

ذکر معجزات حضرت سجاد علیہ السلام 260

ذکر معجزات حضرت امام محمد باقر علیہ السلام 263

ص: 452

- 266 ذکر معجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
- 270 ذکر معجزات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
- 273 ذکر معجزات حضرت رضا علیه السلام
- 274 بیان معجزات حضرت امام محمد تقی علیه السلام
- 276 ذکر معجزات حضرت جواد و هادی علیهما السلام
- 279 ذکر معجزات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام
- 282 استدلال بر امامت ولی عصر علیه السلام
- 283 در اثبات خلافت و امامت ولی عصر علیه السلام
- 298 اخبار داله بر امامت ولی عصر علیه السلام
- 304 در اثبات ولایت و امامت و خلافت امام زمان علیه السلام
- 323 ذکر معمرین دنیا
- 328 ذکر ابی الدنیای مغربی و خوردن از آب حیوأة
- 321 در اثبات خلافت و امامت ولی عصر علیه السلام
- 333 در بیان ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- 335 شرح حال نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام
- 341 شرح و اوصاف حمیده ولی عصر علیه السلام
- 343 در اسامی و القاب ولی عصر علیه السلام
- 345 ذکر سفراء و نواب امام زمان علیه السلام
- 351 ذکر کسانیکه بدروغ دعوی نیابت کردند
- 353 ذکر کسانیکه بخدمت آنحضرت مشرف شده اند
- 356 ذکر کسانیکه در غیبت کبری بخدمت امام عصر رسیده اند

ذکر آنانکه در غیبت صبغری خدمت آنحضرت رسیده اند 365

ذکر کسانیکه خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده اند 389

ص: 453

ذکر اقسام علامت ظهور ولی عصر علیه السلام 398

ذکر علامات حتمیه ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام 400

بیان علامات غیر حتمیه ظهور 405

بیان علامات ظهور 407

بیان علامات واقعه ظهور 411

بیان علامات محتمل الوقوع 415

بیان کیفیت خروج حضرت صاحب الزمان علیه السلام 428

در حالات بعضی از اصحاب ولی عصر علیه السلام 434

در طریقه سلوک آن حضرت با مردم 437

اسامی علماء عامه و کتب و نسب ایشان 448

پایان جلد سوم

ص: 454

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

